٣٧ ٣٤٢ خ م

٦٢٧

من مواهب الملك المعطي المنان
بعده الاثم المستجير قدر تعليخان

شرح كليني للخليل قزوين
امامية

بازرسي شد

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح کافی (کراهیت الوقت - حجة)
مؤلف خلیل بن الغازی القزوینی
موضوع
شماره ثبت کتاب ۶۲۷۵۰
بازدید شد ۱۳۸۲
۴۸۵۸

۴۵۰۹

من مواهب الملك المعطي المنان
بعبده الاثم المستغفر قدر تعلیقات

شرح کلینی ملا خلیل
امامیه

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: شرح کافی (از کتاب الحجة)
مؤلف: خلیل بن الغازی القزوینی
موضوع:
شماره قفسه:
شماره ثبت کتاب: ۶۲۷۵۰
۳۳۲۶
۵۵۶۴ ب-۵
۴۸۵۸
بازدید شد ۱۳۸۲
۴۵۰۹

۵۵۶۴ ض-ب

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح کافی (کراهیة التوقیت - حجة)

مؤلف خلیل بن الغازی القزوینی

موضوع

شماره قفسه

شماره ثبت کتاب ۶۲۷۵۰

۳۳۲۶

۴۸۵۸

بازدید شد ۱۳۸۲

خطی - فهرست شده

۴۵۰۹

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

باب هشتاد و یکم از اصل باب كراهية التوقيت شرح الكراهية بفتح كاف و راء بی نقطه
والف و هاء و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مصدر باب علم امتناع و آخرین از جزی و مراد اینجا
از جزی التوقيت تعیین وقت جزی و مراد اینجا دعوی علم بوقت ظهور مهدی موعود چون آنکه
ظاهر شود یعنی این باب در بیان آنست که تعیین وقت ظهور دولت مهدی صاحب الزمان علیه السلام در
شرح حدیث اول از اصل عن أبي حمزة الثمالي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول يا ثابت إن الله
تبارك وتعالى قد كان وقّت هذا الأمر في السبعين فلما أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد
غضب الله على أهل الأرض فأخّره إلى أربعين ومائة فحدّثناكم فأذعتم الحديث
فكشفتم قناع الستر ولم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا ويمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب
قال أبو حمزة فحدّثت بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال قد كان ذلك شرح شیخ طوسی رحمه الله
در کتاب الغيبة این حدیث را باین روش ذکر کرده که عن أبي حمزة الثمالي قال قلت لأبي جعفر عليه السلام إن
عليا عليه السلام كان يقول إلى السبعين بلاء وكان يقول بعد البلاء رخاء فقال أبو جعفر عليه السلام
تا آخر و ایضا ذکر کرده که عن عثمان النواء قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول كان هذا الأمر
فيّ فأخّره الله ويفعل الله بعد في ذريتي ما يشاء سال هفتادم هجری زمان امامت امام زین العابدین
علیه السلام بوده و عبد الله بن الزبیر در مکه دعوی خلافت میکرد و مردم کمال جمعیت کرده بودند و استقلال
داشته اند و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجمله فراغتی داشته اند و امیر المؤمنین خبر
داده و لهذا رخاء بلفظ نکره است و ابو حمزه خیال انجزا ظهور مهدی موعود کرده شهادت امام حسین
شصت و یک هجری است ... سال هفتادات و سال صد و چهل و دولت ... بوده

الذي جعله الله للناس إماما فليس ذلك قال ولو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوة
لله جميعا وأن الله شديد العذاب إذ تبرّأ الذين اتُّبعوا من الذين اتّبعوا ورأوا العذاب و
تقطّعت بهم الأسباب وقال الذين اتّبعوا لو أن لنا كرّة فنتبرّأ منهم كما تبرّءوا منا
كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار ثم قال أبو جعفر عليه السلام
هم والله يا جابر أئمة الظلمة وأشياعهم شرح من در من دون الله برای ظرفیت است در
معنی اقسام است الانداد جمع ند بکسر و فتح نون و تشدید دال بی نقطه مخفف ند و بفتح نون و کسر دال
اول مثل کتف و کتاف ... کمانند ... مراد بفلان
خصوص ... بلکه مراد ... مثل ایشان است یعنی روایت است از جابر که گفت پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل ... جمعیت که فرا میگیرند در جنب الله تعالی
که کنایت از فرمان الله تعالی است دوست میدارند ایشان را مانند دوست داشتن الله تعالی یعنی که اطاعت
حکم ایشان میکنند چنانچه اطاعت الله تعالی باید کرد امام گفت ایشان بخدا قسم دوستان ابو بکر و عمر
و عثمان اند ... امامت ... الله تعالی ... امام ... مراد علی
بن ابی طالب ... آن معنی است که ... در همان آیت و در روایت ... گفته ... که جمع
امام را ... چند ... الله تعالی ... امام حق برای
خلیفه او ... الله تعالی ... عذاب ... تابعان ... اشارت
باینکه ... تابعان زیاد میشود عذاب ... ضلالت ... تابعان
خواهند کرد ... خواهند بود ... تابعان و متبوعان عذاب ... شد
ایشان با ... دنیا ... ضلالت و تابعان ایشان ... حاصل
کنند تابعان کاش برای ما ... متبوعان چنانچه ...
تا اینجا جمله شرطیه است و ما بعد جزای ایست ... باشد ...
چنان می نماید بایشان الله تعالی عملهای ایشان را حسرتها بر ایشان و نیستند ایشان بیرون ... آتش
جهنم ... گفت امام محمد باقر ... ایشان یعنی متبوعان و تابعان در این آیات بخدا قسم ای جابر
... و تابعان ایشان اند حدیث دوم سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ثلاثة
لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم من ادّعى إمامة من الله ...

نعم ان لهما في الاسلام نصيبا شرح این که گذشت در حدیث چهارم این باب باب هشتاد و پنجم
باب من دان الله عز وجل بغير امام من الله جل جلاله شرح این بابیست در بیان حال کسی که عبادت
کند الله عز وجل را بی پیروی امامی که از جانب الله جل جلاله است در این باب پنج حدیث اول اصل عن ابي الحسن
عليه السلام في قول الله عز وجل ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله قال يعني من اتخذ دينه
رأيه بغير امام من ائمة الهدى شرح مدعا یافت امام رضا علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره قصص
و کیست گمراه تر از کسی که پیروی کرده خواهش نفس خود را و راستی که از جانب الله تعالی باشد گفت یعنی هر کسی
که گرفت عبادت خود را ناظر خود با یمعنی که اجتهاد خود را و عملهای آن اجتهاد را عبادت شرع دین
امامی از ائمه هدی با یمعنی که قابل آن باشد با اینکه در هر زمانی امامی مفترض الطاعة هست که
او با اجتهاد نمیتوان کرد بی واسطه یا با واسطه جمیع علوم و مسائل دین معلوم صحیح نیست دوم اصل
عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول كل من دان الله بعبادة يجهد فيها نفسه
ولا امام له من الله فسعيه غير مقبول وهو ضال متحير والله شانئ لاعماله ومثله كمثل شاة
ضلت عن راعيها وقطيعها فهجمت ذاهبة وجائية يومها فلما جنها الليل بصرت بقطيع
مع غير راعيها فحنت اليها واغترت بها فباتت معها في ربضتها فلما ان ساق الراعي قطيعه
انكرت راعيها وقطيعها فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها فبصرت بغنم مع راعيها
فحنت اليها واغترت بها فصاح بها الراعي الحقي براعيك وقطيعك فانت تائهة متحيرة
عن راعيك وقطيعك فهجمت ذعرة متحيرة تائهة لا راعي لها يرشدها الى مرعاها او يردها
فبينا هي كذلك اذ اغتنم الذئب ضيعتها فاكلها وكذلك والله يا محمد من اصبح من هذه الامة
لا امام له من الله جل وعز ظاهرا عادلا اصبح ضالا تائها وان مات على هذه الحالة مات ميتة
كفر ونفاق واعلم يا محمد ان ائمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا واضلوا
فاعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء
ذلك هو الضلال البعيد شرح مضمون این گذشت در حدیث هشتم باب هفتم سوم اصل قلت
لابي عبد الله عليه السلام اني اخالط الناس فيكثر عجبي من اقوام لا يتولونكم ويتولون
فلانا وفلانا لهم امانة وصدق ووفاء واقوام يتولونكم ليس لهم تلك الامانة ولا
الوفاء والصدق قال فاستوى ابو عبد الله عليه السلام جالسا فاقبل علي كالغضبان ثم

قال لا دين

از جانب الله تعالی باشد و هرچند که ایشان در عملهای خود بجا کوشندگان باشند فرقها
که بیان شد در شرح حدیث اول این باب باب هشتاد و ششم اصل باب من مات وليس له امام
من ائمة الهدى وهو من الباب الاول شرح این بابیست در بیان حال کسی که مرده و نیست او را امامی از ائمه
هدی با یمعنی که منکر یکی از ایشان شده خواه امام زمان او و خواه سابق بر زمان او و این باب را با باب سابق
که کمال مناسبت میان احادیث این باب و باب سابق در این باب چهار حدیث اول اصل عن الفضيل
بن يسار قال ابتدأنا ابو عبد الله عليه السلام يوما وقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من
مات وليس له امام فميتته ميتة جاهلية فقلت قال ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فقال
اي والله قد قال قلت فكل من مات وليس له امام فميتته ميتة جاهلية قال نعم
شرح روایت است از فضیل بن یسار که گفت شروع در سخن با ما کرد امام جعفر صادق روزی و
که گفت رسول الله صلعم هر که مرده و نیست او را امامی پس نوع مردن او نوع مردن جاهلیت که پیش از ظهور
رسول علیه السلام بود ... آنکه یکی از اصول دین اعتقاد وجود امام مفترض الطاعة
خواه بعنوان تعیین و خواه بعنوان اجمال و تفصیلش که می آید در باب هشتاد و هشتم پس گفتم بعنوان
گفت این را رسول الله صلعم امام علیه السلام گفت آری بخدا قسم که بتحقیق گفت گفتم پس هر که مرده و نیست او را
امامی پس مردن او مردن ... گفت آری دوم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول رسول
الله صلعم من مات وليس له امام فميتته ميتة جاهلية قال فقلت ميتة كفر قال ميتة ضلال
قلت فمن مات اليوم وليس له امام فميتته ميتة جاهلية فقال نعم شرح پرسیدم امام جعفر
صادق را از قول رسول الله صلعم هر که مرده و نیست او را امامی مراد امامی است که از جانب الله تعالی
پس مردن او مردن جاهلیت است راوی گفت پس گفتم مردن کفر صریح است که توارث و تناکح و امثال آن
انها بر طرف باشد گفت مردن گمراه است با یمعنی که کفر بحسب حقیقت است هر چند دعوی اسلام میکند و بر
اسلام نیست پس همیشه در جهنم خواهد بود گفتم پس هر که مرده امروز و نداشته است و نیست او را امامی مفترض
الطاعة پس مردن او مردن جاهلیت است پس گفت آری سوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام
قال رسول الله صلعم من مات لا يعرف امامه مات ميتة جاهلية قال نعم قلت جاهلية جهلاء
او جاهلية لا يعرف امامه قال جاهلية كفر ونفاق وضلال شرح گفتم امام جعفر صادق را
آیا گفت رسول الله صلعم هر که مرده بر حالی که نشناسد امام خود را مرده مردن جاهلیت بمعنی کفر

وبعجب رب العالمین گفت ابو کفتم جاهلیتی که صریح باشد یا جاهلیتی که نشناسد امام خود را یعنی که جاهلیت غیر صریح گفت جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی یعنی که جاهلیت غیر صریح مراد است

چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله البتة الی العناء ومن ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک وذلک الباب المامون علی سر الله المکنون **شرح** در این حدیث بیان حال جهال طایفه است اول و دوم مشایخ صوفیه و مجتهدان اهل مخالفان سیوم و چهارم مریدان و مقلدان از جمله مخالفان عن صادق اشارت است بقول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین الی بفتح همزه و لام و الف مقصوره اصل التفضیلات یعنی محنت و معول دوم الزمات ماخوذات از الا بفتح و کسر همزه و لام و الف و همزه منقلبه از واو که در نسخت که الحرص عنا است یعنی هیچ شبهه نیست در ین نوعی که الی ثبت و یا شد تغییر الزام مالی باشی تقیید معنی تسلیم باشد نظیر آنکه ثبت در کتاب التوحید در حدیث دوم باب اول که فیسلمک الی عقال العناء بمعنی التعطیه و نون و الف ممدوده اسیر بودن و بیخ بیغایت کشیدن و معرج و اشیان است اشارت بابات سوره توبه که بیان می شود در حدیث دوم باب صد و هفتم علی رو فیجات ... که کلام و تشدید یاء اسم امیر المومنین باشد و حاصل هر دو یکی است مراد امیر المومنین و اولاد معصومین او است اشارت است بقول رسول انا مدینة العلم وعلی بابها المکنون صفت سر است یا صفت الملعون **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که عبادت کرد الله تعالی را بی شنیدن از امام راستگو که حکم او از روی علم باشد لازم او می سازد الله تعالی البته در دنیا و آخرت اسیری شبهات و اغلال را و هر که دعوی کرد شنیدن را از غیر در یک کشود الله تعالی پس او مشرک است و آن در امین است بر راز الله تعالی که در پرده است کی عبارت از اوصیای معصومین بحقیقت آن مطلع نیست

باب هشتاد و هفتم اصل باب فیمن عرف الحق من اهل البیت ومن انکر **شرح** این باب است در بیان حال کسی که از اولاد رسول است و شناخت امام حق را و کسی از ایشان که نشناخت در این باب چهار حدیث است

اول اصل سمعت الرضا علیه السلم یقول ان علی بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب وامراته وبنیه من اهل الجنة ثم قال من عرف هذا الامر من ولد علی وفاطمة علیهما السلم لم یکن کالناس **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلم که میگفت علی ... و اولاد ش از اهل بهشت اند بعد از آن گفت هر که شناخت این امارت حق را از اولاد علی و فاطمه

علیهم السلم نشده‌اند سایر مردم یا بمعنی که ثواب ایشان در تصدیق امام حق بیشتر از ثواب دیگران است

دوم اصل قلت لابی الحسن علیه السلم اخبرنی عمن عاندک ولم یعرف حقک من ولد فاطمة هو وسائر الناس سواء فی العقاب فقال کان علی بن الحسین علیهما السلم یقول علیهم ضعفا العقاب **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را خبر ده مرا از کسی که عناد کرد ترا و نشناخت حق ترا از اهل اولاد فاطمه در سایر مردم برابرند در عقاب پس گفت امام زین العابدین علیه السلم می گفت بر اولاد فاطمه دو برابر عقاب است

سیم اصل قال لی عبد الرحمن بن ابی عبد الله قلت لابی عبد الله علیه السلم لهذا الامر من بنی هاشم وغیرهم سواء فقال لی لا تقل المنکر ولکن قل الجاحد من بنی هاشم وغیرهم قال ابو الحسن فتفکرت فیه فذکرت قول الله جل وعز فی اخوة یوسف فعرفهم وهم له منکرون **شرح** وغیرهم گو کلام سایل مجرور و معطوف بر بنی هاشم است و در کلام امام مرفوع بر الجاحد است بتقدیر وغیرهم اذا شبههم و حاصل جواب این است که بنی هاشم اگر انکار کنند محض عناد با حق است بخلاف دیگران چه در دیگران نسبت به بنی هاشم فی الجمله جهل باشد هر چند که اطلاق جاحد بر ایشان بی حقیقت باشد چنانچه می آید در حدیث چهارم این باب یعنی کنایه بنی هاشم **یعنی** روایت است از عبد الرحمن که کنیت او ابو الحسن است گفت گفتم امام جعفر صادق را منکر امارت حق از اولاد هاشم و غیر ایشان برابرند در عذاب آخرت پس گفت مرا مگو منکر و لیکن بگو جاحد از اولاد هاشم و مانند جاحد ایشان از غیر ایشان گفت عبد الرحمن پس فکر کردم در اینکه چه تفاوت میان منکر و جاحد پس یاد خود آوردم قول الله جل وعز را در برادران یوسف که پس شناخت یوسف ایشان را و ایشان منکر بودند او را یعنی که دانستم که گاهی منکر در نادان مستعمل میشود مثل این آیت و جاحد فی الجمله معاند می باشد چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم باب شانزدهم کتاب العقل و جاحد مخصوص کسی است که دانسته رد حق کند و معاند نیز باشد مثل وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم

چهارم اصل سألت الرضا علیه السلم قلت له الجاحد منکم ومن غیرکم سواء فقال الجاحد منا له ذنبان والمحسن له حسنتان **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلم را گفتم آیا منکر دانسته از شما اولاد رسول و از غیر شما برابر است پس گفت منکر دانسته از جمله ما او را دو گناه است و نیکوکار از جمله ما او را دو ثواب است

باب هشتاد و هشتم اصل باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام **شرح** این باب بیان چیزهایی است که بر مردم لازم است وقت رفتن امامی از دنیا در این باب سه حدیث است

اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم

إذا حدث على الإمام حدث كيف يصنع الناس قال أين قول الله عز وجل فلولا نفر من كل
فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون
قال هم في عذر ما داموا في الطلب وهؤلاء الذين ينتظرونهم في عذر حتى يرجع إليهم أصحابهم
شرح گفتم امام جعفر صادق را وقتی که حادث شود بر امام حادثه مرگ چون میکنند مردم گفت کجاست
با معنی که بغایت نزدیک است قول الله عز وجل در سوره توبه پس چرا بیرون نرفتند از هر اهل شهری که علیحده اند تا
از مومنان بر وجوب رب العالمین تا دانش بهم رسانند در اطاعت رب العالمین بمعرفت امام
و سؤال او از مسائل دین تا اعلام کنند و بترسانند جماعت خود را از عذاب قبل کنند کمان از شناخت
بوجوب وجود را آن وقتی که برگردند بسوی ایشان توضیح این می شود در حدیث سیم از باب العلم گفت
آن طایفه معذورند چندانکه در طلبند و این قوم که انتظار میکشند آن طایفه را معذورند تا برگردند
بسوی ایشان یاران ایشان دوم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة إن
رسول الله صلى الله عليه وآله قال من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية فقال
الحق والله قلت فإن إماما هلك ورجل بخراسان لا يعلم من وصيه لم يسعه ذلك
قال لا يسعه إن الإمام إذا هلك وقعت حجة وصيه على من هو معه في البلد وحق
النفر على من ليس بحضرته إذا بلغهم إن الله عز وجل يقول فلولا نفر من كل فرقة منهم
طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون شرح
پرسیدم امام جعفر صادق را از روایتی که مردم گویند که رسول الله صلى الله عليه وآله گفت هر که بمیرد
و او را امامی نبود مرده است بمردن زمان جاهلیت آیا این روایت حق است یا نه پس گفت حق است بخدا قسم گفتم پس اگر امامی
مرد و مردی در خراسان است نمیداند که کیست وصی او بعد از آن امام آیا فراخ است او را
آیا این فراخ است او را یا نه گفت جایز نیست او را آن و لازم است که امام وقتی که
مرد افتاد برهان و حجت وصی او بر کسی که با او است در آن شهر با جمعی که زود ظاهر میشود برهان او
بر ایشان و لازم افتاد حق حرکت بقصد طلب بر کسی که نیست در حضور او وقتی که رسید خبر موت امام بایشان
بایشان چه رسی که الله عز وجل میگوید در سوره توبه پس چرا بیرون نرفتند تا آخر چنانچه مذکور شد در حدیث
اول این باب اصل قلت فنفر قوم فهلك بعضهم قبل أن يصل فيعلم قال إن الله عز وجل يقول
ومن يخرج من بيته مهاجرا إلى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله

گفتم پس حرکت کردند جمعی پس مرد بعض ایشان پیش از آنکه رسد بمطلب پس داند امام زمان خود را چه حال
امام گفت بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره نسا و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجر بسوی الله
تعالی و رسولش بعد از آن دریابد او را مرگ پس بتحقیق لازم شده مزد او بر الله تعالی مراد این است که او
کسی است که دانسته باشد امام زمان خود را اصل قلت فبلغ البلد بعضهم فوجدك مغلقا
عليك بابك ومرخى عليك سترك لا تدعوهم إلى نفسك ولا يكون من يدلهم عليك فبم
يعرفون ذلك قال بكتاب الله المنزل شرح گفتم پس رسید بشهری که امام در آنجا فوت شده بعض
آن جماعت پس یافت ترا مشغول بر حالی که بسته شده بر تو در خانه تو و انداخته شده بر تو پرده تو منع کنی
مردم را بسوی خود و نیست کسی که دلالت کند ایشان را بر امامت تو پس بچه می شناسند مردم آن امام را
گفت بکتاب الله تعالى که فرود آمده است بر رسول او اشارت است بآیات محکمات قرآن که در آنها نهی
از اختلاف و پیروی ظن هست چه بآنها تتبع معلوم میشود که هر که در اول کار راه بر امامت داد
و امام واقعی نیست البته پیروی ظن و بدعتی میکند پس منحصر میشود در آنکه راه احتمال بر امامت
دهد لیکن که امام است از جانب الله تعالى اصل قلت فيقول الله عز وجل كيف قال أراك قد تكلمت
في هذا قبل اليوم قلت أجل قال شرح فيقول بتقدير فيقول است كيف بتقدير كيف الإمام
و جمله مفعول یقول است ضمیر قال در اول راجع بابو عبد الله است و در دوم راجع بالله عز وجل
یعنی گفتم آیا پس میگوید الله عز وجل که چه امام است امام گفت گمان دارم ترا که بتحقیق سخن گفته
با غیر در این صحبت پیش از این مجلس با غیر خود با آیات محکمات پیش از امروز گفتم آری گفته
الله تعالى در محکمات قرآن اصل فذكر ما أنزل الله في علي عليه السلام وما قال له رسول الله صلى الله
عليه وآله في حسن وحسين عليهما السلام وما خص الله به عليا عليه السلام وما قال فيه رسول
الله صلى الله عليه وآله من وصيته إليه ونصبه إياه وما يصيبهم وإقرار الحسن والحسين بذلك ووصيته
إلى الحسن وتسليم الحسين له يقول الله النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه
أمهاتهم وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله شرح و اقرار منصوب معطوف
بما انزل است مشار الیه بذلک مجموع من وصیته الیه و نصبه ایاه و ما یصیبهم است و وصیته منصوب
و معطوف بما انزل است و همچنین و تسلیم اضافه و تسلیم الحسین اضافه مصدر بمفعول است ضمیر له
راجع بامام امامت است و مجرور مضمرات و ظرف متعلق بتسلیم است یعنی پس یاد کرد ابی

من امام علیه السلم مذکور ساخت آنچه را که فرو فرستاده الله تعالی در حق علی علیه السلم اشارت بآیت سوم
مائده یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک وبیان شد در حدیث ششم باب شصت وچهارم و آنچه
که گفت علی را رسول الله صلی الله علیه وآله در حق حسن وحسین علیهما السلم که ثقلان وصی قائل و آنچه که
ومتمایز کرد الله تعالی بآن علی علیه السلم را در آیات قرآن چنانچه بعضی آنها مذکور میشود در باب [illegible]
و آنچه را که گفت در حق علی علیه السلم رسول الله صلی الله علیه وآله که وصیت رسول بسوی علی باشد
تعیین رسول علی را باشد وچیزی باشد که بر میخورد علی وحسن وحسین را مثل غصب عمر ام کلثوم
وذکر کرد الله تعالی اقرار حسن وحسین را بآنچه مذکور شد بیان جمیع اینها شد در حدیث چهارم
باب شصت ویکم وذکر کرد خالص کردن الله تعالی حسین را برای امامت بامعنی که امامت از اولاد
منتقل بدیگران نمیشود تا قیامت بقول الله تعالی در سوره احزاب چنانچه بیان شد در حدیث دوم
باب شصت وچهارم اصل قلت فان الناس تکلموا فی أبی جعفر علیه السلم ویقولون کیف
تخطت من ولد أبیه من له مثل قرابته ومن هو أسن منه وقصرت عمن هو أصغر
منه فقال یعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تکون فی غیره هو أولی الناس بالذی
قبله وهو وصیه وعنده سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله ووصیته وذلک عندی
لا أنازع فیه قلت إن ذلک مستور مخافة السلطان قال لا یکون فی ستر إلا وله حجة
ظاهرة شرح گفتم بدرستیکه مردم گفتگو کردند در امام محمد باقر علیه السلم ومیگویند چون تجاوز کرد
امامت از جمله برادران پدرش کسی را که او راست مثل خویشی او با پدرش و [illegible] سال تر است وکوتاه
کرد امامت از کسیکه او کم سالتر است پس امام گفت شناخته میشود صاحب این امارت [illegible] صفت
که نمی باشد همه کدام در غیر او اول آنکه او نزدیکتر مردم است باعتبار علم باحکام بآنکس که پیش از او
اشارات بمعیار [illegible] قرآن که مذکور شد دوم آنکه او وصی آنکس است که پیش از او بود سوم آنکه
نزد اوست سلاح رسول الله صلعم ووصیت نامه او که مذکور شد در حدیث چهارم باب شصت ویکم
ومجموع این سه خصلت نزد من است نزاع کرده نمیشوم در آن حاصل اینست که این گفتگو که بعضی
علم را با امامت امام محمد باقر [illegible] وبرای طلب [illegible] بر جواب اینست که سر قضا وقدر الهی [illegible] مصلحت
او معلوم غیر خود نیست [illegible] بر جواب اینست که هر یک از این سه معیار صدق
امامت است نه دیگران گفتم بدرستیکه سلاح ووصیت نامه پوشیده شده است از ترس پادشاه

ظاهر گفت نمی باشد در پرده مگر بر حالیکه از اوست برهانی ظاهر اشارت است باینکه خصلت اول کافی است
ودر وجود این خصلت دوم بر ظاهر میشود چنانچه گفته اصل إن أبی استودعنی ما هناک فلما
حضرته الوفاة قال ادع لی شهودا فدعوت أربعة من قریش فیهم نافع مولى عبد الله بن
عمر قال اکتب هذا ما أوصى به یعقوب بنیه یا بنی إن الله اصطفى لکم الدین فلا تموتن
إلا وأنتم مسلمون وأوصى محمد بن علی إلى جعفر بن محمد وأمره أن یکفنه فی برده الذی
کان یصلی فیه الجمع وأن یعممه بعمامته وأن یربع قبره ویرفعه أربع أصابع ثم یخلی
عنه فقال اطووه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت بعد ما انصرفوا ما کان
فی هذا یا أبت أن تشهد علیه فقال إنی کرهت أن تغلب وأن یقال إنه لم یوص إلیه فأردت أن
تکون لک الحجة شرح مضمونه گذشت در حدیث هشتم باب شصت وهفتم اصل فهو الذی إذا قدم
الرجل البلد قال من وصی فلان قیل فلان قلت فإن أشرک فی الوصیة قال یسألونه
فإنه سیبین لکم شرح برآمدن وصیت ظاهر امیر علیهم است که باعث اینست که وقتیکه آید مردی
بآن شهری که امام در آن فوت شده کویند کیست وصی فلان امام که فوت شد گفته میشود فلان کس
گفتم پس اگر امام سابق شریک کند در وصیت چند کس را اشارات بمثل آنچه مذکور شد در حدیث
سیزدهم باب هفتادم که امام جعفر صادق بجهت کسی را شریک در وصیت کرده در ظاهر گفت میپرسید از
شریک که احتمال امامت در وی هست چه امام حق از ایشان معلوم میشود [illegible] بمعیار محکمات قرآن که مذکور شد
اصل قلت لأبی عبد الله علیه السلم أصلحک الله لعلنا نسألک وأشفقنا فلو أعلمتنا من
فقال إن علیا علیه السلم کان عالما والعلم یتوارث فلا یهلک عالم إلا بقی من بعده من یعلم
مثل علمه أو ما شاء الله قلت أفیسع الناس إذا مات العالم أن لا یعرفوا الذی بعده فقال
أما أهل هذه البلدة فلا یعنی المدینة وأما غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم إن الله یقول
وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین
ولینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون قال قلت أرأیت من مات فی ذلک
فقال هو بمنزلة من خرج من بیته مهاجرا إلى الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع
أجره على الله قال قلت فإذا قدموا بأی شیء یعرفون صاحبهم قال یعطى السکینة و
الوقار والهیبة شرح فائده قول [illegible] بآنچه مفهوم میشود از ما سابق [illegible]

ما لا یطاق نمی‌شود کل واحد از افراد مکلفان که دانسته باشد که خالق عالم رب العالمین است تکلیف

بعزم از وطنهای خود می‌شوند برای تفقه در دین حضرت مستتر در معطی با جمع بصاحبتهم السکینه بفتح

بی نقطه و کسر کاف خالی که تسلی مردم شود الوقار بفتح واو والف وقافه [illegible] فی نفقوا [illegible] سکون

انجا زل [illegible] الهیبة بفتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و هم جامع جمیع شرط خبری

یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم با نگاه دانا د [illegible] الله تعالی رسید با کیفیت [illegible]

فوت [illegible] اعلام کنی ما را یا تعلیم کنی ما را [illegible] که کیست امام بعد از تو پس گفت

بیان معنای محکمات قرآن که مذکور شد در حدیث سابق بعد بسیکه علی علیه السلم بود عالم جمیع احکام

الهی و علم جمیع احکام بمیراث برده بشر تا آخر الزمان پس بغیر بود دانا بجمیع احکام مکلف کنده با

مانده باشد بعد از علی که میراث جمیع علم او را یا اجزاء یکه خواسته باشد الله تعالی او برای [illegible]

با [illegible] الامامت و اشارت با اینکه در اول حدوث امامت جمیع علم سابق را داره و بعد از آن

زیاده می‌شود در شبهای قدر و مانند آن بتفصیلی که مذکور شد در باب جهل و سیم گفتم ایا پس که باشد

مردم را وقتی که مردان عالم اینکه نشناسند عالم که بعد از تو است پس گفت اما اهل این شهر پس

کفت [illegible] امام بآن اشارت بمدینه را جهت حضور تو بجا بود مراد بمدینه و حوالی مدینه است چنانچه

سوره توبه چنان آیتی که مرا آیه کفتر یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ما کان

لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ و اما غیر مدینه که شهرها

دیگر باشد پس معذورند بقدر حرکت ایشان بیان این آنکه الله تعالی میکوید در سوره توبه و غیر [illegible]

مومنان بر بوبیت رب العالمین را که حرکت کنند جمیعا از اوطان خود برای تفقه در دین [illegible] علامت

ربوبیت رب العالمین که امام زمان ایشان باشد خواه رسول و خواه وصی رسول و سؤال او را [illegible]

دین با جمعی که اگر میسر نبود تکلیف کل را تکلیف ما لا یطاق نمی‌بود تکلیف کل واحد میکرد و هر جا

حرکت نکردند از اهل هر شهری که جدا باشند انجماعت مومنان بربوبیت جمعی را دانا شوند در کیفیت اطاعت

الهی و تا اعلام کنند و آن مخالفت ترسانند قبیله خود را وقتی که برگردند بسوی ایشان تا شاید که

جمیع ایشان حذر کنند از نحو دنیائی و از عذاب الهی که مهیا شده برای قضا قل کنند که اد اطلب [illegible] حجت

علامت ربوبیت و حق طایان در مسایل دین را یی گفت گفتم چه چیز مرا که کسی مرد در دان حرکت

حالا او پس گفت او در هر سبیل کسی است که بیرون رفت از خانه خود سفر کند بجانب طاعت الله تعالی و رسول

بعد ازان

7

بعد ازان در پا کتابی و نامه ارسال نم شد و می الله تعالی اقتباس از آیت سوره نسا و جمیع

کرد رضیت امام با انتظار و سکوت در مشکلات مرد نمان بن معلوم می‌شود راوی گفت گفتم پس اگر

طلقه بشهر امام پس خبر می‌رسد امام خود شان اکنت داده می‌شود امام باعث تسلط و علم جمیع

احکام و استعداد تام امامت مراد اینست که بسؤال او از مسایل زود معلوم می‌شود امامت او باب

هشتاد و نهم اصل بَابٌ فِي أَنَّ الْإِمَامَ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ شرح این باب در بیان

اینکه امام کی میداند که امارت حق منتقل شد بسوی او آیا بوقت مردن امام سابق یا وقت رسیدن خبر موت

درین باب شش حدیث است اول اصل قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ

انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ إِلَيْكَ ثُمَّ حَلَفْتُ لَهُ وَحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ وَحَقِّ فُلَانٍ وَفُلَانٍ حَتَّى انْتَهَيْتُ

إِلَيْهِ بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنِّي مَا تُخْبِرُنِي بِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ أَحَيٌّ هُوَ أَمْ مَيِّتٌ

فَقَالَ قَدْ وَاللَّهِ مَاتَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شِيعَتَكَ يَرْوُونَ أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ

أَنْبِيَاءَ قَالَ قَدْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هَلَكَ قُلْتُ هَلَاكَ غَيْبَةٍ أَوْ هَلَاكَ مَوْتٍ قَالَ

هَلَاكَ مَوْتٍ فَقُلْتُ لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ قُلْتُ فَأَوْصَى إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ

فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَداً قَالَ لَا قُلْتُ فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَأَنْتَ الْإِمَامُ قَالَ

نَعَمْ شرح هانه متعلق بحلفت است و معنی بهایی شان است مناسبت این حدیث با این باب اعتبار اینست

که این سؤال چنان تقاضا می‌کند خبر فوت امام موسی بوده و شاید که بعد از آن آمده سعید خادم باشد چنانچه

آید در حدیث سیم این باب یعنی گفتم امام رضا را قربانت شوم بتحقیق شناختی خالص بودن مرا

نسبت به بودن بعد از آن نسبت بتو بعد از آن قسم خوردم برای امام رضا که بحق رسول الله صلعم و بحق

فلان و فلان مراد اینست که شمردم ائمه را در قسم تا رسیدم با امام رضا علیه السلم با این قسم خوردم که بیرون

نمی‌رود از من آنچه خبر کنی مرا بآن بسوی هیچکس از مردم سؤال کردم امام رضا را از پدرش که ایا زنده

او یا مرده پس گفت بتحقیق بخدا قسم که مرده پس گفتم قربانت شوم بدرستیکه شیعه تو روایت میکنند که در امام موسی

کاظم طریقت چهار پیغمبر است یعنی که مانند یوسف پنهان می‌شود و پادشاه می‌شود گفت بتحقیق قسم

بالله که بیت مستحق عبادتی مگر او که رفت گفتم رفتن غایب شدن یا رفتن مردن گفت رفتن مردن پس گفتم

شاید که تقاضای در تقیه با شوکه مبادا جا فی اظهار کنم و راست کوئی بر آن دروغ تعجب گفت سبحان الله

گفتم پس ایا وصیت کرد بسوی تو در امر امامت گفت آری گفتم پس ایا شریک کرد

با تو دعان وصیت امو الکسی را گفت نه گفتم بیا با بر تو ان جمله برادران تو اما بابی هست گفت نه گفتم

برو یا بر بن تو فنا امام کنت ابری دوم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَجُلًا عَيَّرَ أَخَاكَ

إِبْرَاهِيمَ فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ وَأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا لَا يَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ

يَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا يَمُوتُ مُوسَى قَدْ وَاللَّهِ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلعم

وَلَكِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلُمَّ جَرّاً يَمُنُّ بِهَذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ

الْأَعَاجِمِ وَيَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلُمَّ جَرّاً فَيُعْطِي هَؤُلَاءِ وَيَمْنَعُ هَؤُلَاءِ

لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى عَلَى طَلَاقِ نِسَائِهِ وَعِتْقِ

مَمَالِيكِهِ وَلَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ شرح رجلا عبارت از عباس برادر امام رضا است

که احوالش مذکور شد در حدیث پانزدهم باب هفتاد و یکم و میتواند بود که عبارت از دیگری باشد

مخاطب ما بان و در انکشافات امام رضا است ضمیر لا یعلم راجع بابراهیم است هلم اسم فعلات جرا مفعول

مطلق یعنی نظر کن کشیدنی تا آخر ضمیر عنه راجع برجلات یا راجع بابراهیم است یعنی گفتم امام رضا

علیه السلام را بدرستی که مردی بازی داده برادر تو ابراهیم را بر گفته او که بدرستی که پدر تو در حیوة است

و بدرستی که تو میدانی از آن بیک او در حیوة است چیزی را که ابراهیم نمیداند با جمعی که تو میدانی که پدر تو

در حیات و نیکوش پس امام رضا علیه السلام از روی تعجب گفت سبحان الله میمیرد رسول الله صلعم و نمیمیرد

موسی یا جمعی که مردی که حاضر نبوده اند در حجره رسول وقت وفات او یاد کرده نمیخیر فوت او را

برادران رد میکنند خبر فوت موسی را بتحقیق بخدا قسم که رفت موسی چنانچه رفت رسول الله صلعم

جزم و قسم دلالت بر آن میکند که امام رضا علم بهم رسانیده بفوت امام موسی پیش از آمدن سعید خادم

چنانچه مذکور میشود در حدیث سیوم این باب چه مجموع خبرش که قسم میتوان خورد و با این اعتقاد

در این باب نقل شده و لیکن الله تعالی همیشه از زمانی که گرفته پیغمبر خود را از دنیا تا آخر منت میگذاشته

که توفیق میداده باین اسلام بعجز زادگان عجمان که در عهد او بوده اند مثل … که عرب نبوده مبعوث

و میگردانیده از خویشان پیغمبر خود صلی الله علیه و آله تا آخر اشارت است بمدح سعید … و مثل

و اشارت است بایمان سلمان و امثال او و پیچیدن بنی عباس و عقیل و امثال ایشان چه میداده

تا دکانرا و منع میداده ایشانرا هر آینه بتحقیق ادا کردم از او مرد یا از ابراهیم در اول ماه ذی الحجه هزار دینار

طلا قرض او را بعد از آنکه مشرف شده بود بر طلاق زنان خود و آزاد کردن مملوکان خود از تنگی قرض

خراسان

خواهان که مبادا گیرایی او کریند زنان و مملوکان در اثناء افتادن او قرض خواهان و لیکن بتحقیق شنیدی آنچه

که دید یوسف از برادران خود با جمعی که من با ایشان نیکی میکنم و ایشان در مقابل تکذیب من میکنند

حد اعلام فوت بعد سیوم اصل عَنْ أَبِي بَشَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ

فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ عَلِمْتَ ذَلِكَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ فَقَالَ جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَا

عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ قَالَ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي

الْحَسَنِ بِيَوْمٍ قُلْتُ طَلَّقْتَهَا وَقَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ

قَالَ نَعَمْ شرح سعید بن حاتم قزوینی مذکور شد در حدیث پانزدهم باب هفتاد و یکم طلقت بفتح

طاء بی نقطه و فتح لام مشدده و سکون عین بی نقطه است التطلیق کسی را جزو را جز چیزی کردن بر وجه تعلیم

باین عنوان که حضرت ایشانرا ذکر کند اسحق پسر امام جعفر صادق است وفات امام موسی کاظم

در شتم رجب سال صد و هشتاد و سه بوده یعنی روایت اند شاکه او طلاق داده است گفت

گفتم امام رضا علیه السلام که واقفیه نقل کرده اند تو در فوت امام موسی که مردی از … گفت

که دانستی آن فوت را بخبر سعید که از بغداد یا از دیوانخانه والی مدینه خبر آورده اشارت است

بعقول اعتراض میکنند که در زمانی که واسطه است میان فوت امام موسی علیه السلام و علم تو آیا دم

که زمانه خالی از امام باشد چه امامی که علم بامامت خود نداشته باشد محال است یا مراد ایشان

میگویند که بمحض خبر سعید دعوی علم خود کرده پس امام علیه السلام گفت آمد سعید بعد از آنکه دانسته بودم

از پیش از آمدن سعید و راوی گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت بر وجه تمام جزء دار که

زوج دختر اسحق را بفوت امام موسی در ماه رجب بعد از فوت امام موسی بیک روز گفتم خبر دار کردی

ام فروه را بر حال که بتحقیق میدانستی یقین فوت امام موسی را گفت آری گفتم نداشتی اصلا و بمحض ظن

گفتم پیش از آنکه وارد شود بر تو سعید علم داشتی گفت آری چهارم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنِ

الْإِمَامِ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى أَوْ حِينَ يَمْضِي مِثْلُ أَبِي الْحَسَنِ

قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَأَنْتَ هَاهُنَا قَالَ يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمْضِي صَاحِبُهُ قُلْتُ بِأَيِّ شَيْءٍ قَالَ يُلْهِمُهُ اللَّهُ

شرح مثل مرفوع و خبر مبتدای محذوفات بتقدیر موضع سؤالی مثل یعنی گفتم امام رضا علیه السلام

را از امام که کی میداند که او امام است آیا وقتی که میرسد او را خبر اینکه پدر او بتحقیق رفت یا وقتی که

موضع سؤال مانند امام موسی که گرفته شد از دنیا در بغداد و تو اینجایی گفت میداند او وقتی که

میروم پیش گفتم بجهت چه بیاید گفت در دل او می اندازد انزله الله تعالی اشارت است باستنباط
از قران وازالحاق که حادث شود دران وقت چنانچه می آید در حدیث بعد ازین **اصل**
رایت ابا الحسن علی بن محمد فی الیوم الذی توفی فیه ابو جعفر فقال انا لله وانا الیه
راجعون مضی ابو جعفر علیه السلام فقیل له وقیل عرفت قال لانه تداخلنی ذلة لله لم اکن
اعرفها **شرح** دیدم در مدینه امام علی نقی علیه السلام را در روزی که فوت شده بود در آن امام محمد
تقی علیه السلام در بغداد پس گفت انا لله وانا الیه راجعون رفت امام محمد باقر از دنیا پس گفته
امام علی نقی علیه السلام را چون شناختی رفتن او را گفت بواسطه آنکه بغایت داخل شد مرا فروتنی
برای الله تعالی یعنی خضوع وخشوع بدرگاه الهی بکریه وزاری که نمی شناختم آن مرتبه را در خود هرگز
اشارت است باینکه کسی که عالم بجمیع قران وقواعدی که در متشابهات قران هست باشد استنباط
علم مخصوص او قطعا بین حالت میتواند کرد **اصل** عن مسافر قال امر ابو ابراهیم علیه السلام
حین اخرج به ابا الحسن علیه السلام ان ینام علی بابه فی کل لیلة ابدا ما کان حیا الی ان یاتیه
خبره قال فکنا فی کل لیلة نفرش لابی الحسن فی الدهلیز ثم یاتی بعد العشاء فینام فاذا اصبح
انصرف الی منزله قال فمکث علی هذه الحال اربع سنین فلما کان لیلة من اللیالی ابطا عنا
وفرش له فلم یات کما کان یاتی فاستوحش العیال وذعروا ودخلنا امر عظیم من ابطائه
فلما کان من الغد اتی الدار ودخل الی العیال وقصد الی ام احمد فقال هات التی اودعک
ابی فصرخت ولطمت وجهها وشقت جیبها وقالت مات والله سیدی فکفها وقال لها
لا تکلمی بشیء ولا تظهریه حتی یجیء الخبر الی الوالی **شرح** العشا بکسر عین بی نقطه و مد نام یک
شب و وقت خفتن و بفتح عین طعام آخر روز و معه ابتها منا لیت **یعنی** روایتست از مسافر که گفت
امام موسی کاظم علیه السلام وقتیکه بیرون کنانیده شد بسوی بغداد از مدینه امام رضا علیه السلام را که خوابید بر در
خانه امام موسی علیه السلام در هر شب همیشه چنانکه امام موسی زنده باشد تا وقتیکه آید امام رضا را خبر
امام موسی بالهام الهی چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب مسافر گفت پس فرش می انداختیم هر شب
برای امام رضا در دهلیز خانه او می آید بعد از نماز خفتن پس میخوابید پس وقتیکه صبح میشد میرفت
بسوی منزل خود مسافر گفت پس درنگ کرد بر این حال چهار سال پس چون شد شبی از شبها دیر کرد از آمدن
نزد ما و فرش انداخته شد برای او و چون نیامد چنانچه می آمد پس دلگیر شدند عیال امام موسی و مضطرب شدند

تعالی کاربان آن جمعیت که بعنوان اتخاذ ایمه ضلالت مومن بربوبیت رب العالمین شدند بیان این
آنکه بیرون می آورد ایشان را از تاریکیها بسوی روشنی یعنی هر چند بیرون آورده از تاریکیهای گناهان
غیر ترک ناجوی روشنی توبه و آمرزش برای حسنات ایشان هر امام عادل از جانب الله تعالی دارد که
وجمعیکه کافر شدند بالله تعالی بسبب عدم کفر ایشان بطاغوت که رسانان ایشان ایمه ضلالند بیرون
می آورند ایشان را از روشنی بسوی تاریکیها جز این نیست که خواسته باین کلام این که ایشان بودند
در زمان رسول الله بر روشنی اسلام منافق نبودند پس چون که رسا نخود کردند هر امام از ولد
که نیست امامت او از جانب الله تعالی بیرون رفتند بکار رسانخود کردن ایشان را از امام جایر
از روشنی اسلام بسوی تاریکیهای کفر پس واجب کرد لازم ساخت الله تعالی برای ایشان آتش جهنم را با
سایر کفار که گفت که ایشان اهل آتش جهنم اند ایشان در میان آتش دایمی اند چهارم اصل
عن ابي جعفر عليه السلام قال قال الله تبارك وتعالى لاعذبن كل رعية في الاسلام دانت
بولاية كل امام جائر ليس من الله وان كانت الرعية في اعمالها برة تقية ولاعفون
عن كل رعية في الاسلام دانت بولاية كل امام عادل من الله وان كانت الرعية
في انفسها ظالمة مسيئة شرح روایت است از امام محمد باقر که گفت که گفته الله تبارک و تعالی
اجمعی که معلوم میشود از آیات قرآن که هر اینه عذاب میکنم البته بر گناهان غیر ترک هر رعیتی که
داخل ظاهر اسلام باشد عبادت کرده باشد بکار رسانخود کردن هر امام از راه بودن که امامت
او از جانب الله تعالی هر چند که باشد آن رعیت در عبادات خود نیکوکار پرهیزکار و هر آینه عفو
از گناه هر رعیتی که در ظاهر اسلام داخل باشد عبادت کرده باشد بکار رسانخود کردن هر امام
عادل را که امامت او از جانب الله تعالی است هر چند که آن رعیت در ارادنهای خود بجا کننده بد کار
باشد پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ان الله لا يستحيي ان يعذب امة
دانت بامام ليس من الله وان كانت في اعمالها برة تقية وان الله ليستحيي ان يعذب
امة دانت بامام من الله وان كانت في اعمالها ظالمة مسيئة شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت که گفت بدرستی که الله تعالی شرم نمیکند که عذاب کند جمعی را که عبادت کرده باشند
پیروی امامی که نیست امامت او از جانب الله تعالی هر چند که باشند در عملهای خود نیکوکاران پرهیزکاران
و بدرستی که الله تعالی هر آینه شرم میکند که عذاب کند جمعی را که عبادت کرده باشند پیروی امامی که امامت

او از جانب

و داخل شد بسوی عیال او و متوجه شد بسوی ام احمد پس گفت او را بده آن که بامانت داد ترا پدرم
پدرم احمد فریاد بر آورد و لطمه بر روی خود زد و [illegible] گفت بخدا قسم آقای من
پس امام رضا علیه السلام باو فرمود که [illegible] و گفت [illegible] مکن [illegible] و [illegible] تا
[illegible] اصل فاخرجت اليه سفطا والفي دينار او اربعة آلاف دينار فقالت
ذلك اجمع اليه دون غيره وقالت انه قال لي فيما بيني وبينه وكانت اثرة عنده احفظي
هذه الوديعة عندك لا تطلعي عليها احدا حتى اموت فاذا مضيت فمن اتاك من ولدي
فطلبها منك فادفعيها اليه واعلمي اني قد مت وقد جاءني والله علامة سيدي فقبض
ذلك منها وامرهم بالامساك جميعا الى ان ورد الخبر وانصرف فلم يعد لشيء من المبيت كما
كان يفعل فما لبثنا الا اياما يسيرة حتى جاءت الخريطة بنعيه فعددنا الايام وتفقدنا
الوقت فاذا هو قد مات في الوقت الذي فعل ابو الحسن عليه السلام ما فعل من تخلفه عن المبيت
وقبضه لما قبض شرح السفط بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طاء بی نقطه صندوقچه [illegible]
[illegible] کتب و سلاح است [illegible] کلام [illegible]
بفتح همزه و کسر ثا سه نقطه و سکون یا دو نقطه [illegible]
[illegible] الخریطه بفتح خا و کسر را بی نقطه و سکون
یا دو نقطه [illegible] و طا بی نقطه کیسه [illegible]
ترجمه پس بیرون آورد بسوی امام رضا علیه السلام صندوقچه [illegible] و دو هزار دینار طلا یا چهار هزار
دینار [illegible] گفت که امام موسی [illegible]
ام احمد [illegible] امام موسی کاظم [illegible]
تا [illegible]
[illegible] ام احمد گفت [illegible] علامت آقای من پس امام
علیه السلام [illegible]
[illegible]
آمد [illegible] امام موسی علیه السلام
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]

در اینجا باشد وکفتن او آنچه را که کرفت از امام احمد باب نخودم اصیهبس باب حالات

الائمة علیهم السلام فی السن شرح این باب بیان مراتب ملازمت در سن بمعنی بیان اینکه

حدوث امامت ایشان بعد از بلوغ بوده است در طفولیت چنانچه در این باب هشت حدیث

اول اصل عن یزید الکناسی قال سألت ابا جعفر علیه السلام اکان عیسی ابن مریم حین

تکلم فی المهد حجة لله علی اهل زمانه فقال یومئذ کان نبیا حجة لله غیر مرسل

اما تسمع لقوله حین قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی

بالصلوة والزکوة ما دمت حیا شرح روایت از یزید کناسی که کنیت او ابو خالد است کفت

پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که آیا بود عیسی بن مریم وقتیکه کفتکو کرد در کهواره حجت الله تعالی

بر اهل زمان خود پس کفت بود عیسی در آن روز محل وحی الهی حجت الله تعالی را بی آنکه رسول باشد

آیا کوش نمی اندازی برای قول عیسی که منقول شده در سوره مریم وقتی که کفت عیسی بدرستی که من بنده

الله تعالی الی الم نه پیراونه عین او ونه خود دای دادم را علم تورات وکرد این مرا محل وحی خود وکردانید

مرا بسیار دعاء هرجا که باشم خواه بر شریعت موسی وخواه بر شریعت تازه ومیفرمود که مرا دخواه

شکم مادر وخواه بیرون باشد بنا بر آنچه می آید در حدیث دوم باب نود ودوم که امام در شکم

مادر سخن می شنود وجز ما معلوم او میشود وسفارش کرده مرا بنماز وزکوة بودن بمعنی آنکه

شرط صحت وقبول آن باشد هر چند اندکه زنده باشم بیان این آیت در کتاب الصلوة در شرح حدیث

باب الحد اصل قلت فکان یومئذ حجة لله علی زکریا فی تلک الحال وهو فی المهد فقال

کان عیسی فی تلک الحال آیة للناس ورحمة من الله لمریم حین تکلم فعبر عنها وکان نبیا

حجة علی من سمع کلامه فی تلک الحال ثم صمت فلم یتکلم حتی مضت له سنتان وکان

زکریا الحجة لله عز وجل علی الناس بعد صمت عیسی بسنتین ثم مات زکریا فورثه ابنه

یحیی الکتاب والحکمة وهو صبی صغیر اما تسمع لقوله عز وجل یا یحیی خذ

الکتاب بقوة وآتیناه الحکم صبیا فلما بلغ عیسی علیه السلام سبع سنین تکلم بالنبوة

والرسالة حین اوحی الله تعالی الیه فکان عیسی الحجة علی یحیی وعلی الناس اجمعین

شرح کفتم پس بود عیسی در آن روز حجت الله تعالی بر زکریا در آن حالت طفولیت بر حالیکه او در

کهواره بود مراد اینست که عیسی در آن وقت امام بود یا نه پس کفت برای بیان اینکه عیسی در آن وقت

امام نبود

امام نبود بود عیسی در آن حالت علامت قدرت وربوبیت الله تعالی برای مردم ورحمت از جناب الله تعالی

برای مریم وقتیکه کفتکو کرد پس بیان حقیقت حال کرد از جانب مریم اشارت است بآنچه منقول است که

مریم سخن نکرد در نجات خود وچون که او را تهمت زنا داشتند واشارت کرد که با عیسی سخن کویید وعیسی بود

محل وحی الهی حجت بر کسیکه شنید سخن او را در آن حالت باینمعنی که برهان بود بر عدم تهمت زنا بعد از آن

ساکت شد عیسی پس کفتکو نکرد تا کذشت او را دو سال وبود زکریا امام حجت الله تعالی بر مردم بعد از

سکوت عیسی بدو سال مراد وقت کلام عیسی وبعد از آن است تا دو سال بعد از آن مرد زکریا پس میراث برد

از وی پسرش یحیی که از اوصیای موسی بود علم کتاب تورات وبود آن کفتاری درست که او را بود ویحیی طفل

کوچک بود آیا نشنیدی قول الله عز وجل را در سوره مریم ای یحیی فراکیر تورات را بتوانائی وعلم نظر و

دادیم یحیی را حکومت بر حالیکه طفل بود پس چون رسید عیسی علیه السلام بهفت سال کفتکو کرد بنبوت و رسالت

وقتیکه وحی کرد الله تعالی باو شریعت تازه را پس بود عیسی حجت بر یحیی وبر مردم همه اشارت است باینکه

هر رسولیکه مبعوث شود بشریعت تازه البته وصی رسول سابق از امامت معزول میشود بسبب نسخ

دین اصل ولیس تبقی الارض یا ابا خالد یوما واحدا بغیر حجة لله علی الناس منذ یوم خلق

الله آدم علیه السلام واسکنه الارض شرح ومحال است که باقی ماند زمین ای ابو خالد یک روز بی امام

که حجت باشد از جانب الله تعالی بر مردم خواه رسول باشد وخواه وصی رسول از روزیکه خلق کرد الله تعالی

آدم علیه السلام وساکن او کرد زمین را اصل فقلت جعلت فداک کان علی علیه السلام حجة من

الله ورسوله علی هذه الامة فی حیوة رسول الله صلعم فقال نعم یوم اقامه للناس ونصبه

علما ودعاهم الی ولایته وامرهم بطاعته فقلت وکانت طاعة علی واجبة علی الناس فی حیوة رسول الله

صلی الله علیه وآله وکانت الطاعة لرسول الله صلی الله علیه وآله علی امته وعلی علی

فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وآله وکانت الطاعة من الله ومن رسوله علی الناس کلهم

لعلی علیه السلام بعد وفات رسول الله صلعم وکان علی علیه السلام حکیما عالما شرح پس کفتم قربانت

شوم آیا بود علی علیه السلام حجت از جانب الله تعالی ورسول او بر این امت در زندکی رسول الله صلی الله علیه وآله

پس کفت آری در روزی که او را داشت وبرای امامت مردم وبلند کرد او را مانند علم وخواند مردم را بسوی

دوستی او وامر کرد ایشان را باطاعت او کفتم پس بود اطاعت علی علیه السلام واجب بر مردم در زندکی رسول الله

صلی الله علیه وآله وبعد از فوت رسول پس کفت آری ولیکن علی ساکت پس کفتکو نکرد با مردم ونهی خلایق

نکرد با رسول الله صلعم و وجود اطاعت برای رسول الله علیه وآله واجب برامت و وجود علی علیه السلام
زیرکه رسول الله صلی الله علیه وآله وجود اطاعت از جانب الله تعالی و رسول خود واجب بر مردم جمیع [illegible]
علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله صلعم و وجود علی علیه السلام عامل بود تا با جمعی که با وجوب فرض اطاعت
او بر مردم او بر حق تا در زمان رسول بخلاف مبانت و ساکت می بود دوم اصل قلت للرضا علیه السلام
قد كنا نسألك قبل ان يهب الله لك ابا جعفر فكنت تقول يهب الله لي غلاما فقد وهب
الله لك فقر عيوننا فلا ارانا الله يومك فان كان كون فالى من فاشار بيده الى ابي جعفر
عليه السلام وهو قائم بين يديه فقلت جعلت فداك هذا ابن ثلث سنين قال وما يضره من
ذلك شيء قد قام عيسى بالحجة وهو ابن ثلث سنين شرح مضمون این کذشت در حدیث هم
باب هفتاد و دوم سیم اصل عن ابي جعفر الثاني عليه السلام قال قلت له انهم يقولون في حداثة
سنك فقال ان الله تعالى اوحى الى داود ان يستخلف سليمان وهو صبي يرعى الغنم فانكر
ذلك عباد بني اسرائيل وعلماؤهم فاوحى الله عز وجل الى داود عليه السلام ان خذ عصا
المتكلمين وعصا سليمان واجعلهما في بيت واختم عليهما بخواتيم القوم فاذا كان من الغد
فمن كانت عصاه قد اورقت واثمرت فهو الخليفة فاخبرهم داود عليه السلام فقالوا قد
رضينا وسلمنا شرح روایت از امام محمد تقی علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستیکه مخالفان
میکنند در کمی عمر تو پس گفت بدرستیکه الله تعالی وحی کرد بداود علیه السلام که خلیفه خود کند سلیمان را و
طفل بود و کوسفند میچرانید پس منکر شد مر خلافت سلیمان را عابدان بنی اسرائیل و علمای ایشان
[illegible] کوسفندان کرد در تحت حکم طفل باشد پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی داود ع که بگیر چوب [illegible]
و چوب سلیمان را بگذار آن دو را در خانه و مهر کن بر در آن دو چوب با نگینهای آن جماعت
تا اشتباه نکنند پس وقتیکه شد صبح روز دیگر ... پس هر کرا که چوب او ... بر کت داده
داده پس او خلیفه است پس خبر کرد ایشان را داود علیه السلام باین آن امتحان با جمعی که ... آورد ... پس
گفتند راضی شدیم و قبول کردیم خلافت سلیمان را چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ابو بصير
دخلت اليه ومعي غلام يقودني خماسي لم يبلغ فقال لي كيف انتم اذا احتج عليكم بمثل سنه
شرح الخماسی یعنی آن که پنج شبر باشد ... یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت ابو بصیر داخل شدم ... که عصا کشی ... بالغ نشده بود

ما جون

١٢

ما جون خواهد بود ... که حجت کرفته شود بر شما با امامی که بچه ... باشد اشارت است بآنچه می آید در
مولد الصاحب علیه السلام که بچه ... بوده وقتیکه پدرش از دنیا رفته پنجم اصل سهل بن زياد عن
علي بن مهزيار عن محمد بن اسماعيل بن بزيع قال سألته يعني ابا جعفر عليه السلام عن شيء
من امر الامام فقلت يكون الامام ابن اقل من سبع سنين فقال نعم واقل من سبع
سنين فقال نعم واقل من خمس سنين فقال سهل فحدثني علي بن مهزيار بهذا في سنة احدى
وعشرين ومائتين شرح روایت کرد سهل بن زیاد از علی بن مهزیار از محمد بن اسمعیل بن بزیع که گفت
پرسیدم او را ... امام محمد تقی علیه السلام را از چیزی از کار امامت یعنی شرط آن پس گفتم
آیا می باشد امام فرزند کمتر از هفت سال ... هفت سال آنست که مذکور شد در حدیث اول
باب که عیسی در وقت امامت هفت ساله بود پس گفت آری و کمتر از پنج سال نیز پس گفت سهل پس حدیث
کرد مرا علی بن مهزیار یعنی این کلام در سال دویست و بیست یک هجری مراد این است که علی بن مهزیار
که کرد این کلام اشارتست باینکه قایم آل محمد در وقت امام شدن کمتر از پنج سال خواهد بود
مبنی بر بعض روایات است چنانچه می آید در مولد الصاحب علیه السلام ششم اصل كنت واقفا
بين يدي ابي الحسن عليه السلام بخراسان فقال له قائل يا سيدي ان كان كون فالى من قال
الى ابي جعفر ابني فكان القائل استصغر سن ابي جعفر عليه السلام فقال ابو الحسن عليه السلام
ان الله تبارك وتعالى بعث عيسى بن مريم عليه السلام رسولا نبيا صاحب شريعة مبتدأة في اصغر
من السن الذي فيه ابو جعفر عليه السلام شرح این کذشت در حدیث دوم از باب هفتاد و دوم هفتم
اصل عن علي بن اسباط قال رأيت ابا جعفر عليه السلام وقد خرج علي فاحددت النظر
اليه وجعلت انظر الى رأسه ورجليه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبينا انا كذلك حتى
قعد قال يا علي ان الله احتج في الامامة بمثل ما احتج به في النبوة فقال وآتيناه الحكم صبيا
ولما بلغ اشده وبلغ اربعين سنة فقد يجوز ان يؤتى الحكمة وهو صبي ويجوز ان
يؤتاها وهو ابن اربعين سنة شرح و بلغ اربعین سنة لفظ امام است ... مقصود اینجا نقل
از قرآن نیست ... اختلاف چنانچه می آید در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی علیهما السلام
که آیت اختلاف در حق امام حسین علیه السلام است یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت دیدم امام محمد
تقی علیه السلام را ... از خانه خود بیرون آمد بر من که ببینم او را ... پس تیز نظر

بسوی او و شروع کردم نظر میکردم چرا با عامة تا بیان کنم فقال له برای یا بابا نماند مصر بیرون آمدن انکه
من چنان بودم ثالث کفت ای علی همچنین که الله تعالی حجت کرفته بر خود را یان در امامت او وصایا دیگر
بسی که مثل آنست که حجت کرفته بر آن در نبوت بمعنی وصایت یا نبوت مراد یحیی که پیش از وصایت نبی
در سن زیاد بر شرط وصایت یا نبوت چنانچه بیان این آنکه الله تعالی کفته در سوره مریم در داویم یحیی الحکم
در حالیکه طفل بود و کفته در حق یوسف در سوره یوسف وقتیکه رسید بقوت خود و سید بجهل سال
بر عیسی جایز است که وصی داده شود آنچه کفتار بعد درست کرد ابی تا او طفل باشد و جایز است
داده شود آنرا وا فرزند بجهل سال باشد هشتم اصل قال علی بن حسان لابی جعفر علیه السلام
یا سیدی ان الناس یکبرون علیک حداثة سنک فقال وما ینکرون من ذلک قول الله لقد
قال الله لنبیه قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی فوالله ما تبعه الا علی علیه السلام
وله تسع سنین وانا ابن تسع سنین شرح انا تاکید ضمیر مستتر است مثل قول حاتم هکذا فزدی انه
و من عطف بر ضمیر مستتر است و عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار جایز است نزد کوفیین مطلقا و نزد
جمهور بشرط تاکید بضمیر مرفوع منفصل چنانچه اینجا شده و میتواند بود که انا تاکید ضمیر ادعوا باشد چنانچه
مشهور است میان مفسرین آخر این حدیث در تفسیر علی بن ابراهیم نیز چنین است و مراد از آنکه کوی آیه قد
الثانیه کسی علی علیه السلام در اول بعثت رسول نه ساله بوده و ایضا سن ابو جعفر در اول امامت وی هفت
سال و کسری بوده و ایضا ایمان علی علیه السلام در صغر سن دلالت بر جواز امامت در این سن میکند و اینجا
انکار ایشان غلط شده و موافق آنچه می آید در حدیث شصت و ششم باب صد و هفتم چنین میباید بلا
علی علیه السلام و له تسع سنین وانا من تسع سنین یعنی کفت علی بن حسان امام محمد تقی علیه السلام
ای آقای من بدرستی که مردم انکار میکنند بر تو کمی سن ترا پس کفت چرا انکار میکنند جیبیبی قول الله
تعالی بیان این آنکه در اینجا کفته الله تعالی آنچه یاد در مقام بیان برهان بر منسوخ بودن جمیع ادیان
سابقه و صحت نبوت محمد صلعم در سوره یوسف بکو این دعوت خلایق بسوی احکام الهی با دعوت
جمیع امم مردم را بسوی احکام الله تعالی بنا بر دیده و بینش با آنکه نه بنا بر ظن مجرد باین روش من
و هرکه تابع من شد بر بیننا قسم که تابع نشده بی او در امامت ان دعوی علم با حکام الهی میکرد علی علیه السلام و ولد
بر شر حسن و حسین علیهما السلام و نه فرزند حسین و من انجمله نه فرزند ماندیم حاصل اینست که در جزء این
کتاب الهی و سنت رسول علیه السلام دلالت بر اشتراط که بر سن در امامت نیست بلکه مقتضای آیات محکمات

که اذان بعد این آیات است حکم بظن بجا این نیست و شرط امامت علم بجمیع احکام الهی است و باتفاق جمیع
عقلا عزاین دو وانده کمران انجمله مدعیان امامت حکم از روی ظن میکنند و این کافی است در بطلان امامت
من و معنی این حدیث در نسخ اینست که علی علیه السلام را در وقت تابع شدن نه ساله بود و من نیز نه ساله ام
نا بسیزدهم و یکم اصل باب ان الامام لا یغسله الا امام من الائمة شرح این باب
اینست که غسل نمی دهد امام را مکر امامی از امامان در این باب سه حدیث است اول اصل عن الرضا
علیه السلام قال قلت له انهم یحاجونا یقولون ان الامام لا یغسله الا الامام قال فقال ما یدریهم من علیه
غسله فما قلت لهم قال قلت جعلت فداک قلت لهم ان قال مولای انه غسله تحت عرش ربی فقد صدق وان
قال غسله فی تخوم الارض فقد صدق قال فقلت فما اقول لهم قال قل لهم انی غسلته فقلت اقول لهم انک
غسلته فقال نعم شرح روایت است از امام رضا علیه السلام راوی کفت کفتم او را که واقفیه حجت میکنند
بر ما میکویند بدرستیکه غسل نمیدهد امام را مکر امام راوی کفت پس امام رضا علیه السلام کفت آیا
دانستند که غسل داد امام موسی را پس توجیه جواب جادویی دعا ایشان را راوی کفت قربانت شوم کفتم ایشانرا
اکر کوید آقای من که او غسل داده امام موسی را در زیر عرش صاحب اختیار من پس راست کفته و اکر کوید
که غسل داده او را در اطراف زمین پس راست کفته راوی کفت پس کفتم چه کویم ایشان را در جواب
بکو که من غسل داده ام او را پس کفت کویم ایشانرا که تو غسل دادی او را با آنکه کویم در بغداد کفت آری کفت
چهاردهم باب بعضا دو یکم که تغسیل در مدینه واقع شد در روز رحلت امام موسی و این کافی است
دوم اصل سالت الرضا علیه السلام عن الامام یغسله الامام قال سنة موسی بن عمران علیه السلام
شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را که امام که غسل دهد او را امام مراد این است که آیا حقست یا نه
کفت طریقه موسی بن عمران علیه السلام است با آنکه حقست و در شریعت موسی هر پیغمبر و صی غسل داده
در این شریعت باید مراد اینست که چنانچه موسی را جبرئیل علیه السلام غسل داده بعد از آن یوشع غسل داد سیم اصل
قلت للرضا علیه السلام ان الامام لا یغسله الا الامام فقال اما تدرون من حضر لعله قد حضره خیر من
غاب عنه الذین حضروا یوسف فی الجب حین غاب عنه ابواه واهل بیته شرح من حضر بصیغه مجهول از باب تفعیل یعنی
لعله ضمیر شان است یعنی راجع با امام موسی است چنانچه ضمیر حضره و ضمیر عنه راجع با وست خیر بصیغه تفضیل است باعتبار
مجموع من حیث المجموع صفات است و من غاب عنه عبارت از امام رضا علیه السلام است الذین بدل یا عطف
بیان خیر است یعنی کفتیم امام رضا علیه السلام را بدرستی که غسل نمیدهد امام را مکر امام مراد این است که

پس چون به بهرت داغسل نداد پس گفت ایا عینا اینرو معنی من حضر بالمراد احوت که میت را در دم مرگ محتضر میکویند برای حضور ملائکه رحمت نزد او اگر مومن باشد و ملائکه غضب اگر کافر باشد شاید که حاضر شده باشد امام موسی را جمعی از ملائکه رحمت که بعضی از ان ملائکه غیر از کرام الکاتبین باشند از آن ملائکه رحمت آن جماعت اند که حاضر شدند پیغمبر را در بیماری وفات که غایب شده بودند از وی پیغمبر و سایر اهل بیت او مراد جبرئیل و رفقای اوست و اشارتست باینکه ایشان غسل دادند بدن امام علی با دیگری سوای آن که من غسل دادم در مدینه و جبرئیل امام است و مراد با امام درین حدیث که غسل امام را مگر امام اعم از ان آدمی و ملک است و از این ظاهر میشود که شبه واقفیه جواب داده باب خود در دوم اصل باب مولید الائمة علیهم السلم شرح الموالید جمع مولد بفتح میم و سکون واو مصدر میمی بمعنی ولادت یا جمع مولود بمعنی مولود علیه و حاصل هر دو یکی است یعنی این بابی است در بیان کیفیت ولادتهای ایمه علیهم السلام است درین باب هشت حدیث اول اصل حججنا مع ابی عبد الله علیه السلم فی السنة التی ولد فیها ابنه موسی علیه السلم فلما نزلنا الابواء وضع لنا الغداء وکان اذا وضع الطعام لاصحابه اکثر و اطاب قال فبینا نحن ناکل اذ اتاه رسول حمیدة فقال له ان حمیدة یقول قد انکرت نفسی و قد وجدت ما کنت اجد اذا حضرت ولادتی و قد امرتنی ان لا اسبقک بابنک هذا فقام ابو عبد الله علیه السلم فانطلق مع الرسول فلما انصرف قال له اصحابه سرک الله و جعلنا فداک فما انت صنعت من حمیدة قال سلمها الله و قد وهب لی غلاما و هو خیر من برا الله فی خلقه شرح حج کردیم با امام جعفر الصادق علیه السلم در سالیکه زائیده شد در آن پسرش موسی علیه السلم پس وقتیکه فرود آمدیم در ابوا بفتح همزه و سکون باء یکنقطه و واو و الف ممدوده که میان مکه و مدینه است برای ما غذا را بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده طعام چاشت و وقتیکه میگذاشت طعام را برای یاران خود بسیار و پاکیزه میکرد و اتوا را پس گفت پس میان اینکه ما میخوردیم ناگاه آمد حمیده مادر موسی علیه السلم پس گفت او را بدرستیکه حمیده میگفت بتحقیق بحالت غریبی یافتم خود را و بتحقیق یافتم آن حالت را که می یافتم وقتیکه نزدیک میشد زائیدن من و بتحقیق امر کردی مرا که پیش از تو نزائیم پس برخاست امام جعفر صادق علیه السلم پس روانه شد با پیغام آورنده پس چون برگشت گفتند او را یاران او شاد و خوشحال کناد ترا الله تعالی و ما را فدای تو کناد پس چه کردی تو با حمیده گفت سلامت داشت او را الله تعالی و بتحقیق بخشید مرا الله تعالی پسری را او بهترین کسی است که آفریده

او را الله تعالی در خلق بین خود معلوم میشود از اشارتست باینکه کرد آنچه کرد امام سابق در وقت امام لاحق میکند اصل ولقد اخبرتنی حمیدة عنه بامر ظننت انی لا اعرفه ولقد کنت اعلم به منها فقلت جعلت فداک فما الذی اخبرتک به حمیدة عنه قال ذکرت انه سقط من بطنها حین سقط واضعا یدیه علی الارض رافعا راسه الی السماء فاخبرتها ان ذلک امارة رسول الله صلی الله علیه و آله و امارة الوصی من بعده شرح و هر آینه خبر داد مرا حمیده از آن فرزند بچیزی که گمان میبردم او را که نمیداند او را هر آینه بتحقیق بودم دانا تر بآن چیز از او پس گفتم قربانت شوم پس چیست آنچه خبر داد ترا بآن حمیده از آن کفت مذکور کرد حمیده که موسی فرزند آمد از شکم او وقتیکه فرزند آمد گذاشته دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان پس خبر دادم حمیده را که آن علامت زاده شدن رسول الله صلی الله علیه و آله است و علامت زاده شدن وصی اوست بعد از وی اصل فقلت جعلت فداک فما هذا من امارة رسول الله صلی الله علیه و آله و امارة الوصی من بعده فقال لی انه لما کانت اللیلة التی علق فیها بجدی اتی آت جد ابی بکاس فیه شربة ارق من الماء و الین من الزبد و احلی من الشهد و ابرد من الثلج و ابیض من اللبن فسقاه ایاه و امره بالجماع فقام فجامع فعلق بجدی و لما ان کانت اللیلة التی علق فیها بابی اتی آت جد ابی فسقاه کما سقی جد ابی و امره بمثل الذی امره فقام فجامع فعلق بابی و لما ان کانت اللیلة التی علق فیها بی اتی آت ابی فسقاه بما سقاهم و امره بالذی امرهم به فقام فجامع فعلق بی و لما ان کانت اللیلة التی علق فیها بابنی اتانی آت کما اتاهم ففعل بی کما فعل بهم فقمت بعلم الله و انی مسرور بما یهب الله لی فجامعت فعلق بابنی هذا المولود فدونکم فهو و الله صاحبکم من بعدی و ان نطفة الامام مما اخبرتک شرح علق بصیغه مجهول باب فعل است ظرف نایب فاعل محذوف و فاعل ما درات العلق بفتح عین بی نقطه و فتح لام جامد شدن الزهره بفتح شین با نقطه و سکون زای بی نقطه عسل است که بآب یکجا ریز از وغن شده استعمال ابیض در افعل التفضیل نادر است آن در امثال آن ان بفتح همزه و سکون نون زایده است میزجمع در سقاهم باعتبار اراده دو کس و امثال آن دو کس دونکم بضم دال و سکون واو و فتح نون اسم فعلات بمعنی الزموا و مفعول آن محذوف است یعنی فدونکم ایاه یعنی پس گفتم قربانت شوم چیست وجه این انجه علامت رسول الله صلعم و علامت وصی او بعد او باینمعنی کاین اشارت بچه چیزاست پس گفت مرا بتفصیلیکه مبدء که وقتیکه شد شبی که ابستن شد

بعد من داد آینده چون پدرم امام حسین را جامی که در آن شربتی بود صافتر از لبن و نرمتر از کره و شیرینتر
از عسل و سردتر از برف و سفیدتر از شیر پس آشامانید او را آن شربت و امر کرد او را بجماع پس خاست
پس جماع کرد پس آبستنی شد بجدم و وقتی که شد شبی که آبستنی شد در آن بپدرم امام محمد باقر آمد
آینده نزد پدرم پس آشامانید او را چنانچه آشامانید جد پدرم را و امر کرد او را بمانند آنچه امر کرد جد پدرم
پس برخاست پس جماع کرد پس آبستنی شد بپدرم و وقتیکه شد شبی که آبستنی شد در آن بمن آمد آینده نزد
پدرم پس آشامانید او را چنانچه آشامانید ایشان را و امر کرد او را بآنچه امر کرد ایشان را بآن پس برخاست
پس جماع کرد پس آبستنی بمن و وقتی که شد شبی که آبستنی شد در آن بپسرم آمد نزد من آینده چنانچه آمد نزد
ایشان پس کرد با من مثل آنچه کرد با ایشان پس برخاستم بعلم الله تعالی که بمن داده بود که چه خواهد شد و بخوشی
من خوشحال بودم بآنچه می بخشد الله تعالی مرا در آن جماع پس جماع کردم پس آبستنی شد بدین پسرم که اینجا ایستاده
شده است پس ملالم باشید لطفا چه امر است بعد از امام شما بعد از من و بعد بستی که نطفه امام از آن
کجا کردم تا **اصل** وإذا سكنت النطفة في الرحم أربعة أشهر وأنشئ فيها الروح بعث الله تبارك وتعالى
ملكا يقال له حيوان فكتب على عضده الأيمن وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل
لكلماته وهو السميع العليم **شرح** فرستادن ملک و نوشتن آیة استعاره تمثیلیة است و عبارت
از استعداد تام امامت است و لهذا اختلاف در محل نوشتن هست میان این و بعض احادیث آینده
این باب حیوان بفتح حاء بی نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین نزدیکی و اینجا عبارتست از باعث زندگی
خلایقات و اشارتست باینکه اگر امام نباشد هیچکس زنده نمی ماند کلمه عبارتست از آنکه الله تعالی
کرده بزمین را از خلیفه خود خالی نگذارد چنانچه علانیه گفته در سوره بقره إني جاعل في الأرض خليفة
و مراد اینجا مصداق آن کلمات که امام باشد صدقا و عدلا تمیز کلمات و عبارتست از علم بجمیع
الهی و عصمت لا نکتا هادی تبدیل کلماته بلا ترنا نمانع تمام بودن آنها و تغییر تمیز آنها و فاصله
کرده میان آنها و امثال اینها است **بیت** و وقتیکه قرار گرفت نطفه امام در رحم مادر چهار ماه
و حادث کرده شد در آن روح فرستاد الله تبارک و تعالی ملکی را که نام او حیوان است پس نوشت آن
ملک بر بازوی راست او این آیت از سوره انعام را که و تمام شد مصداق کلام صاحب کمال اختیار تو
در حالتی و عدالت جهت تغییر دهنده نیست مصداقهای کلمه او را او وست شنوای هر آوازی و دانای هر بآن
اصل وإذا وقع من بطن أمه وقع واضعا يديه على الأرض رافعا رأسه إلى السماء فأما وضعه

يديه على الأرض فإنه يقبض كل علم أنزله الله من السماء إلى الأرض وأما رفعه رأسه إلى السماء
فإن مناديا يناديه من بطنان العرش من قبل رب العزة من الأفق الأعلى باسمه واسم
أبيه يقول يا فلان ابن فلان اثبت تثبت فلعظيم ما خلقتك أنت صفوتي من خلقي وموضع
سري وعيبة علمي وأميني على وحيي وخليفتي في أرضي لك ولمن تولاك أوجبت رحمتي ومنحت
جناني وأحللت جواري ثم وعزتي وجلالي لأصلين من عاداك أشد عذابي وإن وسعت
عليه في دنياي من سعة رزقي فإذا انقضى الصوت صوت المنادي أجابه هو واضعا يديه
رافعا رأسه إلى السماء يقول شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولوا العلم قائما
بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم **شرح** این آواز دادن و گفتگو و جواب بر سبیل استعاره تمثیلیه است مثل
متقبل شده کرده آخر هر شب ملکی را میکند بخلایق که آیا هیچ حاجتمندی است که عرض کند حاجت خود
را تا قضای حاجت او کنم و عبارتست از نشو امام در آن حالت حقیقت ربوبیت رب العالمین و لا
لازم می آید که هر امامی نبی باشد البطنان بضم باء یک نقطه و سکون طاء بی نقطه جمع باطن بمعنا
بطنان العرش یعنی اندرونهای عرش و عبارتست از محکمات قرآن که در آنها دلالت صریح بر وجود امام مفترض الطاعة
در هر زمانی هست الافق بضم همزه و ضم فاء ناحیه جزیری **بیت** و وقتیکه فرود آمد از شکم مادر پس فرود
آمد گذاشته دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان پس اما گذاشتن او دو دست خود را
بر زمین پس اشارتست باینکه او فرا میگیرد هر علمی را که فرستاده آنرا الله تعالی از آسمان بسوی زمین
بعنوان وحی بانبیا و رسل و اما برداشتن او سر خود را بسوی آسمان پس اشارتست باینکه او را
دهنده بزبان حال او را میدهد بآواز میانهای عرش از جانب صاحب کمال عزت از ناحیه بلند
مرتبه تر از همه آن میانهای عرش بنام او و بنام پدرش میگوید بزبان حال ای فلان پسر فلان ثابت
باش تا ثابت کرده شوی بآنچه بکار اختلاف در فیعه میکنی تا نام تو در صحیفه ایمه ثابت شود چه برای
کاری عظیم بغایت عظیم خلق کرده ام ترا خالص منی از همه مخلوقین من و جای راز پنهان منی و ظرف
علم منی که بانبیا و رسل و جانشین منی در زمین من برای تو و برای کسی که امام خود شمرد ترا ثابت
لازم کردم رحمت خود را بخشیدم بهشتهای خود را و حلال کردم همسایگی خود را بعد از آن قسم بعزت و بزرگی
خودم که هر آینه میسوزانم البته کسی را که دشمنی کرد ترا بسخت ترین عذاب خودم هر چند که وسعت داده باشم
براو در دنیای خود از وسعت رزق من که برای خلایق آفریده ام پس وقتیکه بآخر رسید آن آواز

کدام آن آوازدهنده است که مذکور شد جواب میدهد بزبان حال آن منار دیگر انکه تا شده بود
خود را بزمین برداشته سر خود را بسوی آسمان میکوید بزبان حال آیت سورهٔ آل عمران را که کواهی داد
الله تعالی بوسیله خلق شواهد وحدانیت خود آسمان و زمین که نیست مستحق عبادتی کما هو و فرشتکان
نیز کواهی دادند بوسیله تنزیل قرآن معجز و صاحبان علم نیز کواهی دادند برحالیکه علم ایشان وفا کند
بمیزان عدالت که در میان خلایق است مراد محکمات است که در آنها نهی از اختلاف شده و قیام بآنها
عبادتست نانیست که عهده بر صاحب آن علم کرفته شده که اکر عمل کنیم بآن باید و رسول آکنده چنان قلیل که
خلایق را که هیچ کس را احتیاج بحکم از روی ظن نباشد چنانچه بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول
باب بیستم و در حدیث دهم که باب بذل العلم است یا مراد کتاب ایمانیست که با جمیع علم ایشان احاطه بجمیع متشابهات
الهی کرده باشد و بعد تقسیم مراد با اولوا العلم رسول و اوصیای اوست علیهم السلم با این قسم علم خارق عادت
و معجزات نیست مستحق عبادتی مکر او که ایاد دانندهٔ استوار [illegible] کند آنچه [illegible] خود را بآن در دنیا
کردارست با جمعی که در قوام داشتن ایشان که عذاب کنند خود را بآتش اصل قال فاذا قال
ذلک اعطاه الله العلم الاول والعلم الآخر واستحق زیادة الروح فی لیلة القدر قلت
جعلت فداک الروح لیس هو جبرئیل قال الروح اعظم من جبرئیل ان جبرئیل من الملائکة
وان الروح هو خلق اعظم من الملائکة علیهم السلم الیس یقول الله تبارک وتعالی تنزل
الملائکة والروح شرح امام علیه السلم کفت چون چنین کفت امر که مذکور شد داد او را الله تعالی علم
که با نبیای سابق بود حق شده و علمی که بر رسول این امت وحی شده و مستحق زیادتی روح او میشود در شب
قدر کفتم قربانت شوم ایا روح نیست او جبرئیل کفت روح بزرکتر از جبرئیل است بدرستیکه جبرئیل
از ملکیست و بدرستیکه روح آن مخلوقیست بزرکتر از ملایکه علیهم السلم ایا نیست اینکه میکوید الله تبارک
وتعالی در سورهٔ القدر که نازل میشوند ملایکه و روح مراد اینست که ظاهر این تقاضای مغایرت میکند
و توضیح این شد در احادیث باب بیست و ششم دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان
الله تبارک وتعالی اذا احب ان یخلق الامام امر ملکا فاخذ شربة من ماء تحت العرش
فیسقیها اباه فمن ذلک یخلق الامام فیمکث اربعین یوما ولیلة فی بطن امه لا یسمع
الصوت ثم یسمع بعد ذلک الکلام فاذا ولد بعث ذلک الملک فیکتب بین عینیه و
تمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا مضی الامام

الذی کان قبله رفع لهذا منارا من نور ینظر به الی اعمال الخلائق فبهذا یحتج الله تعالی
خلقه شرح عرش اینجا عبارتست از سطح محیط بجمیع اجسام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
که میکفت بدرستیکه الله تبارک وتعالی وقتیکه دوست داشت که خلق کند امام را امر میکند ملکی را یعنی
میکرد از ملک که بکیرد یک آشامیدن را از آب زیر عرش پس میاشامانند آن شربت بپدر او پس از آن شربت
خلق کند امام را یعنی ابتدا نخلق و در میدهند روح در وی در رحم میکند چهل بعد در شکم مادر شب
و روز که بعد از آن می شنود بعد از پنج ماه و ده روز سخن را یعنی که لغتها را یاد میکیرد باستماع
انکیفیت استعمال الفاظ بر وقتیکه زاده شد می نویسد الله تعالی آن ملک را پس می نویسد میان دو چشم
امام آیت سورهٔ انعام که بیان شد در حدیث اول بر وقتیکه رفت از دنیا امامی که بود پیش از
شد برای این امام محل نوری که از نور است نظر میکند امام بآن محل نور بسوی اعمال خلایق
حدیث هفتم این باب بیان اینکه آن محل نور قرار داده است کردان تبیان هر چیز است برای این قسم کسی
میکرد الله تعالی بر خود بنیان [illegible] مخلوقین خود سیم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول ان الله عز وجل اذا اراد ان یخلق الامام من الامام بعث ملکا فاخذ شربة
من تحت العرش ثم اوقعها او دفعها الی الامام فشربها فیمکث فی الرحم اربعین یوما
لا یسمع الکلام ثم یسمع الکلام بعد ذلک الملک الذی اخذ الشربة فکتب علی عضده
الایمن وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته فاذا قام بهذا الامر رفع الله
فی کل بلدة منارا ینظر به الی اعمال العباد شرح او در برای شک [illegible] الایقاف و داشتن
جزیی نزد کسی تا تناول کند و مضمون این نزدیک بسابق است و فرق اینست که امام در سابق مطلق بود
اینجا مقیدات ما بکه بعد پیش بر امام باشد چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
ان الامام لیسمع فی بطن امه فاذا ولد خط بین کتفیه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا
لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا صار الامر الیه جعل الله له عمودا من نور
یبصر به ما یعمل اهل کل بلدة شرح مضمون این بر موافق سابق است پنجم اصل سمعت اسحق
ابن جعفر یقول سمعت ابی یقول الاوصیاء اذا حملت بهم امهاتهم اصابها فترة شبه
الغشیة فاقامت فی ذلک یومها ذلک ان کان نهارا او لیلتها ان کان لیلا ثم تری
فی منامها رجلا یبشرها بغلام علیم حلیم فتفرح لذلک ثم تنتبه من نومها فتسمع من جانبها

الأيمن في جانب البيت صوتاً يقول حملتِ بخيرٍ وتصيرين إلى خيرٍ وجئتِ بخيرٍ أبشري
بغلامٍ حليمٍ عليمٍ وتجد خفةً في بدنها ثم تجد بعد ذلك اتساعاً من جنبيها وبطنها

شرح شنیدم از اسحق بن جعفر که میگفت شنیدم از پدرم امام جعفر صادق که میگفت اوصیا
که آبستن شوند بایشان مادران ایشان بر میخیزد هریک از مادران ایشان سستی مانند بیهوشی
پس میماند در آن سستی در آن روز خود اگر آبستنی در روز باشد یا در شب خود اگر آبستنی در شب باشد
[illegible] بفاصله بسیار کمی چند در خواب میبیند که مژده میدهد او را بپسری دانای عاقل بردبار
میشود برای آن مژده داده [illegible] بیدار میشود از خواب خود پس میشنود از جانب راست خود در کنار
خانه آوازی [illegible] که [illegible] بخیر [illegible] از ابتدای آبستنی و با خیر از جانب راست
امام آواز میکند چنانچه گویا که در طرف خانه آوازی میکند با ابستن شدی بر بهتری [illegible]
و میگردی بسوی بهتری [illegible] بفرزند [illegible] یعنی که ابستن شدی با [illegible]
بر پسری عاقل دانا [illegible] در سبکی در بدن خود بفاصله بسیار کمی بعد [illegible] فراخی

که معلوم دیگران نمی شود از دو پهلوی خود و شکم خود اصل فإذا كان لتسعٍ من شهورها
سمعت في البيت حسّاً شديداً فإذا كانت الليلة التي تلد فيها ظهر لها في البيت نورٌ تراه
لا يراه غيرها إلا أبوه فإذا ولدته ولد قاعداً وتفتّحت له حتى يخرج متربّعاً ثم
يستدير بعد وقوعه إلى الأرض فلا يخطئ القبلة حيث كانت بوجهه ثم يعطس ثلاثاً
يشير بإصبعه بالتحميد ويقع مسروراً مختوناً ورباعيتاه من فوق وأسفل وناباه
وضاحكاه ومن بين يديه مثل سبيكة الذهب نورٌ ويقيم يومه وليلته تسيل يداه
ذهباً وكذلك الأنبياء إذا ولدوا وإنما الأوصياء أعلاقٌ من الأنبياء شرح [illegible]
[illegible] بی نقطه [illegible] کسی که دیده نمی شود المبرح بصیغه اسم فاعل از باب
[illegible] در حال یاد [illegible] باشد و رباعیتاه مبتداست من فوق خبرست و اسفل عطف
و ناباه عطف بر مبتدا است [illegible] وناباه من فوق و اسفل و ضاحکاه عطف بر [illegible]
و ضاحکاه من فوق و اسفل [illegible] بفتح راء [illegible] نقطه و با [illegible] و الف و کسر عین [illegible] نقطه
[illegible] دندان پیشترانه [illegible] و آن چهار دندان است دو در بالا و دو در پایین
و هریک از چهار دندان پهلوی رباعیه [illegible] و الف [illegible] ما نند و هریک از [illegible]

دندان پهلوی ناب [illegible] ضاحک می نامند باعتبار اینکه در وقت خنده نمودار میشود و الاعلاق
[illegible] نقطه جمع علق بکسر عین و سکون لام نفیس [illegible] که دل بان بسته شود بیت پس وقتیکه شد
زمان ما [illegible] آبستنی [illegible] در خانه او [illegible] سخت چنانچه جمعی بسیار تردد کنند پس
شد که میزاید در آن شب ظاهر شد [illegible] که می بیند آن روشنی را مگر پدر آن
طفل پس وقتیکه زاید [illegible] نشسته و فراخ میشود مادر برای آن طفل تا بیرون آید
مستقیم [illegible] بعد از آن در زمین [illegible] طفل بعد از فرود آمدن پس [illegible] برای توجه بجانب قبله
پس خطا نمیکند قبله را هرجانب که باشد بروی خود یعنی که روی خود را [illegible] زدن [illegible]
قبله میکند بعد از آن عطسه میکند سه بار اشاره میکند بانگشت خود بحمد الله تعالی [illegible]
تا [illegible] شروع [illegible] دندان [illegible] در بالا و پایین یعنی که چهار دندان [illegible]
دندان پهلوی آنها [illegible] در بالا و پایین [illegible] دندان پهلوی آنها [illegible] در بالا و پایین
که شش دندان پیشتر از بالا و شش دندان پیشتر از پایین [illegible] در وقت ولادت [illegible]
[illegible] طلا نور [illegible] و میماند در [illegible] که در آن زاده شده اگر در روز باشد و در شب اگر
باشد [illegible] که [illegible] دو دست او طلا را یعنی [illegible] طلا و چنانند انبیاء [illegible]
زاده شدند [illegible] که اوصیا دل بسته شده اند [illegible] انبیا اشارتست بانکه اینها

بطریق اولی چنان خواهند بود ششم اصل عن جميل بن درّاج قال روى غير واحدٍ من
أصحابنا أنه قال لا تتكلّموا في الإمام فإنّ الإمام يسمع الكلام وهو في بطن أمّه فإذا
وضعته كتب الملك بين عينيه وتمّت كلمة ربّك صدقاً وعدلاً لا مبدّل لكلماته
وهو السميع العليم فإذا قام بالأمر رفع له في كلّ بلدةٍ منارٌ ينظر منه إلى أعمال العباد

شرح روایتست از جمیل بن دراج که گفت روایت کرد [illegible] از یاران ما که امام جعفر صادق
گفت که گفتگو [illegible] بیان مرتبه امام یعنی که مرتبه امام بالاتر از آنست که شما خیال میکنید
امام [illegible] سخن [illegible] شرح [illegible] ظاهر شد [illegible]

هفتم اصل كنت أنا وابن فضّال جلوساً إذ أقبل يونس فقال دخلت على أبي الحسن
عليه السلام فقلت جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود قال فقال لي يا يونس ما تراه
تراه عموداً من حديدٍ يرفع لصاحبك قال قلت ما أدري قال لكنّه ملكٌ موكّلٌ بكلّ

بلدة بين فتح الله بها اعمال تلك البلدة قال فقام ابن فضال فقبل رأسه وقال بأبي انت
ابا محمد لا تزال تجيء بالحديث الحق الذي يفرج الله به عنا شرح حلوس جمع جالس است اي اشتغال
درد و كس شو و اين صحيح است چنانچه مي آيد در كتاب الحيض در حديث اول باب جامع في الحائض والمستحاضة
كه [illegible] الاقراء و [illegible] مي تواند بود كه اشارت باشد باينكه غير ها اين بوده يعني بوده
من و [illegible] كنيت ابو محمد است پس گفت داخل شدم بر امام رضا عليه السلام
پس گفتم او را قربانت شوم تحقيق بسيار گفتگو كرده مردم در [illegible] كه امام بان ميداند كه اعمال
كه ايا [illegible] شد [illegible] گفت پس گفت [illegible] چه خيال ميكني [illegible] خيال ميكني [illegible]
ان [illegible] باشد [illegible] شده مي شود براي امام [illegible] گفتم [illegible] گفت ليكن ان [illegible] عبارت
ان ملكي استكه موكل است بهر شهر [illegible] ميكند الله تعالي [illegible] اعمال اهل آن شهر را مراد [illegible]
قران است كه ملكي كه جبرئيل است [illegible] بيان شد [illegible] مراد جبرئيل ملكي است كه [illegible]
بحديث [illegible] استنباط امام از قران ميشود جزئيات اعمال [illegible] معلوم امام مي شود [illegible]
استنباط [illegible] شود چنانچه در شبهاي قدر [illegible] در حديث سيم
باب [illegible] كه امام جعفر صادق [illegible] ندانست كه در [illegible] راوي گفت پس [illegible] ابن فضال
پس [illegible] گفت [illegible] الله تعالي ابي محمد [illegible] حديث [illegible] آمد
كه [illegible] رحمه الله تعالي باب [illegible] اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال للامام عشر علامات
يولد مطهرا مختونا واذا وقع على الارض وقع على راحته رافعا صوته بالشهادتين
ولا يجنب وتنام عينه ولا ينام قلبه ولا يتثاءب ولا يتمطى ويرى من خلفه كما يرى
من امامه ونجوه كرائحة المسك والارض موكلة بستره وابتلاعه واذا لبس درع
رسول الله صلى الله عليه وآله كانت عليه وفقا واذا لبسها غيره من الناس طويلهم و
قصيرهم زادت عليه شبرا وهو محدث الى ان تنقضي ايامه عليه السلام شرح المطهر [illegible]
[illegible] مراد [illegible] كه [illegible] باطفال [illegible] باشد [illegible]
التثاؤب [illegible] نقطه [illegible] مصدر باب تفعل و تفاعل [illegible]
التمطي مصدر باب تفعل [illegible] يعني [illegible]
[illegible] گفت امام [illegible] اوّل اينكه [illegible] مي شود [illegible]

دوم اينكه وقتي كه متولد مي آيد بر زمين فرود مي آيد [illegible] كف دست خود با شهادتين [illegible]
ميكند [illegible] در حالتيكه [illegible] سيوم اينكه جنب نميشود بر حاليكه [illegible]
[illegible] چهارم اينكه [illegible] دل او با جمعي كه [illegible] خواب [illegible]
[illegible] پنجم اينكه دهن دره نميكند [illegible] ششم
[illegible] استنباط از قران ميكند
چنانچه [illegible] هفتم اينكه [illegible] هشتم اينكه زمين موكل است [illegible]
[illegible] نهم اينكه [illegible] رسول الله صلعم [illegible] موافق [illegible]
[illegible] آمد [illegible] رسول [illegible]
[illegible] دهم اينكه او محدث است
[illegible] چنانچه بيان شده در باب [illegible]
چهارم باب [illegible] اصل باب خلق ابدان الائمة وارواحهم وقلوبهم شرح ارواح و قلوب
[illegible] اين باب [illegible] الله تعالي است بدنهاي ائمه و ارواح ايشان و دلهاي ايشان
[illegible] در اين باب چهار حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله خلقنا
من عليين وخلق ارواحنا من فوق ذلك وخلق ارواح شيعتنا من عليين وخلق اجسادهم من دون ذلك
فمن اجل ذلك القرابة بيننا وبينهم وقلوبهم تحن الينا شرح ضمير خلقنا راجع بمحمد و ائمه اثنا عشر است
صلوات الله عليهم العليين بكسر عين [illegible] و تشديد لام مكسوره و تشديد ياء دو نقطه در پايين
[illegible] آسمان هفتم است [illegible] مومنان [illegible] و صيغه فعيل بكسر فا و تشديد عين
[illegible] يعني [illegible]
جعفر صادق عليه السلام [illegible] الله تعالي [illegible] بالا [illegible]
[illegible] شيعه [illegible]
بدنهاي ايشان [illegible] ايشان و دلهاي ايشان [illegible]
[illegible] امير المومنين [illegible]
رسل عليهم السلام [illegible] ايمان و طاعات مختارات [illegible]
[illegible] حقيقي باشد [illegible] باشد [illegible]

چون وقوع فلان چیز معلوم بود واقع شد پس جبر بر مکلف بلازم نمی آید و بمثل این می آید در باب
اول کتاب الایمان والکفر و تحقیق مقام اینست که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که بمقتضای حکمت خود آب
بسیط را که متشابه الاجزاء در حقیقت و کیفیت باشد خلق میکند و آن را ماده سایر اجسام مثل نفوس
مکلفان و ابدان انسان و سایر حیوانات میکند چنانچه گفته در سوره انبیا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ
شَيْءٍ حَيٍّ و دانسته که کدام از اجزای او چه آن باب بمقتضای حکمت ماده ارواح مکلفین و ماده
ابدان ایشان می شود و دانسته که با اکتفا بداده و سعت در قدرت و الطاف که مصحح اصل تکلیف است
کدام از ارواح باختیار خود مشرک می شود خواه ماده ایشان را محل کیفیت علیین کند و خواه محل
کیفیت سجین کند و کدام از ارواح موحد میشود پس همان روش جبر مناسبت ماده ارواح و ابدان
موحدین را کیفیت علیین داد و در بعضی جمع کرد ماده ارواح و ابدان مشرکین را کیفیت سجین
در بعضی مکان جمیع کرد بی آنکه آن در کیفیت دخل در اصل توحید و طاعات یا در اصل شرک و معاصی
داشته باشد هر چند که دخل در لواحق توحید و طاعات یا لواحق شرک و معاصی دارد **دوم اصل**

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا
مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَبَشَراً
نُورَانِيِّينَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا
وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ
الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَصَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمُ
النَّاسَ وَصَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجاً لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ **شرح** نور عظمت عبارت از کمال قدرت
الله تعالی است و مراد اینست که ارواح ما افضل مخلوقات اند عرش اینجا عبارت از سطح محیط بجمیع اجسام
الانبیاء استثنای از احد در لم یجعل الله لاحد است الهمج بفتح ها و فتح میم و جیم جمع هامج بکسر میم جزئی
چند که تر را نها کند فاهر چه شود شرح باشد **بیان** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
شنیدم از او که میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید روح ما را از روشنی بزرگی خود بعد از آن صورت داد
آفرینه ما را از گل که محفوظات در پرده است از زیر عرش و فاصله میان روشنی و صورت داد که
گردان روشنی یاد را آنچه از زیر عرش است پس شدیم ما مخلوقات و آدمیان نورانیان بکرد اند
برای هیچ یک در مانند آنچه آفرید ما را از آن قسمتی و آفرید روحهای شیعه ما را از گل ما که از

نیز ... است روحهای شیعه ما را از گل که محفوظ و مستور است پایین تر از آن گل است و نکرد
الله تعالی برای هیچ یک در مانند آنچه خلق کرد شیعه ما را از آن قسمتی مگر انبیای سابق صلوات الله علیهم
و ازین جهت این میشود در حدیث سیم این باب از آن است که شدیم ما و شیعه ما مردم بحقیقت
بقول الله تعالی در سوره ابراهیم وَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ و می آید در حدیث اول باب بعد و هم
باقی مردم که نسناس اند تر را شدگان برای آتش جهنم در توجه آن بسوی آتش جهنم **سیوم اصل**

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عليه السلام إِنَّ لِلّهِ نَهَراً دُونَ عَرْشِهِ وَدُونَ النَّهَرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوَّرَهُ وَإِنَّ فِي حَافَتَيِ
النَّهَرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ رُوحُ الْقُدُسِ وَرُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ وَإِنَّ لِلّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ
وَخَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ فَفَسَّرَ الْجِنَانَ وَفَسَّرَ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا مَلَكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ
إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ وَجَعَلَ النَّبِيَّ مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ
عليه السلام مَا الْجَبْلُ فَقَالَ الْخَلْقُ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ وَ
نَفَخَ فِينَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً فَأَطْيِبْ بِهَا طِيباً وَرَوَى غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ طِينُ الْجِنَانِ
جَنَّةُ عَدْنٍ وَجَنَّةُ الْمَأْوَى وَالنَّعِيمُ وَالْفِرْدَوْسُ وَالْخُلْدُ وَطِينُ الْأَرْضِ مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَ
الْكُوفَةُ وَبَيْتُ الْمَقْدِسِ وَالْحَائِرُ **شرح** نوره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع
بنور است و ضمیر بارز راجع به نهر است الحافه بحاء بی نقطه و تخفیف فا پهلوی چیزی که احاطه با آن چیز
کند تفسیر روح القدس گذشت در باب بیست و چهارم و تفسیر روح من امره گذشت در باب بیست و سیوم
در الله برای اختصاصات باعتبار شرف چون نافات ندارد با اینکه طین اهل جهنم نیز متحقق باشد
و غیر این عشر طینات باشد فسر تا ثم قال کلام علی بن رئاب است ضمیر مستتر در فسر راجع بامیر المؤمنین
ملک بکلام معنوی است ظرف در من بعده متعلق است بجبله و تعدیت باعتبار تضمین ادنی
و ضمیر راجع بنبی و ملک است که در ضمن نبی مذکور است جبله بجیم و با و لام نقطه بصیغه ماضی معلوم
نصرف بیت ضمیر مستتر در جبله راجع بالله تعالی است و ضمیر بارز راجع بملک است و جمله صفت
احدی الروحین عبارت از روح القدس است مراد بنبی در جعل النبی همان است که مذکور شد در ما
من نبی و ظاهر این بعد جمله و آنچه گذشت در حدیث دوم این باب که الا للانبیاء اینست که مراد
در اینجا برای اثبات است باینکه اوصیای انبیاء سابق انبیا نیز بوده اند احدی الطینتین عبارت

از طینت جنات است و اکثر مراد بجعل از بین ارواح انبیا باشد و عبارت از طینت از عرابت
مراد بجعل از بین ابدان ایشان باشد قلت لابی الحسن ثاطیبا کلام علی بن ثابت الحمیل بفتح جیم
سکون میاه یک نقطه است اطبخها بصیغه امر باب افعال صیغه تعجب است ضمیر بها راجع برروح اهل بیت
طیبا مفعول مطلق برای نوع است و رویت ثا اخر کلام علی بن عطیه است ضمیر راجع بعلی بن ربال است
حلو از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهم السلام است یعنی روایت کرد علی بن عطیه
یا یکی از ایشان روایت را تا امیرالمؤمنین علیه السلام را بحق کفت که کفت امیرالمؤمنین علیه السلام بدرستی که الله
بفریدست نوعلیت عرش او که مسطح محیط اجسام باشد و در ان یک نهری که عرش او است نونی است که منسوب
آن نهر را بدرستی که در دو طرف نهر دو روح آفریده شده هست یکی روح القدس و دیگری روحی که از صنع
تعالی است یا بمعنی صفت آن با لا از بیان است بدرستی که الله تعالی داده که هر سار از ان ساخت انجل انها
بهشت است و بهشت در یکی از نعیمات است بر تفضیل کرد امیرالمؤمنین هر بهشت را تفصیل که بهشت باشد الله
امیرالمؤمنین علیه السلام کفت نیست هیچ نبی و نه امامی که خلق کرده باشد الله تعالی ا مات و احد از نبوت مکر آنکه د
در او ان یکی از ان دو روح که روح القدس است باشد و آفریده انبیا را انبیایی جسمی از ان دو جسمی کل و بیشوا
که مراد این باشد که از یک روح از ان دو روح که داخل در جسد است آفریده کفتم امام موسی کاظم علیه السلام را
معنی جبلت که مصدر جبلت است بر کفت آفریده و از برای توضیح انکه مراد بهمین وطات مولا این است
این امت نیست ضم کرده این آنکه آن آفریده جرم اهل البیت است به درستی که الله عزوجل آفریده ما را از
با جفری که هر نوع کافی که متحقق یکی از این کلمات است در مات و در مبد دنیا از و در روح
روح نوعی عظیم از ان بزرگی و روایت کرد جز علی بن بابات ابی الصامت که کفت کل حسنها اول کل
عنوانات دوم کل جنة الماوی است سوم کل نعیم است چهارم کل دار قدس است پنجم کل فردوس است
خلدات و کل اندیشی اول کل کلمات دوم کل مدینه است سوم کل کوثر است چهارم کل بیت القدس
پنجم کل جابر امام حسین علیه السلام است **چهارم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله خلقنا
من اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه وخلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی
الینا لانها خلقت مما خلقنا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادراک
ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون وخلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم
مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه

ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وما ادراک ما سجین کتاب مرقوم
شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میکفت بدرستی که الله تعالی آفرید بدنهای ما را از بالاتر جای آفرید
اول شیعه ما را از آنچه ما را آفرید و آفرید بدنهای شیعه ما را از پایین تر از ان در زمین بر اصطلاح
میل میکنند بسوی ما چرا که انها آفریده شده اند از آنچه ما از ان آفریده شده بعد از ان خواند این آیت را از سوره
المطففین که خاشا که جزای عمل نیکان باشد در حق که سرنوشت نیکان هر آینه در علیین است با معنی که
علیین است و چه چیز دانا کرد ترا که علیون آن سرنوشتی است رقم کشیده شده
سرنوشت آفرید دشمن ما را و ابدان نیکان خاصه بیشوایان آن سرنوشت از فرمان و آفرید با دشمنان ما که
دشمن ما از ان زنان سیاه جا که جهنم باشد و آفرید بدنهای دوستان ایشان از آنچه از ان آفریده شده اند
ایشان را و آفرید بدنهای دوستان ایشان از پایین تر از ان در بدی و دلهای دوستان ایشان میل
میکنند بسوی ایشان چرا که انها آفریده شده اند از آنچه آفریده شده اند ایشان از ان بعد از ان خواند این
آیت را از سوره المطففین که خاشا که جزای عمل بد باشد بدرستی که سرنوشت فاسقان در زندان سیاه
جا است و ان چه دانا کرد ترا که چیست زندان سیاه جا آن سرنوشتی است رقم کشیده شده در سرنوشت آفریده
ارواح و ابدان فاسقان **باب ر چهارم اصل** باب التسلیم وفضل المسلمین **شرح** این باب بیان آنست
که تسلیم مامور به است در قول الله تعالی در سوره احزاب وما زادهم الا ایمانا وتسلیما و در
سوره و یسلموا تسلیما کلام است و بیان فضیلت اهل تسلیم در دین باب حدیث است **اول اصل**
قلت لابی جعفر علیه السلام انی ترکت موالیک مختلفین یتبرأ بعضهم من بعض قال فقال
وما انت وذاک انما کلف الناس ثلاثة معرفة الائمة والتسلیم لهم فیما ورد علیهم والرد
الیهم فیما اختلفوا فیه **شرح** بین بصیغه مضارع معلوم باب تفعل است **یعنی** کفتم امام محمد باقر را
بدرستی که وا گذاشتم شیعه خالص تو را بر حالی که مختلف بودند باهم در عملها یا در فتوها اجتناب میکرد
بعضی ایشان از بعضی دیگر پس کفت پس کفت و چه کار است ترا با ان اختلاف و بیان است با معنی که
مر اختلاف در میان ایشان از اختیار برای تقیه با معنی که چرا ایشان نشستی و کوشش
ایشان کرده چرا این نیست که مکلف شده اند مردم بچیز **اول** شناخت امامان که مفترض الطاعه اند **دوم**
قبول کرده و مکرده نهادن برای امامان در آنچه آورده شده بایشان مردم از جانب ایشان **سوم** برگردانیدن
بعضی و اگذاشتن حکم بسوی ایشان در آنچه اختلاف کرده اند در حکم ایشان در آن اشارات باینکه

عمل به تسلیم کرده اند یا اینکه آن جمعی سلوک طریق مخالفان میکنند و خود را از شیعه میشمرند

دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و

اتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه النبی

صلی الله علیه و آله الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین

ثم تلا هذه الآیة فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی

انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما ثم قال ابو عبد الله علیه السلم علیکم بالتسلیم شرح

گفت امام جعفر صادق علیه السلم اگر اینکه جمعی عبادت کنند الله تعالی را بتنهایی که شریکی نباشد او را در عبادت

ایشان و بپای دارند نماز را و دهند زکوة را و حج خانه کنند و روزه دارند ماه رمضان را بعد از آن

گویند چیزی را که تدبیر کرده باشد الله تعالی یا تدبیر کرده باشد رسول او یا معنی که درست رسول

باشد اگر چه در قرآن صریح نشده باشد چه تدبیر رسول بتبلیغ رسالت است نه از پیش خود که چرا

نکرد بر وجهی که خلاف آنست که تدبیر کرده یا بخصی کاین تدبیر خوب نیست و موافق مصلحت و نظام ملک

یا یابند آنرا در دلهای خود یعنی اگر بزبان نیاورند هر چند که بعنوان احتمال باشد هر آینه میشوند بآن [illegible]

بسبب عدم تصدیق بربوبیت رب العالمین یا بسبب [illegible] خود بعد از آن [illegible] این آیت را

تا آخر [illegible] صاحب کلام اخبار [illegible] مومن نمیشوند جمعی که دعوی ایمان میکنند مگر [illegible] حاکم کنند

در آنچه [illegible] میان ایشان بعد از آن نیابند در خاطرهای خود تنگی را از آنچه حکم کنی [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] این آیت [illegible] دیگر که [illegible] در حدیث هفتم این باب [illegible]

گفت امام علیه السلم [illegible] سیوم اصل عن ابی

عبد الله علیه السلم قال قلت له ان عندنا رجلا یقال له کلیب فلا یجیء عنکم شیء الا

قال انا اسلم فسمیناه کلیب تسلیم قال فترحم علیه ثم قال اتدرون ما التسلیم فسکتنا

فقال هو والله الاخبات قول الله عز و جل الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی

ربهم شرح کلیب بضم کاف و فتح لام است یعنی روایت از امام جعفر الصادق علیه السلم راوی گفت

گفتم او را [illegible] نزد ما مردی است که نام او کلیب است [illegible] از جانب شما حکمی مگر اینکه گفت

تسلیم [illegible] تخصیص و تاویل [illegible] نامیدیم او را [illegible] کلیب تسلیم

گفت [illegible] کلیب [illegible] گفت آیا میدانید [illegible]

بجواب

بجواب [illegible] ندادیم [illegible] قسم که اخبارات قول الله تعالی است در [illegible] که جمعی [illegible]

[illegible] آورده اند اعمال صالحه را [illegible] کرده شد بسوی صاحب کلام اخبار [illegible] مراد اینست که [illegible]

[illegible] باین معنی که [illegible] احکام شرع [illegible] از جانب الله تعالی است [illegible] اصل چهارم

عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز و جل و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا قال الاقتراف

التسلیم لنا و الصدق علینا و ان لا یکذب علینا شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم در قول

الله عز و جل در سوره شوری که [illegible] حسنه [illegible] زیاد میکنیم برای او در آن حسنه [illegible]

گفت کسب حسنه اینجا قبول کردن و نهادن برای احکام ما است [illegible] در وقت نقل حدیث ما [illegible]

[illegible] که دروغ نگوید بر ما اصلا [illegible] آنست که [illegible] در بعضی [illegible] دروغ گوید در بعضی

[illegible] پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلم قد افلح المؤمنون اتدری من هم قلت انت اعلم قال افلح المؤمنون

المسلمون ان المسلمین هم النجباء فالمؤمن غریب فطوبی للغرباء شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم تحقیق

[illegible] مومنان یعنی اهل تسلیم [illegible] امام [illegible] دیگر [illegible]

باب سوره نساء فلا و ربک [illegible] گذشت در حدیث دوم [illegible] در حدیث هفتم [illegible] اهل تسلیم

ایشان [illegible] در حدیث [illegible] قوم الارض [illegible]

[illegible] مومنان حقیقی [illegible] مومن [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] کتاب الایمان و الکفر در حدیث [illegible] باب [illegible] المومن

و علامات و صفات [illegible] ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول من سره ان یستکمل الایمان کله

فلیقل القول منی فی جمیع الاشیاء قول آل محمد فیما اسروا و ما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی شرح

روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت هر که خوشحال کرده او را که تمام

[illegible] ایمان [illegible] جمیع چیزها [illegible]

[illegible] تصدیق [illegible] جمیع اعتقادات ایشان و

جمیع کلمات ایشان [illegible] احکام [illegible] هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال لقد خاطب الله امیر المؤمنین

علیه السلم فی کتابه قال قلت فی ای موضع قال فی قوله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله

و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر

بینهم فیما تعاقدوا [illegible] الامر [illegible] ثم لا یجدوا فی انفسهم

حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً   ظاهر اینست که عجیبه بیان مستعمل
فی لفظ قرآنست وآنچه گذشت در حدیث دوم بیان لازم است وقرینه بر اینکه خطاب اینجا برسول
اینست که اگر خطاب برسول میبود بجای فَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ وَاسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ می‌بایست
وبعد از آن بی‌عنوان خطابست والتفات از خطاب بغیبت وعود بخطاب متعارف نیست نقل
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت هر آینه بتحقیق خطاب کرده الله تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را در کتاب خود
گفت گفتم در کدام جای گفت در قول او در سوره نساء اگر اینکه ایشان وقتی که ظلم بر نفس خود کردند می
نزد تو بعد از خلیفه [illegible] طلب آمرزش میکردند از الله تعالی وطلب آمرزش میکرد برای ایشان رسول هر آینه
می‌یافتند الله تعالی را بسیار صاحب رحمت [illegible] نیامدند دعوی ایمان با ایشان
قسم بصاحب کل اختیار تو که مؤمن نمیشوند [illegible] اینکه حاکم کنند ترا در آنچه [illegible] آورده ما
ایشان امام گفت مراد از فیما شجر بینهم اینست که [illegible] عهد [illegible] که هر آینه [illegible] الله تعالی
محمد [illegible] خود را [illegible] کشته شد [illegible] هاشم [illegible] در کتاب [illegible]
قسم صالح که ابو بکر وعمر وابو عبیده وسالم وعبد الرحمن بن عوف ومغیره بن شعبه در کعبه جمع شدند
داده‌اند این معنی را [illegible] در خاطرهای خود [illegible] حکم کنی برای ایشان که حکم [illegible] باشد
بر آن عهد با وجود توبه باکشتن [illegible] باشد وقبول کنند حکم ترا قبول عظیم **هشتم اصل** سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ
قَالَ هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاؤُوا بِهِ كَمَا
سَمِعُوهُ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق را از قول الله عز وجل در سوره زمر [illegible] بندگان مرا
[illegible] قرآن [illegible] که محکمات باشد تا آخر آیت که اولئک
الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ایشان جمعی‌اند که راه نموده ایشان را الله تعالی
وایشان‌اند صاحبان [illegible] که مذکور شد در [illegible] این آیت که فرق میکنند
اما [illegible] احکام [illegible] امام گفت ایشان اهل تسلیم‌اند برای ائمه
آل محمد [illegible] اختلاف [illegible] ایشان اینست که
شنیده حدیث آل محمد [illegible] زیاد میکنند [illegible] که قیاس [illegible] کنند
چیزی را بتخصیص [illegible] شنیده‌اند [illegible] هرچند که کس

بو حلال

۲۳

تخلف باشد **باب نود وپنجم اصل** بَابُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ
أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيُعْلِمُونَهُ وَلَايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ لَهُ **شرح** ما مصدریه
خبر أَنَّ الْوَاجِبَ عطف بر یأتوا ... مقدرات [illegible] مضارع که بتقدیر ان باشد اعمال آن
جایز است مثل تَسْمَعُ بِالْمُعَيْدِيِّ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ چنانچه در بعض لغات [illegible] از اهمال
وهم چنین [illegible] معالم جمع معلم [illegible] معلوم شود چیزی **یعنی** این بیان
اینست که واجب بر مردم [illegible] اینجا آورده [illegible] خود اینست که [illegible] امام [illegible]
محبت [illegible] ایشان الله تعالی را [illegible] بآنها صحیح [illegible] الله تعالی است واعلام کنند
امام را [illegible] خود ومحبت [illegible] ایشان [illegible] باشد در این باب سه حدیث
اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ
فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا
نُصْرَتَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ **شرح** ثم ینفروا اشارتست بآیه
سوره توبه که فلولا نفر [illegible] آخر [illegible] حدیث [illegible] مستعمل
[illegible] من الناس [illegible] ایشان [illegible] حقیقی **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام [illegible] گفت نظر کرد بسوی مردم که طواف میکردند در دور کعبه پس گفت چنین صورت
[illegible] طواف میکردند مردم در زمان [illegible] که مأمور شده‌اند مردم [illegible] اینکه
طواف کنند کعبه بعد از آن حرکت کنند بسوی ما [illegible] اعلام کنند ما را [illegible] خود ومحبت خود
عرض کنند بر ما [illegible] خود را [illegible] که گوید [illegible] که اطاعت [illegible]
این آیت را از سوره ابراهیم [illegible] انسان [illegible] کمیل کنند
بسوی ایمان اولاد اسمعیل که در حرم الله ساکن شده‌اند برای درست کردن نماز **دوم اصل**
سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَمَا يَعْمَلُونَ قَالَ فَقَالَ فِعَالٌ كَفِعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ
أَمَا وَاللهِ مَا أُمِرُوا بِهَذَا وَمَا أُمِرُوا إِلَّا أَنْ يَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ فَيَمُرُّوا بِنَا فَيُخْبِرُونَا
بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ **شرح** ان یقضوا بتقدیر لان یقضوا یا بتقدیر بان یقضوا
واشارتست بآیت سوره حج ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ
التفث حرکتی در مناسک حج [illegible] وبنابراول قضای تفث عبارتست از دور کردن

جرکی جهول باحکام الهی است و تا بردم عبادت ان ایشان عبادت سنگ بچه است فادر فیصروا بولیه [illegible]
واشارات باینکه در آیت سوره حج مذکور هم عبارت است از انچه مذکور است در آیه سوره اعراف
اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى و آیت سوره اعراف اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
إِلَّا الْحَقَّ و امثال این چنانچه می آید در حدیث پنجم باب صد و هفتم یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم
برحالیکه دیدیم مردم را در مکه و آنچه را که میکردند از طواف و سعی را و پس گفت پس امام گفت این افعال
افعالی است مانند افعال زمان شرک باین معنی که محض صورت بی معنی است آگاه باشید بدرستی که مامور شدند
در قرآن باین صورت و معنی و مامور شدند بهیچ مگر برای اینکه دور کنند جهل خود را و بیایند نزد ما و
خود را و برای اینکه وفا کنند بعهدهای که بر گردن ایشان است از جانب الله تعالی باین روش که
کنند بما پس خبر دهند ما را برحسب خود عرض کنند بر ما مودت خود را **سیوم اصل** عن سدیر قال سمعت
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا
أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ
تَعَالَى وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا
شرح روایت است از سدیر که گفت شنیدم از امام محمد باقر برحالیکه او داخل مسجد مکه میشد و من بیرون
میرفتم و گرفت دست مرا بعد از آن رو بکعبه کرد پس گفت ای سدیر جز این نیست که مامور شدند مردم باینکه
آیند نزد ما پس اعلام کنند ما را دوستی خود و این مضمون قول الله تعالی است در سوره طه که و بدرستی که من
هر آینه بغایت بخشاینده ام کسی را که از شرک توبه کرد و مومن بربوبیت رب العالمین شد و بجا آورد عمل صالح
کریم باشد مثلا بعد از آن راه یافت بعد از آن امام علیه السلم اشارت کرد بدست خود بسوی سینه خود و گفت
مراد اینست که راه یافت بسوی دوستی ما بیان این آیت شد در حدیث ششم باب هفتم **اصل** ثم قال
يَا سَدِيرُ فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَسُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ
الزَّمَانِ وَهُمْ حِلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ
مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ
اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى وَعَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** در سوره حج چنین است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي
اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و نزدیک باین در

سوره

سوره لقمان هست و در سوره قصص چنین است وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ
گذشت در حدیث اول باب هشتاد و هفتم الاخابث جمع اخبث که افعل التفضیل خبیث است بمعنی پلید
بدکردار یعنی شیاطین است جزای لو مقدر است و ذکر فا در جزای لو نادر است مثل قول شاعر
كَانَ قَتْلٌ بِالسَّلَامِ فَرَاحَتَنِي و ظاهر اینست که ان نصرتی بیان باشد و بجای فجال تجال ملازم باشد مستوفی
بود که لو شرطیه نباشد برای تمنی باشد **یعنی** بعد از آن گفت ای سدیر آیا بنمایم ترا جمعی که مانع
مردمند از حقیقت اسلام بعد از آن نظر کرد بسوی ابوحنیفه که از فقهای مخالفان است و سفیان ثوری
که فقهای ایشان است در آن زمان باجمعی که در آن وقت از رؤسای ضلالت دیگران با ایشان
بودند مسجد در کس باب بودند برحالیکه ایشان بمعنی آن دو کس و امثال آن حلقهای بودند
بمسجد باجمعی که هر کدام با شاگردان یا مریدان حلقه داشتند پس امام علیه السلم گفت ایشان منع کنندگان
مردم را از حقیقت اسلام بی راستی که از جانب الله تعالی باشد و بی کتابی که صریح باشد مراد بکتاب صریح
قرآن است و اشارت باینست که محکمات قرآن موافق طریقه ایشان نیست بلکه ابطال صریح میکند طریقه
ایشان را که اختلاف و پیروی ظن است بدرستی که این شیاطین اگر می نشستند در خانهای خود با
کسان خود و کم کنند ضلالت میکرد هر آینه دور میزدند مردم برای طلب علم دین اسلام پس نمی یافتند
از اهل ضلالت کسی که خبر دهد ایشان را از جانب خدا و رسول که کذب و افترا است تا آنکه می آمدند نزد ما پس خبر میدادیم
ایشان را از جانب خدا و رسول از روی راستی **اربع و ششم اصل** بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تَدْخُلُ
الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَتَطَأُ بُسُطَهُمْ وَتَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ **شرح** این باب بیان اینست که ائمه
علیهم السلم داخل میشوند ملائکه در خانهای ایشان و پا میگذارند بر فرشهای ایشان و می آورند بایشان
خبرها مخفی نماند که اگر ملائکه بواسطه خبری آوردند که معلوم نباشد لازم می آید که هر امامی نبی باشد
اینست که اعلام ایشان میکنند بواسطه تحدیث که بیان شد در باب پنجاهم و در باب پنجاه و پنجاهم
و در باب پنجاه **اول اصل** عَنْ مِسْمَعٍ كِرْدِينٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ كُنْتُ لَا أَزِيدُ عَلَى
أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَرُبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَجِدُ الْمَائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ
لَعَلِّي لَا أَرَاهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَإِذَا دَخَلْتُ دَعَا بِهَا فَأَصَبْتُ مَعَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَلَا أَتَأَذَّى بِذَلِكَ
وَإِذَا عَقَّبْتُ بِالطَّعَامِ عِنْدَ غَيْرِهِ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى أَنْ أَقِرَّ وَلَمْ أَنَمْ مِنَ النَّفْخَةِ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ
وَأَخْبَرْتُهُ بِأَنِّي إِذَا أَكَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذَّ بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا سَيَّارٍ إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ تُصَافِحُهُمُ

الملائكة على فرشهم قال قلت ويظهرون لكم قال فمسح يده على بعض صبيانه فقال هم الطف
بصبياننا منا بهم شرح روايت است از مسمع كه گفت ابو عبد الله عليه السلام گفت نبودم در يك
ان كيان در شبانه روز بنزد برگاه بود كه در حضرت امام جعفر صادق عليه السلام ميطلبيدم برجاى كه
من مى شد كه سفره مى داشته شد تا شايد كه بينم سفره را پيش او و تا هست اين شود كه طعامى برود
طعامى كه خورده بودم تناول كنم و متفرق شوم بر وقتى كه داخل مى شدم ميطلبيد سفره را پس تناول ميكردم
با وجود اكل سفره نمى خوردم از طعام و از او مى كشيدم با آن و اكل ميدان طعام سفره خود طعام بجز بودم نزد
غير او و ما انى ندانستم از كثرت تا انكه فراز گيرم ومحتاج بودم در شبانه روز معده بن نگاه داشتن كه وقتى خود
خورده بودم و جز دادم او را با انكه من وقتى كه خوردم نزد او ما انكه مى گفتم از آن پس گفت اى ابو سيار بدرستى كه
مى حضرى طعام جمعى را كه صالحان و مصافحه ميكنند با ايشان ملائكه ببر فرشهاى ايشان با جمعى كه ايشان
بطلب ملاقات ملائكه پس در نمى روند بعنوان استقبال و مانند آن بيكدان كمال تعظيم ملائكه مجئ
ايشان مى آيند مسمع گفت كه گفتم و ظاهر ميشوند براى شما يا جمعى كه معلوم شما مى شود آمدن ايشان
گفت پس امام ماليد دست خود را بر بعض اطفال خود پس گفت ملائكه مهربانترند با اطفال ما از ما به ايشان
با جمعى كه خدمت اطفال ما ميكنند براى تعظيم ما اشارت بايست كه معلوم ما مى شود آمدن ايشان
ايشان و مانند آن مخفى نماند كه اگر حمل كنيم ظهور را بر ظهور هيئت چنانچه هست منافات داده
باب دوم دوم اصل عن الحسين بن ابى العلاء عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال يا حسين
وضرب بيده الى مساور فى البيت مساور طال ما اتكت عليها الملائكة وربما التقطنا
من زغبها شرح المساور بفتح ميم و سين بى نقطه و الف و واو مكسوره و راء بى نقطه جمع مسور بكسر
ميم و سكون سين و فتح واو متكا و كرا از پوست است يا تكه بصيغه ماضى معلوم معتل الفاء و اوى مهموز
باب افتعال است واو منقلب بتاء شده و مدغم شده و همزه لام الفعل منقلب بالف شده و ما علا از افتاده
الزغب بفتح زاء با نقطه و غين بى نقطه ريزهاى كه از پرها جدا ميشود يعنى روايت است از حسين بن ابى
العلاء از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه امام گفت اى حسين و زد دست اشاره فرمود بسوى پشتيهاى
چند از پوست كه در آن خانه بود اينها بالش و پشتى است كه بسيار است كه تكيه كرده اند بر آنها ملائكه
و گاه است كه برچيده ايم از ريزه پرهاى ايشان سوم اصل عن ابى حمزة الثمالى قال دخلت على على
بن الحسين عليه السلام فاحتبست فى الدار ساعة ثم دخلت البيت وهو يلتقط شيئا وادخل

يده من وراء الستر فناوله من كان فى البيت فقلت جعلت فداك هذا الذى اراك تلتقطه
اى شى هو فقال فضلة من زغب الملائكة نجمعه اذا خلونا نجعله سيحا لاولادنا فقلت جعلت
فداك وانهم لياتونكم فقال يا ابا حمزة انهم ليزاحمونا على تكاتنا شرح السيح بفتح سين بى نقطه
و سكون ياء يك نقطه و حاء بى نقطه فراغت و سكون و خواب و همه اينجا مناسب است التكاة بضم تاء دو نقطه
كه اصل آن واو است و فتح كاف و فتح همزه و تاء تانيث بالشتى كه تكيه كاه است يعنى روايت است از ابو حمزه
كه گفت داخل شدم بر امام زين العابدين عليه السلام پس ممنوع شدم در سراى از دخول خانه يك ساعت بعد از آن
داخل شدم خانه او را پس مى چيد چيزى را و داخل كرد دست خود را در پس پرده پس داد آنچه را كه برچيده بود
بكسى كه در خانه پس پرده بود پس گفتم قربانت شوم اين چيزكه مى بينم ترا كه برمى چينى از او چه چيز است آن پس گفت
زياده مانده است از ريزه پرهاى ملائكه با جمعى كه بعضى را برچيده بودم و بعضى ديگر مانده بود در حضور
برچيدم جمع ميكنيم آن ريزه پرها را وقتى كه در خلوت مى شويم يعنى وقتى كه ملائكه مى روند ميگردانيم آن
تا عث فراغت براى اطفال خود يا جمعى كه تعويذ ايشان ميكنيم تا دفع بلا از ايشان شود پس گفتم كه آن
پس گفتم بعنوان استفهام قربانت شوم و بدرستى كه ملائكه هر آينه مى آيند نزد شما پس گفت اى ابو حمزه
بدرستى كه ايشان نزديك ما مى آيند بر بالش با اين معنى كه ما از تكيه گاه خود حركت ميكنيم و ايشان
ما مى آيند ششم اصل عن ابى الحسن عليه السلام قال سمعته يقول ما من ملك يهبطه الله فى امر ما يهبطه
الا بدا بالامام فعرض ذلك عليه وان مختلف الملائكة من عند الله تبارك وتعالى الى صاحب
هذا الامر شرح روايت است از امام موسى كاظم عليه السلام راوى گفت شنيدم از او كه ميگفت نيست هيچ ملكى
كه فرو مى فرستد او را الله تعالى در كارى عظيم كه مبعوث است و نازل براى آنكار مگر آنكه از ملك ابتدا بامام
نمان ميكند پس عرض ميكند او كار را بر او بعنوان تحديث و بدرستى كه آمد و رفت ملائكه از جانب
الله تعالى بسوى صاحب اين امارت است باب نود و هفتم اصل باب ان الجن تاتيهم فيسالونهم
عن معالم دينهم ويتوجهون فى امورهم عليهم السلام شرح اين باب بيان اين است كه جنيان مومن مى آيند
نزد ائمه هدى پس سوال ميكنند ايشان را از معالم و صحت عبادت آن جنيان الله تعالى را و مى روند
ائمه عليهم السلام مخفى نماند كه جنيان نيز داخل امت رسول عليه السلام اند پس هر كه دعوى اجماع مجتهدان
وانزل سند سازد با كل عجب مى بايد كه راى جنيان نيز معلوم او شود تا استناد بروايت لا تجتمع
امتى على الضلالة معقول باشد و ايضا مى تواند بود كه امام اين زمان از مومنان جن پنهان نباشد

بر قول مخالفان که امام غایب نیست پس فایده است یا کار عبث و ضایع و این قول باطل است در دین یا هفت روایت است

اول اصل عن سعد الاسکاف قال اتیت ابا جعفر علیه السلام فی بعض ما اتیته فجعل یقول لا تعجل

حتی حمیت الشمس علیّ وجعلت اتتبع الافیاء فما لبثت ان خرج علیّ قوم کانهم الجراد الصفر

علیهم البیوت قد انتهکتهم العبادة قال فوالله لانسانی ما کنت فیه من حسن هیئة القوم

فلما دخلت علیه قال لی ارانی قد شققت علیک قلت اجل والله لقد انسانی ما کنت فیه قوم

مرّوا بی لم ار قوما احسن هیئة منهم فی زیّ رجل واحد کان الوانهم الجراد الصفر قد

انتهکتهم العبادة فقال یا سعد رأیتهم قلت نعم قال اولئک اخوانک من الجن قال فقلت

یأتونک قال نعم یأتونا یسألونا عن معالم دینهم وحلالهم وحرامهم شرح الجراد بفتح جیم و تخفیف

رای بی نقطه ملخ الصفر بضم صاد بی نقطه و سکون فا جمع اصفر زرد ها البیوت بضم با یک نقطه و تای دو

نقطه بالا و سکون واو و تای دو نقطه بالا جمع بت بفتح تا و تشدید تا جبه ها ای کوتاه که در بیابان

مانند معتاد است شققت بشین با نقطه و دو قاف بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر

اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام حرف تصدیق است بمعنی روایت از سعد کفشگر گفت آمدم

نزد امام محمد باقر علیه السلام در بعضی از آمدن من نزد او پس شروع کرد میگفت رخصت دخول مکن

صبر کن تا آنکه گرم شد آفتاب بر من و شروع کردم طلب میکردم سایه های دیوارها از که دفع ضرر آفتاب

شود پس ناگاه بیرون آمدند بر من از خانه امام علیه السلام جمعی که شبیه بودند بملخ زرد در لاغری

و زردی رنگ بر ایشان بود جبه ها ای کوتاه بتحقیق ضعیف کرده بود ایشان را عبادت الله

تعالی سعد گفت پس بخدا قسم که فراموش ساخت بیرون آمدن ایشان مرا آن مشقتی که در آن بودم از

گرمای آفتاب بسبب خوبی هیئت آن جماعت پس چون داخل شدم بر امام علیه السلام گفت مرا می بینم که

گذشت انتظار من بر تو بسبب منع از دخول گفتم آری بخدا قسم که هر آینه بتحقیق فراموش ساخت مرا

آن مشقت که بودم در آن جوقی که گذشتند بر من ندیده بودم هیچ جمعی را نیکوتر باعتبار هیئت از ایشان

جمیع ایشان در صورت یک مرد بودند گویا رنگهای ایشان رنگ ملخ زرد بود بتحقیق ضعیف کرده بود

ایشان را عبادت پس گفت ای سعد دیدی ایشان را گفتم آری گفت ایشان برادران مؤمن تو اند از

جنیان سعد گفت پس گفتم جنیان می آیند نزد تو گفت آری می آیند نزد ما و چیزهایی می پرسند

از ما از علامتهای صحت عبادت ایشان و حلال ایشان و حرام ایشان دوم اصل عن ابی

عليه

علیه السلام قال کنا بباب فخرج علینا قوم اشباه الزط علیهم ازر واکسیة فسألنا ابا عبد الله

علیه السلام عنهم فقال هؤلاء اخوانکم من الجن شرح الزط بضم زاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه

جماعتی از هندوستان باشند معرب جت بفتح جیم و تشدید تاء دو نقطه در بالا الازر بضم همزه و ضم

زاء با نقطه و راء بی نقطه جمع ازار بکسر همزه لنگیها یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت

بودیم در در خانه او پس بیرون آمدند بر ما جمعی که شبیهان جت بودند بر ایشان لنگیها و ردا ها بود

پس پرسیدیم امام علیه السلام را از ایشان که ایشان کیانند پس گفت ایشان برادران مؤمن شما اند از جنیان

سوم اصل عن سعد الاسکاف قال اتیت ابا جعفر علیه السلام ارید الاذن علیه فاذا رحال

ابل علی الباب مصفوفة واذا الاصوات قد ارتفعت ثم خرج قوم معتمّین بالعمائم یشبهون

الزط قال فدخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت جعلت فداک ابطأ اذنک علیّ الیوم ورأیت قوما

خرجوا علیّ معتمّین بالعمائم فانکرتهم فقال اوتدری من اولئک یا سعید قال قلت لا قال

فقال اولئک اخوانکم من الجن یأتونا فیسألونا عن حلالهم وحرامهم ومعالم دینهم شرح

الرحال بکسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه و الف و لام و الرحایل بفتح راء و حاء و الف و همزه و لام جمع راحله شتر

که برای سواری باشند یعنی روایت از سعد خفاف گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام میخواستم

رخصت دخول بر او پس ناگاه پالانهای شتران بر در خانه بود بر دار داشته شده و ناگاه آوازها

بلند شد چنانچه جمعی در وقت وداع و بیرون رفتن از مجلس بزرگی زبان بر دعا و ثنای او میگشایند

بعد از آن بیرون آمدند جمعی که بر سر خود عمامه ها داشتند جت را سعد گفت پس داخل

شدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم قربانت شوم دیر شد رخصت تو بر من امروز دیدم جمعی که

بیرون آمدند از خانه تو بر من بستگان بر سر خود عمامه ها پس غریب بنظر آوردم ایشان را پس امام گفت آیا

و میدانی که کیستند ایشان ای سعد یا جعفی که از کدام طایفه اند سعد گفت که گفتم نه سعد گفت پس امام

گفت ایشان برادران مؤمن شما اند از جنیان می آیند نزد ما پس می پرسند ما را از حلال ایشان و حرام

ایشان و معالم ایشان و صحت عبادت ایشان چهارم اصل عن سدیر الصیرفی قال اوصانی ابو جعفر

علیه السلام بحوائج له بالمدینة فخرجت فبینا انا بین فج الروحاء علی راحلتی اذا انسان یلوی

بثوبه قال فملت الیه وظننت قال فلما نظرت الی الخاتم اذا خاتم ابی جعفر علیه السلام فقلت

متی عهدک بصاحب الکتاب قال الساعة واذا فی الکتاب اشیاء یأمرنی بها ثم التفت

فاذا ليس عندي احد قال ثم قدم ابو جعفر عليه السلام فلقيته فقلت جعلت فداك تحمل
آتاني بكتابك وطينه رطب فقال يا سدير ان لنا خدما من الجن فاذا اردنا السرعة
بعثناهم في رواية اخرى قال ان لنا اتباعا من الجن كما ان لنا اتباعا من الانس فاذا
اردنا امرا بعثناهم شرح الفج بفتح فاء وتشدید جیم راه وسیع میان دو کوه. الروحاء بفتح راء بی
نقطه وسکون واو وحاء بی نقطه والف ممدوده در روایت کتاده ویا صفا میان مدینه ومکه وبی
مکه وآن ده دوازده مرحلات ودوری آن از مدینه چهل ودو میل یا چهل میل یا سی وشش میل یا
سی میل بنا بر اختلاف اقوال وسه میل یک فرسخ است یا دو بتوجه برای تقدیرات الطين بکسر طاء بی نقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین ونون گل ومراد اینجا گلی است چسبنده مانند لاک که بآن مهر میکنند
مکتوبات ومناسب آنچه می آید در حدیث هشتم ونهم باب جیب ونهم کتاب العشره ترجمه روایت از
سدیر صیرفی گفت سفارش کرد مرا در مکه امام محمد باقر علیه السلام بحاجتی چند که او را بود در مدینه پس
آمدم از مکه بیرون ایشان در میان در روحاء بودم بر پشته سواری خود ناگاه آدمی می بجانب
ناگه با او بود چنانچه درین طلب کسی از دور میکند پس میل بطرف او کردم وگمان کردم که او تشنه است
پس دادم او را مطهره که شاید آب بخورد پس گفت مرا حاجتی نیست مرا بآن وداد مرا کتابتی که گل ان
سدیر گفت چون نظر کردم مهر آن گل ناگاه مهر امام محمد باقر بود پس گفتم کی جدا شدی از صاحب
این کتابت گفت این ساعت وناگاه در کتابت چیزی چند نوشته بود که امر میکرد مرا بآنها که در مدینه
بجا آورم بعد از خواندن کتابت نگاه کردم پس ناگاه نیست نزد من هیچکس سدیر گفت بعد از آن امام
از مکه بمدینه پس ملاقات کردم او را پس گفتم قربانت شوم مردی آورد کتابت ترا وگل آن تر بود پس گفت
ای سدیر بدرستی که ما را خدمتکاران هستند از جنیان پس وقتی که خواستیم شتاب کاری
فرستادیم ایشان را ودر روایتی دیگر گفت بدرستی که ما را تابعان از جنیان هستند چنانچه ما را تابعان
از آدمیان هستند پس وقتی که خواستیم کاری را فرستادیم ایشان را متن اصل حدثتني حكيمة
بنت موسى قالت رايت الرضا عليه السلام واقفا على باب بيت الحطب وهو يناجي ولست
ارى احدا فقلت سيدي لمن تناجي فقال هذا عامر الزهرائي اتاني يسألني ويشكو الي فقلت
يا سيدي احب ان اسمع كلامه فقال لي انك ان سمعت كلامه حممت سنة فقلت يا سيدي
احب ان اسمعه فقال لي اسمعي فاستمعت فسمعت شبه الصفير وركبتني الحمى فحممت سنة

شرح حامر اسم مزارات برای درازی عمر آن وجنی بیابانی بصورت مار میشود زهرائی بفتح با نقطه
فرها ویاء بی نقطه والف ونون منسوب بزهرا با الف ممدوده اسم شهری است در مغرب بلاد صنعا
در یمن بصنعا ربات حکایت کرد مرا حکیمه دختر امام موسی کاظم علیه السلام گفت دیدم امام
علیه السلام را ایستاده بر در هیمه دان واو سخنی میگفت آهسته ونمی دیدم هیچکس را پس گفتم ای آقای من برای
که سخن میگویی آهسته پس گفت این عامر زهرائی است آمده نزد من سوال میکند وشکایت میکند از بدی
پس گفتم ای آقای من دوست میدارم که بشنوم سخن او را پس گفت مرا بدرستی که تو اگر بشنوی سخن او را گرم
میشوی یکسال پس گفتم ای آقای من دوست میدارم که بشنوم او را پس گفت مرا گوش کن پس گوش کردم
پس شنیدم آوازی باریک مانند آواز بلبل ومانند آن پس تب عارض شد بر من تب کردم یکسال متن اصل
عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال بينا امير المؤمنين عليه السلام على المنبر اذ اقبل ثعبان من ناحية
باب من ابواب المسجد فهم الناس ان يقتلوه فارسل امير المؤمنين عليه السلام ان كفوا فكفوا و
اقبل الثعبان ينساب حتى انتهى الى المنبر فتطاول فسلم على امير المؤمنين عليه السلام فاشار امير المؤمنين
عليه السلام اليه ان يقف حتى يفرغ من خطبته فلما فرغ من خطبته اقبل عليه فقال من انت فقال انا عمرو بن عثمان
خليفتك على الجن وان ابي مات واوصاني ان آتيك فاستطلع رايك وقد اتيتك يا امير المؤمنين
فما تامرني به وما ترى فقال له امير المؤمنين عليه السلام اوصيك بتقوى الله وان تنصرف فتقوم
مقام ابيك في الجن فانك خليفتي عليهم قال فودع عمرو امير المؤمنين عليه السلام وانصرف فهو خليفته
على الجن فقلت جعلت فداك فيأتيك عمرو وذاك الواجب عليه قال نعم شرح ینساب بیای بی نقطه
والف وبای یک نقطه مخففه بصیغه مضارع معلوم معتل العین یا وباب انفعال است لا انساب بفتح
استطلع بصیغه مضارع متکلم وحده از باب استفعال است رایک منصوب ومفعول است ترجمه روایت
از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت میان آنکه امیر المومنین ع بر منبر بود ناگاه آمد ماری بزرگ
از جانب دری از درهای مسجد کوفه پس قصد کردند مردم که بکشند او را پس فرستاد کسی را امیر المومنین
که منع کنند او را پس خود را باز داشتند وآمد آن مار شتاب میکرد تا رسید بمنبر پس راست شد پس سلام
کرد بر امیر المومنین علیه السلام پس اشارت کرد امیر المومنین علیه السلام بسوی او که صبر کند تا فارغ شود از خطبه
خود وقتی که فارغ شد از خطبه خود رو آورد بر مار پس گفت چه کسی تو پس گفت من عمرو پسر عثمانم که
خلیفه تو بودم بر جنیان وبدرستی که پدرم مرد وسفارش کرد مرا که آیم بسوی تو پس جستجو کنم رای ترا که

چه صلاح میدانی و امر با آن میکنی در تعیین خلیفه چون و بتحقیق آمدیم نزد تو ای امیر المؤمنین پس چه
امر میکنی مرا با آن و چه صلاح میدانی پس گفت او امیر المؤمنین علیه السلام سفارش میکنم ترا بترس خدا فقد
بر خود لازمی در احکام الهی و باینکه بر گردی پس قائم مقام بدرستی شوی در جنایات چه بدستی که تو خلیفه
بر ایشان امام محمد باقر علیه السلام گفت پس وداع کرد عمر با امیر المؤمنین عمر او بر گشت بجای ما تا امروز خلیفه امین
بر جنیان پس گفتم امام محمد باقر علیه السلام تا اکنون تا ایشان نشوم چون عمر آید نزد تو عمر و برای سوال از مشکلات مسائل
و این آمده برای سوال مسائل واجبه برای گفتار بهمی هفتم اصل عن النعمان بن بشير قال كنت مزاملا
لجابر بن يزيد الجعفي فلما أن كنا بالمدينة دخل على أبي جعفر عليه السلام فودعه وخرج من عنده
وهو مسرور حتى وردنا الأخيرجة أول منزل نعدل من فيد إلى المدينة يوم جمعة فصلينا
الزوال فلما نهض بنا البعير إذا أنا برجل طوال آدم معه كتاب فناوله جابرا فتناوله
فقبله ووضعه على عينيه وإذا هو من محمد بن علي إلى جابر بن يزيد وعليه طين أسود
رطب فقال له متى عهدك بسيدي فقال الساعة فقال له قبل الصلاة أو بعد الصلاة فقال
بعد الصلاة قال ففك الخاتم وأقبل يقرؤه ويقبض وجهه حتى أتى على آخره ثم أمسك الكتاب
فما رأيته ضاحكا ولا مسرورا حتى وافى الكوفة شرح الجعفي بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا
و تشدید یا اسم پدر قبیله ایست در یمن و لفظ منسوب باو موافق لفظ منسوب الیه است الاخیرجه بضم
همزه و فتح خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر را بی نقطه و فتح جیم و تا و تانیث تصغیر
اخرجه بفتح همزه و سکون خا و فتح را و جیم و تاء تانیث جاهاست در راه که میان بیرون و ترک
مدینه و کوفه ... اوله فیه و جهت ... تقدیر ... اول منزل نعدل من فید الی
المدینه معترضات منزل اسم مکان است ... بعدل تا جمع منزلات فید بفتح فا و سکون یا دو
نقطه در پایین و دال بی نقطه منزلیست میان مکه و مدینه الطوال بضم طاء بی نقطه و تشدید واو
دراز و بتخفیف واو ... که ذکر اسود برای مبالغه در تری باشد چه گل ...
بخشکی شد سیاهی آن برطرف میشود ... که گل که با آن مهر میکنند ... باشد ...
رنگ قسم آن سیاه باشد ... تقدیم رطب با اسود ... یعنی روایتست از نعمان بن بشیر گفت بودم
هم کجاوه جابر بن یزید جعفی را در سفر حج پس چون بودیم در مدینه داخل شد بر امام محمد باقر پس وداع
کرد او را و بیرون آمد از نزد او در حالتی که او خوشحال بود تا وارد آمدیم در اخیرجه آن اخیرجه ...

مزاملت

۲۷

در روایات که مسافت آن منزل تا مدینه برابر ... میکند با مسافت فید تا مدینه و روز جمعه آمدیم ما در وقت
بود برای نماز پس گذاردیم نماز ظهر را پس چون برداشت ما را شتر ناگاه نظر من بمردی افتاد دراز و گندم
گون که با او کتابی بود پس داد آن کتاب را بجابر پس گرفت آنرا پس بوسید و نهاد آنرا بر دو چشم
پس ناگاه بر گل سیاه آن نوشته شده بود که این کتابیست از محمد بن علی بسوی جابر بن یزید بر سر کتاب گل
بود که سیاه بود و تر بود پس جابر گفت او را که کی عهد تو ... ای آقای من پس گفت این ساعت پس گفت قبل
نماز یا بعد از نماز پس گفت بعد از نماز نعمان گفت پس جابر بجا کرد مهر را و شروع کرد بخواندن کتاب
و ترش میکرد روی خود را تا رسید بآخر کتاب بعد از آن نگاه داشت کتاب را پس ندیدم او را
خندان و خوشحال تا رسید بکوفه اصل فلما وافينا الكوفة ليلا بت ليلتي فلما
أصبحت أتيته إعظاما له فوجدته قد خرج علي وفي عنقه كعاب قد علقها وقد ركب
قصبة وهو يقول أجد منصور بن جمهور أميرا غير مأمور وأبياتا من نحو هذا فنظر
في وجهي ونظرت في وجهه فلم يقل لي شيئا ولم أقل له وأقبلت أبكي لما رأيته واجتمع
علي وعليه الصبيان والناس وجاء حتى دخل الرحبة وأقبل يدور مع الصبيان والناس
يقولون جن جابر بن يزيد جن جابر شرح اجد بفتح همزه و کسر جیم و سکون دال بی نقطه بصیغه
باب افعال از معتل العین است و مفعول محذوفست بتقدیر اجد القرابه منصور بتقدیر حرف ...
ظاهر است که این منصور بن جمهور از ضرف کاتبان باشد لما نافیه بکلام و تخفیف میم
تابع بنا است یا بفتح لام و تشدید میم است و ضمیر راجع بما آیت الرحبه بفتح را بی نقطه و سکون حا
بی نقطه و با یک نقطه محلات در کوفه یعنی پس چون رسیدیم بکوفه در شب ماندم در خانه خود شب
داخل خود پس چون صبح شد آمدم نزد جابر برای تعظیم او دیدم او را که بتحقیق بیرون آمده
بر من و در گردن او ... بتحقیق ... سوار شده بود ... نی را
چنانچه اطفال سوار میشوند و او میگفت این بیت را که مضمونش اینست ... بر ...
منصور بن جمهور ... امیر ... نا مامور ... چنین ...
چند ... پس ... منصور بن جمهور ...
خواهد بود پس نگاه کرد در روی من و من نگاه کردم در روی او پس نگفت مرا چیزی و نگفتم من
او را و شروع کردم گریه میکردم ... که ... جمع شدند بر من ... گریه میکردم و ...

گفتند
دیوانگی میکرد اطفال دور او می‌آمد تا داخل شد رسید و شروع کرد میگفت با اطفال همرهی
مجنون شد جابر بن یزید مجنون شد جابر اصل قوله ما مضت الا ايام حتى ورد كتاب
هشام بن عبد الملك الى واليه ان انظر رجلا يقال له جابر بن يزيد الجعفي فاضرب عنقه
وابعث الي برأسه فالتفت الى جلسائه فقال لهم من جابر بن يزيد الجعفي فقالوا اصلحك
الله كان رجلا له فضل وعلم وحديث وحج فجن وهو ذا في الرحبة مع الصبيان على
القصب يلعب معهم قال فاشرف عليه فاذا هو مع الصبيان يلعب على القصب فقال
الحمد لله الذي عافاني من قتله قال ولم تمض الا ايام حتى دخل منصور بن جمهور الكوفة
وصنع ما كان يقول جابر شرح بعد چند ایام که نگذشت روزگار تا رسید کتابت هشام بن عبد الملك
بسوی حاکم او که نظر کن مردی را که نام او جابر بن یزید جعفی است پس بزن گردن او را و بفرست بسوی
من سرش را پس رو کرد حاکم بسوی اهل مجلس خود پس گفت ایشان را کیست جابر بن یزید جعفی پس گفتند اصلحك
الله تعالی بود مردی که او را فضیلت علم و نقل احادیث بود و حج کرد پس مجنون شد و اینک در رحبه با
اطفال سوار بر نی بازی میکند با ایشان چنان گفت پس حاکم خود رفت و مطلع شد بر او در رحبه
پس ناگاه او با اطفال بود بازی میکرد سوار بر نی پس حاکم گفت حمد خدا برا که حفظ کرد مرا از کشتن او
چنان گفت و نگذشت روزگار تا داخل کوفه شد منصور بن جمهور و مسلط شد و کرد آنچه را که می گفت
جابر و این جمله اشارت است بواقعه‌ای که در زمان خلافت ابراهیم بن الولید بن عبد الملك حادث
شد در کوفه در سنه سبع و عشرین و مایه ... عبد الله بن معاویه بن جعفر بن ابی طالب ...
جمهور با مردمان او بود و عاصم بن عمر بن عبد العزیز که حاکم کوفه از جانب ابراهیم بود از کوفه ...
بود باب نود و هشتم اصل باب في ان الائمة عليهم السلام انهم اذا ظهر امرهم حكموا بحكم داود
لا يسألون البينة عليهم السلام شرح این بابست در آنکه ائمه علیهم السلام در آنکه ایشان وقتی که ظاهر شود امارت
ایشان حکم میکنند بحکم داود و سلیمان که بیان می شود در شرح حدیث اول این باب و طلب گواه
نمی کنند علیهم السلام در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابي عبيدة الحذاء قال كنا زمان
ابي جعفر عليه السلام حين قبض نتردد كالغنم لا راعي لها فلقينا سالم بن ابي حفصة فقال
لي يا ابا عبيدة من امامك فقلت آل محمد فقال هلكت واهلكت اما سمعت انا وانت
ابا جعفر عليه السلام يقول من مات وليس عليه امام مات ميتة جاهلية فقلت بلى لعمري

فقد کان

فقد كان قبل ذلك بثلاث او نحوها دخلنا على ابي عبد الله عليه السلام فرزق الله المعرفة فقلت
لابي عبد الله عليه السلام ان سالما قال لي كذا وكذا قال فقال يا ابا عبيدة انه لا يموت منا ميت
حتى يخلف من بعده من يعمل بمثل عمله ويسير بسيرته ويدعو الى ما دعا اليه يا ابا عبيدة
انه لم يمنع ما اعطي داود ان اعطي سليمان ثم قال يا ابا عبيدة اذا قام قائم آل محمد عليه السلام حكم بحكم داود
وسليمان لا يسأل بينة شرح و فقد كان تا المعرفة در تحت کلمه با سالم بیت بلکه ابو عبیده ...
مجلس روایت ذکر کرده فاعل کان ضمیر شأن مستتر در آن است و مفعول فیه بود که فاعل کان دخلنا باشد
ان دخلنا فاعل بعد فی مولانا محمد امین گفته آلمنایب ثم دخلنا او قد دخلنا و ابن مبنی برایع
که فاعل کان ضمیر مستتر راجع بقول ابو جعفر علیه السلام باشد لم یمنع بصیغه مجهول است یا مفعول اول لم یمنع
نایب فاعل است اعطی بصیغه مجهول است ضمیر مستتر راجع بما است و مفعول دوم اعطی است و نایب فاعل
... داود منصوب مفعول ... که موخر شده آن اعطی بفتح همزه و تخفیف نون
و صیغه مجهول است و محلا منصوب است تا مفعول دوم لم یمنع باشد ضمیر مستتر راجع بما است سلیمان منصوب
مفعول اول اعطی است و موخر شده یعنی روایت است از ابو عبیده حذا که گفت بودیم در زمان امام محمد
باقر علیه السلام وقتی که گرفته شد از دنیا مکرر دیدیم مانند گله گوسفند بی شبانی که شبانی نباشد آنها را
پس ملاقات کردیم ما را سالم ابن ابی حفصه پس گفت مرا ای ابو عبیده کیست امام تو پس گفتم امامان من
اهل بیت محمد اند پس گفت بتحقیق که هلاک شدی و هلاک کردی ... امام زمان خود را بخصوص ...
هلاک شدی و هلاک کردی جمعی را ... آیا نشنیدیم من و تو از امام محمد باقر
که میگفت هر کس مرد ... امامی مخصوص مرد ... گفتم بلی بجان خودم
چنان گفت ... سالم ... داخل شدیم بر امام جعفر صادق پس
الله تعالی شناخت خصوص امام را ... امام جعفر صادق ... سالم گفت مرا چنین و چنین
ابو عبیده گفت ... امام گفت ای ابو عبیده ... که ... انما ائمه هدی ...
و ... ... کند ... عمل ... و ...
... ای ابو عبیده ... منع ... داود ...
کرد داده شد سلیمان ... داده شد ... سلیمان ... داده شد ...
ای ابو عبیده ... قائم آل محمد ... حکم کرد ... داود و سلیمان ... ابن ... غرض

گواه ما بر دعوی چنانچه داود نطلبید در حکایت نعجه که در سورهٔ ص مذکور است که قال لقد ظلمک
بسؤال نعجتک الی نعاجه و سلیمان نطلبید در حکایت نفش غنم چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب
ششم اشارتست بانکه کیفیت حوادث معلوم امام میشود باستنباط از قرآن دوم اصل سمعت ابا عبد الله
یقول لا تذهب الدنیا حتی یخرج رجل منی یحکم بحکومة آل داود و لا یسأل بینة یعطی کل نفس حقها
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر طرف نمیشود دنیا تا بیرون آید مردی از نسل من
که حکم کند بحکومت سلیمان که در نفش غنم کرد و نطلبید گواه تا میدهد هر صاحبی را حق او که دعوی
کند سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام بما تحکمون اذا حکمتم قال بحکم الله و حکم داود فاذا
ورد علینا الشیء الذی لیس عندنا تلقانا به روح القدس شرح با دو بنا برای تقدیرات یعنی
گفتم امام جعفر صادق را بچه روش حکم میکنید وقتی که حاکم کرده شوید گفت بحکم الله تعالی و حکم داود
با جمعی که احتیاج بگواه نداریم بر وفق که وارد شود بر ما دلیلی که حقیقت آن معلوم ما نباشد میدهد
ما را علم بحقیقت آن جبرئیل مراد بعنوان تحدیث است که مذکور شد در باب [illegible] و پنجاه و چهارم
اصل عن علی بن الحسین علیه السلام قال سألته بای حکم تحکمون قال بحکم آل داود فان
اعیانا شیء تلقانا به روح القدس شرح لا اعیا مانده کرده مضمون این موافق سابقست پنجم اصل
قلت لابی عبد الله ع ما منزلة الائمة قال کمنزلة ذی القرنین و کمنزلة یوشع و کمنزلة آصف
صاحب سلیمان شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب پنجاه و سیم ششم اصل قال بما تحکمون
قال بحکم الله و حکم آل داود و حکم محمد و یتلقانا به روح القدس شرح مضمون این موافق حدیث
سیم ابو طالبست باب نود و نهم اصل باب ان مستقی العلم من بیت آل محمد علیهم السلام شرح
المستقی مصدر میمی از باب افتعال طلب کردن آب برای آشامیدن یعنی این باب بیان آنست که طلب آب
شدن بعلم از خانهٔ آل محمد علیهم السلام است و از غیر خانهٔ ایشان باعث تشنگی جهل مرکبست در دین باب سه حدیث
اول اصل سمعت جعفر بن محمد علیه السلام یقول و عنده اناس من اهل الکوفة عجبا للناس
انهم اخذوا علمهم کله عن رسول الله صلی الله علیه و آله فعملوا به و اهتدوا و یرون ان
اهل بیته لم یأخذوا علمه و نحن اهل بیته و ذریته فی منازلنا نزل الوحی و من عندنا
خرج العلم الیهم افیرون انهم علموا و اهتدوا و جهلنا نحن و ضللنا ان هذا لمحال
شرح شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت بر حالیکه نزد او جماعتی از اهل کوفه بودند عجب

نتیجه عظیم برای همهٔ مخالف که باعتقاد خود فرا گرفتند علم دین خود را بهمگی آن از رسول الله صلی الله
علیه و آله و بعمل آن کردند و راه یافتند و گمان میبرند که اهل بیت رسول الله صلعم فرا نگرفتند علم
او را و حال آنکه ما که اهل بیت رسول الله و اولاد اوییم در منزلهای ما فرود آمد وحی که قرآن باشد و از نزد ما
بیرون رفت علم بسوی ایشان آیا چنین گمان میبرند که ایشان دانستند و راه یافتند و ما ندانستیم و گمراه
شدیم بدرستی که این هر آینه محالست اشارتست بانکه مخالفان برای خود فقها را شریک
ساختند و التفات بائمهٔ اهل البیت نمیکنند در فتوی و نه در روایت با وجود آیات در مدح اهل
البیت مثل آیت تطهیر با وجود احادیث رسول در شأن اهل البیت مثل حدیث سفینه و حدیث ثقلین
دوم اصل لقی رجل الحسین بن علی علیه السلام بالثعلبیة و هو یرید کربلا فدخل علیه فسلم
علیه فقال له الحسین علیه السلام من ای البلاد انت قال من اهل الکوفة قال اما والله یا اخا
اهل الکوفة لو لقیتک بالمدینة لاریتک اثر جبرئیل علیه السلام من دارنا و نزوله بالوحی
علی جدی یا اخا اهل الکوفة افمستقی الناس العلم من عندنا فعلموا و جهلنا هذا
ما لا یکون شرح ملاقات کرد مردی امام حسین علیه السلام را در ثعلبیه و او متوجه کربلا بود پس
داخل شد بر او پس سلام کرد بر او پس گفت او را امام حسین ع از کدام شهرهایی تو گفت از اهل کوفه
امام علیه السلام گفت که آگاه باش بخدا ای مرد کوفی اگر ملاقات میکردم ترا در مدینه هر آینه مینمودم ترا
اثر جبرئیل علیه السلام از خانهٔ ما و اثر فرود آمدن او بوحی بر جد من ای مرد کوفی آیا پس طلب آب
مردم بعلم از نزد ما است پس ایشان دانستند و ما جاهل شدیم این چیزیست که نمیباشد هرگز باب
صدم اصل باب انه لیس شیء من الحق فی ید الناس الا ما خرج من عند الائمة و ان کل شیء
لم یخرج من عندهم فهو باطل شرح این بابیست که بیان آنست که چیزی از حق نیست در دست مردم
مگر آنکه بیرون آمده باشد از نزد امام و بیان اینکه هر چیز که بیرون نیامده از نزد ایشان باطلست
مثل روایات مخالفان از رسول علیه السلام بواسطه و درین باب شش حدیث اول اصل سمعت
ابا جعفر علیه السلام یقول لیس عند احد من الناس حق و لا صواب و لا احد من الناس یقضی
بقضاء حق الا ما خرج منا اهل البیت و اذا تشعبت بهم الامور کان الخطأ منهم و الصواب
من علی علیه السلام شرح استثنا از هر یک از حق و صواب در جملهٔ اول و قضا در جملهٔ دوم است یا
بنا بر تقدیرات مراد بعلی امیر المؤمنین و اولاد او ائمه اوست یعنی شنیدم از امام محمد باقر

که میگفت جت نزد هیچیک از ایشان بجا آمدنی و نه راستی و نیست هیچیک از ایشان حکومت کنند
که بجا آمدنی باشد مگر آنکه بیرون آمده باشد از ما اهل بیت رسول علیه السلم باینمعنی که بر ملا باقی
که منقول از رسول نشود ما در طریقان بنا شیم عمل بمثل آن کرد هر چند که موافق واقع افتد و نه فی حکمه
متصرف نباشد مردم را بجا آوردن باینمعنی که اختلاف در مسایل کنند مگر آنکه خطا از جانب مردم و
از علی علیه السلم دوم اصل كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ
عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ قَالَ
إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ
حَيْثُ شَاؤُوا فَوَاللَّهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِهِ شرح مردم نزد امام
محمد باقر علیه السلم بود گفت او را مردی از اهل کوفه می پرسید معنی این قول امیر المؤمنین علیه السلم که سلونی
را آنچه خواسته باشید سؤال میکنید ... [illegible]
هیچیک ... [illegible]
چه جای ... [illegible] سیوم اصل قال ابو
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ شَرِّقَا وَغَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا
شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شرح گفت امام محمد باقر ... [illegible]
باینمعنی که ... [illegible]
از نزد ما اهل بیت رسول چهارم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ لِي إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ
اللَّهُ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ
وَلْيُغَرِّبْ أَمَا وَاللَّهِ لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح
ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم ... که حکم ... از جمله آنکسانست که الله تعالی
گفته در حق ایشان ... [illegible]
و بروز قیامت ... [illegible]
... [illegible] پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزِّنَا تَجُوزُ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا
تَجُوزُ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ فَلْيَذْهَبْ

الحکم

الْحَكَمُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَوَاللَّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از گواهی ولد الزنا که آیا مقبول می شود پس گفت نه پس گفتم بدرستیکه
حکم دعوی میکند که آن مقبول می شود پس گفت خدایا بیامرز گناه او را نگفته الله تعالی برای حکم
سوره زخرف ... [illegible]
... [illegible]
که فرود آمده بر ایشان جبرئیل علیه السلم ششم اصل بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ عَابِدُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَابْنُ شُرَيْحٍ فَقِيهُ أَهْلِ مَكَّةَ وَعِنْدَ أَبِي
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي كَمْ ثَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ ثَوْبَيْنِ صُحَارِيَّيْنِ وَثَوْبِ حِبَرَةٍ وَكَانَ فِي الْبُرْدِ قِلَّةٌ فَكَأَنَّمَا
ازْوَرَّ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ نَخْلَةَ مَرْيَمَ إِنَّمَا كَانَتْ عَجْوَةً
وَنَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ عَجْوَةً وَمَا كَانَ مِنْ لُقَاطٍ فَهُوَ لَوْنٌ شرح صحار
بضم صاد بی نقطه و الف و راء بی نقطه قصبه عمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
العجوه بفتح عین بی نقطه و سکون جیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] جمیع ... [illegible]
امام جعفر صادق ... داخل شد ... عباد عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکه و نزد امام
بود میمون قداح که غلام امام محمد باقر علیه السلم بود پس پرسید ... عباد ... که گفت ای ابا
عبد الله در چند جامه کفن کرده شد رسول الله صلعم پس گفت در سه جامه دو جامه ... بود و
... [illegible] پس گفت امام علیه السلم ... [illegible]

خرمای مریم که منفک است در سوره مریم جز این نیست که عجیبی بود و فریده آمده بود از آسمان پس آنچه روی داد
از اصل آن شد عجیب و هر درخت خرمای که حاصل شد از میوه دانه آن از هر جا که باشد پس میوه
مثل عجیب است اما بد ذات است و کافی عجیب است **اصل** فلما خرجا من عنده قال عباد بن کثیر لابن
شریح والله ما ادری ما هذا المثل الذی ضربه لی ابو عبد الله علیه السلام فقال ابن شریح هذا الغلام
یخبرک فانه منهم یعنی میمون فسأله فقال میمون اما تعلم ما قال لک قال لا والله قال انه ضرب
لک مثل نفسه فاخبرک انه ولد من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله وعلم رسول الله عندهم فما جاء من عندهم
فهو صواب وما جاء من عند غیرهم فهو لقاط **شرح** میمون درینجا لفظ عجیب است با عتبار آنکه
تشبیه بود بدینجا عجیب حضرت **یعنی** بر عجیب بوده رفتند جماعت از نزد او گفت عباد بن کثیر
شریح را معنا فهم کن که حیث این مثل که زده برای من ابو عبد الله علیه السلام پس گفت ای شریح این
خبر میدهد ترا چرا او غلام از ایشان است میمون است پس اشارت میمون است بر صحبت عباد
پس گفت میمون ایا عبد الله فهمیدی که چه گفت ترا گفت نه معنا فهم گفت بدرستی که او زده برای تو مثل
خود را ما این روش که خبر کرد ترا که او فرزند است از فرزندان رسول صلی الله علیه وآله
و علم رسول صلعم نزد فرزندان اوست پس هر چه آمده از نزد ایشان راست است و هر چه آمده از نزد
غیر ایشان پس عمل آنرا مثل بیهوده دانند از خرماهای ریخته بود برای کاشتن مراد اینست که فایده
آخرت ندارد **باب صد و یکم اصل** باب فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب **شرح**
مستصعب بکسر عین و بفتح مبالغه در صعب است **یعنی** این باب است در بیان آنچه منقول شده که
احادیث ائمه مشکل است مخفی است که اشکال آن سه قسم است اول باعتبار و مقصد
چنانچه معنی حدیث اول و حدیث سیم و بعض حدیث پنجم این باب است و مصداق تحقیق این قسم
از ابتدا آنکه آنچه در تفسیر متشابهات قرآن از ائمه هدی علیهم السلام منقول شده درست است
با طبع چونکه عادت نموده با آن کرده اند با انس بتعبیرات اهل بدعت گرفته اند و درست بود با
طبع مومن متامل در عبارت کلام بلیغ و وجه معلوم او میشود در کتب تفاسیر اهل بدعت و لا
آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هشتم باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب ان العقلاء لا
یقولون ذلک والا ان جمله آنچه گذشت در حدیث ششم باب جهل و بیکم که کان هذا امر خاص لا
یحتمله العامة و در حدیث نهم باب ذکر که لو حدثت بعض الشیعة بهذا الحدیث لکذبوه

و در حدیث ششم باب بجاه و ششم که لقد قلت عظیما من القول ما احد یزعم ان الروح غیر
جبرئیل و از جمله آنچه گذشت در حدیث دوم باب هفتاد و نهم که عقولکم تصغر عن هذا وانه لا
یحتمله عن جده و از جمله آنچه می آید در اول کتاب فضل القرآن که هذا شیء لا استطیع ان اتکلم به فی
دوم باعتبار تقیه و ترک افشای آنها است چنانچه مضمون حدیث دوم این باب است سیم باعتبار ترک
اظهار آن در غیر موضع نفیه است بسبب غرابت آن و کمال بحث آن چنانچه مضمون حدیث چهارم این
در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله صلعم ان حدیث آل
محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه
للایمان **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول الله صلعم بدرستی که حدیث آل محمد مثل
در آن نهی از پیروی ظن و نهی اختلاف در فهمی از تاویل متشابه قرآن بظن هست مشکل بغایت مشکل
نگرویده بآن مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا خالص کرده باشد الله تعالی دل او را برای ایمان مثل
مرسل و شیعه امامیه **اصل** فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم وعرفتموه
فاقبلوه وما اشمأزت منه قلوبکم وانکرتموه فردوه الی الله والی الرسول والی العالم
من آل محمد وانما الهالک ان یحدث احدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا
والله ما کان هذا والانکار هو الکفر **شرح** این کلام امام محمد باقر است و میتواند بود که کلام رسول
باشد **یعنی** پس آنچه وارد شود بر شما از حدیث آل محمد پس نرم شود دلهای شما و اشنا شود بآن
کرید از آن و هر چه گرفته شود از آن دلهای شما و حرب شمرید آنرا پس واگذارید نیک و بد آنرا بسوی
و بسوی رسول و بسوی عالم آل محمد و جز این نیست که هیچ بوده اینست که حدیث داده شود یکی از شما
از حدیث آل محمد که تاب تحمل آن ندارد پس انکار میکند بطریقه کرده این هرگز یا بطریقه که گفته غلط گفته
انکار حق بوده حدیث اول مجمل است که بعضی انکار در تبت ربنا العالمین است **دوم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ذکرت التقیة یوما عند علی بن الحسین علیهما السلام فقال والله لو علم ابوذر
ما فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق
ان علم العلماء صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او عبد مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان فقال وانما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ منا اهل البیت فلذلک
نسبته الی العلماء **شرح** گذشت در حدیث چهارم باب اول کتاب العقل که ضمن تقیه داعما

می‌آید در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب صد و ششم که باب کلا و اظهرت اینکه فاش کردند
کسی قتل او کرده است مثلا اینکه در حدیث چهارم آن باب است که عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما قتلنا
من أذاع حديثنا قتل خطأ ولكن قتلنا قتل عمد شاید که ما قلب سلمان عبارت از این باشد
که سلمان در باطن حکومت مداین را بجناب امیر المؤمنین علیه السلام میکرده و خراج آنجا را بجانب آنحضرت
میفرستاده و هر چه میکرده آنجا را باستصواب آنحضرت میکرده چنانچه می‌آید در کتاب الایمان والکفر در
حدیث سیوم باب بیست و هفتم که باب المداراة است اكتم مكتوم سري في سريرتك وأظهر في
علانيتك المداراة عني لعدوي وعدوك من خلقي و هم در ظاهر بنا است که تقیه ... جانب
جانب او است و در طلب خراج تغافل میکرده و در مجالس تفاخر نمی‌کرده که سلمان از اجله عمال
و ابو ذر رحمه الله از کمال عداوت با عمر و کم حوصلگی اگر بر سر اسرار ... برای ابطال تغافل
اظهار آن میکرده و آن باعث این می‌شد که عمر بسا از ... آن در ضمیر هست در تقتله ...
و ضمیر باید راجع بسلمان است و لفظ اخی برای بیان کمال محبت است و علم ... کلام امام جعفر صادق
و میتواند بود که ابتدای کلام امام ... و لفظ اخی باشد و میتواند بود که مجموع کلام علی بن الحسین
الغلام العلماء برای محبت ... کاملان در علمای معنی جمیع که علم ایشان ... باشد
روایت حقوق علم خود کنند چنانچه گذشت در کتاب العقل در باب استعمال العلم و در ... علم مشکل
علامات احادیث که می‌آید در کتاب الایمان والکفر در باب التقیة مثل ... بالبرائة
وخالطوهم بالجوانية إذا كانت الإمرة صبيانية بيج روایت از امام جعفر صادق
گفت مذکور شد اشکال در خاطر نکرده ... امام زین العابدین علیه السلام بر گفت بخدا قسم
اگر میدانست ابو ذر آنچه را که در دل سلمان بود هر آینه میکشت ... سلمان را ... فاش کرده
از کم حوصلگی و حال آنکه هر آینه بتحقیق برادری قرار داده بود رسول الله صلعم میان ایشان
پس چه گمان ... باقی مخلوق ... که میان ایشان از قوت محبت نباشد ... که علم کاملان
مشکل و صعب مشکلات ... آن نمی‌شوند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا مؤمنی که
کرده الله تعالی دل او را برای ایمان امام گفت و جز این نیست که گردید سلمان از جمله علما
برای اینکه او مردی است از ما اهل بیت ... کمال اختصاص ما داد ... بان ... نسبت داد
در علم با جهوتی که ... ایشان کردیم از سیوم اصل رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال إن

حدیثنا

صعب مستصعب لا يحتمله إلا صدور منيرة أو قلوب سليمة أو أخلاق حسنة إن الله
أخذ من شيعتنا الميثاق كما أخذ على بني آدم ألست بربكم فمن وفى لنا وفى الله له بالجنة
ومن أبغضنا ولم يؤد إلينا حقنا ففي النار خالدا مخلدا شرح حدیثنا اینجا عبارت است
که ما بیان کنیم ... این باب ... سند روایت تا امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت بدرستی که بدرستی که حدیث ما که در آن ... سلوک راه ... میکنند صعب
مشکل ... مشکل است ... مثل انبیای مرسل ...
که با وجود آنکه ... که اقتای ... مثل ما ... شیعه ما ... که الله تعالی گرفته
از شیعه ما پیمان ... چنانچه گرفته پیمان اقرار بر ربوبیت رب العالمین از اولاد آدم
جمیع که گفتند ... اعراف ... صاحب کل اختیار ... ما ... برای ما عهد ...
... مخالفان وفا میکند الله تعالی برای او ... هر که دشمن داشت ما را ... بسوی ما
در آتش جهنم است دائما مخلد چهارم اصل كتبت إلى أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام جعلت
فداك ما معنى قول الصادق عليه السلام حديثنا لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا
مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان فجاء الجواب إنما معنى قول الصادق عليه السلام لا يحتمله
ملك ولا نبي ولا مؤمن أن الملك لا يحتمله حتى يخرجه إلى ملك غيره والمؤمن لا يحتمله
حتى يخرجه إلى مؤمن غيره فهذا معنى قول جدي عليه السلام شرح نوشتم بسوی امام علی نقی
علیه السلام که ساکن سامره است ... چیست معنی قول امام جعفر صادق ... که حدیث ما تاب نمی
آورد ... فرشته مقرب ... پیغمبر مرسل و ... مومنی که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان باعث
... که منافات دارد ... که در حدیث ... و سیوم این باب ...
پس آمد جواب که جز این نیست که معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که تاب نمی آورد ... فرشته
... مؤمن این است که فرشته تاب نمی آورد ... تا بیرون میکند آن را بسوی فرشته دیگر
... و پیغمبر تاب نمی آورد ... تا بیرون میکند آن را بسوی پیغمبر دیگر ... و مؤمن تاب
نمی آورد آن را تا بیرون میکند آن را بسوی مؤمن دیگر ... پس این است معنی قول جدم علیه السلام
جواب این است که تاب آوردن ... بمعنی تصدیق ... بلکه بمعنی ... و ...
لطفها ... این باب ... حدیث ... و سیوم این باب ... مراد ...

در اینجا غیر مراد مجید ثنا در حدیث سیم است چنانچه بیان شد پس دفع منافات میان این حدیث

و حدیث سیم به این وجه میشود بخلاف **اصل** عن محمد بن عبد الخالق وابی بصیر قال قال

ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما من علم الله

والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مومن امتحن الله قلبه للایمان والله

ما کلف الله ذلک احدا غیرنا ولا استعبد بذلک احدا غیرنا **شرح** مادر ما محتمله برای نفع

حالات بخلاف در حدیث سابق بر احتمال در سابق عبارت از ترک اظهار است در اینجا

عبارت است از تحمل تکلیف بآنست چنانکه مراد عبادت است از اتمام کلمات باشد که معنی آن است در آیت

اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن چه تکلیف بآن مخصوص امامت چنانچه بیان

شد در شرح حدیث اول باب دوم **یعنی** روایت است از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر که گفتند

هر کدام که گفت امام جعفر صادق ع ابو بصیر را که ای ابو محمد بدرستی که نزد ما عجایب قسم رازی

از جمله رازهای الله تعالی هست و علمی از جمله علم الله تعالی هست که بخدا قسم که تاب تکلیف بآن ندارد فرشته

مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مومنی که خالص کرده باشد الله تعالی دل او را برای ایمان بیان این است که

بخدا قسم که بار نکرده الله تعالی از اهمیت عرضها علمای اهل بیت رسول و بندگی نفرموده بآن

غیرما **اصل** وان عندنا سرا من سر الله وعلما من علم الله امرنا الله بتبلیغه

فبلغنا عن الله عز وجل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا ولا اهلا ولا حمالة یحتملونه

حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد وآله وذریته ع

ومن نور خلق الله منه محمدا وذریته وصنعهم بفضل صنع رحمته التی صنع منها محمدا

وذریته فبلغناهم عن الله ما امرنا بتبلیغه فقبلوه واحتملوا ذلک فبلغهم ذلک عنا

فقبلوه واحتملوه وبلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا وحدیثنا فلولا انهم

خلقوا من هذا لما کانوا کذلک لا والله ما احتملوه **شرح** فا در فلم نجد برای بیان است حمالة

بتشدید میم صیغه مبالغه است و تانیث باعتبار جماعت که موصوف آن جماعت است **یعنی** و بدرستی که

نزد ما رازی دیگر از رازهای الله تعالی هست و علمی دیگر از علمهای الله تعالی هست که امر کرده ما را

الله تعالی برسانیدن آن بمردم پس رسانیدیم از جانب الله تعالی آنچه امر کرده ما را برسانیدن آن پس

روش رسانیدیم که نیافتیم برای آن جائی از اهل و نه یک برداری که تا آنکه آفرید الله

الله تعالی برای آنکه فرا جماعتی چند را که آفریده شده روح ایشان از گلی که آفریده شده از آن بدن محمد و آل

او و اولاد او علیهم السلام و از نوری که آفرید الله تعالی از آن بدن محمد و اولاد او را و ساخت ایشان

بکمال ساختن رحمت خود که ساخته از آن رحمت بدن محمد و اولاد او را پس رسانیدیم از جانب الله تعالی

آنچه را که امر کرده ما را برسانیدن آن پس قبول کردند آن را و تاب آوردند آن را پس رسید با ایشان آن از

ما بی واسطه و وسایط پس قبول کردند آن را و تاب آوردند آن را و رسید با ایشان یاد ما در مجلسهای پس

مایل شد دلهای ایشان بسوی شناخت ما و گفتگوی ما پس اگر نه این میبود که ایشان آفریده شده اند از اینکه مذکور

شد هر آینه چنین نبودند بخدا قسم که تاب نمی آوردند **اصل** ثم قال ان الله خلق اقواما

لجهنم والنار فامرنا ان نبلغهم کما بلغناهم واشمأزوا من ذلک ونفرت قلوبهم

وردوه علینا ولم یحتملوه وکذبوا به وقالوا ساحر کذاب فطبع الله علی قلوبهم وانساهم

ذلک ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ینطقون به وقلوبهم منکرة لیکون ذلک

دفعا عن اولیائه واهل طاعته ولولا ذلک ما عبد الله فی ارضه فامرنا بالکف عنهم

والستر والکتمان فاکتموا عمن امر الله بالکف عنه واستروا عمن امر الله بالستر والکتمان

عنه **شرح** بعد از آن گفت بدرستی که الله تعالی آفرید جماعتی چند را که عاقبت ایشان جهنم و آتش است

پس امر کرد ما را که رسانیم با ایشان چنانچه رسانیدیم بجماعت چند اول و دلگیر شدند از آن و نفرت کرد

دلهای ایشان و رد کردند آن را بر ما و تاب نیاوردند آن را و دروغ شمردند آن را و گفتند که این آن ساحر

بغایت دروغگوست پس مهر غفلت نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان و فراموش ساخت ایشان را آن

با وجود گویا کرد زبان ایشان را ببعض حق مثل فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام و اعلم بودن او از جمیع

اصحاب پس ایشان بزبان متکلم میشوند بآن و دلهای ایشان عیب شمارنده آن را با جمعی که یکی از آن سبب

این گویا کردن برای این است که آن باعث دفع شبهت شود از دوستان الله تعالی و اهل طاعت او

قرار گرد دلهای ایشان و اگر نمیبود آن دفع شبهت معبود نمیشد الله تعالی در زمین خود یا بجهت

بقای دین موجود امامت و ایمانی که با عیان نداشته باشند از دین برداشته میشود و بس ما را امر

شدیم بباز داشتن خود از ایشان و بپوشیدن و پنهان کردن پس پنهان کنید از کسی که امر کرده

الله تعالی بباز داشتن خود از او و بپوشانید از کسی که امر کرده الله تعالی بپوشانیدن و پنهان کردن از او

برای تقیه **اصل** قال ثم رفع یدیه وبکی وقال اللهم ان هؤلاء لشرذمة قلیلون فا

مَحیایَ مَحیاهُم وَمَماتی مَماتَهُم وَلا تُسَلِّط عَلَیهِم عَدُوًّا لَکَ فَتُفجِعَنا بِهِم فَإنَّکَ إن أفجَعتَنا
بِهِم لَم تُعبَد أبَدًا فی أرضِکَ وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسلیمًا شرح راوی گفت که بلند
بر داشت دست خود را بدعا وگریه کرد وگفت خدایا این جماعت شیعه امامیه هر آینه اندکند
کنند چنین که گردان زندگی ما را زندگی ایشان باجمعی که ما با ایشان زنده باشیم وگردان مردن ما را
مردن ایشان باجمعی که ایشان وبمانند زنده نباشند ومسلط مکن بر ایشان دشمنی عظیم از دشمنان
برخی که ایشان را بیخ بر کند پس مصیبت واضطراب گرفتار کنی ما را بسبب بیخ بر کندن ایشان چه بدرستی
که تو اگر بمصیبت گرفتار کنی ما را بیخ بر کندن ایشان معبود نمیشوی هرگز در زمین خود باجمعی که ما
بیزار از زمین بر داشته میشویم ودرود فرستد الله تعالی بر محمد وآل محمد وسلام فرستد نوعی عظیم
تسلیم باب صد ودوم اصل بَابُ مَا أَمَرَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بِالنَّصِیحَةِ لِأَئِمَّةِ
المُسلِمِینَ وَاللُّزُومِ لِجَمَاعَتِهِم وَمَن هُم شرح این باب بیان امر نبی صلی الله علیه وآله است بخالص
بودن برای امامان مسلمانان وملازم بودن جماعت امامان را وبیان که ائمه مسلمانان کیانند
واین باب پنج حدیث است اول اصل عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عِیسَی عَن أَحمَدَ بنِ أَبِی نَصرٍ عَن أَبَانِ بنِ عُثمَانَ
عَنِ ابنِ أَبِی یَعفُورٍ عَن أَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلعم خَطَبَ النَّاسَ فِی مَسجِدِ الخَیفِ
فَقَالَ نَضَّرَ اللهُ عَبدًا سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا وَحَفِظَهَا وَبَلَّغَهَا مَن لَم یَسمَعهَا فَرُبَّ حَامِلِ
فِقهٍ غَیرُ فَقِیهٍ وَرُبَّ حَامِلِ فِقهٍ إِلَی مَن هُوَ أَفقَهُ مِنهُ ثَلَاثٌ لَا یُغِلُّ عَلَیهِنَّ قَلبُ امرِئٍ
مُسلِمٍ إِخلَاصُ العَمَلِ لِلّهِ وَالنَّصِیحَةُ لِأَئِمَّةِ المُسلِمِینَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِم فَإِنَّ دَعوَتَهُم مُحِیطَةٌ
مِن وَرَائِهِم المُسلِمُونَ إِخوَةٌ تَتَکَافَأُ دِمَاؤُهُم وَیَسعَی بِذِمَّتِهِم أَدنَاهُم شرح الخیف بفتح خاء
با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وفا کنار دامن کوه وهر دو اینجا مناسب است چه مسجد منی
کنار منی است ودر دامنه است فاء در فقال برای بیان است نضر بنون وضاد با نقطه ولام وبی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب نصر است وطاها بمعنی بی نقطه معتل الفاء واللام باب ضرب
الوعی جمع کردن جمیع اجزاء چیزی در دل بلفظ یعنی بی نقطه از باب تفعیل است فاء در فرب برای بیان
رب برای تکثیر است ودر آن هشت لغت است ضم وفتح راء با فتح باء مشدده ومخففه وضم وفتح راء با
سکون باء مخففه وضم راء با ضم باء شدده ومخففه حامل مجرور است بلفظ ربّ امام مرفوع است محلا
بر ابتدا نزد بصریین که رب را حرف جر میشمارند ومضاف الیه ربّ است نزد کوفیین که رب را اسم ومبتدا

می شمارند الفقه بکسر فاء وسکون قاف دانستن که چیزی بر وجهی که حاصل آن معلوم شود ومراد
اینجا حدیثی است که آنچه فقه است غیر موضح وحجت حالات یا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو غیر
خبرها فعلت الی من نفقیه فاعل الی مرات ثلث مبتدا است وجمله لا یغل بعین با نقطه خبر است دو
یغل بر روایت اول فتح یاء وکسر غین وتخفیف لام بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء باب ضرب الوغل
داخل شدن یکی در میان جماعتی وتقصیر کار یعنی وهر دو اینجا مناسب است دوم ضم یاء وکسر غین وتشدید
لام بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال الاغلال خیانت وتقصیر در آب دادن شتران وهر دو اینجا
مناسب است سیم فتح یاء وکسر غین وتشدید لام بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب ضرب الغل بکسر غین
کینه ورزیدن بار رفیقان ومیتواند بود که بفتح یاء وفتح غین وتشدید لام بصیغه معلوم باب علم باشد
الغلل بفتح غین وفتح لام تشنگی فی الجمله بمعنی سیراب نشدن وحاصل همه یکی است وآن عنایت از ترک
در دل افشاندن است با وجود وضع الاسلام بجای دانستن الله تعالی در صاحب کمال اختیار بودن اخلاص
خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هن اخلاص ضمیر لجماعتهم راجع با ایمه است فان استدلال بر انجام
بیان ظهور حقیت ائمه مسلمین وجماعت ایشان چه صفت اول احتیاج بیان ظهور ندارد الدعوة
بفتح دال وسکون عین بی نقطه وفتح واو وتاء دو نقطه در بالا امعاش دادن چنانچه گفته در حدیث
اخلاص ادعوهم لا با بیهم وبیان میشود در حدیث چهارم باب صد وهشتم واو له کلمه که
خوانند بخصم خود را بسوی آن چنانچه گفته در سوره آل عمران یَا أَهلَ الکِتَابِ تَعَالَوا إِلَی کَلِمَةٍ
سَوَاءٍ بَینَنَا وَبَینَکُم وبیان شد در خطبه مصنف در شرح فَقَد یَمُّ الیَکم رغبة تا آخر محیطه
بحاء بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین وطاء بی نقطه اسم فاعل مؤنث باب افعال الاحاطه گرد گرفتن
جمیع چیزی که هیچ فرد آن چیز خارج نباشد ومحیطه هر دو اینجا مناسب است ومیتواند بود که بیاء بی نقطه
باب افعال باشد الاحاطه نگاهداشتن من بفتح میم وسکون نون مفعول محیطه است ووراء هم بفتح واو
وفتح راء بی نقطه مخففه والف ممدوده است ومضمون است بر ظرفیت وظرف خبر مبتدای محذوف است
ورائهم الولد بیت ومراد اینجا همه ورائهم شیعه است ومیتواند بود که معادل راء هم مفتوح
بصیغه ماضی معلوم باب منع بمعنی دعوهم باشد یا بشدید دال والف بصیغه ماضی معلوم باب
تفعیل بمعنی اختصام باشد المسلمون تا آخر می آید در حدیث چهارم باب صد وهشتم تکافا
مضارع غایبه مهموز اللام یا معتل اللام وباب تفاعل استینافست برای بیان فان دعوتهم

تا آخر الفقا فی امثالهم بوجه دو چیز و مثالهم بوجه خونها خونها عبارتست از کمال دور بینی و انفها

چنانچه میگویند خون ریده مرد و بام میجوشد یا بمعنی که هر کدام ریختن خون دیگری با مثل ریختن خون

خود میدانند یعنی میبین و بفتح و بضم و بفتح بصیغه مضارع معلوم غایب از باب منعوات

و فراغت یافتن دشنم بکسر ذال بانقطه و کسر میم عبارت از عهد و سؤالات در باب انفعال و عدد باب

مفتوح العنوم و در باب بغایت امام و بعث بلجا بخبر ظاهر میشود در حدیث چهارم باب صدقه

ادنا هم عبارت از فرای و بعث است خواه از بنی هاشم و خواه از غیر ایشان یعنی روایتست از احمد

محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق

که رسول الله صلعم وعظ گفت مردم را در مسجد خیف با بن روش که گفت بهشت دهاد الله تعالی بنده

که شنید گفتگوی مرا پس جمع کرد همه اجزای آنرا در دل خود و ضبط کرد آنرا که فراموش نشود و رسانید

آنرا بکسی که نشنید آنرا چه بسیار میشود که بردارنده آنست دانستن چیزها نادانست و بسیار میشود که

بردارنده آنست دانستن نقل میکند آنرا بسوی کسی که دانا تر از وست اشارتست باینست که در بعضی الفاظ

دقایق معانی بسیار نافع هست که غیر آن الفاظ معهود نیابد که دیگری بهتر از شما فهمد صفت

عمل که میبینه از انها دل هر که مسلمان باشد آن سه صفت خالص کردن عمل برای الله تعالی است

برای امامان مسلمانان است و جدا نشدن از تابعان امامان مسلمانان است چه بدرستی که

دادن امیر مسلمین رعیت خود را احاطه میکند هر که را تابع ایشان است اشارتست بآیه فی

در حدیث چهارم باب صدقه یا نزدهم که ولو عدل فی الناس لا تستغنوا با مرادا اینست که اول کلمه

که میخوانند امامان مسلمانان و تابعان ایشان مردم را باو یا بمعنی که شعار خود کرده اند آنرا

و آن تصدیق بصاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بوجه الله تعالی بترک بیرون است بالجمله

کلی است که دفع کند الفاظ و بیان کند حقا ایشان را اشارتست بآیه که شواهد بعثت

کتب الهی که در آنها هیچ از اختلاف در بعض ظن هست براهین واضحات بر صدق کل آنها

مسلمین و تابعان ایشان و ابطال طریقت مخالفان ایشان بر هر که از ته دل مسلمانانست

میکنند و آن شیعه امامیه جدا میشود بیان این آنکه مسلمانان برادران همدیگر باهم است

ایشان و کشف معاشی و فراغت میکند سه مهربی که رسولان ایشان در میان ایشان گذاشته فرق

اصل وَرَوَاهُ أَيْضاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ

وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ

شرح و روایت کرد احمد بن محمد بن عیسی نیز از حماد بن عثمان از ابان از ابن ابی یعفور هما

و پیش گذشت مذکور شد و زیاد کرد حماد در آن اینکه و مسلمانان همه دست همدیگرند بر مخالفان

و ذکر کرد حماد در ذکر خود که رسول علیه السلام وعظ گفت در حجة الوداع در منی در مسجد خیف اصل

عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ اذْهَبْ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ

فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا

بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلعم فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ قَالَ دَعْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي فَإِنِّي قَدْ

رَكِبْتُ فَإِذَا جِئْتُ حَدَّثْتُكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا

حَدَّثْتَنِي قَالَ فَنَزَلَ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ مُرْ لِي بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ حَتَّى أُثْبِتَهُ فَدَعَا بِهِ ثُمَّ قَالَ

اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ شرح

روایتست از مردی از قریش از ساکنان مکه که گفت که گفت سفیان ثوری که مقتدای صوفیانست

ما را بسوی امام جعفر صادق عم ابن گفت پس رفتیم با او بسوی امام علیه السلام پس یافتیم امام را که

بتحقیق سوار شده بر چهارپای خود را پس گفت او را سفیان ای ابو عبدالله خبر ده ما را بحکایت خطبه

رسول صلعم در مسجد خیف امام گفت واگذار مرا تا روم در طلب حاجت خود چه بدرستی که من سوار

پس وقتی که آیم خبر دهم ترا پس سفیان گفت سؤال میکنم از تو بحق خویشی تو با رسول الله صلعم که فهم

مگر آنکه خبر دهی مرا آن مرد گفت پس امام فرود آمد پس گفت او را سفیان بفرمای کسی برای من

کاغذی تا نویسم آنرا پس امام طلبید آنرا بعد از آن خود آنرا که گفت بنویس بسم الله

الرحمن الرحیم این خطبه رسول الله صلعم است در مسجد خیف اصل نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا

وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ

وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ

لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ

وَالْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ شرح

مضمون این کذشت در حدیث اول این باب اصل فَكَتَبَهُ سُفْيَانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَرَكِبَ

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِئْتُ أَنَا وَسُفْيَانُ فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي كَمَا أَنْتَ حَتَّى

انظر في هذا الحديث فقلت له قد والله الزم ابو عبد الله رقبتك شيئا لا يذهب من رقبتك
ابدا فقال واي شيء ذلك فقلت قوله ثلاث لا يغل عليهن قلب امرئ مسلم اخلاص العمل لله قد
عرفناه والنصيحة لائمة المسلمين من هؤلاء الائمة الذين يجب علينا نصيحتهم معاوية بن
ابي سفيان ويزيد بن معاوية ومروان بن الحكم وكل من لا تجوز شهادته عندنا ولا تجوز
الصلوة خلفهم شرح پس نوشت از سفیان بعد از آن خواند از برای امام برای احتیاط اینکه مبادا غلطی
کرده باشد در نوشتن و سؤال شد امام علیه السلام و آمدیم من و سفیان پس وقتی که بودیم در اثنای راه گفت
مرا باش تا نظر کنم هستی با جمعیت که صبر کن تا فکر کنم در معنی این حدیث پس گفتم او را بتحقیق بخدا قسم که لازم ساخت
ابو عبد الله علیه السلام بر گردن تو چیزی که بیرون نرود هرگز با جمعی که غل ستم کم بر گردن تو گفت پس
گفت و چه چیز است آنچه لازم ساخت گردن مرا پس گفتم سه چیز است که خیانت نمی کند بر آنها دل مردی که
مسلمان باشد خالص ساختن عمل برای الله تعالی بتحقیق شناختیم آن را یعنی که دانستیم معنی آن را
و خالص بودن برای امامان مسلمانان آن خلاصت بیان این آنکه کیانند این امیر مسلمانان که واجب است
بر ما خالص بودن برای ایشان آیا معویه بن ابی سفیان است و یزید بن معاویه است و مروان بن الحکم
و هر امامی که از قبیل ایشان است و مقبول نیست گواهی او نزد ما و جایز نیست نماز در پشت ایشان

اصل وقوله واللزوم لجماعتهم فاي الجماعة مرجئ يقول من لم يصل ولم يصم ولم
يغتسل من جنابة وهدم الكعبة ونكح امه فهو على ايمان جبرئيل وميكائيل او
قدري يقول لا يكون ما شاء الله عز وجل ويكون ما شاء ابليس او حروري يبرأ من
علي بن ابي طالب ويشهد عليه بالكفر او جهمي يقول انما هي معرفة الله وحده ليس الايمان
شيء غيرها قال ويحك اي شيء يقولون فقلت يقولون ان علي بن ابي طالب والله الامام
الذي يجب علينا نصيحته ولزوم جماعتهم اهل بيته قال فاخذ الكتاب فخرقه ثم
قال لا تخبر بها احدا شرح المرجي بضم میم و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و همزه ماخوذ است
از ارجاء یعنی تاخیر کردن که ایمان را محض علم تصدیق جمیع ما جاء به الرسول میشمرند پس ایمان را قابل
ضعف نمی شمرد و تاخیر میکند عمل را از ایمان خواه عمل قلب که تصدیق باشد و خواه عمل جوارح
دیگر تفسیر قدری گذشت در باب سیم از کتاب التوحید الحروری بفتح حاء بی نقطه و ضم راء بی نقطه
و سکون واو و تشدید یاء دو نقطه در پائین منسوب بحروراء بالف ممدوده مقصوره

در کوفه

در کوفه که خوارج در آنجا جمع شدند در مخالفت امیر المؤمنین و اظهار کردند الجهمی بفتح جیم و سکون
هاء منسوب بجهم بن صفوان ترمذی که در آخر زمان خلفای بنی امیه بوده و میگفته که ایمان محض
علم بوجود صانع عالم است خواه بعنوان ربوبیت و رسالت رسول و خواه نه ضمیر هی راجع بایمان است
و تانیث آن باعتبار خبر است یعنی و قول او که و لزوم جماعتهم از آن ایشان غلط است
بیان این آنکه کدام جماعت ایشان آیا جنس مرجی است که میگوید که کسی که نماز نکرده باشد
و روزه نگرفته باشد و غسل جنابت نکرده باشد و خراب کرده باشد کعبه را و جماع کرده باشد
با مادر خود چنین کسی تصدیق رسول داشته باشد بجا و بر مرتبه ایمان جبرئیل و میکائیل است
ایمان او یا جنس قدری است که میگوید که واقع نمیشود آنچه خواسته الله تعالی و میشود آنچه خواسته
ابلیس یا جنس حروری است که دوری میکند از علی بن ابی طالب علیه السلام و گواهی میدهد بر او
بکفر یا جنس جهمی است که میگوید جز این نیست که ایمان شناخت الله تعالی است تنها و نیست
در صنع عالم نیست ایمان چیزی غیر آن سفیان گفت عجب یعنی گفتی جماعت اهل البیت و شیعه
ایشان چه چیز میگویند در معنی این حدیث گفتم میگویند بدرستی که علی بن ابی طالب علیه السلام بخدا قسم
که او است وصی بی فاصله امامی که واجب است بر ما خالص شدن برای او و ملازمت از جماعت
ایشان که اهل بیت اویند یعنی که ضمیر جماعتهم بعلی و اهل بیت او راجع است مخفی نماند در عبارت
این مرد ناخوشی هست و این توجیه نشد و صحیح است چه اولی این بود که گوید یقولون ان علی
بن ابی طالب والله الامام الذي يجب علينا نصيحته وان اللزوم لجماعتهم لزوم
شيعتهم آن مرد گفت پس بدست گرفت سفیان آن نوشته را پس پاره کرد بعد از آن گفت
خبر مده با آن خطبه یا بآن حکایت هیچکس را سیوم اصل قال رسول الله صلعم ما نظر الله عز وجل
الى ولي له يجهد نفسه بالطاعة لامامه والنصيحة الا كان معنا في الرفيق الاعلى
شرح الرفیق بفتح راء بی نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه
در پائین جنس همراهان خواه واحد و خواه متعدد و مراد اینجا
اهل البیت علیهم السلام و ملائکه مقربانند یعنی گفت رسول الله صلعم نظر کرد الله
عز و جل بسوی دوستی از دوستان او که تعب میدهد خود را با اطاعت امام خود و خالص بودن مکلّف
معرفت شرع که با ما باشد در میان مصاحبان مهربان که بالا است از جمیع مصاحبان در مرتبه

چهارم اصل عن أبي عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمين قيد شبر فقد خلع
ربقة الإسلام من عنقه شرح الغيد بكسر قاف و سكون ياء دو نقطه در پایین و دال
بی نقطه مقدار الربقه بکسر راء بی نقطه و سکون باء یک نقطه و قاف و تاء و حدت یعنی حلقه
جمله حلقهای که در ریسمان قرار میدهند تا چهارپایان مقید شوند یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت هر که جدا کرد جماعت مسلمانان را که بیان شد در حدیث اول این باب بقدر
یک وجب پس بتحقیق بیرون کرده حلقه اسلام را از گردن خود یا بمعنی که کرده خود را در یکی از حلقهای
دیگر که حلقهای برکشت داخل کرده پنجم اصل عن أبي عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة
المسلمين ونكث صفقة الإمام جاء إلى الله أجذم شرح النكث بنون و تاء سه نقطه اما
نقض و شکستن عهد و مانند آن الصفقه بفتح صاد بی نقطه و سکون فاء و قاف و تاء و حدت بیعت
و مراد اینجا عهد الله تعالی است که انحلال و شکستن آن بامام در بعض عهدها مثل بیعت رب العالمین
الاجذم بفتح همزه و سکون جیم و فتح ذال با نقطه بریده دست و صاحب جذام یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که جدا گرد جماعت مسلمانان را که بیان شد در حدیث
اول این باب و بشکست عهد امام مسلمانان را آمد روز قیامت بریده دست اشارتست باینکه
هر کسی البته بیعت کرده با امام حق در باطن اگرچه در ظاهر نکرده باشد باب صد و سیوم اصل
باب ما يجب من حق الإمام على الرعية وحق الرعية على الإمام علیه السلام شرح این باب بیان
آن چیزهاست که واجبست که حق امام بر رعیتانست و حق رعیت بر امام علیه السلام و درین باب
هشت حدیث یا نه حدیث اول اصل سألت أبا جعفر علیه السلام ما حق الإمام على الناس
قال حقه عليهم أن يسمعوا له ويطيعوا قلت فما حقهم عليه قال يقسم بينهم بالسوية
ويعدل في الرعية فإذا كان ذلك في الناس فلا يبالي من أخذ هاهنا وهاهنا عن أبي
جعفر علیه السلام مثله إلا أنه قال هكذا وهكذا وهكذا وهكذا يعني من بين يديه وخلفه
وعن يمينه وعن شماله شرح پرسیدم امام محمد باقر را که چیست حق امام بر مردم گفت
اوصیای ایشان آنست که گوش کنند سخن او را و اطاعت کنند گفتم پس چیست حق ایشان بر او گفت
میکند قسمت میان ایشان بالتسویه و عدالت میکند در حکم میان رعیت پس هرگاه که باشد این قسم
در میان مردم پس باک ندارد کسی که فلان را اینجا و آنجا یا بمعنی که باک ندارد از ضلالت اهل فتنه

مخالفت که اطاعت امام نمیکنند در روایتی دیگر از امام محمد باقر هم این قرائت که گفت مکرر اینکه
بجای ههنا و ههنا چهار بار گفت هکذا یعنی گفت مجموعات چپ خود و پس خود و در جانب راست خود
و پیش خود را حاصل هر دو روایت یکیست دوم اصل قال أمير المؤمنين علیه السلام لا تختانوا ولاتكم
ولا تغشوا هداتكم ولا تجهلوا أئمتكم ولا تصدعوا عن حبلكم فتفشلوا وتذهب ريحكم
وعلى هذا فليكن تأسيس أموركم والزموا هذه الطريقة فإنكم لو عاينتم ما عاين من قد
مات منكم ممن خالف ما قد تدعون إليه لبدرتم وخرجتم وسمعتم ولكن محجوب عنكم
ما قد عاينوا وقريبا ما يطرح الحجاب شرح گفت امیر المؤمنین که خیانت مکنید والیان خود
را و ناراستی مکنید با راهنمایان خود و نادان مباشید امامان خود را و متفرق مشوید از ریسمان
خود که سست شوید و برود دولت شما و بر اینکه گفتم پس باید که باشد بنا نهادن کارهای شما و ملازم
باشید این روش را چه بدرستی که اگر میدیدید آنچه را که دید کسی که بتحقیق مرد از جمله شما که کسی است که
مخالفت کرده آنچه را که بتحقیق خوانده میشوید بسوی آن مراد دیدن منافقان عذاب الهی باشد هر آینه
شتاب میکردید و بیرون میرفتید بجهاد دشمنان و منافقان و هر آینه اطاعت میکردید امام بجهاد دشمنان
و لیکن در پرده است از شما آنچه بتحقیق دیدند منافقان و نزدیکست روز اندک که برداشته میشود پرده سیم اصل
سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول بعث إلى النبي صلى الله عليه وآله نفسه وهو صحيح ليس به
وجع قال نزل به الروح الأمين قال فنادى علیه السلام الصلاة جامعة وأمر المهاجرين و
الأنصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبي صلعم المنبر فنعى إليهم نفسه ثم قال أذكر
الله الوالي من بعدي على أمتي ألا يرحم على جماعة المسلمين فأجل كبيرهم ورحم ضعيفهم
ووقر عالمهم ولم يضر بهم فيذلهم ولم يفقرهم فيكفرهم ولم يغلق بابه دونهم
فيأكل قويهم ضعيفهم ولم يخبزهم في بعوثهم فيقطع نسل أمتي ثم قال قد بلغت و
نصحت فاشهدوا قال أبو عبد الله علیه السلام هذا آخر كلام تكلم به رسول الله صلعم على منبره
شرح شنیدم از امام جعفر صادق هم که میگفت رسانیده شد بسوی نبی صلی الله علیه وآله خبر مرگ خود
بحالیکه او بیمار نبود هیچ بیماری در وی امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر را جبرئیل امین گفت
پس طلبید مردم را که حاضر شوید بنماز با جماعت که نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجران و انصار را بسلاح
پوشیدن شاید که برای تجهیز جیش اسامه باشد و جمع شدند مردم پس بالا رفت نبی صلعم منبر را پس خبر داد

بسوی مردم جز مراتب خود را بعد از آن گفت یاد دار بعد از من برانت من امامم الله تعالی با جمعیتکم
قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که هیچ کار نکند مگر آنکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حیات
او باشند و مکرم شوند پیر بزرگ ایشان و رحم کند بر صغیر ایشان و تعظیم کند
ایشان را و ضرر نرساند بایشان که خوار کند ایشان را و فقیر نکند ایشان را که کافر کند ایشان را یا نفی
کند با عتاب کنهکاران ایشان امام را شوم پس کافر شوند و دربند در خود را بر دخول ایشان بخانه او که
خورد قوی ایشان ضعیف ایشان را و تبع بر نکند ایشان را در فرستادنها در جهاد که برد نسل
امت او اشارت باین است که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از آن گفت رسانیدم رسانیدم
ونصیحت کردم پس گفته باشید گفت امام جعفر صادق ع این آخر سخنی است که سخن گفت باو رسول الله
صلعم بر منبر خود **چهارم اصل** جاء الی امیر المؤمنین عسل وتین من همدان وحلوان فامر
العرفاء ان یاتوا بالیتامی فامکنهم من رؤس الازقاق یلعقونها وهو یقسمها للناس
قدحا قدحا فقیل له یا امیر المؤمنین ما لهم یلعقونها فقال ان الامام ابو الیتامی وانما
العقتهم هذا برعایة الآباء **شرح** همدان بفتح ها وفتح میم ودال با نقطه والف ونون حلوان
بضم حاء بی نقطه وسکون لام و واو والف موضعی است در کرمنشاه الازقاق بکسر همزه و بای یک نقطه والف
جمع زق بمعنی **یعنی** آمد بسوی امیر المؤمنین ع عسل وانجیر از همدان وحلوان پس امر کرد که حاضر
سازند کودکان یتیمان را پس رخصت داد یتیمان را که سر خیکهای عسل را میلیسیدند
چنانچه اطفال مردم در خانهای پدران میکنند و او قسمت میکرد خیکها را برای مردم بعضی یتیمان
دیگر یتیمان قدح قدح پس گفته شد امیر المؤمنین را که چیست این اطفال را که در اینجا میلیسند خیکها
را و چه حصه ایشان پس گفت بدرستیکه امام پدر یتیمان است و جز این نیست که رخصت این لیسیدن
دادم باینها ایشان را در برعایت پدری **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه
وآله قال انا اولی بکل مؤمن من نفسه وعلی اولی به من بعدی فقیل له ما معنی ذلک فقال
قول النبی صلی الله علیه وآله من ترک دینا او ضیاعا فعلی ومن ترک مالا فلورثته فالرجل
لیست له علی نفسه ولایة اذا لم یکن له مال ولیس له علی عیاله امر ولا نهی اذا لم یجر علیهم
النفقة والنبی وامیر المؤمنین علیهما السلام ومن بعدهما الزمهم هذا فمن هناک صاروا اولی
بهم من انفسهم وما کان سبب اسلام عامة الیهود الا من بعد هذا القول من رسول الله صلعم

فانهم

فانهم اسوا علی انفسهم وعلی عیالاتهم **شرح** الضیاع بفتح ضاد با نقطه و یاء دو نقطه در زیر
والف وعین بی نقطه عیال و معاش و بکسر ضاد جمع ضایع العیال بکسر عین بی نقطه جمع کم معاش ایشان
با عیالات ایشان نیز بصیغه ماضی معلوم اعمال است و ضمیر مستتر راجع بکل واحد از نبی و امیر المؤمنین و من بعدهما
و ضمیر بارز راجع بمومنین است که عبارت مجموع رجل و عیالات با راجع بخلایق است اسوا بصیغه
معلوم از باب علمت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق ع که نبی صلی الله علیه وآله گفت من
اولی تصرف در هر مؤمنم از خود او و علی اولی بتصرف در مؤمن است بعد از من پس گفته شد امام جعفر
که چیست تاویل این یا چیست که وجه این چیست گفت وجه این قول نبی صلعم است که هر که واگذارد قرضی
یا عیال بی معاش را پس بر منست قرض او و معاش عیال او و هر که واگذارد مالی را پس آن وارثان او راست
این که مرد را نیست بر خودش اختیاری وقتیکه نباشد او را مالی یا جمعی که و بال البته دیگری نیز
و اختیار خود ندارد و نیست مرد را بر عیال خود امری و نهی وقتیکه جاری نسازد بر ایشان نفقه را لکن
کلام از نبی و امیر المؤمنین ع و امامی که بعد از این دو باشد باعث شد برای مؤمنان این مال را یا
برای جمیع خلایق چه دنیا برکت وجود امامان است و مال دوست حلال کرده برای مؤمنان چنانچه
می آید در باب صد و چهارم پس از انجا است که گردید نبی و او صیای او اولی بتصرف در مؤمنان از
نفسهای ایشان مراد اینست که هر که بی مال است نوکر ایشان است در ظاهر و باطن و هر که مال دارد مال او نیز
به برکت ایشان است و خاطر جمع است با ایشان که اگر بیمال شود ایشان نفقه میدهند پس ایشان نوکر
در باطن و نبود سبب اسلام اکثر جهودان مکر بعد از صدور این سخن از رسول الله صلعم چه ایشان
ایمن شدند بر خودشان که اگر مفلس شوند نفقه میدهند **ششم اصل** قال رسول الله
صلعم ایما مؤمن او مسلم مات وترک دینا لم یکن فی فساد ولا اسراف فعلی الامام
ان یقضیه فان لم یقضه فعلیه اثم ذلک ان الله تبارک وتعالی یقول انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیة فهو من الغارمین وله سهم عند الامام فان حبسه فاثمه
علیه **شرح** الآیة منصوبست بتقدیر اقرأ الآیة **یعنی** گفت رسول الله صلعم هر مؤمن یا مسلم
شک از راوی است که مرد و واگذاشت قرضی باینکه صرف حرام مثل شرب خمر نبوده و تلف بیجا نیز
نبوده بر امام است که ادا کند آن را پس اگر ادا نکند پس بر امام است گناه آن بدرستیکه الله تبارک و تعالی
میگوید در سوره توبه جز این نیست که زکوة برای محتاجان و مفلسان است تمام آیت تا بیجا نام

کرد والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن
السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم وجمعی که کافرانند بر ذکر آنکه وجمعی از اهل قرابتهای
که جزیه بایشان بباید داد تا از اهل تسلیم شوند وصرف در بندگان تا آزاد میشوند برای قرض داران
وصرف میشود در جهاد ومانند آن وبرای غریبان مفلس است بر طالبیکه … الله
تعالی والله تعالی بعنایت دانای رعایت کنند مصلحت بیان این آنکه … است
ایشان حصه از زکوة هست نزد امام پس لکن بعد از … مکافات بآیت هفتم اصل
قال رسول الله صلعم لا تصلح الامامة الا لرجل فیه ثلث خصال ورع یحجزه عن معاصی
الله وحلم یملک به غضبه وحسن الولایة علی من یلی حتی یکون لهم کالوالد الرحیم وفی
روایة اخری حتی یکون للرعیة کالاب الرحیم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که
نیست امامت مگر مردی را که در او سه صفت باشد پرهیزکاری که منع کند او را از معصیتهای
الله تعالی … ومثل حکم … که صاحب کند بان غضب خود را ونیکوی والی بودن
بکسی که والی بود تا آنکه … باشد برای رعیت مانند پدر مهربان ودر روایتی دیگر بجای لهم الرعیة
وبجای کالوالد کالاب است هشتم اصل عن سهل بن زیاد عن معاویة بن حکیم عن محمد بن اسلم
عن رجل من طبرستان یقال له محمد قال قال معاویة ولقیت الطبری محمدا بعد ذلک
فاخبرنی قال سمعت علی بن موسی علیه السلم یقول المغرم اذا تدین او استدان فی حق
الوهم من معاویة اجل سنة فان اتسع والا قضی عنه الامام من بیت المال شرح روایت
از سهل از معاویه از محمد بن اسلم از مردی از طبرستان که نام او محمد است سهل گفت که گفت معاویه
دیدم خود آن مرد طبری که محمد نام دارد بعد از آن پس بی واسطه خبر داد مرا گفت شنیدم از امام
رضا علیه السلم که میگفت صاحب قرض که قرض بهم رسانیده باشد یا طلب قرض کرده باشد در غیر باطل
شک … که معاویه است مهلت داده میشود یک سال پس اگر فراخ حال شد خوب والا ادا
از جانب او امام از بیت المال باب صد وچهارم اصل باب ان الارض کلها للامام علیه السلم شرح
این باب بیان آنست که همه زمین از امام علیه السلم است در این باب حدیث اول اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال وجدنا فی کتاب علی علیه السلم ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و
العاقبة للمتقین انا واهل بیتی الذین اورثنا الله الارض ونحن المتقون والارض کلها لنا

فمن احیا ارضا من المسلمین فلیعمرها ولیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل منها
فان ترکها او اخربها فاخذها رجل من المسلمین من بعده فعمرها واحیاها فهو احق بها من الذی
ترکها یؤدی خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل منها حتی یظهر القائم علیه السلم من
اهل بیتی بالسیف فیحویها ویمنعها ویخرجهم منها کما حواها رسول الله صلعم ومنعها الا ما کان
فی ایدی شیعتنا فانه یقاطعهم علی ما فی ایدیهم ویترک الارض فی ایدیهم شرح کتاب علی علیه السلم
اینجا مصحف است که … بجهت الخراج بفتح وضم خاء با نقطه وراء … نقطه …
میکرد … مقاطعه قطع وفصل معامله با دیگری صحیح
روایت است از امام محمد باقر که گفت یافتیم نوشته در کتاب علی علیه السلم در تفسیر قول الله تعالی
اعراف … که زمین از الله تعالی است وارث آن میسازد هر که را که میخواهد …
… اینکه من واهل بیت من … که میراث داده … الله تعالی زمین
وما ایم آن پرهیزکاران که گفته وکل زمین از ما است پس هر که احیا کند زمینی را از جمله مسلمانان
پس باید که آبادان کند او را یعنی که احیای ناقص بکار نمی‌آید وباید که برساند کرایه آن زمین را بسوی
امام از اهل بیت من وحلال باشد او را آنچه خورد از آن زمین … حکم زمین موات
شد واو زمین معمور ساکت شد اما حکم آن بین معلوم میشود … چه دلالت میکند بر آنکه
معمور … پس اگر فرو گذاشت آن زمین را یا خراب کرد … گرفت آن
مردی دیگر از مسلمانان … فرو گذاشتن یا خراب کرده پس آباد کرد او را واحیا کرد او را
او سزاوارتر است بان زمین از آنکه فرو گذاشته … بسوی امام از اهل بیت من
وحلال است او را آنچه خورد از آن تا وقتی که ظاهر شود قایم علیه السلم از اهل بیت من بشمشیر پس
احاطه کند زمین را ومخصوص خود کند او را … چنانچه احاطه کرد
رسول صلعم ومخصوص خود کرد … مگر … که بوده باشد در تصرف شیعه ما …
که قایم علیه السلم مقاطعه میکند با ایشان … که در دست ایشان است … یعنی …
قرار … چنانچه صریح میشود در حدیث سیوم این باب … زمین را در تصرف
ایشان دوم اصل اخبرنی احمد بن محمد بن عیسی یرفعه عمن … قال الدنیا وما فیها
لله تبارک وتعالی ولرسوله ولنا فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله ولیؤد حق الله تبارک

ومتاع وليبر اخوانه فان لم يفعل ذلك فالله ورسوله ونحن برآء منه شرح الى آيه بفتح باء [illegible]

بى نقطه والف ممدوده بمعنى مباح است [illegible] جمع [illegible]

وبضم باء وفتح راء [illegible] والف ممدوده [illegible] جمع برى حديث [illegible]

مرا احمد بن محمد بن عبد الله از امام که روایت کرد [illegible] که گفت دنیا و آنچه در وی است از آن خداست

تبارک و تعالى است و آن رسول او است و آن ماست [illegible]

[illegible] غالب شده [illegible] از دنیا [illegible] انعام الهی [illegible]

که حق الله تعالى اشارت [illegible]

اشارت [illegible] اصل

عن عمر بن يزيد قال رأيت مسمعا بالمدينة وقد كان حمل الى ابي عبد الله عليه السلام تلك السنة مالا فرده ابو عبد الله

عليه السلام فقلت له لم رد عليك ابو عبد الله عليه السلام المال الذي حملته اليه قال فقال لي اني قلت له

حين حملت اليه المال اني كنت وليت البحرين الغوص فاصبت اربعمائة الف درهم وقد جئتك بخمسها

بثمانين الف درهم وكرهت ان احبسها عنك وان اعرض لها وهي حقك الذي جعله الله تبارك

وتعالى في اموالنا فقال او ما لنا من الارض وما اخرج الله منها الا الخمس يا ابا سيار ان الارض كلها لنا فما

اخرج الله منها من شيء فهو لنا شرح اعرض بعين بى نقطه وراء بى نقطه وضاد با نقطه بصيغه مضارع

متكلم وحده از باب ضرب [illegible] حديث روايت است از عمر بن يزيد كه گفت

ديدم مسمع را كه كنيت او ابو سيار است در مدينه و بتحقيق بوده [illegible] امام جعفر صادق عليه السلام در آن

سال [illegible] آن مال را امام عليه السلام پس گفتم مسمع را [illegible] امام عليه السلام آن مالى كه

بوده [illegible] پس گفتم امام را [illegible]

[illegible] بتحقيق آورده ام [illegible]

[illegible] كه خداى تبارك و تعالى [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] آورده الله تعالى از زمين [illegible] ابو سيار [illegible] زمين از ماست پس

هر چه بيرون آورده الله تعالى از زمين [illegible] از ماست اصل فقلت له وانا احمل اليك المال

كله فقال يا ابا سيار قد طيبناه لك واحللناك منه فضم اليك مالك وكل ما في ايدي

شيعتنا من الارض فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا عليه السلام فيجبيهم طسق ما كان في ايديهم و

يترك الارض في ايديهم واما ما كان في ايدي غيرهم فان كسبهم من الارض حرام عليهم حتى يقوم

قائمنا فيأخذ الارض من ايديهم ويخرجهم صغرة قال عمر بن يزيد فقال لي ابو سيار ما

ارى احدا من اصحاب الضياع ولا ممن يلي الاعمال يأكل حلالا غيري الا من طيبوا له ذلك

شرح فيجبيهم بجيم بى نقطه وباء با نقطه [illegible] بصيغه مضارع غايب

[illegible] الخبز [illegible]

[illegible] پس گفتم امام عليه السلام را

[illegible] ابو سيار [illegible]

[illegible] شيعه ما [illegible]

حلال [illegible] قائم آل محمد عليه السلام [illegible] شيعه [illegible]

شيعه است [illegible]

[illegible] حرام است بر ايشان [illegible]

[illegible] عمر بن يزيد [illegible] ابو سيار [illegible]

[illegible] حلال [illegible] چهارم اصل عن ابي بصير

عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له اما على الامام زكاة فقال احلت يا ابا محمد اما علمت ان

الدنيا والآخرة للامام يضعها حيث يشاء ويدفعها الى من يشاء جائز له ذلك من الله

ان الامام يا ابا محمد لا يبيت ليلة ابدا ولله في عنقه حق يسأله عنه شرح [illegible]

چهارم [illegible] زكوة [illegible]

[illegible] زكوة [illegible] حديث

روايت است از ابو بصير كه كنيت او ابو محمد است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت گفتم امام را آيا [illegible]

امام زكوة پس گفت محال [illegible] دنيا و آخرت

امام است [illegible] امام [illegible]

از جانب الله تعالى [illegible] امام اى ابو محمد [illegible] الله تعالى [illegible]

حق [illegible] پنجم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام ما لكم من هذه الارض

قَنبَر ثم قال إنَّ اللهَ تبارَكَ وتَعالى بَعَثَ جَبرَئيلَ عليه السلام وأمَرَهُ أن يَخرِقَ بإبهامِهِ ثَمانِيَةَ أنهارٍ
في الأرضِ مِنها سَيحانُ وجَيحانُ وهُوَ نَهرُ بَلخَ والخَشوعُ وهُوَ نَهرُ الشاشِ ومِهرانُ
وهُوَ نَهرُ الهِندِ ونيلُ مِصرَ ودِجلَةُ والفُراتُ فما سَقَت أو استَقَت فهُوَ لَنا وما كانَ لَنا
فهُوَ لِشيعَتِنا ولَيسَ لِعَدُوِّنا مِنهُ شَيءٌ إلّا ما غَصَبَ عَلَيهِ وإنَّ وَلِيَّنا لَفي أوسَعَ فيما بَينَ
ذِه إلى ذِه يَعني بَينَ السَّماءِ والأرضِ ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَةَ قُل هِيَ لِلَّذينَ آمَنوا في الحَياةِ الدُّنيا
المَغصوبينَ عَلَيها خالِصَةً لَهُم يَومَ القِيامَةِ بِلا غَصبٍ شرح وجه نسبت ذکر بعضی
ذکر حال هشت نهر باعتبار اکتفا بمعروف است چنانچه در حدیث هشتم اکتفا بذکر پنج نهر خواهد شد مفصل
هر آیت حق است تا آنکه و ایجاد البیح بفتح سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حا و بی نقطه
آنکه جاری می‌شود بی نصیبی باشد و سر روی کند در بما مدارست و ظاهر آنست که دو فان نهر دها
متصل بهم شود و سیحان در اینجا بلفظ تثنیه صحیح باشد چون عبارتست از دو نهر بهم باشد تا مجموع آن
شمرده شود هشت باشد و صاحب قاموس گفته سیحان نهر بالشام و آخر بالبصرة و گفته و سیحون نهر
بما وراء النهر و نهر بالهند و بنابرین میتواند بود که بلفظ مفرد باشد و هشت نهر مذکور شده باشد
لفظ منها تا دلالت آن میکند جیحان بفتح جیم و سکون یا دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه و الف
و نون بمعنی حال آن کنده است و نهر بلخ تا آنکه میخوانند باعتبار اینکه بهم بسیار دوان است
اصل یا واو است باجماع معجم لغویست در جاج بجیم جیم با معرب جیحون است و صاحب قاموس در فصل
و ما نون گفته و جیحون نهر خوارزم و جیحان نهر بین الشام و الروم معرب جیهان الخشوع بفتح خا
با نقطه و ضم شین با نقطه و سکون واو و عین بی نقطه مثل ضم الثاني بفتح شین با نقطه و الف
شین با نقطه دشت سغد و مراد بخشوع و نهر الشاش رودی است که در بلاد ایران می‌باشد تا عشاد
اینکه هر سال آن یخ می‌بندد و سغد مجموع مانند دشت و احشام بسیار در برابر آن نزهه می‌آید و انوع
نشیبهات میکند و بکلی ناپدید میشود و انا بیان بی اول بهمزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا می
کوید رو ی بی بنده کرد تا آنکه جیهان نیست و صاحب قاموس گفته شاش بلد بما وراء النهر مهران بکسر میم
و سکون ها و واو بی نقطه و الف و نون عبارتست از رود کنک است که هندوان آن را تبرک میکنند فاده
فما سقت برای بیان ما الکیت اعلیست باعیان نمونه آن یا برای تفریع بر تمیکاری و جیرئیلات
آن برای کسب شرف و حقیقت امام است آن انداختن و حاجت بهمه بسیان لاستقاء آن

باستغلال و بنظر این مذکورات در تفسیر قول الله تعالی در سوره بقره لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
الا برای استثنای منقطع است و ان قیل ما احسن زید الا ما اساء اوست تا آن قبیل ما جاء القوم الا حمارا
غصب بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه معلوم از باب ضرب است و مفعول آن محذوف بتقدیر
شیعتنا علیه اضافه ولو صح ما بین از قبیل اضافه در زید افضل البلدان یا از قبیل اضافه در زید
افضل الناس است ذه بکسر ذال با نقطه و کسر ها با اشباع اسم اشاره مونث است ذکر المغصوبین علیها
و ذکر اسم و ذکر بلا غصب تفسیر است و داخل آیت نیست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر داد اخبات
ابوجعفر ابن ربعی بن خثیم کرده عبدالله گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی فرستاد جبرئیل علیه السلام و امر کرد او را
که بشکافد برای خدمت خلیفه الهی بشت پای خود هشت نهر را در زمین از آنها یک است و نهر بلخ و
جیحان و آن نهر بلخ است و نهر خشوع و آن نهر ماوراء دشت سغد است و نهر مهران و آن نهر هند است
و نهر نیل مصر و نهر دجله و نهر فرات تمونه ملک تا اینکه هر چه آب می‌دهد آن هشت نهر یا آب
می‌دهند یا آب داده شود و آن از ماست و هر چه باشد از ما پس آن از شیعه ما ست و نیست دشمن ما را از آن
ما چیزی مگر آنچه ستم کرده شیعه ما را برابر آن یا چیزی که در ظاهر دنیا تصرف در آن کرده است احکام آن
و بدرستی که دوست ما هر آینه در حالتی است که فراختر است از جمیع حالات که در میان این و این یعنی
میان آسمان و زمین است بعد از آن خواند این آیت را که در سوره اعراف بگو زینت دنیا و طیبات رزق
حلال است که مومن بر طاعت رب العالمین شده در زندگی دنیا صفت آن مومنانیست که ستم کرده
بر ایشان حالیکه مقصر شرع که خالص خواهد بود برای ایشان در روز قیامت بی ستم ششم اصل کتبت
إلى العَسكَريِّ عليه السلام جُعِلتُ فِداكَ رُوِيَ لَنا أن لَيسَ لِرَسولِ اللهِ صلعم مِنَ الدُّنيا إلّا الخُمسُ
فَجاءَ الجَوابُ إنَّ الدُّنيا وما عَلَيها لِرَسولِ اللهِ صلعم شرح نوشتیم با امام علی نقی علیه السلام روایت شده
منقول شد برای ما که نیست رسول الله صلعم را از دنیا مگر خمس پس آمد جواب که بدرستی که دنیا و آنچه بر
دنیاست از رسول صلعم است مراد اینست که عبارت از اوصیا است هفتم اصل عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام
قالَ قالَ رَسولُ اللهِ صلعم خَلَقَ اللهُ آدَمَ وأقطَعَهُ الدُّنيا قَطيعَةً فَما كانَ لِآدَمَ عليه السلام فَلِرَسولِ اللهِ
صلعم وما كانَ لِرَسولِ اللهِ صلعم فَهُوَ لِلأئِمَّةِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام شرح فما كان تا آخر کلام ابوجعفر است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله ثم آفرید الله تعالی آدم را و بخشید او را دنیا
بر حالیکه دنیا بهیچکس حلال نباشد چون خلیفه الهی است پس آنچه بود آدم علیه السلام را پس از رسول صلی الله علیه

وآنچه بود رسول الله صلعم را پس آن از امیران آل محمد علیهم السلام است چون خلفای الله تعالی اند **متن اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان جبرئیل علیه السلام کری برجله خمسة انهار ولسان الماء یتبعه الفرات
ودجلة ونیل مصر ومهران ونهر بلخ فما سقت او سقی منها فللامام والبحر المطیف بالدنیا
کری بصیغه ماضی معلوم از باب علمات الکری بفتح کاف وسکون راء بی نقطه احداث نهر **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلام حفر کرد برای خدمت خلیفه الهی بپای خود پنج نهر
ودهان آب از پی او روان می شد فرات ودجله ونیل مصر ومهران ونهر بلخ پس آنچه آب داد آن پنج نهر او را
یا آب داده شد بی عوض بیمان از آن پنج نهر پس از امام است ودریای محیط بکل زمین نیز از امام است **متن اصل**
عن السری بن الربیع قال لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بهشام بن الحکم شیئا وکان لا یغب اتیانه
ثم انقطع عنه وخالفه وکان سبب ذلک ان ابا مالک الحضرمی کان احد رجال هشام و
وقع بینه وبین ابن ابی عمیر ملاحاة فی شیء من الامامة قال ابن ابی عمیر الدنیا کلها للامام
علیه السلام علی جهة الملک وانه اولی بها من الذین هی فی ایدیهم قال ابو مالک کذلک املاک
الناس لهم الا ما حکم الله به للامام من الفیء والخمس والمغنم فذلک له وذلک ایضا
قد بین الله للامام این یضعه وکیف یصنع به فتراضیا بهشام بن الحکم وصارا الیه
فحکم هشام لابی مالک علی ابن ابی عمیر فغضب ابن ابی عمیر وهجر هشاما بعد ذلک **شرح**
یغب بغین با نقطه وبای یک نقطه مشدده بصیغه مضارع غایب باب افعال یا باب ثلاثی است اتیان مفعول است
وضمیر راجع بهشام است الملاحاة بحاء بی نقطه والف مصدر باب مفاعله منازعت در گفتگو الملک بفتح
وضم وکسر میم وسکون لام صاحب اختیار چیزی بودن باستقلال کذلک مفعول قال است ومثل الیه آن
جمله معترضه است الفیء آنچه از اموال کفار بی جنگ وغلبه لشکر بتصرف امام می آید مراد بخمس کل خمس
واشارت باینکه در آیت خمس صیغه تکرار کلام در دعای الیتامی والمساکین وابن السبیل برای اشعار بآنست
که ایشان عیال امام اند بعض خمس نیستند بلکه از قبیل نفقات است ولهذا اگر نصف خمس وفا بمعاش ایشان
نکند امام از مال خود تتمه را میدهد وذکرها ضلال آیة انفال از امام است مراد بمغنم بفتح میم وسکون غین با نقطه
وفتح نون ایضا انفال است این تصغیر اشارت بمخارج امام است مثل یتامی ومساکین وابن السبیل از
بنی هاشم وغیر ایشان وتفصیل بیان انفال می آید در حدیث چهارم باب صد وبیست وهشتم **یعنی**
روایت است از سری بن ربیع گفت برابر نمی کرد ابن ابی عمیر با صحبت هشام بن الحکم چیزی را وبگو

بیان میکرد امد ورفت را بمجلس هشام را با جمعی که هر روز نعتی می آمد بعد از آن برید شد از وی واظهار مخالفت او
کرد وسبب آن این بود که ابو مالک حضرمی بود یکی از شاگردان هشام وواقع شد میان او ومیان ابن ابی
عمیر نزاعی در چیزی از مسایل متعلقه بامامت پس گفت ابن ابی عمیر کل دنیا از امام است بر
راه ملکیت وبدرستی که او سزاوارتر است بدنیا از جمعی که دنیا در تصرف ایشان است وگفت ابو مالک حضرمی
که ملکهای که در تصرف مردم است از ایشان است مگر آنچه حکم کرده الله تعالی بآن که از امام باشد مثل فیء
در آیت سوره حشر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین ومثل خمس در آیت سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ومثل انفال در آیت یسالونک عن الانفال
قل الانفال لله والرسول پس این انفست وآن نیز بی شرط نیست بتحقیق بیان کرده الله تعالی برای
امام که کجا صرف میکند آن را وچگونه میکند با آن پس راضی شدند بهشام بن الحکم که حکم کند میان ایشان
ورفتند بسوی او پس حکم کرد هشام موافق ابو مالک مخالف ابن ابی عمیر پس غضبناک شد ابن ابی
عمیر ومفارقت کرد هشام را بعد از آن **باب صد وبیستم اصل** باب سیرة الامام فی نفسه وفی المطعم
والملبس اذا ولی الامر **شرح** این باب بیان روش امام است در طعام ولباس وفرق میان صاحب امارت
ظاهر نشود ودر این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله جعلنی اماما
لخلقه ففرض علی التقدیر فی نفسی ومطعمی ومشربی وملبسی کضعفاء الناس کی یقتدی
الفقیر بفقری ولا یطغی الغنی غناه **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستی که الله تعالی کرده است مرا
امام برای مخلوقین خود پس واجب کرده بر من قرار دادن مقدار ماند در سلوک من با مردم در خود
وانکه نسبت من ولباس من مانند ضعیفان مردم تا اقتدا شود فقیر بفقر من وباعث زیادتی
در گفتگو نشود مال دار را مال او **دوم اصل** عن المعلی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام یوما جعلت فداک ذکرت آل فلان وما هم فیه من النعیم فقلت لو کان هذا الیکم
لعشنا معکم فقال هیهات هیهات یا معلی اما والله ان لو کان ذاک ما کان الا سیاسة
اللیل وسیاحة النهار ولبس الخشن واکل الجشب فزوی ذلک عنا فهل رأیت ظلامة
قط صیرها الله نعمة الا هذه **شرح** ان در لو ان کان بفتح همزه وسکون نون زایده است برای ربط
جواب قسم بقسم **یعنی** روایت است از معلی بن خنیس گفت گفتم امام جعفر صادق را روزی که قربانت

شوم بخاطر ما بدم بنی عباس یا آنچه را که ایشان بدان آمده اند نعمت چنانچه خود گفتم اگر می بود این حکم
دنیا مفوض می بود شما مرا آیینه ولعنت میکردیم با شما چنانکه گفت دو دولت خیال نی دو دولت حال نی
ای معلی آنکه ما نیز بجا نگذاشتیم اگر می بود این حکومت منسوب بما و ما میکنیم بجا هیبانی شب تا روز بعضی
کار ما زیر مردم و پوشیدن لباس درشت و خوردن طعام درشت چنان نمی کردیم شد ازان آنکه
ما سببیم چرا با دنیا چنین امر میکنیم که این ایذا از الله تعالی نعمت برای مظلوم مکر این ستم باشد
کاین نعمت برای ما با الان از جمیع نعمتها المظلوم است که کاهو واقع میشود که ظلم بر ایشان تا
نعمت ایشان می شود **متن اصل** عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ فِي احْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ
حِينَ لَبِسَ الْعَبَاءَ وَتَرَكَ الْمُلَاءَ وَشَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلَهُ وَأَحْزَنَ وُلْدَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ بِعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ
فَجِيءَ بِهِ فَلَمَّا رَآهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ أَمَا اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ أَمَا رَحِمْتَ وُلْدَكَ
شرح غیرهما مجرور و معطوف بر کل واحد از صالح و احمد است و ضمیر راجع است بصالح و احمد
ظرف احتجاجست و مضاف الیه آن جمله لبس تا و لدک است الملاء بضم میم و الف ممدوده جمع ملاءه
بضم و مد و قاه و مجملت جامهای نازک علی با اسم فعلات بمعنی بیار او را **یعنی** روایت کرد علی
صالح و روایت کرد جمعی از یاران ما از احمد و روایت کردند هر یک از علی و ان یاران از غیر
صالح و احمد بن سندهای مختلف تا امیر المومنین ع باجمعی که سند روایت صالح و سند روایت
احمد و سند روایت غیر آن دو تا امیر المومنین ع هر کدام مغایر دو سند دیگر است در حجت گفتن
امیر المومنین ع بر عاصم بن زیاد وقتی که پوشید عبا را و ترک کرد جامهای نازک را و شکایت
برده بود برادرش ربیع بن زیاد سوی امیر المومنین ع که او بتحقیق غمناک کرده زن خود را و دلگیر کرده
فرزندان خود را بآن پس گفت امیر المومنین ع بیارید عاصم بن زیاد را پس آورده شد پس چون
او را دید ترش روی شد در روی او پس گفت او را آیا شرم نکردی از زنت آیا رحم نکردی فرزندانت را
اصل أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ
أَوَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ أَوَلَيْسَ
يَقُولُ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ إِلَى قَوْلِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

فبالله

فَبِاللَّهِ لَابْتِذَالُ نِعَمِ اللَّهِ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنِ ابْتِذَالِهَا بِالْمَقَالِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ **شرح** این مضمون احتجاجست که آن جماعت روایت کردند و او در
ترای عطف است بر مقدر و اشارت است بآیاتی که در اینجا مذکور نیست مثل قول الله تعالی در سوره مائده
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ و در سوره اعراف قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي
أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ جمله يلتقيان حال از بحرين است اتصال زمان دو بحر
جاری بجای اتحاد کرده جمله بینهما برزخ حال از ضمیر یلتقیان است **یعنی** آیا گمان میکنی الله تعالی
که حلال کرده برای تو نعمتهای پاکیزه را و او کراهت دارد فراگرفتن تو را از آنها تو سهلتری بر الله
تعالی از آنکه گمان کردی با جمعی که آن حال امام است و فقیر که با دنیا هیچ با او باشند از رعیت آیا نیست که
در سوره الرحمن مخلوط کرده دو دریا را که یکی شیرین است و از شط العرب می نامند و دیگری دریا
شور است بجانبیکه باهم ملاقات میکنند بر حالیکه میان آن دو حاجزی است بیان این آنکه غالب
میکنند بر یکدیگر چنانچه محسوس میشود که در جندی سرخ آب شط العرب در دریای شور داخل
میشود مخلوط نمیشوند تا فرسنگها که بیرون می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان
چنانچه محسوس میشود در عرض دو ایدی بحرین پس برای فهم مرا غنا فکر کنید در حال این مردم آیه
دست زده کردند نعمتهای الله تعالی بکار فرمودن آنها محبوبتر است نزد الله تعالی از دست زده کردن
آنها بعزت و اجتناب فرمودن مردم از آنها و بتحقیق گفته الله عز و جل در سوره الضحی و اما نعمت
صاحب کمال اختیار نمی بر حکایت کن با نعمتها و آن بکار فرمودن و بیان است **اصل** فَقَالَ عَاصِمٌ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ وَفِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ فَقَالَ
وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا
يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ فَأَلْقَى عَاصِمُ بْنُ زِيَادٍ الْعَبَاءَ وَلَبِسَ الْمُلَاءَ **شرح** تبیغ بیاء و باء نقطه
و باء و نقطه دار بالاین شده و ضبط با نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب تفعلات التبیغ غالب
هلاک شدن یا در یا الفقیر برای تعدیه است **یعنی** عاصم غافل شد از آنکه در دلالت اهون
على الله من ذلك بود پس گفت عاصم ای امیر المومنین ع پس چراست که اکتفا کردی در طعام خود بنا
لطافت و در لباس خود بدرشتی پس گفت عجب بحقیقت بدرستی که الله عز و جل واجب کرده
ائمه عدل که برابر کنند خود را با ضعیفان از مردم تا مستهلک نکند محتاج را احتیاج بر اندک

عاصم بن زیاد حناط از ابو بصیر حنّاط امر نا ذکرا **چهارم اصل** حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللهُ
ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَمَا أَشْبَهَ
ذَلِكَ وَنَرَى عَلَيْكَ اللِّبَاسَ الْجَدِيدَ فَقَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ
فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ وَلَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ غَيْرَ
أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ لَبِسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ
شرح حاضر شدم در مجلس امام جعفر الصادق عم و گفت او را مردی که صلاح آورد ترا الله تعالی گفتی که
علی بن ابی طالب علیه السلم می پوشید لباس درشت را می پوشید پیراهن را بچهار درهم و مانند آن
پیراهن بچهار درهم را و می بینم بر تو لباس عالی را پس فرمود بتحقیق که علی بن ابی طالب عم می پوشید آن را در
زمانی که بد نمی نمود یا بمعنی که انبادشاه امثال این بد نمی نماید و اگر می پوشید آن را درین زمان
پادشاهی [illegible] بعد [illegible] مشهور میشد [illegible] پس بیان اینکه بهترین لباس
هر زمانی که پادشاه لباس عالی پوشید لباس متعارف اهل آن زمان است اینقدر هست که قائم ما اهل
بیت رسول ص وقتی که ایستد بکار امامت می پوشد مثل جامههای علی علیه السلم و سلوک میکند بروش
علی علیه السلم **باب صد و ششم اصل** بَابٌ نَادِرٌ **شرح** این باب حدیث چهار مشهور است با جمعی
احادیث آن غریبست درین باب چهار پنج حدیث **اول اصل** عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ عَطَسَ يَوْمًا
وَأَنَا عِنْدَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ قَالَ يَقُولُونَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ
شرح ایوب از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی و وکیل امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلم
بوده بیان حقیقت تصلیه میشود در حدیث سی و هفتم باب آینده و اینجا [illegible] شد برای ورود
یعنی روایتست از ایوب بن نوح که گفت عطسه کرد روزی امام علیه السلم و من نزد او بودم پس گفتم
قربانت شوم چه گفته میشود امام را وقتی عطسه میکند گفت میگویند درود فرستد الله تعالی بر تو **دوم**
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ
لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا
كَافِرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ ثُمَّ قَرَأَ بَقِيَّةُ
اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق عم که راوی گفت پرسید او را
مردی از قائم آل محمد علیهم السلم که آیا سلام کرده میشود بر او بامیری مومنان یا معنی که گویند السلام

عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ گفت این نامی است که نام نهاده الله تعالی بآن علی بن ابی طالب را نام خود نکرده بآن هیچکس
پیش از علی عم و نام خود نمیکند بآن نام بعد از او مگر کافری گفتم قربانت شوم چون سلام کرده میشود بر
قائم گفت میگویند سلام بر تو باد ای باقی مانده خلفای الهی بعد از آن خواند از سوره هود که باقیمانده
خلفای الله تعالی بهتر است برای شما که تابع شوید اگر باشید مومنان بربوبیت رب العالمین **سوم**
اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لِأَنَّهُ يُمِيرُهُمُ الْعِلْمَ أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللهِ
وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ **شرح**
المیر بکسر میم و سکون یا [illegible] طعام در یا بین [illegible] در لغت مصدر باب ضرب نقل غذا از شهری بشهری دیگر
و استعمال آن درینجا باعتبار آنست که علم غذای روح خلایقست و کسی که نقل کرد از انسان علم
و رسول علیه السلم باشد علی بن ابی طالب علیه السلم است و هرچه اینجا مذکور شد در حدیث دوم باب صدم
المیره بکسر میم و سکون یا و فتح را تا بیت غذا دیگر که از جائی بجائی منقول شود **مولف** در اینجا چند احتمال است
اول اینکه امیر در اصل امیر بوده چون کلمه که در اصل فعل باشد و از فعل نقل کنند با تسمیت گاهی آن
منقلب بهمزه میشود مثل اثلب بفتح همزه و فتح لام با نقطه و لام که منسوب بهم [illegible] است بعد از حذف
حرف نفی و مثل اثنف بفتح همزه و فتح ثاء با نقطه و نون که منسوب بهم [illegible] یا منسوب به [illegible] است
حذف [illegible] اینجا نیز یا منقلب بهمزه شده بعد از آنکه [illegible] استعمال در عربی کرده اند چنانچه لفظ
اسم کرده اند با اراده غالب **دوم** اینکه امیر در اصل میر بوده و همزه زیاد شده [illegible]
بمعنی اسم فاعل استعمال شده **سوم** اینکه میان امر و میر اشتقاق کبیر است بمعنی موافقت در اکثر حروف
مثل ختم و کتم چنانچه زمخشری در کشاف در تفسیر قول الله تعالی در سوره البقره ختم الله علی قلوبهم
گفته الختم و الکتم اخوان پس مناسبت در معنی رعیت [illegible]
[illegible]
[illegible] **چهارم** اینکه مقصود [illegible]
نیست بلکه مقصود بیان وجه اختصاص [illegible] بیان اینکه باعث [illegible] خلایق بنقل علم
از شهر علم اوست **یعنی** پرسیدم امام رضا [illegible] که چرا نام نهاده شد علی بن ابی طالب علیه السلم امیر المومنین
گفت برای اینکه او نقل میکند برای مومنان غذای روح ایشان [illegible] در کتاب الله تعالی
در سوره یوسف که و نمیر اهلنا گفتم برای اهلنا و در روایتی دیگر گفت برای اینکه غذای منقول [illegible]

مومنان این جانب است ونقل میکند برای ایشان غذای علم را تا اشارت بقول رسول علیه السلام انا مدینة
العلم وعلی بابها **چهارم اصل** عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له لم سمّي أمير المؤمنين قال الله
سمّاه وهكذا أنزل في كتابه وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرّيتهم وأشهدهم
على أنفسهم ألست بربكم وأنّ محمداً رسولي وأنّ علياً أمير المؤمنين **شرح** روایت از
امام محمد باقر علیه السلام گفت گفتم چرا علی علیه السلام نامیده شد امیر المؤمنین ع فرمود که خدای
تعالی او را نام کرده او را وچنین فرو فرستاده در کتاب خود در سوره اعراف ویاد کن وقتی که
بگرفت صاحب کل اختیار تو از اولاد آدم از پشتهای اولاد آدم فرزندان ایشان را وگواه گرفت
بر خود هر یک در آسمان وزمین وما بین آنها از اولاد آدم تا بر خود شناسا این روش که بر
حال گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما تا حکم حکم شما باشد وپیروی ظن نکنید وآیا نیست اینکه
محمد رسول من است وآیا نیست اینکه علی نقل کننده غذای علم از شهر علمست بایشان شد
سیوم این باب مضمون تمام آیت است که همه گفتند بزبان حال بلی چنانچه بیان می شود در شرح
چهارم باب ششم کتاب الایمان والکفر میتواند بود که مراد این باشد که وان محمد تا آخر
قرآن بوده ومخالفان اسقاط کرده اند ومیتواند بود که بیان تفصیل مجمل الشهاد بربوبیت
که در کتاب جامعه است **باب هفتم اصل** باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية
شرح النکت بضم نون وفتح کاف وتاء دو نقطه در بالا جمع نکته بضم نون وسکون کاف نقطها
النتف بضم نون وفتح تاء دو نقطه در بالا وفاء جمع نتفه بضم نون وسکون تاء وفا چیزی که جدا
کرده شود از چیزی دیگر بجا ودیده الولایة بکسر وفتح واو مصدر باب علم امامت بالفتح والاسم
مصدرات **یعنی** این بابیست که در او بیان اشارات ولطایف از قرآن با جمعی که دلالت
انحصار میکند است در اینها اندک بتاوان بابا جمعی که دلالت کند احتیاج بجوینده نیست
فکر هست در استنباط آنها از قرآن در اینکه در هر زمانی از آدم تا انقراض دنیا امامی که
باشد میباید از نوع شان وعالم بجمیع احکام الهی باشد لازم است خدا ورسول باشد ودخول
جاکه در احادیث این باب مذکور میشود که جبرئیل علیه السلام فلان آیت را چنین آورده لفظ
آن موافق قرآن مشهور نیست وجهی آنها احتمال بیان اسقاط وتغییر مخالفان میکنند ومیتوانند
که مراد این باشد که آن داخل اصل معنی آیت ومراد داخل معنی مستعمل فیه الفاظات واخرا

از دقایق بلاغت که آنها را معنا اشارت می نامند ومستعمل فیه الفاظ نیست وگاه باشد که مراد
این باشد که دلالت آیت بر آن از قبیل دلالت محکمات است بر معنی خود نه از قبیل دلالت متشابهات
باشد که مراد این باشد که آن معنی برای آیت معنیست که جبرئیل برسول گفته ورسول با امیر المؤمنین
گفته واو نوشته در کتاب علی که آنجا معنی کرده در این باب نوزده حدیث **اول اصل**
قلت لأبي جعفر عليه السلام أخبرني عن قول الله تبارك وتعالى نزل به الروح الأمين على
قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربيّ مبين قال هي الولاية لأمير المؤمنين عليه
شرح هی راجع بمرجع ~~[illegible]~~ است وتانیث باعتبار خبرات **یعنی** گفتم امام محمد باقر را خبر ده مرا
از قول الله تبارك وتعالی در سوره شعرا نازل ساخت از جبرئیل بر دل تو تا باشی از ترسانندگان
مردم از عذاب مخالفت آن بزبان عربی ظاهر تا کسی جهل انگاری نکند گفت آن امامت برای امیر المؤمنین
دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ إنّا عرضنا الأمانة على السماوات و
الأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان إنّه كان ظلوماً جهولاً
قال هي ولاية أمير المؤمنين عليه السلام **شرح** الامانة امین بودن ومراد اینجا امین بودن بر نقل
بعض از شهر علم است والف ولام برای جنس است یا مراد امین بودن بر احکام الهیات والف ولام برای
عهد خارجی است وحاصل هر دو یکی است چه معنی وصف بین مخصوص است در امیر المؤمنین ع چنانچه بیان
شد در حدیث سیوم باب سابق والف ولام برای جنس است ومراد بولایة امیر المؤمنین علیه السلام وایه اولاد
ذکر عرض برای آسمانها وزمین وکوهها وامتناع آنها بسبیل استعاره تمثیلیست برای بیان کمال
اشکال امانت وعذاب بر داشتن آن احمال بر داشتن چیزی انجای آن ومراد اینجا بر داشتن آن
از جایی که الله تعالی ورسول او نهاد اینجا قرار داده اند ومراد ما اینجا نوع آدمیست مثل وفاده
الملائكة **یعنی** روایت از امام جعفر صادق ع در قول الله عز وجل در سوره احزاب که گفت
ما نمودیم امانت را بر آسمانها وزمین وکوهها پس امتناع کردند از بر داشتن آن از جای
و ترسیدند از نا نگاهداشت آن وبر داشت آن از جای آن آدمی بدرستی که آدمی بغایت بجا
نا خوش مند بوده امام گفت آن امانت امانت امیر المؤمنین ع است ومراد به بر داشتن آن از جا
خود انتزاع آن از امیر المؤمنین است واختیار لفظ ما منی در جملها برای تحقیق وقوع است با
عبارت از عهد وما نقض در کعبه است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب نود وچهارم

سیم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم
بظلم قال بما جاء به محمد من الولایة ولم یخلطوها بولایة فلان وفلان فهو الملبس
بالظلم شرح ضمیر هم راجع با ایمان مخلوط بولایة فلان وفلان است الملبس بضم میم و سکون لام و فتح
با و کسر باء یک نقطه و سین بی نقطه اسم مفعول از باب افعال است الالباس پوشانیدن و مراد اینجا باطل کردن
یا بضم لام و فتح با و تشدید اسم مفعول از باب تفعیل است التلبیس حیلت و مشتبه کردن و ضمیر هو راجع
بمصدر یخلطوها باشد و ملبس مصدر میمی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول
الله عز وجل در بیان اهل ایمن و اهل اهتدا در سوره الانعام ان جمع مومنین شیعه اند و ممزوج
نکردند ایمان خود را بکردن بجا اینکه گفت مراد اینست که ایمان آوردند با آنچه آورده است از جانب محمد صلی
الله تعالی که امامت علی است و ممزوج نکردند ولایت علی را بولایت ابو بکر و عمر و امثال ایشان و ممزوج
مخلوط ساختن اینست که سلوک طریقت ایشان کنند در پیروی ظن یا وجه نفی امامت ایشان باشد
الکه آن ایمان مخلوط باطل است بیهیچ کرده و احتمالی هیچ بطلان ندارد اشارت است بدفع توهم
مولف موسومی هم کتابی چنانچه بیان شد در حدیث سیم باب هشتاد و پنجم چهارم اصل سألت ابا
عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل فمنکم مومن ومنکم کافر فقال عرف الله ایمانهم
بولایتنا وکفرهم بها یوم اخذ علیهم المیثاق فی صلب آدم علیه السلم وهم ذر شرح
در سوره تغابن چنین است هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مومن و حدیث هشتاد
و چهارم این باب بمن موافق اینست بر آنچه اینجاست نقل بالمعنی است یا از غلط کاتبان است عرف
بصیغه معلوم باب تفعیل است التعریف بودن یوم ظرف عرف است چنانچه ظاهر میشود در حدیث
هشتاد و یکم این باب و صلب ظرف عرف و یوم در تحالت و حالان عرفت مراد بوده
صلب آدم مجموع انعام است چنان نحو جها بوده الذر بفتح ذال با نقطه و تشدید را بی نقطه جمع
ذره مورچهای کوچک که صدان بوزن یک دانه جو است یعنی بیست و یکم امام جعفر صادق علیه السلم در قول
الله عز وجل الله تعالی آنکس است که تقدیر کرد شما را پس بعضی شما مومن بودید و بعضی شما کافر یعنی
امام گفت بود با این الله تعالی ایمان ایشان را به تصدیق امامت ما اعتقادی خود رسول و خود
خود دین است و خود در عالم سابق و کفر ایشان را بجمیع تصدیق امامت ما در روزی که گرفت
بر ایشان عهد را در پشت آدم علیه السلم و ایشان ما نند مورچهای کوچک بوده اند پنجم اصل عن ابی

الحسن

الحسن علیه السلم فی قول الله عز وجل یوفون بالنذر الذی اخذ علیهم من ولایتنا شرح روایت
است از امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره دهر وفا میکنند بنذرکه
مراد عهدی است که گرفته شده بر ایشان که تصدیق امامت ما کنند ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
فی قول الله عز وجل ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم قال
الولایة شرح روایت است از امام محمد باقر در قول الله عز وجل در سوره مائده و اگر اینکه ایشان یعنی
اهل کتاب برپای داشتند توریة و انجیل را و آنچه را که فرود آمده بسوی ایشان از جانب صاحب کل اختیار ایشان
اینکه امام گفت مراد بما انزل امامت است هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی قل لا
اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال هم الائمة علیهم السلم شرح فی برای تعلیل
یا ظرف مودت است ضمیر هم راجع بقربی است جمع قریش قرابات و از باب افعل التفضیلات و تاء
با عتبار قرابت و بیان شد در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم یعنی روایت است از امام محمد
باقر در قول الله تعالی در سوره شوری بگو یعنی طلب از شما برای تبلیغ رسالت مزدی لیکن میطلبم
در قرابت نزدیکتر برسول امام گفت اهل قربی ائمه علیهم السلم اند که هر کدام ایشان در زمان خود نزدیک
خلایق است برسول الله با عتبار علم و خویشی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل
ومن یطع الله ورسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزا عظیما هکذا نزلت
شرح نزلت بصیغه مجهول باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
در قول الله عز وجل در سوره احزاب هر که اطاعت کند الله و رسول او را در امامت علی و امامان
بعد از او پس بتحقیق بمطلب رسیده رسیدنی عظیم چنین فرود آورده شده این آیت یا بمعنی که مراد این
گفتیم یا بمعنی که لفظ قرآن چنین بوده و اسقاط بعضی از آن شده نهم اصل رفعه الیهم فی قول
الله عز وجل وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله فی علی والائمة کالذین آذوا موسی فبرأه
الله مما قالوا شرح رفعه یا الابوه سند را تا ائمه علیهم السلم در قول الله عز وجل در سوره احزاب
و نبوده جایز شما را که ایذا کنید رسول الله را در علی و امامان و همین مراد است در آیت بعد از این
بفاصله در سوره احزاب یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین ای جمعی که مومن شدید مانند
در علی و ائمه مانند جمعی که ایذا کردند موسی را بتهمت پس بری ساخت او را الله تعالی از تهمتی که گفته
مراد بیان تنزیل است نه بیان تعبیر و تهمت موسی که شاید پرستیده بود بعوی بیکه هذا الهکم

وَالْمُؤْمِنَاتِ و نظر این سه دعوی امامت ابی بکر شد با وجود این همه پیروی ساخته الله تعالی
رسول را انا بکه چنانچه جهاد و خلیفه او باشد بآیات محکمات که در اینها نهی از پیروی ظن
هست در مقت رسول بضلالت و غوایت و غواهش نفس و پیروی ساختن ایشان مذکور است در اول سوره النجم
و بیان شد در شرح حدیث سیم باب کتاب التوحید دهم اصل سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ
فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى قَالَ مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَلَمْ يُجَاوِزْ طَاعَتَهُمْ شرح پرسید امام را
مردی از قول الله تعالی در سوره طه که پیروی کرد راستی مرا پس گمراه نمیشود و عذاب نمیکشد گفت
مراد هر کسی است که تصدیق کرده باشد باینمعنی که تصدیق کرده که در هر زمانی از آدم تا قیامت امامی مفترض
الطاعة لازم است و پیروی کرده فرموده ایشان را و در نگذشت از طاعت ایشان یازدهم اصل
فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَمَا
وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ شرح بالاسناد روایت کرده شد تا امامی در قول الله تعالی در سوره البلد که ترجمه اش آن
که مشرکان خیال کرده اند قسم نمیخوریم باین شهر و حق رفقه آمده در این شهر و قسم بزاینده و آنچه زاینده ایمانا
گفت مراد بوالد امیرالمؤمنین است و مراد بما ولد اولاد او از ایمه است اخبار بلفظ ماضی برای تحقق وقوع
دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ عليهم السلام شرح روایت از امام جعفر صادق ع در قول
الله تعالی در سوره انفال و بدانید که آنچه غنیمت آورده اید بعنوان غنیمت هر چه باشد پس از الله تعالی است
خمس او و از رسول است و از صاحب قرابت نزدیکی است گفت مراد بذی القربی امیرالمؤمنین ع
ایمه از اولاد او علیهم السلام است و تفصیل این میشود در باب صدقه بیست و هشتم سیزدهم اصل سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از قول الله عز و جل در سوره اعراف و از
جمله مخلوق ما جمعیتی که راه نمائی میکنند بکتاب الهی و بآن عدالت میکنند گفت ایشان ائمه اند
چهاردهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ
آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
قَالَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَأَهْلُ وِلَايَتِهِمْ فَيَتَّبِعُونَ
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ

فی العلم

فِي الْعِلْمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح اشارت بتفسیر این آیت گذشت در حدیث دوم
باب بیست و دوم و بیست آمد در کتاب الایمان و الکفر و در حدیث اول باب هفتم الاحزاب مذکور است معنی
از الاحزاب عطف بر الآیات است فرق میان متشابه و میان ما تشابه اینست که متشابه بمعنی قابل اشتباه است
و ما تشابه بمعنی چیزی است که اشتباه و غلط در آن حاصل آمده و از این حیثیت پیروی آن منهی عنه است
شرح روایت از امام جعفر صادق ع در قول الله تعالی در سوره آل عمران الله الکبیر است که ترجمه
بعضی قرآن از جمله آیات محکمات است که صریح است و منسوخ نشده آنها مادر قرآن است امام گفت با
محکمات امیرالمؤمنین و باقی ایمه است باینمعنی که مستند حکم بامامت ایشان از جمله محکمات است
آیات دیگر که جز محکمات است قابل اشتباه است امام گفت آیات متشابهات ابوبکر و عمر و عثمان است
باینمعنی که مستند حکم ایشان بامامت خود از جمله متشابهات است بتاویلی که از پیش خود بغلط کرده اند
پس اما باینمعنی که در دلهای ایشان کجی هست امام گفت مراد یاران ایشان ضلالت و اهل دوستی ایشان اند
پس پیروی میکنند آنچه را که غلط و اشتباه در آن واقع شده از قرآن از آن حیثیت که غلط واقع
شد باینمعنی که پیروی مضمون غلط میشود یاران ضلالت در آن میکنند بجهت خواهش اختلاف
با جتهادات و بجهت خواهش تاویل متشابه که پیشوایان ایشان بمحض فکر خود کرده اند باینمعنی که آن تاویل
موافق سلیقه خود میابند و سلیقه خود را ستم بکجی و فهمیدن اسلوب کلام بلیغ دلیل میگیرند
میکنند و حال آنکه علم ندارند بتاویل متشابه در وقت نزول آن مگر الله تعالی امام گفت و راسخان
در علم که بعد از این مذکورند کسی چه میگویند در تاویل متشابه از روی وحی الله تعالی پس رسول است و امیر
المؤمنین و ایمه علیهم السلام اند بیان اختلاف قراء در وقف بر الا الله در این آیت شد در شرح حدیث
دوم باب بیست و دوم پانزدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا
وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ
وَلِيجَةً يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِجَ مِنْ دُونِهِمْ شرح بیان حقیقت
نسبت جهل و علم بالله تعالی گذشت در کتاب التوحید در شرح باب بیست و چهارم کتاب التوحید که
باین روش که مبنی بر ولیجه ای دوست از ملایکه و انبیا و اوصیا شرح روایت از امام محمد باقر ع
در قول الله تعالی در سوره توبه بلکه آیا گمان کرده اید که واگذاشته شوید بی امتحان و فتنه و هنوز
دانسته باشد الله تعالی جمیع آنکه جهاد کرده اند از جمله شما و مقتدای خود نکرده اند از عوض الله

زنان بعوض رسول او زنان مومنان کرمی بکه خود انکحها بنده و منافقه امام کفت بعضی اعد
مومنان دردین ابرا بمعصومین علیهم السلم بلکه فرانکه فتند باما مستان منافقان را بعوض
مراد اینست که اقتدا بآن منافقان ضد اقتدا بالله تعالی و رسول وامیر علیات و جهه غیر الهم
عدل مومنان می آید درحدیث دهم مولانا ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم با فرض با امیر ضلالت
چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب هشتم ثامن عشر اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله
عز و جل وان جنحوا للسلم فاجنح لها قلت ما السلم قال الدخول فی امرنا شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سوره انفال و اگر میل نمایند کافران و منافقان برای
ونفی شریک برای الله تعالی در ربوبیت یا بمعنی که اظهار آن کنند پس میل کن برای آن یا بمعنی که کرده
ظاهر شوند لکن و باطن آن با الله تعالی وا گذار گفتم چیست این اسلام گفت داخل شدن در قبول امامت
مانام لفظ دخول اشارت است بتطبیق بقول الله تعالی ادخلوا فی السلم کافة و می آید در حدیث
بیست و نهم و اشارت است باینکه داخل نشده در آن به پیروی ظن می شوند و آن منافی حقیقت السلم
هفدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله تعالی لترکبن طبقا عن
طبق قال یا زرارة او لم ترکب هذه الامة بعد نبیها طبقا عن طبق فی امر فلان و
فلان و فلان شرح الرکوب مصدر باب علم و کار بکار کتاب کذا کردن الطبق بفتح طاء و
وفتح باء یکطبقه حالتی که پوشاند چیزی باشد و مراد اینجا و عمل از شرکت چنانچه کفته شد در سوره
بقره و احاطت به خطیئته عن طبق صفت طبقا است بمعنی ناشی از مرتبه سابق و او و فلان
عطف بر مقدرات و اشارات است باینکه پیروی ظن در احکام شبهات چه جای تعیین امام
ضلالت پیروی فاید در احکام نهم روایت است از امام محمد باقر در قول الله تعالی
در سوره انشقاق هر آینه مرتکب خواهید شد البته ای مشرکان قریش از مذاهب شرک که ناشی
از مذهبی دیگر از مذاهب شرک باشد یا بمعنی که الحال شرک صریح دارید و بعد این شرک نفاق
خواهید داشت بیچ نوع شرک در دلها یا بمعنی که انواع شرک را بعد از دین مرتکب می شوید
هر یکی ناشی از دیگری و نتیجه صحبت و سفارش مرشدی برای مشرکی دیگر می شود امام گفت آیا نمی
مرتکب شدند این امت یعنی اکثر اصحاب تا بعان بعد از نبی خود مذهبی از شرک را که ناشی از مذهبی
دیگر شرک باشد در حکومت ابوبکر و عمر و عثمان هجدهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلم

عن

عن قول الله عز و جل و لقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون قال امام الی امام شرح
ابن سیدم امام موسی کاظم تا امام رضا علیه السلم از قول الله عز و جل در سوره قصص و هدایت حقیقی
بغایت متصل کردیم برای ایشان هوا و هوس قول حق را تا شاید که ایشان بخاطر خود جا دهند حق را امام
گفت مراد متصل کردن امامی با امام دیگر است خواه رسول باشد و خواه وصی رسول مراد اینست که استعمال مصدر
در امام فاعل شده چنانچه گفته در سوره مریم ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون نوزدهم
اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله تعالی آمنا بالله وما انزل الینا قال انما عنی بذلک علیا
و فاطمة و الحسن و الحسین و جرت بعدهم فی الائمة علیهم السلم ثم رجع القول من الله فی الناس
فقال فان آمنوا یعنی الناس بمثل ما آمنتم به یعنی علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة
علیهم السلام فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق شرح روایت است از امام محمد باقر
علیه السلم در قول الله تعالی در سوره بقره قولوا آمنا بگویید ایمان آوردیم بربوبیت الله تعالی و قرآنی که
فرو فرستاده شده بسوی ما امام گفت جز این نیست که الله تعالی خواسته باین ضمیر جماعت رسول علیه السلم
علی و فاطمه و حسن و حسین را و جاری شده آن آیت بعد از ایشان در باقی ائمه علیهم السلم بعد از آن بازگشت
بکویدن سخن از جانب الله تعالی در مردم دیگر یا بمعنی که ضمیر قالوا راجع بمردم دیگر است در آیه یا
این آنکه گفته پس اگر ایمان آورند مجاهد یا این ضمیر مردم دیگر یا بمانند آنچه ایمان آورده اید یا
با این خطاب علی و فاطمه و حسن و حسین را و باقی ائمه علیهم السلم را مجازی بوده است پس به تحقیق راه
یافتند و اگر پشت بگردانند پس جز این نیست که ایشان در طرف کرینه یا بمعنی که بشوند
محکمات کتاب الهی معلوم ایشان است و مکابره میکنند بیستم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول
تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا قال هم الائمة
علیهم السلم و من اتبعهم شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سوره آل
عمران بدرستی که نزدیکتر مردم بابراهیم که وارث اسلام او باشد هر آینه جمعی اند که تابع او شدند
در ازمنه پیغمبری رب العالمین در امم سابقه و این پیغمبر است و جمعی که مومن شدند به پیغمبری رب العالمین
امام گفت مراد به الذین آمنوا ائمه علیهم السلم و طایفه امامیه است خواه در زمان رسول و خواه بعد
بیست و یکم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم قوله عز و جل و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم
به و من بلغ قال من بلغ ان یکون اماما من آل محمد فهو ینذر بالقرآن کما انذر به رسول

الله صلی الله علیه وآله یعنی گفتم امام جعفر الصادق علیه السلام را که چه معنی دارد قول الله عز وجل
در سورهٔ انعام قل الله شهید بینی وبینکم واوحی گوای محمد الله تعالی محقق شاهد بعثت حق
دهنده است میان من وشما بر حقیت من وبطلان شما وحی شده بسوی من این قرآن تا اعلام
باحکام الهی کنم بعنوان ترسانیدن از عذاب بمخالفت شما داناد وکسی که رسید امام گفت مراد کسی است
که رسید بمرتبهٔ امامت از اهل بیت محمد بیان اینکه او اعلام میکند بقرآن چنانچه اعلام کرد رسول
صلعم اشارت باینکه ومن بلغ عطف بضمیر مستتر در انذرکم است نه بضمیر بارز حدیث دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد
له عزما قال عهدنا الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم هکذا وانما
سمی اولوا العزم اولی العزم انه عهد الیهم فی محمد والاوصیاء من بعده والمهدی وسیرته
واجمع عزمهم علی ان ذلک کذلک والاقرار به شرح العهد بیان خواه بعنوان وعده ووعید
خواه بعنوان تکلیف ومراد اینجا وعده است تعدیه آن بالی برای تضمین معنی ایجاد واعلام است مضاف
کمعیات هذا الزمان ... ولانا بخاطبه جهة ذکر عهدنا بعنوان ماضی دلالت بر آن میکند
بلکه تلقی کلمات وقبول توبه است که مذکور است در سورهٔ بقره فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
انه هو التواب الرحیم العزم ... واجماع عزم عبارت از اتفاق اجزای عزم بر یکدیگر است
چنانچه تمام ... میکند یعنی روایت است از امام محمد باقر ع در قول الله عز وجل در سورهٔ
طه ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما ولقد عهدنا
وشتاب مکن ای محمد ببیان قرآن برای مردم پیش از آنکه بالهام ربانی تمام شود بسوی تو جمیع معانی
آن بعنوان وحی وبگو ای صاحب کمال اختیار ... زیاد کن مرا از جمیع سابقین باعتبار علم که این
دعا مستجاب میشود وعظمت شان تو بمرتبه ایست که هر آینه بتحقیق وعده کردیم وحی کلمات
متعلق بتوبت بسوی آدم پیش از تلقی کلمات وقبول توبه او تا آنکه متوسل شود بحرمت آنها در
خود مثل طلب قبول توبه قضای حاجات ... که طلبید در حاجت خود بحرمت آنها
دنیا ... برای او ... بحرمت آنها امام گفت مراد اینست که وعده وحی کردیم بسوی
آدم در حق ما ... پس ترک کرد آنچه را که اعلام کردیم باینمعنی که ... التفات با
نکرد ... آدم ... در اینکه محمد ... باینمعنی که حاجت خود ... بحرمت ایشان

تا آنکه یاد او آنها اختر شد ... وقبول توبه او شد چنانچه مروی است در تفسیر فتلقی آدم
من ربه کلمات که آن کلمات اسماء اصحاب کسا صلوات الله علیهم است وجز این ... تا
شد ۳ انما اولوا العزم باین نام برای اینکه وعده وحی کرده شد بسوی ایشان در محمد واوصیا بعد او
ومهدی موعود ... واتفاق کرد اجزای جدایشان بر اینکه آنچه اعلام باید ایشان شده واقع
واقرار بآن ... طلبیدن حاجات بوسیله حرمت ایشان حدیث سوم اصل عن ابی عبد الله
فی قوله ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین
والائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله انزلت علی محمد صلی الله علیه وآله
شرح قبل مبنی بر ضم است وکلمات منصوب است مفعول عهدنا باشد یا قبل مجرور است وکلمات
مجرور است مضاف الیه باشد ومراد تصریح بتقدیر ... ولفظ قرآن باشد انزلت بصیغه مجهول
راجع ... باشاره باسقاطات وما فی ظاهر است ... حدیث چهارم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال اوحی الله الی نبیه صلی الله علیه وآله فاستمسک بالذی اوحی الیک انک
علی صراط مستقیم قال انک علی ولایة علی وعلی علیه السلام هو الصراط المستقیم شرح روایت
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت وحی کرد الله تعالی بسوی نبی خود صلعم در سورهٔ زخرف ... محکم
بآنچه وحی شده بتو ... اختلاف ... باشد ... بمعنی که است
خالی از امام عالم بجمیع احکام بعد از تو نخواهد بود تا ... وحی شده امام گفت
این ... اینست که ... بر ولایت ... علی علیه السلام و... بعد اند
بفاصله مصداق صراط مستقیم است ... حدیث پنجم اصل عن
عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه وآله بئسما
اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی علیه السلام بغیا شرح روایت است از جابر از امام محمد
که نازل ساخت جبرئیل علیه السلام این آیت را بر محمد صلی الله علیه وآله در سورهٔ بقره ... است که
... اعتقاد ... باین ... از آتش جهنم اینکه ... نکنند آیات محکمات
الهی ... ان الله تعالی ... آنها ... اختلاف ... بغیا
... امام گفت ... که ... ولایت علی علیه السلام
میکنند ... ترک عمل ... میکنند ... عباد ... جبرئیل ... اشارت

که دلالت آیت با جمعیت ان قبیل دلالت محکمات است و احتیاج بفکر ندارد و از متشابهات نیست
بیست و ششم اصل عن جابر قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلعم هکذا وان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا فی علیّ فأتوا بسورة من مثله شرح روایتست از جابر که گفت امام محمد باقر
علیه السلام نازل ساخته جبرئیل این آیت را بر محمد صلی الله علیه وآله در سورهٔ بقره چنان یا بعض
شواهد ربوبیت که دلالت صریح بر تصدیق نبوت دارد باعتبار اینکه دیگران البته پیروی می‌کنند
میکنند و آن منافی تصدیق ربوبیت رب العالمین بعنوان دفع جنین و اگر بوده بید در شک از
نزول انجاز شواهد ربوبیت بلکه بسبب چیزی که مکرر نازل ساختیم که بنده خود پس آورید سوره
از مانند بنده ما یا از جمله مانند آنچه نازل ساختیم در بلاغت ما در اینکه در حق کسی باشد غیر از که
نازل شده در حق او [illegible] تا آید علم بجمیع احکام تا بر نفی ظن و اختلاف برطرف شود امام گفت
مراد بما نزلنا آیاتیست که دلالت بر وصایت علی علیه السلام دارد مثل سورهٔ والنجم که بیان شد در شرح
دوم باب نهم کتاب التوحید و میتواند بود که مراد بیان اسقاط باشد بیست و هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام علی محمد صلعم بهذه الآیة هکذا یا ایها الذین اوتوا الکتاب
آمنوا بما نزلنا فی علیّ نوراً مبیناً شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نازل ساخت
جبرئیل علیه السلام بر محمد صلعم این آیت را در سورهٔ نسا چنین ای جمعی که داده شدند کتاب ایمان
آورید باشد مؤمن شوید با آنچه فرستادیم در حق علی بحالیکه روشن ظاهرات با حجت که محکمات
در ان نهی از پیروی ظن و اختلاف نیست و مصدق توریت و انجیل است مراد امام تفسیر است یعنی
بود که مراد بیان اسقاط فی علیّ نوراً مبیناً باشد بیست و هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام ولو انهم
فعلوا ما یوعظون به فی علیّ لکان خیراً لهم شرح روایتست از امام محمد باقر در تفسیر آیت
سورهٔ نسا و لکن اگر منافقانیکه ظلم بر نفس خود کردند [illegible] میکردند آنچه پند داده
میشدند بان در علی علیه السلام که در آیت سابق مذکور است که حتی یحکموک فیما شجر بینهم تا آخر
باشد و بیان شد در حدیث هفتم باب نود و چهارم [illegible] بیست و نهم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة
ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین قال فی ولایتنا شرح روایتست
از امام محمد باقر در قول الله عز وجل در سورهٔ بقره ای جمعی که مؤمن شدند داخل شوید در

حقیقت

حقیقت اسلام همه و پیروی مکنید گامهای شیطان را که قواعد اهل ضلالت در اصول فقه مثل
قواعد قیاس و اجتهاد بدرستی که شیطان شما را دشمنی است ظاهر امام گفت مراد دخول در تصدیق
امامی بود ما بودن ان خوشنود است بترک قواعد اهل ضلالت که حکم بظن میکنند سی‌ام اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام قوله بل تؤثرون الحیوة الدنیا قال ولایتهم والآخرة خیر
خیر وابقی قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلام ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
وموسی شرح والآخرة بتقدیر قلت والآخرة است ان هذا بتقدیر قال ان هذا است یعنی گفتم امام
جعفر صادق را قول الله تعالی در سورهٔ اعلی بلکه ترجیح خواهید داد زندگی دنیا را چه معنی دارد
گفت مراد ترجیح امامت ائمه ضلالت گفتم و آخرت بهتر و پاینده تر است چه معنی دارد گفت ترجیح امامت
امیر المؤمنین علیه السلام است گفت بدرستی که این ترجیح حیات دنیا که ولایت اصحاب وقایع است مذکور
هست در کتب سابق که کتب ابراهیم و موسی است مراد کم در بعض نسخ بجای ولایتهم ولایة شبویه است
و در ان چند احتمالات اول اینکه ولایة مضاف باشد و شبویه بفتح شین با نقطه و سکون با
یک نقطه و کسر واو و یای نسبت و تای تانیث باشد منسوب بشبو بفتح شین و سکون با و واو بمعنی
چراغ باشد [illegible] یا منسوب بشبوه بمعنی عقرب دوم اینکه بفتح با یک نقطه باشد منسوب
بفتح شین و فتح با و الف و تاء وحدت بمعنی بچه عقرب که همان ساعت متولد شده باشد یا بمعنی
و میتواند بود که منسوب الیه بی تاء وحدت باشد سیم اینکه بفتح شین و ضم نون و سکون واو و
همزه و یاء نسبت باشد منسوب بشنوءه بمعنی تکبر یا بمعنی متکبر چهارم اینکه بضم شین و فتح
و سکون واو و کسر همزه یاء نسبت باشد منسوب بشنوءه بمعنی عداوت و در این چهار احتمال تانیث
شبویه باعتبار اینست که موصوف آن جماعات و میتواند بود که ولایة مضاف نباشد و تانیث
شبویه باعتبار این باشد که موصوف آن ولایت است بر این چهار احتمال دیگر بهم میرسد و حاصل
احتمالات یکی است و بانسخه اول موافق است سی و یکم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال جاءکم
محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم ففریقا من آل محمد کذبتم وفریقا
تقتلون شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ بقره افکلما
جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون که
گفت مراد اینست که آورد محمد بن [illegible] جبرئیل که نمیخواهد نفسهای شما امامت علی آورد بسبب ان بالا

مجلس شورای ملی
کتابخانه

برد بد بنگیر پس بعض آل محمد را تکذیب کردید و بعضی را با وجود تکذیب میکشید سی و ششم اصل
عن الرضا علیه السلم فی قول الله عز و جل کبر علی المشرکین بولایة علی ما تدعوهم الیه یا
محمد من ولایة علی علیه السلم هکذا فی الکتاب مخطوطة شرح روایتست از امام رضا ع در تفسیر
قول الله عز و جل در سوره شوری که سنگین شد بر مشرکان که بخوانی بسوی ولایت علی بن ابی طالب
میخوانی ایشان را بسوی آن ای محمد که ولایت علی است چنین در کتابیست که از جامع معصومین مانده
در تفسیر قرآن و بیان احکام است با براین شده بخط علی علیه السلم و املای رسول الله ص در
سی و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل الحمد لله الذی هدانا لهذا وما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فقال اذا کان یوم القیمة دعی بالنبی صلی الله علیه و آله
و بامیر المؤمنین و بالائمة من ولده علیهم السلم فینصبون للناس فاذا رأتهم
شیعتهم قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یعنی
هدانا الله فی ولایة امیر المؤمنین والائمة من ولده علیهم السلم شرح روایتست از امام
جعفر صادق ع در قول الله عز و جل در حکایت قول اهل بهشت در سوره اعراف حمد خدایرا
که راه نمود ما را بسوی سال رسل و انزال کتب و توفیق ما را بر اعمال این و نبودیم که راه یابیم اگر نه این
بود که راه نمائی کرد ما را الله تعالی اینکه امام گفت چون شود روز قیامت خوانده میشوند پیغمبران
انبیا و اوصیای یعنی پیغمبر صلعم و امیر المؤمنین و امامان از اولاد امیر المؤمنین ع پس برپا داشته میشوند
برای نظر مردم پس چون ببینند ایشان را امامیه که شیعه حق و آگاه اویند گفتند حمد خدایرا که راه
نمائی ما را باین ولایت و نبودیم که راه یابیم اگر راه نمائی نمیکرد ما را الله تعالی مراد الله تعالی بلفظ هدانا
لهذا اینست که راه نمائی کرد ما را الله تعالی در دین حق بقبول امامت امیر المؤمنین ع و امامان از
اولاد او علیهم السلم سی و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی عم یتساءلون عن
النبأ العظیم قال النبأ العظیم الولایة و سألته عن قوله هنالک الولایة لله الحق
قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلم شرح بیان مصداق حدیث مفصلا گذشت در بحث سیم
باب ... معنی روایتست از امام جعفر صادق ع در قول الله تعالی از خبر سؤال ...
این سؤال ایشان از خبر بزرگ که ربوبیت رب العالمین باشد امام گفت خبر بزرگ امامت امام
مفترض الطاعه است از آدم تا انقراض دنیا یعنی که آن مصداق ربوبیت رب العالمین است

و سؤال ایشان از آن بود و الله تعالی ارجاع کرد سؤال ایشان را بسؤال از ربوبیت رب العالمین
و لهذا باستفهام انکاری مصدر شد چنانچه اگر کسی گوید حاکم فلان شهر را قبول ندارم او را
میگویند چه میگوئی این قبول نداشتن پادشاه است و پس سیوم امام جعفر صادق ع را از قول الله
تعالی در سوره الکهف در آن حالت که مراد به معبود کارات و دفع نصرت الهی خوانده کرده ظاهر
اول نصرت بوده و ربوبیت برای الله که بکار امد و شریکان او بکار نیامدند ان الملکیت ولایة
الله تعالی ولایة امیر المؤمنین ع است در بیان ... رسول مراد اینست که مصداق ولایة الله
تصدیق با آنست سی و ... اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی فاقم وجهک للدین
حنیفا قال هی الولایة شرح روایتست از امام محمد باقر ع در قول الله تعالی ...
... در سوره روم ... ثابت قدم باش ...
آن دین ... امام مفترض الطاعه ... رسول ...
سی و ششم اصل عن ... الی ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی ونضع الموازین القسط لیوم
القیمة قال الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام شرح ... بالامیر ...
جعفر صادق ع در قول الله تعالی در سوره انبیاء و قرار میدهیم ترازوهای ... عدالت برای
روز قیامت امام گفت مراد ... انبیا و اوصیای اند علیهم السلم ...
... سی و هفتم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن قول الله تعالی ائت بقرآن غیر هذا او بدله قال قالوا او بدل علیا شرح ... امام
جعفر صادق علیه السلم ... از قول الله تعالی در سوره یونس واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین
لا یرجون لقاءنا ائت ... که محکمات باشد ...
... امامت امام مفترض الطاعه ...
... سی و هشتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن تفسیر هذه الآیة ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من
المصلین قال عنی بها لم نک من اتباع الائمة الذین قال الله تبارک و تعالی فیهم والسابقون
السابقون اولئک المقربون اما تری الناس یسمون الذی یلی السابق فی الحلبة مصلی

فذلك الذی عنی حیث قال لم نك من المصلین لم نك من أتباع الائمة السابقین شرح
الحلبه بفتح حاء بی نقطه و سکون لام اسپانی که بجهت دوانیدن جمع شوند و آنکه جلو بود مصلی بفتح
اتصال بفتح صاد و کسر لام و الف مقصوره بمعنی دنبال است و مانند آن بی معطلی در اصل بمعنی تابع
مثلا که سر آن نزدیک صلای اسپ پیش باشد بعد از ان مطلق استعمال میشود بمناسبت حد کمی که از کسی
جدا نشود و محافظت بر او کند از نالایق و لهذا متعدی بعلی می شود و از ان جهت فادی درود
نامند بمعنی دفع نالایق از چیزی چنانچه بجا رود درود کویی نامند و درود الله تعالی بر کسی عبارت
از کماشتن فرد بصفت ملائکه موکلین بحفظ مومنان است برایشان محافظت برایشان از نالایق و درود
ملائکه بر کسی عبارت است از نهان بر جایی ایشان الله تعالی ذات در تهیا کرده اسباب توفیق الهی
چنانچه می آید در کتاب الدعا در حدیث ششم و چهاردهم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته و درود
رسول و معصوم او بر کسی عبارت از رعایت جانب او و شفقت بر او است چنانچه کفته در سوره توبه
وصل علیهم ان صلوتك سکن لهم و درود ما کرسا بی عبارت است از بیرون عادت
و دعا می او مانند آن و چون اشرف اقسام درود ناقص ما بی سابقان طلب درود الله تعالی
برایشان کفته میشود در مقام درود بزبانی که اللهم صل علی محمد و آل محمد چنانچه در تشهد نماز
و نماز مسمی است بآن شرح باعتبار اینکه آن خاتمه نماز فریضه و غیر فریضه است و نسبت او بباقی
اجزای نماز مثل نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره بمقدمات است چنانچه مستفاد می شود از قول الله تعالی
در سوره عنکبوت واقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر و می آید در
اول کتاب فضل القرآن که تحت ذکر الله و تحت اکبر یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی کفت پرسیدم او از تفسیر این آیت در سوره مدثر که حکایت جواب اهل جهنم است در مقام
سؤال اصحاب الیمین که چه چیز داخل کرد شما را در جهنم کفتند نبودیم از اهل صلوة امام کفت حضرت
الله تعالی باین آیت اینکه نبودیم از تابعان امامانی که کفته الله تبارك و تعالی در حق ایشان در سوره
واقعه که قسم سیوم از اقسام خلایق سابقان سابقانند ایشانند مقربان بیان این در واقعه کذشت
حدیث اول باب چهاردهم و می آید در حدیث یازدهم باب صد و دوازدهم کتاب الایمان و الکفر
اما بمعنی مرتبه که می آید که از پیش باشد در میان اسپان مطلق بر او معنی است که کفت
الله تعالی در جایی که کفته لم نك من المصلین مراد این است که نبودیم از پیروان سابقان سی و نهم اصل

عن ابی

عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تعالی و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا
یقول لاشربنا قلوبهم الایمان و الطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب و الاوصیاء علیهم السلام
شرح مضمون این کذشت در حدیث اول باب سی ام چهلم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن قول الله عز و جل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله علیه السلام
استقاموا علی الائمة واحدا بعد واحد تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون شرح این کذشت در حدیث دوم باب سی ام چهل و یکم اصل
سالت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله تعالی قل انما اعظکم بواحدة فقال انما اعظکم بولایة
علی علیه السلام هی الواحدة التی قال الله تبارك و تعالی انما اعظکم بواحدة شرح پرسیدم ابا جعفر
علیه السلام از قول الله تعالی در سوره سبا که بکو جز این نیست که پند میدهم شما را بیك خصلت پس امام
کفت مراد این است که جز این نیست که پند میدهم شما را بتصدیق امامت علی علیه السلام آنست و بیان یك خصلت
که کفته الله تبارك و تعالی که جز این نیست که پند میدهم شما را بیك خصلت که عبارت از جمع ارکان اسلام
چهل و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم
آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم قال نزلت فی فلان و فلان و فلان
آمنوا بالنبی صلی الله علیه و آله فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین
قال النبی صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه ثم آمنوا بالبیعة لامیر المؤمنین
علیه السلام ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا
کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الایمان شیء شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در مضمون آیت سوره نساء و این سوره آل عمران بعد ازین که
جمعی که ایمان آوردند بعد از ان کافر شدند بعد از ان ایمان آوردند بعد از ان کافر شدند بعد از ان
زیاد شدند باعتبار کفر هرکز قبول نمیشود توبه ایشان یا جمعی که توبه از شرك پیش از حالت نزع
نمیکنند یعنی طالمند بمحکمات قرآن توبه ایشان در حالت نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد در حدیث
سیوم باب شانزدهم کتاب العقل توبه از غیر شرك از شرك مقبول نیست اصلا یا از این جمله که
می آید فی تفسیر امام کفت این آیات نازل شد در ابو بکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلعم
در اول کار و اظهار کفر کردند جایی که واضح شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین ع وقتی که کفت

صلی الله علیه وآله در غدیر خم هر که بودم اقای او علی اقای او است بعد از ان اظهار ایمان کرده
به بیعت مولای امیر المومنین علیه السلام اشارت با انچه گذشت در حدیث هشتم باب بیعت و
که ابو بکر و عمر در روز غدیر مضایقه کردند و بعد از ان با امیر بیعت سلام کردند بر علی علیه السلام
بامیری مومنان و بعد از ان کافر شدند جائی که از دنیا رفت رسول الله صلعم با این بیعت که اعتراف
کرده بودند بر بیعتی که کرده بودند بعد از ان زیاده شدند با عثمان کفر بسبب آنکه بعض جمعی را که بیعت کرده
بودند در روز غدیر با امیر المومنین ع وا داشتند بانکه بیعت کنند برای ایشان در سقیفه بنی ساعده و بنی
جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی یعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بوده با انکار
شده مثل ابو ضلالت بعض تابعان ایشان و هر کدام که در باطن مومن بود مرتد شد مثل اکثر
تابعان ایشان ضلالت چهل و سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ
ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ارْتَدُّوا
عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ
كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللهُ فِي عَلِيٍّ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا
لَا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً وَقَالُوا إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ
إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَلَمْ يُبَالُوا أَنْ لَا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ فَقَالُوا سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ
الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَهُوَ الْخُمُسُ أَنْ لَا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَقَوْلُهُ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللهُ
وَالَّذِي نَزَّلَ اللهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح ارتداد بادبار
عبارت از برگشتن قهقری است که در مجلس منافقان اظهار کفر کنند و در مجالس دیگر اظهار ایمان
کنند فلان و فلان و فلان در اینجا عبارت از عثمان و ابو سفیان و معاویه است که از بنی امیه اند
و موافقت روایتی که در تفسیر آیت سابق بر آیه الذین کفروا در سوره محمد نقل کرده علی بن ابراهیم
که امیر المومنین ع گفت عمر را که فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ
در بنی امیه نازل شده مخفی نماند که حدوث این نوع ارتداد در عثمان مناسبت ندارد با آنکه بعضی
و نوع دیگر از ارتداد داشته باشد بر منافات ندارد با انچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
دوم باب الضلال که باب صد و هفتاد و یکم است در شرح و قد تزوج رسول الله صلعم فلانا که عثمان است
او در وقت بوده دختر او معلوم رسول بجهة نیز که آن نوع دیگر از نفاقات ... قبا

نفاق که بیان می شود در شرح لا آتی بآیة من عجمیة ثم بآیة عربیة می آید در کتاب الجنائز
در حدیث هشتم باب النوادر که آخر ابواب است ضمیر فیهما راجع با ابو بکر و عمر است سین در سنطیعکم
برای محض تاکیدات و میتواند بود که برای استقبال قریب باشد فی در فی بعض برای سببیات است
ذلک بانهم تا الامر بیان قول الله است قال در قال دعوا کلام راوی است و ضمیر قال راجع با امام است
دعوا تا منه شیئا مقول قالوا است و برای تفسیر و تفصیل سنطیعکم فی بعض الامر است و قوله عطف بر
کرهوا تا امیر المومنین بیان قول است و ما در والذی خالیات است ... روایت از امام جعفر صادق
در قول الله تعالی در سوره محمد بعد حتی که جمعی که مرتد شدند بر عقبهای خود بعد از انکه ظاهر شد
راستی که ولایت امیر المومنین ع باشد امام گفت مراد عثمان و ابو سفیان و معاویه است برگشتند از
ایمان در مجلس منافقان بسبب کلا بیت امیر المومنین ع راوی گفت قول الله تعالی بعد از ان در سوره محمد
ص نازل شد که ایشان گفتند انجمعی را که کراهت کردند انچه را که مکرر فرستاد الله تعالی که البته اطاعت
شما میکنیم بسبب بعضی کاری که پیش گرفته اید چه معنی دارد گفت این ایت نازل شد بعد از فوت ابو بکر و عمر
و اتباعیان ایشان یعنی که الذین کرهوا عبارت از ابو بکر و عمر و تابعان است و ضمیر قالوا راجع به بنی
امیه است و انچه گفتیم مضمون قول الله عز وجل است که نازل ساخت او را جبرئیل ع در تفسیر الفاظ قرآن
بر محمد صلعم که آن بدینست که گفت جمعی را که کراهت انچه را که مکرر فرستاد الله تعالی در علی
و حکایات که در انها نهی از اختلاف بر روی ... البته اطاعت میکنیم شما را بسبب بعضی کاری که
پیش گرفته اید امام گفت طلبیدند ابو بکر و عمر و تابعان ایشان بنی امیه را بسوی عهدی که در کعبه
نوشتند که بگردانند امامت را در ما بعد از نبی صلی الله علیه وآله و ندهند ما را از خمس چیزی و گفتند
و عمر و تابعان گفتند بنی امیه که اگر دادیم ایشان را خمس محتاج نمیشوند بچیزی و باکی نخواهند داشت
که باشد امامت در ایشان یعنی که مطلب ما آن است از ایشان و انتقام خونهای خویشان خود از
اهل البیت پس گفتند بنی امیه البته اطاعت شما میکنیم در بعض فیها جمله کاری که مجمل
ما را بسوی آن و آن خلیفت که ندهیم ایشان را از آن چیزی یعنی که اگر چه عمر و خلافت امارت بود ما
اطاعت شما نکردیم و برای خود دعوی امارت میکردیم اما انچه خمس است ما ... اطاعت شما
میکنیم بنا بر عداوت قدیم که میان بنی هاشم و بنی امیه بوده و موکد شده بکشتن امیر المومنین
خویشان ایشان را و ایضا انچه گفتیم مضمون قول الله تعالی است در تفسیر لفظ قرآن که کرهوا

آنچه را مکر میکردند فرو فرستاد الله تعالی و حال آنکه آنچه مکر میکردند فرو فرستاده جزئی بود که در محکمات قرآن لازم
کرده بر خلق بعد از خود از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است اصل وَكَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَكَانَ كَاتِبَهُمْ
فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ الآية شرح و نیز
با ابوبکر و عمر و عثمان بود ابو عبیده بن جراح و کاتب عهدنامه ایشان پس فرو فرستاد الله تعالی
در سوره زخرف بلکه آیا محکم کردند امری را پس بدرستیکه ما محکم کنندگانیم جزای آن را بعذاب دوزخ
آیا گمان میبرند که ما نمی شنویم سخن آهسته ایشان را و سخن پنهانی ایشان را تا آخر آیت یا سبحانهم که بلی و رسلنا
لدیهم یکتبون بلی میشنویم و ملائکه ما که کاتبان اعمال اند نزد ایشان اند می نویسند سر و نجوی ایشان را
مجالس جامع اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله تعالی وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ قال نزلت فيهم حيث
دخلوا الكعبة فتعاهدوا وتعاقدوا على كفرهم وجحودهم بما نزل في أمير المؤمنين عليه السلام فألحدوا
في البيت بظلمهم الرسول ووليه فبعدا للقوم الظالمين شرح روایت از امام جعفر صادق در
قول الله تعالی در سوره حج إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ
لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ گفت نازل
شد در ابوبکر و عمر و عثمان و ایشان که مذکور شدند در حدیث سابق چون داخل شدند در کعبه
و هم قسم شدند و با هم بیعت کردند بر کفر خود شان و انکار بجحود ایشان آنچه را که مکرر فرو فرستاده
شده در امیرالمؤمنین علیه السلام پس کسب کردند الحاد را در ربوبیت رب العالمین بسوی انکار در خانه کعبه
بسبب ظلم ایشان رسول او را و امیر را که رسول قرار داده از جانب الله تعالی پس دوری از رحمت الهی باد
قوم ظالمان را این اقتباس است از سوره مؤمنون و اشارت است باینکه در ان الذین کفروا آخره
شبیه بالعفریت بلکه صیغه امر است از مضاعف از باب الاخیر بفتح همزه و تشدید نون و بمعنی
نفرین و مراد اینجا دعا کردن است از رحمت الهی و صیغه امر گاهی در معنی نفرین مستعمل میشود چنانچه
در دعا این مستعمل میشود باء در بالحاد و در بما نزل برای تقویت است تا اشارت بجحود باد
بتعاهد و تعاقد شود باء در ظلم برای سببیت است یعنی دوری از رحمت الهی آن جماعت که کافر شدند
و منع خواهند کرد مردم را از راهی که الله تعالی قرار داده و از انتفاع مردم بمسجد حرامی که کرده ایم انرا
برای انتفاع جمیع مردم خواه کسی که مقیم آنجا باشد و خواه کسی که دور باشد یا جمعی که مردم عالم مکلف
بحج و آمدن مسجد حرام کردیم تا باین قرب بخدمت امام عالم بجمیع مسایل دین مشرف شوند و مسایل دین

یاد کرد

٥٣

یاد کرده و منتشر سازند در اطراف عالم تا یاد کرده انها آنکسی نیز که بسبب عدم استطاعت بمسجد حرام
نرسیده باشد هر که اراده کند در مسجد حرام الحاد را بسبب ظلم میچشانیم او را از عذاب دردناک
مجالس جامع اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ يا معشر
المكذبين حيث أنبأتكم رسالة ربي في ولاية علي والأئمة من بعده من هو في ضلال مبين
كذا أنزلت شرح یا معشر تکذیب کنندگان یا معشرات و شاید که از قلم کاتبان افتاده باشد
یعنی روایت از امام جعفر صادق در تفسیر قول الله تعالی در سوره الملک فستعلمون من هو في
ضلال مبين که گفته یا گروه دروغ گو شمارا از من در جائی که خبر دار کردم شما را بپیغام
صاحب کل اختیار خود در امامت علی و امامان بعد از وی که او کیست که او در گمراهی ظاهر است چنین فرود آورده
شده این آیت یا معنی که این تفسیر را جبرئیل به رسول رسانید و حاصل آنکه چون تکذیب کردید بایاد
محکمات که در انها نفی از اختلاف معنی و دلالت بر امامت علی و ائمه و اولاد او هست حاصل
داشت امامی که خود تعیین میکنید و در مسائل در میمانند و از دیگران می پرسد و حکم بظن میکند اصل
و فی قوله تعالی وَإِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فقال إن تلووا الأمر أو تعرضوا عما أمرتم به فإن الله
كان بما تعملون خبيرا شرح تلفظ مأمورات و احتیاج بانکه آیت در تلووا دو قرائت است یکی
لام و در عقد مأخوذ از لی بفتح لام و تشدید یا مصدر باب ضرب بجا آورند دیگری بضم لام و واو
مأخوذ از ولایت بمعنی امارت یعنی و در قول الله تعالی در سوره نسا وان تلووا او تعرضوا تا آخر
امام گفت در تفسیر که اگر بجا نیاورید امارت را از آنجا که الله تعالی قرار داده یا تغافل کنید از عمل بمامورات
یا آنکه حضرت امام حق باشد پس بدرستیکه الله تعالی همیشه بوده با آنچه میکنید بغایت خبردار با اشارت
که حضرت امام عالم بجمیع احکام مامور بهاست در سابق این قول الله تعالی کونوا قوامین بالقسط
شهداء لله باشید بغایت ایستاده که آن معنی که الله تعالی قرار داده گواهی دهنده که آن برای الله تعالی
بربوبیت که مقتضی ترک پیروی ظن است اصل و فی قوله فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتركهم ولاية
أمير المؤمنين عَذَابًا شَدِيدًا في الدنيا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ شرح اسوء عذاب
انکار است بر آنچه وضع ظاهر در موضع ضمیر است تا اشارت شود باینکه کفر از همه چیز بدتر است
یعنی و در قول الله تعالی در سوره فصلت پس هر آینه میچشانیم البته جمعی را که منکر شدند ربوبیت رب
العالمین را بترک ایشان امامت امیرالمؤمنین را عذابی سخت در دنیا اشارت است بانچه می آید در حدیث

و هم این باب دو روایت است که جزا سیدهم الیه این است که بعضی اعمال ایشان که کفر و ربوبیت بسبب ترک
ولایت باشد **چهل و ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ وَأَهْلُ
الْوِلَايَةِ كَفَرْتُمْ **شرح** در سوره مؤمن ذلک با نزات و واحد و اهل برای عطف تفسیر است اهل صحیفه الولایة
ما معنی مجهول باب تفعیل است یا بفتح علی صیغه مستتر راجع با الله تعالی است اما سل کلی مستحق جزی ترد د
مفعول ثانی اهل است **معنی** روایت از امام جعفر صادق ع در تفسیر آیت سوره مؤمن که آن عقب
الهی و خلود جهنم بسبب است که وقتی که خوانده شد الله تعالی به تنهایی و در ربوبیت عالمین و بعد شد
الله تعالی مستحق ربوبیت و انفراد در حکومت منکر شدید حاصل اینست که اقرار بوحدانیت الله تعالی در
ربوبیت بترک ربوبیت عظمی و با اقرار با امامت عالم بجمیع احکام الهی که حکومت او حکومت الهی است مشود
چنانچه گفته در سوره الکهف هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ و بیان شده در حدیث سی و چهارم ابی
باب چهل و هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ
بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا وَاللهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلم عَلَىٰ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع در تفسیر قول الله تعالی در سوره معارج که
طلبید بجد طلب کننده عذابی که شد فرات برای منکران امامت علی بن ابو طالب یعنی که انکار
او بعد از رسول علیه السلم و بلا انکار در ربوبیت رب العالمین است که مراد است در این آیت بشتاب علی
دفع کننده بشفاعت و مانند آن بعد از آن امام گفت چنین با جمعی که با این تفسیر بجا قسم که نازل شد
آن آیات را جبرئیل علیه السلم بر محمد صلعم **چهل و هشتم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ
مُخْتَلِفٍ فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قَالَ مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ **شرح**
فی امر الولایة متعلق به یوفک است مقدم برآن شد برای افاده حصر **معنی** روایت از امام محمد باقر
علیه السلم در تفسیر قول الله تعالی در سوره ذاریات چه در وقتی که شما اصحاب رسول در معنی ابد که مختلف است
با جمعی که بزبان اقرار بر ربوبیت رب العالمین می کنید و بدل بعضی چیزی و بدل بعضی رد کرده شده است
از آن در کار امامت رد کرده میشود بعد از رسول از آن قول کسی که رد کرده شده با غوای شیطان
و خذلان و مراد اینست که بیشتر رد کرده خواهید شد و هر جا قایل خواهید شد بجای حرف نفی
امام در احکام الهی امام گفت هر که برگردید شد و ولایت برگردیده شد از بهشت مقصود تفسیر لفظ
نیست بلکه بیان اینست که مخالفان روی بهشت نخواهند دید **چهل و نهم اصل** دَخَلَ إِلَىٰ أَبِي
علیه السلم

علیه السلم فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ يعنی بقوله فَكُّ
رَقَبَةٍ ولایة امیر المؤمنین علیه السلم فان ذلک فَكُّ رَقَبَةٍ **شرح** راوی بالا برو سند روایت از
امام جعفر صادق ع در قول الله عز و جل در سوره البلد پس مراد اینکه بهشت و جوار داخل شود کنایه
که برای گناه راه ایمان است بچیز دانا کرد تو که چیست آن که تحمل رها نیدن کرده شد از آتش جهنم معنی
بقول او رها نیدن کردن تصدیق امامت امیر المؤمنین تا چه آنست رها نیدن کردن از آتش جهنم
توضیح این آیت دارد حدیث نقل ما قبل و ما بعد آیت و توضیح دقایق آنست بر سبیل اجمال بود تا که
فایده دهد در آنچه می آید در حدیث هشتاد و هشتم این باب در سوره البلد چنین است أَلَمْ نَجْعَل
لَّهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ این فقرات بیان ضلالت جمعی منافقان است
که مدعی دعوی ایمان برسول در مکه صرف مال بسیار در معاونت او کردند برای طلب حکومت
بعد از رسول چنین تکو است و مراد دو چشم آدمی است که برای نظر در شواهد عقلیه ربوبیت کرده
احسان و تعیین است بجار می آید خواه برای خود و خواه برای دیگری که گو یا در نزد باشد چه معلوم
میشود که اختلاف در حق ربانی و بر وفق ظن جایز نیست ذکر لسان و شفتین برای اینست که بانها
علم بلغات بهم میرسد و بانها علم بمجهولات بسؤال امام عالم بجمیع احکام حاصل میتواند کرد و احتیاج بدلیل
سمع نیست چه انتفاع بلسان و شفتین در تحصیل مجهولات بی سمع میشود و او در هدیناه خالی است
بتقیید قید اشارت است بشواهد نقلیه ربوبیت و محکمات بسیار از کتاب الهی که در آنها نهی از اختلاف
حق ربانی و بر وفق ظن صریح شده و از آنها معلوم می شود امام حق و امام باطل در هر زمان و می
بود که واو عاطفه بر الم نجعل با شد چه استفهام انکاری است و الم نجعل بمعنی جعلنا است و حاصل
یکی است لا نافیه هرگاه داخل ماضی شود تکرار آن واجب است بشرط اینکه در جمله خبریه باشد و بعضی گفته اند
بشرط اینکه در جمله دعائیه نباشد و بهر تقدیر جمله دعائیه مستقبل است در معنی و بهر تقدیر تکرار لا در فلا
اقتحم العقبة نشده برای اینکه جمله انشائیه دعائیه است چه وجوب ولایت امیر المؤمنین ع بعد از این آیت
هر یک از مسغبه و مقربه و متربه مصدر میمی میتواند بود بمعنی گرسنگی علم و نزدیکی بجا در رسول بعلم
با حکام و ما کنایه عدم قابلیت توفیق و اسم مکان برای کثرت میتواند بود بمعنی تسلط حکام جور

که محل کثرت جهالات است و دین حق که محل کثرت نزدیکی است و دین باطل که جوید من بلد محل کثرت
خالی و مبرا است که اصلا بکار نمی آید مثل فکرهای دقیق اهل قیاس و اجتهاد در استنباط احکام شرعیه از آیات
آن شیعه که اهل است چه اقرار به یک امام حق و صاحب قرآن دارد و از ملامت به جهت محروم است رای
نمی و معطوف است بالموعظة و قیة ثالث و ثابت است باینکه هدایت کسی دیگر را بدین حق و تعلیم احکام
شیعه و دفع شبهات مخالفان و فتنه که انجام عقیدت که به غایت ضرور تقیه از آن امامان کسی
محفوظ باشد چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب تقیه که لا ایمان لمن لا تقیة
له و ایضا سفارش به تقیه در آن باشد و ایضا سفارش عمها فان نام دراه باشد انجال
و صحبت قسم اول بر اهل این قید هاست که صیاد نم است ترجمه آیا نکو داشتیم برای آنکه منافق
چشم که با پنهان نظر کند در شواهد ربوبیت در ملکوت سموات و ارض و زبان و دل بکه با آنها
سؤال اهل الذکر و کسب علم مجهولات از امام عالم کند به حالیکه حقیقت را نمودیم محکمات قرآن قطع
دو راه اشکال کر یکی راه خیر و دیگری راه شر است بس بعقوبت و خیرات داخل عقبه که را امکان راه امامت
متوالد و خیر آگاه کردن تا که چیست آن عقبه آن رهانیدن کردن است از آتش جهنم به تعلیم احکام
در روزی که امام جاهل مسلط باشد شیعه در زمان امام را بانی بضاعت بی توفیق را با وجود
این فک رقبه یا اطعام بوده باشد از جمله که تقیه کردند و سفارش کردند یکدیگر را بصبر در تقیه
و سفارش کردند یکدیگر را بمهربانی با هم باکم چون معانی قرآن بینات است تفسیر دیگری برای
آیات می آید در کتاب الصدقه در باب فضل الصدقة چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي قَوْلِهِ تَعَالَى بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ وِلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
شرح القدم کسی که مرتبه عالی در خوبی دارد و مراد اینجا امامت است و اضافه آن بصدق یعنی در آن
در فتوی بموافقت قول الله تعالی است در سوره توبه که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ
كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و لایت تفسیر آنها است و میتواند بود که تفسیر قدم صدق باشد و محل آن
باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق ع در تفسیر قول الله تعالی در سوره یونس صرف ده جمیعا
که کرد یعنی ربوبیت رب العالمین که ایشان امام راستی هست در حرب صاحب کل اختیار آنها
با جمعی که اتحاد امام صامت است و بعد از رسول ناطق مبعوث گفت بوده قدم عبارت از امامت امیر
المومنین است چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ

كو...

تَكْفُرُوا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ شرح قطعت به صیغه مجهول از باب تفعیل است
کنایه از مخالفان است یا برای بیان کثرت ثیاب هر کدام اینان است یعنی روایت از امام محمد باقر
علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سوره حج این دو فوج که یکی جمعی اند که مبدا اند که الله تعالی مومنان
مومنان در دنیا با امامی که عالم جمیع احکام باشد و در آخرت ثواب به تصدیق آن امام دیگری جمعی
گمان دارند که بعد از رسول رسالت اکثر احکام جز اجتهاد چیزی نخواهد بود و حضرت با هم کردند حقیقت
حضرت در وجود صاحب کل اختیار خود کردند فوج اول قایل بحقیقت آنند فوج دوم منکر
جمعی که منکر شدند ربوبیت الله و صدق اینها را بعد از رسول انکار و لایت علی و بنا صادقات بر
شدند برای ایشان موافق جثه ایشان جامه های بسیار از آتش چهار دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ وِلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح این گذشت در
سی و چهارم این باب چهاردهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ تَعَالَى صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ
أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً قَالَ الصِّبْغُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوِلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ شرح روایت از امام جعفر
صادق ع در قول الله تعالی در سوره بقره ملازم باشید رنگین الله تعالی را یعنی رنگی که الله تعالی
در شان خود را آن می آید و کیست بهتر از الله تعالی باعتبار زینت دادن امام گفت مراد
تصدیق ولایت ائمه عدالت که معیار تصدیق ربوبیت رب العالمین است و تعبیر از آن به صبغة الله
باعتبار اینست که الله تعالی رنگ کرده مومنان را بتصدیق بولایت در روز پیمان گرفتن بر ایشان با
که ارواح پیش از خلق ابدان مخلوق شده اند بصورت موجود که چنانچه بیان شد در حدیث
این باب موسی پس یکی میان ذکر شده چهاردهم پانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا يَعْنِي الْوِلَايَةَ مَنْ دَخَلَ فِي
الْوِلَايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل
در سوره نوح ای صاحب کل اختیار من بیامرز گناه مرا و پدر مادر مرا و کسی که داخل شد خانه مرا
که یعنی بربوبیت رب العالمین این احترازات از ائمه ضلالت که دخل ایشان در روی غضب الله
و نجات میخواهد به یعنی امامت را هر که داخل شد در امامت داخل شد در خانه انبیا اصل وفی
إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا يَعْنِي الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
وَوِلَايَتَهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح و در قول الله تعالی در سوره

اخراب جز این بیت کراراده میکند الله تعالی که برطرف کند از شما رجس یعنی شک در ربوبیت رب العالمین را
که اهل خانه نبی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم یعنی اهل بیت علیهم السلم اند الطاهرات
هر که داخل شد در امامت داخل شد در خانه نبی صلی الله علیه وآله و تصحیح این آیت بشده و حدیث آمده ثابت
شصت و چهارم حدیث و چهار اصل عن الرضا علیه السلم قال قلت قُل بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ
فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ قال بولاية محمد و آل محمد علیهم السلم هو خیر مما یجمع هؤلاء من دنیاهم
شرح باید دید فضل متعلق بما بعد است که قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ
وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ آمد شما را قرآن که پندی است از جانب صاحب کل اختیار شما و شفا است
مرضی را که در سینها است که میل با اختلاف در احکام الهی باشد و راهنما است و رحمت برای معجم
که کرفته کاه بربوبیت رب العالمین اند فادر فبذلک ترابی تفریع است مشار الیه کل واحد از فضل
و رحمت فادر فلیفرحوا باید برای تاکید است و هو راجع بمشار الیه ذلک است بولایة محمد و آل محمد
نشر بر ترتیب لف است پس تفسیر فضل الله بولایة محمد است و تفسیر رحمته بولایت آل محمد است چنانچه در جای
در قول الله تعالی در سوره نساکه وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا
قَلِيلًا که مراد بفضل الله نبوت است و مراد برحمته علی است و پس معنی این است که اگر فضل و رحمت متبع
تابع شیطان میشدید با اختلاف در مسایل بکر بید قلیلی از مسایل مثل ضروریات دین صحیح
روایت از امام رضا علیه السلم راوی کفت کفتم چه معنی دارد این سوره یونس که بکوای محمد
موعظه بوده و شفا بوده و راهنما بوده و رحمت بوده قرآن بوسیله فضل الله تعالی
بوسیله رحمت دیگر او است پس باید که بان دو چیز البته خوشحال شوید که آن عمده است از حضرات
از آنچه جمع میکنند امام کفت مراد این است که انها بوسیله ولایت محمد است که دانا بجمیع قرآن است و بوسیله
ولایت آل محمد است بعد از وی که ایشان دانایان بجمیع قرآن اند و ولایت ایشان بهتر است از انچه جمع میکنند
منکران ولایت ایشان از مال دنیای خود بان قواعد ضلالت که به تبعیت دنیا اختراع میکنند
حدیث و شصت و سوم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم وَنَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ اقرأ فانها
لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قرآنا فقرأت إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى
عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللهُ فقال ابو عبد الله علیه السلم نحن والله
الذی استثنی الله لکنا نغنی عنهم شرح فانها لیلة الجمعة جمله معترضه است میان فعل

ومفعول

٥٦

ومفعول لکنا اشارت باین است که استثنا شده الا من رحم منقطع است بر جمهور مفسرانهم راجع بمشرکان
که خلق اسمان و زمین را بان نسبت میدهد خود را خدای میکنند صحیح کفت امام جعفر صادق عم حالی که
بادی سفر در راه بودیم در شب جمعه بخوان چون این شب جمعه است قرآنی پس خواندم سوره دخان
را رسیدم باینکه بدرستی که روز جدا کردن میان اهل حق و اهل باطل وعده کاه مشرکان است همه
که دفع ضرر میکند متبوع از تابع اصلا و نه متبوعان مدد کرده می شوند مکر کسی که رحم کند الله تعالی
پس کفت امام علیه السلم ما ایم والله آنهائیم که رحم میکند الله تعالی و ما بخدا قسم آنکسیم که استثنا کرده
الله تعالی لیکن ما دفع ضرر میکنیم از شیعه امامیه که تابعان ما اند حدیث و هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال لما نزلت وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ قال رسول الله صلی الله علیه وآله هي اذنك يا علي
شرح روایت از امام جعفر صادق عم که کفت چون نازل شد در سوره الحاقه إِنَّا لَمَّا طَغَى
الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی ما وقتی که زیاد شد آب سوار کردیم
شما را در کشتی تا کردانیم آن کشتی را برای شما یاد آورنده ربوبیت رب العالمین و تا حفظ کند جمیع
اجزای آن تذکره را کوشی که حفظ کننده جمیع اجزا است کفت رسول الله صلعم آن کوش تست ای علی حاصل
کلام این است که طغیان آب نوعی از تغیر باشد از غالب شدن اهل ترک و کشتی عبارت از قرآن باشد
حدیث و هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال نزل جبرئیل علیه السلم بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه
وآله هكذا فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ شرح روایت از امام محمد باقر عم
که کفت نازل ساخت جبرئیل علیه السلم این ایت را از سوره بقره بر محمد صلعم چنین با جمعی که در تفسیر آن
این است پس عوض کردند جمعی که ظلم کردند آل محمد را حق ایشان سخنی غیر انچه در محکمات قرآن کفته
شد ایشان را بطریق نزول ساختیم بر جمعی که ظلم کردند آل محمد را حق ایشان عذابی از اسمان بسبب فسقی که
میکردند مراد این است که این جماعت بنی امیه اند باین ماننده یهود اند که این در شان ایشان است نه که این آیت
در قرآن برای عبرت است بقرینه وضع ظاهر در موضع مضمر چه موافق ظاهر سابق بر این آیت آن است
که کوید قیل لهم قولا با فبدل لو قولا و ایضا کوید علیکم رجزا با کوید علیهم رجزا حدیث و نهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلم قال نزل جبرئیل علیه السلم بهذه الآیة هكذا إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ
حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

وكان ذلك على الله يسيرا ثم قال يا ايها الناس قد جاءكم الرسول بالحق من ربكم في ولاية
علي عليه السلام فآمنوا خيرا لكم وان تكفروا بولاية علي عليه السلام فان لله ما في السموات وما في
الارض شرح در سوره نساء ان الذين كفروا وظلموا است ثم قال كلام امام است وذكر آن براى بيان اينست كه
انچه گفتيم در بين قرآت ظاهر نميشود چه مخاطب اعظم بند كه قايل برسالت رسول شده اند يعنى روايت
از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت نازل ساخت جبرئيل عليه السلام اين آيت را از سوره نساء باين تفسير يعنى كسى
كه منكر شدند ربوبيت را و منكر شدند و ظلم كردند آل محمد را حق ايشان محال است كه الله تعالى امرزد گناه
براى ايشان و نه اينكه بنمايد و كند ايشان را راهى مگر راه جهنم مر ايشان را بحالتيكه مخلد باشند كه
دايم باشند در جهنم هميشه و بوده اين بر الله تعالى آسان رد بر مفوضه است كه ميگويند الله تعالى اختيار
خلايق را ندارد بعد از ان متصل باين الله تعالى گفت اى مردم بتحقيق داده شما را رسول بحال امت
انجناب صاحب كل اختيار شما در امامت على عليه السلام اشارت است بحكايتى كه در ابتدا نهى از
اختلاف ميرود غظن و امر باقرار ربوبيت رب العالمين هست پس بگرويد كه ويد كه بهتر است
براى شما و اگر منكر شويد بامامت على پس بدرستيكه الله تعالى است آنچه در آسمانها است و آنچه در
زمين است اشارت است بشواهد ربوبيت كه هر كلام صريح در وجوب ترك پيروى ظن و وجوب
امام عالم بجميع احكام است و منكر آن مخالف ميكند چنانچه گفته فانما هم في شقاق و بيان شد
حديث نوزدهم اين باب اشارت است بوعيد منكر و تعذيب بر عذاب بالا اشارت است بعقيدت
مخذلان و اينكه كفر ايشان نفع نميكند نزد الله تعالى يعنى اشارت است باستغناى الله تعالى از اعمال ايشان
شصت وچهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال هكذا نزلت هذه الاية ولو انهم فعلوا ما يوعظون به في
علي لكان خيرا لهم شرح مضمون اين گذشت در حديث بيست و هشتم اين باب شصت وپنجم اصل
قلت لابي عبد الله عليه السلام واوحي الي هذا القرآن لانذركم به ومن بلغ قال من بلغ ان يكون
اماما من آل محمد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول الله صلعم شرح اين گذشت در حديث بيست
اين باب شصت و ششم اصل قال رجل عند ابي عبد الله ع وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله و
المؤمنون فقال ليس هكذا هي انما هي والمامونون فنحن المامونون شرح حاصلش مطيع نزد امام جعفر
صادق ع اين فقره از سوره توبه [illegible] الله تعالى عمل شما را و رسول
و مومنان مراد آن مرجع اظهار اين وجه كه اعمال خلايق معلوم ما مى شود در قيامت يا در دنيا پيش امام

گفت

گفت چنين اين كلمه ... اين كلمه و اعتماد در آيت بجز ما بهم آن اعتماد بان مراد اينست كه
انچه مقصود تصحيف و غلط است و اين كلمه غلط است و مردم عام ميفهمند حاصل اينست كه معنى در
دايره يكى كرده اند و ديگرى اين كشند مردم از غلط در فهمى مانند آن چنانچه مى آيد در حديث بيست و هفتم
مولانا ابي الحسن علي عليهما السلام و اينجا معنى دوم مراد است و موافق اين گذشت در احاديث باب معرفة
كتاب عرض الاعمال على النبي صلى الله عليه وآله است شصت و سيوم اصل عن ابي عبد الله قال هذا صراط
علي مستقيم شرح روايت است از امام جعفر الصادق عليه السلام كه گفت در آيت سوره حجر كه اين راه
مستقيم ميتواند بود كه اضافه صراط بنام امير المؤمنين ع قرائتى غير مشهور باشد و ميتواند بود
كه بيان معنى قرائت مشهوره باشد و حاصل هر دو يكيست چه مراد بصراط راه اعتراف بربوبيت رب
العالمين كه مقتضى پيروى امام عالم بجميع احكام است شصت و چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام
قال نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الاية هكذا فابى اكثر الناس بولاية علي الا كفورا شرح
بولايت متعلق بكفورا است يعنى روايت است از امام محمد باقر ع كه گفت نازل ساخت جبرئيل عليه السلام
اين آيت را از سوره بنى اسرائيل و قرائت باين روش در تفسير كه امتناع كرده بيشتر مردم
بامامت علي كه مصداق ربوبيت رب العالمين است مگر انكار نمودند اصل قال ونزل جبرئيل عليه السلام
بهذه الاية هكذا وقل الحق من ربكم في ولاية علي فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر انا
اعتدنا للظالمين آل محمد نارا شرح گفت و نازل ساخت جبرئيل عليه السلام اين آيت را از سوره الكهف
باين روش در تفسير و بگو اى محمد كه كلام حق از جانب رب كل اختيار شماست در امامت علي
نهى از اختلاف ميرود غظن است پس هر كه خواهد بگرود و هر كه خواهد منكر شود بدرستيكه
بدرستى كه ما مهيا كرده ايم براى جمعى كه ظلم كنند آل محمد را آتشى شصت و هفتم اصل عن ابي الحسن
عليه السلام في قوله وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا قال هم الاوصياء عليهم السلام
شرح روايت است از امام موسى يا امام رضا عليه السلام در قول الله تعالى در سوره الجن و اينكه مسق
كه امر كرده ايم مردم را [illegible] ايشانند در سوره نساء كه اطيعوا الله واطيعوا
الرسول واولي الامر منكم آنست كه الله تعالى [illegible] حكومت ايشان را جمع حكومت الله تعالى
ميشود و ايشان حكمى ميكنند [illegible] اختلاف [illegible] دليل آن رد بر [illegible] الله
تعالى [illegible] در حكم [illegible] اينكه [illegible] متعدد است [illegible] قول الله تعالى در سوره

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ مخصص بیت و باین مضمون اشارت شده در سورهٔ لقمان که الی المصیر بنفعهم ابی
در حدیث هفتاد و نهم این باب امام گفت مراد عبا جدا وصیاات معدان انبیا اشارت
بابطال قول جمعی که اولی الامر در سورهٔ نسا را تعمیم کرده اند بر معنی که مجتهدان داخل باشند
مراد امرای سرایات و تفسیری دیگر که مشافی این بیت برای این ایت می آید در کتاب الصلوة
در حدیث هفتم باب بیستم کتاب افتتاح الصلوات **نود و ششم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ
قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هشتم باب نوزدهم
نود و هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ **شرح** من در من المؤمنین
تبعیضیه است و من در من المسلمین برای اختصاص است بقرینه تغییر لفظ مفعول آنها **یعنی**
بر سبیل امام محمد باقر ع روا آن قول الله عز و جل در حکایت لوط علیه السلام در سورهٔ ذاریات بیرون
کردیم کسی را که در آن قریه بود از جمله گروه مؤمنان پس نیافتیم در آن
قریه از جمله مؤمنان غیر خانه واحده که برای مسلمانان بود فامان خانه و احمد صلی توحید باید بر علم
گفت نظر این بیت در دین است آل محمد است تمام در زمین غیر ایشان برای هدایت
خلایق **نود و هشتم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَقِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ قَالَ هٰذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا
يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي أَغْبَطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ فَيُسِيءُ وُجُوهَهُمْ وَيُقَالُ لَهُمْ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ
الَّذِي انْتَحَلْتُمْ اسْمَهُ **شرح** ضمیر مرفوع در راوه راجعست به من یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا
علی صراط مستقیم الزلفه قرب المنزله و مصدر اسم فاعل شده برای مبالغه سا متعدی مستعمل میشود
بمعنی قبیح ساختن لازم نیز مستعمل میشود بمعنی قبیح شد و اینجا لازم است سیئت و این دو معرفات
بصیغه مجهول معلوم مضارع باب تفعیل یا افتعال افتعل بکسر عین با نقطه و سکون با و بکسر نقطه مصدر
باب ضرب رشک برده اغبط افعل التفضیل است و لام در لهم برای تعدیه است **یعنی** روایت
از امام محمد باقر ع در قول الله تعالی در سورهٔ الملک چه چیز حین قیامت مخالفان و تابعان
اولیا با این روش که در کمال قرب است قبیح کرده شد روهای ایشان کمنکر شدند فضل

را دکتر

و گفته شد با جمعی ملایکه میگویند این آنکس است که بنام او میخواندید بخود را امام گفت این آیت نازل
شد در امیر المؤمنین ع و ابو بکر و عمر و عثمان که با او بودند و کردند انچه کردند که غصب خلافت ونام
امرالمؤمنین شد و در قیامت امیر المؤمنین علیه السلام را در منزلت قرب مرتبه ایشان میبینند
آن دیدن رو های ایشان را و گفته میشود ایشان را که این آنکس است که در دنیا بخود نام او میخواندید مراد آنست
که آنکس است که نام او را که امیر المؤمنین باشد برای خود ساختید **نود و نهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَام
فِي قَوْلِهِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ قَالَ النَّبِيُّ صلعم وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
در قول الله تعالی در سورهٔ البروج و قسم بگواهی دهنده و گواهی داده شده برای او گفت مراد رسول الله
صلعم است که گواهی بولایت امیر المؤمنین داد از جانب الله تعالی و مراد مشهود امیر المؤمنین علیه السلام است
صدم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى
الظَّالِمِينَ قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام **شرح** پرسیدم امام رضا ع را از قول الله تعالی
در سورهٔ اعراف پس اعلام کرد اعلام کننده عظیم میان اصحاب جنت و اصحاب جهنم که لعنت الله تعالی
بر جمعی است که ظلم کردند امام گفت آن اعلام کننده امیر المؤمنین علیه السلام است **صد و یکم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ قَالَ
ذَاكَ حَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ وَعُبَيْدَةُ وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَعَمَّارٌ هُدُوا إِلَىٰ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام **شرح** الحمید ستوده شده مراد الله تعالی است یا مراد امیر المؤمنین ع است
و حاصل هر دو یکی است عبیده بضم عین بی نقطه و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
ابن الحارث بن المطلب بن عبد مناف در بدر شهید شد مقداد بن عمرو بجهت تبنی اسود است **یعنی**
روایتست از امام جعفر الصادق ع در قول الله تعالی در حق جمعی که ایمان و عمل صالحات بجا آوردند
در سورهٔ حج و راه نموده شدند بسوی پاکیزه از جمله گفتار و راه نموده شدند بسوی راه ستوده
تعالی گفت این هفت کس اند راه نموده شدند بتوفیق بسوی خلافت امیر المؤمنین علیه السلام **اصل**
وَقَوْلُهُ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ الْأَوَّلَ وَالثَّانِيَ وَالثَّالِثَ **شرح** و در قول الله تعالی در سورهٔ الحجرات
که الله تعالی بسوی شما ایمان را و زینت داد در دلهای شما یعنی امید بامامت امیر المؤمنین ع
و مکروه کرد بسوی شما انکار را و بیعت را و سرکشی از فرمان رب العالمین را و گناه را مراد ابو بکر

وعمر وعثمان است هشتاد و دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالَ عَنَى بِالْكِتَابِ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَأَمَّا أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ فَإِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح پرسیدم از محمد باقر علیه السلام از قول الله تعالی در سوره احقاف آورید برای من کتابی پیش از این یا باقی ماند از علم اگر بودید راستگو در دعوی [illegible] که اینانند شریک الله تعالی میکنید گفت در مسایل شرع امام گفت خواسته بکتاب توریه و انجیل را مثلا و اما باقیمانده از علم پس خواسته بآن علم اوصیای انبیا را علیهم السلام که بعد از انبیا داد و ایشان باقی بمانند هشتاد و سیوم اصل سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَيْماً وَعَدِيّاً وَبَنِي أُمَيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْظَعَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُرْآناً يَتَأَسَّى بِهِ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أُطَعْ فَلَا تَجْزَعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطَعْ فِي وَصِيِّكَ شرح لفظ ابی در آیت سوره بقره و سوره طه هست اما در سوره بنی اسرائیل چنین است وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً كَبِيراً وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً الا ابلیس استثنای متصل است چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب صد و هشتاد و هفتم که باب فی ذکر المنافقین والضلال وابلیس فی الدعوات یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که میگفت چون در خواب دید رسول صلی الله علیه وآله ابی بکر را که از قبیله تیم است و عمر را که از قبیله عدی است و عثمان را که از قبیله بنی امیه بالا میروند بر منبر او بسیار اضطراب [illegible] پس فرستاد الله تبارک و تعالی چیزی از قرآن که دل بعد کند بوسیله آن و یاد کن ای محمد وقتی را که گفتیم ملایکه را که فرمان برید آدم را که خلیفه من است پس فرمان بردند مگر ابلیس که [illegible] و امتناع کرد از فرمان بردن آدم را بعد از آن در تفسیر این آیت وحی کرد بسوی او که ای محمد بدرستی که من خالق آسمانها و زمینم و رب العالمین ام امر کردم پس اطاعت کرده نشدم در بعضی امر خود پس اضطراب مکن تو وقتی که امر کنی پس اطاعت کرده نشوی در وصی خود هشتاد و چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُمْ

ذرّ

ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم این باب اصل وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا إِلَّا فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا وَجُحُودِ حَقِّنَا وَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَلْزَمَ رِقَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَقَّنَا وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ شرح پرسیدم امام را از قول الله تعالی در سوره التغابن اطاعت کنید الله تعالی را در آنچه در محکمات قرآن گفته و اطاعت کنید رسول را در آنچه در محکمات که در تفسیر متشابهات قرآن است گفته پس اگر رو گردان شوید پس جز این نیست که بر رسول ما رسانیدن ظاهر است یا بمعنی که جزای مخالفین را خواهیم داد [illegible] که آن حجت است که الله تعالی هم بجا رسانیده اند در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول پس امام گفت اما والله نه [illegible] هر که پیش از شما بود از زمان رسول صلعم تا حال و هیچ نشد هر که هیچ شد تا آنکه ایستد قائم آل محمد مگر در ترک تصدیق بامامت ما و انکار حق ما بسبب [illegible] و نرفت رسول صلی الله علیه وآله از دنیا تا آنکه لازم ساخت گردنهای این امت را حق ما را و الله تعالی توفیق راه نمائی میکند هر کرا که خواهد بسوی راه راست انتهای از سوره بقره و سوره نور مراد این است که آنچه در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول است ولایت هشتاد و پنجم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ قَالَ الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ شرح روایت شد از علی بن جعفر علیه السلام از برادرش امام موسی کاظم ع در قول الله تعالی برای تسلی رسول در تکذیب قوم در سوره حج وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و بسا از جماعتی که هلاک کردیم ایشان را بر حالیکه ایشان ستمکننده بودند [illegible] که ایشان خراب و ضایع بودند [illegible] و بسا چاه [illegible] بیت مستحکم که [illegible] امام گفت چاه معطله امام صامت است که [illegible] امام زنده است و امام بالفعل نشده و قصر مشید امام ناطق است [illegible] محکمات کتاب الهی که در آنها [illegible] وجوب تصدیق [illegible] رب العالمین [illegible] و امام عالم بجمیع احکام الهی [illegible] خود را [illegible] امام جاهل [illegible] ظاهر شد [illegible] است و جمع عرش بمعنی [illegible] و نظام [illegible] هشتاد و ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فی قوله تعالی ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک قال یعنی
ان اشرکت فی الولایة غیره بل الله فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة
وکن من الشاکرین ان عضدتک باخیک وابن عمک **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع
قول الله تعالی در سوره زمر که آیت بتحقیق وحی کرده شد بسوی تو و بسوی انبیای پیش از تو هرگاه که
هر آینه اگر شریک کنی با من ناطل میشود البته عمل تو یعنی امام گفت معنی اینست که اگر شریک کنی با الله تعالی
در حکومت غیر او را یعنی که تجویز حکمی از پیش خود کند در مسئله که اختلاف در آن بود دلیل آن
از امام معصوم خود یا از دیگری چه آن معنی شرک است و حاکم است حکم الله تعالی را تنها بر عباد
پس امام گفت معنی اینست که حکم الله تعالی را بپرست تنها بی عبادت کن غیر او را و ترک مخالفت وحدت
مقابل او کن و باش از شکرگزاران برای اینکه مدد کردیم تو را به برادرت و به پسر عمت اشارت است
یعنی علی عالم بجمیع احکام است و از پیش خود حکم نمیکند و تا انقراض دنیا از اولاد او امامی خواهد
بود که از پیش خود حکم نکند **هفتاد و هشتم اصل** حدثنی جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علیهم
السلام فی قوله عز وجل یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها قال لما نزلت انما ولیکم الله
ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون اجتمع
نفر من اصحاب رسول الله صلعم فی مسجد المدینة فقال بعضهم لبعض ما تقولون فی
هذه الآیة فقال بعضهم ان کفرنا بهذه الآیة نکفر بسائرها وان آمنا فان هذا ذل
حین یسلط علینا ابن ابی طالب فقالوا قد علمنا ان محمدا صادق فیما یقول ولکنا
نتولاه ولا نطیع علیا فیما امرنا قال فنزلت هذه الآیة یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها
یعرفونه یعنی بولایة علی واکثرهم الکافرون بالولایة **شرح** ظاهر اینست که
مجموع سوره نحل یا بعض آن در مدینه نازل شده باشد مگر اینکه قرائت بصیغه مجهول باشد یعنی یا
یعنی حکایت کرد از امام جعفر صادق از پدرش از جدش علیهم السلام در قول الله عز وجل در سوره
نحل می شناسند نعمت الله تعالی را بعد از آن منکر میشوند گفت چون نازل شد آیت سوره مائده که
بیان شد در حدیث سیم باب هشتم جمع شدند جمعی از اصحاب رسول الله صلعم در مسجد مدینه
پس گفتند بعضی از ایشان بعضی دیگر را چه میگوئید درین آیت پس گفتند بعضی از ایشان اگر انکار کنیم این
آیت انکار کرده خواهیم بود باقی آیات نیز و اگر اقرار کنیم باین آیت پس این خواری است

که مسلط

که مسلط شود برما پسر ابی طالب پس باهم اتفاق کردند و گفتند بتحقیق دانستیم که محمد راستگو است
در گفتن خود ولیکن ما دوست او میداریم و حاکم خود میدانیم و اطاعت نمیکنیم علی را در آنچه امر کند علی ما را با دعوی
امر کردن محمد بحق علی امام گفت پس نازل شد این آیت که می شناسند نعمت الله تعالی را بعد از آن منکر میشوند
آن را یعنی معنی اینکه می شناسند ولایت علی که نعمت الله تعالی است و مقتضی شکر است چنانچه گذشت در حدیث
سابق و اکثر ایشان منکران کافرند که بودند تصدیق ولایت الله تعالی و ولایت رسول نکردند و از روی
نفاق دروغ میگویند یا یعنی که قلیلی از ایشان که از کفر بدرآمده بودند با این کلمات کافر
شدند **هفتاد و هشتم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن قوله عز وجل الذین یمشون علی الارض
هونا قال هم الاوصیاء من مخافة عدوهم **شرح** الهون سهل بودن مراد اینجا سهلات و بیخ
اصل آن مصدر است بصیغه جمع نیست **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از قول الله عز وجل
در سوره فرقان و عباد الرحمن الذین و بندگان خاص رحمن جمعی اند که میروند بر زمین سهل که
ایشان اوصیا اند از بیم دشمنان ایشان سهل میروند **هفتاد و نهم اصل** عن الاصبغ بن نباتة
سأل امیر المؤمنین علیه السلام عن قوله تعالی ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر فقال الوالدان
اللذان اوجب الله لهما الشکر هما اللذان ولدا العلم وورثا الحکم وامر الناس بطاعتهما ثم قال الله الی المصیر فمصیر
العباد الی الله والدلیل علی ذلک الوالدان ثم عطف القول علی ابن حنتمة وصاحبه فقال
فی الخاص والعام وان جاهداک علی ان تشرک بی یقول فی الوصیة وتعدل عمن امرت بطاعته
فلا تطعهما ولا تسمع قولهما ثم عطف القول علی الوالدین فقال وصاحبهما فی الدنیا معروفا
یقول عرف الناس فضلهما وادع الی سبیلهما وذلک قوله واتبع سبیل من اناب الی
ثم الی مرجعکم فقال الی الله ثم الینا فاتقوا الله ولا تعصوا الوالدین فان رضاهما رضا
الله وسخطهما سخط الله **شرح** در سوره لقمان چنین است ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه
وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر وان جاهداک
علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من
اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون القرآن والدان العلم عبارت است از دو جزو اول محکمات
قرآن که منزل لهما دلالت بر اینکه محکمات اصل متفق علیها بجمیع امت و ام الکتاب است چنانچه در سوره
آل عمران هن ام الکتاب **دوم** امام زمان خود رسول خدا و وصی که عالم بجمیع متشابهات و احکام

الهی است و بمنزله بدیهیات چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و شرح
و قال قل فما اولئک تا آخر و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث ششم باب صد و سی و چهارم
که وَ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِيٌّ ثُمَّ أُولُوا الْأَلْبَابِ چنانچه بیان می شود بر اشارت است باینکه حمله استغناء
باقی و قضینا الا قاذه است و معترضه است میان آن و میان آن اشکال که تفسیر آنست که مراد ایست
محکمات قرآن البته نخواهد یافت و میکنند طعنه از نخالفت بر میدارد و اشتباه در امام و ابو طرف
میکند باعتبار اشتمال بر ایالتی که در آنها براهین وجوب تصدیق ربوبیت رب العالمین و بر آن
بر وعی ظن و وجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام هست بر مانعی بودن حمله برای تحقق عنی
تفسیر العباد اشارت است باینکه ان المصیر برای دفع دخل است تا کسی خیال کند که حاکم در مسائل شرع
متعدد است چه حکومت امام و محکمات قرآن بعنوان اصالت نیست بلکه بعنوان وکالت و در اعلیهما
بحکم الهی است از روی علم نه ظن چنانچه مذکور شد در شرح حدیث شصت و چهارم یز ختم بفتح
خاء با نقطه و سکون نون و فتح تاء دو نقطه در بالا نام دو عبرات و مراحل ابو بکر است و تقدیم
ذکر عمر بر ابو بکر بموافقت قرآن است چه وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ بتقدیر ذات وهن علی وهن است
بمعنی برنخالیکه صاحب ضعف بر ضعفات و اشارت است بتکثیر که مکانها حاصل شد در زمان عمر
روی شکست زمان ابو بکر و فاعل در و فصاله برای عطف بر جمله است یا حالیت و جمله و فصاله
حال از وهن در علی وهن است و ضمیر فصاله راجع بوهن مطلقا است که مقدر شرکت میان دو وهن
یا راجع بوهن در علی وهن است و بر هر تقدیر عامین عبارت از زمان خلافت ابو بکر است تقریبا
با بمعنی که حیاتی وهن در آخر دو سالات تقریبا که زمان انقضای یک وهن و حدوث وهن
دیگر است الخاص و العام عبارت از کلامی است که در آن حکم بکمر عضو و بر کم و حق خواست منکسه
صریحا و مقصود بیان حکم جمیع افراد است مثل کلامی که مشتمل باوه و صلیه باشد و مثل وَلَا تَقُلْ
لَهُمَا أُفٍّ و میتواند بود که مراد بلفظ الخاص و العام کلامی باشد که در واقع خاص باشد
مردم عام فهمند یا مراد کلامی باشد که طایفه خاصه که اهل البیت و شیعه ایشان اند تا غدار آن
از احادیث بمعنی گیرند و طایفه عوام از اهل ه بمعنی دیگر میکنند و بر هر تقدیر ضمیر برفع
جاهداک راجع بباعث دو وهن است که مدلول وهنا علی وهن است و ظاهر حدیث که می آید
در کتاب الایمان و الکفر در باب بر الوالدین موافق است که در وَإِنْ جَاهَدَاكَ و صلیه

ترشرلیه

ترشر لیه و اینکه قال در فلا تطعهما برای تقریب است جز شریعت و منبر انه مخالفان خیال کرده اند
آیه شرطیه است و فا جزائیه است و غافل شده اند از اینکه مفهوم شرط موهم آنست که اگر مجاهدین نکنند بکه
در صورت عدم امیت کند اشراک جایز باشد و از این تقریب ظاهر میشود که مبالغه در نهی از اطاعت آن
دو کس در مصر دیگران و صلیه باشد بیشتر از ظاهر ترابت نقل فی الوصیه بصیغه مخاطب مفرد است
و بضمیر فهر از قرابت و اشارت است باینکه ما در مالیس لک به علم عبارت از کلیات که محکم نظر کنند
یا برای سببیات است بمعنی طاکی که مرتبا به قطعی او علم حاصل شود و حکم او بعنوان خلاف نباشد بکه
از جزء خود و نظر می باشد چنانچه گفته در سوره مومنون وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ
لَهُ بِهِ و الوصیه عبارت است از مصدر وصینا است بعول در بعوله وفی بصیغه غایب است و ضمیر مستتر
بالله تعالی است و فی بصیغه امر است و اشارت است باینکه معروفا صفت مفعول مطلق محذوف
عاملی آن مصدر مصاحبهما است مخاطب به هر حکم مرکبیت از مخاطب در اتبع و انحصار او
مرجعکم تا آخر برای دلیل کرده در اتباع سبیل من اناب است تا آخر در تفسیر کنند الی الله بتقدیم
الی الله است و شروع در نصیحت مردم است یعنی روایت از اصبغ بن نباته که او بن سیدا لملک
علیه السلام است قول الله تعالی در سوره لقمان ان اشکر لی و لوالدیک است که شکر گذاری کن برای من
و برای پدر و مادرت چیزی میست بازگشت پس امام علیه السلام گفت پدر و مادر که واجب
الله تعالی است که آنها را شکر با آنها دو چیزند که زایند علم را و وارث حکمت را ما امر شده ایم با طاعت
آنها در آیت سوره نساء أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ که بیان شد در حدیث
اول باب شصت و چهارم اشارت است باینکه اطاعت الله تعالی بمعنی عمل بمحکمات قرآن است و اتق
اطیعوا گفته نشد برای اینکه اطاعت رسول و اولی الامر از یک قبیلت بعد از آنکه الله تعالی برای دفع
دخل گفت بسوی من است بازگشت بیان این آنکه بازگشت بندگان در اطاعت محکمات و امامات
امام بسوی طاعت الله تعالی است و او هنا برآن اطاعت پدر و مادر است بامعنی که حکومت ایشان
بنت عبدالله الله تعالی حالیست عجز بر عمر و ابو بکر بامعنی که اجماع ضمیر و الدین که نزد است
نکرده بلکه اجماع ضمیر عیال و هنا علی وهن کرده باین وجه که گفته در کلامی که خاصه است لفظ عالم
بمعنی باطنی که مشتمل بر او و صلیه است یا در کلامی که خاص آن است و مردم عام در پی و مادر
می فهمند و مجملات از اسلوب کلام بلیغ و از آنکه اگر چنان باشد که ایشان می فهمند غرابت

الهیات و بمنزله بدیهیات چنانچه بیان شده در شرح حدیث دوازدهم از باب قوله کتاب العقل در شرح
و تعالی قل تعالوا اتل الخ ظاهر بر مناقات ندارد با آنچه می آید در حدیث ششم از باب صد و بیست و چهارم
که و رسول الله و علی ثم الوا لینا الخ چنانچه بیان می شود بر اشارت است بانکه حمله امر
بیانی و قضینا الا یتنا آن است و معترضات میان آن و میان ای انک که تفسیر آن است به روایت که
محکمات قرآن البته بجا هدایتها میکند و لهذا از خاک خلت بر میدارد و اشتباه در امام ابر طرف
میکند باعتبار اشتمال بر آیاتی که در آنها براهین وجوب تصدیق در ربوبیت رب العالمین و دیث
بر وعید ظنی و وجوب بر وی امام عالم بجمیع احکام هست بر تناصی بودن حمله برای تحقق
قضیة العباد اشارتست بانکه الی المصیر برای دفع دخل است تا کسی خیال کند که حاکم در مسایل شرع
متعدد است چه حکومت امام و محکمات قرآن بعنوان اصالت نیست بلکه بعنوان نیابت است در احکام
حکم الهی است ان دری علم نه ظنی چنانچه مذکور شد در شرح حدیث شصت و چهارم بنز ختیمه بفتح
خای بی نقطه و سکون نون و فتح تاء دو نقطه در بالا نام دیو عراست و صاحب ابوبکر است و تقدیم
ذکر عمر بر ابوبکر موافقت قرآن است چه وهنا علی وهن بتقدیر ذات وهن علی وهن است
بمعنی بر چنانکه صاحب ضعف بر ضعفی است و اشارتست به آنکه محکمات حاصل شد در زمان عمر
روی بتکت زمان ابوبکر دعاعد و تفضا در برای عطف بر جمله است یا حالیات و جمله تفضا
حال از وهن در علی وهن است و ضمیر تفضا راجع به وهن مطلق است که مقید مشترک است میان دو
یا راجع به وهن در علی وهن است و بر هر تقدیر عامین عبارتست از زمان خلافت ابوبکر است
بانجمعی که عبارات وهن در آخر دو سالات تقریبا که زمان انقضای یک وهن و حدوث وهن
دیگر است الخاص والعام عبارت از کلامیست که در آن حکم بکنند بخصوص کرده خواست مکنت انکه
صریحا و مقصود بیان حکم جمیع افراد است مثل کلامیکه مشتمل بیان و صلیه باشد و مثل ولا تقل
لهما اف و میتواند بود که مراد بلفظ الخاص و العام کلامی باشد که در واقع خاص باشد
مردم عام فهمند یا مراد کلامی باشد که طایفه خاصه که اهل البیت و شیعه ایشان باشند
از احتمال بر معنی میگیرند و طایفه عوام از احتمال بر معنی دیگر میکنند و بر هر تقدیر ضمیر مرفوع
جاء هذاک المیم راجع به عدد وهن است که مدلول وهنا علی وهن است و ظاهر حدیثی که می آید
در کتاب الایمان و الکفر در باب ... الوالدین موافق اینست که در قوله جاء هذاک مصلحه ا

نزنظر

نز شرایه و آنکه و امر فلا قطعوا مرا برای تقریع است جز اشریعت و مضرات مخالفان خیال کرده اند
آیه شرطیه است و فاجزائیه است و غافلند از آنکه مفهوم شرط موهم آنست که اگر مجاهد نکنند
دعوت عبادت کنند اشراک جایز باشد و از این تقریب ظاهر میشود که مبالغه در نهی از اطاعت آن
دو کس در معصیت دیگران فیصله باشد بیشتر از ظاهر ترکت نقل فی الوجبه بصیغه مخاطب مضی
و تعبیر نشرت در آیت اشارتست بانکه ما در ما لیس لک به علم عبارتست از کلی است که حکم بطلان کنند
یا برای سببیت است بمعنی طاعکی که مراد بیجای آن علم حاصل شود و حکم او بعنوان خلافت باشد
از جزء خود و بطن میباشد چنانچه گفته در سوره مومنون و من یدع مع الله الها آخر لا برهان
له به الوجهة عبارتست از مصدر وصیتنا است بقول در سوره لیغفر صیغه غایبت و ضمیر مستتر
با الله تعالی است و در صیغه امر است و اشارتست بانکه معروف صفت مفعول مطلق محذوف است
عاملان مصدر صاحبها است مخاطب به همه حکم مرکبست از مخاطب ما بتبع و انحضار او و فوقی
مرجعکم تا آخر برای دلیل کرده در اتباع سبیل من اناب است تا افراط در تنفیر نکند الی الله بتقدیم
الی الله است و شروع در نصیحت مردم است سیفی روایت از اصبغ بن نباته که او بر صحابه امیرالمؤمنین
علیه السلام بالا قول الله تعالی در سوره لقمان سفارش بما انسان است که شکر گذاری کن برای من
و برای پدر و مادرت چون بسوی من است بازگشت پس امام علیه السلام گفت پدر و مادر دیگر و اجب
الله تعالی براینها شکر با آنها دو چیزند که زایند علم را و وارث حکمت را ما امور شده مردم با طاعت
آنها در آیت سوره نساء اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که بیان شده در حدیث
اول باب بیست و چهارم اشارتست بانکه اطاعت الله تعالی بمعنی عمل بمحکمات قرآن است و تعی
اطیعوا گفته نه سما بر برای آنکه اطاعت رسول و اولی الامر از یک قبیلت عبادت الله تعالی برای دفع
دخل گفته بسوی من است باز گشت بیان این آنکه باز گشت بندگان در اطاعت محکمات ولاة
امام بسوی طاعت الله تعالی است و از هفتاد اطاعت پدر و مادر است بانجمعی که حکومت ایشان
نیست مطلقه الله تعالی چنانچه صحیح تا بعضی با ابوبکر بانجمعی که اجماع ضمیر و الدین که نزدیک
تکرده بلکه اجماع ضمیر علیها وهنا علی وهن کرده با تمام وهن که گفته در کلامی که خاص است لفقط علم
معنی با تضمنی که مشتمل بیان و صلیه است یا دو کلامیکه خاص آید دوات و مردم عام در یک پیدا
می فهمند بیان تحلیلات از اسلوب کلام بلیغ و از آنکه اگر چنان باشد که ایشان می فهمند در آیت قرآن

هم میشود چه هرگاه در شبی شیر عبث دهد وزن نجوزند تا بجهت کاهی بجای معاش میکند و اینها هرگاه
که شیر دهد دو سال عبث دهد و واجب نیست چنانچه گفته وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ
ذَلِكَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ هرچند که بغیب نماند عمر با بو بکر قبل براینکه
با من خاکی یا امام گفت مراد اینست که دخل کنی در وصیتی که کردم و عهدی که کردی که ما سوی
با طاعت آنکه امامی باشد که تمیم محکمات قرآنست و نتیجه آن محکمات ضایع و باطلات پس
وصیت و تاکید و صیت اطاعت مکن عمر با بو بکر با اصلا و مشتغل بحقوق آن دولت اصلا
الله تعالی بجا نیند عیش بابی دو تابع علم با جمعی که اجماع صین علما الدین کرده با بی دو شیر که گفته
کن آن حدا بعد علم با دو بدنیا هراجی که انتها با شد الله تعالی میگوید در بین کلام که شبا شان
در بیز مواضع وجوب نقیه مضایقات دو تا بیع علم را و بنجات مردم را بیوی آن دو تابع
علم با جمعی که ظاهر شاذ برای مردم برای بیع حیثیات دولت آنچه گفتم در معنی مصروف و اماد قوله
که تابع شو بلدکی که بعد آمده بسوی من یوق کل صبا او بسوی من است با آن کث شما با جمعی که
مشفق بتو دید و ما اتباع سبیل من اناب الی انحضان قوا شقام آن الخام کشید چون بیان و نشان
سبا نزل شارت با ینکه چنانچه نرتیط در تقیه قبیحات افراط دولت نیز قبیح است پس امام علیه السلام
واکذا به حکم در مسائل شرع را بسوی الله تعالی در محکمات قرآن که ما حد است میان آنان بسوی کتاب
پس حجه کنید از عذاب الله تعالی و مخالفت مکنید دو تابع علم را چه بدبختی که موافقت حکم اینان
ضلالت است و مخالفت حکم اینان مخالفت حکم الله تعالی است اشارت است بوعید حد ایشکم
ثمانون **هشتادم** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْلُهَا وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَرْعُهَا
الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا وَعِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرُهَا وَشِيعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ
وَرَقُهَا هَلْ فِيهَا فَضْلٌ قَالَ قُلْتُ لَا وَاللَّهِ قَالَ وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتُورِقُ
وَرَقَةٌ فِيهَا وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا **شرح** در سوره ابراهیم چنین است
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا یعنی که چون نزد الله تعالی ذکر داشته دو آن مثل امام حق که
الله تعالی است و پاکیزه است چنانچه امام باطل کلمه ابلیس و ناپاک است مانند یک درخت که پیچان محکم

باشد

باشد و بالای آن که تنه آن باشد در آسمان سرکشیده باشد مینداده باشد میوه خود را در هر وقت که
خواهند تؤتی تقی بصیغه مجهول باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیلات و مفتوح مرفوع و نایب فاعل است
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره ابراهیم مانند یک درخت که پاکیزه باشد بیخ
آن مستحکم باشد و بالای آن که تنه آن باشد سرکشیده در آسمان باشد یعنی گفت امام گفت که رسول
الله صلی الله علیه و آله مانند بیخ آن درخت است و امیر المومنین علیه السلام تنه آن درخت است و امامان علیهم السلام
که از اولاد رسول و امیر المومنین اند شاخهای آن درخت اند و علم ایمه که رسول و امیر المومنین و اولاد ایشان
باشد میوه آن درخت است که هیچ زمانی خالی از ان نیست و شیعه ایشان که مومن برگ درخت رب العالمین
با جمعی که امامیه اند برگ آن درخت اند یا در بین کلمات که برای تطبیق مثل گفتم شایسته شک و شبهه
نیست گفت گفتم نه بخدا قسم امام گفت بخدا قسم که به تحقیق که مومن هر آینه زاده میشود پس برگ داده می شود
یک برگ در آن درخت و به تحقیق که مومن هر آینه میمیرد پس می افتد یک برگ از آن درخت **هشتاد و یکم**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ أَوْ
كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قَالَ الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً قَالَ
لَا يَنْفَعُ إِيمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ **شرح** لم یکن استیناف بیانی است یا بیان است پس مراد بنفسا نفسیست از اهل
محکمات که در جواب فرض مذکورات و میتواند بود که حال باشد از نفسا پس مراد بنفسا اعم است از اهل
غیر ایشان که متکلمات و اشارت بابیت که معطوف و معطوف علیه مثلا از مقدر پس هر که کلام که خواهی اکتفا
میتوانی کرد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره انعام یوم یاتی
بعض آیات ربک لا ینفع دو عنی که وعیدیست به بعض آیات صاحب الامر اختیار دولت مثل حالت احتضار که
از آمدن الله تعالی است یعنی آمدن دولت پیر و لوای و حد قیامت و پیش از آمدن ملایکه عذاب
که بعد از دولت پیروزی میگیرند شرکان را تا بجهنم برند فایده نمیدهد نفسی را که دعوی ایمان کرده
باشد و منع کرده باشد مردم را از عمل بآیات محکمات که دعوای نهی از پیروی ظن است ایمان
آن نفس در آن وقت چه میشود اینکه مومن شده باشد در زمان سابق امام گفت مراد ایمان روز
عهد که فوق بر او عام است که بصورت موجود بودند چنانچه گذشت در حدیث چهارم ابواب
بزرگ تاکید آنچه مدلول ناقضات پس مراد سابق بر سابقات یا اینکه کسب کرده باشد در ایمان که
کرد در زمان سابق که زمان وجود ایمان و تکلیف تحقیق آن امام گفت مراد بخیر اقرار با نبیا و اوصیا است

حضوصاً امیر المؤمنین ع برای این امت مراد اینست که تصدیق ربوبیت رب العالمین بر وفقی کنند که
لزوم اینها را وصیا برای هر زمانی تا انقراض دنیا ظاهر شود امام گفت نفع عند هذا ایمانهم یعنی
برای اینکه ایمان باطل است و بعنوان آلهی نفی حقیقت ایمان از او میشود نه برای اینکه او را اعتقاد
خوب مومن نبوده هشتاد و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل بلی من کسب
سیئة و احاطت به خطیئته قال اذا جحد امامة امیر المؤمنین علیه السلم فاولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون شرح روایت است از امام جعفر صادق ع در قول الله عز و جل بلی یعنی
نعم جمعی که قول علی الله بغیر علم میکنند و میگویند ادراک نمیکند ما را آتش مگر روزی چند محصور
در سوره بقره الی ادراک میکند عقیده هر کس که کسب کند بدی را و احاطه کند او را گناه او گفت وقتی که منکر ربوبیت
رب العالمین شود با انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلم مثلاً که مقتضی حکم بطلان است و مصداق
انکار ربوبیت الخ گناه می شود بر ایشان اهل آتشند ایشان در آتش همیشه اند هشتاد و سیوم اصل
عن ابی عبیدة الحذاء قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن الاستطاعة و قول الناس فقال و تلا
هذه الآیة و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم یا ابا عبیدة الناس مختلفون
فی اصابة القول و کلهم هالک قال قلت قوله الا من رحم ربک قال هم شیعتنا و لرحمته خلقهم
و هو قوله و لذلک خلقهم شرح مراد باستطاعت اینجا قدرت بندگان است بر فعلی که مشیت الهی
هر چه مشیت کند البته شود و تعلق بخلاف آن نگرفته باشد مراد بالناس قدریه است که میگویند بنده
قادر باستقلال است بر ... مکلف بر تکلیف مستطیع ایمان است و مشیت الهی بایمان او تعلق گرفته و مشیت
شیطان بکفر او تعلق گرفته و موافق مشیت آلهی بفعل نمی آید بلکه موافق مشیت شیطان بفعل می آید
پس الله تعالی را چنین عاجز می شمارند که هر چه او مشیت کند البته شود و بخلاف کافر باختیار است الله تعالی
مشیت عبید هند بلکه میگویند الله تعالی قادر است بر توفیق او و تفصیل این گذشت در باب هیجم
و پنجم کتاب التوحید حضرت فعال نجع باتمام است ... تقریب و قد تلا
انما عبیده معقول مقالات ... اصابة برای تحلیلات الکلام القول برای جمهور خارج است
مراد قول علی الله بغیر علم است و اشارت بانکه مراد باختلاف که منع از آن شده در امثال قول
الله تعالی و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا اختلاف ... مظنونات و مسائل اختلافی اهل
علم که ابطال قول اهل ظن میکنند نیست هفتم روایت است از ابی عبیده حذاء گفت پرسیدم امام

محمد باقر را از استطاعت یعنی قدریه که اکثر معتزله اند در آن پس امام علیه السلم گفت بر جا ایکه خواند این آیه
استطاعت یعنی قدریه این آیه را از سوره هود و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة و لا یزالون
مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم و تمت کلمة ربک لأملأن جهنم من الجنة
و الناس اجمعین و اگر میخواست صاحب کل اختیار و هر آینه میکرد مردم را بیک مذهب که مؤمن باشند
و همیشه مختلف خواهند بود در مسائل مگر کسیکه بتوفیق رحم کرده او را صاحب کل اختیار و تعبیر برای رحمت
کرده ایشان را و تمام عیار شده امامیه که کلمة الله تعالی است در هر زمانی باینکه حاجت ندارند مردم باختلاف
هر آینه پر میکنم البته جهنم را از جنیان و مردم همه مراد امام اینست که بعض این آیه صریح است در اینکه خلاف کلام
و تفتیق مومنین از جانب الله تعالی و باختیار است ای ابو عبیده مردم مختلفند در مسائل بسبب تحقیق حکم از روی اجتهاد
و جمیع اهل این اختلاف اهل جهنم اند مقصود تفسیر تتمه اینست که در این حدیث مذکور است راوی گفت گفتم
قول او که مگر آنکه رحم کرده او را صاحب کل اختیار چه معنی دارد مراد اینست که این چون جمع میشود با لفظ کلهم
که در تفسیر لفظ اجمعین گفتی امام گفت آن مرحومان شیعه امامیه ما اند و برای رحمت خود تعبیر کرده شیعه ...
و آنست مضمون قول او که و برای آن رحمت تعبیر کرده ایشان را ظاهر این کفت کلام اینست که استثنا منقطع باشد
و استعمال لفظ الناس در ما عدای شیعه امامیه شده باشد برای اشارت بعنایت کمی شیعه امامیه
ممکن است بود که مراد این باشد که استثنای متصل است و لفظ کلهم و اجمعین عام مخصوص است بقرینه
مخفی نماند که امام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله امام مرحومات و در این حدیث دلالت بر این هست که امام
مخصوص شیعه امامیه است انجمله قبول اسلام و ایمان بمحمد صلعم اصل یقول لطاعة امام الرحمة التی
یقول و رحمتی وسعت کل شیء و یقول علم الامام و وسع علمه الذی هو من علمه کل شیء هو
شیعتنا ثم قال فسأکتبها للذین یتقون یعنی ولایة غیر الامام و طاعته شرح یقول هر جا
بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است لام لطاعة مکسورات الامام مجرور و مضاف الیه است
الرحمة مجرور و صفت الامام است و این فقره برای تفسیر لذلک خلقهم است التی یقول بتقدیر التی یقول فیها
و این فقره برای استشهاد بتفسیر مذکور است در سوره اعراف چنین است قال عذابی اصیب به من اشاء
و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون
الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه و مذکور شد در شرح حدیث دوم باب بیستم
یقول علم برای تفسیر استشهاد است علم بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است

الامام منصوب و مفعول به علم است و وسع بصیغه ماضی معلوم باب علم عطف به علم است علمه مرفوع
و فاعل وسع است ضمیر راجع بامام است هو راجع بالذی است من برای سببیت و برای تبعیض میتواند بود
ضمیر که مضاف الیه است در من علمه راجع بالله تعالی است کلا منصوب مفعول وسع است هو راجع بعیون
وسع علما الخرات سعنا بکسر سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه بصیغه مصدر است و جمله هو سعتنا
معترضه است و کلام امام است بم قال بکسر با یکنقطه حرف جر و فتح میم است و استفهام است و مراد
که اکثر مراد آلهی را بجا و سعت علم رسول و اهل بیت او بناشد فاکتبها انا مربوط میشود به فقاد
فاکتبها برای تفریع بر وسعت رحمت است بجهتی که آن وسعت در موسی و عیسی و اوصیای ایشان است
سین در ساکتبها برای تاکید است یا برای استقبال است و اشارت به زمانه رسول آخر الزمان است تا القرض
دنیا است ضمیر منصوب راجع برحمت نیست بلکه راجع بحسنه است در حکایت قول موسی واکتب لنا
فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة و ضمیر برای جمعی که کسب کنند از دین و هم مثل بنی اسرائیل
در دین دنیا فضیلت بر سایر امم و در آخرت نیز یعنی ولایت تقوی مفعول محذوف در یتقون است
یعنی الله تعالی و لذلک خلقهم میگوید که خلق کرد ایشان را برای اطاعت امام چنانکه میگوید
خدای در سوره اعراف و رحمتی کجا یش دارد هر چیز را الله تعالی میگوید در این آیت اعراف که
تعالی تعلیم کرده امام را و وسعت بهم رساند علم امام که از علم الله تعالی است هر مسئله و هر حادثه
و مضمون را تا اطلاع دنیا تا آخر دنیا آن وسعت که معلوم شد و سعت علم ما ائمه هدی است بحسب
تعالی گفته متصل بما قبل که در آیه میفرماید حسنه دنیا و آخرت را برای جمعی که پرهیز بکنند یعنی
اینکه پرهیز میکنند در معنی غیر امام حق را و اطاعت آن غیر را اصل ثم قال یجدونه مکتوبا
عندهم فی التوریة و الانجیل یعنی النبی و الوصی و القائم یامرهم بالمعروف اذا قام
و ینهاهم عن المنکر و المنکر من انکر فضل الامام و جحده یحل لهم الطیبات اخذ العلم
من اهله و یحرم علیهم الخبائث و الخبائث قول من خالف و یضع عنهم اصرهم
و هی الذنوب التی کانوا فیها قبل معرفتهم فضل الامام و الاغلال التی کانت علیهم
و الاغلال ما کانوا یقولون مما لم یکونوا امروا به من ترک فضل الامام فلما عرفوا
فضل الامام وضع عنهم اصرهم و الاصر الذنب و هی الآثام ثم نسبهم فقال الذین آمنوا
یعنی بالامام و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون

ترجمه

ترجمه در سوره اعراف چنین است الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه
مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل
لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم
فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون
ترجمه آن جماعت از بنی اسرائیل که تابع میشوند رسول را که چنان رسالت و نبوت دارد و اصل است
انکرات که می یابند بنی اسرائیل احوال او را نوشته نزد خود در توریة و انجیل امر میکند ایشان را به تصدیق
امام عالم بجمیع احکام و نهی میکند ایشان را از ضد آن که پیروی امام بی حق باشد و حلال
میکند برای ایشان کلمات پاکیزه را و حرام میکند بر ایشان کلمات ناپاکیزه را و بر میدارد از ایشان
گناهان ایشان و بیرون میبرد ضلالت آنکه ما نند غلها بود بر گردنهای ایشان تفصیل این آنکه جمعی
که ایمان آورده اند با آنکه او مکتوب است در توریة و انجیل و تعظیم شمردند در خطای خود او را و مدد
کردند او را و پیروی نمودند آن روشنی را که فرود آورده شد از اصلاب به او و احکام ما نند او را تا
ما نند معنی دو ایشان و بس رستگاران به حسنه دنیا و آخرت توضیح ثم قال بضم ثا و سه نقطه
عطف بر قال فاکتبها است و در تحت استفهام داخل است عطف در وصی و القائم از قبیل
دو صفت یک موصوف است به صفت دیگر آن موصوف و این دو صفت برای تفسیر الامی است که
معنی وصل اجمالی است که الله تعالی هر چه را که سفارش کرده و نشانه خلق آنها و نمودن برای او کرده
باو سفارش کرده باشد و معنی تمام اجمالی است که جمیع آنچه که باو سفارش شده بجا آورده باشد
و معنی امی اصطلاحات با معنی که مقصود اصل از خلق آسمانها و زمین وجود آنست و باقی ما نند
مقدمه و طفیل است و نبی ما صلی الله علیه و آله در میان انبیا امی است و شیعه ائمه او در میان ام
امی اند چنانچه گفته در سوره جمعه بعث فی الامیین رسولا منهم و المنکر من انکر بتقدیم
و المنکر صفه من انکر است الامام هر چه میتواند بود که بفتح همزه باشد یعنی مقدم بر جمیع انبیا
در مرتبه و میتواند بود که بکسر همزه باشد یعنی پیش انداخته جمیع انبیا و بر همه و تقدیم مراد در حق
علیهم اخذ العلم من علمه یعنی کلمات از روی علم است که سبب کرفتن علم از اهلش حاصل
شود و اشارت است باینکه ایشان ذکر کرده در ما قبل این فقرات است یعنی داده کلمه طیبات که
از روی علم است و ذکر یعنی خالص است قول من خالف یعنی کلمات از روی ظن است تا بینه هم

64

متن در سوره اعراف چنین است الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ
مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ
لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ
فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ترجمه آن جماعت از بنی اسرائیل که تابع میشوند رسول را که جبرئیل رسالت بنوت داده واصلات و
امکان است که میبایند بنی اسرائیل احوال او را نوشته نزد خود در توریت و انجیل امر میکند ایشان را به تصدیق
امام عالم بجمیع احکام و نهی میکند ایشان را از ضد آن که پیروی امام بیرون ظن باشد و حلال
میکند برای ایشان کلمات پاکیزه را و حرام میکند بر ایشان کلمات ناپاکیزه را و بر میدارد از ایشان
گناهان ایشان را و پیروی نابر ضلالت که مانند غلها بود برگردنهای ایشان تفصیل این آنکه جمع
که ایمان آورده اند با آنکه او مکتوبست در توریت و انجیل و تعظیم شمردند در دلهای خود او را و مدد
کردند او را و پیروی شدند آن روشنی را که فرو آورده شد از اصلاب پدران و ارحام مادران با
ما تا مدد و یاری دهد ایشان را و پس رسیدگان بحسنه دنیا و آخرت توضیح ثم قال نعم تا . سر نقطه
عطف بر قال فاکتبها است و در تحت استفهام داخل است عطف در والوصی والقائم از قبیل
دو صفت یک موصوف است به صفت دیگر آن موصوف و این دو صفت برای تفسیر الامیات نبی
معنی و حط اینجا کسی است که الله تعالی هر چیز که سفارش کرده و نات و خلق آنها و زمین برای او که
با او سفارش کرده باشد و معنی قائم اینجا کسی است که جمع آنچه که با او سفارش شده بجا آورده تا
و معنی امی اصطلاحات با یتمیز که مقصود اصطلا از خلق آسمانها و زمین وجود آنست و باقی مانند
مقدمه و طفیلیات و نبی ما صلی الله علیه و آله در میان انبیا امی است و شیعه ائمه در میان امم
امی اند چنانچه گفته در سوره جمعه بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ و المنکر من انکر بتقدیر
و المنکر صفته من انکرات الائمه هر جا میتوانند بود که بفتح همزه باشد بمعنی مقدم بر جمیع انبیا
در مرتبه و میتواند بود که بکسر همزه باشد بمعنی پیش نسبت بجمیع انبیا و بر تقدیر مراد در سوق
علیهم ثم اخذ العلم من علم بمعنی کلمات از روی علامات که سبقی که فن علم از اهل خاص
شود و اشارات است با آنکه ایشان ذکره که در یقاین قرائت است بمعنی داده کلمه طیبات که
از روی علامات و ذکره بمعنی خالفه است و من خالفه بمعنی کلمات از روی ظن است تا ثبت ...

الامام منصوب و مفعول به علامات و وضع بصیغه ماضی معلوم از باب علم عطف بر علامات علم مرفوع
و فاعل وضع است ضمیر راجع بامام است هو راجع بالذی است من برای سببیت است و برای بعض نیز او زود
ضمیر که مضاف الیه است در من علم راجع بالله تعالی است کل منصوب و مفعول وضع است هو راجع بمعجون
وضع علم از اخرات سعنا بکسر سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه بصیغه مصدرات و جمله هو سعنا
معترضات و کلام امام است ثم قال بکسر با یک نقطه حرف جر و فتح میم است و استفهام است و مراد
که اکثر مراد الهی در اینجا وسعت علم رسول و اهل بیت او باشد فاکتبها تا مربوط میشود به فقره
فاکتبها برای تفریع بر وسعت رحمت است بجهت که آن وسعت در مومن و صبی و او صیای ایشان است
مبین در سأکتبها برای تاکیدات با برای استقبالات و اشارت بر زمان رسول آخر الزمان ثانی القرآن
دینا است ضمیر منصوب راجع برحمت است بلکه راجع بحسنات در حکایت قول موسی وَاكْتُبْ لَنَا
فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ و بتوجیه برای جمعی که کی بند از دین و پیروی مثل بنی اسرائیل
در دین دنیا فضیلت برسانیم و در آخرت نیز یعنی و لایت تقدیر مفعول محذوف در یتقون است
یعنی الله تعالی مع هذا لک خلقتم میگوید که خلق کرده ایشان را برای اطاعت امام حقی که میگوید
حق او در سوره اعراف و رحمت من که جا بر شده هر چیز را الله تعالی میگوید در این آیت اعراف که
تعالی تعلیم کرده امام را و وسعت بهم رسانید علم امام که از علم الله تعالی است هر مسئله و هر حادثه
و تعیین را از اول دنیا تا آخر دنیا آن وسعت که مذکور شد و سعت علم ما ائمه هدی است بجهت
تعالی گفته متصل بما سابق که پس البته میتویسم حسنه دنیا و آخرت را برای جمعی که پرهیز میکنند
ابنا که پرهیز میکنند در معصیت امام حق و اطاعت آن عبرتها اصل ثم قال يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَعْنِي النَّبِيَّ وَالْوَصِيَّ وَالْقَائِمَ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا قَامَ
وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْإِمَامِ وَجَحَدَهُ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَخْذَ الْعِلْمِ
مِنْ أَهْلِهِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَالْخَبَائِثُ قَوْلُ مَنْ خَالَفَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ
وَهِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ
وَالْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أُمِرُوا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ فَلَمَّا عَرَفُوا
فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْإِصْرُ الذَّنْبُ وَهِيَ الْآصَارُ ثُمَّ نَسَبَهُمْ فَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا
يَعْنِي بِالْإِمَامِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و می الذنوب و ... الاصار باعتبار خرابت و اشارات است بانکه اسم جبت بجای ... مستعمل شود
بغیر والاغلال ما دنکه ... عبارتند از ائمه ضلالت یعنی ... تقدیر ... باب ...
بکونوا امروا ... اشارت با آنکه ... باطاعت اولی الامر ... اطاعت ائمه ضلالت که پیروان
تند و ... که ... در ... ترک ... و متعلق ... است ... انشاء
که فائدة الذین برای بیان و تفصیلات ... تفصیل ... چنانچه سوره اخلاص ... از ...
نامند ... الذین ... است که ... در ... باب ... که النبی ... الکلی
امیر المؤمنین و الائمه صلوات الله علیهم و معنی حدیث ظاهر است از ... اصل یعنی الذین
اجتنبوا الجبت و الطاغوت ان یعبدوها و الجبت و الطاغوت فلان و فلان و فلان
و العبادة طاعة الناس لهم ثم قال انیبوا الی ربکم و اسلموا له ثم جزاهم فقال لهم
البشری فی الحیوة الدنیا و الآخرة و الامام یبشرهم بقیام القائم و بظهوره و بقتل
اعدائهم و بالنجاة فی الآخرة و الورود علی محمد صلی الله علیه و آله الصادقین علی
الحوض شرح یعنی الذین اجتنبوا اشارت بآیت سوره زمر است که و الذین اجتنبوا الطاغوت ان
یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری فبشر عباد الجبت ... است که ... و ...
طاغوت ... است که ... که ... تابع ... طاغوت است ...
بانکه لفظ الجبت و لفظ الطاغوت در آیه سوره نساء و لفظ الطاغوت در آیت سوره زمر ...
استعاره شد برای ائمه ضلالت باعتبار ... باحکام ... جمادات و عبادت مردم ایشان را
و الجبت و الطاغوت فلان ... معترضات ... قال ... اسم ...
یا ... عطف ...
و ... مرتبات ... برای ... زمان ... است ... بانکه ...
سوره ... زمرات ... که ... حرام ... بجا ...
... معلوم ... تفصیل ... که ... آن ...
... آن که ... اشارات ... قول الله تعالی در سوره ... الذین اتقوا و کانوا یتقون ...
بجای و اتقوا کنت و کانوا یتقون برای ادخال جمعی که در زمان رسول وفات یافتند و بیان
دعوی جبت و طاغوت ... اما از زمان ایشان ... که ... زمان ... جناب

انجمه

ان جبت و طاغوت میکردند فاد ... فقال برای ... و میتواند بود که بیانیه باشد ... الاسلام
... برای تفسیر لهم البشری است ظرف ... فی الحیوة و فی الآخرة متعلق ... بیان ...
حیوة دنیا ... حیوة آخرت می آید ... کتاب ... در حدیث اول ... باب ... که
ما بین المؤمن و الکافر ... و الامام ... است ... امام زمان است ... رسول ...
و می ... بمراد الله تعالی ... که ... ایشان گفته اولئک هم المفلحون جمعی که اجتناب
کردند جبت و طاغوت ... عبادت ... جبت و طاغوت ... محمد صلی الله علیه و آله ...
و عمر و عثمان است و عبادت ایشان ... برای ایشان ... مردم ایشان
جبت و طاغوت است ... مردم با اجتناب ... ایشان گفته در سوره زمر که ... حکم
در مسائل شرع ... امام ... صاحب کل اختیار خود ... برای
او ... در سوره ... اجتناب از عبادت جبت و طاغوت ... مومنان ... رسول
... اجتناب بالفعل ... ایمان ...
اجتناب کرد ... اجتناب ... باشد ... رسول ... باشد ...
رسول ... در سوره ... ایشان ... در ... دنیا و ... آخرت ...
که امام زمان ... ایشان ... قائم آل محمد ... امامت ... اوست ...
دشمنان ایشان ... نجات در آخرت ... محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او
که ... در احکام ... هشتاد و چهارم اصل عن عمار الساباطی قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله و
مأواه جهنم و بئس المصیر هم درجات عند الله فقال الذین اتبعوا رضوان الله هم الائمة
و هم و الله یا عمار درجات للمؤمنین و بولایتهم و معرفتهم ایانا یضاعف الله لهم اعمالهم
و یرفع الله لهم الدرجات العلی شرح روایت از عمار ساباطی که گفت پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره آل عمران ... که رضای الله تعالی ... احکام
با ... که حکم کند ... علم ... که ... کند ... الله تعالی ...
خواهد بود ... جهنم ایشان که ... رضای الله تعالی ... درجات نزد الله تعالی
... امام ... که ... رضای الله تعالی ... ایشان ... و ایشان ...

درجات‌اند برای مومنین و بدرستی که مومنان و شناخت ایشان مارا مطاعت می‌کند الله تعالی ایشان
ثواب عملهای ایشان را و بلند می‌کند برای ایشان درجات بلند تر مارا هشتاد و پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه
ولایتنا اهل البیت و اومأ بیده الی صدره فمن لم یتولنا لم یرفع الله له عملا شرح
روایت از امام جعفر صادق ع در تفسیر قول الله تعالی سوره فاطر بسوی الله تعالی بالا میرود
سخن پاکیزه که آن [illegible] عمل صالح بالا میبرد آن سخن را که آن عمل صالح امام دانستن ما
اهل بیت رسول است و در روایت اشارت کرد بدست خود بسوی سینه خود پس هر که امام خود نداند
مارا بالا نمیبرد الله تعالی هیچ عمل او را حتی گفتن لا اله الا الله که کلمه طیبه است هشتاد و ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل یؤتکم کفلین من رحمته قال الحسن و الحسین
و یجعل لکم نورا تمشون به قال امام تأتمون به شرح روایت از امام جعفر صادق ع
قول الله عز و جل در سوره حدید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یؤتکم ای جعکم
اظهار ایمان کردید پرهیز کنید عذاب الله تعالی را و ایمان واقعی آورید برسول او در حق وصی او تا
دهد شما را دو مثل ثواب [illegible] امام که رحمت الله تعالی است گفت مراد بکفلین حسن و
حسین علیهما السلم است که [illegible] و گرداند برای شما روشنی که راه میروید
احکام شرعیه بآن گفت مراد بنور امامان اند که اقتدا کنید بایشان در احکام شرع بسبب علم ایشان بجمیع احکام
[illegible] گذشت در حدیث سیوم باب بیستم هشتاد و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی
قوله و یستنبئونک احق هو قال ما تقول فی علی قل ای و ربی انه لحق و ما انتم بمعجزین
شرح روایت از امام جعفر صادق ع در قول الله تعالی در سوره یونس و سوال میکنند منافقان
از کار [illegible] گفت مراد [illegible] در امامت علی است بگو ای محمد بصاحب کلام
من و بدرستی که هر اینه حق است و نیستید شما عاجز کنندگان او [illegible] امامت و اشارت است
آیات محکمات که در آنها نهی از اختلاف [illegible] تا [illegible] دنیا [illegible]
او [illegible] هشتاد و هشتم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه
قال قلت له جعلت فداک قوله فلا اقتحم العقبة فقال من اکرمه الله بولایتنا فقد جاز
العقبة و نحن تلک العقبة التی من اقتحمها نجا قال فسکت فقال لی فهلا افیدک حرفا

خیر لک من الدنیا و ما فیها قلت بلی جعلت فداک قال قوله فک رقبة ثم قال الناس کلهم
عبید النار غیرک و اصحابک فان الله فک رقابکم من النار بولایتنا اهل البیت شرح
روایت است از ابان بن تغلب که امام جعفر صادق ع گفت گفتم او را قربانت شوم قول الله تعالی در سوره
البلد که بیان شد در حدیث چهل و نهم این باب چه معنی دارد امام گفت هر که گرامی کرد او را الله تعالی
بامام دانستن ما پس تحقیق که گذشت از آن کتل و امامت ما آن کتل است که [illegible] جرات
آن شد نجات یافت از آتش جهنم راوی گفت پس ساکت شدم پس امام گفت پس آیا اعلام نکنم ترا بحرفی
که آن بهتر است برای تو از دنیا و هر چه در آنست گفتم بلی اعلام کن قربانت شوم گفت آن قول الله تعالی
که عقبه را ذکر کرده [illegible] بعد از آن در تفسیر این گفت این مردم همه بندگان آتش جهنم اند غیر تو
و یاران تو پس بدرستی که الله تعالی آزاد کرده گردنهای شما را از جهنم بسبب امام دانستن ما اهل بیت
علیهم السلم که جواز عقبه است مراد اینست که البته توفیق توبه از کبیره و مغفرت صغیره میدهد شما را
بیان شد در حدیث سیوم باب هشتاد و نهم [illegible] بالجمله می‌آید در حدیث اول باب
کتاب الایمان و الکفر [illegible] محتاج برجوع [illegible] این باب
هشتاد و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل و اوفوا بعهدی قال بولایة
امیر المؤمنین علیه السلم اوف بعهدکم اوف لکم بالجنة شرح روایت از امام جعفر صادق ع در قول
الله عز و جل در سوره بقره و وفا کنید بعهد من که اقرار بربوبیت رب العالمین [illegible]
چنانچه گفته در سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق
الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و در سوره یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان امام گفت مصداق وفا بعهد در این امت بعد از رسول وفا با امامت امیر المؤمنین ع است تا
وفا کنم بعهد شما یعنی [illegible] وفا کنم برای شما بجنت که وعده شده برای مومنان حقیقی نودم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قال الذین کفروا
للذین امنوا ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله دعا
قریشا الی ولایتنا فنفروا و انکروا فقال الذین کفروا من قریش للذین امنوا الذین اقروا لامیر المؤمنین
ولنا اهل البیت ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا تعبیرا منهم فقال الله ردا علیهم و کم
اهلکنا قبلهم من قرن من الامم السالفة هم احسن اثاثا و رئیا شرح من [illegible]

سیئات الذین افتروا بدل یا عطف بیان الذین امنوا است فا در فقال الله برای تفریع است متن
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره مریم و هنگامی که خوانده شود بر ایشان آیات ما کفر هم
کار انکار ربوبیت رب العالمین و عذاب ایشان نیستند آیات ما که محکمات است و در اینها شواهد ربوبیت و فی
از اختلاف و بر بعضی ظن هست بگویند جمعی که ایمان به ربوبیت رب العالمین و محکمات آورده اند یعنی
معارضه که کدام از این دو طایفه که پیروان ظن و متکلمان به مقتضی ظن باشند بهتر است باعتبار منزلت
نزد پادشاه و نیکوتر است باعتبار قوت لشکر و اهل مجلس امام گفت خوانده بود بر رسول الله صلی الله
علیه و آله منافقان قریش با که بعد از نفی ولایت امیر المؤمنین را قبول نکردند بسوی ولایت ما پس قریش که فی
در زمان رسول علیه السلام و منکر شدند بعد از رسول علیه السلام پس گفتند جمعی که کافر شدند بسبب قریش حمیر
که مؤمن حقیقی شدند از آن جمع که اقرار کردند برای امیر المؤمنین علیه السلام و برای اهل بیت رسول که کدام
دو طایفه بهتر است باعتبار منزلت دنیا و نیکوتر است باعتبار لشکر و اهل مجلس این قول برای
و معارضه بود از جانب آن جمع که کافر شدند مخفی نماند که در این زمان نیز مخالفان مستند
میشوند میگویند چون میشود که این همه بزرگان اصحاب پادشاهان و علمای که سید و مجتهد
تصنیف داشته مجتهد بودند و این مثنوی مانند که در مجالس ما میخوانند و از نوس اظهار مذهب خود
نمیتوانند کرد بهشت روند پس گفت الله تعالی برای رد ما و بیان ایشان ضلالت بعضی از بعض اخلاق
متصل آیه در سوره مریم و بسیار بود که هلاک کردیم از قرن یعنی از امتهای گذشته ایشان
از این جماعت اهل ضلالت و پیروان ایشان بودند باعتبار مال و اسباب باعتبار نمود و منزلت ما
خلایق اصل قلت قوله من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا قال کلهم کانوا فی
الضلالة لا یؤمنون بولایة امیر المؤمنین علیه السلام و لا بولایتنا فکانوا ضالین مضلین فیمد
لهم فی ضلالتهم و طغیانهم حتی یموتوا فیصیرهم الله شر مکانا و اضعف جندا قلت
قوله حتی اذا راوا ما یوعدون اما العذاب و اما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا
و اضعف جندا قال اما قوله حتی اذا راوا ما یوعدون فهو خروج القائم و هو الساعة
فسیعلمون ذلک الیوم و ما نزل بهم من الله علی یدی قائمه فذلک قوله من هو شر مکانا
یعنی عند القائم و اضعف جندا شرح کلمه من مستعمل شده بجای کلمه من برای مبالغه در نکو مستثنی
در اینجا می آید که الا من اتخذ عند الرحمن عهدا الساعة فی کتب چنانچه شرح بیاید می باشد متن

کلم

گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در رد سخن آن کافران بعنوان حال در سوره مریم هر که در گمراهی است فلیمدد
الی ما بعد آیات محکمات پس کسی که رد کرده باشد بحکمت خود برای او مدد کلام عالم مدد کردن بمنزلت دنیا و لشکر
حاصل است که کبرای معارضه شما که پیروان ظن بهتر و زیادتر در مقام و مقام و بعضی در جمعی بهتر باشد ازین
مقام و بدی بر چند ممنوع است سند منع آنکه می توانند بود که اهل ضلالت را مدد شده باشد تا
گفت در تفسیر عیاشی که جمیع امت رسول بودند بعد از رسول در گمراهی بر حالی که ایمان می آوردند با آیات محکمات
که دال بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بودند و بر ولایت ما پس قریش و تابعان ایشان بودند که اهل گمراهی کشتگی
پس مدد میکرد خدای ایشان در گمراهی ایشان و زیاده در گمراهی ایشان تا وقتی که بمیرند پس میکردانید ایشان را
خدا بعد از مردن و زنده شدن در زمان قائم آل محمد بدتر باعتبار منزلت دنیا و ضعیفتر باعتبار
لشکر گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره مریم متصل بسابق تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده
کرده میشوند یا عذاب را یا ساعت را پس خواهند دانست که کیست که او بدتر است باعتبار منزلت دنیا و ضعیفتر
است باعتبار لشکر گفت اما قول الله تعالی که تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده کرده میشوند پس آن
خروج قائم آل محمد علیهم السلام است که وعده شده در کتب انبیا در قرآن چنانچه گفته در سوره انبیا که
و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و خروج قائم است
با جمعی که پیش از عذاب ساعت مشغول آید پس خواهند دانست که آن روز از عذابی که فرود آید
با ایشان از جانب الله تعالی بر دست قائم او پس آنست معنی قول او که کیست او بدتر باعتبار منزلت
نزد قائم و ضعیفتر باعتبار لشکر اشارت است با آنکه ذکر حتی اذا رأوا برای تفریع سند منع
بر سبیل منع و با آنکه در کلام لفظ عبرت بر منزلت است مکانا ناظر به الساعة است و اضعف جندا
به العذاب است و با آنکه اما در اینجا برای شک یا ابهام با انفصال حقیقی است بلکه برای تفصیل است یا برای تخییر
مخاطب که تنکل است با جمعی که عذاب ساعت هر چه مشغول می آید و هر یکی باشد در دلالت بر وقت منزلت
و ضعیف جند لیکن دلالت عذاب ظاهر است و لهذا مقدم شده در ذکر با آنکه مؤخر است در وجود از
ساعت خروج است و لهذا مؤخر شده تا زیاد معلوم شود پس مراد این است که ما عذاب است و ما ساعت
عذاب مراد این است که گمراهی عذاب یا بکی و کمراهی ساعت یا کی اصل قلت قوله و یزید الله الذین
اهتدوا هدی قال یزیدهم ذلک الیوم هدی علی هدی باتباعهم القائم حیث
لا یجحدونه و لا ینکرونه قلت قوله لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا

قال الامين ذات الله بولاية امير المؤمنين والائمة من بعده فهو العهد عند الله قلت فانما
يسرناه بلسانك لتبشر به المتقين وتنذر به قوما لدا قال انما يسره الله على لسانه حين اقام
امير المؤمنين عليه السلام علما فبشر به المؤمنين وانذر به الكافرين وهم الذين ذكرهم الله
في كتابه لدا اي كفارا **شرح** ابن عقرات قرائت نيز در سوره مريم است **يعني** گفتم چه معنى دارد قول او
ونزيد في ميكند الله تعالى جمعى كه با آيات محكمات راه بحق يافتند راه يافتنى امام گفت زياده ميكند
ايشان را در ان روز خروج قائم راه يافتنى بمعنى راه يافتنى ديگر بسبب پيروى ايشان قائم آل محمد ع
چه نفى ميكنند او را وناشناسى نيز ميكنند او را يعنى كه نفى ميكنند دانكه ابا ابن حنفيه است كه
موعود بود يعنى چنان بر ايشان ميچسبد كه گويا با او بر آمده اند گفتم چه معنى دارد قول او كه لا
درد وز مستحق معبودان مالكيت نمى شفاعت شافعان مگر كسيكه براى خود فرا گرفته باشد نزد
عالم بيما گفت مراد اينست كه اعتراف بربوبيت رب العالمين ميكنند خود راى كرده باشد و مصداق آن
در دعان هعلاتند رسول عليه السلم عبادت الله تعالى است با امام ذات امير المؤمنين ع وامامان بعد از
او كه عالم بجميع احكام الهى اند بر آن است اتخاذ عهد نزد الله تعالى گفتم چه معنى دارد قول او كه
مومن شدند بربوبيت رب العالمين وعمل صالحات كرده زود باشد كه گرداند براى ايشان مدبر عالم
دوستى گفت امام ذات امير المؤمنين آنست آن دوستى كه گفته الله تعالى ظاهر اين است كه الذين
عبارت از سلمان وابو ذر و مقداد وامثال ايشان است كه ايمان ايشان واقعى وصادق بوده ومراد
دوستى ايشان ديگر ايشان است ديگر عبارت از امير المؤمنين ع وائمه ديگر باشد وذكر امير المؤمنين
در تحقيق بر سبيل مثال باشد ومراد بوده دوستى كه آن ايشان باشد گفتم چه معنى دارد اينكه
بشت كه آسان كرديم اين را با آيات بشارت ... براى اينكه بشارت دهى با او پرهيزگاران عذاب الهى
وبترسانى با او جمعى كه قول امام گفت براى شادت باينكه ما ضمه ديدن آيت كه ممكن است براى تحقيق
جزاين بشت كه آسان كرده اين را الله تعالى بر زبان رسول عليه السلم وقتيكه قائم ذات در غدير خم
امير المؤمنين عليه السلم را علم در ميان خلايق بشارت داد با او مومنان بربوبيت رب العالمين وترسانيد
كافران را با او ايشان آن كافران معهود بعد گرفتند بعد از وى وامثال ايشان باشند كه ناميده ايشان را
ايشان را الله تعالى در كتاب خود لدا يعنى منكران ربوبيت رب العالمين اشارت باينكه آسان كرده
تصريح باسم مصلحت كه در آيات تبيان شده ما از الله تعالى واگذاشته بر رسول تا در وقت
تصريح باسم

او تصریح

او تصریح باسم مومنان بابشارت باسم منافقان باخسارت نيز شود ويا انكه لد جمع الدات مثل حمر
حمر والد يعنى كجاست كه اصلا ميل بحق نكرده باشند **اصل** قال وسألته عن قول الله لتنذر قوما ما
انذر اباؤهم فهم غافلون قال لتنذر القوم الذين انت فيهم كما انذر اباؤهم فهم غافلون
عن الله وعن رسوله وعن وعيده لقد حق القول على اكثرهم ممن لا يقرون بولاية امير المؤمنين
والائمة من بعده عليهم السلام فهم لا يؤمنون بامامة امير المؤمنين والاوصياء من بعده فلما
لم يقروا كانت عقوبتهم ما ذكر الله انا جعلنا في اعناقهم اغلالا فهي الى الاذقان فهم
مقمحون في نار جهنم ثم قال وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم
لا يبصرون عقوبة منه لهم حيث انكروا ولاية امير المؤمنين والائمة من بعده هذا في
الدنيا وفي الآخرة في نار جهنم مقمحون ثم قال يا محمد وسواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
فهم لا يؤمنون بالله وبولاية علي من بعده ثم قال انما تنذر من اتبع الذكر يعني امير
المؤمنين وخشي الرحمن بالغيب فبشره يا محمد بمغفرة واجر كريم **شرح** راوى گفت پرسيدم امام
جعفر صادق ع را از قول الله تعالى در سوره يس تا جزء ذلكى از عذاب الهى مبنى با جابه جزء داده شد
بدان ايشان در اينكه آن جزء ايشان اثرى ميكند بر ايشان ما اند بدان غافلند اين براى قطع
رسولست در انكار كفار ومنافقان بر بيان اينكه گويا كه ارسال انبياء مجموع انذار وعدم قبول ايشان
امام گفت مراد اينست كه تا جزء ذلكى الجماعة قريش كه قوم در ميان ايشان جزء جزء داده شد
ايشان اشارت باينست كه ما نافيه نيست بلكه مصدريه است ومفعول مطلق براى تشبيه است در علم
بر ايشان غافلند از ربوبيت الله تعالى واز حاجت در هر زمان برسول وامداد مدد الهى منكران بعث
وحاجت برسول ايشان اين است كه هر آينه بتحقيق ثابت شد خلاف الهى وحكم بدخول جهنم بر اكثر ايشان
گفت آن اكثر جمعى اند كه اقرار نميكنند باولى تصرف بودن امير المؤمنين وامامان بعد از او عليهم السلم
مومن نمى شوند امام گفت مراد عدم ايمان بامامت امير المؤمنين ع واوصيا بعد از وست چون اقرار
نكردند شد عقوبت ايشان در آخرت آنچه ذكر كرد الله تعالى كه بدرستى كه ما گردانيديم در گردنهاى
ايشان غلهاى عظيم بيان اين انكه آن غلها تا زنخها است ايشان رسيده بر ايشان سر بالا كرده شدها اند
در آتش جهنم بعد از آن گفت وگردانيديم در پيش ايشان حجابى مستحكم كه آنچه فتوى با آن ميرسد علم
نميتوانند بهر سانند ودر پس ايشان حجابى مستحكم كه نميتوانند بركشت بطرف نقيض آن اشارت است

بمعارض آرا و اهل اجتهاد بمجتهدی که نزد او چنین دانند و نزد او بس بوده اند اخیتم ابتغاء الجاهلیة که برو
ندی بکار خود نمود موافق است آنچه می آید در حدیث آینده در تفسیر افحکم الجاهلیة یبغون که الجاهلیة برابر
نبوت جهر یا جاهلیه مجتهدان توقف در مسایل میکنند این عقوبت از جانب الله تعالی برای ایشان است
که انکار کرده اند ربوبیت رب العالمین را که مصداق آن بعد از رسول امامت امیر المؤمنین ع و امامان
بعد او است که دانا باشند و از حیرت معارض آرا خلاص میکنند تا بعد از خود با این عقوبت در دنیا است
و در آخرت در آتش جهنم سرها بالا کرده شرح فهی الی الاذقان اشارت باینست که داود و جعلنا برای
بیان دو عقوبت است بجهت آنکه دلالت بر عقوبت کند برای تنبیه بر حکم عقوبت آخرت و بیان عقوبت
دنیا است بعد از آن گفت ای محمد میل برادرت باید اگر خواهی بر حذر داری ایشان را از عذاب الهی برای انکار
ربوبیت با جزء دیگر ایشان ایمان نمی آورند بر ربوبیت الله تعالی و باور بحضرت محمد و علی و ائمه بعد از او
بولایت تا بد فوق رسول علیه السلام گفت بر این بنده که موسی میکنی با ایشان که چون اگر تابع شد یاد دهی
بخواهید بزرگ امیر المؤمنین ع که مصداق باد بر ربوبیت بعد از رسول و ترسید از عذاب ... کل
عالم با ایمان باینکه احکام شرع داخل غیب است یا یعنی که اختلاف در اینها ... دلیل آن مردود و حکم جز الله تعالی
در آن معقول نیست بس نخواهد او با ای محمد حیات بنی کنایه از شفاعت شافعان در دنیا که ابن یعنی خالص
ان الوده که جزای آن کنایه است **دوم باب اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا
وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ قَالَ وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ **شرح** در سوره احزاب است
والنور الذی انزلنا تم امر بنا مات و در سوره تغابن بجای الذین امنوا فآمنوا است چنانچه بیان شد
در حدیث اول باب بیست و سیم چون این نقل بالمعنی است از هر دو سوره تا اشارت شود باینکه هر دو بیک
معنی است **بیان** روایت است از محمد بن الفضیل از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم از او از قول
الله عز و جل در سوره صف چنانکه گذشت که میخواهند بجد که خاموش کنند مشعل الله تعالی را بدهنهای خود یعنی
که بسخنهای که باطل جنبند باطل کنند از امام گفت مراد اینست که میخواهند بجد که باطل کنند ولایت
بودن امیر المؤمنین ع را بدهنهای خود گفتم چه معنی دارد که والله تعالی تمام کننده نور خود است گفت مراد
اینست که والله تعالی تمام کننده امامت است یعنی که در زمان قائم علیه السلام کل دعوی نبی را احاطه بکند

بایجه

دیا بجهتی که امام یعنی جامع جمیع علوم شرع و شروط امامت میکند و با یعنی که باقی باید سلسله
تا القرآن دینا و با یعنی بجهت امامت حق بی اشتباه میکند بمحکمات قرآن شاهد اینکه مراد بنور امامت است
قول الله عز و جل است اجماعات که ایمان آورده اند بربوبیت الله تعالی و بجاجت برسول او و بحالیت بنوی که
فرستاده ایم بنور امامت و حاصل مراد اینست که اطلاق نور بر امام و امامت هر دو مستعمل کرده با اعتبار علم
او بجمیع احکام و اگر در این آیت حمل کنیم نور را بر قرآن مشتمل بر کل است جز چه ایمان برسول و ایمان بقرآن
بلا جز بجمیع شرع **اصل** قُلْتُ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ قَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ
رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ قُلْتُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ قَالَ يُظْهِرُهُ عَلَى
جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ وَاللَّهُ مُتِمُّ وَلَايَةِ الْقَائِمِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ
عَلِيٍّ قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ أَمَّا هَذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ وَأَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ **شرح** دین مضاف است
بحق و مراد بحق الله تعالی است که او است بکار آمده چنانچه گفته در ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من
دونه هو الباطل التنزیل بیان معنی مستعمل فیه لفظ الحروف بیان معنی لفظ التأویل بیان اشارتی که
مقصود متکلم باشد و خارج از مستعمل فیه الفاظ باشد بس منافی مستعمل فیه نخواهد بود **بیان** گفتم چه
معنی دارد در سوره فتح الله تعالی آنکه اوست که فرستاده رسول خود را براستی که قرآن است و دین حق گفت
مراد اینست که او است که امر کرده رسول خود را بتبلیغ اولی بتصرف بودن برای وصی رسول و اولی
بتصرف بودن وصی گفت دین الله تعالی گفتم چه معنی دارد اینکه تا غالب کند دین حق را بر جمیع ادیان گفت
میکند دین حق را بر جمیع ادیان نزد ایستادن قائم آل محمد بعد از آن امام گفت در استشهاد برا اینکه میگوید
الله تعالی در سوره صف والله تعالی تمام کننده ولایت قائم است هر چند که کراهت کنند منکران ولایت علی
این معنی که ولایت تمام نور است برای که قرآن گفتم بیان مستعمل فیه الفاظ است گفت آری اما این بیان معنی
بیان مستعمل فیه عبارت و اما بیان معنی دیگر غیر بیان معنی خارج از مستعمل فیه است و اشارات دیگر
دیگر که مذکور شد در شرح فقرات اول این حدیث **اصل** قُلْتُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قَالَ
إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيِّهِ مُنَافِقِينَ وَجَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهُ
إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآناً فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ
بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالسَّبِيلُ هُوَ

الوصي انهم ساء ما كانوا يعملون ذلك بانهم آمنوا برسالتك وكفروا بولاية وصيك فطبع
الله على قلوبهم فهم لا يفقهون قلت ما معنى لا يفقهون قال يقول لا يعقلون بنبوتك شرح
اتخذوا استيناف است برای بیان اینکه کذب ایشان در این دعوی مخالف واقع است ایمانهم بفتح همزه جمع
چیزیست که قسمها را بدان سپر سازند در جمیع البیان گفته وفی الشواذ قرائة الحسن ایمانهم بالکسر وحاصل هردو
قرائت یکی است با در بنبوتک برای تقویت است یعنی گفتم چه معنی دارد در سوره منافقین که
اعمال منافقان بد است بسبب آنکه ایشان مومن شده اند بانکه فرشته اند مراد اینست که ذکر ایمان چه دخل
دارد اینجا امام گفت برای بیان اینکه ثم در اینجا برای تعجب تراخی رتبه است نه برای تراخی زمان
که الله تبارک وتعالی نامیده کسی را که تابع شرع رسول الله در ولایت وصی او منافقان با نفی که منافق
دانسته وقسم کرده یکی منافق برسالت ودیگری مومن برسالت منافق وصایت کسی که منکر شود
اما مشتبهان اند کسی که منکر شرع باشد بنبوت محمد صلی الله علیه وآله اشارت است بتفسیر قوله الله تعالی
در سوره منافقین ثم الذین یقولون که مراد اینست که این منافقان مانند آن منافقان اند که
فرستاده ما آن مضمون اباق اند از آن باین روش که گفته ای محمد وقتی که آمدند نزد تو این منافقان
که بسبب انکار ولایت وصی تو منافق گفتند که گواهی میدهیم بحق بدرستی که تو هر آینه رسولی از جانب
خدا والله تعالی میداند که تو هر آینه رسول اوئی والله تعالی گواهی میدهد بحق بدرستی که منافقان
بسبب انکار ولایت علم هر آینه دروغگو باشند چنان دروغگوئی ایشان اینکه فراگرفتند قسمهای
سپر از آتش جهنم یعنی اینکه خیال کرده اند اینجهت که قسمها برای میجوزند مثل اینکه میگویند الله تعالی
میداند که تو رسول اوئی چه این لفظ در مقام قسم مستعمل میشود سپری ما مراد اینست که فراگرفته اند
باطن خود را برسول سپری دیگر تقریب دروغ گفته اند در اینکه محض ایمان باطنی برسول باعث
جه ایمان برسول هرگاه بانکه بی وصی باشد سپری از آتش جهنم نمیشود پس این دعوی باطل خود
با تعجیز کرد باعث جرات ایشان شد و منع کردند مردم را از راه الله تعالی امام گفت راه الله تعالی
ایمان بوصی است وبدرستی که ایشان بدرستی آنچه میکردند که منع از راه الله تعالی بخیال سپر بودن
محض ایمان برسول باشد آن معنی بسبب آنست که ایشان ایمان باطنی برسالت تو آوردند وکافر شدند
بولایت وصی تو تبدیل ثم بواو برای تصریح باینست که ثم برای تراخی در زمان نیست بلکه معطوف
علیه در دیگر وقتست پس مهر نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان نمی فهمند گفتم چیست معنی

نمی فهمند گفت میگوید بخوبی تعقل نمیکنند بنبوت تو که برای چه در کلمات اشارت باینست که اگر
فهمیدند که آن برای اینست که مصداق تصدیق بربوبیت بنزول خود باینست ولایت وصی او نیز قبول میکردند
اصل قلت واذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله قال واذا قيل لهم ارجعوا الى ولاية
علي يستغفر لكم النبي من ذنوبكم لووا رؤسهم قال الله ورأيتهم يصدون عن ولاية
علي وهم مستكبرون عليه ثم عطف القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء عليهم استغفرت
لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم ان الله لا يهدي القوم الفاسقين يقول الظالمين
لوصيك شرح گفتم چه معنی دارد در سوره منافقین وقتی که گفته شد منافقان را بیائید تا استغفار
کند برای شما رسول الله امام گفت مراد اینست که اگر گفته شد ایشان را که برگردید بسوی قبول ولایت علی
تا استغفار کند برای شما نبی از گناهان شما بشفاعت در قیامت یا اعم از دنیا وقیامت پیچانیدند
سرهای خود را گفت الله تعالی در تتمه جزای شرط ودیدی ایشان را که منع میکنند مردم را از قبول ولایت
علی بر حالیکه ایشان بغایت تکبر کننده بر علی اند بعد از آن پیچیده شد سخن از جانب الله تعالی باین معنی
که وهم مستکبرون داخل جزای شرطست ورأیتهم داخل جزا نیست بلکه بیان سخن علیحده است
الله تعالی بحال ایشان باین روش که گفت برابر است بر ایشان خواه استغفار کنی برای ایشان یا استغفار
نکنی برای ایشان هرگز نمی آمرزد الله تعالی برای ایشان گناه ایشان را بدرستی که الله تعالی راه نمی نماید
جماعت سرکشان از حکم الهی را میگوید ظالمان مر وصی ترا اصل قلت افمن يمشي مكبا على
وجهه اهدى امن يمشي سويا على صراط مستقيم قال ان الله ضرب مثل من حاد عن
ولاية علي كمن يمشي على وجهه لا يهتدي لامره وجعل من تبعه سويا على صراط مستقيم
والصراط المستقيم امير المؤمنين عليه السلام شرح گفتم چه معنی دارد در سوره الملک آیا پس کسیکه
میرود افتاده بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که میرود بر سر راه راست گفت بدرستی که
الله تعالی زده مثل کسی را که منحرف شد از ولایت علی مانند کسی که میرود بروی افتاده که نمی یابد براه
کار خود چنانچه گفت در سوره یس فاغشیناهم فهم لا یبصرون وگردانید کسی را که تابع علی
شد درست بر راه راست و ولایت امیر المؤمنین عبارت اصل قال قلت قوله انه لقول رسول
كريم قال يعني جبرئيل عن الله في ولاية علي قال قلت وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون
قال قالوا ان محمدا كذاب على ربه وما امره الله بهذا في علي فانزل الله بذلك قرآنا

فقال انّ ولایة علیّ تنزیلٌ من ربّ العالمین ولو تقوّل علینا محمّدٌ بعض الاقاویل
لأخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین ثمّ عطف القول فقال انّ ولایة علیّ لتذکرة
للمتّقین للعالمین وانّا لنعلم انّ منکم مکذّبین وانّ علیّا لحسرةٌ علی الکافرین وانّ
ولایته لحقّ الیقین فسبّح یا محمّد باسم ربّک العظیم یقول اشکر ربّک العظیم الّذی اعطاک
هذا الفضل **شرح** ابن فرات قرآن از سورهٔ الحاقّات و بعضی آنها نقل بالمعجزات کذا ب حنیفه مبالغه
اسم شاعری است که مشهور بوده بمبالغه زیاد از حد و اینجا استعاره شده برای مبالغه کننده زیاد از حد
چنانچه لفظ حاتم استعاره میشود برای جواد مشار الیه بهذا مرتبه مخصوص از مبالغه و تکرارات محض
تنزیل مقابل تاویلات و بیان شده شرح احبهٔ اقاویل جمع اقوال جمع قولست و ذکر آن برای مبالغه
کثرتست و اشارتست بآنکه هرگاه نقل سخن بسیار بسیار شود مسامحه در کذب بعضی از آنها که ممکن
خصوصا در تاویل و ثم عطف اشارتست بآنکه ولو تقوّل تا ما قبل وانّه لتذکرة برای نفی محض
و بیش و پس برای اثبات صدقست **یعنی** راوی گفت گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی بعد سخن که
هر آینه سخن فرستاده ایست گرامی گفت میخواهد ازینکه سخن جبریلست از جانب الله تعالی در ولایت
بتصرف بوده علی راوی گفت گفتم چه معنی دارد و نیست آن سخن شاعر بغایت کم مومن بربوبیت
العالمین می شوید امام گفت اصحاب گفتند بعد سخن که محمد مبالغه زیاد از حد میکند در صاحب کل اختیار
خود و امر بکرده او را الله تعالی باین بکل دو مبالغه دروغ علی پیغمبر فرستاده الله تعالی باین معنی
آیتی چند از قرآن پس گفت بعد سخن که بیان ولایت علی تنزیلات از صاحب کل اختیار کی دروغ
محض تاویلست و اگر افترا میکرد بر ما محمد بعض گفتگوها و بیان را هر آینه میگرفتیم رسالت او
بقیمت ما قبل از آن هر آینه می بریدیم از جهاد رگ دل با آن او معجزات قبل از آن کرده اند
از نفی کذب بسوی سخن اول که اثبات صدقست باین دو شرح که گفت بعد سخن که تکرار ولایت علی هر آینه
بیاد آورده است برای پرهیزگاران عذاب الهی مراد اینست که برای دانایان وعید الهی در حق
منکران نبوت و بعد سخن که ما میدانیم که از جمله شما منکران ولایت علی خواهند بود پس تکرار بیان
ولایت علی میکنیم برای رد سخن ایشان و بعد سخن که علی هر آینه باعث حسرت خواهد بود در روز قیامت
باعتبار کمال تقرب الهی بر آن منکران نبوت ربّ العالمین و بعد سخن که ولایت علی بجا است از
آنجمله یقین بمعنی ولایات اوصیا یا بمعنی احکام الهی که یقین است یا بمعنی که هر آنها آمده است برکرد

بایدکرد

بایدکرد پس تنزیه الله تعالی از شریک در ربوبیت کن ای محمد بتکلم تام کمال اختیار خود که او بزرگ
میگوید الله تعالی در این سخن که شکر کن صاحب کمال اختیار خود را که بزرگست کسی است که بخشید تو را این
فضیلت که بمجموع علی کسی که حضرت بزرگوار ذات است و ولایت او مجموع تمام احکام است وحی متابعت آن شاد
باینکه تسبیح باسم برای شکرانست بدلالت فا در فسبّح و باینکه العظیم صفت مضاف الیه است نه مضاف مانند
مراد به بزرگی باعتبار عطاها است که از صفات ذات نه باعتبار صفات کمال **اصل** قلت قوله لمّا سمعنا
الهدی آمنّا به قال الهدی الولایة آمنّا بمولانا فمن آمن بولایة مولاه فلا یخاف بخسًا ولا
رهقًا قلت تنزیل قال لا تاویل قلت قوله لا املک لکم ضرًّا ولا رشدًا قال انّ رسول الله صلعم
دعا الناس الی ولایة علیّ فاجتمعت الیه قریش فقالوا یا محمّد اعفنا من هذا فقال لهم
رسول الله صلّی الله علیه وآله هذا الی الله لیس الیّ فاتّهموه وخرجوا من عنده فانزل الله
قل انّی لا املک لکم ضرًّا ولا رشدًا قل انّی لن یجیرنی من الله ان عصیته احدٌ ولن اجد
من دونه ملتحدًا الّا بلاغًا من الله ورسالاته فی علیّ قلت هذا تنزیل قال نعم ثمّ قال
توکیدًا ومن یعص الله ورسوله فی ولایة علیّ فانّ له نار جهنّم خالدین فیها ابدًا قلت
حتّی اذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرًا واقلّ عددًا یعنی بذلک القائم
وانصاره **شرح** ابن فقرات قرآن از سورهٔ جنّ است و بعضی آنها نقل بالمعنی است یعنی بتقدیر گفتی
یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی از زبان مومنان جن که شنیدیم راستی را که مصداق نبی
ربّ العالمین باشد گرویدیم بآنکه گفت راستی ولایت امیر المومنین است چه لمّا بمعنی اینست که گرویدیم
با قائل خود و معنی قول مومنان جن اینست که هر که گرویده ولایت اقای خود پس نمی ترسد از نقصان
بر طرف شده جزئی از اجزای ثواب اعمال خود ناصحه او که جزئی از ثواب با الاینی از کناه گفتیم اینکه
در معنی هدی و معنی نیست بیان مستعمل فیه آنست یا بیان مصداق ولا نعم آنست گفت بیان مستعمل فیه
بیان مصداقات گفتیم چه معنی دارد قول او که ما لک نیستم برای شما ضرری و بلوغه استقامه علی
اینست که جار اول مقابل ضرر نفع نگفت یا در مقابل رشد ضلال نگفت امام گفت بعد سخن که رسول الله صلی الله
علیه و آله خلق را بسوی قبول ولایت علی علیه السلام بتحقیق خواند جمع شدند بسوی او مانند قریش پس گفتند
ای محمد معاف دار ما را از قبول این پس گفت بایشان رسول الله صلعم اختیار این کار بسوی الله تعالی است
بسوی من پس تهمت زده بدروغ کرده اند او را و بیرون رفتند از نزد او پس فرو فرستاد

الله تعالی بگو بدرستی که من مالک نمیشوم برای شما از دفع عذاب و نفاق شما را و نه رشد شما انفاق مراد آنست
که مطلقاً درین مقام اینست که البته بر نفاق مصر بود و معذب میشود و در بیان این مطلب بلفظ نفع
کو بیضرا لا نفعا و نه اینکه گوید ضلالا ولا رشدا بگو ای محمد بدرستی که حال من نیز اینست که هرگز پناه نمیدهد
مرا از عذاب الله تعالی اگر مخالفت او کنم هیچیک و هرگز نمی یابم از غیر او کسی را که بجانب او روم یکی
می یابم رسانیدن از جانب الله تعالی و پیغامهای او را در علی که پناه من باشد از عذاب الهی گفتم اینکه
گفته که مراد برسالاته اینجا پیغامهایست که در حق علی است تنزیلست گفت آری تنزیل است تنزیل و تاویل
گفت الله تعالی برای تاکید و هر که مخالفت کند الله تعالی و رسول او را در ولایت علی بدرستی که مهیا است
برای او آتش جهنم بحالیکه مقید باشد که دایم باشد در آتش همیشه گفتم چه معنی دارد که مهیا آنست
وقتی که دیدند آنچه را که وعده داده میشوند پس البته بیاد خواهند دانست که کیست ضعیف تر
مددکار و کمتر باعتبار لشکر گفت مجاهد بنابی عدی در خروج قایم و مددکار او و که منافقان
داده زمان ... و معذب میشوند چنانچه بیان شد در شرح حدیث نوزدهم این باب **اصل** قلت
فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ قَالَ يَقُولُونَ فِيكَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَذَرْنِي يَا مُحَمَّدُ وَالْمُكَذِّبِينَ
بِوَصِيِّكَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا قُلْتُ إِنَّ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ **شرح** در سوره مزمل
فاصبر ... و اهجرهم ... امر است از خطاب ... برای اعتبار است که واصبر عطف بر اتخذه است
تمه بیت **یعنی** گفتم چه معنی دارد پس صبر کن بر آنچه میگویند چنانکه الله تعالی رب المشرق
والمغرب لا اله الا هو ... شمارند گفت مراد اینست که میگویند در حق تو مراد ... است که ...
منکر شد ... از ایشان ... عبادا که حکم ... کرد و بگذار مرا
محمد با تکذیب کنندگان بوصی تو که صاحبان نعمت دنیا و حکومت میشود و مهلت ده ایشان را
با نعمت کہ زمان نعمت و حکومت ایشان اندکی خواهد بود چنانچه در سوره ... قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا
إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ گفتم اینها ... که اینکه گفتی در بیان معنی المکذبین بیان ... است
اینها تاویل است **اصل** قُلْتُ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ قَالَ يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَوَصِيَّهُ حَقٌّ قُلْتُ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا قَالَ وَيَزْدَادُونَ بِوِلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَانًا قُلْتُ
وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ قَالَ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ قُلْتُ مَا هَذَا الِارْتِيَابُ قَالَ
يَعْنِي بِذَلِكَ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فَقَالَ وَلَا يَرْتَابُونَ فِي الْوِلَايَةِ قُلْتُ

وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ قَالَ نَعَمْ وِلَايَةُ عَلِيٍّ قُلْتُ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ قَالَ الْوِلَايَةُ قُلْتُ لِمَنْ شَاءَ
مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ إِلَىٰ وِلَايَتِنَا أُخِّرَ عَنْ سَقَرَ وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا تَقَدَّمَ
إِلَىٰ سَقَرَ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ قَالَ هُمْ وَاللَّهِ شِيعَتُنَا قُلْتُ لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ قَالَ إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ
وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ
قُلْتُ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ قَالَ الْوِلَايَةُ **شرح** این فقرات فراه از سوره مدثر است جز کلا انها تذکره
که از سوره عبس است و در سوره مدثر کلا انها تذکره است و میتواند بود که ذکر آن در مقام
برای طلب تفسیر هر دو باشد و در جواب اشارت باشد باینکه هر چه بیک معنی است مخفی نماند که در
بار و سوال و جواب و جوه و توضیح بعضی آنها محتاج است باینکه ضمیر کیم و در سبیل احتمال که منا
ایمخفیات میشاید و توضیح سکیم الا اصحاب است **یعنی** اول گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی علیها تسعه
عشر وما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه وما جعلنا عدتهم الا فتنه للذین کفروا لیستیقن الذین
اوتوا الکتاب موکلند بر جهنم نوزده کروه از نوزده صنف یکی از آنها ... دیگری حاصل است
ضرب سر در شش چه اقسام کفر نوزده است ... اول انکار وحدت الله تعالی چنانچه مذهب دهریه است
دوم انکار رسالت رسول چنانچه مذهب ... سیوم انکار
رسول چنانچه مذهب مخالفان شیعه امامیه است و امثال ... شریعت علیهم داده اند ... آنچه
وبخ رسول اولی العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام چنانچه می آید در حدیث ...
باب ... کتاب الایمان والکفر که باب الشرایع است ... موکلان جهنم ... یکه
که غلاظ و شداد ... و ... بشر ... که ... در ... طبع ایشان باشد ...
عدد نوزده ... فتنه بمعنی ... چنانچه گفته در سوره ذاریات يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ
يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ ... جمیع اقسام منکران از زمان آدم تا انقراض تکلیف ...
... امام ... کنند ... امام که داده شده اند کتابی ادکتا
آلهی ... اقسام کفار ... امام ... علیهم موکلی
بر جهنم ... امام ... اینست که ... کنند ... الله تعالی و رسالت رسول ...
رسول ... برای ... علیهم موکل ... جمیع ایشان
... مالک جهنم ... **دوم** گفتم چه معنی دارد و زیاد شود ... که در باطن مومن ... رسول

باعتبار ایمانی دیگر گفت مراد اینست که زیاده می‌شوند بسبب این اول حضرت بوده و معنی باعتبار
ایمانی دیگر بخصوص و معنی سیم گفتم چه معنی دارد و شاید اضطرابی نکند جمعی که داده شده‌اند کتاب
از کتاب آلهی و مومنین اند گفت مراد اینست که مومنین اند بولایت وصی که در دین است علی علیه السلم چهارم
گفتم چیست این اضطرابها بمعنی که مراد اضطراب کیست و در چه چیزاست گفت میخواهد بقا اهل ایمان
اهل کتاب آلهی و که مومنان اکر ذکر کرده الله تعالی که ایمانی ایمانشان زیاد کرده نبی الله تعالی گفت
شاید اضطرابی نداشته باشند در ولایت وصی اشارت است بانکه ایمان بولایت بخصوص و معنی نیز
مختلف در شدت و ضعف بر اصل ایمان بمعنی لغوی منافات ندارد با شاید اضطرابی لیکن که
در بجهات انحجهم نیست بلکه آن یقینی باید که بحد یقین رسیده باشد چنانچه ایمان بر وجهیت ثابت
و مطلق و معنی رسیده پنجم گفتم چه معنی دارد و لا یعلم جنود ربک الا هو وما هی الا ذکری
للبشر و بمنزله ندانکه لشکرهای صاحب کل اختیارانکه برای دفع دشمن حق ابلیس و جنود او قرار داده
در هر امتی از امم و در زده که از لشکری منکر اعدا جنود که معین ایشان سوط باختیار خلاف حق بنت
بنشان لشکرها باعث یاد آوری ربوبیت رب العالمین و احکام آلهی که وصی شوند باینای
کامل برای آدمی امام گفت آدمی مراد اینست که ولایت اوصیاء آن انبیا در دین است ولایت تعلقات بیاد
یاد آوری قات بیرهان بر ضمیر دوستان و پادشاهی دنیا مخفی نماند که این تعریف ظاهر میشود که لفظ
هم در انجا برای اظهار است که این آیت ظاهر میشود چرا که همیشه امر اظهار میکرده اند که امام مظلوم
می‌بوده‌اند و آنکه منافات با امامت ندارد چرا که بعض مخالفان که کفار اند باثبات بالنظامی بوده پادشاهی با شما
میبوده باطلات ششم گفتم چه معنی دارد کلا والقمر والیل اذا ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی
الکبر نذیرا للبشر حاشا از خیال کسی که کرده وجود ولایت برای محض ذکری فی غایه است قسم بماه و قسم بشب
وقتی که بر آید بمعنی قسم با آخر شب و قسم بصبح وقتی که روشن شد بمعنی قسم باول روز که بدرستی که ذکری
هر آینه یکی از عظائم امور است و حکمت عظیمی در وجود آن هست بر حالیکه ترسیده شده بشر باشد بمعنی
که صاحبش ترسیده از مخالف و موافق نمایان شد چه جای وقتی که ظاهر مظلوم باشد امام گفت ولایت
مراد است بانچه که ذکری که مرجع ضمیر انها است ولایت بلکه بمعنی راجع می‌شود بمعنی نماند که این تعریف
ظاهر میشود که ندیدا حالا از ضمیر انها است باعتبار اینکه هر سه الیه در حکم فاعلات بین بعد بکثرت
و علامت تانیث داخل خبر شده با انکه صاحب حال مونث است برای اینکه هیلا بجا بمعنی فاعل بیت

بمعنی مفعول است مثل ابراهیم و للبشر متعلق به ندیرا است و در این آیات اشارت بغیبت کبرای
صاحب الزمان علیه السلام است و لهذا در قسم اشارت شده بانکه آن روز که مانند شب است که باید مانند
احادیث امیکه مانند ماه اند که فیض از آفتاب میکیرد دیده و روز کار هستند چنانچه بیان شد
در حدیث سیزدهم باب هفتاد و نهم در شرح ان غاب عن الناس شخصه في حال هدنة تيهم فلم
يغب عنهم قديم مبثوث علمهم و بانکه صبح دولت صاحب الزمان روشن خواهد شد هفتم
گفتم چه معنی دارد برای کسیکه خواهد از جمله شما تخلفان که پیش باشد یا پس باشد گفت هر که
پیش آمده بسوی ولایت ما پیش داشته شد از جهنم و هر که پس افتاد از ما پیش افتاد بسوی جهنم اشارت
باینست کلام در اول آیه متعلق بکبرات باینمعنی که ایشان هنوز از اسرار آن اند و تصدیق آن می کنند
و او برای بجز در گفتگوات و حاصل معطوف و معطوف علیه بیان جز راجع می شوند هشتم گفتم چه معنی
دارد کل نفس بما کسبت رهينة الا اصحاب اليمين هر نفسی بگناه کرو کرده است مگر اصحاب یمین گفت
گفت اصحاب الیمین بخدا قسم که شیعیان ما اند که گناه ایشان بخشیده می شود اما رهینه شفاعت بلا
لفظ رهینه که مصدر است و اطلاق آن بر مرهون است برای مبالغه است چه علاقت تانیث در فعیل
بمعنی مفعول نمی باشد نهم گفتم چه معنی دارد نبودیم از اهل صلوة گفت مراد اینست که میگویند بلکه
که ما امام خود ندانستیم معنی مقتدا و اوصیا را که بعد از نبی هستند و در دفع مخالفان در وقت
ذکر اوصیاء بمعنی صلوة بر ایشان نمی فرستند باینمعنی که صلوة را مخصوص برسولی دانند تحقیق معنی
صلوة شد در حدیث سی و هشتم این باب دهم گفتم چه معنی دارد بر حیثیت ایشان از بر حالی که
که از یاد آوری ربوبیت رب العالمین روگردانند گفت مراد اینست که از ولایت وصی رو گردانند
یازدهم گفتم چه معنی دارد حاشا از خیال اعراض کنند کان جز درستی که آن یاد آوری است
گفت مراد اینست که ولایت وصی یاد آوری ربوبیت رب العالمین و احکام الهی است اصل قلت قوله
يوفون بالنذر قال يوفون لله بالنذر الذي اخذ عليهم في الميثاق من ولايتنا قلت انا نحن
نزلنا عليك القرآن تنزيلا قال بولاية علي تنزيلا قلت هذا تنزيل قال نعم ذا تاويل
قلت ان هذه تذكرة قال الولاية قلت يدخل من يشاء في رحمته قال في ولايتنا قال
والظالمين اعد لهم عذابا اليما الا ترى ان الله يقول وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم
يظلمون قال ان الله اعز وامنع من ان يظلم وان ينسب نفسه الى ظلم ولكن الله

خَلَقْنَا بِغَيْرِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَوِلَايَتَنَا وِلَايَتَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ شرح میثاق عبارت از عهد
وپیمان است چنانچه گفته در سوره اعراف أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى و بیان شد در شرح حدیث
باب پنجم کتاب التوحید یا عبارت از بیان وقت تکلیف تا استطاعت چنانچه بیان می شود
باب آینده ذا اسم اشاره بعید است یکی از اسماء اشارات و ضمیر به عالیت از هذا است به تعبیر نعم هذا
تنزیل ذا تاویل تاویل مجرور مضاف الیه است یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره
وفا میکنند ایشان به پیمان گفت مراد این است که وفا میکنند برای الله تعالی به آنچه
در صحف عهد که آن امامت ما اهل البیت است علیهم السلام گفتم چه معنی دارد در سوره دهر
کما قلنا فی عنوان بیان مستعمل فیه فرق فرستادیم به عقاب ایات قرآن که در این سوره است
كَذَلِكَ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ تا ایجا باشد نوعی از فرق فرستاده بیان مستعمل فیه گفت مراد
این است که ولایت علی علیه السلام فرق فرستادیم نوعی از فرق فرستادن گفتم این معنی که گفتی بیان
فیه این لفظ است گفت آری بیان مستعمل فیه است به خلاف اینکه تا آنچه بیان غیر مستعمل فیه است
با اینکه تنزیل این آیت برای بیان تاویل ایات سابقه است به بیان اینکه تاویل این آیات که لفظ
در حق علی علیه السلام است چه تنزیل مفعول مطلق برای نوع است یعنی نوعی از تنزیل که با آن تاویل
یا یعنی که لفظ جمع در این ایات در واحد مستعمل شده است آن ایات به تقریب واحد نازل شده گفتم
چه معنی دارد در سوره دهر و بعد از آن که این مراد آورده در بیعت رب العالمین است گفت
هذه ولایتنا است که تنزیل آیات و تاویل ایات سابقه بر آن است گفتم چه معنی دارد در سوره
داخل میکند الله تعالی هر که را که میخواهد در رحمت خود گفت مراد به رحمت امامت ما اهل البیت است
گفت مراد بیان تتمه وجمعی که ظلم میکنند الله تعالی مهیا کرده برای ایشان عذابی دردناک
ایا نمی بینی که الله تعالی میگوید در سوره بقره و سوره اعراف و ظلم نکردند ما را ولیکن خود شان ظلم
میکردند ما مسلم در تفسیر این گفت بدرستی که الله تعالی عزیز تر و منیع تر است از اینکه ظلم کرده شود
از اینکه نسبت دهد خود را مظلومیت و چه که به عنوان نفی باشد ولیکن الله تعالی مخلوط ساخته
که خلفای ایشم بخود شمرا یعنی روش کرده است ظلم ما را بجای ظلم او و دوستی ما را بجای دوستی او
میلادی فرق فرستاده بآن مضمون چیزی از قرآن برپیغمبر خود که گفته در سوره نحل و ظلم نکردیم

ایشانرا ولیکن ظلم میکردند ایشان ظلم نکردند ما را ظلم کردند خود را گفتم این معنی که گفتی تنزیل
ایات سوره بقره و اعراف و غیر آن است گفت آری اصل قُلْتُ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ يَا مُحَمَّدُ بِمَا
أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ قَالَ الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
الرُّسُلَ فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ قَالَ مَنْ أَجْرَمَ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَرَكِبَ مِنْ وَصِيِّهِ
مَا رَكِبَ قُلْتُ إِنَّ الْمُتَّقِينَ قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ وَشِيعَتُنَا لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا وَسَائِرُ النَّاسِ
مِنْهَا بُرَآءُ شرح این فقرات قرآن از سوره مرسلات است الم نهلک به تقدیر قلت الم نهلک است
بود که به تقدیر آن نباشد الاجرام کردن گناه بزرگ که محتاج به عفو شود و آن گناه و ایم چه می ماند ملک
عبارت از قصد به حجة الهیات که مذکورات در سوره انعام وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ
و بیان شد در شرح عنوان باب مراد بفتح باء یکفقط و را به خط و الف ممدوده مصدرات معنی بری
مستعمل شده یعنی گفتم چه معنی دارد وای در آن روز برای تکذیب کنندگان است گفت میگوید وای برای
تکذیب کنندگان است ای محمد با آنچه وحی کردیم بسوی تو که ولایت علی باشد گفتم چه معنی دارد ایا هلاک نکردیم
پیشینیان از اهل ادیان از قبل ایشان میفرستیم پسینیان را گفت پیشینیان جمعی اند که تکذیب کردند رسولان را
سابق در اطاعت اوصیا و معنی نحو مذکورات در اینکه همچنان میکنیم با اهل جرم گفت مراد کسی است که
جرم کرد بسوی آل محمد و مرتکب شد نسبت به وصی او آنچه را که مرتکب شد مراد ایمه ضلالت و ولی خلفای ایشان
گفتم چه معنی دارد ان المتقین فی ظلال و عیون بدرستی که پرهیزگاران در عذاب الهی در مسایه های
گفت مراد ما ایم بخدا قسم و شیعه ما است بر ملت ابراهیم غیر ما و باقی مردم از آن بری اند اصل
قُلْتُ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ الْآيَةَ قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا قُلْتُ مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ قَالَ نُمَجِّدُ رَبَّنَا وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا
وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا قُلْتُ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ قَالَ هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا
فِي حَقِّ الْأَئِمَّةِ وَاعْتَدَوْا عَلَيْهِمْ قُلْتُ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
قُلْتُ تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ شرح بیان روح شد در باب نهم و سیم مراد اینجا انبیا و اوصیاء است که عالمان
کتاب الهی اند یعنی گفتم چه معنی دارد در سوره النبا روزی که بر پا ایستد روح الهی بعد از آن که می ایستند
و اوصیا و ملائکه شاهد اعمال در صف و گوینده در سخن میگویند مصنفین همه گمان
میکنند نصیحت در بیان جمیع آیت را حاصل که الا من اذن له الرحمن وقال صوابا مگر کسی که

داده‌اند بعین کل ظالم و گفت حق را امام گفت ما ایم یعنی ما فرستاده جمعی که بصفت شوم برای ایشان و گفت
حق را گفتم چه میگویند و چون که حق گفتند گفت یعنی ظلم میکنیم صاحب کل اختیار خود را در دعوی تربیت
بعضی خود و شفاعت میکنیم برای شیعه امامیه خود پس بر میگرداند حق ما را صاحب کل اختیار ما گفتم
چه معنی دارد در سوره مطففین خاشا ان خیال شرکان بدستی که سر نوشت فاجران هر آینه در زندان
سیاه خالات گفت مراد بفاجران درین آیت جمعی اند که ظلم کردند در حق ائمه و تعدی کردند بر ایشان
گفتم چه معنی دارد در سوره مطففین بعد از ان گفته می شود این است که با ان تکذیب میکردید گفت
یعنی امام ما اشاره امیر المؤمنین ع را گفتم این بیان مستعمل قران لفظات گفت آری **حرف دیگر اصل**

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكاً قَالَ يَعْنِي بِهِ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ يَعْنِي أَعْمَى
الْبَصَرِ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيَامَةِ
يَقُولُ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا قَالَ الْآيَاتُ
الْأَئِمَّةُ فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى يَعْنِي تَرَكْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ كَمَا تَرَكْتَ
الْأَئِمَّةَ ع فَلَمْ تُطِعْ أَمْرَهُمْ وَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ قُلْتُ وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ
رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى قَالَ يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَهُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ
رَبِّهِ تَرَكَ الْأَئِمَّةَ مُعَانَدَةً فَلَمْ يَتَّبِعْ آثَارَهُمْ وَلَمْ يَتَوَلَّهُمْ **شرح** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر
صادق ع در قول الله عز وجل در سوره طه و هر که رو گردان شد از یاد دهی بدرستی که
برای اوست معاشی تنگ اشارت است باینکه مذکور شد در حدیث سابق روایت سوره یس که
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ گفت یعنی امام
ولایت امیر المؤمنین را گفتم چه معنی دارد در سوره طه و حشر کنیم او را در روز قیامت در جهنم
کور گفت یعنی امام ما این کور چشمان در آخرت که بعد از دیدن در ذلک و موقع نهان است در جهنم
کور دلالت دیده بنا از ولایت امیر المؤمنین ع امام گفت برای تحیر باشد که و او حیران است و اخو
میگوید چرا اکنون مرا کور حشر کردی و تحقیق بودم در دنیا بینا جواب صاحب جهنم الله تعالی گفت در جواب
مانند اینکه چنین شد برای که آمد ترا علامات در عبث ما پس فراموش کردی آنها را امام گفت
مراد آیت که آمد علامات که ائمه اند پس فراموش کردی آنها را و همچنان امروز فراموش کرده

می‌شوی یعنی امام این است که ترک کرده ای آنها را و همچنان امروز ترک کرده میشوی در آتش چنانچه ترک
کردی ائمه علیهم السلام را پس اطاعت نکردی فرمان ایشان را و نشنیدی سخن ایشان را اشارت بآنست که
فراموشی بدینجا استعاره شده برای ترک چه مترک در دنیا فراموش کرده حقیقه بلکه ترک کرده را
فراموش نمی‌سازد ابو بصیر گفت چه معنی دارد در سوره طه و همچنان بکور کردن جزا میدهیم
که تجاوز کرد از حد خود و ایمان نیاورد بآیات صاحب کل اختیار خود و هر آینه عذاب آخرت
آن حضرت بیشتر است از آنکه ایمه ما از ایشان کشیده و ما پایدار است امام گفت مراد بمن اسرف
شریک کند در ولایت که منسوب است بامیر المؤمنین یعنی ولایتی که از روی علم بجمیع احکام است و شریک
باشد ابو بکر و عمر را با او یعنی گمان کرد که علم بجمیع احکام ندارد و مراد بلم یؤمن بآیات ربه آنست
که ترک کرد ائمه را برای عناد پس تابع نشد احادیث ایشان را و امام خود قرار داد ایشان را **اصل** قُلْتُ اللَّهُ

لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ قَالَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
قَالَ مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ قَالَ نَزِيدُهُ مِنْهَا قَالَ يَسْتَوْفِي
نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ قَالَ
لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقَائِمِ نَصِيبٌ **شرح** اللطف آنچه نزدیک گرداند بندگان را به
قرآن است **اول** آنچه واجب است بر الله تعالی نسبت به بندگان او که مکلف اند مثل بعث رسل و انزال کتب و
اوصیای دانا بیان جمیع مسائل حلال و حرام رسل و داده فرموده است در قدرت که مقدور شرکت است
بیان سعید و شقی چنانچه گفته لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا **دوم** از وسعت در مقدور که
نابایست بعد معصیت تکلیف و باعث طاعت البر آنکه بر الله تعالی واجب نیست لیکن برای جمعی که میداند
که اگر اکتفا بعد مشترک می‌شد نیز اطاعت میکردند لطف زاید اعطا میکند و برای بعض جمعی که میداند که
اکتفا بعد مشترک میشد مخالفت میکردند لطف زاید را منع میکند و برای بعض دیگر میکند و این بعض
ظاهر میشود که بی تفاوت استیناف یا قلت برای دفع دخل کرد که سائل گفت که هر گاه همه محل لطف
پس مستقل خواهد بود در قدرت و الله تعالی قوی تر خواهد بود و الا تفاوت در طاعت و معصیت
بود جواب داد که لطف نیز تفاوت بهم میرسد پس مستقل نیستند و داد قوی تر نیست و انصاف ظاهر
که مسکان بر بیل استیناف و بیان استیناف از ذات گویا که سائل گفت تفاوت در لطف نابینا خلاف
عدالت جواب داد که لطف زاید مبنی بر علم الله تعالی است که بر تقدیر که اکتفا بلطف مشترک میکرد

چه بکره و زیاده کردن لفظ کان در دو جمله شرطیه برای دلالت بر تقدیر است یا برای دلالت بر وقت
تخلیف او ذات کرده است و وقت بنا بر این [illegible] لطف واقع شود چنانچه می آید در حدیث دوم باب آنچه
و خاصله [illegible] و کالت [illegible] برای این [illegible] میکنت [illegible] بتقدیر قلت [illegible]
[illegible] بمعرفت است مراد [illegible] دولت دنیا در زمان قایم [illegible] بلکه مراد دولت آخرت
و علم بجمیع احکام الهی است و من کان بتقدیر قلت و من کان [illegible] است پنجم گفتم چه معنی دارد در سوره
شوری اللهُ لَطِیفٌ بِعِبَادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ الله تعالی لطف کننده است
با جمیع بندگان خود بیان این آنکه روزی میکند معنوان توفیق هر که را که خواهد [illegible] بر محبت اهل بیت
و ولایت بغایت توانای غالب گفته مراد اینست که روزی میکند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
کسی را که [illegible] رسول [illegible] ایمان [illegible] آنت گفتم چه معنی دارد بیان این آنکه هر که اراده می داشت
آخرت [illegible] زراعت آخرت شناخت امیر المؤمنین [illegible] و اولاد او است با جمعی که [illegible] رسول [illegible]
ایمان [illegible] آنت گفتم چه معنی دارد بیان این آنکه هر که اراده میداشت زراعت آخرت را گفت
مراد بزراعت آخرت شناخت امیر المؤمنین و ائمه اولاد او است با جمعی که [illegible] شناخت ایشان هیچ
علی [illegible] آخرت نمی آید گفتم چه معنی دارد زیاده میکنیم برای او در زراعت او گفت مراد اینست که زیاده کنیم
معنوان توفیق او [illegible] معرفت ایشان امام در تفسیر این آیت گفت [illegible] بتمام یا زیاده میکند [illegible]
از معرفت الهی [illegible] ایشان مراد اینست که مرات [illegible] کرده معنوان توفیق مختلف است در
مومنان [illegible] و ضعف باقتضای اختلاف در اراده معرفت آخرت گفتم چه معنی دارد و هر که اراده
میکرد زراعت دنیا را میدهیم او را [illegible] و نیست او را در معرفت آخرت هیچ نصیب گفت مراد اینست که
[illegible] معرفت دولت آخرت [illegible] ایشان [illegible] قایم علیه السلام باشد [illegible] تصدیق
بامامت ایشان آن وقت [illegible] تا کشته شود [illegible] اسلام ندارد باب [illegible]
باب فیه نُتَفٌ وَجَوَامِعُ مِنَ الرِّوَایَةِ فِی الْوِلَایَةِ شرح این باب [illegible] لطایف [illegible] که
[illegible] جمیع انبیا و ملایکه و مومنان [illegible] اهل البیت [illegible] اهل البیت [illegible] باب
[illegible] اول اصل کان ابو جعفر علیه السلام یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة
لنا وهم ذر یوم اخذ المیثاق علی الذر والاقرار له بالربوبیة ولمحمد صلی الله علیه وآله
بالنبوة شرح [illegible] میگفت امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

الله تعالی گرفت پیمان شیعه امامیه ما را با امام خود دانستن ما [illegible] که ارواح ایشان بشکل مورچه
بودند روزی که گرفت پیمان بر ارواح بشکل مورچه [illegible] و گرفت پیمان شیعه ما را آن وقت باقرار برای [illegible]
[illegible] اخبار هر کسی و هر چیزی بوده و برای محمد صلی الله علیه و آله بنبوت دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان الله خلق الخلق فخلق ما احب مما احب وکان ما احب ان خلقه من طینة الجنة وخلق من
ابغض مما ابغض [illegible] ثم بعث الله فیهم النبیین یدعونهم الی الاقرار بالله وهو
قوله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار بالنبیین فاقر بعضهم وانکر
بعض ثم دعاهم الی ولایتنا فاقر بها والله من احب وانکرها من ابغض وهو قوله فما
کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل ثم قال ابو جعفر علیه السلام کان التکذیب ثم شرح [illegible]
[illegible] می آید در حدیث سیم باب [illegible] کتاب الایمان والکفر [illegible] در خلق برای تحقیق [illegible]
[illegible] شرح اول و دوم موصولات [illegible] در کتاب الایمان والکفر [illegible]
و سیوم مصدر است [illegible] مصدر احب [illegible] ضمیر منصوب [illegible] مما احب [illegible]
در خلقه راجع بما در مما احب و چهارم موصولات [illegible] مصدر است [illegible] مصدر
ابغض در مما ابغض و ضمیر منصوب [illegible] خلقه راجع بما در مما ابغض است و ششم [illegible]
ذکر [illegible] ما احب [illegible] اول آنکه محبت و بغض الهی [illegible]
[illegible] صفات ذات [illegible] بیان شد در باب [illegible] کتاب التوحید دوم آنکه محبت و بغض
الهی [illegible] طاعت و معصیت بندگان نیست [illegible] مراد بما در مما احب [illegible]
مراد بما در مما ابغض [illegible] است که مذکور میشود در حدیث اول باب [illegible] کتاب الایمان والکفر
و مراد بطینة الجنة [illegible] آب بسیط [illegible] الاجزا است که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که [illegible]
مخلوق شود بهشتی خواهد بود [illegible] باختیار خود خواهد بود [illegible]
و مراد بطینة النار [illegible] آب بسیط [illegible] الاجزا است که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که [illegible]
مخلوق شود جهنمی خواهد بود [illegible] باختیار خود خواهد بود [illegible]
[illegible] بفتح همزه و تخفیف نون [illegible] الطینة بکسر طا [illegible] و سکون یا [illegible]
[illegible] الظلال بکسر ظا [illegible] جمع ظل [illegible]
[illegible] شیء [illegible] لیس شیء یعنی شیء [illegible] احکام

ثواب و عقاب می‌شود نظر به اینکه وجود ذهنی را وجود ظلی می‌نامند البیّنین در اول بفتح با و تشدید
یا و کسر یا دو نقطه در یا بین و فتح نون بصیغه تثنیه بیّنات و مراد دو راه ظاهرات که یکی
تصدیق به وجوب بیّنات که ظاهر المعجزات است و دیگری راه انکار به وجوب بیّنات که ظاهر البطلان است چنانچه
گفته در سوره البلد و هدیناه النجدین و در نسخ ما اندیدم بفتح نون و کسر یا و یک نقطه بصیغه جمع
وار تصحیف می‌نماید در اول و در دوم در رسالت بصیغه تثنیه و بعدم راجع مضمر بیّنات و ایر
و جمله حالیه است و مقصود تحقیق اقرار به الله در اینان است چنانچه راجع مضمر بیدعوم است
بینات چنانچه رجوع راجع مضمر الکرات متن روایت از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت بدرستی که الله تعالی ابتدا نمود به خلق خویش خود کرد پیدا ازان آفرید هرکه را که دوست داشت آنچه
دوست داشت و بود دوست داشتن الله تعالی آنچه را که دوست داشت اینکه آفرید او را از سرشت بهشت
بهشت و آفرید هرکه را که دوست نداشت آنچه دوست نداشت و بود دوست نداشتن او آنچه را که دوست
نداشت اینکه آفرید او را از سرشت نار جهنم بعد از آن برانگیخت محبوبان و مبغوضان را در بهائم
و چه جزاست تا بهائم مراد اینست که ظلال اینجا بمعنی مشابهت بسبب استغاثه مستعمل شده کمثل
نکردی بسوی ما خود که جز نیست اینجا معتبر نیست آن وجه مشابهت مبدأ ان براکیخت الله تعالی
در اینان در عالم ظاهر یکدیگر آن برانگیختن دو راه در اینان اینان بسوی اقرار به ربوبیت
الله تعالی و آن خواندن مضمون قول الله تعالی است در سوره زخرف و هر آینه که سؤال کنی در روز
میثاق منکران رسالت را که کیست آنکه آفرید اینان را هر آینه می‌گویند البته که الله تعالی است بعد از آن
الله تعالی خواند اینان را بسوی اقرار علیهم با انبیا به اقرار کردند بعضی اینان خواه محبوب و خواه
مبغوض و منکر شدند بعضی که همه مبغوض بودند با آنکه بعضی اقرار به ربوبیت اقرار به آن نیز کرده بودند
چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب بیستم کتاب التوحید بعد از آن خواند اینان را بسوی اقرار
علیهم بامامت ما اوصیا به اقرار کردند بخدا قسم که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شدند او را با وجود
اقرار به آن در بعضی اقرار به ربوبیت هرکه الله تعالی دوست نداشت او را و آن انکار مدلول قول الله تعالی
در سوره اعراف فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل است که گویند به آنچه تکذیب کرده بودند پیشتر از این که وقت تکلیف اول ارواح با
مبدأ آن گفت امام محمد باقر قرار گرفته بود تکذیب منکران نبوت و ولایت اینجا بمعنی
وقت تکلیف ارواح پیش از وجود ابدان اگر گوئی این شرطیه نقل می‌کند ماضی را بمستقبل و وقت میثاق

مستقبل

مستقبل نیست نسبت به زمان نزول و لئن سألتهم گويم نقل از شرطیه ماضی را بمستقبل مشهور بنا بر
مجاز است اما تحقیق اینست که نقل می‌کند ماضی را بمعنی مشترک میان مستقبل و بعض حال و بعض حال که
حال در عرف مجاز مرکبست از بعض زمان گذشته و بعض آینده و لام در لئن سألتهم جز لام تأکید خالص
مضارع را برای حال و لئن سألتهم در حکم مضارع است اگر گوئی وقت میثاق حال با ماضی نیست گویم
درین آیت اختصار ماضی و اجرای آن در مجرای حال شده مثل وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و
موافق اینست در اوایل سوره زخرف و مضی مثل الاولین و لئن سألتهم اگر گوئی چه دلیلست در
آیت بر التزام این توجیه گویم اینکه جمیع منکران رسالت در زمان رسول علیه السلام و بعد از آن معترف
بربوبیت بودند بلکه در اینان دو صنف از زنادقه بودند و هستند که اینان را دهریه می‌نامند و خلقیه
می‌آید در کتاب الایمان و الکفر در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ولایتنا ولایة الله التی لم یبعث نبیّ قطّ الا بها شرح روایت از امام جعفر
صادق که گفت اولی بتصرف بودن ما اولی بتصرف بودن الله تعالی است که فرستاده نشد هیچ پیغمبری مگر برای تبلیغ آن
اولی بتصرف بودن الله تعالی یعنی نهی از خودرائی با اختلاف و پیروی ظن چهارم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول ما من نبیّ جاء قطّ الا بمعرفة حقّنا و تفضیلنا علی من سوانا شرح
و تفضیلنا عطف است بر حقنا بعطف تفسیری و مراد تفضیل الله تعالی است ما را بعطایات به معرفت و مراد از تفضیل
امامت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که می‌گفت هیچ پیغمبری که آورده باشد شریعتی
مگر اینکه آورده در میان احکام شریعت خود وجوب شناخت حق ولایت ما اهل بیت رسول آخر الزمان را
و وجوب شناخت افضل ساختن الله تعالی ما را بغیر ما پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته
یقول و الله انّ فی السماء لسبعین صفّا من الملائکة لو اجتمع اهل الارض کلّهم یحصون عدد
کلّ صفّ منهم ما احصوهم و انّهم لیدینون بولایتنا شرح کل بمعنی کل مجموعی است نه بمعنی کل افرادی
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم او را که می‌گفت بخدا قسم که بدرستی که در آسمان
هر آینه هفتاد صف از ملائکه است اگر جمع شوند اهل زمین همگی که حساب کنند عدد مجموع یک صف از اینان را
حساب نتوانند کرد اینان را و بدرستی که آن هفتاد صف هر آینه عبادت الله تعالی می‌کنند بوسیله دوستی
با ما یعنی که عبادت اینان منحصر است در اطاعت در دینی که ما مصلحت می‌دانیم و آن بعد ششم اصل عن ابی
الحسن علیه السلام قال ولایة علیّ مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوّة

محمد صلى الله عليه وآله وتبعيّة علي عليه السلام شرح روايتست از امام موسى كاظم عليه السلام كه
گفت اولى بتصرف بودن على نوشته شده در جميع كتب انبيا و نفرستاده الله تعالى رسولى را مگر بتبليغ نبوت
محمد صلى الله عليه وآله و وصايت على عليه السلام هفتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله
عز و جل نصب عليا عليه السلام علما بينه وبين خلقه فمن عرفه كان مؤمنا ومن انكره
كان كافرا ومن جهله كان ضالا ومن نصب معه شيئا كان مشركا ومن جاء بولايته
دخل الجنة شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت بدرستى كه الله عز و جل فرا داشته على را
نشان ميان خود و ميان مخلوقين خود پس هر كه شناخت ولايت او را شد مؤمن بربوبيت رب العالمين
و هر كه نشناخت ولايت او را شد منكر ربوبيت رب العالمين و هر كه نشناخت كه ولايت او مبناى اينكه
ربوبيت رب العالمين واجبست و بمحض ظاهر تصديق ولايت او كرد شد گمراه و هر كه قرار داد با او
كسى ديگر را با امامت شد مشرك و هر كه آمد در روز قيامت شناخت ولايت على را در روز ولايت برنك
الهى داخل بهشت شد هشتم اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان عليا عليه السلام باب
فتحه الله فمن دخله كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا ومن لم يدخل فيه ولم يخرج
منه كان في الطبقة الذين قال الله تبارك وتعالى لي فيهم المشية شرح شنيدم از امام
باقر عليه السلام كه ميگفت بدرستى كه على عليه السلام دريست براى تصديق بربوبيت رب العالمين كه
گشوده است الله تعالى براى خلايق بعد از رسول عليه السلام پس هر كه داخل آن در شد با جمعى كه از آن
كه در اينها نفى انا اختلاف و بيرون عظمت ذات و تصديق ولايت على كرد شد مؤمن حقيقى
بربوبيت رب العالمين و هر كه بيرون رفت از آن در با جمعى كه تصديق ولايت على كرد شد منكر
ربوبيت رب العالمين و هر كه داخل آن در نشد و بيرون نرفت از آن در با جمعى كه تصديق
ولايت على كرد اما نه باين روش كه دانسته كه ولايت او بناى اين واجبست كه مصدق ربوبيت رب العالمين
چنانچه گذشت در حديث هفتم اين باب شد در طايفه كه گفته الله تبارك و تعالى كه مراست در آن
خواهش اگر خواهم مى بخشم و اگر خواهم عذاب ميكنم اشارتست باينكه اين طايفه در خطر دارند
در دنيا چنانچه گفته الله تبارك و تعالى در سوره حج ومن الناس من يعبد الله على حرف
و ديگرى در قيامت چنانچه گفته در سوره زخرف الا من شهد بالحق وهم يعلمون و وصف
مفصلا بيان اين كرده در خطبه در جواب سؤال اول باب نهم اصل كان ابو جعفر عليه السلام

يقول

يقول ان الله اخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا وهم ذرٌّ يوم اخذ الميثاق على الذر بالاقرار
له بالربوبية ولمحمد صلى الله عليه وآله بالنبوة وعرض الله عز و جل على محمد امته في
الطين وهم اظلة وخلقهم من الطينة التي خلق منها آدم وخلق الله ارواح شيعتنا قبل
ابدانهم بالفي عام وعرضهم عليه وعرّفهم رسول الله صلى الله عليه وآله وعرّفهم عليا
ونحن نعرفهم في لحن القول شرح ميگفت امام محمد باقر عليه السلام بدرستى كه الله تعالى گرفت پيمان
شيعه امامية ما را باولى بتصرف بودن براى ما در حالى كه ايشان بر شكل مورچگان بودند با جمعى كه ارواح
با ابدان بودند روزى كه گرفت پيمان را از ارواح بشكل مورچگان باقرار براى الله تعالى بصاحب كل اختيار
هر كس و هر چيز بودن و براى محمد صلى الله عليه وآله بنبوت و وانمود كرد الله عز و جل بر محمد صلى الله
عليه وآله امت او را در ماده كه بدنهاى ايشان از آن مخلوق ميشود با جمعى كه ماده ابدان ايشان
با وجود بر خالى كه ارواح ايشان سايه‌هاى لطف الهى بودند با جمعى كه در آن سايه‌ها بودند و خلق
با ابدان نگرفته بودند چنانچه بيان شد در حديث دوم اين باب و آفريد ايشان را از ماده كه آفريد از آن
بدن آدم را و آفريد الله تعالى ارواح شيعه امامية ما را پيش از آفريدن بدنهاى ايشان بدو هزار سال
و وانمود كرد شيعه ما را بر آدم و شناسانيد ايشان را رسول الله صلعم با جمعى كه ايشان شناخته اند
او را با جمعى كه او شناخت ايشان را و شناسانيد ايشان را على عليه السلام و ما مى شناسيم شيعه و مخالف را در
سخن با اينكه تصريح بدوستى خود و دشمنى خود نكنند اشارتست بقول الله تعالى در سوره محمد و لتعرفنهم
في لحن القول باب صد و نهم اصل باب في معرفتهم اولياءهم والتفويض اليهم شرح
اين بابيست در بيان شناخت ائمه دوستان خود را و در اينكه الله تعالى واگذاشته بسوى ائمه جواب
سائل را با جمعى كه اگر مثلا كسى از ايشان از تفسير آيتى پرسد ايشان بمقتضاى شناخت ايشان حال سائل
جواب ميگويند گاهى به تنزيل آيت و گاهى بتاويل آيت و گاهى بتفسير معنى تنزيل و تاويل بيان شده
حديث نوزدهم باب صد و هفتم در اين باب سه حديث يا چهار حديث اول اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام ان رجلا جاء الى امير المؤمنين عليه السلام وهو مع اصحابه فسلم عليه ثم قال له
انا والله احبك واتولاك فقال له امير المؤمنين عليه السلام كذبت ما انت كما قلت ان
الله خلق الارواح قبل الابدان بالفي عام ثم عرض علينا المحب لنا فوالله ما رأيت
روحك فيمن عرض فاين كنت فسكت الرجل عند ذلك ولم يراجعه وفي رواية اخرى

قال أبو عبد الله عليه السلام كان في النار شرح روایتست از امام جعفر صادق ع که مردی آمد نزد
امیر المؤمنین ع و امیر المؤمنین ع با یاران خود بود پس سلام کرد بر امیر المؤمنین بعد از آن گفت از روی
نفاق من بجهت آنم که بدرستی که من دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین ع
دروغ گفتی گفت بلی بجهت آنم که دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین ع دروغ
گفتی نیستی تو چنانچه گفتی بدرستی که الله تعالی آفرید ارواح را پیش از ابدان بدو هزار سال بعد از آن داخل
کرد بر ما دوستان ما را پس بجهت آنم که نمیبینم روح ترا در آنها که داخل کرد پس کجا بودی پس خاموش شد آن
مرد نزد آن سخن و گفتگوی دیگر نکرد امیر المؤمنین را و در روایت دیگر گفت امام جعفر صادق ع بود
آن مرد از روز دریائی اهل نار دوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إنا لنعرف الرجل إذا
رأيناه بحقيقة الإيمان وحقيقة النفاق شرح روایت از امام محمد باقر ع که گفت بدرستی
که ما هر آینه می شناسیم مرد را وقتی که دیدیم او را بمصداق ایمان او و بمصداق نفاق او که کیفیت ربانی
وهم زبانی او باشد سوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الإمام فوض الله
إليه كما فوض إلى سليمان بن داود فقال نعم وذلك أن رجلا سأله عن مسألة فأجابه
فيها وسأله آخر عن تلك المسألة فأجابه بغير جواب الأول ثم سأله آخر فأجابه بغير جواب
الأولين ثم قال هذا عطاؤنا فامنن أو أعط بغير حساب وهكذا هي في قراءة علي ع شرح
روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از حال امام که آیا واگذاشته است الله تعالی
اختیار را در جواب سایل بسوی او چنانچه واگذاشته بود بسوی سلیمان بن داود پس گفت آری
باعث سؤال آن بود که مردی پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مسئله پس جواب داد او را در آن
مسئله و پرسید مرد دیگری از همان مسئله پس جواب داد او را بغیر جوابی که اول را داده بود بعد از آن
پرسید دیگری پس جواب داد او را بغیر جواب آنکه دو کس اول بعد از آن سر جواب گفت معنی ایه
ص دکا این عطای ما است پس تمام بده هرکه را که خواهی بجهت آنکه طلب با بعضی رایج و مصلحت که
همه آن روشن باشد یا بمعنی کم و زیاده دادن بعض با اختیار رفت و همچنین تغییر شرع این ایت در
علی علیه السلام قرآن این رسول صلی الله علیه وآله که رسول املا کرده و علی در صحیفه که از اجامعه می نامند
خود نوشته مراد اینست که اسناد درین ایت بمعنی زیاده بعض و داده بعضی است نه بمعنی زیاده
اصل تمام قلت أصلحك الله فحين أجابهم بهذا الجواب يعرفهم الإمام قال سبحان الله أما

تسمع الله يقول إن في ذلك لآيات للمتوسمين وهم الأئمة وإنها لبسبيل مقيم لا يخرج
منها أبدا ثم قال لي نعم إن الإمام إذا أبصر إلى الرجل عرفه وعرف لونه وإن سمع كلامه من
خلف حائط عرفه وعرف ما هو إن الله يقول ومن آياته خلق السماوات والأرض واختلاف
ألسنتكم وألوانكم إن في ذلك لآيات للعالمين وهم العلماء فليس يسمع شيئا من الأمر ينطق
به إلا عرفه ناج أو هالك فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم شرح راوی گفت گفتم نگاهداد او را
الله تعالی بروجهی که امام جواب گفت مردم را بجوابهای مختلف میشناسد ایشان را که هرکدام لایق
چه نوع جوابند گفت برای تعجب سبحان الله آیا نمی شنوی از الله تعالی میگوید در سوره حجر بدرستی که در
هر آینه علامتهاست برای اهل فراست و آن اهل فراست ائمه اند و بدرستی که آن علامات
که متوسمات امام گفت بدرستی که آن راه استنباط از امام هرگز بپا دهد این شعر با بیت و هم
بعد از آن امام گفت مرا آری میشناسد بدرستی که امام وقتی که نظر کرد بسوی مرد شناخت او را و
رنگ او را و اگر شنید سخن مرد را بکه هرکس بنظر او نیامده از پس دیوار شناخت او را و شناخت که
چیست او بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره روم و از جمله نشانهای ربوبیت الله تعالی آفریدن آسمانها
و زمین است و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست بدرستی که در آنچه مذکور شد که خلق و
با شد هر آینه نشانهاست برای دانایان و آن دانایان اهل البیت اند که دانای بجمیع کتاب الهی اند
پس نمی شنود امام چیزی از کار مردی که سخن میکند با آن خواه کار آخرت و خواه کار دیگر مگر آنکه
شناخته است مرد را که آیا از اهل نجاتست در آخرت یا از اهل هلاک در جهنم است پس برای آنست که
جواب میدهد مردم را بآنچه جواب میدهد ایشان را از جوابهای مختلف باب صد و دهم اصل
أبواب التاريخ شرح چون این باب مشتمل است بر چند مبحث که هر کدام بجای بابیست عنوان از لفظ
جمع آورد التاريخ بکسر همزه بیان وقت و آن بیان وقتی است که آن ... شرح این ابواب تاریخ احوال
رسول و ائمه علیهم السلام درین ابواب چهار مبحث است و هر یکی في الحقيقة بابی علیحده است مبحث اول
باب صد و یازدهم اصل مولد النبي صلعم ووفاته شرح این تاریخ احوالی است که مناسب ولادت نبی صلی الله علیه وآله
و وفات اوست درین مبحث کلام مصنف و چهل و دو حدیث و آخر از آنها عنوانی علیحده دارد کلام
مصنف اصل ولد النبي صلى الله عليه وآله لاثنتي عشرة ليلة مضت من شهر ربيع الأول في عام
الفيل يوم الجمعة مع الزوال وروي أيضا عند طلوع الفجر قبل أن يبعث بأربعين

سنة وحملت به امه في ايام التشريق عند الجمرة الوسطى وكانت في منزل عبد الله بن
عبد المطلب وولدته في شعب ابي طالب في دار محمد بن يوسف في الزاوية القصوى عن يسارك
وانت داخل الدار وقد اخرجت الخيزران ذلك البيت فصيرته مسجدا يصلي الناس فيه

شرح ولادت حیا بوده در زمان نوشیروان بوده لام در لاثنتی عشر بمعنی عند است التشریق ان تشمیس
رفتن و عبادت در مسجد کبیر در صحرا است و باعتبار این مسجد خیف از آنکه در منی است مشرق میشود
مکان باب تفعیل میباشد و ایام باعتبار یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه با منی ایام تشریق
نامند و بعضی وجه تسمیه آنها بایام التشریق غیر این وجه گفته اند بهر حال اکثر مراد بایام التشریق اینجا
سه روز ذی الحجه است حمل رسول سی ماه خواهد بود یا پانزده ماه و بعضی قدح در این کرده اند
اینکه این اخلاص رسول است شده قدح و این قدح ضعیف مینماید چه بعد از آنکه علیهم السلم در حجر
بنظر نرسیده و فخر در مصنفات حجت نیست و ایضا باید که این بر سبیل خرق عادت در حج بود
پیش شده باشد و اکثر مراد بایام التشریق روزی چند دیگر است در غیر موسم حج مثلا ابرهه
آمدن پادشاه حبشه و فیل مردم مکه از شهر بصحراها گریخته بودند و چنانچه بعض مردم مکه بجهت
جهت عبادت خلوت در مسجد خیف میماندند آن اشکال مرتفع میشود و بعضی در جواب این اشکال
میگویند مراد بایام التشریق سه روز است آنها هی است که عزه ذی الحجات وکانا دو عیدی فی الحجه نزیح
چنانچه الله تعالی گفته در سوره توبه انما النسیء زیادة فی الکفر و این جواب ضعیف مینماید بجهت
رسول علیه السلم مومن بوده و متابعت کفار در دین کفار نمیکرد چنانکه بعد خصوص حجت باشد بجهة
خصوصا در سال انعقاد حمل رسول علیه السلم یعنی زاده شد نبی صلی الله علیه و آله بعد از دوازده شب
گذشته بود از ماه ربیع الاول مخفی نماند که این تاریخ مرجح است میان اهل مکه و مدینه و در بعض
هفدهم مشهور است در سال آمدن ابرهه پادشاه حبشه با فیل مسمی محمود تا منهدم خراب کند کعبه
چنانچه می آید در صحیفه پس شتم روز جمعه مقارن ظهر و منقول شده نیز که نزد طلوع صبح بود
مادر او آن وقت در منزل شوهر خود عبدالله بن عبد المطلب که در منی داشت و زائید او را در شکاف
کوه که منسوب بابو طالب است در مکه در خانه محمد بن یوسف در گوشه که دورتر است از در خانه از جمله
دو گنج جانب دست چپ تو حالیکه تو داخل شوی آن خانه را و بتحقیق بیرون آورده خیزران بفتح
با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضم زا با نقطه و را بی نقطه و الف و نون که مادر مهدی

خلیفه عباسی و زنجه منصور دوانیقی است آن خانه را یعنی که خلل کرد از نا قابل خانها و هدایا و را بر ملوک
و اکرم و کرد ابتدای خانه را مسجدی که نماز کنند مردم در آن اصل وبقي بمكة بعد مبعثه ثلث
عشرة سنة ثم هاجر الى المدينة ومكث بها عشر سنين ثم قبض عليه السلم لاثنتي عشرة ليلة مضت
من ربيع الاول يوم الاثنين وهو ابن ثلث وستين سنة وتوفي ابوه عبد الله بن
عبد المطلب بالمدينة عند اخواله وهو ابن شهرين وماتت امه آمنة بنت وهب بن عبد مناف
بن زهرة بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب وهو عليه السلم ابن اربع سنين ومات
عبد المطلب وللنبي صلى الله عليه وآله نحو ثمان سنين شرح و ماند در مکه بعد از بعثت سیزده
سال بعد از آن هجرت کرد بسوی مدینه و ماند در مدینه ده سال بعد از آن گرفته شد علیه السلم از دنیا
بعد از آنکه دوازده شب گذشته بود از ربیع الاول مخفی نماند که مشهور بیست و هشتم صفر است روز دوشنبه
و آن حضرت پسر شصت و سه سال بود و وفات یافت پدرش عبد الله بن عبد المطلب در مدینه نزد خالهای
خود و رسول علیه السلم فرزند دو ماهه بود در آن وقت و مرد مادرش آمنه و او علیه السلم فرزند چهار
ساله بود و مرد عبد المطلب و رسول صلی الله علیه و آله نزدیک هشت ساله بود اصل وتزوج خديجة
وهو ابن بضع وعشرين سنة فولد له منها قبل مبعثه عليه السلم القاسم ورقية وزينب
وام كلثوم وولد له بعد المبعث الطيب والطاهر وفاطمة عليهم السلم وروي ايضا انه
لم يولد له بعد المبعث الا فاطمة عليها السلم وان الطيب والطاهر ولدا قبل مبعثه وماتت
خديجة عليها السلم حين خرج رسول الله صلى الله عليه وآله من الشعب وكان ذلك قبل الهجرة
بسنة ومات ابو طالب بعد موت خديجة بسنة فلما فقدهما رسول الله صلى الله عليه وآله
شنأ المقام بمكة ودخله حزن شديد وشكا ذلك الى جبرئيل عليه السلم فاوحى الله اليه اخرج
من القرية الظالم اهلها فليس لك بمكة ناصر بعد ابي طالب وامره عليه السلم بالهجرة
شرح شنأ بشین با نقطه و نون و همزه بصیغه ماضی معلوم از باب منع است یعنی و بزنی گرفت
خدیجه را و عمر او بیست سال و کسری بود پس زاده شد برای او از خدیجه پیش از رسالت او علیه السلم
قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و زاده شد برای او بعد از رسالت طیب و طاهر و فاطمه علیهم السلم و روایت
شده نیز که زاده نشد برای او بعد از رسالت مگر فاطمه علیها السلم و اینکه طیب و طاهر زاده شدند پیش از
رسالت او مراد ذکور اولاد او از خدیجه در مکه است و الا ابراهیم که از ماریه قبطیه در مدینه زاده

شرح سرکه قضیه شد و مرد خدیجه علیها السلام و بعد از آن بسه روز رفت رسول الله صلعم از مکه که متسلی
با ابو طالب بود و از آنجا از ترس مشرکان مدتی هر که میکرد و پنهان میبود در شعب بعد از هجرت بعد
بیک الغرض ابو طالب بعد از مردن خدیجه بیک سال بیش نبود بیافت رسول علیه السلام آن دو کس را که خلق
خود شمرده ماند در مکه و اهل شهادت الهی بعث و حکایت کرده آن اعوی را بعوی جبرئیل
علیه السلام بین وحی فرستاد الله تعالی بسوی او که بیرون رو از میان قومی که ظالم اند اهل آن چه حیث نزدیک
مدد کاری که صاحب اعتبار باشد بعد از ابو طالب نیامد پس آن علیه السلام بهجرت مدینه اول اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ فَقَالَ كَانَ
وَاللّٰهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ وَمَا بَرَأَ اللّٰهُ بَرِيَّةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام که آیا بود رسول الله صلعم بهتر فرزندان آدم پس گفت بود بخدا قسم بهتر هر که آفرید الله تعالی
در دنیا و آفرید الله تعالی آفریده که آن بهتر باشد از محمد صلعم یا جمیع کائنات بهتر است دوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرَ رَسُولَ اللّٰهِ صلعم فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عم مَا بَرَأَ اللّٰهُ نَسَمَةً
خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که یاد کرد رسول
را صلی الله علیه وآله پس گفت که گفت امیر المؤمنین عم نیافرید الله تعالی انسانی که آن بهتر از محمد
صلی الله علیه وآله باشد سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيًّا نُورًا يَعْنِي رُوحًا بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي
وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَتُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي
وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَقَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ
وَاحِدٌ وَعَلِيٌّ وَاحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اثْنَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحًا
بِلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا شرح این حدیث صحیح است در اینکه نفس ناطقه مجرد است
حمل روح درینجا بر آنکه عبر مخاطب با ابن خطاب باشد بعنایت رکیک و از سیاق عربی بیرون است
روحا بلا بدن کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و تفسیر نور حیث و لا لا دم می آید که کفار نبی نور باشد
ارواح ایشان بین چنین است ایشان مخلوق شرع بین نور بمعنی ربوبیت رب العالمین است و مراد تخلیص تلق
ربوبیت است و مضاف بر عنایت است از معنی اول خلقتک عرش تا انجا عبارات از علی است که وحی با نجا شرح
با غیر عبارت آنکه بیان است که ماء و اسما نهاو و تعیین و امثال انها است التهلیل گفتن لا اله الا الله

التحمید گفتن الله اکبر التقدیس مبالغه در تسبیح بمعنی گفتن سبحان الله قسمتها بصیغه ماضی متکلم
وحده از باب تفعیل یا از باب ضرب التقسیم والقسم بفتح قاف و سکون سین بی نقطه پاره کردن چیزی
قسمت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب القسم بخشیدن کسی را چیزی که نصیب اوست ضمیر قسمتها
راجع بروح مطلق است نه بروح واحده فصارت تا الحسن با ثم خلق تا الخ کلام امام جعفر صادق
علیه السلام است مسحنا بفتح میم و فتح سین بی نقطه و حاء بی نقطه است از باب منع المسح آفریدن
چیزی که مبارک باشد و یمین عبارت از قدرت بر چیز مبارک است ضمیر نوره راجع بالله تعالی است
ربوبیت او شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک و تعالی
ای محمد بدرستی که من آفریدم ترا و علی را مصداق نور عظمت خود یعنی ذات بی حالیکه روح بی بدن یا
پیش از آنکه آفریدم آسمانهای خود را و زمین خود را و تخت و حکومت خود را و دریای خود را پس
تهلیل میکرد و مرا و تمجید میکردید مرا بعد از آن جمع کردم دو روح شما را باین روش که کردانیدم
آن دو را یک روح متصل واحد چنانچه دو آب متفق در جمیع کیفیات که در یک کوزه باشد در یک
ریخته شود و موجودی دیگر غیر از آن دو موجود از کتم عدم بوجود آید و هر یک از آن دو باعث قوت
زیاد شده تقدیس شد بعد از آن پاره کردم آن یک روح را دو روح چنانچه دو آب در هم ریخته از
انفاک سطح دوی است جدا از هم کنند هر چند که بغایت مخلوط بهم شده باشد پس افاده وجود آن
میشود تشخصها بدیهة و باین دلیل باطل میشود خیال فلاسفه که اعاده معدوم بتشخصه محال است
کردم آن دو روح را دو روح دیگر که در عالم ابدان فرزندان ایشان شوند پس که دید روح چهار
محمد و علی یکی و حسن و حسین دو بعد از آن آفرید الله تعالی فاطمه را از نور یعنی با جمیع کائنات مصداق
ربوبیت است لیکن بی واسطه آنان که گفت این خلق اینکه ابتدا کرد فاطمه را روح بی بدن با جمیع کرد
اول از تقسیم چیزی از آن چهار روح شد بعد از آن آفرید با زاده برکت ما انبیا ذلک خود بسوی
شد نور او در ما با جمیع که مصداق ربوبیت رب العالمین شدیم چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللّٰهُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا وَنَفَخْتُ
فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَى خَلْقِي جَمِيعًا فَمَنْ
أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي وَأَوْجَبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ وَفِي نَسْلِهِ مِمَّنِ
اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي شرح مراد بروح اینجا غیر مراد بآن در حدیث سابق است چه مراد در سابق

نفس یا طهارت است و مراد اینجا ظلمات است که مذکور شد در باب پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم الکرامة بفتح
کاف شرف و مراد اینجا طاعت شرف است کلمه مفعول له بفتحتین و من حروف است برای تبعیض و میتواند
بود که مفعول له باشد و من روحی مفعول به باشد و من اسم باشد بمعنی بعض یعنی شنیدم از امام محمد
باقر که میگفت وحی کرد الله تعالی بسوی محمد صلعم که ای محمد بدرستی که من آفریدم ترا و نبودی چیزی
و دمیدم در تو از جمله باعث زندگی که میدهم با انبیا و اوصیا کرامت را که گرامی کردم ترا بان یا بعضی
که هیچکس چنان زنده نمیبوده ام این دمیده در تو و عقلی بود که ثابت و لازم ساختم برای تو
اطاعت را بر مخلوقین خود همه پس هر که اطاعت کند ترا پس بتحقیق اطاعت کرده مرا و هر که مخالفت کند
ترا پس بتحقیق مخالفت کرده مرا و ثابت لازم کردم اورا که در تو ثابت و لازم کردم در علی و در اولاد
او انکه انتخاب کردم اورا از جمله اولاد او برای خلافت خود پنجم اصل عن محمد بن سنان
قال کنت عند ابی جعفر الثانی ع فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی
لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فا
شهدهم خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون
ما یشاؤن و لن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال یا محمد هذه الدیانة التی من
تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد شرح روایت است
از محمد بن سنان گفت بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام پس مذکور ساختم اختلاف شیعه امامیه در عملهای [illegible]
قولهای ایمه پس گفت ای محمد بدرستی که الله تبارک و تعالی همیشه تنها بود بیکتایی خود با جمعی که
غیر خود نبود اهل توحید کسی بجز عبادات او پس بیافرید محمد و علی و فاطمه را مراد ایشان و ایمه
اولاد ایشان است پس ماندند هزار سال یعنی مقدار هزار سال تقریبی عبادات او پس بیافرید همه چیزها
دیگر را پس حاضر ساخت ایشان را آفریدن آن چیزها و لازم ساخت اطاعت ایشان را بر آن چیزها و واگذاشت
کارهای آن چیزها را بسوی ایشان پس چون ایشان میدانند حال هر کس را حلال میکنند بفتوای تقیه
غیر تقیه آنچه را که میخواهند و حرام میکنند بفتوای تقیه و غیر تقیه آنچه را که میخواهند و هرگز نمیخواهند
چیزی را مگر آنچه خواهد الله تبارک و تعالی اشارت است باینکه چنانچه احکام الهی واقعیه میباشد
واصلیه نیز میباشد و تفصیل این مبحث مذکور است در حواشی ما بر کتاب عدة الاصول [illegible]
ای محمد این عمل عملهای شیعه امامیه از ظهور [illegible] عبادت الله تعالی که هر که پیش افتد

باجمعی

باجمعی که فتوای مجتهد بیکی از آنها شوق مخالف با وجود اشتباه در احکام واقعیه بیرون برود از دین
اسلام که صاحب شرع از بیرون علم شرع و هر که بر این اعتقاد باشد با جمعی که عمل بیکی از شقوق مخالف کند باطل
میشود و هر که ملازم باشد با جمعی که [illegible] وفا بمعهود علیه
ذکر از عبادتها ای محمد ششم اصل عن ابی عبد الله ع ان بعض قریش قال لرسول الله
صلعم بای شیء سبقت الانبیاء و انت بعثت آخرهم و خاتمهم قال انی کنت اول من آمن
بربی و اول من اجاب حین اخذ الله میثاق النبیین و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی فکنت انا اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله شرح روایت از امام جعفر صادق ع
که بعض قریش گفت رسول الله صلعم را که بچه چیز افضل انبیا شد و حال آنکه تو مبعوث شدی آخر ایشان
و مهر ایشان که دیگر پیغمبری بعد از تو نیاید گفت بدرستی که من بودم اول کسی که گرویدم در عالم ارواح بپروردگار خود
و بودم اول کسی که جواب داد وقتی که گرفت الله پیمان انبیا را چنانچه گفته در سوره احزاب و اذ اخذنا من
النبیین میثاقهم و در سوره آل عمران و اذ اخذ الله میثاق النبیین و گواه گرفت ایشان را بر خود
که آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند بلی پس بودم من اول پیغمبری که گفت بلی پس پیشی گرفتم ایشان را باقرار بربوبیت
الله تعالی مراد این است که باین افضل از ایشان شدم هفتم اصل عن المفضل قال قلت لابی عبد الله ع
کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء
نسبحه و نقدسه و نهلله و نمجده و ما من ملک مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا له
فی خلق الاشیاء فخلق ما شاء کیف شاء من الملائکة و غیرهم ثم انهی علم ذلک الینا شرح
ظله بکسر ظاء با نقطه و تاء و حدت است یعنی روایت است از مفضل گفت گفتم امام جعفر صادق ع را که
چون بودید جایی که بودید در سایه‌های لطف الهی بیان این شد در حدیث دوم باب صد و هفتم پس گفت ای
مفضل بودیم نزد صاحب کل اختیار خود با جمعی که جمیع لطفهای او با ما بود و بیان این آنکه نبود
نزد او هیچکس غیر ما با جمعی که دیگر هنوز موجود نشده بود تا در لطف داخل شود در لطف
لطف بودیم که سبز بود سبزی کنایه از خرمی و محض احسان است بیان این آنکه تسبیح میکردیم او را و ثنا میگفتیم
و تقدیس میکردیم او را و تهلیل میکردیم او را و تکبیر میگفتیم او را و نبود هیچ فرشته مقربی نه صاحب
غیر ما تا وقتی که در علم سابق ما آفرید چیزهای دیگر را باین روش که آفرید هر چه را که خواست چنانچه
از فرشتگان و غیر ایشان بعد از آن رسانید علم آن را بسوی ما هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال انا اول اهل بیت نوّه الله باسمائنا انه لما خلق السموات والارض امر منادیا

فنادی اشهد ان لا اله الا الله ثلثا اشهد ان محمدا رسول الله ثلثا اشهد ان علیا

امیر المؤمنین حقا ثلثا **شرح** نوه بنون و واو مشدده بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که امام گفت ما اول اهل بیتیم که رفعت داد

الله تعالی نامهای ما را بیان این آنکه مبیّنست که چون آفرید آسمانها و زمین را امر کرد منادی را پس ندا

کرد که گواهی میدهم که مستحق عبادت نیست مگر الله تعالی سه بار ندا کرد که گواهی میدهم که محمد رسول الله است

سه بار ندا کرد که گواهی میدهم که علی امیر المؤمنین است حقا سه بار ندا کرد **هشتم اصل** عن ابی

عبد الله علیه السلام قال ان الله کان اذ لا کان فخلق الکان والمکان

وخلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار واجری فیه من نوره الذی

نورت منه الانوار وهو النور الذی خلق منه محمدا وعلیا فلم یزالا نورین

اولین اذ لا شیء کوّن قبلهما فلم یزالا یجریان طاهرین مطهرین فی الاصلاب

الطاهرة حتی افترقا فی اطهر طاهرین فی عبد الله وابی طالب علیهما السلام

شرح الکان بفتح کاف و سکون همزه مصدر باب منع بمعنی شدن جسم بودن و مراد اینجا وجود

وجود امکانی است المکان بفتح میم و سکون کاف و فتح همزه عطف وجود امکانی الذی نورت منه الانوار

در بیان [illegible] و مراد باول مصداق دوم است چنانچه دلالت میکند بر آن لفظ واجری فیه و مراد

بعدم دوم ربوبیت رب العالمین است وهو راجع بنور الانوار است و میتواند بود که راجع بنور ثانی شد

بنابر اینکه من در من خلق منه برای سببیت باشد نه برای مجاورت الطاهر پاکیزه المطهر ممنوع از الاختلاط

سرایت نقصان از دیگران باو **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که

الله تعالی بود وقتی که وجود امکانی نبود پس آفرید وجود امکانی را و مکان را و آفرید مصداق ربوبیت

خود را که باعث وجود مصداقهای دیگر ربوبیت است آنکه منور شد از آن جمیع انبیا و اوصیا

که مصداقهای ربوبیت اند یا یعنی که ایشان بطفیل او مخلوق شدند و جاری ساخت در آن نور الانوار

نور ربوبیت خود که منور شد از وی جمیع انبیا و اوصیا یا یعنی که از آن مصداق ربوبیت خود کرد و آن نور

الانوار نوریست که از آن پیدا ساخت محمد و علی را پس همیشه بودند در نور در پیش هیچ چیز محدث نشده پیش

از آن پس همیشه ایشان جاری میشدند در پاکیزه در پاکیزه کرده شده در پشتهای پاکیزه یا یعنی که آیا

ایشان

٨٢

ایشان مومن بودند تا آنکه جدا شدند از هم در پاکیزه ترین در عبد الله و ابو طالب علیهما السلام

دوم اصل عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمدا

وعترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله قلت وما الاشباح فقال ظل النور

ابدان نورانیة بلا ارواح وکان مؤیدا بروح واحدة وهی روح القدس فبه کان یعبد الله

وعترته ولذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله بالصلوة والصوم

والسجود والتسبیح والتهلیل ویصلون الصلوات ویحجون ویصومون **شرح** اول منصوب بظرف

زمان است و مراد زمان پیش از حدوث اماکن است و عامل آن خلق محمدا است ما مصدریه است و مراد از

بیان آنست الهداة منصوب بمفعول دوم خلقت الاشباح جمع شبح بفتح شین و فتح با و بلفظه

[illegible] بلفظ اشخاص وظل النور [illegible] ابدان جمع بدن است و مراد روح است که در باب

[illegible] مذکور شد که روح من امر الله است و مخصوص محمد و ائمه علیهم السلام است و متعدد باعتبار

روح القدس [illegible] میان ایشان [illegible] مذکور شد در باب [illegible] مثال الیه ذلک

معطوف خلق محمدا و عترته الهداة المهتدین است **یعنی** روایتست از جابر بن یزید که گفت که گفت امام

محمد باقر علیه السلام ای جابر بدرستی که الله تعالی در اول از بودن او بود محمد و اهل بیت او را هادیان راه حق

راه یافتگان بحق پس بودند پیش از امامت شخصهای نور نزد الله تعالی گفتم و چیست مراد بشخصهای نور

[illegible] بیان چند معقولات پس گفت مراد شخص بدنهاست ایشان ابدان نورانی بودند پیش از آنکه

من امر الله در ایشان حادث شود و بود محمد علیه السلام پیش از امامت مدد کرده شده بیک روح که جزو روح

من امر الله است و آن روح القدس است پس بروح القدس عبادت میکرد الله تعالی را و عترت او نیز با آن عبادت

میکردند الله تعالی را پیش از امامت و بسبب آنست که آفرید ایشان را عاقلان دانایان نیکوکاران برگزیده

عبادت میکنند الله تعالی را بنماز و روزه و خضوع و تسبیح و تهلیل و نماز میکنند و نمازهای معهود

و حج میکنند و روزه میدارند و نمازهای معهود مراد است که معصومان اول عمر تا وقتی که امامت

رسند **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فی رسول الله صلی الله علیه وآله ثلثة

لم یکن فی احد غیره لم یکن له فیء وکان لا یمر فی طریق فیمر فیه بعد یومین او ثلثة الا

عرف انه قد مر فیه لطیب عرفه وکان لا یمر بحجر ولا بشجر الا سجد له **شرح** غیره بجر صفت

ثلثة است حرکت آنجه غیر کسب عرفه باضافه منکند یا منصوب است باستثنا العرف بفتح عین بی نقطه

وسکون زاء و فتح ظاء بوی خوش بیست روایت از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بود در رسول الله صلعم
سه چیز که نبود در هیچ یک غیر او بود او را سایه یا یعنی که همیشه ابری بیابان امد فرض آفتاب بود و نمیگذشت
در راهی پس کسی که شتر شود در آن راه معتاد در دو روز یا سه روز مگر آنکه شناخته میشد که او بجهت گذشته
در آن راه از خوشبوی او باقی مانده بود که این معرفت مخصوص مومنان باشد چنانچه بوی پیراهن یوسف
یعقوب یافت و دیگران منکر بودند و نمیگذشت بسنگی و نه درختی مگر آنکه سجده میکرد برای او و مراد
سجده بجهت تواضع است یا انحناء است و ذکر سجده و شجر برای مثال است دوازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما عرج برسول الله صلی الله علیه و آله انتهی به جبرئیل علیه السلام
الی مکان فخلی عنه فقال له یا جبرئیل تخلینی علی هذه الحال فقال امضه فوالله لقد وطئت
مکانا ما وطئه بشر و ما مشی فیه بشر قبلک شرح خلی عنه و خلا یعنی گذاشت و هاء در امضه
هاء از برای سکت است بیست روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که بالا برده شد
رسول الله صلی الله علیه و آله بمعراج رسانید او را جبرئیل علیه السلام تا مکانی پس دست برداشت از او پس
گفت پیغمبر بجبرئیل ای جبرئیل آیا وامیگذاری مرا برین حال پس گفت برو پیغمبر که باکی نیست
چه بخدا قسم که تو قدم بر جایی کذاشته که هیچ قدم ننهاده است و بجایی که قدم ننهاده ابتدا اینان و بعد از تو
در آن اثنا نیست اینان سیزدهم اصل سأل ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال
جعلت فداك كم عرج برسول الله صلى الله عليه و آله فقال مرتين فاوقفه جبرئيل موقفا
فقال له مكانك يا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملك قط و لا نبي ان ربك يصلي فقال
يا جبرئيل و كيف يصلي قال يقول سبوح قدوس انا رب الملائكة و الروح سبقت رحمتي
غضبي فقال اللهم عفوك عفوك قال و كان كما قال الله قاب قوسين او ادنى فقال له
ابو بصير جعلت فداك ما قاب قوسين قال ما بين سيتها الى راسها شرح الايقاف اعلام كردن و باز
داشتن و موقفا ايجاما مكانك منصوب بفعل مقدرات و بنا بر اول تقدير الزم مكانك است
و بنا بر دوم تقدير الزم مكانك است يعنى خود را از تصاحب مفضى متصل كرده چنانچه
شد در حديث سى و هشتم باب صد و هفتم و مقصود ايجا تفسير صلاتست قال يقول جواب سؤال
برای تادیب و جواب این سؤال معلوم میشود از سؤال و جواب دیگر که مبنی لا ملك تا آخر انا
سبوح خبرات و نزد اخفش و کوفیین میتواند بود که سبوح مبتدا باشد و انا فاعل باشد و بعضی

رحمت عبارت از تعیین امام عالم بجمیع احکام است و غضب عبارت از عذاب بر ولات ایمه ضلالت
عفو ذلک مصدر بفعل مقدرات بتقدیر اسال العفو و عفو را خواهی فی ثابت که واقع شد در گفتن بجهت اضطرار
کرده که مراد اجزای عالم ... شده و ضمیر و کان راجع بمعراجست که مفهوم شد از سیاق مراد علی بن ابی طالب است
و توضیح این شد در شرح حدیث دوم باب نهم کتاب التوحید که باب فی ابطال الرویة است قاب یعنی مقدار
قوس عبارت اند و مراد بکمان است السیه بکسر سین و فتح یاء دو نقطه در پایین و تاء ثابت
عرض و طرفیست از کمان ... مراد ایجا و سکر کمان است که از قبضه ... و بیان حقیقتش
و نسبت دو طرف بان مساویست بینها ای ... بضمیر مونث راجع بقوس برای توضیح انکه
بلکه کمان است باعتبار ... ضمیر مذکر است که راجع بقوسین باشد یعنی مانند
قاب قوسین ایجا اشارتست بانکه این بیان احوال حجت دویم است ... در سوره نجم که قاب قوسین
در آنجا مذکورست این مذکورست و لقد راه نزلة اخری و بیان شد در کتاب التوحید در شرح
حدیث دوم باب نهم و بیان احوال حجت اولی می آید در کتاب الصلوة در باب اول حدیث که باب النوادر
که لما عرج بنبیه صلی الله علیه و آله الی سماواته السبع اما اولهن فبارك عليه و الثانية علمه
فرضه تا اخر بیست پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلام و من حاضر بودم با این روش که گفت
قربانت شوم چند بار بالا برده شد رسول الله صلعم بمعراج پس گفت دو بار پس باز دوم باز داشت
اعلام کرد او را جبرئیل مرتبه عظیمی با این روش که گفت او را بشناس شرف مرتبه خود را ای محمد
چه هر آینه بتحقیق ایستادی در مرتبه که نبوده ایجا هیچ فرشته هرگز و نه نبی بیان این انکه بعد
که صاحب کمال اختیار نیستی و صلوة فرستاده مبیدهد برای تو یا جمعی که ترا بمعراج برای این آورده گفت
و صلوة میدهد یا جمعی که کرا و صلوة میکند گفت میگوید بغایت منزه از نقص است در ربوبیت بغایت
الغایت منزهیم من که صاحب کمال اختیار و ملائکه و روح بیشی گرفته رحمت من غضب مرا یعنی که خاطر جمع باش
که جاهلان را صلوة تو نخواهم کرد تا حکم نظر کنند در بیان من نشوند در ربوبیت و تا تعیین امام عالم بجمیع
احکام دو بیمانم و بکنم شرح ما غضب بکنم و بیان تفصیل این فرع می آید در کتاب الایمان و الکفر
در شرح حدیث بیست و پنجم باب صد و یازدهم که باب الذنوب است و در کتاب الحجة در شرح حدیث بیستم باب پنجاهم
هشتم که باب التفویض الی رسول الله صلعم و الی الائمه است جبرئیل گفت خدایا مستطیلم بخشایش تا مستطیلم بخشایش تا امام کیست
برای بیان انکه وجه وفات رسول کمال بسط بیان اوده علی و جود معنی که علی علیه السلام باشد فنسبت

چنانچه الله تعالی گفته در سورة النجم عهدا و دو خانه کمان یا بعض شرط امامت تا یا بین قرود
بعض دیگر پس گفتا و لذا ابو بصیر و روایت شوم حیث معنی قاب قوسین گفت مقداری که میان
دستگیر کمان است تا سر کمان یا بحیثی که تفاوت میان دو خانه بلکه کمان در این مقدار نیست اصلا
اصل فقال کانت بینهما حجاب یتلألأ بخفق ولا اعلمه الا وقد قال زبرجد فنظر فی مثل
الابرة الی ما شاء الله من نور العظمة فقال الله تبارک وتعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من
لامتک من بعدک قال الله اعلم قال علی بن ابی طالب امیر المؤمنین وسید الوصیین وقائد الغر
المحجلین قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام لابی بصیر یا ابا محمد والله ما جاءت ولایة
علی من الارض ولکن جاءت من السماء مشافهة شرح ضمیر بینهما راجع برسول و معنی
مراد میان رسول و خدا سبحانه است که در بهشت و از یا فته مثلا لا صفت حجاب است و قاید مجرد
بتقدیر یتلألأ لا فیه یخفق بجا و با نقطه و فا و قاف بصیغه مضارع معلوم باب ضرب صفت بعد از صفت
و مجموع بجای این صفات مثل آنکه و شاید احتمال اضمار اذا شک نظر می آید اما اصح بنظر می
آمد و لا اعلمه یعنی لا اظن است پس قید برای تحقیق نیست بلکه برای تقریب نشان ما مضی بحال الاستحباب
در هر جمله حالیه که ماضی باشد می باشد قال زبرجد حکایت فاعل یتلألأ تحقیق است که راوی کمان کرده
که زبرجد گفت و مجوز کرده که یا فوت گفته باشد مثلا و بر هر تقدیر مراد ظهر مات که آن یکی آنچه
که برای وحی مخلوق شده در بهشت یعنی پس امام گفت بود میان رسول و خدا که برای وحی بود
در بهشت بود که مسموع غایب می شد از پس پرده راوی گفت کمان دارم امام را مکر بر حالیکه گفته
می بود غایب می شد مقصود پس حجاب نظر در مانند سوراخ حجابی که سوزن در آن برده بود و از آنجا
بعضی نظر به حجاب خود می نمود بسوی آنچه خواست الله تعالی که صریح شود از نور عظمت الله
تعالی که نور وحی مصداق ربوبیت باشد پس چون رسول دانست سر ولایت و وحی خود را گفت الله تبارک
و تعالی پیا سطر دیگر ای محمد گفت لبیک ای صاحب کل اختیار و من گفت کیست برای امت تو که امام عالم
احکام باشد گفت الله تعالی دانا تر است یا حضرت که سید اهل فی المجلسی که علی است و علم تو محیط بآن است یا
با جمعی که من سید انام که کیست گفت علی بن ابی طالب که امیر مؤمنان است و مهتر سلطانان است و کشکر کش
جوانات در قیامت که پیشانی سفید و دست و پا سفید یعنی آنکه سوار کند راوی گفت بعد از آن
علیه السلام گفتا ابو بصیر را ای ابو محمد بخدا قسم که نیامد امامت علی از زمین یا حضرت که اختیار ربی

دیکر

محامد پس اعلم اسماء بنی و اسطر دیگر حد ما تعم صد قلت لابی جعفر علیه السلام صف لی نبی الله علیه السلام
قال کان نبی الله علیه السلام ابیض مشرب حمرة ادعج العینین مقرون الحاجبین شثن الاطراف
کأن الذهب افرغ علی براثنه عظیم مشاشة المنکبین اذا التفت یلتفت جمیعا من شدة
استحیائه له سربة سائلة من لبته الی سرته کأنها وسط الفضة المصفاة وکأن عنقه
الی کاهله ابریق فضة یکاد انفه اذا شرب ان یرد الماء واذا مشی تکفأ کأنه ینزل فی صبب لم
یر مثل نبی الله صلعم قبله ولا بعده صلعم شرح مشرب بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل
حمره مضاف الیه است ادعج بفتح دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه و جیم و الدعجه بضم دال و سکون عین
و اول جیم که بسیار سیاه باشد شثن بفتح شین با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و نون غلیظ کأن ما در
شبیه بالفعل است افرغ بفاء و راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه مجهول باب افعال است علی بجای
بر اثنات و در آن صنعت تجرید است مثل لقیت به اسدا البراثن بفتح باء یک نقطه و راء بی نقطه و الف
و کسر ثاء سه نقطه و نون جمع برثن بضم باء و سکون راء و ضم ثاء یعنی پنجه های شیر و در اینجا استعاره شده
انکشتان را باعتبار قوت شجاعت المشاشه بضم میم و شین با نقطه و الف و شین دیگر استخوان شانه و شاید
آن که نرم می باشد الاستحیاء برای بی نقطه و سین بی نقطه و الف ممدوده مصدر معتل اللام و آن
باب استفعال لکن داشتن و استحکام دادن چنانچه در باب الاعضا می باشد و آن علامت قوت بدن است
لا صفت است سربه بضم میم بی نقطه و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و تاء تایث جائی که از آن
که موضع قلاده است کأنها خبر مبتدا است وسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه منصوب بنظر فیت
متعلق ظرفیه مقدرات خبر کأن و در کانها است و کأن از حروف شبیه بالفعل است الی بمعنی مع است الکاهل
بکسر ها جائی از بدن که کردن بآن متصل است الابریق بکسر همزه و سکون باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون
دو نقطه در پایین و قاف آن ظرفی است که آب را تکفأ بتشدید فاء و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلات الکفو
میل نمودن از بالا بپایین الصبب بفتح صاد بی نقطه و فتح باء یک نقطه و باء دیگر زمین نشیب یعنی گفتم امام
محمد باقر علیهم السلام را پیاده که برای من هیأت پیغمبر خدا را گفت بود پیغمبر خدا علیه السلام سفید اما اینکه شده
سرخی فراخ و سیاه در چشم پیوسته دو ابرو غلیظ انکشتان که باعث طلا ریخته شده بود بر شکل انکشتان
از بس که براق و یا قوت بود بزرگ استخوان دو شانه و وقتی که رو میکرد اینجا بجانبی میکرد بدن جمیع بدنه
کمال نکبس یا بسبب کمال استحکام بدنه که او را بود مراد آنست که روی جانی که نشسته بود رو بآن نظر میفرمود

برای تماشای مردم سوی سمت کشیده بود از سر سینه او تا ناف او گویا در میان ده نقره صاف کرده شده
بود با جمعی کم بیننده او سفید بر باقی بود و گویی بکلی کرده با آنچه با آن متصل بود از مده صراحی نقره بود
نزدیک بود بیننده او مرغی کم آب ده اثنا میدکه رسد بآب با جمعی کم بیننده او کشیده کو مایل بود بچیزی که
راه میرفت سراپای او نگاه میداشت ما انند کسی که مایل میشد بپایین در تماشای رفتار چنانچه گویا
در هر انداز سرفرود می آمد در تشبیه بود نظر موافق پیغمبر خدا صلعم در هیئات و چهره ای و نه بعد از او صلعم
باب نوزدهم اصل عن ابی عبدالله ع قال ان رسول الله صلعم قال ان الله مثّل لی امتی فی الطین و علّمنی
اسمائهم کما علّم آدم الاسماء کلها فمرّ بی اصحاب الرایات فاستغفرت لعلی و شیعته ان ربی
وعدنی فی شیعة علی خصلة قیل یا رسول الله و ما هی قال المغفرة لمن آمن منهم و ان لا یغادر
منهم صغیرة و لا کبیرة و لهم تبدل السیئات حسنات شرح التمثیل نگاه جزئیات و امور الابداء
بالفعل جمع رایه علمها و مراد اینجا ایمان است خواه ایمه ضلالت و خواه ایمه هدی و جمع جمع راه ظنی
اینجا مناسب است و ابن بابویه در کتاب خصال روایت کرده که رایات پنج است از معاویه و عمرو بن العاص
و ابو موسی اشعری و ابو الاعور سلمی و امیر المؤمنین ع لمن آمن منهم اشاره باینست که شیعه علی
فرقه یکی اما میکه مؤمنند بربوبیت رب العالمین با جمعی که قایلند باینکه ولایت امام معصوم
بربوبیت رب العالمین و اختلاف ایشان در بعضی مسائل دیگری مانند اهل ما نیت مثل نبیه و
ایشان که قایلند بجواز اجتهاد یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که رسول
صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که الله تعالی نمایاند بمن امت مرا در قرنی که در میان
و هشت بدنهای ایشان در دست خمیر بود و تعلیم کرد مرا نامهای ایشان چنانچه تعلیم کرد آدم
نامهای اشیاء همه اشارت است بر تعبیر آیت سوره بقره پس گذشتند بمن یاران ایمه هر فرقه با امام
خود پس استغفار کردم برای علی ع قایلان با امامت او بعد از رسول خدا سطر یاران این الکریم
کل اختیار من و عده کرده مرا در شیعه علی یک خصلت گفته شد ای رسول الله صلعم و کدام است آن خصلت
گفت آمرزش برای هر که گرویده بربوبیت رب العالمین از جمله شیعه علی و اینکه باقی نگذارد از ایشان
گناه صغیره و نه کبیره را و برای ایشان و بد عوض میکند الله تعالی بدیها را نیکیها اشارت است با آیت
سوره فرقان و مراد بحسنات توبه و مغفرت است چنانچه گذشت در حدیث سیم باب هشتاد و هفتم
شانزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال خطب رسول الله صلعم الناس ثم رفع یده

86

الیمنی قابضاً علی کفه ثم قال اتدرون ایها الناس ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال
فیها اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم الی یوم القیمة ثم قال احکم الله و عدل احکم الله
و عدل فریق فی الجنة و فریق فی السعیر شرح روایت از امام جعفر صادق ع گفت خطبه گفت رسول
صلی الله علیه و آله مردم را بعد از آن برداشت دست خود را بحالیکه گرد کرده مشت خود را بعد از آن گفت
ای امید اید ای مردم که چیست در دست من گفتند الله تعالی و رسول او داناتر پس گفت در آنست نامهای
اهل جنت و نامهای پدران ایشان و قبیلهای ایشان تا روز قیامت عبارت از علم باصحاب یمین ا
چنانچه گویا که در دست نوشته شد بعد از آن برداشت دست چپ خود را بعد از آن گفت ای مردم آیا
میدانید که چیست در دست من گفتند الله تعالی و رسول او داناتر پس گفت در آنست نامهای اهل
و نامهای پدران ایشان و قبیلهای ایشان تا روز قیامت بعد از آن گفت حکم کرد الله تعالی و عدالت ا
باره در بهشتند و باره در جهنم اشارت است بآیت سوره شوری هفدهم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلم فی خطبة له خاصة یذکر فیها حال النبی و الائمة علیهم السلام و صفاتهم
فلم یمنع ربّنا الحلیم و اناته و عطفه ما کان من عظیم جرمهم و قبیح افعالهم ان انتجب لهم
احب انبیائه الیه و اکرمهم علیه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله فی حومة العز مولده
و فی دومة الکرم محتده غیر مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه و لا مجهول عند اهل العلم
صفته بشرت به الانبیاء فی کتبها و نطقت به العلماء بنعتها و تاملته الحکماء بوصفها
مهذّب لا یدانی هاشمی لا یوازی ابطحی لا یسامی شیمته الحیاء و طبیعته السخاء شرح
لم یمنع بصیغه مضارع غایب معلوم مجرد است و ربّنا منصوب بمفعول به لم یمنع است ما موصول و فا
لم یمنع است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و بتقدیر من آنست انتجب بنون و جیم و باء یکنقطه
بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الحومه بفتح حاء بی نقطه و سکون واو عموم جزیی المولد بفتح میم
سکون واو و کسر لام ولادت و مکان ولادت و هر دو اینجا مناسب است الدومه بفتح دال بی نقطه و سکون
واو و میم و تاء و حدت بکه درخت بزرگ بار آورد المحتد بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و کسر تاء دو نقطه
در بالا و دال بی نقطه از باب ضرب ماندن در جایی و مکان ماندن و هر دو اینجا مناسب است الحسب بفتح حاء بی نقطه
و فتح سین بی نقطه و باء یکنقطه شرف الشیمه بکسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح میم
بهم میشود جبلت یعنی روایت از امام جعفر صادق ع در خطبه که او را است منقول از دیگری

توبر الحکم بنابیعه ابتعثه رحمةً للعباد و ربیعاً للبلاد **شرح** تدبیر بصیغه ما لم یسم فاعله معلوم از زبان محل برای

مبالغه است و مجتبی بنبع طهر بضم طاء و نقطه و سکون هاء مصدر است مستعمل شده در اسم فاعل

برای مبالغه و مراد مادر بیار پاکیزه است **یعنی** بیان بشارت دادند بآمدن او هر است رسولی

بعد از خود که آن رسول نیکی باشد یا معنی که گفته اند در کتابها بشارت بآمدن او هست محمد

دفع کرده او ظاهر بوده و مجعد بعید دیگر از نفی بیان پاکیزه بسوی نفی دیگر که بجابیت پاکیزه است

مخلوط نشده او را بحاصل آنکه بیرون باشد تنافی نزنا مادر از او و نه باعزاز ایشان و نجس نکرده

نکرده او را در محل ولادت او جماعی یا معنی که جماع در وقت حیض و مانند آن نبوده یا معنی که در

وقت حمل که نزدیک ولادت است جماعی نشده چنانچه مشهور است که از آن ضرر میرسد بولد بیرون

از زمان آدم تا پدرش عبد الله در بهترین فرقه است که قریش باشد و در کرامی ترین شعبه قریش

که بنی هاشم باشد و در منیع ترین طایفه بنی هاشم است که عبد المطلب و عبد الله و ابو طالب باشد

و در محفوظ ترین مادر ولادت که محل حمل است مراد امنه است و در آهسته ترین کنارها است که کنار تربیت

و تربیت ابو طالب و فاطمه بنت اسد باشد چنانچه می آید در حدیث بیت و بکم بزرگی بیا و را تعالی

و مقبول خود کرد او را و انتخاب کرد او را و داد او را از دانش کلیدهای از او ان حکمت

از فرستاده او را بر حالیکه رحمت الهی باشد برای بندگان و بهار باشد برای شهرها

یا معنی که باعث نجات و خرمی تا بعثان او باشد اشارت است بآنکه بی رحمت او شهرها بیکری

از انبیا و غایب کرده ممتن را پاک از شرک میکند از اصحاب او است چنانچه بیان شد در

حدیث هشتاد و سیوم تا بیست و هفتم **اصل** وَ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ فِيهِ الْبَيَانُ

وَ التِّبْيَانُ قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَ نَهَجَهُ

بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَ دِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ وَ فَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا وَ حُدُودٍ وَ

حَدَّدَهَا لِلنَّاسِ وَ بَيَّنَهَا وَ أُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ أَعْلَنَهَا فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ وَ مَعَالِمُ

تَدْعُو إِلَى هُدَاهُ فَبَلَّغَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَ صَدَعَ بِمَا أُمِرَ وَ أَدَّى مَا

حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ حَثَّهُمْ

عَلَى الذِّكْرِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى بِمَنَاهِجَ وَ دَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا

كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَ كَانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً **شرح** مضمون این کثرت در خطبه مصنف رحمه الله

بر حالیکه مذکور میکرد در آن خطبه حالت رسول و آل او علیهم السلام و نشانهای ایشان که پیرمانع نشر [illegible]

که اختیار ما دار و بسبب یاری او و ما هستکار و معصوم باقی او و آنچه واقع شد که بزرگ بهره بردم است که [illegible]

و جمع کرده از همای مردم است که انواع فوق دیگر باشد از اینکه بر کردند با مردم محبوبتر انبیا و خدا بسوی

و کرامیتر انبیا بر خود از محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که در معدن عزت و لادت اول با معنی که و لادت او

در مکانات که همیشه عزیز بوده بجمال عزت و در یکید نخست بزرگ ماند و در کرامی بوده است مانند او

یا معنی که مانند او در معدن است که همه ایشان مومنان از آن بجا عالم نقل شده الوده بنقصان و بیت شرف

او و نه آمیخته و شبهه است خشبه و نه پنهان است نزد اهل دانش نشان او و بیاد داین آنکه بشارت دادند

بآمدن او انبیای سابق در کتابهای خود شان و سخن گفتند بآنکه آمدند او اوصیا بیان ایشان بیرون

او را در موافق آن نفع خود یافتند او را اهل ذات کتابی و در دست کرفا بسبب صفتی که معلوم انتا

بود برای رسول آخر الزمان پاکیزه کرده شده است که نزدیک کرده منسوخ بدین پاکیزه و دیگر هاشمی

که برابر کرده منسوخ شد او هاشمی دیگر مکان است که طلب بجدی بوده کرده میشود از سکون دیگر جبلت آنکه

و عادات منجلیات **اصل** مَجْبُولَةٌ عَلَى أَقْدَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَخْلَاقِهَا مَطْبُوعَةٌ عَلَى أَوْصَافِ الرِّسَالَةِ

وَ أَحْلَامِهَا إِلَى أَنِ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللهِ إِلَى أَوْقَاتِهَا وَ جَرَى بِأَمْرِ اللهِ الْقَضَاءُ فِيهِ

إِلَى نِهَايَاتِهَا أَدَّاهُ مَحْتُومُ قَضَاءِ اللهِ إِلَى غَايَاتِهَا **شرح** الاقدار جمع قدر بمعنی بار سنگین

مراد اینجا سنگینی و تمکین است المقادیر جمع مقدور تدبیر کرده شده ها و مراد اینجا رسالت بمعنی تبلیغ

احکام الهی است و اسباب اینها اوقات و اخلاق و اوصاف و احلام و مانند اینها است **یعنی** مخلوقات

سنگینهای نبوت و خوهای نبوت ظهور کرده شده است بر نشانهای رسالت و خردمندیهای رسالت تا

دنیا بیاوند اسباب تدبیر کرده شده های الله تعالی بسوی اوقات آن تدبیر کرده شده ها یا معنی

مبعوث شد برسالت و شروع در نزول قرآن و تبلیغ احکام شد و جاری شد تدبیر موجه الله تعالی حکم

الهی در محمد تا آخرهای تدبیر کرده شده ها یا معنی که عمر او بآخر رسید و فارغ از رسالت و بیان احکام

بیان داین آنکه رسانید او را لازم قضای الهی که مراد بیان شد بسوی غایتهای آن تدبیر کرده شده ها که

قوابل خدمت باشد **اصل** تَسْتَقِرُّ بِهِ كُلُّ أَمْرٍ مِنْ صِفَتِهَا وَ نَحْمَدُهُ عَلَى أَيَادِيهِ مِنْ طُهْرٍ إِلَى الطُّهْرِ لَمْ

يُخَالِطْهُ فِي عُنْصُرِهِ سِفَاحٌ وَ لَمْ يُخْبِثْهُ فِي وِلَادَتِهِ نِكَاحٌ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَبِيهِ عَبْدِ اللهِ فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَ أَكْرَمِ

سِبْطٍ وَ أَمْنَعِ رَهْطٍ وَ أَكْلَأِ حَمْلٍ وَ أَوْدَعِ حِجْرٍ اصْطَفَاهُ اللهُ وَ ارْتَضَاهُ وَ اجْتَبَاهُ وَ آتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ

من العلم

یعنی و وعده فرستاده الله تعالی بسوی او کتابی را در آن کتاب بیان و کمال بیان بر حالیکه نهایت عربیت است که
محتاج باشد تا شاید که پرهیزکنند از عذاب به متعلق به ضلالت اشاره است بآیت سوره زمر تحقیق بیان کرده
قرآن را برای مردم ظاهر ساخت نه آنها را محکمی که ممکن کرده از او دین اسلام که واضح ساخت نزاکت
پیروی ظنیات و لاتعمی چند کرده واجب ساخت آنها را مثل سؤال آل اهل الذکر در مسائل نادانسته و سکوت و
که سؤال میسر باشد و فرق چند که در قرآن کرده آنها را برای مردم و بیان کرده آنها را مثل قول علی الله بغیر علم و
چند که منکشف کرده آنها را برای مخلوقین خود و انکار کرده آنها را مثل عذاب ایشان باقی که اطاعت
نکرده در آن نهیات تا عشاق بسوی نجات از آتش جهنم و فتنها یکه محتاج مردم را بسوی هدایت
تا ایشان پس رسانید رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که فرستاده شده بود بآن صریح کرد آنرا که
مامور شده بود بیجا آورد آنچه را که تکلیف شده بود که بآنهای که از نبوت باشد و صبر کرده برای
کلی اختیار نمود و جهاد کرده در راه او و نصیحت کرده برای امت خود و خواند ایشان را بسوی نجات
و عذاب بجهت فرمود ایشان را بیاد آوری و بجهت رب العالمین که پیروی امام عالم بجمیع احکام
زمانی باشد چنانچه می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و راه نمود ایشان را بر
که وصی باشد برآنها و یا جمیع که محکمات باشد و بخواننده هایکه استدلال کرده برای بندگان اصل
مراد متشابهات است که اصل و اشراف از امام سوال محکمات است مجمل بودی چند که بلند ساخت برای
مردم نشانهای آن محلهای نقضها تا گمراه نشوند بعد از وجود رسول الله صلی الله علیه و آله که بر منکر
شفقت مهربان به **حدیث سیم اصل** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَسُولُ اللهِ صلعم مَحْجُوجاً بِأَبِي
طَالِبٍ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعاً لِلْوَصَايَا فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ قُلْتُ
فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَبِمَا جَاءَ بِهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا وَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ
شرح المستودع بفتح دال بی نقطه کسی که قابل بردن چیزی باشد و کسی که چیزی باو سپرده باشد
اینجا مناسبت الوصایا باعتبار میراث انبیای سابق است مثل جزای بعض و خاتم سلیمان و عصای موسی
و مانند آنها مستتره در دفعها راجع برسول و مانند در الیه راجع بابو طالب یا به عکس ضمیر مستتر
در فقال راجع برسول و مانند در الیه راجع بابو طالب است ضمیر راجع برسول است ضمیر راجع عصب فقال
یا راجع بابو طالب است **یعنی** راوی پرسید از امام موسی کاظم علیهم السلام که آیا بود رسول الله صلی الله علیه و آله
محکوم بحکم ابو طالب یعنی در تحت تربیت و حمایت او بهینست شده بود پس گفت نه و لیکن ابو طالب اعتماد

و قابل بردن رسول وصایای انبیای سابق را باو بعد پس رسول الله صلعم داد آن وصایا را باو یعنی
با مراد اینست که ابو طالب محل امانت بردن او وصایای انبیای سابق بود یا معنی که رسول آنها را باو سپرده
بود پس ابو طالب داد آن وصایا را بسوی رسول صلعم راوی گفت گفتم پس داد رسول بابو طالب وصایا را
بنا بر اینکه محکوم باشد به تبع آن دادن یا مراد اینست که محکوم بحکم ابو طالب باشد خلاف اینست که محض اینکه
وصایای انبیا نزد کسی باشد حاکم می شود هر چند که بر سبیل عاریت باشد پس امام گفت اگر محض دادن و
محکوم میشد نمیداد رسول باو وصیت را مراد اینست که بردن آنها بگیرد مناقات ندارد با حاکم بودن پس
چنانچه امام حسین علیه السلام بام سلمه سپرده بود راوی گفت پس گفتم چه بود حال ابو طالب گفت اقرار کرد بنبوت
و آنچه آورد از او ویکه دانید بسوی رسول وصایا را و مرد همان روز که وصیت را بنهاد بایکو دایند **دهم**
اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلعم بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ وَلَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صلعم وَتَرَ
الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللهِ فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لَا يَرَوْنَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ
فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ إِنَّ فِي اللهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ
نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ وَدَرَكاً لِمَا فَاتَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ
شرح ظنوا بصیغه مجهولات و تواند با بعضی از باب اهل منصوب بنا با اختصاص و رحمة مرفوع و
معطوف بر اهل است کل نفس تا آخر از سوره آل عمران است الغرور غنا بود که مصدر باشد و جمع
باشد بود **یعنی** از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتی که گذشت از دنیا شد رسول الله صلعم
آل محمد صلعم بیدار شب از جمیع شبها تا صبح حتی آنکه گمان مردم با ایشان این شد که نه آسمانی بر ایشان
سایه خواهد کرد و نه زمینی ایشان را میبرد یا معنی که رسول کشته میشود چه رسول الله صلعم آزرده
کرده نزدیکان را که اکثر اصحاب باشد و دوران را که مشرکان صریح باشد در راه الله تعالی پس آنکه
آل محمد چنان اندوهگین بودند ناگاه آمد نزد ایشان آینده که نمیدیدند او را و میشنیدند سخن او را
پس گفت سلام بر شما باد ای اهل بیت رسول صلعم و رحمت الله تعالی و برکتهای او بدرستی که در توکل
بر الله تعالی صبر است از هر مصیبت و نجات است از هر مهلکه و تلافی است برای چیزی که فوت شد
که آنکه از دست آن چیز شده هر جا نداری و چشنده مرگ است و جز این نیست که تمام داده میشود ثوابهای

روز قیامت بر هر که دور کرده شد از آتش جهنم و داخل کرده شد بهشت را بتحقیق بمطلب رسید
زندگی دنیا مگر متاع بازی خوردن با جمعی که خبردار آن باز خوردند که دل با آن بسته اصل اِنَّ اللهَ
اِختارَکُم وَفَضَّلَکُم وَطَهَّرَکُم وَجَعَلَکُم اَهلَ بَیتِ نَبِیِّهِ وَاستَودَعَکُم عِلمَهُ وَاَورَثَکُم کِتابَهُ
وَجَعَلَکُم تابوتَ عِلمِهِ وَعَصا عِزِّهِ وَضَرَبَ لَکُم مَثَلاً مِن نورِهِ وَعَصَمَکُم مِنَ الزَّلَلِ وَآمَنَکُم
مِنَ الفِتَنِ فَتَعَزَّوا بِعَزاءِ اللهِ فَاِنَّ اللهَ لَم یَنزِع مِنکُم رَحمَتَهُ وَلَن یُزیلَ عَنکُم نِعمَتَهُ فَاَنتُم
اَهلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذینَ بِهِم تَمَّتِ النِّعمَةُ وَاجتَمَعَتِ الفُرقَةُ وَائتَلَفَتِ الکَلِمَةُ وَاَنتُم اَولِیاؤُهُ
فَمَن تَوَلّاکُم فازَ وَمَن ظَلَمَ حَقَّکُم زَهَقَ مَوَدَّتُکُم مِنَ اللهِ واجِبَةٌ فی کِتابِهِ عَلی عِبادِهِ المُؤمِنینَ
ثُمَّ اللهُ عَلی نَصرِکُم اِذا یَشاءُ قَدیرٌ فَاصبِروا لِعَواقِبِ الاُمورِ فَاِنَّها اِلَی اللهِ تَصیرُ قَد قَبِلَکُمُ اللهُ
مِن نَبِیِّهِ وَدیعَةً وَاستَودَعَکُم اَولِیاءَهُ المُؤمِنینَ فِی الاَرضِ فَمَن اَدّی اَمانَتَهُ آتاهُ اللهُ
صِدقَهُ فَاَنتُمُ الاَمانَةُ المُستَودَعَةُ وَلَکُمُ المَوَدَّةُ الواجِبَةُ وَالطّاعَةُ المَفروضَةُ وَقَد
قُبِضَ رَسولُ اللهِ صلعم وَقَد اَکمَلَ لَکُمُ الدّینَ وَبَیَّنَ لَکُم سَبیلَ المَخرَجِ فَلَم یَترُک لِجاهِلٍ حُجَّةً
فَمَن جَهِلَ اَو تَجاهَلَ اَو اَنکَرَ اَو نَسِیَ اَو تَناسی فَعَلَی اللهِ حِسابُهُ وَاللهُ مِن وَراءِ حَوائِجِکُم وَ
اَستَودِعُکُمُ اللهَ وَالسَّلامُ عَلَیکُم فَسَاَلتُ اَبا جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ مِمَّن اَتاهُمُ التَّعزِیَةُ فَقالَ
مِنَ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالی شرح وطهرکم اشارت بآیت سوره احزاب است اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ
الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهیرًا و معنی اهل بیت پیش بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم
با صد و هفتم و عصا عزه اشارتست بآیت سوره منافقین وَلِلّهِ العِزَّةُ وَلِرَسولِهِ وَلِلمُؤمِنینَ و ضرب
لکم مثلا من نوره اشارتست بآیت سوره نور مثل نوره کمشکوة و بیان شد در حدیث ... و آمنکم
من الفتن اشارتست بآیت سوره بقره والفتنة اکبر من القتل فتعزوا بعزاء الله اشارت
بآیت سوره آل عمران یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصبِروا وَصابِروا وَرابِطوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ
و می آید در حدیث چهل و یکم ... در بعضی نسخ ...
انحضرت شان ... و اول مرادات ... دو قسم مرادات ... مودتکم من الله واجبة
بآیت سوره شوری قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی ثم الله علی نصرکم اشارتست
بظهور قائم علیه السلام والطاعة المفروضة اشارتست بآیت سوره مائده اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم مراد
بجهل ترک عمل بعلم خود است ... و تجاهل ... برای تحیر در گفتگوات ...

جز کجا است

جز کجا است تفاعل در تجاهل و در تناسی برای محض مبالغه است بیان ... حق که الله تعالی گزید شما
و ترجیح داد شما را بر عالمیان و پاکیزه کرد شما را و گردانید شما را اهل خانواده پیغمبر خود و سپرد بشما علم
باحکام خود را و بشما رسید کل معانی کتاب خود را و گردانید شما را صندوق علم اسرار خود و ...
عزت وقدرت برای شما مثلی از نور خود و نگاهداشت شما را از لغزش در احکام شرع و ایمن کرد شما را از
فتنه‌های ... پس صبر کنید بصبری که الله تعالی فرموده چه بدرستی که الله تعالی ... شما رحمت خود
... شما نعمت خود را چه شما دوستان ... نزدیک الله عز و جل اید که بایشان تمام
شده نعمت مومنان و جمع شده تفرقه مومنان ... و الفت گرفته ... مومنان و شما اولیاء
الله تعالی اید ... امام خود دانست شما را بمطلب خود رسید و هر که غصب کرد حق شما را باطل شد
شما را از جانب الله تعالی واجب است در کتاب ... که مومن ... رب العالمین ...
ایشان اطاعت ... واجب ... الله تعالی ... شما با انتقام ...
اطاعت نکنند ... صبر کنید برای انتظار ... کارها ...
که آن عاقبتها ... حکومت الله تعالی ... و حکومت ظالمان ... منقطع میشود
بتحقیق قبول کرده شما را الله تعالی از پیغمبر خود ... بجمعی ... رحلت ... شما
... حفظ شما کرده ... شما را ... رب
العالمین ... امانت الله تعالی ... اولیاء ...
یعنی اینکه ... امانت ... شما امانت ... واجب الطاعة
ثابت ... و بتحقیق ... رسول الله صلعم ... کامل کرده برای رعایت جانب شما
شرع و بیان کرده شد ... شبهات اهل ضلالت ...
جاهل حق شما ... جاهل حق باشد ... منکر شود ...
رب العالمین ... حق شما را فراموش ... فراموش ...
حق شما و ... الله تعالی ... حاجتهای شما ... شما را بالله تعالی
و سلام بر شما ... امام محمد باقر ...
از جانب الله تبارک و تعالی سیزدهم اصل عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ کانَ رَسولُ اللهِ صلعم اِذا
رُئِیَ فِی اللَّیلَةِ الظَّلماءِ رُئِیَ لَهُ نورٌ کَاَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ شرح ...

فطم یعنی روایت از امام جعفر الصادق ع کفت رسول الله صلعم وقتی که دید عبد مناف را
به دیده می شد برای اهل دوزخ که کویا که او ماه پاره است حدیث دویم اصل عن ابی عبد الله علیه
قال نزل جبرئیل علیه السلم علی النبی صلعم فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلم و یقول انی قد
حرمت النار علی صلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلک شرح یقرئک بصیغه مضارع معلوم
باب افعالات کفل بصیغه ماضی معلوم باب نصر و باب تفعیلات یعنی روایت از امام جعفر صادق ع
کفت فرود آمد جبرئیل علیه السلم بر پیغمبر صلعم پس کفت ای محمد بدرستی که صاحب کل اختیار تو میرساند
ترا سلام و میکوید بدرستی که من تحقیق حرام کردم آتش جهنم بر پشتی که فرود آورده ترا و شکمی که برداشته
ترا و کنار یکه نکاه داری کرد ترا اصل فاما الصلب صلب ابیه عبد الله بن عبد المطلب و البطن
الذی حملک فآمنة بنت وهب و اما حجر کفلک فحجر ابی طالب و فی روایة ابن فضال و
فاطمة بنت اسد شرح این کلام امام علیه السلام است قادر قادر الصلب ما بی بیان است و مقصود حصر در آن ناه
بلکه چون مخالفان بسیار کفتکو در ایشان کرده اند ذکر ایشان شرح فاد رفا منه ... اما است تقلید
و اما البطن الذی حملک فبطن آمنة یعنی بر پشت عبارت از پشت پدر او عبد الله بن عبد المطلب
و شکمی که برداشت ترا پس عبارت از آمنه بنت وهب و اما کنار یکه نکاه داری کرد ترا پس عبارت از کنار
ابی طالب است و در روایت ابن فضال زیاده هست که و کنار فاطمه بنت اسد است مراد مادر امیر المؤمنین
علیه السلام است حدیث ششم عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحشر عبد المطلب یوم القیمة امة وحده علیه سیماء
الانبیاء و هیبة الملوک شرح الامة جماعة از جماعت فرقه که مخالف باشد با جماعات یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام کفت برانکیخته میشود عبد المطلب بعد از قیامت جمعی به تنهائی بر حالیکه باشد با او
صورت انبیا و جلالت پادشاهان بود باعتبار حکومت مکه و در زمان او هیچکس شل او بود در جمیع
این دو صفت حدیث هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان عبد المطلب اول من قال
بالبداء یبعث یوم القیمة امة وحده علیه بهاء الملوک و سیماء الانبیاء شرح چون معلوم
در اصل لغت بمعنی پنهان است استعمال لفظ بدا در فضل الهی از جهت خفا است جهت
عبد المطلب کوی استعمال نکرده بود وجوه آدمی در وقت اضطراب و کمال خوف مستعد میباشد دار
در کفتکوی عبد المطلب ابو جراءت که وعد ان نفس ستر شد ما نند مضمون کرده شرح باشد و بیان
باشد در باب بیست و چهارم کتاب التوحید و لازم تقریب ظاهر شد که ما فی حدیث مباد ما عهد ...

باب

باب مذکور که دلالت میکند بر اینکه هیچ پیغمبری مبعوث نشده مکر با اقرار بیدا یعنی روایت از امام
جعفر صادق ع کفت بدرستی که عبد المطلب اولکسی است که تلفظ کرد بیدا در معنی بعضی صیرورة کاری که
الله تعالی که پیش از این نصد و آن معلوم هیچکس غیر خود نشر باشد حقی و لیاس آنکه مبعوث بعد قیامت جمعی
به حالیکه با او باشد جلالت پادشاهان و صورت انبیا حدیث چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یبعث عبد المطلب امة وحده علیه بهاء الملوک و سیماء الانبیاء و ذلک انه اول
من قال بالبداء شرح این ظاهر شد از شرح سابق اصل قال و کان عبد المطلب ارسل رسول
الله صلی الله علیه و آله رعاته فی ابل قد ندت له یجمعها فابطا علیه فاخذ بحلقة باب الکعبة و جعل
یقول یا رب اتهلک آلک ان تفعل فامر ما بدا لک فجاء رسول الله صلعم بالابل و قد وجه عبد
المطلب فی کل طریق و فی کل شعب فی طلبه و جعل یصیح یا رب اتهلک آلک ان تفعل فامر ما بدا
لک و لما رای رسول الله صلی الله علیه و آله اخذه فقبله و قال یا بنی لا وجهتک بعد هذا فی شیء فانی
اخاف ان تغتال فتقتل شرح ارعا بکسر و ضم راء بی نقطه و عین بی نقطه والف ممدوده و الرعاة بضم راء و تاء
جمع راعی الف مقصوره جمع راعی که ... ندت بنون و تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
دویدن بغایت نزدیک تغتال بغین با نقطه بصیغه مجهول مخاطب جمع مخاطب است باب افتعالات لاحقا ...
کرد بکناه یعنی امام کفت در بیان اینکه عبد المطلب بجهت تقریب تلفظ بیدا کرده عبد المطلب فرستاده بود رسول
صلی الله علیه و آله را بطلب شتران خود بیکی شتری که تحقیق کریخته و متفرق شده بود از عبد المطلب
کرده رسول علیه السلام او را طلب کرد و دیر کرد بر عبد المطلب بن عبد المطلب کرفت حلقه در کعبه را
و شروع کرد میکفت از غایت وحشت و اضطراب ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی دوست عیال خود
را اکر کنی پس کار بسیار عظیم که بجهت برای تو با میفوتی که فهمیدن کنی که واقع شده است و غیر
ممدا است پس آورد رسول الله صلعم کله شتران بر حالی که فرستاده بود عبد المطلب در طلب وی
محافظ کوه و را و طلب شروع کرده فریاد میزد که ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی دوست عیال
نزدیک خود اکر کنی پس کار بی عظیم است که ... و دید رسول الله صلعم را او را کرفت
پس بوسید او را و کفت ای پسر من دیکر بجائی نمیفرستم ترا بعد این در کاری چه بدرستی که من میترسم
بکناه کرفته شوی پس کشته شوی حدیث پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما ان وجه
صاحب الحبشة بالخیل و معهم الفیل لیهدم البیت مروا بابل عبد المطلب فاستاقوها فبلغ

ذلك عبد المطلب فأتى صاحب الحبشة فسأل الإذن فقال هذا عبد المطلب بن هاشم
وما جاء به قال الترجمان جاء في إبل له ساقوها يسألك ردها فقال ملك الحبشة لأصحابه
هذا رئيس قوم وزعيمهم جئت إلى بيته الذي يعبده لأهدمه وهو يسألني إطلاق إبله
أما لو سألني الإمساك عن هدمه لفعلت ردوا عليه إبله فقال عبد المطلب لترجمانه ما
قال الملك فأخبره فقال عبد المطلب أنا رب الإبل ولهذا البيت رب يمنعه فردت
عليه إبله وانصرف عبد المطلب نحو منزله فمر بالفيل يا محمود فحرك الفيل رأسه فقال له
أتدري لم جاؤوا بك فقال الفيل برأسه لا فقال عبد المطلب إلى منزله شرح الإذن بفتح
والف وکسر ذال بالنقطه شناسند وکسی که رخصت دخول داده باشد و معنی اینجا است و
الترجمان افتضل لغات ... فلما استیقظوا عبد المطلب وذکر مطلوبه قال الترجمان
بضم تا و سکون را بی نقطه و ضم جیم و الف و نون و بفتح تا و فتح جیم
وضم جیم کسی که تفسیر زبان کسی کند ... بفتح ... نقطه و کسر ... بی نقطه
... بفتح ... بی نقطه مصدر میمی است یا اسم مکان است ... یعنی گفت امام
جعفر صادق ... که روایت کرد پادشاه حبشه سواره بسیار ... ایشان آن فیل که در ...
و نام او محمود است بود تا خراب کند کعبه را همان دم که ذکر کردند بجمله شتری که عبد المطلب بود پس
راندند آنها را بطرف خود پس ... خبر بعبد المطلب پس آمد نزد پادشاه حبشه پس داخل شد
کرد و شناخت عبد المطلب پس گفت این عبد المطلب بن هاشم است پادشاه گفت چه میخواهد
خبر کن ... عبد المطلب و ذکر کرد مطلوب خود را گفت در باج آمده است برای کله شتری که
از او است رانده اند لشکر تو آنها را میخواهد ... برگردانیده انها را پس گفت پادشاه حبشه
خود را از روی تعجب که این مرد رئیس ... و افضل ایشان آمدم بسوی خانه او که می پرستد آن را
... میخواهد ... کله شتر خود را آگاه باشید که میخواست از من خود را بجای
کرده خانه ... خود ... بر گردانید برای کله شتر ... پس گفت عبد المطلب ...
... گفت پادشاه ... آنچه گفته بود پس گفت عبد المطلب من صاحب ... کله شترم
و این خانه را صاحب ... است که نگاه میکند ... پس برگردانیده شد بر عبد المطلب کله
او و برگشت عبد المطلب بجانب منزل خود پس گذر کرد به فیل ... پس گفت ...

پس جنبانید فیل سر خود را جانب ... اشارت سر ... پس گفت فیل را ...
... آورده اند تو را تا خراب کنی خانه صاحب ... خود را ... آن ...
گفت بجنبانید سر ... پس برگشت عبد المطلب بسوی خود اصل فلما أصبحوا غدوا به ليدخل
الحرم فأبى وامتنع عليهم فقال عبد المطلب لبعض مواليه عند ذلك اعل الجبل فانظر
ترى شيئا فقال إني أرى سوادا من قبل البحر فقال له ... أن يصيب فلما أن
قال هو طير كثير ولا آمره يحمل كل طير في منقاره حصاة مثل حصاة الخذف أو دون
حصاة الخذف فقال عبد المطلب ورب عبد المطلب ما يريد إلا القوم حتى لما صار فوق رؤوسهم
أجمع ألقت الحصا فوقعت كل حصاة على هامة رجل فخرجت من دبره فقتلته فما انفلت
إلا رجل واحد يخبر الناس فلما أن أخبرهم ألقت عليه حصاة فقتلته شرح ترى شيئا بتقدير
استفهام است ... استفهام است ... در لغت ... جمع ...
... پس اگر ... باشد ... میکند ...
... آن ... میکند ... بصیغه ماضی معلوم باب افعال است
بفتح خا با نقطه و سکون ذال با نقطه و فا مصدر باب ضرب ... سنگریزه ...
... آن ... اند ... شود یعنی پس چون صبح شد ... آوردند فیل را برای
داخل شدن حرم پس ... برای ایشان پس گفت عبد المطلب ...
... بالا ... پس ... پس آن مرد که بالا ...
... گفت ... عبد المطلب گفت ... پس گفت ...
... نزدیک ... آن ... نزدیک شد ...
... گفت ... مرغ بسیار است ... مرغ را ... که ...
مرغان ... سنگریزه ... سنگریزه خذف یا
... پس گفت عبد المطلب ... عبد المطلب ... آن مرغ ...
جماعت ... آن مرغ بالای سر آن جماعت ... سنگریزه ها ...
... مردی ... آمد از ... پس ... خلاص ...
... هیچ ... انداخته شد بر او سنگریزه پس

حديث ششم صح عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان عبد المطلب يفرش له بفناء الكعبة لا
يفرش لأحد غيره وكان له ولد يقومون على رأسه فيمنعون من دنا منه فجاء رسول
الله صلى الله عليه وهو طفل يدرج حتى جلس على فخذيه فأهوى بعضهم إليه لينحيه عنه فقال
له عبد المطلب دع ابني فإن الملك قد أتاه شرح الفناء بكسر فا و نون و الف ممدود فضای پیش
در خانه يدرج بدال بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه مضارع معلوم باب نصر است اتاه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعيلات النابته داده چيزی تا بعد از آن شود و میتواند بود که آن باب ضرب باشد
برای تحقق وقوع در مستقبل باشد یا برای وقوع باشد چه نبوت رسول علیه السلام پیش از رسالت او بود
پس تا بعد از آن وقت بوده باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت برای عبد المطلب
اما خود پهن میکردند فرش در کعبه تا نشیند فرش انداخته نمیشد برای هیچ یک غیر او و بود فرزندان برای
او ایستاده بر سر او پس منع میکردند کسی را که نزدیک شود باو پس آمد رسول صلی الله علیه و آله و او
طفل بود که براه میرفت و پیر او مطلع شد تا آنکه نشست بر دو ران عبد المطلب پس یکی شد بعض پسران
عبد المطلب بجهت رسول علیه السلام تا دور کند او را از عبد المطلب پس گفت او را عبد المطلب که او را دور
چه بدرستی که فرشته تحقیق آمده او را با پیغامی چیزی که شما مطلع نشده اید حديث هفتم صح
عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما ولد النبي صلى الله عليه وآله مكث أياماً ليس له
لبن فألقاه أبو طالب على ثدي نفسه فأنزل الله فيه لبناً فرضع منه أياماً حتى وقع
أبو طالب على حليمة السعدية فدفعه إليها شرح میتواند بود که مراد شیر دادن نفس ابو
طالب خود شیر باشد و میتواند بود که مراد دوشیدن نفس فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المؤمنین
چنانچه می آید در حدیث سیم مولد امیر المؤمنین که رسول اطلاق نمود او را مادر خود گفت و کفن او امیر المؤمنین
برادر خود بسیار واقع شده و منافات نیست میان این و تزویج فاطمه چه آنچه متفق علیه است حرمت نکاح
مادر رضاعی و خواهر رضاعی است و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول النبی صلی الله
علیه و آله لا يحرم من الرضاع ما كان مجبوراً روایت کرده که شرط حرمت آنست که رضاع باتحاد
و ما نیز آن باشد وضع بصیغه معلوم باب منع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت وقتیکه زاده شد پیغمبر صلعم درنگ کرد چند روز چنانکه نبود برای او شیری پس
بیرون ... انداخت او را ابو طالب بر پستان خود چنانچه برای قطع الفاظ

مشغول

مشغول میکنند پس فرود آورد الله تعالی در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورد از آن پستان چند روز تا
فرود آمد ابو طالب در کرد بعد برای طلب دایه بر منزل حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه حديث هشتم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن مثل أبي طالب مثل أصحاب الكهف أسروا الإيمان وأظهروا الشرك
فآتاهم الله أجرهم مرتين شرح روایت از امام جعفر صادق ع گفت بدرستیکه حال ابو طالب
حال اصحاب کهف است که در سوره الکهف مذکور است پنهان کردند ایمان را و اظهار کردند نزد دقیانوس
شرک را پس داد ایشان را الله تعالی مزد ایشان دو بار یکی برای ایمان و دیگری برای تقیه حديث نهم اصل
عن إسحاق بن جعفر عن أبيه عليه السلام قال قيل له إنهم يزعمون أن أبا طالب كان كافراً فقال
كذبوا كيف يكون كافراً وهو يقول ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً نبياً كموسى خط في أول الكتب شرح
اول بضم همزه و تشدید واو مفتوحه جمع اولی است باعتبار اینکه عبارت از صحف الهی است یا بفتح همزه
ارکان آنهم است یا عبارت از احکام هر کتابیست که محکم باشد یعنی روایت از اسحق بن جعفر از پدرش
علیه السلام اسحق گفت گفته شد امام را علیه السلام بدرستیکه مخالفان دعوی میکنند که ابو طالب کافر بود امام
گفت دروغ گفتند چگونه می باشد کافر حال آنکه او میگوید در این بیت آیا نمی دانید که ما یافتیم
محمد را پیغمبری چنانچه موسی پیغمبر بود نوشته شده در صحفی که پیشتر بود از
کتابات حديث دهم اصل وفي حديث آخر كيف يكون أبو طالب كافراً وهو يقول لقد
علموا أن ابننا لا مكذب لدينا ولا يعني بقول الأباطل وأبيض يستسقى الغمام بوجهه
ثمال اليتامى عصمة للأرامل شرح يعني بعين بی نقطه و نون و الف بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل اللام و ناقص یائی باب علم است مأخوذ از عنا بفتح عین و نون و الف ممدوده بمعنی کوشش
و خضوع ... الاباطل جمع ابطل که افعل التفضیل باطل است
و ... چنانچه ابن هشام در کتاب مغنی اللبیب گفته و ... مجرورات
... و موافق مختار شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه ...
... با استثناء ... مقدمات ...
... قایم مقام ...
ثمال ... صفت ...
مختار ... یستسقی الغمام بوجهه ...

اَنْ یَقْتُلُوکَ فَاِنَّ قَتْلَکَ لَمْ یَکُنْ عاراً عَلَیْکَ وَ رُبَّ قَتْلٍ عارٌ کفته رب صیغات و عار جزا
بنتقی بصیغه مضارع مجهول باب استفعال است اتقام بفتح عین با نقطه او برمیع و عار بقاعلات باد
بوجه برای استعانت الحجاه و مزید عظیم التمال الکبرناه سر نقطه کار بار زجی الاسل جمع اد
بفتح همزه و سکون زاء بی نقطه و فتح میم نفی محتاج و ذلک که با وجود احتیاج و شوهر باشد یعنی
و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق ع چنین است که چون مرا بغلبه طالبکان و جال انکار و مکن
این بود و بسط هر آینه دانسته اند همچو که دل خود را خوش میکنند بمعنی که من که فرزند ماکه مجهوم با
منسوب به بعفو نوز بمات و نیز گرفتار میشود با بی دوش که با زنی جدید و اندرین خود بر کردد
بنحو باطل اوله مردم که مشرکان شده بود با سفید دوی که طلب یا له کرده میشود این بر کت مرتبه او با
کرد دعا را استغنا او وسیله بخشش الهی است کار ساز جمیع امات نخواهد بود ز ناز محتاج و مطلب

سی و یکم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ بَیْنَا النَّبِیُّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ
عَلَیْهِ ثِیابٌ لَهُ جُدُدٌ فَاَلْقَی الْمُشْرِکُونَ عَلَیْهِ سَلَی ناقَةٍ فَمَلَؤُوا ثِیابَهُ بِها فَدَخَلَهُ مِنْ ذلِکَ ما شاءَ اللّهُ
فَذَهَبَ اِلی اَبِی طالِبٍ فَقالَ لَهُ یا عَمِّ کَیْفَ تَری حَسَبِی فِیکُمْ فَقالَ لَهُ وَ ما ذاکَ یا ابْنَ اَخِی
فَاَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَدَعا اَبُو طالِبٍ حَمْزَةَ وَ اَخَذَ السَّیْفَ وَ قالَ لِحَمْزَةَ خُذِ السَّلَی ثُمَّ تَوَجَّهَ اِلَی الْقَوْمِ
وَ النَّبِیُّ مَعَهُ فَاَتی قُرَیْشاً وَ هُمْ حَوْلَ الْکَعْبَةِ فَلَمّا رَاَوْهُ عَرَفُوا الشَّرَّ فِی وَجْهِهِ ثُمَّ قالَ لِحَمْزَةَ
اَمِرَّ السَّلَی عَلی سِبالِهِمْ فَفَعَلَ ذلِکَ حَتّی اَتی عَلی آخِرِهِمْ ثُمَّ الْتَفَتَ اَبُو طالِبٍ اِلَی النَّبِیِّ ص
فَقالَ یا ابْنَ اَخِی هذا حَسَبُکَ فِینا شرح الحجد بضم جیم و ضم دال بی نقطه و دال دیگر جمع جدید
بفتح جیم و کسر دال و فتحها السلی بفتح سین بی نقطه و فتح لام و الف مقصوره پوستی که بر روی بچه
و ما انقلاب که شیء از شکم مادرش بیرون آید و اولاد در عادتی با او مبکن الحسب بفتح حاء بی
نقطه و فتح سین بی نقطه و باء یک نقطه شرف یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت پیغمبر
ص در مسجد حرام بود و بر او بود جامه جدید او را و پس انداختند مشرکان قریش بر او بچه دان
شتر را پس پر کردند جامه های او را پلیدی با او پس داخل دل رسول علیه السلام شد از آن آنچه خدا خواست
پس رفت بجانب عمّ خود ابو طالب پس گفت او را ای عمو من چگونه می بینی قدر مرا در میان شما
پس ابو طالب جواب او داده گفت او را چه چیز است این ای پسر برادر من پس خبر داد او را آن خبر که واقع
بود پس طلب کرد ابو طالب حمزه را و گرفت شمشیر را و گفت حمزه را بگیر آن بچه دان را پس متوجه شد

بسوی آن جماعت که این کار کرده بودند و پیغمبر علیه السلام با او همراه بود پس آمد نزد مشرکان قریش و ایشان در دور
کعبه بودند چون دیدند ابو طالب را شناختند اثر غضب را در روی او پس آمد او است که شناختند کشتن خود
را در آنجا ابو طالب پیش کرده اگر حرکتی کنند بعد از آن ابو طالب گفت حمزه را بمال بچه دان را بر سبلتهای
ایشان شروع کرد از آن تا رسید بر آخر ایشان بعد از آن روی آورد ابو طالب بسوی پیغمبر صلعم پس برای جواب
سؤال او گفت ای پسر برادر من بست اعتبار تو در میان ما سی و دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّهِ عَلَیْهِ السَّلامُ
قالَ لَمّا تُوُفِّیَ اَبُو طالِبٍ نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلعم فَقالَ یا مُحَمَّدُ اُخْرُجْ مِنْ
مَکَّةَ فَلَیْسَ لَکَ فِیها ناصِرٌ وَ ثارَتْ قُرَیْشٌ بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَخَرَجَ هارِباً حَتّی جاءَ اِلی
جَبَلٍ بِمَکَّةَ یُقالُ لَهُ الْحَجُونُ فَصارَ اِلَیْهِ شرح توفی بصیغه ماضی مجهول باب تفعلت یا بصیغه معلوم است
با راء بی نقطه و الف و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معتل العین و اوی باب نصرت الحجون بفتح حاء بی نقطه
و ضم جیم کوهی است در معلاة مکه که قبرستان مکه در بالای آن کوه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
گفت و قتیکه گرفته شد از دنیا با دربگفت جمیع عمر و رفیق خود را ابو طالب نازل شد جبرئیل علیه السلام بر
رسول الله صلعم پس گفت ای محمد بیرون رو از مکه چه نیست ترا در مکه مددکاری که صاحب اعتبار باشد و
مشرکان قریش اثر کوشش بر بعضی پیغمبر صلعم پس بیرون رفت گریخته آمد تا بکوهی که در مکه است که گفته
شد او را حجون پس داخل شد با کوهی که در دامن کوه هست شده تا مدتی در و بیرون آمد از آنجا بیرون شد سی و سیوم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ اِنَّ اَبا طالِبٍ اَسْلَمَ بِحِسابِ الْجُمَّلِ قالَ بِکُلِّ لِسانٍ شرح الحساب بکسر حاء بی
نقطه و سین بی نقطه و الف و باء یک نقطه که ابی مثل عظاه حبا با الجمل بضم جیم و تخفیف میم مفتوحه جمع
جمله است از خلائق و بضم جیم و تخفیف میم مضموم جمع جبل بفتح جیم و کسر میم و سکون باء دو نقطه در زیر
کنایه است که صفات که حروف مثلا با شده باشد بجا مردم در مناسبت و بنا بر قول کل لسان برای تفخیم است
و بنا بر دوم برای تو قاست کل لسان عبارت از انواع بیانات است مثل نظم و نثر و فعل و قول و جز آن بهیئت
رسول و بعد از آن و کنایت و صریح و حقیقت و مجاز و امثال اینها که در ابیات و خطبها مقال ابو طالب
هست و دلالت بر اسلام او میکند مثل آنکه ابن جنی که از علمای مخالفان است در کتاب تفخیم ذکر
کرده خطبه ابو طالب در وقت نکاح خدیجه و در آن جمله ذکر کرده که و هو و الله بعد هذا له نبأ عظیم
و خطر جلیل و می آید در حدیث دوم و چهارم مولد امیر المؤمنین ع تصریح بموافق این مضمون یعنی
روایتست از امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که ابو طالب مسلمان شد بر روشی که کافی است جمیع اصناف

در معرفت اسلام او امام گفت برای توضیح بالا برای ترقی و بیان اینکه مخالفان بر هم زده اند و مکابره می کنند
گفت که به زبان اظهار اسلام کرده و تا هر صیغه که اشاره بان باشد معلوم کند اسلام او را **سیم**

چهارم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اسلم ابو طالب بحساب الجمل و عقد بیده ثلثا و ستین
شرح عقد بفتح عین و سکون قاف و دال [illegible] باب ضرب است و [illegible] است بابی عبد الله علیه السلام
العقد [illegible] کرده و نگاه داشتن انگشتان [illegible] عدد و معلوم شود بیان این اینکه قدما
هفت صورت در انگشتان دست راست [illegible] قرار داده اند برای ضبط یک تا ده هزار و
انگشت برای دلالت [illegible] انگشت [illegible] دست راست [illegible] انگشتان [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] برای دلالت [illegible] انگشت [illegible] سه [illegible] و برای دلالت [illegible]
[illegible] برای دلالت [illegible] دست [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] دست راست [illegible] چنانچه [illegible]
مفهوم می شود و در این حدیث دو احتمال است **اول** اینکه خصوص این صورت انگشتان مطلب باشد و
عدد مطلب باشد پس مراد اینست که ابو طالب [illegible] چنانچه گذشت در
[illegible] حدیث سیوم **دوم** اینکه خصوص عدد مطلب باشد
پس مراد اینست که ابو طالب [illegible] گفته در اظهار اسلام مثل [illegible] در حدیث سیوم
حدیث [illegible] مذکور شد [illegible] اسلام او [illegible] **بیخ** [illegible]
[illegible] دوم گفت مسلمان شد ابو طالب [illegible] و برای توضیح بیان [illegible]
بیان اینکه [illegible] و مخالف ظاهرات اسلام او [illegible] با انگشتان دست [illegible] **فصل**

بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة گفته حدثنا ابو الفرج محمد بن مظفر بن نفیس المصری
الفقیه قال حدثنا ابو الحسن محمد بن احمد [illegible] عن ابیه قال کنت عند ابی القاسم
روح قدس الله روحه فسأله رجل ما معنی قول العباس للنبی صلعم ان عمک ابا طالب قد اسلم
بحساب الجمل و عقد بیده ثلثة و ستین فقال عنی بذلک اله احد جواد و تفسیر ذلک ان
الالف واحد و اللام ثلثون و الهاء خمسة و الالف واحد و الحاء ثمانیة و الدال اربعة
و الجیم ثلثة و الواو ستة و الالف واحد و الدال اربعة فذلک ثلثة و ستون و بنابر این حساب
معنی [illegible] عدد [illegible] جیم [illegible] اسم الله

در حمن و رحیم [illegible] که [illegible] کلمه [illegible] باقی اسماء است چنانچه بیان شد در شرح
حدیث اول باب [illegible] کتاب التوحید **سیزدهم اصل** رأیت امیر المؤمنین علیه السلام یوم افتتح
البصرة و رکب بغلة رسول الله صلعم ثم قال ایها الناس الا اخبرکم بخیر الخلق یوم یجمعهم
الله فقام الیه ابو ایوب الانصاری فقال بلی یا امیر المؤمنین حدثنا فانک کنت تشهد و
نغیب فقال ان خیر الخلق یوم یجمعهم الله سبعة من ولد عبد المطلب لا ینکر فضلهم الا کافر
و لا یجحد به الا جاحد فقام عمار بن یاسر رحمه الله فقال یا امیر المؤمنین سمهم لنا لنعرفهم **شرح**
افتتح [illegible] باب افتعال است [illegible] امیر المؤمنین است و البصرة منصوب [illegible] بالصیغه
و البصرة مرفوع [illegible] صیغه متکلم مع الغیر است [illegible] باب علم [illegible]
[illegible] برای [illegible] است [illegible] است [illegible]
عبد المطلب است **بیخ** دیدم امیر المؤمنین علیه السلام را در روزی که فتح کرد بصره را و سوار شد استر رسول صلعم
[illegible] گفت ای مردم آیا خبر دار نکنم شما را به بهترین خلق در روزی که جمع میکند ایشان را الله تعالی [illegible]
[illegible] پس برخاست [illegible] ابو ایوب انصاری پس گفت بلی یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] در مجلس رسول صلعم [illegible] غایب [illegible] گفت [illegible] بهترین خلق [illegible]
[illegible] روزی که جمع میکند ایشان را الله تعالی برای [illegible] قیامت هفت کس اند از اولاد عبد المطلب
که منکر [illegible] فضیلت ایشان را مگر [illegible] رب العالمین [illegible] فضیلت ایشان را مگر کسیکه
[illegible] پس برخاست عمار بن یاسر رحمه الله پس گفت ای امیر المؤمنین [illegible] هفت کس [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] هفت کس [illegible] **اصل** فقال ان خیر الخلق یوم یجمعهم
الله الرسل و ان افضل الرسل محمد صلی الله علیه و آله و ان افضل کل امة بعد نبیها حتی
یدرکه نبی الا و ان افضل الاوصیاء وصی محمد علیه و آله السلام الا و ان افضل الخلق بعد
الاوصیاء الشهداء الا و ان افضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب له جناحان
خضیبان یطیر بهما فی الجنة لم ینحل احد من هذه الامة جناحان غیره شیء کرم الله به محمدا
صلی الله علیه و آله و شرفه و السبطان الحسن و الحسین و المهدی یجعله الله من شاء منا اهل
البیت ثم تلا هذه الآیة و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله و کفی

تقلیلا شرح حاصل جواب آنست که هفت کس عبارت است از محمد صلعم و امیر المومنین ع و حمزه و جعفر و حسن و حسین
و مهدی علیهم السلم که افضل انبیا است و چهار افضل صدیقان اند و دو افضل شهدا اند که داخل صالحان
باشند مراد بالرسل رسولان صاحب شریعت علیهم السلم است بقرینه وان افضل کل امة بعد نبیها مراد وصی
محمد و معنی جمله ساطعات و در کلام اشعاری باین هست که او افضل از باقی اوصیا است و می تواند بود که
مراد جمیع اوصیا باشد و تعبیر به تقدیر تصریح بافضلیت خود نکرده برای رعایت ادب الشیطان مبتدا
الحسن و الحسین خبر مبتدا است و المهدی منصوبست بفعل مقدر و جمله مفسر آن فعل است و در کلام اشعار
هست که آن سه وصی بعد از امیر المومنین افضل اند از باقی اوصیا اند تلاوت آیت برای استشهاد بر آیت که همه
خلق رسلند و بعد از آن اوصیا و بعد از آن شهدا پس مفضل علیه صالحان اند الصدیق کسی که در جمیع اخبار اند بر سید
جواب گوید و خطا نکند در حکم اصلا یعنی آنکه عالم بجمیع احکام باشد مشارالیه اولئک الذین و معنی رفیقا
تمیز از نسبت است پس نیکو بحسن رفیق اولئک است مشار الیه ذلک اطاعت است یا رفاقت است و بدر فضل
بیان خوبی حال مطیع است در دنیا قطع نظر از بودن با ایشان در آخرت بین علما حالات با مرات از
الله و اشارت باینست که مطیع بر جماعت از آنکه دیگری بر مقام و منزلت ایشان باشد بلکه با وجود آنکه مردم دیگر
از ایشان شمرده عزیزات نزد الله تعالی و بعد از آن اکتفا میکنم و می آید در حدیث دوازدهم باب چهل و هفتم
کتاب الایمان و الکفر که فَمِنَّا النَّبِیُّ وَمِنَّا الصِّدِّیقُ وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ یعنی جابر ابی حمزه
علیه السلم گفت بدرستی که بهتر خلق بعد از ما جمع میکند ایشان الله تعالی بر آنکه هرگاه بر مرتبه رسولان صاحب
شریعت علیهم اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلم باشند بدرستی که فاضلتر رسولان
محمد صلعم است بدرستی که فاضلتر هر امتی بعد از پیغمبر آن امت وصی پیغمبر آن امت است تا وقتی که دریابد
پیغمبر دیگر را یعنی که اوصیا فاضلترند همیشه چنانکه شریعت آن پیغمبر باقی و منسوخ نشده باشد بدرستی
که فاضلتر اوصیا انبیا وصی محمد صلعم است آگاه باشید بدرستی که فاضلتر خلق بعد از اوصیا
شهیدانند آگاه باشید و بدرستی که فاضلتر شهیدان حمزه بن عبد المطلب است و جعفر پسر ابو طالب که او را
دو بال رنگین است میپرد بآن دو بال در بهشت عطا داده نشده هیچ یک از پیغمبران دو بال از جنس
عطا و زینت که امر کرده الله تعالی آن محمد صلی الله علیه و آله را و شرف داده او را و دو فرزند داده رسول
حسن و حسین اند و مهدی موعود میکرداند الله تعالی هر که را که خواسته از ما اهل بیت رسول بعد از آن
خواندند این آیت را از سوره نساء و هر که اطاعت کند الله تعالی و رسول را پس ایشان با جمعی اند که نعمت داده

الله تعالی بر ایشان که انبیا اند و اوصیا اند و شهدا اند و صالحان اند و خوب اند ایشان از روی رفیق
با جمعی که کسی که بد باشد رفیق ایشان میشود اطاعت الله و رسول است عمو فضلت از جانب نوحی الله
تعالی و ورثه و فرزند و علم و پادشاهی و جز آنها برای طاعت بالصالحین و کما قال الله تعالی برجال کرم
و اما باشد و بخود بعهد سی و ششم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَمَّا غَسَّلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَفَّنَهُ سَجَّاهُ ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً فَدَارُوا
حَوْلَهُ ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي وَسَطِهِمْ فَقَالَ إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَهْلُ
الْعَوَالِي شرح یعنی بصلوة وصلی و صلی بیان شد در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم سجاه بسین بی نقطه
و جیم و الف بصیغه ماضی معلوم با تفعیلست دور دادن عبارت از یک صف زدن رو بقبله در برابر
جسم مبارک پیش دیگر صفوف متعدده باشد و داخل بعضی بیوت شده باشد تا داخل حجره رسول شوند
باشد العوالی بفتح عین بی نقطه و واو و الف و لام و یا و جمع عالیه مواضعات در بیرون مدینه
آن یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت گفتم او را چه قسم واقع شد نماز بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله گفت چون غسل داد او را امیر المومنین علیه السلم و کفن کرد او را پوشانید او را بعد از آن داخل کرد بر او
کس را پس حلقه زدند گرد بر بعد از آن ایستاد امیر المومنین ع در میان ده کس پس گفت چنانچه می آید در حدیث
سی و نهم پس گفت این آیت را از سوره احزاب بدرستی که الله تعالی و ملائکه او درود میکنند بر پیغمبر ای جمعی که
مومن برید بدرستی رب العالمین شدند درود کنید بر پیغمبر و تسلیم کنید تسلیم کردنی پس میگفتند
میگفتند آن ده کس چنانچه میگفت امیر المومنین ع تا آنکه نماز کردند بر او جمیع اهل مدینه و اهل دیهات
نزدیک مدینه ده کس ده کس یعنی نماز که میتواند بود که محض خواندن این آیت بجای نماز باشد بر تنگی جا
چنانچه ظاهر حدیث در حدیث چهلم و میتواند بود که وقت دفن میکرده نماز علیحده و میتواند بود که
آیت جزو از شروع در نماز باشد و نماز علیحده شرح باشد سی و هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
النَّبِيُّ صلعم لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ ادْفِنِّي فِي هَذَا الْمَكَانِ وَارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَرُشَّ
عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ شرح الکلام اللام برای جنس است یا برای عهد خارجی است و اشارت بآب جاه مزبور است که بیان
شد در حدیث چهاردهم باب شصت و چهارم که غسل رسول بآن داده شد یعنی روایت از امام محمد باقر
گفت که گفت پیغمبر صلعم علی علیه السلم را ای علی دفن کن مرا در همین مکان و بلند کن قبر مرا از زمین بمقدار چهار

انگشت ... مبارک ... آب سی وهفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی العباس امیر المؤمنین ع
فقال یا علی ان الناس قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلعم فی بقیع المصلی وان یؤمهم
رجل منهم فخرج امیر المؤمنین علیه السلم الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله علیه وآله
امام حیا ومیتا وقال انی ادفن فی البقعة التی اقبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه
ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون شرح البقیع بفتح باء یکنقطه وکسر قاف وسکون
یاء دو نقطه در پایین وعین بی نقطه جائی که اشجار مختلف در آن روئیده باشد هیچ موضع در مدینه
مسمی ببقیع است واما آنها مضاف الیه است اول بقیع بطحان بضم باء یکنقطه وسکون طاء بی نقطه
وحاء بی نقطه والف ونون رود خانه ایست در مدینه که این بقیع در آنجاست دوم بقیع الخبخبه بفتح
خاء با نقطه وسکون باء یکنقطه وفتح جیم وفتح باء یکنقطه نوعی از درختان که آنجا میروئیده سیم
بقیع الزبیر بضم زاء یکنقطه وفتح باء یکنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی نقطه ابن العوام که
رسول علیه السلم آنجا باو داده بود چهارم بقیع الغرقد بغین مفتوحه با نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح
قاف ودال بی نقطه نوعی از درختان که آنجا میروئیده واز قبرستان کردند ومشهور است پنجم
بقیع المصلی بضم میم وفتح صاد بی نقطه وفتح لام مشدده والف موضعی است که پهلوی مصلی است
منقولست که رسول آنجا نماز عید اضحی کرده ولشکرگاه بوده وهفتم? ... بقیع الخبل بفتح خاء با نقطه
وسکون باء دو نقطه در پایین ... ششم روایت از امام جعفر صادق ع که گفت عباس
بن عبد المطلب ... با ... وابتاع ایشان نزد امیر المؤمنین ع پس گفت ای علی بدرستیکه
مردم بتحقیق اتفاق کردند برآنکه دفن کنند رسول الله صلعم را در بقیع مصلی ودر آنکه پیش نماز کنند
در نماز برو در بقیع مصلی مردی از ایشان اشارت باینست که ایشان عباس گفته اند ... اصلا از
قوم رسول پیش نماز ... اشارت باینست که ... تعیین کرده اند ... آنحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم بسوی مردم پس گفت ای مردم بدرستیکه رسول صلعم پیش نماز است هرجا که حاضر باشد خواه زنده
خواه مرده ... احتیاج بپیش نماز ... مردم بر جنازه نماز کنند ورسول علیه السلم گفت بدرستیکه من
مدفون میشوم در موضعی که گرفته میشوم ... ایستاده بر در حجره مبارک ...
کرد برآن ... امر کرده مردم را ده ده که نماز میکردند ... در حجره مبارک ...
مرفتند ... تا ... باز ... بعض ...

مبرفتند ... بعد تقدیر ... داخل حجره مبارک شده اند سی ونهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال
لما قبض النبی صلی الله علیه وآله صلت علیه الملائکة والمهاجرون والانصار فوجا فوجا قال
وقال امیر المؤمنین علیه السلم سمعت رسول الله صلعم یقول فی صحته وسلامته انما انزلت هذه الآیة علی
فی الصلوة علی بعد قبض الله لی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
وسلموا تسلیما شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم که گفت وقتی که گرفته شد روح پیغمبر صلعم نماز کردند برآنحضرت
ومهاجران وانصار فوج فوج امام گفت که وگفت امیر المؤمنین علیه السلم شنیدم از رسول صلعم که میگفت در ایام صحت
وسلامت خود که جز این نیست که فرود آورده شد این آیت در ... نماز بر من بعد از آنکه قبض کند الله تعالی
مرا آنکه بدرستیکه الله تعالی وملائکه او درود میکنند بر پیغمبر ای جمعی که ایمان آورده اید ... رب العالمین
درود ... کنید ... چهلم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم ما معنی السلام
علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ان الله تبارک وتعالی لما خلق نبیه ووصیه وابنته وابنیه
وجمیع الائمة وخلق شیعتهم اخذ علیهم المیثاق وان یصبروا ویصابروا ویرابطوا وان یتقوا الله
ووعدهم ان یسلم لهم الارض المبارکة والحرم الآمن وان ینزل لهم البیت المعمور ویظهر
لهم السقف المرفوع ویریحهم من عدوهم والارض التی یبدلها الله من السلام ویسلم ما فیها لهم
لا شیة فیها قال لا خصومة فیها لعدوهم ... المیثاق بذلک وانما السلام علیه تذکرة نفس المیثاق وتجدید
له علی الله لعله ان یعجله عز وجل ویعجل السلام لکم بجمیع ما فیه شرح السلام مجرورات وعلی رسول الله
بالسلام ... یعنی اینکه ... معنی سلام ... مرفوع است بابتدا باشد ...
باشد یعنی اینکه ... معنی این کلام ... تقدیر اینجا عبارت است از میثاق وعهد ...
آید در کتاب الروضه در حدیث چهارم باب هفتم که باب التسلیم است که فان سلام الله لا ینال الظالمین
این آنست که سلام ... معنی ... که آنجناب ... نباشد ...
باشد ... یا الله ... در کتاب ...
بیت چهارم باب ... دعوات ... لجمیع الحوائج للدنیا والآخرة است اللهم انت السلام
ومنک السلام وان ... اشارت ... سوره آل عمران است یا ایها الذین آمنوا اصبروا
وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون ... بصیغه مضارع معلوم از باب تفعیل است
گفته ... مسلمة لا شیة فیها التسلیم ... الارض المبارکة

عبارتست از آنکه کل دعوی زمین باعتبار زمان مهدی موعود علیه السلام چنانچه مذکور است که در زمین
زمان وقت ظاهر میشود برکات الحرم بفتح حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و قبا الامن بر وزن فاعل
دعوی دشمن دران نباشد و الحرم الامن عبارتست ایضا از دعوی کل دعوی زمین باعتبار زمان مهدی
چه در وقت مومنان می شود و مشرکان در آن اصلا دخول نخواهد بود و این اشارتست بتفسیر آیت سوره قصص
وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ
رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند جمعی که میدانستند صدق دعوی ترا اگر تابع شویم
با تو ... ... از زمین ما ... ... که ... کردیم برای اهل ... حرم امن ... که کشیده
جمع آن میوهای هر چیز ... که ... بلاد باشد از جانب ... ... نخواهد شد ...
ایشان میدانند حقیقت ... بنزول ... باب فقط بصیغه مضارع غایب معلوم ... البیت المعمور بمعنی خانه ... در ... شده است ... است علامت ملائکه
در آسمان که ... چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث باب الصلوة فی الکعبه ... هشتم است و آن در آسمان چهارم است و ... آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب ...
کتاب ... است و استعمال آن ... استعمال ظرف در مظروف ... آن عبارت از لوح محفوظ
و ام الکتاب ... ... کتاب ... ثبات که در شبهای قدر ... مهدی علیه السلام ...
ظهور ... چنانچه گفته در سوره رعد لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ
شد در کتاب التوحید در شرح حدیث ... باب البداء و السقف المرفوع کنایت از ... است چنانچه
حجرا ... و ... ایشان ... باشد و این در ... اشارت بتفسیر ... آیت سوره الطور
... بیای ... و ... نقطه ... غایب ...
و الارض ... ... بصیغه
غایب ... ... سببیات ... ... معطوف
... ... لاشية فیها ... ... بافتح ... ... مصدر
الفاء و اللام ... ... در کرة
که ... باشد قال لَا خُصُومَةَ فِيهَا الْعَدَدُ نقل کلام امام است که برای ... لا شیة فیها
علیه السلام است که ... ... باشد ...

... السلام ... ...
... ... السلام است ... ...
... ... بالسلام است ... ... بالسلام است یعنی گفتم امام جعفر صادق ... ...
رسول الله صلی الله علیه و آله ... ... الله تبارک و تعالی ... ...
... ...
... ... رب العالمین ... ...
مهدی موعود ... ... الله تعالی ... ...
... ...
... ... لوح محفوظ ... ...
... ...
... ... امام گفت ... ...
... ...
دوست ... ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ...
... ...
... ... الله تعالی ... ... الله عز و جل ... ...
... ...
چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ وَنَجِيِّكَ ...
لَا ... شرح روایتست از امام جعفر صادق ... ...
... ... باشد پنجم
دوم اللَّهُمَّ ... لَا ... عَلَىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شرح ... ...
... ... رسول الله صلی الله علیه و آله اصل عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِيبِ قَالَ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ
وَسَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَالْفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ وَيَنْزِلُونَ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ
فَقُلْنَا لِأَصْحَابِنَا مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ
أَنَا وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيُّ أَنَا فَقُلْنَا لَهُمَا سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صلعم ...

كانَ مِنَ الغدِ لقيتُهما فاجتمعنا جميعاً فقال اسمعيل قد سألنا ولكم عمّا ذكرتم فقال لنا أخي
لا أحبّ منهم أن تعلوا فوقه ولا آمنه أن يرى شيئاً يذهب منه بصره أو يراه قائماً يخطف او يراه
مع بعض أزواجه صلّى الله عليه وآله شرح الذی صفت سقفهای مسجد دو سقف داشته و در میان دو سقف
روزنه بحجره مبارکه بوده و سقف بالا افتاده بوده در جای که مشتمل بحجرات و بالای روزنهات انفند
فاو فتح عین بی نقطه کارکنان کلامند بصیغه مضارع متکلم مع الغیر از باب علم است بمعنی بصیغه مضارع غائب
از باب منع است من در منه برای سببیت است و ضمیر راجع بشی است یا از باب افعالات و من برای بیان است
راجع بامعات البصر و فتح باو یک نقطه و فتح ضاد بی نقطه و حاو جیم در بصیرت دل با دیدن منصب حق و مراد
معنی دوم است و اشارت است باینکه عقل عوام در چشم ایشان است و علما هر چند دانند که قرب بجره
اهل ضلالت میشود بلکه در نظر تحقیق موجب بطلان ایشان است اما وقت بود که گاهی از شیطان با نکی
وانه دین حق بر میکرده چنانچه بحضرت شد که چون کم منهم چیزه داشته اند و مجعض دیده نشانها و که در پیش
حجره مبارکه است برای عجزه دو امام ضلالت از راه حق بیرون رفته اند پس اگر مشرف بر حجره مبارکه شوند و آن
دو فرد را انجا ببینند چنانچه از شیطان بانگی بجویند و معاقل می شوند امام ایشان معنی سولاله که تحیر
مید ایشان دور نیک بوده اند مثل بوده اند مانند نه بنوع دیدن و لطیفه جای که با اینکه بعد از وفات
او از درجه او مسدود فوق شی باشند و بیراه مرحمتاً نجمه استفهام انکاری و فتح لام و واو عطف
بر مقدرات است بی ما هی و بیراه و مراد دفع وسوسه از نفوس اجماعت است چه باعث شوق بدیدن حجرۀ
دو قسم است یکی آنکه در بعضی آنکه کسب شرفی باشد مثل اینکه کسی رسول علیه السلام را ببیند و از جمله اصحاب شود دوم
آنکه امر غریبی باشد که کسی دیگر کمتر دیده باشد مثل اینکه رسول را با بعضی از ازواج ببیند و در اینجا از هر کدام
معنی با چنان معنی که مذکور شد مقصود است چنانچه شخصی گفته لولا جاذاك لم نزاك و میتواند بود که او
بیاء در دوم بکسره و او باشد و همزه برای استفهام نباشد و حاصل هر دو یکی است مثنی روایت اند حمید
بن مثنی خطاط گفت بودم در مدینه و سقفی از مسجد مشرف میشد بر قبر به تحقیق افتاد و کارکنان برای تخفیف
آن بالا میرفتند و فرود می آمدند و ما جمعی از شیعه بودیم که در اینجا حاضر بودیم پس گفتیم بایکدیگر خود را که
از شما را وعده هست که داخل میشود بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام شب گفت مهران بن ابی نصر که من و
اسمعیل بن عمار صیرفی که من بیرون گفتیم آن روز که سوال کنید و برای ما از بالا رفتن که ایا جایز است یا نه ما
بالا رویم و مشرف بر قبر صلعم شویم پس چون شد وقت مقرر جا جماع از جمله فردا ملاقات کردیم او دو کریا

پس جمع شدیم هر دو بزن آن دو کس پس گفت اسمعیل بتحقیق پرسیدیم او را برای شما از آن مسئله که ذکر کرده بودید گفت
دوست نمیدارم برای هیچیک از ایشان که بلند شوند بالای رسول با جعفر که این عمل بجهت جیفه بیاد بوده است ایضاً
خاطر جمع نیستم از کسی که مبادا چیزی ببیند که روی جهت آن بصیرت او را با بیند بیجهت رسول علیه السلام را ایشاده بما
میکرده باشد یا ما ببیند او را با بعض زنان خود صلعم مبحث دوم که با مصد هیاء دم است مولد امیر المومنین
صلوات الله علیه شرح این تاریخ احوالات که متاثر ولادت امیر المومنین در دریغ مبحث کلام مصنف است
کلام مصنف اصل وُلِدَ أميرُ المؤمنين عليه السلام بعدَ عامِ الفيلِ بثلاثينَ سنةً وقُتِلَ عليه السلام في شهرِ رمضانَ
لِتِسعٍ بقينَ منه ليلةَ الأحدِ سنةَ أربعينَ مِنَ الهجرةِ وهو ابنُ ثلاثٍ وستّينَ سنةً بقيَ بعدَ قبضِ النبيِّ
صلّى الله عليه وآله ثلاثينَ سنةً وأمُّه فاطمةُ بنتُ أسدِ بنِ هاشمِ بنِ عبدِ منافٍ وهو أوّلُ هاشميٍّ
وَلَدَه هاشمٌ مرّتينِ شرح زاده شد امیر المومنین علیه السلام در زمان شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز
بن نوشیروان بعد از عام الفیل که سال ولادت رسول علیه السلام است سی سال و کشته شد علیه السلام در ماه رمضان
نوزدهم شب که مانده بود از آن ماه مراد دوم شب بیست و یکم است بکشبه سال چهل از هجرت و او در سن شصت
باقی ماند بعد از آنکه بی صلعم اند تا سی سال و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود و او که
از اولاد هاشم که هم پدر و هم مادر او از اولاد هاشم است اول اصل قال أبو عبدِ الله عليه السلام إنّ فاطمةَ بنتَ
أسدٍ جاءت إلى أبي طالبٍ لتبشّرَه بمولدِ النبيِّ صلعم فقال أبو طالبٍ اصبري سبتاً أُبشّرْكِ بمثلِه إلّا النبوّة
وقال السبتُ ثلاثون سنةً وكان بين رسولِ الله صلعم وأميرِ المؤمنين م ثلاثون سنة شرح سبت بفتح
بی نقطه و سکون باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا است ابشرک بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعیل مجزوم
مجزوم بسبب امر بوده شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که فاطمه بنت اسد آمد بسوی ابو طالب تا بشارت دهد
او را بولادت نبی صلعم پس گفت ابوطالب صبر کن یک سبت بشارت میدهم ترا بمثل او در جمیع صفات کمال
بغیر از نبوت و امام علیه السلام گفت سبت عبارت از سی سال است و بوده میان رسول الله صلعم و امیر المومنین م سی سال
دوم اصل عن أبي عبدِ الله عليه السلام قال إنّ فاطمةَ بنتَ أسدٍ أمَّ أميرِ المؤمنين م كانت أوّلَ امرأةٍ
هاجرت إلى رسولِ الله صلعم من مكّةَ إلى المدينةِ على قدمَيها وكانت من أبرِّ الناسِ برسولِ الله صلعم
فسمعت رسولَ الله صلعم وهو يقول إنّ الناسَ يُحشرون يومَ القيامةِ عُراةً كما وُلِدوا فقالت وا سوأتاه
فقال لها رسولُ الله صلعم فإنّي أسألُ اللهَ أن يبعثَكِ كاسيةً وسمعته يذكرُ ضغطةَ القبرِ فقالت وا
ضعفاه فقال لها رسولُ الله صلعم فإنّي أسألُ اللهَ أن يكفيَكِ ذلك شرح روایت است از امام جعفر صادق

مولد امیر المومنین علیه السلام

گفت پدرم شنیدم که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام بود اول زنی که مهاجرت کرد بسوی رسول الله
صلی الله علیه وآله از مکه تا مدینه پیاده بر دو پای خود و بود از جملهٔ نیکوترین مردمان بر رسول
صلعم پس شنید از رسول الله صلعم وا میگفت بدرستیکه مردم برانگیخته و جمع میشوند در روز قیامت
برهنگان چنانچه زاده شده‌اند پس فاطمه بنت اسد گفت وا رسوایا پس گفت او را رسول الله صلعم پس بدرستیکه
من سؤال میکنم از الله تعالی که برانگیزد ترا پوشیده و شنید از رسول علیه السلام که ذکر میکرد فشردن قبر را که بعضی از
مؤمنان در می‌یابند برای گناه بعضی گناهان پس گفت وا ضعیفاه پس گفت او را رسول صلی الله علیه وآله
پس بدرستیکه من سؤال میکنم از الله تعالی که کفایت کند ترا این معنی که کاری کند که آن بر سر تو نیاید **اصل**
فقالت لرسول الله صلى الله عليه يوما اني اريد ان اعتق جاريتي هذه فقال لها ان فعلت اعتق
الله بكل عضو منها عضوا منك من النار فلما مرضت اوصت الى رسول الله صلعم وامرت
ان يعتق خادمها واعتقل لسانها فجعلت تومي الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقبل رسول الله
صلعم وصيتها **شرح** وگفت رسول الله صلعم را روزی بدرستیکه من اراده دارم که آزاد کنم این کنیز خود را
پس گفت او را اگر کنی آزاد کند الله تعالی به هر عضوی از او عضوی از تو از آتش پس وقتی که مریض شد
وصیت کرد رسول الله صلعم را و امر کرد که آزاد کنند کنیز او را و بسته شد زبان او پس شروع کرد اشارت میکرد
بسوی رسول الله صلعم اشارتی کردن بعضی وصایا بود که هنوز نگفته بود پس قبول کرد رسول صلی الله علیه
وصیت او را **اصل** فبينما هو ذات يوم قاعدا اذ اتاه امير المؤمنين عليه السلام وهو يبكي فقال له
رسول الله صلعم ما يبكيك فقال ماتت امي فاطمة فقال رسول الله صلعم امي والله وقام عليه السلام
مسرعا حتى دخل فنظر اليها وبكى ثم امر النساء ان يغسلنها وقال عليه السلام اذا فرغتن فلا
تحدثن شيئا حتى تعلمنني فلما فرغن اعلمنه بذلك فاعطاهن احد قميصيه الذي يلي جسده
وامرهن ان يكفنها فيه وقال للمسلمين اذا رايتموني قد فعلت شيئا لم افعله قبل ذلك فسلوني
لم فعلته **شرح** احدی بهمزه مضمومه صیغهٔ افعل التفضیل است احدی بفتح میم و سکون دال و فتح [illegible] و الف
مقصوره [illegible] پس [illegible] رسول علیه السلام در ساعتی [illegible]
ناگاه آمد نزد او امیرالمؤمنین هم و او گریه میکرد پس گفت او را رسول الله صلعم چه چیز گریه می‌آورد ترا
پس گفت مرد مادرم فاطمه پس گفت رسول الله صلعم چه چیز گریه می‌آورد ترا پس گفت مرد مادرم فاطمه گفت
رسول الله صلعم مادر من بود [illegible] علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین هم [illegible]

کرد بسوی مادرش و گریه کرد بعد از آن امر کرد زنان را که غسل دهند او را و گفت علیه السلام وقتی که فارغ
شدید از غسل او پس هیچ کاری مکنید تا اعلام کنید مرا پس چون فارغ از غسل شدند اعلام کردند او را
فارغ شدن پس داد ایشان را یکی از پیراهن خود که ملاصق بدن او بود و امر کرد ایشان را که کفن کنند
او را در آن و گفت مسلمانان را وقتی که ببینید مرا بتحقیق کردم امری که نکرده‌ام پیش از آن پس
سؤال کنید مرا که چرا کردم **اصل** فلما فرغن من غسلها وكفنها دخل صلى الله عليه وآله فحمل
جنازتها على عاتقه فلم يزل تحت جنازتها حتى اوردها قبرها ثم وضعها ودخل القبر
فاضطجع فيه ثم قام فاخذها على يديه حتى وضعها في القبر ثم انكب عليها طويلا يناجيها
ويقول لها ابنك ابنك ثم خرج وسوى عليها ثم انكب على قبرها فسمعوه يقول لا اله الا الله
اللهم اني استودعها اياك ثم انصرف **شرح** پس وقتی که فارغ شدند از غسل او و کفن او داخل شد
صلی الله علیه وآله پس برداشت تابوت او را بر دوش خود پس همچنان در زیر تابوت بود تا ملحق ساخت
او را بعد از آن که [illegible] او را در [illegible] و داخل قبر او شد پس خوابید در آن بعد از آن برخاست پس گرفت
بر دو دست خود تا گذاشت او را در قبر بعد از آن [illegible]
با او میگفت [illegible] بعد از آن بیرون آمد و راست کرد [illegible]
بر قبر او پس شنیدند از او که میگفت لا اله الا الله خدایا امانت می‌سپارم او را بتو بعد از آن برگشت **اصل**
فقال له المسلمون انا رايناك فعلت اشياء لم تفعلها قبل اليوم فقال اليوم فقدت بر
ابي طالب ان كانت ليكون عندها الشيء فتؤثرني به على نفسها وولدها واني ذكرت
القيمة وان الناس يحشرون عراة فقالت واسوآتاه فضمنت لها ان يبعثها الله كاسية و
ذكرت ضغطة القبر فقالت واضعفاه فضمنت لها ان يكفيها الله ذلك فكفنتها بقميصي
واضطجعت في قبرها لذلك وانكببت عليها فلقنتها ما تسال عنه فانها سئلت عن ربها
فاجابت وسئلت عن رسولها فاجابت وسئلت عن وليها وامامها فارتج عليها فقلت
ابنك ابنك **شرح** ان در ان كانت مخففه از مثقله است لام ليكون مفتوحه است [illegible]
[illegible] صیغهٔ ماضی مجهول [illegible] باب افعلال [illegible] صیغهٔ مجهول
باب افعلال [illegible] **بیان** پس گفتند رسول علیه السلام را مسلمانان
که ما دیدیم ترا که کردی چیزی چند که نکرده بودی پیش از امروز پس گفت امروز گم کردم نیکی ابوطالب

بعد سی که شان اینست که بود فاطمه بنت اسد که هر اینه می بود نزد او خوردنی خوبی بیرون تر جمیع مردم را
بخوردن آن بر خودش و اولادش و بتحقیق که من مذکور کردم قیامت را و اینکه مردم جمع کرده
میشوند در آن روز برهنگان پس گفت وا سوأتاه پس ضامن شدم برای او اینکه برانگیزد او را الله
پوشیده و مذکور کردم فشرده قبر را پس گفت وا ضعفاه پس ضامن شدم برای او اینکه کفایت کند او را
الله تعالی آن مهم پس کفن کردم او را به پیراهن خود و خوابیدم در قبر او برای او و اینکه کفایت کند الله تعالی
او را آن مهم پس کفن کردم او را به پیراهن خود و خوابیدم در قبر او برای آن و خم شدم و در گوشش
تلقین کردم او را آنچه پرسیده می شد از آن چه بتحقیق که او پرسیده شد از صاحب کار او پس جواب
داد و پرسیده شد از رسول او پس جواب داد و پرسیده شد از ولی و امام او پس عاجز شد پس گفتم پسر تو
در جواب برآمد با وجود اینکه شنیده بود چنانچه گذشت در حدیث دوم و در آخر حدیث اینجا پسر تو
پسر تو پسر تو **سیوم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ فُتِحَ لِآمِنَةَ بَیَاضُ فَارِسَ وَقُصُورُ الشَّامِ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ اَسَدٍ اُمُّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ
اِلَی اَبِی طَالِبٍ ضَاحِکَةً مُسْتَبْشِرَةً فَاَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَةُ فَقَالَ لَهَا اَبُو طَالِبٍ وَتَتَعَجَّبِینَ مِنْ هٰذَا
اِنَّکِ تَحْبَلِینَ وَتَلِدِینَ بِوَصِیِّهِ وَوَزِیرِهِ **شرح** فارس بکسر را و عبارت از بلاد شاهنشاهان عجم است چنانچه
میشود در حدیث دوم بیاض فارس عبارت از قصر کسری است که در مداین بوده و از آن
عجایب شمرده اند و از ایشان ... اند و خلفای بنی عباس آن را خراب کردند و میتواند بود که عبارت
از خرابی کسری باشد چه اکثر مفاخر عجم بوده چنانچه اکثر مفاخر پادشاه شام طلاات و تخصیص ذکر
این دو موضع برای اینست که در آن ایام میان فارس و قیصر روم مجادله بوده و هر دو ایشان متکبر بوده اند
بعضی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت چون زاده شد رسول الله صلعم گشوده شد برای آمنه قصرهای
فارس و قصرهای شام با جمعی که صاحب ... شد و ... دید و خبر داد پس آمد فاطمه بنت اسد مادر
امیر المؤمنین بسوی ابو طالب خندان کشاده خوشحال پس اعلام کرد ابو طالب را آنچه گفته آمنه پس گفت او را
ابو طالب تعجب میکنی از این و بتحقیق که عجبتر اینکه تو آبستن می شوی و میزایی بمانند وصی او و
کار او **چهارم اصل** عَنْ اُسَیْدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلعم قَالَ لَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الَّذِی
قُبِضَ فِیهِ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ اِرْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُکَاءِ وَدَهِشَ النَّاسُ کَیَوْمِ قُبِضَ النَّبِیُّ صلعم وَجَاءَ رَجُلٌ
بَاکِیًا وَهُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَهُوَ یَقُولُ الْیَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ حَتَّی وَقَفَ عَلَی بَابِ الْبَیْتِ

الذی

الَّذِی فِیهِ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ رَحِمَکَ اللّٰهُ اَبَا الْحَسَنِ کُنْتَ اَوَّلَ الْقَوْمِ اِسْلَامًا
وَاَخْلَصَهُمْ اِیمَانًا وَاَشَدَّهُمْ یَقِینًا وَاَخْوَفَهُمْ لِلّٰهِ وَاَعْظَمَهُمْ عَنَاءً وَاَحْوَطَهُمْ عَلَی رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآمَنَهُمْ عَلَی اَصْحَابِهِ وَاَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ وَاَکْرَمَهُمْ عَلَیْهِ فَجَزَاکَ اللّٰهُ عَنِ الْاِسْلَامِ
وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْمُسْلِمِینَ خَیْرًا **شرح** اسید بفتح همزه و کسر سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر
و دال بی نقطه است و صاحب صفت اسید است و بنابر قول بعضی که او از اصحاب پیغمبر است صفت صفوان است و ارتج
براء بی نقطه و جیم مشدده بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است و دهش بدال بی نقطه و شین با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب علم است میتواند بود که رجل الناس بالخضر علیه السلام باشد النبوة بضم نون و ضم باء یک نقطه و
واو و همزه و تاء مصدر است و ضحی طریق المناقب بفتح میم و نون و الف و کسر قاف و باء یک نقطه جمع منقبت بفتح میم
و سکون نون و فتح قاف و این جهت باتی توان فخر کرد مثل پیدایش صالح و مثل کمالات نفسانی السوابق بسین بی
نقطه و کسر باء یک نقطه جمع سابقه بکسر باء یا مادة باعمال صالحه یا جمع سابق بفتح باء و مثل خاتم و خواتم
مردم کم سابقت بسوی آن کمه چنانچه گذشت در سوره حدید سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة و می آید
در کتاب الایمان و الکفر در باب السبق الی الایمان که باب نوزدهم است **بعضی** روایت است از اسید بن صفوان
که از اصحاب رسول الله صلعم بود گفت چون شد روزی که از دنیا گذشت در آن روز امیر المؤمنین علیه السلام
مضطرب شد کوچه بگریه خلایق و حیران ماندند مردم مانند روزی که گذشت نبی صلعم و آمد مردی گریان
و اعتشابان بود گویان انا لله و انا الیه راجعون بود و او میگفت امروز بریده شد جانشینی که از پیغمبر
علم عنایتی باشد با جمعی که بعد از پیغمبر ناطق و قائم مقام و جانشینی جهل و شیطنت خواهد بود تا ایستاده
خانه که در آن بود امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو الحسن بودی اول بزرگان
اصحاب باعتبار اسلام و بیشتر ایشان باعتبار ایمان و مستحکمتر ایشان باعتبار اطمینان خاطر بیشتر اعتقاد
ترسانتر ایشان از الله تعالی و بیشتر ایشان باعتبار تعب و مشقتها و نگاه دارنده تر ایشان بر رسول الله صلی الله علیه و آله
و امینتر ایشان بر اصحاب رسول با جمعی که هر لشکر که فرستاد ایشان بود و آن لشکر محفوظ از غزوه
و فاضلتر ایشان باعتبار پیدایش یا کمالات نفسانی و گرامیتر ایشان باعتبار مادت یا اعمال صالحه
تر ایشان باعتبار درجه جنت و نزدیک تر ایشان بر رسول صلی الله علیه و آله و شبیه تر ایشان بر رسول الله
باعتبار طریقت و طبیعت و قصد و کردار و شریفتر ایشان باعتبار تقرب نزد رسول صلعم و گرامیتر ایشان
بر رسول علیه السلام پس جزا دهاد ترا الله تعالی از جانب اسلام و از جانب رسول الله تعالی و از جانب مسلمانان

اطمینان

محن و مرتکب ایشان باعتبار رأی در معرفت سنی رحمه و دلیر تر ایشان باعتبار دل و محکمتر ایشان باعتبار
خاطر بجای عمل و نیکوتر ایشان باعتبار کردار و داناتر ایشان بحقیقت کارها **اصل** كنت والله يعسوبا
للدين اولا وآخرا الاول حين تفرق الناس والآخر حين فشلوا كنت للمؤمنين ابا رحيما اذ
صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما عنه ضعفوا وحفظت ما اضاعوا ورعيت ما اهملوا وشمرت
اذا اجتمعوا وعلوت اذا هلعوا وصبرت اذا اسرعوا وادركت اوتار ما طلبوا ونالوا بك ما لم يحتسبوا
كنت على الكافرين عذابا صبا ونهبا وللمؤمنين غيثا وخصبا فطرت والله بنعمائها وفزت بحبائها
واحرزت سوابقها وذهبت بفضائلها لم تفلل حجتك ولم يزغ قلبك ولم تضعف بصيرتك ولم
تجبن نفسك ولم تخن **شرح** اليعسوب بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون عین بی نقطه و سکون واو و با
سردار بزرگان هر جماعت و نحل است شمرت بشین با نقطه و تشدید میم و را بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم مخاطب از باب تفعیل التشمیر کمر بر میان بستن در کاری الهلع بفتح ها و فتح لام و عین بی
نقطه مصدر باب ضرب افراط در جزع کردن الاوتار بفتح همزه و سکون واو و تا دو نقطه در بالا و الف و را بی
نقطه جمع وتر بکسر و فتح واو و سکون تا کینها مراد کینهای معاویه و لشکر شام است که بعوض خون
المؤمنین ع در خون عثمان با امیر المؤمنین ع کردند ما طلبوا عبارت از خون امیر المؤمنین ع در عوض عثمان
النکایات باد ریختن برای مصاحبت الصب بضم صاد بی نقطه و تشدید با یک نقطه ریخته شده
عذابا است الغيث بفتح غین بی نقطه و سکون یا و ثا با نقطه باران الخصب بکسر خا با نقطه
یا در هما برای تعدیه است النعماء بفتح نون و سکون عین بی نقطه و تخفیف میم و الف ممدوده عطا الحباء
با یک نقطه آنچه چیزی آن سابقت میکنند سوابق که جمع سابقه است لم تفلل بفا و لام
تا دو نقطه بصیغه مخاطب از باب ضرب **یعنی** بودی بخدا قسم بعد از رسول سردار دین از برای اسلام
زمان اول و در زمان آخر زمان اول وقتی است که براهها مختلف رفتند مردم مخالف و ترک دوستی
اهل البیت کردند مراد وقت خلافت سه خلیفه ضلالت است و زمان آخر وقتی است که کاهل شدند مردم
مخالف در تبعیت باطل مراد وقت ظهور خلافت امیر المؤمنین علیه السلام است بیان معنی بوده در
دو زمان اینکه بودی برای مومنان پدر مهربان وقتی که گردیدند بر تو عیال این روش که بر داشتی
از ایشان بارهای گران که ایشان عاجز شدند و در خاطر نگاه داشتی احکامی که مومنان آن
بعد کردند و بجا آوردی عبادتی که ایشان تهاون در آن کردند و جد کردی مومنان را وقتی که جمع شدند

اصل قويت حين ضعف اصحابك وبرزت حين استكانوا ونهضت حين وهنوا ولزمت منهاج رسول
الله صلى الله عليه وآله اذ هم اصحابه كنت خليفته حقا لم تنازع ولم تضرع برغم المنافقين وغيظ الكافرين
وكره الحاسدين وصغر الفاسقين فقمت بالامر حين فشلوا ونطقت حين تتعتعوا ومضيت بنور الله
اذ وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنت اخفضهم صوتا واعلاهم قنوتا واطيبهم كلاما واصوبهم
نطقا واكبرهم رأيا واشجعهم قلبا واشدهم يقينا واحسنهم عملا واعرفهم بالامور **شرح** ضعف بصیغه
معلوم از باب حسن و ضرب الضعف بضم ضاد و سکون عین سستی در اعتقاد برزت بر او یک نقطه و زا
زا با نقطه از باب نصر ظاهر شد استکانوا از باب افتعال الاستکانه فروتنی نمودن و فروتنی کردن بر کسی یا از باب
نهضت بنون و ضاد با نقطه از باب منع است وهنوا از باب ضرب و حسب سستی الوهن بفتح واو و سکون
وفتح ها سستی در کار هم بصیغه معلوم از باب ضرب اهم کرد قصد خواهش نفس لم تنازع بصیغه مجهول
از باب مفاعلت لم تضرع بصیغه معلوم مخاطب از باب منع و علم و کرم از باب تفعل است بجز ترک تا الرغم
بفتح را و بی نقطه و سکون غین با نقطه از باب منع و علم و حسن خواری خواهی و بخواهی الکره بفتح و ضم کاف
و سکون را بی نقطه خواستن چیزی و شکست فشلوا بفا و شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب علم
تتعتعوا بتا دو نقطه در بالا و تا یک نقطه و دو عین با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعلل
تمام جستن و دو نقطه در بالا و دو عین بی نقطه است هدوا بصیغه ماضی مجهول از باب ضرب القنوت بضم
قاف و سکون واو و تا دو نقطه در بالا الطاعة **یعنی** قوی شدی وقتی که سست اعتقاد شدند اصحاب
رسول صلعم و ظاهر شدی وقتی که ایشان خواری و فروتنی داشتند و برخاستی وقتی که
در کار سست شدند و ملازم شدی شریعت واضح رسول الله صلعم را وقتی که پیروی خواهش نفس کردند اصحاب
رسول بیان این است که بودی خلیفه رسول بحق تنازع نکردی در طلب خلافت وقتی که غصب کردند آن
و فروتنی نکردی نزد ائمه ضلالت بکوری منافقان که میل در قتل تو داشتند و بخشم منکران رب
رب العالمین و بخلاف خواهش اهل حسد و کوچکی فاسقان که از روی جهل بجای امامت وقتی
شدند بجهت تبع ضلالت بسبب آنکه اکثر رؤسا ضلالت جای عبادت بر دند و سخن گفتی وقتی که
نرم شدند و رفتی بروشنی علم باحکام الهی وقتی که ایستادند از سلوک راه باطل چون تابع شدند
احکام الهی پس راه یافته شدند بجهت احکامی که تابع تو شدند و بودی پست ترین مردم باعتبار آواز در مجلس
بلندترین ایشان باعتبار اطاعت رسول و پاکیزه ترین ایشان باعتبار سخن و درست ترین ایشان باعتبار

برای کشتن عثمان و طلبیدند مرتبه شدی و فتنی که افراط در جمع کرده برای اخذ مال بود و در حرکت استخوانها
در نور عثمان اشارتست بآنچه در نهج البلاغة است که اشیاء ... فاسا ... و جزعتم فاساتم الجزع
صبر کردی و فتنی که شناگرده بود اشارتست بآنچه در نهج البلاغة است که امیر المؤمنین بعد قبول خلافت بحکمه
برای رعایت مصالح عباد در نفس بیمانها در اطاعت بعهد اوبنا قبول کرده و در باقی عباد قبول خلافت کنیمانه
که مومنان طلبیدند با جمعی که با وجود آنکه طلبیدند نکردی در باقی فی ابجد کیفها انکه تمام دادی معلمه
انکار نکرده آن موافق مصلحت بوده چه اگر چنان بود که بنا بر فالغان بیشتر شد و در باقی فتنه مومنان
چیزها که کار ندانستند که واقع شود مراد جنگهای معاویات که واقع شد که مومنان این بود که گفتی
ان بعاده که عباد ظهور خلافت امیر المؤمنین م با او جنگ کنند بود تی برای کار آن غالب بیخبر می رایاند
جانهای ایشان و برای مومنان نجات ادبی و حصانتی بر پای بندی عجبا قسم ضلالتا امامت فما بربشیق
امامت و در وجودی چیزها برای کمال امامان بسوی آن مسابقت میکنند و بوجهی فضیلتهای امامت بر آن
کرده شد بعجب امامت خود نکنی بکری دل خود وضعف شده بود و بقی خود ترسان شده نفس خود
اندر تیش شدی در جمیع معرکه **اصل** كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ وَكُنْتَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَمَنَّ النَّاسِ فِي صُحْبَتِكَ وَذَاتِ يَدِكَ وَكُنْتَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَعِيفًا فِي بَدَنِكَ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ
مُتَوَاضِعًا فِي نَفْسِكَ عَظِيمًا عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرًا فِي الْأَرْضِ جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَغْمَزٌ
وَلَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَهْمَزٌ وَلَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَكَ
قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ وَالْقَرِيبُ
وَالْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ **شرح** بودی مانند کوه که حرکت نمیدهد آن را بادهای سخت و بودی
چنانچه گفت رسول علیه السلام امین ترین مردم در مصاحبت رسول و در آنچه در دست تو باشد مراد استقلال بامانات
عباد رسول و بودی چنانچه گفت رسول علیه السلام ضعیف در اندام و قوی در کار الله تعالی فروتنی کننده در نفس ذات
خود بزرگ در حضرت الله تعالی بزرگ نفع در زمین جلیل المرتبه نزد مومنان نبود هیچ کس را در تو عیبی
نه کوینده را در تو عیبی نه هیچ کس را در تو طمع نه هیچ کس را نزد تو خاطر جوئی ضعیف خوار نزد تو
در بود دیوان قوی عزیز بود تا واگیری برای او حق او را و قوی عزیز نزد تو ضعیف ذلیل بود تا واگیری
از او حق مظلوم را و نزدیک و دور نزد تو درآن حق برابر بودند **اصل** شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ
وَالرِّفْقُ وَقَوْلُكَ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَأَمْرُكَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ وَقَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ

وسهل

وَسَهُلَ الْعَسِيرُ وَأُطْفِئَتِ النِّيرَانُ وَاعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ
سَبَقْتَ سَبْقًا بَعِيدًا وَأَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَبًا شَدِيدًا فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ وَعَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ
وَهَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ
فَوَاللَّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِصْنًا وَقُنَّةً رَاسِيًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ
غِلْظَةً وَغَيْظًا فَأَلْحَقَكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ وَلَا أَحْرَمَنَا أَجْرَكَ وَلَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ **شرح** الثانی بفتح نون با
و سکون میم و ... بفتح بصیغه مجهول از باب منفعلات و سهل بصیغه مجهول از باب تفعلات و اعتدال و قوی
بصیغه معلوم است الرزیة بفتح را و کسر زا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه
که هم منقلب بیا میشود مصیبت المقنة بضم قاف و تشدید نون و مرکون بلند از راس ... در نقطه
و یکی در نقطه و یا دو نقطه در پایین و الراسی بیا و یک نقطه ثابت و راسیا حال است از ضمیر
انصبرکنت الاحرام منع کرده کرده انجیری **شرح** پشته ... با اعتدال و راستی و ملایمت با مومنان
بود و حصن و حکمت که آن نم که لا طاعت بود و که در و مندی و قایم بکار دین بود و ... علم و جهد
بود در هر کردی بتحقیق و فهم ساخته شده محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف ... است
و محکمات سنت رسول علیه السلام را تصدیق امامت قبول ایشان کرده شد محکمات تصدیق امامت ... بکل
میدانند جاهلان با اعتبار کثرت مخالفان و ... شد محکمات از تشبیهات شبهات مخالفان
شد بود دین الهی و قوت گرفت دین اسلام و مومنان و سبقت گرفتی بر امامان دیگر سبقت دور با نقطه
تفاوت میان تو و دیگران بسیار است و بعد از خود ... جمعی که عباد قدرت ندارند بر آن
شدی از که با جمعی که ایشان را به ... مصیبت تو اکتفا نکرده شود و ذکر فضایل تو شود
در بزرگ مصیبت تو در آسمان بر ملایکه و شکست عظیم داد مصیبت تو خلایق را و مردمی که ما از
الله تعالی ایم و ... که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم راضی شده ایم از جانب الله تعالی
قضای او را و قبول کردیم برای الله تعالی کار او را قسم بحق الله قسم که هرگز مصیبتی نرسد
مرک ... بمثل تو تا ابد بودی برای مومنان پناهی و حصاری و مرکوهی بلند ... بکنند
باقی بودی و بر کافران درشتی و خشم بودی پس رسانا در ... الله تعالی به پیغمبر خود و محروم مکناد ما را
صبر به مصیبت تو و گمراه مکناد ما را بعد از تو **اصل** وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَبَكَى وَبَكَى
أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِفُوهُ **شرح** تا ... گفت و ساکت شدند

کاجماعا حاضر بودیم تا آخر شد سخن آمرزد و گریه کرد آمرزد و گریه کردند اصحاب رسول الله صلعم و عبدالله بن [illegible]

امرزد واپس برنخوردند او را پنجم اصل عن صفوان الجمال قال کنت و انا وعامر و عبد الله بن

جذاعة الازدی عند ابی عبد الله علیه السلام قال فقال له عامر جعلت فداک ان الناس یزعمون

ان امیر المؤمنین دفن بالرحبة قال لا قال فاین دفن قال انه لما مات احتمله الحسن علیه السلام

فاتی به ظهر الکوفة قریبا من النجف یسرة عن الغری یمنة عن الحیرة فدفنه بین رکوات

بیض قال فلما کان بعد ذهبت الی الموضع فتوهمت موضعا منه ثم اتیته فاخبرته فقال لی اصبت

رحمک الله ثلث مرات شرح الرحبة بفتح راء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و باء یک نقطه موضعی است متصل

با خانه‌ها در میان مسجد کوفه و محله‌ای است در کوفه ظهر بفتح ظاء با نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه

که در پهلوی شهر باشد النجف بفتح نون و فتح جیم و فاء موضعی که گویا رود باشد و مانند آن باشد و ... [illegible]

بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون سین و فتح راء بی نقطه و تاء جانب چپ الغری بفتح غین با نقطه و کسر راء

بی نقطه و تشدید یاء عمارتی خوب و مراد اینجا عمارتی که در آن وقت مشهور بوده و شهرت داده [illegible]

... بفتح یاء دو نقطه در پایین ... شهری که نزدیک کوفه بوده الرکوة

ذال با نقطه بفتح کاف جمع رکوة بفتح ذال و فتح کاف والف و تاء ... ریگی و تمامی مراد اینجا سنگهاء

تمام چیده ... باشد صاحب مغرب گفته و اصل الترکیب یدل علی التمام منه ذکاء السن

بالمد لنهایة الشباب و ذکاء النار بالقصر لتمام اشتعالها البیض بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در

پایین و ضاد با نقطه جمع ابیض سفید ها یعنی روایت از صفوان شتردار گفت بودم من و عامر و عبدالله بن

خداعه ازدی نزد امام جعفر صادق ع صفوان گفت پس گفت او را عامر قربانت شوم بدرستی که مردم دعوی

میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام مدفون شد در رحبه گفت نه عامر گفت پس کجا مدفون شد گفت بدرستی که

او چون مرد بود آنحضرت امام حسن علیه السلام برآمد او را پس رفت که ... نزدیک لب دریا ... که در اینجا بوده

دست چپ ... و دست چپ ... است ... درست است میانه ...

جمع با یوم ... انداختند ... حقیقی سنگهائی که ...

... سفید است ... صفوان گفت پس چون شد وقتی بعد از آن خواست رفتم بآنجا پس ... خاطر

... آن ... که گفته بود بعد از آن آمدم نزد امام جعفر صادق ع پس خبر دادم او را که

فلان موضع است پس سه بار گفت ... یافتی رحمت کناد ترا الله تعالی ششم اصل عن عبد الله

بن سنان قال اتانی عمر بن یزید فقال لی ارکب فرکبت معه فمضینا حتی اتینا منزل حفص

الکناسی فاستخرجته فرکب معنا ثم مضینا حتی اتینا الغری فانتهینا الی قبر فقال انزلوا هذا قبر امیر المؤمنین

علیه السلام فقلنا من این علمت فقال اتیته مع ابی عبد الله علیه السلام حیث کان بالحیرة غیر مرة و خبرنی

انه قبره شرح روایت از عبدالله بن سنان گفت آمد نزد من عمر بن یزید پس گفت سوار شو پس سوار شدم

با او پس رفتیم تا آمدیم بمنزل حفص کناسی پس بیرون آوردیم او را پس سوار شد با ما بعد از آن رفتیم تا آنکه

آمدیم نزد غری پس رسیدیم بسوی قبری پس گفت عمر بن یزید فرود آئید این قبر امیر المؤمنین است پس گفتیم از کجا

دانستی گفت آمدم نزد این قبر با امام جعفر صادق ع وقتی که بود در حیره بکرات و خبر داد مرا که آن قبر اوست هفتم اصل

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان امیر المؤمنین ع له خؤولة فی بنی مخزوم و ان شابا منهم

اتاه فقال یا خالی ان اخی و ترب مات و قد حزنت علیه حزنا شدیدا قال فقال له تشتهی ان تراه قال نعم

قال فارنی قبره قال فخرج و معه بردة رسول الله صلعم متزرا بها فلما انتهی الی القبر تلملمت

شفتاه ثم رکضه برجله فخرج من قبره و هو یقول بلسان الفرس فقال امیر المؤمنین الم تمت

و انت رجل من العرب قال بلی و لکنا متنا علی سنة فلان و فلان فانقلبت السنتنا شرح

الخؤولة بضم خاء با نقطه و ضم واو اول و سکون واو دوم مصدر با بعضی خالی بودن بنو مخزوم بخاء با نقطه

... با نقطه قبیله‌ای است ... که از انجمله است عبد الله بن مسعود یا خالی یعنی بر حقیقت یا که کل بنی

مخزوم او را خال میگفتند ... در میان ایشان خواهر زاده او بوده البرده بضم باء یک نقطه و سکون راء

بی نقطه و دال ... کسای ... که جیب ... باشد ... بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در

واصل ... مثل ... بی نقطه ... الایء ... دیگر ...

التلملم حرکت ... و مراد اینجا حرکت لبهاست چنانچه بجای خود ... میکند شبیه بحرکت ... الرکض

بفتح راء و سکون کاف و ضاد با نقطه ... مراد اینجا ... است چنانچه ... و قت ... عجم محو

یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت بدرستی که امیر المؤمنین ع را خالی بود در بنی مخزوم

و بدرستی که جوانی از بنی مخزوم آمد نزد امیر المؤمنین ع پس گفت او را ای خالوی من بدرستی که برادرم مرد و

غمناک شدم ... غمی سخت پس ... گفت امام گفت پس گفت او را میل داری که ببینی او را

گفت بلی پس بنما بمن قبر او را پس ... امام گفت پس بیرون آمد امیر المؤمنین و با او بود برد رسول الله صلعم

... پوشیده بود ... پس چون رسید بسوی قبر حرکت کرد ... بعد از آن ... پای خود

پس بر وی آمد از فرجه واو حسن میگفت بزبان عجمی پس آورد امیر المومنین ع اباه مردی بیجا که فهم دی
بود وان عرب گفت بلی ولیکن ما عجمی بودیم که مردم بر مذهب ابو بکر و عمر بی و ترک زبان خود ما **هشتم اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام قام الحسن بن علی فی مسجد الکوفة فحمد الله واثنی
علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال ایها الناس انه قد قبض فی هذه اللیلة رجل ما سبقه الاولون
ولا یدرکه الآخرون انه کان لصاحب رایة رسول الله صلعم عن یمینه جبرئیل وعن یساره میکائیل
لا ینثنی حتی یفتح الله له والله ما ترک بیضاء ولا حمراء الا سبعمائة درهم فضلت عن عطائه
اراد ان یشتری بها خادما لاهله والله لقد قبض فی اللیلة التی فیها قبض وصی موسی یوشع
بن نون واللیلة التی عرج فیها بعیسی ابن مریم واللیلة التی نزل فیها القرآن **شرح** ادرکه
ونکوید مخفف ان متقلد است لصاحب بفتح لام است فضلت بفا وضاد با نقطه بصیغه معلوم ماضی
وعلم است عطائه اضافه مصدر بفاعل است یعنی داده او مردم را یعنی ولایت **یعنی** که فضیلت او ان جمله
یعنی روایت از امام محمد باقر که گفت وقتی که گرفته شد امیر المؤمنین ع ایستاد حسن بن علی
در مسجد کوفه پس ستایش کرد الله تعالی را وثنا کرد بر او وصلوة فرستاد بر نبی صلعم بعد از ان گفت ای
مردمان که شان اینست که بتحقیق گرفته شد در این شب مردی که پیشی نگرفتند او را جمعی که پیش از او
علیه السلام بودند ودر نمی یابند او را جمعی که بعد از رسول باشند مردی که شان اینست که بود
صاحب علم رسول الله صلی الله علیه وآله در معرکه جهاد بر جانب راست او جبرئیل و بر جانب چپ او میکائیل
بر نمیگشت تا انکه فتح میکرد الله تعالی برای او وبخدا قسم که وانگذاشت از مال دنیا نه مفرغ ونه زرد
مگر هفتصد درهم که زیاد مانده بود از بخشش او بمحتاجان خواست بخرد بآن کنیزی را برای اهل
بخدا قسم که هر آینه بتحقیق گرفته شد او در شبی که در ان گرفته شد وصی موسی که یوشع بن نون باشد
ودر شبی که بالا برده شد در ان عیسی بن مریم ودر شبی که نازل شد در ان قرآن یعنی میگویند که
مراد اینست که ابتدای نزول قرآن در ان شب شد وبنابرین شب قدر شب بیست ویکم خواهد بود **نهم اصل**

قال ابو عبد الله علیه السلام لما غسل امیر المؤمنین علیه السلام نودوا من جانب البیت ان اخذتم مقدم
السریر کفیتم مؤخره وان اخذتم مؤخره کفیتم مقدمه **شرح** گفت امام جعفر صادق ع وقتی که غسل داده شد امیر المؤمنین ع
ندا داده شدند اهل بیت او از جانب خانه که اگر فرا گیرید پیش تابوت را کفایت کرده شدید پس ان را یعنی
آن ملایکه بر میدارند واگر فرا گیرید پس تابوت را کفایت کرده شدید پیش ان را مخفی نماند که این ندا بعنوان

منبعث والقاء معنی ما فی القرآن بما هو آنست تا مستنبط شود از انها این مضمون بیلا ذم ع آنکه اهل
اورا نبیا باشند چنانچه بیان شد در باب بعثت وهجرت امام **دهم اصل** سمعت ابا جعفر الثانی علیه السلام یقول
ولدت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه وآله بخمس سنین
وتوفیت ولها ثمان عشرة سنة وخمسة وسبعون یوما **شرح** ذکر این حدیث اجمالا وجود انکه کلامنا
بعث انبیاء واز برای اشارت ببعض احوال امیر المومنین ع است که مخالفان بعد از وفات رسول هفتاد
روز شروع در زیادتی بر سلوک با او کردند چنانچه مشهور است وبخاری نیز روایت کرده که ما دام که فاطمه
در حیات بود مردم حفظ ظاهر میکردند وبعد از ان زیادتی بد سلوکی بیشتر شد وبعضی گفته اند که این
حدیث در انجا از برای ذکر تاریخ است **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر که میگفت زاده شد فاطمه
بعد از مبعث رسول صلعم به پنج سال واز دنیا برفت وازو هجده سال وهفتاد وپنج روز بود **یازدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام انه سمعه یقول لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام اخرجه الحسن والحسین ورجلان آخران
اذا خرجوا من الکوفة ترکوها عن ایمانهم ثم اخذوا فی الجبانة حتی مروا به الی الغریین فدفنوه
وسوّوا قبره فانصرفوا **شرح** الجبانة بفتح جیم وتشدید باء یک نقطه والف ونون وتاء تأنیث صحرا
یعنی روایت از امام جعفر صادق ع که او شنید از امام که میگفت وقتی که گرفته شد امیر المومنین ع
آوردند او را امام حسن وامام حسین علیهما السلام ودو مرد دیگر از ملایکه چنانچه گذشت در حدیث نهم تا
بیرون آوردند او را از کوفه وگذاشتند کوفه را بجانب دست راست خود بعد از ان شروع کردند در
صحرا رفتند تا گذرانیدند او را بسوی غریین پس دفن کردند او را وهموار کردند قبر او را وبرگشتند مراد
که اندرون کوفه را دست راست خود وموضع قبر او بیرون از ان جا که بود در کنار نجف بکوفه مطلع شوند
دست راست رفتند تا غریین رسیدند وازانجا بیابان غری وحیره رفتند ودفن کردند چنانچه بیان شد
حدیث پنجم **بحث سیوم که باب صد ودوازدهم است اصل** مولد الزهراء فاطمة علیها السلام **شرح**
ولادت فاطمه علیها السلام در زمان یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان
الزهراء بفتح زاء وبا نقطه والف ممدوده که روشن باشد واینجا از القاب است **یعنی** این تاریخ احوال
که نسبت دارد بولادت فاطمه زهرا ع ودرین بحث کلام مصنف وده حدیث **کلام مصنف اصل** ولدت
فاطمة علیها السلام بعد مبعث رسول الله صلعم بخمس سنین وتوفیت علیها السلام ولها ثمان عشرة
سنة وخمسة وسبعون یوما وبقیت بعد ابیها خمسة وسبعین یوما **شرح** مضمون این کلمات

حدیث دوم صحبت سابق اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فاطمة علیها السلم مکثت بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله خمسة و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یاتیها جبرئیل
علیه السلم فیحسن عزاءها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب
شرح معنی این کذشت در حدیث پنجم باب چهلم دوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن
قال ان فاطمة علیها السلم صدیقة شهیدة و ان بنات الانبیاء لا یطمثن شرح الشهید
امین در شهادت و شاهد در عالم بجمیع احکام لم یطمثن بطاء بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع
معلوم نابینند علامات الطمث جرکین شدن بحیض یعنی حایض شدن یعنی روایت است از علی
بن جعفر برادر امام موسی کاظم علیه السلم کفت بدرستی که فاطمه علیها السلم بغایت راستکو
امین در شهادت بر ظلم ظالمانست و بدرستی که دختران انبیا معصوم می باشند از حیض یعنی
چند سیوم اصل عن ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السلم قال لما قبضت
فاطمة علیها السلم دفنها امیر المؤمنین علیه السلم سرا و عفا علی موضع قبرها ثم قام فحول
وجهه الی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فقال السلام علیک یا رسول الله عنی و السلام علیک عن
ابنتك و زائرتك و البائتة فی الثری ببقعتك و المختار الله لها سرعة اللحاق بك شرح
العفو مصدر باب نصر محو کردن المختار اسم فاعلست و مرفوعست تا خبر مبتدا باشد بر مبتدا مقدم
شرح الله مرفوع و مبتداست لها متعلق بمختارست سرعة منصوب و مفعول به مختارست و ممکن
و مبتدا مؤخر که المختار مجرور و معطوف بر ابنتك باشد و اسم مفعول باشد و الله مرفوع فاعل [illegible] باشد
بتقدیر اختاره الله مثل لیبك یزید ضارع لخصومة و جمله معترضه باشد یا اسم مفعول و مفعول
ان لها متعلق باشد بالمختار سرعة مرفوع و نایب فاعل مختار باشد و ممکن که لها نایب فاعل باشد
و سرعة منصوب باشد ضعیف است چه هرکاه مفعول به در کلام مذکور باشد [illegible]
نشود اللحاق بفتح لام رسیدن یعنی روایت است از امام حسین علیه السلم چون که قبض شد
از دنیا فاطمه علیها السلم دفن کرد او را امیر المؤمنین علیه السلم پنهان و محو کرد اثر قبرش را یعنی
[illegible] پس رو کرد بجانب قبر رسول الله صلم پس کفت
سلام بر تو باد ای رسول الله صلم از جانب من و سلام بر تو باد از جانب دخترت و زیارت کننده تو
[illegible] در خاك [illegible] تو و الله تعالی اختیار کرده برای او زود رسیدن بتو اصل قل یا رسول الله

صلم عن صفیتك صبری و عفا عن سیدة نساء العالمین تجلدی الا ان فی التاسی لی بسنتك
فی فرقتك موضع تعز فلقد وسدتك فی ملحودة قبرك و فاضت نفسك بین نحری و صدری
بلی و فی کتاب الله انعم القبول انا لله و انا الیه راجعون شرح عفو در اینجا بمعنی محو شدنست
التجلد بجیم و دال بی نقطه مصدر باب تفعل بکار بردن تمام قوت خود و آن علامت نشاطست الا بکسر همزه
و تشدید لام برای استثناست التاسی بهمزه و تشدید سین بی نقطه مکسور مصدر باب تفعل [illegible]
الفرقة بضم فا و سکون را [illegible] التوسید [illegible]
الملحود [illegible] بفتح نون [illegible]
حا بی نقطه [illegible] بالای سینه که موضع قلاده است [illegible] استثناست [illegible]
[illegible] افعل التفضیل است یعنی کم شد ای رسول الله [illegible] دختر برکزیده تو
[illegible]
[illegible] بالای سینه [illegible]
[illegible]
[illegible] که رسول الله علیه السلم [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلم [illegible] کتاب الله [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] اصل فما اسرع ما ترجعت الودیعة و اخذت الرهینة و اخلست الزهراء فما اقبح الخضراء
و الغبراء یا رسول الله اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد و هم لا یبرح من قلبی او یختار الله
لی دارك التی انت فیها مقیم کمد مقیح و هم مهیج سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکو شرح فیه
رسول الله علیه السلم و فاطمه علیها السلم [illegible]
کرفته شود [illegible] الاختلاس [illegible] مصدر باب افتعال [illegible]
صیغه [illegible]
[illegible]
المسهد [illegible] بصیغه اسم مفعول باب تفعیل [illegible]
المکمد [illegible]

اسم فاعل از باب تفعیل مضاف الیه ملات تحقیق میکویند که بفتح کاف و سکون راء و فتح میم و تخفیف دال است مجمع
الندوع ومرفوع خبر مبتدا است دهم بفتح هاء و تشدید میم عطف بر دهاء است مهجم بصیغه اسم مفعول از باب افعال
ومضاف الیهم است برهان بفتح و ضم و کسر حین و بی نقطه و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه و الف و نون منقی
اسم فعل است بمعنی تعجب و بنای تعجب ان بفعل آمده مستعمل شده و ما مصدریه است و در صیغه ماضی مجهول
از باب تفعیل است مصدر تفاعل برهان است یعنی بتحقیق بر کردانیده شد امانات و کرفته شد کرو عهد تو
... بهترجه بهاست این آشنا ... ای رسول الله اما اندوه من پس همیشه است واما شب من پس
خواب کرده شده است وحتی که برگزیند الله تعالی برای من خانه تو را که تو در ...
مانند چراغ دمل بر آنچ کت که ... نقابت ... ومانند ... که ... گفته
در هم و نقل یا با صلاح ... شد مفارقت میان ما وجوی الله تعالی و در دل میکنم اصل
وَسَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ اُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَاَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ
مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ اِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَسَتَقُولُ وَيَحْكُمُ اللهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ شرح الهضم
هاء و سکون ضاد با نقطه شکستن و ظلم کردن الاحفا ... بی نقطه و فا مبالغه در چیزی که برای تکرار
الغلیل بفتح باء با نقطه و کسر لام و سکون باء دو نقطه در یا بی مصدر است بمعنی سوختکی دل معتلج
بی نقطه و جیم بصیغه اسم فاعل از باب افتعال صفت غلیل است الاعتلاج ... موج ... لم تجد
یا افتعال است البث بفتح باء یک نقطه و تشدید ثاء سه نقطه پراکنده کردن ... بعلیلات یعنی
و خواهد خبر داد ترا دختر تو ... کرده است ... و ظلم ... سوال
از ... سوختکی دل ... در سینه او ... کرده اند
... که ... حکم میکند الله تعالی ... قیامت میان ... ظالمان و او
حاکمان است اصل سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَلَا سَئِمٍ فَاِنْ اَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَاِنْ اُقِمْ فَلَا عَنْ
سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللهُ الصَّابِرِينَ وَاهًا وَاهًا وَالصَّبْرُ اَيْمَنُ وَاَجْمَلُ وَلَوْلَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ
الْمُقَامَ وَاللَّبْثَ لِزَامًا مَعْكُوفًا وَلَاَعْوَلْتُ اِعْوَالَ الثَّكْلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللهِ تُدْفَنُ
ابْنَتُكَ سِرًّا وَتُهْضَمُ حَقُّهَا وَتُمْنَعُ اِرْثُهَا وَلَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَلَمْ يَخْلَقْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَاِلَى اللهِ
يَا رَسُولَ اللهِ الْمُشْتَكَى وَفِيكَ يَا رَسُولَ اللهِ اَحْسَنُ الْعَزَاءِ وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ
شرح سلام منصوب بر مفعول مطلق عامل محذوف است در نهج البلاغه چنین است والسلام علیکما

سلام مودع مُوَدِّع بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل است لا قال مجرور است تقدیرا تا صفت مودع باشد
القالی بقاف و الف ... صاحب بغض السئم بفتح سین بی نقطه و کسر همزه ملول آن در ان انصرف و در ان اقم
بمعنی او مستعمل شده و مدیر مذهب کوفیین است که آن کاهی بمعنی اذ می باشد مثل آنچه در کتاب الجنایز
در باب ... کتاب زیارة القبور است و انا بکم لاحقون ان شاء الله اقم بضم همزه و کسر قاف
از باب افعال است سوء ظن عبارت از جزع و ترک صبر است واها بفتح واو و الف ... مفتوحه اسم فعل است
بمعنی تعجب میکنم از خوبی ... کاهی ... آن ... چنانچه در ... شرح ایجا الغلبه بفتح غین با نقطه
لام و باء یک نقطه کمال تسلط و مراد ... ظلم ... است المستولی کسی که ... بر ... خلافت
آن ... المقام بضم میم مصدر میمی از باب افعال ... خانه خود نشستن اللبث بفتح و ضم لام و سکون باء و فتح
و بفتح لام و فتح باء ... اللزام بکسر لام ... و الف آنچه ... جدا شود ... المعکوف
بعین ... بسیار کردن اعوال مصدر باب افعال ... الثکلی بفتح ثاء سه نقطه
کاف و لام و الف مقصوره ... که فرزند او مرده باشد ... و علیلات العین بفتح
بی نقطه و سکون باء دو نقطه ... جشم و اینجا استعاره شد برای علم ... والتصنع علی عینی ... منقسم
مفعول ... است ... مضارع ... معلوم
نضر علم ... المشتکی بضم میم و فتح کاف و الف مقصوره مصدر میمی از باب افتعال ... فعل
سببیات است یعنی سلام میکنم ... وداع کننده که ... برکم ... انه
... خواهد بود ... خواهد بود ... که وعده
الله تعالی صابران را ... ابن ابی ... و ... ملاحظه ...
ظلم ... و اتباع ایشان بر شیعه اهل البیت ... مکرر ... کبری ... در ...
که دایمی باشد ... کریه میکردم مانند کریه کردن ... بر این مصیبت ... چه
الله تعالی ... میشود دختر ... بنهانی ... است ... که ... آنست از ... حق
کرده که ایشان ... مطلع ... میشود ... و مظلوم میشود حق او ... کرده ...
و حال آنکه ... بسیار ... نیست ... خلایق ... ظلم اهل بیت خود ... از جانب
یا دانستن ... رب العالمین ... اختلاف ... و ... الله تعالی است ای رسول الله
من ... مرهم و ... ای رسول الله ... مصیبتها ... الله تعالی ...

دختر تو باد سلام و رضای الهی چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ غَسَّلَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ كَأَنَّكَ ضِقْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ
بِهِ قَالَ فَقُلْتُ قَدْ كَانَ ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لَا تَضِيقَنَّ فَإِنَّهَا صِدِّيقَةٌ وَلَمْ يَكُنْ
يَغْسِلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمْ يَغْسِلْهَا إِلَّا عِيسَى شرح مضمون این
در کتاب الجنائز در حدیث سیزدهم باب بیست و نهم که باب الرجل یغسل المرأة است صدیقة بکسر صاد با تشدید
و سکون قاف بصیغهٔ ماضی مخاطب از ضرب باب است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که غسل داد فاطمه علیها
گفت این شخص امیر المؤمنین علیه السلام بود گویا که من بزرگ شمردم این را از جمله سخن او پس گفت که گویا
تنگ دل شدی با خبری که کردم ترا با آن راوی گفت پس گفتم تحقیق شد آنچه گفتی فدایت شوم راوی گفت
پس گفت تنگ دل مشو البته چه بدرستی که فاطمه معصوم بود و محال بود که غسل دهد او را مگر معصومی آیا
ندانستی که مریم علیها السلام را غسل نداد مگر عیسی پنجم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا
أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذَتْ بِتَلَابِيبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللهِ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ
لَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ
شرح ضمیر امرهم راجع با ائمهٔ ضلالت و اتباع ایشان است و میتواند بود که راجع با ایشان و اهل البیت
باشد ما کان عبارت است از هجوم جمعی بر در خانهٔ امیر المؤمنین بقصد سوختن خانه و اهل البیت برای
طلب بیعت علی علیه السلام با ابی بکر و اسقاط فاطمه علیها السلام از شکم پسری را که رسول علیه السلام او را محسن نام
کرده بود اخذت بصیغهٔ امرت بالاخذ است التلابیب جمع تلبیب بکسر تا و جای جامه است در سینه
تاکید مجموع قسم و سرعت اجابت لعلمت بصیغهٔ خطاب است اقسم بصیغهٔ متکلم وحده از باب افعال است
قسم خوردن و قسم دادن و مراد اینجا معنی دوم است و اقسام اسقاط فی ... فرق میان اجابت و استجابت
اینست که اجابت دادن مطلوب است و استجابت قبول طلب است خواه بدادن آن و خواه بتجویز کردن
استجابت بمعنی اجابت مستعمل میشود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب آینده یعنی روایت است از امام محمد
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق که گفتند بدرستی که فاطمه علیها السلام وقتی که شد از کار ایشان آنچه شد و آن که
که خوب گرفتند گریبان جامه های عمر را پس کشید او را بسوی خود و بعد از آن گفت آگاه باش بخدا قسم ای پسر خطاب
اگر نه این میبود که من کراهت دارم که در یابد بلا کسی را که گناهی ندارد مثل اطفال هر آینه میدانستی
که من قسم میدهم بخدا تعالی محمد را بجهت دعای نفرین برای فنای کفار و بعد از آن مییابم الله تعالی را زود اجابت

مراد است که مثل نفرین نوح میکردم و دعا مجاب میشد ششم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا
وُلِدَتْ فَاطِمَةُ أَوْحَى اللهُ إِلَى مَلَكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ
ثُمَّ قَالَ إِنِّي فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ وَفَطَمْتُكِ مِنَ الطَّمْثِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللهِ لَقَدْ فَطَمَهَا
اللهُ بِالْعِلْمِ وَعَنِ الطَّمْثِ بِالْمِيثَاقِ شرح الفطم مصدر باب ضرب بمعنی باز گرفتن طفل از شیر است راجع بلفظ فاطمه
بطریق استخدام فطمتك هر دو بصیغهٔ ماضی باب تفعیل است ... فطمها التفعیل کنی اینجا کنایه است که
میتواند بود که این لفظ از باب ضرب باشد بنا بر اینکه فاطمه یعنی منقطعه باشد و تقدیر او کردم معصوم یعنی
منقطع گردانیدم بمعنی حیض نبیند میتواند بود یعنی روایت است از امام محمد باقر که گفت چون زاده شد
فاطمه الله تعالی وحی فرستاد بفرشته پس گویا کرد این لفظ را زبان محمد صلی الله علیه و آله را پس نام نهاد او را فاطمه بعد از آن
گفت که بدرستی که من جدا کردم ترا ای فاطمه بعلم یعنی که علم بجمیع احکام بتو دادم و تا آنکه بخواهد
و بد جدا کردم ترا از معصیت با این معنی که معصوم در اولاد تو خواهد بود و بعد از آن گفت امام
محمد باقر علیه السلام بخدا قسم که هر آینه تحقیق جدا کرده او را الله تعالی بعلم و از معصیت در روز عهد ... برای او
هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ قُومِي فَأَخْرِجِي
تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَعُرَاقٌ يَفُورُ فَأَكَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ
الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْماً ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتِ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ
مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مُنْذُ أَيَّامٍ فَأَتَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ
أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَوُلْدِهَا وَإِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ
شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَنَفِدَتِ الصَّحْفَةُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ أَمَا لَوْلَا أَنَّكِ
أَطْعَمْتِهَا لَأَكَلْتِ مِنْهَا أَنْتِ وَذُرِّيَّتُكِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّحْفَةُ
عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زَمَانِهِ شرح الصحفه بفتح صاد بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و فا
چوبین بزرگ الثرید بفتح ثاء سه نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه نان
ریزه کرده در شوربا العراق بکسر عین بی نقطه و راء بی نقطه و الف و قاف جمع عرق بفتح عین و سکون را یاد
گوشت که با هر یک از آنها استخوانی باشد ام ایمن کنیزی بود که از پدر رسول صلعم بمیراث رسیده و حضانت
رسول علیه السلام کرده و آزاد کرده شد و مادر اسامه بن زید است و ایمن بن عبید برادر مادری زید است نفدت بر وزن
و قال بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب علم است یعنی روایت است از امام محمد باقر که گفت که گفت نبی

فاطمه ای فاطمه بر خیز و بیرون آر آن کاسه را ظاهر است که در خانه دیگر بوده و در پرده پوشیده
بوده پس برخاست و بیرون آورد کاسه را که در او ثرید و استخوانهای با گوشت بود پس خوردیم از آن
آن [illegible] با جماعتی همه ما آب پیچی شد و زیاد می شد و یعنی که از بالای آنها آب بر بالا [illegible]
خورد پیغمبر صلعم و فاطمه و حسن و حسین بر سیر شدند ظاهرش امیر المؤمنین ع است که در این امام
علیه السلام او را با جهاد دیگر فرستاده بود و در بعضی نسخ فاکل النبی و علی و فاطمة یا اخرات بعد
بدرستی که ام ایمن دید حسین علیه السلام را که با او چیزی بود از آن پس گفتا از کجاست [illegible]
ما هر آینه می‌خوردیم از آن چند روز پس آمد ام ایمن نزد فاطمه پس گفت [illegible] که باشد نزد ام
ایمن پس چرا این نیست [illegible] فاطمه و فرزندان او [illegible] باشد نزد فاطمه چیزی پس بیست ام ایمن
چیزی پس بیرون آورد برای او از آن ثرید پس خورد ام ایمن از آن و آخر شد کاسه پس گفت فاطمه
علیها السلام آگاه باش [illegible] ام ایمن [illegible] کاسه و فرزندان
تا قیام قیامت [illegible] گفت امام محمد باقر [illegible] کاسه نزد ما است بیرون می آورد او را قائم ما
در زمان [illegible] **هشتم اصل** سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ بَیْنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ جالس
اِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ لَهُ اَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَبِیبِی
جَبْرَئِیلُ لَمْ اَرَکَ فِی مِثْلِ هٰذِهِ الصُّورَةِ فَقَالَ الْمَلَکُ لَسْتُ بِجَبْرَئِیلَ یَا مُحَمَّدُ بَعَثَنِی اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ
اُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ قَالَ مَنْ مِمَّنْ قَالَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ قَالَ فَلَمَّا وَلَّی الْمَلَکُ اِذَا بَیْنَ کَتِفَیْهِ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَصِیُّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مُنْذُ کَمْ کُتِبَ هٰذَا بَیْنَ کَتِفَیْکَ
فَقَالَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَخْلُقَ اللهُ آدَمَ بِاثْنَیْنِ وَ عِشْرِینَ اَلْفَ عَامٍ **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم
که می گفت بینا اینکه رسول الله صلعم نشسته بود ناگاه داخل شد بر او فرشته که او را بیست و چهار روی
پس گفت او را رسول الله صلعم دوست من جبرئیل ندیدم ترا در مثل این صورت پس گفت آن فرشته نیستم
جبرئیل ای محمد فرستاده مرا الله عز و جل که جفت کنم نور را با نور گفت کدام با کدام گفت فاطمه با
علی امام گفت چون برگشت [illegible] فرشته ناگاه میان دو شانه او بود که محمد
رسول الله علی وصیه گفت رسول الله [illegible] از چند وقت که نوشته شد این در میان دو شانه تو
پس گفت پیش از آنکه بیافریند الله تعالی آدم را به بیست و دو هزار سال **نهم اصل** سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلام
عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ فَقَالَ دُفِنَتْ فِی بَیْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو اُمَیَّةَ فِی الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِی الْمَسْجِدِ

شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از قبر فاطمه علیها السلام پس گفت مدفون شده در خانه خود پس چون زیاد
کردند بنی امیه در مسجد گردید در مسجد اشارت به فراخ کردن عمر بن عبد العزیز مسجد را در زمان خلافت ولید
بن عبد الملک یا ولید بن عبد الملک **دهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ
لَوْلَا اَنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِفَاطِمَةَ مَا کَانَ لَهَا کُفْوٌ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ
مِنْ آدَمَ **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع راوی گفت شنیدم از او که می گفت که اگر نه این بود که
الله تعالی آفرید امیر المؤمنین علیه السلام را برای فاطمه نبود برای فاطمه شوهری که لایق او باشد بر روی زمین از آدم
گرفته تا هر که بعد از او **مبحث چهاردهم** که بار صد و سیزدهم است **اصل** مَوْلِدُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ
عَلَیْهِمَا السَّلَامُ **شرح** این تاریخ احوالی است که نسبت به ولادت امام حسن بن علی علیهما دارد در این مبحث کلام
مصنف و شرح دو بحث **کلام مصنف اصل** وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی
سَنَةِ بَدْرٍ سَنَةَ اثْنَتَیْنِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ رُوِیَ اَنَّهُ وُلِدَ فِی سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ مَضَی علیه السلام فِی شَهْرِ صَفَرٍ
فِی آخِرِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ اَرْبَعِینَ وَ مَضَی وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ اَرْبَعِینَ سَنَةً وَ اَشْهُرٍ وَ اُمُّهُ فَاطِمَةُ
بِنْتُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ **شرح** زاده شد حسن بن علی ع در زمان [illegible] در ماه رمضان
در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول است که او زاده شد در سال سیم و رحلت نمود [illegible] در ماه
صفر در آخر این ماه از سال چهل و نهم [illegible] که او در سال چهل و هفت سالگی و چند ماه بود
مادر او فاطمه دختر رسول الله است **بدانکه** در اینجا بخاطر می رسد [illegible] باشد
الاشهر [illegible] ولادت در آخر رمضان سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نهم
باشد [illegible] چهل و شش سال و پنج ماه خواهد بود **جواب** [illegible] ولادت رسول
[illegible] هجرت او [illegible] در ربیع الاول بوده مبدأ تاریخ هجری نزد اسلام ربیع الاول بوده [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] تاخیر کرده مبدأ تاریخ هجری را [illegible] محرم [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] ذکر کرده [illegible] بوده که این تاخیر برای [illegible] باشد
در محرم مصیبتی عظیم بر اهل البیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم با اصطلاح [illegible]
[illegible] که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول خواهد بود **دوم** اینکه این تاریخ وفات بر [illegible]
داخل باشد [illegible] مصنف [illegible] تاریخ وفات آن باشد که [illegible]
بر [illegible] مصنفات **کریم** تدقیق کرد [illegible]

شرح بجای خود است و این میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه اثنتین و سنه ثلث باشد اما
در این مقام خوب نیست چه حسن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هفت ساله بوده و بعضی ولادت او در سال
اول خصوصا که مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بوده و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف نقل
ابن ساکت نشده از بیان تاریخ وفات باعتقاد خود و فقد در جواب اینست که قایل بقول اینکه سهو کاتب است
در سنه قسم واو بعبارت شرح چه آن منافات دارد با حدیث دوم اول اصل عمن سمع ابا جعفر علیه السلام
یقول لما حضرت الحسن علیه السلام الوفاة بکی فقیل له یا ابن رسول الله تبکی ومکانک من رسول
الله الذی انت به وقد قال فیک ما قال وقد حججت عشرین حجة ماشیا وقد قاسمت مالک
ثلث مرات حتی النعل بالنعل فقال انما ابکی لخصلتین لهول المطلع وفراق الاحبة شرح
الهول بفتح هاء و سکون واو ترس المطلع بضم میم و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و فتح لام و عین بی نقطه
مفعول یا اسم مکان یا مصدر میمی از باب افتعال است الاطلاع دانستن چیزی پنهان از طرف بالا و مراد اینجا
عبارتست از چیزی که معلوم او نشده از بیمها و چون چنانچه می آید در حدیث سیم و فراق بکسر فا عطف
المطلع است و میتواند بود که عطف بر هول باشد و مصدر مضاف بمفعول باشد و الاحبه بفتح همزه
و کسر حاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه جمع حبیب دوستان و مراد بفراق الاحبه جدا شدن و ملاکشدن
شیعه است بجهت حیلهای معاویه و دعا کرده او بصلح با معاویه و میتواند بود که المطلع بمعنی اطلاع قیامت
و قیامت باشد و بنابرین هول آن نسبت باجبر که مفارقت کرده خواهد بود و بمجموع خصلتین است که
بکثیر خواهد بود بیخ در روایتست از کسی که شنید از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت وقتی که حاضر شد امام حسن
علیه السلام را مرگ گریه کرد پس گفته شد او را ای پسر رسول گریه میکنی از مرگ و حال آنکه مرتبه تو نسبت بجد
آن مرتبه ایست که تو در آن مرتبه و بتحقیق گفت رسول علیه السلام در فضیلت تو ترتیب در عرصه قیامت آنچه گفت
بتحقیق حج کردی بیست حج پیاده و بتحقیق تا صنف کردی با فقرا مال خود را سه بار تا آنکه بلکه نعل را
با نعلین نصف کردی پس گفت غلط کرده گریه میکنم برای مرگ نیستم از بیمها که بکشم برای
دو صفت برای هول آنچه معلوم نشده که بچه باید من شده و برای جدایی دوستان دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قبض الحسن بن علی علیهما السلام وهو ابن سبع واربعین سنة وعام
خمسین سنة عاش بعد رسول الله صلی الله علیه وآله اربعین سنة شرح روایتست از امام
جعفر صادق دوم که گفت گرفته شد از دنیا حسن بن علی علیهما السلام و او فرزند چهل و هفت سال بود در سال

چنانچه

چنانچه گذشت در کلام مصنف در سال پنجاه سال هجری زهر داد کسی که کرد معاویه رسول الله صلی الله علیه وآله
جهل سال سیم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال ان جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی سمت الحسن
بن علی وسمت مولاة له فاما مولاته فقاءت السم واما الحسن فاستمسک فی بطنه ثم انتقض
فمات شرح جعده بکسر زن امام حسن علیه السلام بود خواهرزاده ابوبکر است و خواهرزادهای دیگرش محمد
بن اشعث و قیس بن اشعث و عبد الرحمن بن اشعث که از قاتلان امام حسین اند الانتقاض بوقت
وطاء بی نقطه مصدر باب افتعال بر اکنده شدن بیخ روایتست از ابوبکر حضرمی گفت بدرستی که جعده
دختر اشعث بن قیس کندی زهر داد امام حسن علیه السلام و زهر داد کنیزی را از امام حسن که کنیز او بود
زهر را و جدا کرد ضربی یافت و اما امام حسن علیه السلام پس ماند زهر در اندرون او و بعد از آن باره باره
شد اندرون او و بسبب آن وفات یافت چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خرج الحسن
بن علی فی بعض عمره ومعه رجل من ولد الزبیر کان یقول بامامته فنزلوا فی
منهل من تلک المناهل تحت نخل یابس قد یبس من العطش ففرش للحسن علیه السلام تحت نخلة
وفرش للزبیری بحذائه تحت نخلة اخری قال فقال الزبیری ورفع راسه لو کان فی هذا
النخل رطب لاکلنا منه فقال له الحسن وانک لتشتهی الرطب فقال الزبیری نعم قال فرفع
یده الی السماء فدعا بکلام لم یفهمه الزبیری فاخضرت النخلة ثم صارت الی حالها فاورقت وحملت
رطبا فقال الجمال الذی اکتروا منه سحر والله قال فقال الحسن علیه السلام ویلک لیس بسحر ولکن دعوة ابن
نبی مستجابة قال فصعدوا الی النخلة فصرموا ما کان فیها فکفاهم شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت بیرون آمد حسن بن علی علیهما السلام از مدینه در یکی از عمرهای خود و با او مردی بود از اولاد
زبیر قایل بود بامامت امام حسن علیه السلام پس فرود آمدند در یکی از آن منازل که میان مدینه و مکه است
زیر درختان خرما که خشک بود بتحقیق خشک شده بود از تشنگی پس جا انداخته شد برای امام حسن
در زیر یک درخت خرما و جا انداخته شد برای زبیری در برابر او در زیر درخت دیگر گفت پس گفت
زبیری بر حالی که برداشته بود سر خود را برای نگاه بشاخهای آن درخت اگر میبود در این درخت رطب
هر آینه میخوردیم از آن رطب پس گفت زبیری گفت پس برداشت دست خود را بسوی آسمان و دعا
کرد بسخنی که زبیری نفهمید پس سبز شد درخت بعد از آنکه برگشت بسوی حالت خود پس برگ آورد
و بار آورد رطب پس گفت شتردار که کرایه کرده بودند شتر را از او این سحر است بخدا قسم گفت پس گفت امام

أَتُهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ فَنَادَا سَيِّدَهُ فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الرَّجُلَ فَخُذْ
مِنْهُ الدُّهْنَ وَأَعْطِهِ الثَّمَنَ فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا غُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدُّهْنَ فَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
فَقَالَ انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى
هَذَا وَتَرَى ذَلِكَ وَلَسْتُ آخُذُ لَهُ ثَمَنًا إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ وَلَكِنِ ادْعُ اللهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذَكَرًا سَوِيًّا
يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّي خَلَّفْتُ أَهْلِي تَمْخَضُ فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَقَدْ وَهَبَ اللهُ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا
وَهُوَ مِنْ شِيعَتِنَا **شرح** وردت بصيغه معلوم با جيم الرمم بفتح واو وفتح را و بفتط اما رمثها
بصيغه معلوم با ب علامات القدوم بر گشتن از سفر دونك اسم فعلست بمعنى ادرك الرجل منصوبست تا
مفعول به دونك باشد مشار اليه ذلك دهن قدم است تمخض بصيغه معلوم با ب علم و منع و تفعيل با محوديا
علم و منع است المخاص بفتح و كسر ميم نقاد با نقطه و الف و ضاد با نقطه گرفتن درد زاييدن **يعنى** بيرون آمد
حسن بن على عليهما السلام بسوى مكه سالى پياده پس آماس كرد دو پاى او پس گفتند او را بعض غلامان او اگر
سوار بشوى هر آينه ساكن ميشود از تو اين آماس گفت حاشا كه بر ولادت ساكن نشوى وليكن چون برسيم
باين منزل پس بدرستى كه بخورد آيد تو سياه فامى و با او روغنى هست پس بخر از وى كه او روغنى فقير
مكن با او پس گفت او را غلام او پدرم و مادرم فداى تو باد در وقت برگشتن از مكه برگشتيم منزلى را
كه در پيش داريم كه در آن هيچكس باشد كه بفروشد اين دوا پس گفت بلى بدرستى كه او پيش قوت منزل
روانه شدند تا آنكه فرسخى چند پس نگاه امام با غلام بر خورد مرد سياه پس گفت امام حسن به غلام خود در يابد
پيش او را و بخر از وى روغن را و بده او را قيمت پس بپرسيد و گفت او آن سياه كه اى غلام براى كه خواستى اين روغن
پس گفت براى حسن بن على پس گفت ببر مرا بسوى او پس برد تا داخل ساخت او را بسوى امام عليه السلام پس گفت
او را پدرم و مادرم فداى تو باد نمى دانستم كه محتاج ميشوى بسوى اين دوا و مى بينى آن را و نمى گيرم از تو
و ليكن قيمتى براى آن نمى گيرم بدرستى كه من غلام توام و ليكن دعا كن الله تعالى كه روزى كند
پسرى درست اندام كه دوست دارد شما اهل بيت رسول را پس بدرستى كه من گذاشتم زن خود را در درد زه
خود پس گفت امام برو بسوى منزل خود پس بتحقيق بخشيد الله تعالى ترا پسرى
درست اندام و او از شيعه ما خواهد بود **حديث بيست و چهارم از باب معجزات** مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
شرح اين تاريخ احوالاتست كه نسبت دارد بولادت امام حسين بن على عليهما السلام و نيست كلام مصنف
حديث است **كلام مصنف اصل** وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ

حسن عليه السلام واى بر تو نيست مرا و ليكن با تو دعا و برهانست كه مجابست گفت پس بالا رفتند و با او بدند
پس ديدند انجه را كه بود در ميان بيشه از اين شتر انرا **حديث بيست و سوم اصل** إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ إِنَّ
لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ وَفِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ كَلَامِ صَاحِبِهَا وَأَنَا
أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَغَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي **شرح**
صاحب قاموس گفته در فصل جيم و با بيك نقطه و الف و صاد بى نقطه جابلص بفتح الباء و اللام او بسكون
او سكونها بلد بالمغرب ليس ورائه انسى و گفته در فصل جيم و با بيك نقطه و قاف جابلق بلد بالمشرق و نيز
فى جابلص المصراع بكسر ميم و سكون صاد بى نقطه و الف و عين بى نقطه يك تاى در و لغت وسوى است كه
در اينجا در لغت مراد باشد ضمير منهما راجع بكل واحدة از مدينتين است لغتهم در اينجا بتقدير اهل است
ضمير فيها راجع بلغات باشد كى اشتاى ميان اين لغات جنت مادر و ما فيهما و ما بينهما و مابين الدين و
عطف بر اللغات است ما در و ما عليهما تا قبلت **يعنى** بدرستى كه امام حسن بن على عليهما السلام گفت بدرستى
كه الله تعالى دو شهرست يكى از آنها در منتهاى عمارت مشرقست و ديگرى در منتهاى عمارت مغرب است
بر آن دو حصار از آهنست با بيعنى كه بر هر يكى از آن دو حصار از آهن است كه بجاى حصنهاى آن بابهاست
و هر يك از آن دو حصار هزار هزار دروازه است و در آن شهر هفتاد هزار هزار زبان است كه
سخن بگويد اهل هر زبانى بخلاف اهل زبانى كه پهلوى آنست و من مى شناسم جميع آن زبانها را و هرچه در
دو شهرست و هرچه در ميان آن دو شهرست از مشرق تا مغرب يا بيعنى كه جميع انها از قرار مستنبطين و نيك
جميع قران امام بيننات تبارد با حجه بعض الفضل بعبت برآنها نيست بجز حجت از جانب الله تعالى
مگر من و برادرم حسين بر اين دو طوايف بفاصله را حاجت كه ايشان نيز مكلفند بتصديق امامت امام
الطاهره كه مصداق حجيت رب العالمين است و واجب بر ايشان جمع بعضى از سوره ياه و نور لا
كفرا من كل فرقه منهم طايفه خواه اين ايت بايشان رسيده باشد و خواه نه چه معنى آن معلوم است
بوجيت در دين و آسمان با مراد است كه ايشان تصديق با مامت ما كرده اند و مومن به **اصل**
خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِيًا فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَوْ
رَكِبْتَ لَسَكَنَ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدُ وَمَعَهُ دُهْنٌ
فَاشْتَرِهِ مِنْهُ وَلَا تُمَاكِسْهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مَا قُدَّامَنَا مَنْزِلٌ فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ فَقَالَ

من الهجرة وله سبع وخمسون سنة وأشهر قتله عبيد الله بن زياد لعنه الله في خلافة يزيد بن
معاوية لعنه الله وهو على الكوفة وكان على الخيل التي حاربته وقتلته عمر بن سعد لعنه الله
بكربلاء يوم الاثنين لعشر خلون من المحرم وأمه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله
شرح زاده شد امام حسین عم در سال چهارم هجری مخفی نماند که بنابر آنچه گذشت در
ولادت امام حسن در ربیع الاول یا ربیع الآخر بوده و آن بنابر اصطلاح که در شرح کلام مصنف گذشت سال سوم که
شد اطفال سالم بوده و شیخ مفید ره معتقد گشته ولد بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة ثلاث من الهجرة
در ارشاد گفته ولد بالمدینة لخمس خلون من شعبان سنة أربع من الهجرة و گرفته شد از دنیا در ماه محرم سال
شصت و یکم از هجرت و او را بود پنجاه و هفت سال و ماهها و کشته او را عبید الله بن زیاد لعنه الله در خلافت یزید بن معاویه
لعنه الله و عبید الله والی کوفه بوده و بود والی لشکر که جنگ کرده با امام علیه السلام و کشته او را عمر
سعد بن وقاص لعنه الله در کربلا روز دوشنبه ده شب گذشته بود از محرم مخفی نماند که
محرم ماه عید الفتح می نامند و تعظیم بسیار میکنند تا آنکه اول سال است باصطلاح ایشان
امروز که دهم است روز شنبه است یا جمعه بسیار مبارک میدانند و تعظیم آن در دین اسلام
و مادر او فاطمه دختر رسول الله صلعم بوده اول اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال قبض الحسين بن علي عليهما السلام
يوم عاشوراء وهو ابن سبع وخمسين سنة شرح این ظاهرست از سابق دوم اصل عن أبي عبد الله
عليه السلام قال كان بين الحسن والحسين عليهما السلام طهر وكان بينهما في الميلاد ستة أشهر وعشراً
شرح الطهر بضم طاء بی نقطه و سکون هاء یا کسر طاء و مراد اینجا زمان اقل طهر است که ده روز باشد
و بکسر میم و سکون یاء و ... یعنی وقت ولادت و ظاهرا مکان ولادت مستعمل میشود و اطلاق
عشر یعنی ده روز ... و اکثر اخبار ... شده ... چنانچه در بعض نسخ است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق عم که گفت بود فاصله میان ولادت حسن و حسین شده بود یا ده روز و بود تفاوت
ایشان در وقت ولادت شش ماه یا ده روز سوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما حملت فاطمة
عليها السلام بالحسين جاء جبرئيل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال إن فاطمة ستلد غلاماً
تقتله أمتك من بعدك فلما حملت فاطمة بالحسين كرهت حمله وحين وضعته كرهت وضعه
ثم قال أبو عبد الله عليه السلام لم تر في الدنيا أم تلد غلاماً تكرهه ولكنها كرهته لما علمت أنه
سيقتل قال وفيه نزلت هذه الآية ووصينا الإنسان بوالديه حسناً حملته أمه كرهاً ووضعته

كرهاً وحمله وفصاله ثلاثون شهراً شرح روایتست از امام جعفر صادق عم که گفت چون بار برداشت فاطمه
علیها السلام بحسین عم یا آنکه حمل داشت آمد جبرئیل بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت فاطمه
زود خواهد زائید پسری که میکشند او را امت تو بعد از تو پس چون فاطمه اخبار رسول به پیغام جبرئیل دانست
کراهت داشت بحسین علیه السلام کراهت کردن با بار برداشتن او و وقتی که وضع حمل کرد کراهت کرد وضع او
بعد از آن گفت امام جعفر الصادق عم دیده نشد در دنیا مادری که زاید پسری که کراهت کند او را و لیکن
فاطمه کراهت کرد او را بجهت دانستن که او البته کشته میشود امام گفت و در حق امام حسین نازل شد این آیت
احقاف و سفارش کردیم آدمی را بنیکی با پدر و مادر او نیکی بار برداشت او را مادر او بکراهت و وضع
حمل کرد کراهت تا آنکه حمل او تا وقت باز داشتن او از شیر سی ماه بود که شش ماه مدت حمل است و دو سال مدت
رضاع مخفی نماند که اکثر الکلام لا شتاد ... این آیت برای بعضی استغراق کریمه قرات قرآن تا سالم
چنانچه در حدیث آینده ظاهر میشود چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن جبرئيل عليه السلام نزل على
محمد صلى الله عليه وآله فقال له يا محمد إن الله يبشرك بمولود يولد من فاطمة تقتله أمتك من بعدك فقال
يا جبرئيل وعلى ربي السلام لا حاجة لي في مولود يولد من فاطمة تقتله أمتي من بعدي فعرج
جبرئيل ثم هبط عليه السلام فقال له مثل ذلك فقال يا جبرئيل وعلى ربي السلام لا حاجة لي في مولود
تقتله أمتي من بعدي فعرج جبرئيل إلى السماء ثم هبط عليه السلام فقال يا محمد إن ربك يقرئك السلام
ويبشرك بأنه جاعل في ذريته الإمامة والولاية والوصية فقال قد رضيت شرح معنی سلام که
در حدیث جهل تکلم میشود اول لا حاجة برای بود بشارت نیست بلکه برای تعجب است که او است باعث انکار
بشارت بخبر مرده داده است و ادا در جایی میباشد که مطلوب محتاج الیه باشد و مرده گفته شده
در وقت اخبار بآن مذکور باشد محتاج الیه نخواهد آمد بجهت اظهار اخبار بآن مرده نخواهد بود و عجب
قد رضیت برای بیان فهمیده سرها طلبیدن نقل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق عم که گفت بدرستی
جبرئیل علیه السلام نازل شد بر محمد صلی الله علیه وآله پس گفت او را ای محمد بدرستی که الله تعالی مژده میدهد ترا
بمولودی که زاده میشود از فاطمه میکشند او را امت تو بعد از تو پس گفت برای طلب علم حقیقت ای جبرئیل
و بر صاحب کل اخبار من است سلام و کرده حاجت نیست احدی را به شرح که زاده میشود از فاطمه
او را امت من بعد از من پس بالا رفت جبرئیل بعد از آن فرود آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت او را مثل آنچه
گفته بود پس رسول علیه السلام گفت ای جبرئیل و بر پروردگار من است سلام نیست حاجت مرا بمولودی که میکشند او را

امت من میدانند من پس بالا رفت جبرئیل بسوی آسمان و فرود آمد پس گفت ای محمد بدرستی که پروردگار تو
میخواند ترا سلام و مژده میدهد ترا باینکه الله تعالی خواهد کرد در ذریت آن مولود امامت و ولایت
بتصرف بودن و وصی بودن را پس رسول علیه السلم گفت بتحقیق قبول نمودم من **اصل** ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ
إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَكِ يَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أَنْ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ
يَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا أَنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوِلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ
فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ رَضِيتُ فَحَمَلَتْهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى
إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ
وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَلَوْلَا أَنَّهُ قَالَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ
أَئِمَّةً **شرح** حملته نقل بالمعنی است ... و الاشد بفتح همزه و ضم شین و تشدید دال عبارتست از
انجا رسیدن قوت ... امام حسین علیه السلم در زمان رسول علیه السلم بکسب جمیع علوم و کمالات و ظهور
بسبب آنست ... که اندر رسول علیه السلم ... بیان فضیلت ...
نکرده باشد اربعین سنة عبارتست از ... که امام حسین علیه السلم در بعضی آنها ...
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... و بعضی دیگر که ده سالست با امام حسن ع بوده چنانچه گذشت در بحث
دوم بحث چهارم که امام حسن ع ... سی و چهار سال زندگانی کرد قال رب اوزعنی
عبارتست از بلوغ اشد و بلوغ چهل سالست که اول زمان امامت امام حسین ع است ...
عبارتست از اختصاص امامت و ولایت و وصیت بذریت ... رسول علیه السلم
امام حسین و جد ... علیهم السلم صالحا عبارتست از جهاد و کشته شدن است که مرضی الله تعالی
چنانچه جبرئیل مژده بآن داده و اصلح برای طلب ... است که جبرئیل گفت فی ذریتی ...
جمیع ذریتش ائمه ... باشند ... کثرت ... امام ...
نباشد ... **یعنی** ...
پیغام فرستاد بسوی فاطمه که الله تعالی مژده میدهد مرا بزاده که زاده میشود برای تو ...
من میدانند من پس فاطمه پیغام فرستاد بسوی فاطمه که الله تعالی مژده میدهد مرا بزاده که زاده میشود ...
تو ... امت من پس فاطمه پیغام فرستاد بسوی رسول که حاجت نیست مرا بزاده که
او را امت تو ... پس پیغام فرستاد بسوی فاطمه که الله تعالی بتحقیق کرد در اولاد او امامت و ولایت

و وصیت را پس پیغام فرستاد که من راضی شدم پس بار برداشت مادر ...
حمل کرده او را ...
بحال قوت خود ...
که انعام کردی بر من و بر پدر و مادر من و اینکه بجا آورم عمل صالحی که راضی میشوی ...
من در میان اولاد من ... پس اگر نه این بود که گفت امام ...
هر آینه ... ذریت او همه امام **اصل** وَلَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَا مِنْ أُنْثَى كَانَ
يُؤْتَى بِهِ النَّبِيَّ صلعم فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَ فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ
مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَمِهِ وَلَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ
بْنُ عَلِيٍّ **شرح** و شیر نخورد حسین ع از فاطمه علیها السلم ... پیغمبر صلی الله علیه و آله
میگذاشت شست خود را در دهن او ... آن مقدار که کافی میشد او را دو روز و سه روز ...
گوشت حسین ع از گوشت رسول صلعم و از خون او ... در شش ماه مگر عیسی بن مریم علیه السلم و حسین
علی علیه السلم **پنجم اصل** وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنَ فَيُلْقِمُهُ لِسَانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَزِئُ بِهِ وَلَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ أُنْثَى **شرح** در روایت دیگر
از امام رضا علیه السلم است که نبی صلی الله علیه و آله آورده میشد نزد او امام حسین ع ...
میگذاشت زبان خود را ... اکتفا بآن میکرد و شیر نخورد از ...
با اختلاف روایات **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَظَرَ نَظْرَةً
فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ قَالَ حَسَبَ فَرَأَى مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
شرح فی در فی النجوم برای ظرفیت است و نجوم جمع نجم بفتح نون و سکون جیم است بمعنی اصول که ازانها استنباط
نتایج میشود ... آیات کتاب الهی ... نجوم مصدر ...
... **یعنی** ... امام جعفر صادق ع در قول الله عز و جل در حکایت ابراهیم
در سوره صافات ... آیات کتاب الهی پس گفت بدرستیکه من ... امام
... آنچه ...
علیه السلم پس گفت بدرستیکه من آزرده ام ... حسین علیه السلم **هفتم اصل** قَالَ أَبِي
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ مَا كَانَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ يُفْعَلُ هَذَا بِ

صفيك وابن نبيك قال فأقام الله لهم ظل الغايم عليه السلام وقال بهذا انتقم لهذا **شرح** حجت

با نقطه وجيم مشدده بصيغه معلوم بابي ضرب است مشار اليه هذا ما كان است اظل بتا يه وبرادانجا عبارت

باد شاهست مشار اليه بهذا اظلالست مشار اليه هذا اظلالست مشار اليه هذا ما كان است **يعني** گفت امام

عليه السلام و چون گرم شد ان كار امام عليه السلام و نمي كه شد ان كار امام عليه السلام آنچه شد نادي كرد ند زنيكان

الله تعالى بگويد براى طلب انتقام و گفته اند كرده ميشود ابن قسم سيتي با حسين كه بر گزيده تو و پسر پيغمبر تست

گفت پس واداشت الله تعالى براى ايشان با جمعى كه اعلام ايشان كرد آنچه را كه قائم عليه السلام پسر فاطمه

امام حسين و مساعد كنان دران خواهد آمده وگفت باين عذاب انتقام ميكشم براى اين ستم **هشتم اصل**

عن أبي جعفر عليه السلام قال نزل النصر على الحسين بن علي حتى كان بين السماء والأرض ثم خير

النصر أو لقاء الله فاختار لقاء الله **شرح** مضمونه اين كه شت در حديث هشتم باب جعل و هفتم

هفتم اصل لما قتل الحسين عليه السلام أراد القوم أن يوطئوه الخيل فقالت فضة لزينب يا سيدة

إن سفينة كسر به في البحر فخرج إلى جزيرة فإذا هو بأسد فقال يا أبا الحارث أنا مولى رسول الله

صلى الله عليه وآله فهمهم بين يديه حتى وقفه على الطريق والأسد رابض في ناحية فدعيني

أمضي إليه وأعلمه ما هم صانعون غدا فمضت إليه فقالت يا أبا الحارث فرفع رأسه ثم قالت

أتدري ما يريدون أن يعملوا غدا بأبي عبد الله الحسين يريدون أن يوطئوا الخيل ظهره قال

فمشى حتى وضع يديه على جسد الحسين عليه السلام فأقبلت الخيل فلما نظروا إليه قال لهم عمر بن

سعد لعنه الله فتنة لا تثيروها انصرفوا فانصرفوا **شرح** موطئوه بصيغه مضارع معلوم قال

مهموز اللام باب افعال است فضه كنيز فاطمه زهرا عليها السلام است زينب خواهر امير المؤمنين است انا فقد

سفينه بفتح سين و نقطه و كسر فاء و سكون ياء دو نقطه در پايين و نون لعبت چه در سوزى در دريا

بر داشته بوده واسم او مهران يار و ماه يار نام است غلام رسول عليه السلام بوده يا غلام ام سلمه بوده او را

آزاد كرده در خدمت رسول الله عليه السلام كر بصيغه مجهول باب ضرب است نزنا يقا علامت دركتاب الخرايج

الجرايح در باب معجزات سيد الانبياء صلى الله عليه وآله مذكورات كه روى عن ابن الأعرابي عن سفينة

مولى رسول الله صلى الله عليه وآله قال خرجت غازيا فكسر بي المركب في البحر تا آخر ابو الحارث كنيت

هر شير است و شير بفتح و شير ژيان است همهمه كرد يعني بجرارى او دو سينه حرف آهسته و وقف را

تفعيلات **يعني** چه كشته شد امام حسين عليه السلام اراده كردند آن قاتلان كه براكنند بر پشت او اسپانش

پس گفت حضرت زينب اى خاتون من به درستى كه سفينه شكسته شد كشتى او در دريا پس بيرون آمد بسوى

جزيره پس نگاه او بشير رسيد پس گفت اى ابو الحارث من غلام رسول الله صلعم ام پس اواز نا هسته كرد پيش او

كه پيش پيش او رفت و او را نمايان ظاهر شد كه دلالت بر اين كند كه ان في من بيا تا اكنه فاتفت كرد او را

براه و شير بر خا بيده در گوشه پس گذاشت تا بروم بسوى وى و اعلام كنم او را آنچه ايشان ميكنند فردا

رفت فضه بسوى شير پس گفت اى ابو الحارث پس برداشت شير سر خود را بعد از آن فضه گفت آيا ميدانى كه

داريد كه براندن اسپان بر پشت او را وى گفت پس شير رفت تا نهاد دو دست خود را بر جسد امام حسين

پس آمدند سواران پس چون نظر كردند بسوى او گفت ايشان را عمر بن سعد لعنه الله اين بلا فتنه است بر منگيز

او را بر گردند پس بر گشتند **دهم اصل** سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لما قتل الحسين بن علي

أقامت امرأته الكلبية عليه مأتما فبكت وبكين النساء والخدم حتى جفت دموعهن وذهب

فبينا هي كذلك إذا رأت جارية من جواريها تبكي ودموعها تسيل فدعتها فقالت لها

ما لك أنت من بيننا تسيل دموعك قالت إني لما أصابني الجهد شربت شربة سويق قال فأمرت

بالطعام وبالأسوقة فأكلت وشربت وأطعمت وسقت وقالت إنما نريد بذلك أن نتقوى

على البكاء على الحسين عليه السلام **شرح** المأتم بفتح ميم و سكون همزه و فتح تاء دو نقطه در بالا اجتماع زنان

براى عزا النساء و الخدم عطف بيان ضمير در بكين است الجهد بفتح جيم و سكون هاء ماده قى نقطه شفقت

بفتح سين و نقطه و كسر واو سكون ياء دو نقطه در پايين قاف و قت كه از ابت پر مى نمانند و ضبت

بان اعتبار است كه از ان داخل شربت ميكنند و بر ان شامند **يعني** شنيديم از امام جعفر صادق كه گفت

كشته شد امام حسين پس راست كردند زن او كه از قبيله كلب بود عزا بر او در كربلا بود براى ماتم و گريه كرد

كردند زنان و كنيزان تا آنكه خشك شد اشكهاى چشمهاى ايشان و بر طرف شد ان بسيارى گريه پس

انكه زن او چنان بود ناگاه ديد كنيزى را از كنيزان خود كه گريه ميكرد و اشكهاى او روان بود

طلبيد او را پس گفت او را چه حالتست ترا كه از ميان ما روان است اشكهاى تو گفت بدرستى كه

چون رسيد مرا ناتوانى نا شاميدم بكشربت قاووت امام گفت امر كرد آن زن بطعام ها و قاووت ها

انا شاميد و خورانيد و نوشانيد زنان و كنيزان را و گفت جز اين نيست كه ميخواهيم با اين ان كه قوت بهم رسانيم

بر گريه بر امام حسين **اصل** قال وأهدي إلى الكلبية جون لتستعين بها على مأتم الحسين عليه السلام

فلما رأت الجون قالت ما هذه قالوا هدية أهداها فلان لتستعيني بها على مأتم الحسين عليه السلام

فقالت لسنا في عُرسي فما تَصنعُ بها ثُمَّ امرت بِهِنَّ فأُخرِجنَ مِنَ الدّارِ فَما اُخرِجنَ مِنَ الدّارِ
لَم يَحسَّ لَها حِسٌّ كَأنَّما تَطايَرنَ بَينَ السَّماءِ وَالأرضِ وَلَم يُرَ لَهُنَّ بَعدَ ذلكَ خُرُوجٌ مِنَ الدّارِ
شرح الجونه بضم جيم و سكون واو و نون جمع جون بفتح جيم يعني انها مرغ سنگخوار که آنکه گويند و الف قاف
سياه است و جايز است مصغر الجمع جمع مذکر که اذ غير ذوي العقول باشد آنکه مفرد مونث باشد
جمع مونث باشد تحتي بجا با في نقطه و تشديد سين بي نقطه بصيغه مجهول از باب افعال است بمعني کم بودن
نرم **بعضي** امام عليه السلم گفت و بهديه فرستاده شد جوي نزد کلبه مرغان سنگ خوار نامه خود
انها قطع انها بامام امام حسين عليه السلم پس چون ديد آن مرغان سنگخوار گفت جبت اين گفتند هست
کفر بساده از انقلاب کنتي تا مده چو بيم با آنه بر ما امام حسين عليه السلم پس گفت بستم ما در عروسي کستم
کنيم بجويده گوشت مرغ پس چه کار داريم با آن بعد از آن امر کرد به بيرون بردن آن مرغان پس چون
برده شد از خانه پس چون بيرون برده شد از خانه شنيده نشد صداي آن مرغان گوئيا که
گان شدت گوئي ملتفت آنها شد که بحرم براي رفتن و بکل گاه از نظر شود و مردم پنداريد
چنانچه گوئي اگر بر شد آن مرغان ميان آسمان و زمين و ديده نشد براي آن مرغان بعد از بيرون رفتن
ايشان از خانه اثري **حديث سيم کلام صاحب ارشاد** مولد علي بن الحسين عليهما السلم **شرح** اين تاريخ
احوال است که نسبت داده بولادت امام زين العابدين عليه السلم و ديگر بحث کلام مصنف که
حديث **کلام مناسب** وُلِدَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عَلَيهِما السَّلام فِي سَنَةِ ثَمانٍ وَثَلاثينَ وَقُبِضَ فِي
سَنَةِ خَمسٍ وَتِسعينَ وَلَهُ سَبعٌ وَخَمسُونَ سَنَةً وَاُمُّهُ سَلامَةُ بِنتُ يَزدَجِردَ بنِ شَهرِيارَ بنِ شِيرَوَيهِ
بنِ كِسرى أبَروِيزَ وَكانَ يَزدَجِردُ آخِرَ مُلُوكِ الفُرسِ **شرح** ولادت امام زين العابدين در زمان
امير المومنين عليه السلم بوده کسري بفتح و کسر کاف و سکون سين بي نقطه و الف مقصوره معرب خسرو لقب
بمعني وسيع الملک ابرويز بفتح همزه و سکون با و يک نقطه و فتح را بي نقطه و کسر واو و سکون يا و دو نقطه
پايين و زاي با نقطه و گاهي بفتح واو منقلب به الف مي باشد معرب پرويز بفتح با و سکون را بي نقطه
واو و سکون يا و دو نقطه در پايين و زاي با نقطه بمعني مظفر اسم پادشاهي از پادشاهان عجم که از
ايشان مدائن بوده و او پسر هرمز است و او پدر انوشيروان است الفرس بضم فا و سکون را بي نقطه و سين بي نقطه
و الفرس بکسر را پادشاه عجم چنانچه مي آيد در حديث هفتم که خيرة الله من العرب هاشم ومن العجم
پس انها شد در ملوک الفرس با ايشان است **شرح** زاده شد امام زين العابدين عليه السلم در سال سي و هشتم

دکرفته شد اند دنيا در سال نود و پنجم و او پدر بود پنجاه و هفت سال و مادر او سلامه دختر يزدجرد
بن شهريار بن شيرويه بن خسرو پرويز بود و يزدجرد اخر پادشاهان که پادشاهان عجم اند ايشان اند
اهل کتب تاريخ ساسانيان موسوم اند **اول اصل** عَن أبي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ لَمّا اُقدِمَت بِنتُ يَزدَجِردَ
عَلى عُمَرَ أشرَفَ لَها عَذارى المَدينَةِ وَأشرَقَ المَسجِدُ بِضَوئِها لَمّا دَخَلَتهُ فَلَمّا نَظَرَ إلَيها عُمَرُ غَطَّت
وَجهَها وَقالَت اُفٍّ بيروج بادا هُرمُز فَقالَ عُمَرُ أتَشتِمُني هذِهِ وَهَمَّ بِها فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عَلَيهِ السَّلام
لَيسَ ذلِكَ لَكَ خَيِّرها رَجُلاً مِنَ المُسلِمينَ وَاحسِبها بِفَيئِهِ فَخَيَّرَها فَجاءَت حَتّى وَضَعَت يَدَها عَلى
رَأسِ الحُسَينِ عَلَيهِ السَّلام **شرح** اقدمت بصيغه مجهول از باب افعال است و تعديه آن بعلي براي تضمين معني
ابن بيرج بضم همزه و کسر ها مخففه و مشدده و سکون يا دو نقطه در پايين و سکون نون بيرانها بکلمه النقاه
تاکيد در لغت عجم جايز است و ضم نون بي نقطه و سکون واو و جيم که در بعض لغات عجم بجاي نون با نقطه
بيشتر معني به رفته کار است و بسيار بوده که اف بضم همزه و کسر و فتح و ضم فا مخففه و مشدده با تنوين
و بي تنوين و لغات ديگر نيز در او هست کلمه تضجر باشد براي کراهت آن تقدم عمر و بيروج بکسر با و يا
نقطه و سکون يا دو نقطه در پايين باشد و ليکن بيروز تقدير مرغ بد که چنانچه خوانده شود و حاصل
بگويند با دا بيا يک نقطه و الف و دال بي نقطه و در بعض لغات عجم با نقطه مي باشد و الف براي طلب
در هرمز و در عام هرمز بضم ها و سکون را بي نقطه و ضم ميم و زا با نقطه بود در خسرو پرويز است
پادشاه بزرگ از جمله پادشاهان عجم نيز آمده و بر هر تقدير مقصود ايجاد دشنام خسرو پرويز است که
شد و نامه رسول الله صلعم را پاره کرد تا کار او با انجا رسيد و متعارف که در دشنام کسي ميگويند
بيد بخت يا مراد هرمز بن يزدجرد است و مقصود دشنام او است که بسبب تقديم کار او با اينجا رسيد
که نکبت بجانب بسري و بعضي ميگويند مقصود ايجاد دشنام هرمز پدر خسرو پرويز است بنابر آنکه او دختر
خود که بقول بعض مورخان دوازده سال است بزني گرفت اينها اشرف و اکابر فرس بدان را بقتل آورد
باعث تزلزل در ارکان سلطنت ساسانيان شد بيروج با الف و نون مثل بيروز شود بمعني پادشاه
از جمله پادشاهان عجم است مثل رستم بن فرخزاد که سردار لشکر عجم بود در جنگ قادسيه که با در لشکر عرب
عجم واقع شد و بدست هلال بن علقه بضم عين بي نقطه و تشديد لام مفتوحه و فا با قاف کشته شد و مثل يزدجرد
اهل انکه اخر سلاطين عجم امير المومنين عمر شد و در مدينه بدست عبيد الله بن عمر کشته شد بجان انکه با تجمع
القتين ابو لولو فيروز غلام امر کرد بکشتن عمر **بعضي** روايت نا اهم محمد باقر عليه السلم که گفت چون آورده شد

برده جرو تزد عمر بیامها رفتند دختران مدینه برای تماشای حسن و جمال او که اوائل اسلام شنیده بودند وروشن شد مسجد مدینه از تابش روی او چون داخل مسجد شد چون نظر کرد بسوی عمر پوشانید روی خود را و گفت سیه روز باد اهرمز که بیدی تدبیر یا عثمان بن شد که من این قیامت را دیدم پس گفت عمر دشنام میدهد مرا این دختر و قصد آزار کرد باو پس گفت او امیر المؤمنین ع نیست آن دشنام برای تو برای دیگری است مجزی کن اورا که برگزیند مردی از مسلمانان و حساب کن مجصحه غنیمت او در باعتبار حصش و جزو حصش مجزی کرد او را عمر پس آمد تا نهاد دست خود را بر سر امام حسین ع **اصل** فَقَالَ لَهَا امیر المؤمنین علیه السلام مَا اسْمُكِ فَقَالَتْ جَهَانْ شَاه فَقَالَ لَهَا امیر المؤمنین ع بَلْ شَهْرَبَانُويَه ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام **شرح** لتلدن بصیغه غایب مؤکد بنون ثقیله است و مفعول آن محذوف است لك متعلق به لتلدن است الخیر منها جز مبتدا است یا متعلق بظرف جز مرفوع مبتدا است **یعنی** پس گفت امیر المؤمنین ع چیست نام تو پس گفت جهان شاه پس گفت او را امیر المؤمنین ع بلکه نام تو شهربانویه است اشارت است باینکه شاه مناسب زنان نیست بلکه بانو مناسب است و ایضا جهان شاه خدا است عز اسمه تعالی که نیست معبودی ... کفت امام حسین ع را ای ابو عبد الله هر آینه خواهد زایید البته برای تو از او اما سیدی که بهتر اهل زمین است در زمان خود پس زایید امام زین العابدین علیه السلام را **اصل** وَكَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ فَخِيَرَةُ اللَّهِ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ وَرُوِيَ أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ قَالَ فِيهِ وَإِنَّ غُلَاماً بَيْنَ كِسْرَى وَهَاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ **شرح** این کلام مصنف است و بیتیه کذا فارسی کلام امام باشد **یعنی** و گفته میشد امام زین العابدین را پسر دو برگزیده پس برگزیده الله تعالی از عرب بنی هاشم است که برگزیده آخر زمان است و از عجم جنس پادشاه عجم است که برگزیده دنیا است و منقول شده که ابو الاسود دؤلی گفته در مدح امام زین العابدین این بیت را که و بدرستی پسری که میان کسری و هاشم است هر آینه کریمترین کسی است که آویخته شد برای او تعویذها **دوم اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ نَاقَةٌ حَجَّ عَلَيْهَا اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ حَجَّةً مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ قَالَ فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَمَا شَعَرْنَا بِهَا إِلَّا وَقَدْ جَاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمَوَالِي فَقَالَ إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَانْبَرَكَتْ عَلَيْهِ فَدَلَكَتْ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَهِيَ تَرْغُو فَقُلْتُ أَدْرِكُوهَا أَدْرِكُوهَا وَجِيئُونِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا

او يروها

أَوْ يَرَوْهَا قَالَ وَمَا كَانَتْ رَأَتِ الْقَبْرَ قَطُّ **شرح** قرع بقاف و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه معلوم از باب منع است القرعه بفتح قاف و سکون را یک زدن شعر تازیانه است و عین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه معلوم از باب نصر و حس است او بعض الموالی ترديد از راوی است فاتت کلام امام است و تتمه عبارت بعد موته است و مقصود از بعد موته بعد وفات برای دلالت این کلام بر آنکه نیامده بود پیش از این ... بیای یک نقطه و تا دو نقطه ... در بالا ... بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است الا بتراک ... زمین نهادن الجران بکسر جیم و تخفیف را بی نقطه و الف و نون گردن شتر از نجای مجز تا ... و ترغو براء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه معلوم غایب مجهول الثلاثی از باب نصر است الرغاء بضم را و الف ممدوده آواز شتر ... **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بود امام زین العابدین علیه السلام را ماده شتری که حج کرده بود بران بیست و دو حج نزده بود او را یک زدن هرگز گفت پس آمد آن شتر بعد از رحلت او و خبر داشتیم ما بآن مگر به حالیکه بتحقیق آمد نزد من بعض خادمان ما یا بعض دوستان پس گفت بدرستی که آن ماده شتر بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد قبر امام زین العابدین ع پس خوابانید بر زمین سینه خود را پس مالید گردن خود را بر قبر او و فغان میکرد پس گفتم دریابید او را دریابید او را و بیارید نزد من پیش از آنکه مخالفان خبردار شوند یا ببینند از امام گفت و نبود آن شتر قبر او را هرگز **سیم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعْيِ حَتَّى ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ وَتَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ فَأَمَرْتُ بِهَا فَرُدَّتْ إِلَى مَرْعَاهَا وَإِنَّ أَبِي علیه السلام كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَيَعْتَمِرُ وَلَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ **شرح** الرعی بکسر را بی نقطه و سکون عین بی نقطه چراگاه و هم چنین مرعی بفتح میم و سکون را و الف مقصوره تمرغت بتشدید را بی نقطه و غین با نقطه بصیغه معلوم ماضی باب تفعل است التمرغ در خاک گردیدن و پیچیده شدن از درد و مرعاها خلطیده و هم مناسب باشد بعض خانه عبارت از شهر بانویه است که مذکور شد در حدیث اول و ذکر آن اجمالا اینست که بنیاد دو حدیث کمی مخالفت ماده و مذکر میشود چراکه مقصود با اختصارات و در ... یقرعها ضمیر مستتر راجع بابی هست یا مرفوع است بفاعلیت و در لم یقرعها ضمیر مستتر بیت **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون وفات یافت پدرم علی بن الحسین ع آمد ماده شتری که از او بود از چراگاه تا نهاد گردن خود را بر قبر و در تلک کرد بر آن پس امر کردم باو پس برگردانیده شد بسوی چراگاه و بدرستی که پدرم علیه السلام حج میکرد بران و عمره میکرد بران و نزد اورا یک زدن هرگز

تاده و ایسم چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما كانت في الليلة التي وعد فيها علي بن
الحسين عليه السلام قال لمحمد عليه السلام يا بني ابغني وضوءا قال فقمت فجئته بوضوء قال لا أبغي
هذا فإن فيه شيئا ميتا قال فخرجت فجئت بالمصباح فإذا فيه فأرة ميتة فجئته بوضوء غيره
فقال يا بني هذه الليلة التي وعدتها فأوصى بناقته أن تحظر لها حظارا وأن يقام لها
علف فجعلت فيه شرح لما بکسر لام و تخفیف میم است و ما موصوله است و ظرف متعلق به قال است
وعدتها بصیغه مجهول باب ضرب است و اشارت است باینکه مرگ معین معلوم ایشان بود ابغني بفتح همزه
سکون باء یک نقطه و کسر غین با نقطه بصیغه امر حاضر معتل اللام باب ضرب است الا آنکه متعدی
بدو مفعول است و متعدی میشود بدو مفعول یعنی الوضوء بفتح واو و بضم ضاد با نقطه
و او همزه آب دست نماز و بضم واو دست نماز بحظر بحاء بی نقطه و ظاء با نقطه و راء بی نقطه
بصیغه مجهول باب نصر است ترجمه روایت است از امام جعفر صادق که گفت برای آنچه در شبی که وعده
داده شده بود در آن شب علی بن الحسین علیه السلام که در آن داد فانی بعالم باقی رحلت کند گفت امام محمد
باقر را علیه السلام ای پسرک من طلب کن برای من آب وضو امام محمد باقر علیه السلام گفت پس برخاستم پس آوردم
نزد او آب وضو گفت نمیخواهم این را چه بدرستی که در این چیزی است مرده گفت پس بیرون رفتم پس آوردم
چراغ پس ناگاه در آن موشی بود مرده پس آوردم نزد آب وضوی غیر آن پس گفت ای پسرک من امشب آنست
که وعده کرده شده ام از این سرا رحلت کنم برای مادر شتر خود که حصار کرده شود برای او حصار
یا بمعنی که او را داخل حصاری کنند و اینکه راست کرده شود برای آن علفی پس کرده شد آن شتر در آن حصار
اصل قال فلم تلبث أن خرجت حتى أتت القبر فضربت بجرانها ورغت وهملت عيناها فأتي
محمد بن علي فقيل له إن الناقة قد خرجت فأتاها فقال صه الآن قومي بارك الله فيك
فلم تفعل فقال وإن كان ليخرج عليها إلى مكة فيعلق السوط على الرحل فما يقرعها
حتى يدخل المدينة شرح ان بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر الی است و هملت بصیغه ماضی معلوم باب
نصر و ضرب است اتی بصیغه مجهول است صه بفتح صاد بی نقطه و سکون هاء و بکسر هاء با تنوین اسم فعل است
میتواند بود که در مصلی الله علیه و آله باشد و مرویه این است که در بعض نسخ است ان بکسر همزه و تخفیف نون
مخففه از مثقله است و لام لیخرج مفتوحه است ترجمه گفت پس درنگ نکرد در حصار پس بیرون آمد تا آمد نزد قبر
پس نهاد کردن خود را بر آن و فغان کرد و اشک داد چشمهای آن پس آورده شد امام محمد باقر علیه السلام پس

کرده

گفته شد او را بدرستی که ناقه بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد ناقه پس گفت او را ساکت شو الحال برخیز
برکت کناد الله تعالی در تو پس برنخاست پس گفت با جمعی که ناقه آنچه میکرد یعنی کرد پس امام علیه السلام گفت
بدرستی که شان این بود که هر آینه امام زین العابدین بیرون میرفت بر او سوی مکه پس می آویخت
تازیانه را بر پالان پس نمیزد او را تا داخل مدینه میشد اصل قال وكان علي بن الحسين يخرج في الليلة
الظلماء فيحمل الجراب فيه الصرر من الدنانير والدراهم حتى يأتي بابا بابا فيقرعه ثم
يناول من يخرج إليه فلما مات علي بن الحسين عليه السلام فقدوا ذاك فعلموا أن عليا عليه السلام
كان يفعله شرح امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر گفت و علی بن الحسین بیرون میرفت در
شب تاریک پس برمیداشت انبانی که در آن همیانها بود از دینارها و درمها تا می آمد در خانه
پس میکوفت در را بعد از آن میداد کسی را که بیرون می آمد هر کسی را به قدر حصه او پس چون مرد علی بن الحسین
نیافتند آن را دانستند که علی بن الحسین علیه السلام او را میکرده پنجاهم اصل عن أبي الحسن
قال سمعته يقول إن علي بن الحسين عليه السلام لما حضرته الوفاة أغمي عليه ثم فتح عينيه وقرأ
إذا وقعت الواقعة وإنا فتحنا لك وقال الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض نتبوأ
من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين ثم قبض من ساعته ولم يقل شيئا شرح روایت است از امام
رضا که گفت شنیدم او را که میگفت بدرستی که علی بن الحسین علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات بیهوش شد
پس گشود دو چشم خود و خواند سوره اذا وقعت الواقعة و سوره انا فتحنا لك و گفت این سوره را
که حمد و سپاس الله تعالی راست که راست گفت ما را وعده که کرده بود و داد ما را این زمین بهشت جا میکنیم
از بهشت هر جا که خواهیم پس خوب مزد مطیعان است بهشت بعد از آن گرفته شد از دنیا همان ساعت
و دیگر نگفت چیزی از جنس کلام سابق که احوال آخرت است پس مناقات ندارد آنچه می آید در کتاب الجنائز
در حدیث اول باب سی و ششم که باب محضر القراءت که ثم قال الآخر ما الحق بطلوع الى المدينج ششم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قبض علي بن الحسين عليه السلام وهو ابن سبع وخمسين سنة في عام خمس و
تسعين سنة عاش بعد الحسين خمسا وثلاثين سنة شرح روایت است از امام جعفر صادق که
گفت گرفته شد از دنیا علی بن الحسین علیه السلام و او فرزند پنجاه و هفت سال بود و در سال نود و پنج سال
هجری زندگانی کرد بعد از امام حسین علیه السلام سی و پنج سال مجموع هفتم کتاب صد و شانزدهم است اصل
مولد أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام شرح این تاریخ احوالی است که نسبت داده میشود ولادت ابوجعفر محمد

علی ابن ابی طالب علیهم السلام دین صحت کلام مصنف در شرح حدیث کلام مصنف اصل وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَدُفِنَ
بِالْمَدِينَةِ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتَ الْحَسَنِ
ابْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَةِ شرح زاده شد امام محمد باقر علیه السلام در سال
پنجاه و هفت هجری و گرفته شد از دنیا علیه السلام در سال صد و چهارده و او را پنجاه
و هفت سال بود مدفون شد در مدینه در بقیع در موضعی که مدفون شد در آن پدرش علی بن الحسین
و بود مادرش ام عبد الله دختر امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و علی ذریتهم الهادیة اول اصل
عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ وَسَمِعْنَا
هَدَّةً شَدِيدَةً فَقَالَتْ بِيَدِهَا لَا وَحَقِّ الْمُصْطَفَى مَا أَذِنَ اللَّهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ فَبَقِيَ مُعَلَّقاً فِي الْجَوِّ
حَتَّى جَازَتْهُ فَتَصَدَّقَ عَنْهَا أَبِي بِمِائَةِ دِينَارٍ قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ وَذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
جَدَّتَهُ أُمَّ أَبِيهِ يَوْماً فَقَالَ كَانَتْ صِدِّيقَةً لَمْ تُدْرَكْ فِي آلِ الْحَسَنِ امْرَأَةٌ مِثْلُهَا شرح لا با اعجاز یعنی
لا نه قسم بحق المصطفی جل ما اذن لک ترجمه روایت است از ابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
مادرم نشسته بود در پای دیواری پس شکافته شد دیوار و شنیدیم آواز شکست عظیمی پس گفت با اشاره
خود که سوگند بحق مصطفی بحضرت رسول که اذن نداد الله تعالی ترا در افتادن پس باقی ماند آویخته
در هوا تا گذشت مادرم از آن پس تصدق کرد از جانب او پدرم بصد اشرفی طلا پس گفت ابو الصباح و یاد کرد
امام جعفر صادق علیه السلام جده خود مادر پدرش را روزی پس گفت بود صدیقه یعنی بسیار راستگو در دعوی ایمان و نیافته
نشد در آل امام حسن زنی مثل او دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلعم وَكَانَ رَجُلًا
مُنْقَطِعاً إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَكَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلعم وَهُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ
وَكَانَ يُنَادِي يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ جَابِرٌ يَهْجُرُ فَكَانَ يَقُولُ
لَا وَاللَّهِ مَا أَهْجُرُ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مِنِّي
اسْمُهُ اسْمِي وَشَمَائِلُهُ شَمَائِلِي يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً فَذَاكَ الَّذِي دَعَانِي إِلَى مَا أَقُولُ شرح الاعتجار
بعین بی نقطه و جیم و راء بی نقطه بستن عمامه بر سر بی تحت الحنک تا خوب نزدیک باشد و البقر بفتح باء
و سکون قاف و راء بی نقطه از باب نصر شکافتن و وسعت دادن چنانچه امام محمد باقر علیه السلام

ابن

و سایر شیعه را تعلیم مسائل کرد الهجر بضم هاء و سکون جیم و راء بی نقطه هذیان گفتن الشمائل بفتح شین
بی نقطه و میم و الف و همزه جمع شمایل بکسر شین و فتح میم و الف عادات در حرکات و سکنات و شکل ها
آنها ترجمه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که جابر بن عبد الله الانصاری آخر کسی که
ماند از اصحاب رسول الله صلعم و بود مردی گسسته از دیگران پیوسته بسوی ما اهل بیت رسول پس می
نشست در مسجد رسول الله صلعم و او بی سر چوب بسته بود بی تحت الحنک عمامه سیاه و فریاد میزد که ای شکافنده و
وسعت دهنده علم دین ای شکافنده و وسعت دهنده علم دین پس اهل مدینه میگفتند جابر هذیان
میگوید پس او میگفت نه بخدا قسم که هذیان نمیگویم و لیکن من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می
گفت بدرستی که تو خواهی دریافت مردی را از من که نام او نام من است و شمایل او شمایل من است می شکافد
و وسعت میدهد علم را شکافتنی و وسعت دادنی عظیم پس آنست که باعث شده مرا باینچه میگویم
مراد اینست که طلب وسعت علم خود از و میکنم اصل قَالَ فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ
طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ وَفِي ذَاكَ الطَّرِيقِ كُتَّابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ
يَا غُلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صلعم وَالَّذِي نَفْسِي
بِيَدِهِ يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ قَالَ اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ وَيَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ
وَأُمِّي أَبُوكَ رَسُولُ اللَّهِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى
أَبِيهِ وَهُوَ ذَعِرٌ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ وَقَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ الْزَمْ بَيْتَكَ يَا
بُنَيَّ فَكَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ وَا عَجَبَاهُ لِجَابِرٍ يَأْتِي
هَذَا الْغُلَامَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَهُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح امام
گفت پس میان آنکه جابر تردد میکرد در راههای مدینه روزی در بعضی از راههای مدینه ناگاه
گذشت براهی و در آن راه مکتبی بود که در آن امام محمد باقر بود پس چون نظر کرد بسوی
او گفت ای پسر بیا پس آمد پس گفت او را پشت کن پس پشت کرد پس گفت این شمایل رسول الله صلعم
است قسم بکسی که جان من بقبضه قدرت اوست ای پسر چیست نام تو گفت نام من محمد بن علی بن الحسین است پس
رو آورد بر او میبوسید سر او را و میگفت پدرم و مادرم فدای تو باد جدت رسول الله صلی الله علیه و آله
سلام میکند ترا با همین که میگویم پس رسول علیه السلام فرموده بود در آن زمان پس گفت امام
محمد بن علی بن الحسین بسوی پدرش و او مضطرب بود پس خبر داد او را خبر جابر پس گفت او را که ای

من و ارا بتحقیق بجا آورده انها الجابر گفت آری گفت در خانه خود باش ای جابر پس ملازمت او میکرد تا آنکه مخالفان حملو قتل کنند بر جابر میآمد نزد او وقت ادعو و آخر وقت برای کسب علم دین اهل مدینه میگفتند ای عجب جابر که میآید نزد این پسر دو وقت آخر وقت و حال آنکه او آخر کسی است که ماند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اصل فلم يلبث ان مضى علي بن الحسين وكان محمد بن علي يأتيه على وجه الكرامة لصحبته لرسول الله صلى الله عليه وآله قال فجلس يحدثهم عن الله تبارك وتعالى فقال اهل المدينة ما رأينا احدا امن هذا فلما رأى ما يقولون حدثهم عن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اهل المدينة ما رأينا احدا قط اكذب من هذا يحدثنا عمن لم يره فلما رأى ما يقولون حدثهم عن جابر بن عبد الله قال فصدقوه وكان جابر بن عبد الله يأتيه فيتعلم منه شرح صبر بسیار و لم یلبث یعنی درنگ نکرد تا آنکه در گذشت علی بن الحسین و مخفی نماند که وفات جابر در سال هفتاد و هشت بوده و سن محمد بن علی آن وقت بیست و یک سال بوده و وفات علی بن الحسین ع در وقتی بوده که محمد بن علی سی و هشت ساله بود یعنی پس نماند جابر تا وقتی که رفت از دنیا علی بن الحسین و در زمان زندگی جابر که محمد بن علی میآمد نزد جابر بجهت او بسبب تعظیم برای مصاحبت او با رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت پس نشست محمد بن علی و نقل میکرد برای اهل مدینه از جناب الله تبارک و تعالی بی ذکر واسطه پس گفتند اهل مدینه ندیدیم کسی را که جرأت کند این چنین پس چون دانست آنچه را که میگویند نقل کرد برای ایشان از رسول الله صلعم پس گفتند اهل مدینه ندیدیم هیچ یک را هرگز دروغگوتر از این نقل میکند بی ذکر واسطه برای ما از کسی که ندیده او را پس چون دانست آنچه را که میگویند نقل کرد برای ایشان از جابر بن عبد الله امام گفت پس تصدیق او کردند و حال آنکه جابر بن عبد الله در زمانی که زنده بود میآمد نزد او پس یاد میگرفت از نفس او دین را

اصل عن ابي بصير قال دخلت على ابي جعفر عليه السلم فقلت له انتم ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله قال نعم قلت رسول الله صلى الله عليه وآله وارث الانبياء علم كل ما علموا قال نعم قلت فانتم تقدرون على ان تحيوا الموتى وتبرؤا الاكمه والابرص قال لي نعم باذن الله ثم قال لي ادن مني يا ابا محمد فدنوت منه فمسح على وجهي وعلى عيني فابصرت الشمس والسماء والارض والبيوت وكل شيء في البلد ثم قال لي اتحب ان تكون هكذا ولك ما للناس وعليك ما عليهم يوم القيمة او تعود كما كنت ولك الجنة خالصا

قلت اعود كما كنت فمسح على عيني فعدت كما كنت فحدثت ابن ابي عمير بهذا فقال اشهد ان هذا حق كما ان النهار حق شرح روایت ابا بصیر که نام او یحیی بن القاسم است و کور مادر زاد شده و کیفیت دیگر او آن معجزات گفت داخل شدم بر امام محمد باقر ع پس گفتم او را شما وارثان علم رسول الله صلی الله علیه و آله اید گفت آری گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله وارث انبیا است علم همه را دانست گفت آری گفتم پس شما قادرید بر اینکه زنده کنید مردگان را و بیمار را شفا دهید کور مادر زاد را و صاحب برص را چنانچه در سوره آل عمران منقول است از عیسی بن مریم گفت آری باذن الله عیاذا گفت نزدیک شو بمن ای ابو محمد پس نزدیک شدم باو پس دست مالید بر روی من و بر چشم من پس دیدم آفتاب را و آسمان را و زمین را و خانهها را و هر چیز را که در شهر بود گفت مرا آیا دوست میداری که با چنین باشی و برای تو باشد هر نفعی که برای مردم دیگر است و بر تو باشد هر ضرری که بر دیگر است در روز قیامت مثل حساب بجای عمل یا دوست میداری که برگردی چنانچه بودی و برای تو بهشت باشد بی حساب گفتم اینکه برگردم چنانچه بودم پس دست مالید بر دو چشم من پس برگشتم چنانچه بودم پس خبر کردم ابن ابی عمیر را باین خبر پس گفت گواهی میدهم که این یقینی است چنانچه روز یقینی است

چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلم قال كنت عنده يوما اذ وقع زوج ورشان على الحائط وهدلا هديلهما فرد ابو جعفر عليه السلم عليهما كلامهما ساعة ثم نهضا فلما طارا على الحائط هدل الذكر على الانثى ساعة ثم نهضا فقلت جعلت فداك ما هذا الطير قال يا ابن مسلم كل شيء خلقه الله من طير او بهيمة او شيء فيه روح فهو اسمع لنا واطوع من ابن آدم ان هذا الورشان ظن بامرأته فحلفت له ما فعلت فقالت ترضى بمحمد بن علي فتراضيا بي فاخبرته انه لها ظالم فصدقها شرح الورشان بفتح واو و فتح راء و خفض شین با نقطه و الف و نون مرغی است شبیه بکبوتر و از قمری بزرگتر میباشد و اکثر استعمال آن در قمری نر است و ماده را قمری نامند و معنی اول مراد است در کلام راوی و معنی دوم مراد است در کلام امام علیه السلم هدلا بدال بی نقطه بصیغه معلوم از باب ضرب است ظاهر اینست که بجای علی الحائط من الحائط باید یا مکر اینکه علی الحائط متعلق بوقع باشد هدیل جمعیت نوع و ورشان باشد الهدیل بفتح ها و کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر آواز کبوتر و مانند آن و بفتح آن بعضی پس که بجای علی الحائط من الحائط باشد یا ظرف مستقر باشد یعنی اول مناسبتر است و لا دوم اشاره در هذا الذکر الی النسه یعنی اول مراد است یعنی روایت از

محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم کفت بودم نزد او روزی ناکاه فرود آمد جفتی
قمری از سر دیوار بمجلس و خواندند خواندنی که میدانند پس برکردانید امام محمد باقر علیه السلم
برای ایشان سخن ایشان را یا بعضی که جواب ایشان کفت بکذاعت مدا زان از مجلس پرواز کردند پس
پریدند بر سر دیوار خواندند بر ماده بکذاعت جفتان ملاعنت مدا زان پرواز کردند پس کفتیم
شوم حیث این مرغ یا بعضی که برای چه آمده بودند و توجه کفتی کفت ای پسر مسلم هر چیز که خلق کرده است
الله تعالی از مرغ یا انچا نداما هر چه روان جان هست برکرده سخن شنونده تر ما از فرزندان آدم توالت
فرزند آدم اشارت است بقول الله تعالی در سوره الکهف وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا بدرستی که
قمری نر تهمت کرده بود بر جفت خود که با دیگری جفت شده پس قسم خورد زن ماده او که یکی فعلهای نکرده ام
پس نر کفت راضی میشوم محمد بن علی که حکم کند میان ما پس راضی شدند بحکم من پس خبر دادم نر را که او ماده
ظالم است پس تصدیق کرد نر ماده در سر دیوار وصلح کرد بخم اصل عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ لَمَّا
حُمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَصَارَ بِبَابِهِ قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَمَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ
مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُّ فَلْيُقْبِلْ عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ
مِنْكُمْ فَلْيُوَبِّخْهُ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بِيَدِهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
فَعَمَّهُمْ جَمِيعًا بِالسَّلَامِ ثُمَّ جَلَسَ فَازْدَادَ هِشَامٌ عَلَيْهِ حَنَقًا بِتَرْكِهِ السَّلَامَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَجُلُوسِهِ بِغَيْرِ
إِذْنٍ فَأَقْبَلَ يُوَبِّخُهُ وَيَقُولُ فِيمَا يَقُولُ لَهُ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْ شَقَّ عَصَا
الْمُسْلِمِينَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهًا وَقِلَّةَ عِلْمٍ وَوَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوَبِّخَهُ
فَلَمَّا سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوَبِّخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ شرح روایت از ابی بکر
حضرمی کفت چون برده شد امام محمد باقر علیه السلم از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که
از خلفای بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام کفت بیاران خود و هر که حاضر بود در مجلس او از بنی امیه
دیدید مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو بر او آورد هر یکی
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت دخول داده شود برای او پس چون داخل شد
بر هشام امام محمد باقر علیه السلم کفت با اشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان را همه
بسلام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام را غضب بر امام علیه السلم بسبب ترک او سلام
بر هشام بخلافت رسول علیه السلم ونشستن او بی رخصت پس رو آورد سرزنش میکرد او را و میکفت در آنچه میکفت

اما ای محمد بن علی همیشه مردی از شما بتحقیق شکافت اتفاق مسلمانان را بر خلیفه یعنی بر انکه غافل
کردانید اتفاق برامامی که جاهل بمسائل دین باشد یعنی اختلاف در مسائل دینیه کافت در حقیقت
شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او است امام بسبب سفاهت و کمی دانش و بسیاری
کرد او را با آنچه بخاطرش رسید که سرزنش کند او را پس چون ساکت شد رو آوردند بر او جماعت مردی بعد
مردی سرزنش میکرد او را تا تمام شد سرزنش همه اخر اهل مجلس اصل فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ نَهَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَائِمًا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَأَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ بِنَا هَدَى اللهُ أَوَّلَكُمْ وَبِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ فَإِنْ
يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكًا مُؤَجَّلًا وَلَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَحَنَّ إِلَيْهِ
فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
مَجْلِسِكَ هَذَا ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ فَأَمَرَ بِهِ فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَأَصْحَابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَمَرَ أَنْ لَا
تُخْرَجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقُ وَحَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَسَارُوا ثَلَاثًا لَا يَجِدُونَ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا
شرح المعجل والمؤجل بصیغه اسم مفعول باب تفعیل نقد بر طرف کرده شده یا زود حاصل شده و دیر حاصل شده
والترشف براء بی نقطه و شین با نقطه و فاء از باب تفعل مکیدن آب اندک اندک تا تمام شود
مراد اینجا قبول معجزات اندک اندک تا جمیع آن مقبول شود ضمیر منصوب راجع بکلام در ضمن تکلم
حن بحاء بی نقطه و تشدید نون بصیغه ماضی معلوم باب ضرب الحنین شوق چیزی و کریه
برای شوق ان ضمیر الیه راجع بکلام یا راجع بامام است یعنی پس چون ساکت شدند آن جماعت
برخاست امام علیه السلم ایستاده بعد از آن کفت ای مردم کجا میروید ای از راه هدی یا ضلالت و کجا
خواسته میشود برای شما یا خدای شیطان و خذلان یعنی امان یا بهشت یا جهنم بما هدایت کرد الله تعالی
سابقین شما را و بما ختم هدایت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را پادشاهی که زود منقطع
پس بدرستی که ما را است پادشاهی که دیر بطرف میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی دیکری چه
اهل عاقبتیم میکوید الله عز وجل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزکاران
الهی است پس امر کرد هشام با امام علیه السلم بسوی زندان پس چون رسید بسوی زندان سخن کفت با اهل آن
پس نماند در زندان مردی مکر آنکه خورد بفهمید سخن او را و بغایت مشتاق شد با آن پس آمد زندانبان بسوی
هشام پس کفت ای خلیفه بدرستی که من ترسانم بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو و میان نشستن تو

در این مجلس حکومت بعدالت خبر داد او را بعجز امام و بقول اهل شام که در آنجا بودند بجمیع کلام امام باقر
کرد هشام با امام علیه السلام پس وا داشته شد بعد از آن که دانست خاطر بتجمل استاد و فقیهان او تا بر کشته
شوند بسوی مدینه اعلام کرد که اگر ایشان با پا دادی رسند بحبه آورده شود برای ایشان بازارها
شد میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی برایشان رفتند سه روز تا بجائی که نمی یافتند خوردنی و
آشامیدنی را اصل حتى انتهوا الى مدين فاغلق باب المدينة دونهم فشكى اصحابه الجوع والعطش
قال فصعد جبلا يشرف عليهم فقال باعلى صوته يا اهل المدينة الظالم اهلها انا بقية الله
خير لكم ان كنتم مؤمنين وما انا عليكم بحفيظ قال وكان فيهم شيخ كبير فاتاهم فقال لهم
يا قوم هذه والله دعوة شعيب النبي والله لئن لم تخرجوا الى هذا الرجل بالاسواق لتؤخذن
من فوقكم ومن تحت ارجلكم فصدقوني في هذه المرة واطيعوني وكذبوني فيما تستانفون
فاني ناصح لكم قال فبادروا فاخرجوا الى محمد بن علي واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد
الملك خبر الشيخ فبعث اليه فحمله فلم يدر ما صنع به شرح تا رسیدند بمدین که شهر شعیب علیه السلام
بود پس بسته شد در شهر پیش روی ایشان پس شکایت کردند یاران او گرسنگی و تشنگی را راوی گفت پس امام
بالا رفت کوهی را که مشرف میشد بر ایشان پس گفت ببلندترین آواز خود ای اهل شهری که ظالمند اهل آن
من باقیمانده علم الله تعالی ام که پیغمبر وصیت کرده با معنی که آن علم در من باقی مانده میگوید الله تعالی که
نسبت شعیب با اهل مدین را درست میدارد باقیمانده علم الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
من بر شما نگاهبان و موکل که عذاب بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری گفت از ایشان
ای جماعت من این صیحت بخدا قسم که صیحت شعیب نبی است بخدا قسم که هرآینه اگر بیرون نبرید بسوی این مرد
هرآینه گرفتار بلا میشوید البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گوئید مرا درین بار
و فرمان برید مرا و تکذیب کنید مرا در آنچه واقع شود بعد ازین از کارهای شما هرآینه
که من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او
خبر این پیر رسید هشام بن عبدالملک را پس فرستاد و طلب کرد بسوی او پس بردند او را
بسوی هشام پس ندانستیم که چه با پیر کرد ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قبض محمد بن علي
الباقر عليه السلام وهو ابن سبع وخمسين سنة في عام اربع عشرة ومائة عاش بعد علي بن الحسين
تسع عشرة سنة وشهرين شرح این ظاهر است از سابق باب هشتم کتاب صد و هفده باب است اصل

جعفر بن محمد ع

مولد ابي عبد الله عليه السلام شرح این تاریخ احوالات که نسبت دارد بولادت امام جعفر صادق ع
درین مبحث کلام مصنف و هشت حدیث کلام مصنف اصل ولد ابو عبد الله ع سنة ثلاث
وثمانين ومضى عليه السلام في شوال من سنة ثمان واربعين ومائة وله خمس وستون سنة ودفن
بالبقيع في القبر الذي دفن فيه ابوه وجده والحسن بن علي عليهم السلام وامه ام فروة بنت القاسم بن
محمد بن ابي بكر وامها اسماء بنت عبد الرحمن بن ابي بكر شرح زاده شد امام جعفر صادق علیه السلام
در زمان عبدالملک بن مروان در سال هشتاد و سه هجری و رحلت نمود علیه السلام در شوال از سال
صد و چهل و هشت هجری و او را شصت و پنج سال بود و مدفون شد در بقیع در موضعی که مدفون
بود در آنجا پدرش و جدش و امام حسن بن علی علیهم السلام و مادرش ام فروه دختر قاسم بن
محمد بن ابی بکر بود و مادر مادرش اسما دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود اول اصل قال ابو عبد الله
كان سعيد بن المسيب والقاسم بن محمد بن ابي بكر وابو خالد الكابلي من ثقات علي بن
الحسين ع ثم قال وكانت امي ممن آمنت واتقت واحسنت والله يحب المحسنين قال و
قالت امي قال ابي يا ام فروة اني لادعو الله لمذنبي شيعتنا في اليوم والليلة الف مرة لانا نحن
فيما ينوبنا من الرزايا نصبر على ما نعلم من الثواب وهم يصبرون على ما لا يعلمون شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام بود سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از جمله
اعتمادیان علی بن الحسین ع بعد از آن گفت و بود مادرم از کسی که ایمان آورده بولایت اهل البیت
و پرهیز کرد عمل باطل را و محکم کرد ایمان خود را و الله تعالی دوست میدارد محکم کنندگان ایمان را
امام گفت و نقل کرد مادرم که گفت پدرم امام محمد باقر علیه السلام ای ام فروه بدرستی که من هرآینه دعا
میکنم برای آمرزش گناهکاران شیعه ما در هر شب و روز هزار بار چه بدرستی که ما که اهل البیتیم در برابر آنچه
ما را پیدا میشود مصیبتهای مخالفان صبر میکنیم بایمان خود تا محکم نگاه میداریم جانب اجر حقیقت را میدانیم از
ثواب ایشان صبر میکنند بامید اجر که ندانند حقیقت آن را دوم اصل بعث ابو جعفر المنصور
الى الحسن بن زيد وهو واليه على الحرمين ان احرق على جعفر بن محمد داره فالقى النار
في دار ابي عبد الله عليه السلام فاخذت النار في الباب والدهليز فخرج ابو عبد الله عليه السلام
يتخطى النار ويمشي فيها ويقول انا ابن اعراق الثرى انا ابن ابراهيم خليل الله صلى الله عليه وآله شرح
در جلد اول تاریخ روضة الصفا مذکور است که اعراق الثری لقب اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام است

اظهار رجحان و حیران کرده ظاهر این حدیث آنست که وجه این باشد که هر یک از دو سه قدم او آب نه ام تد

مکه من رعیف رعین آمد با وجود کمال خشکی و حرارت ... رعین از آب و بنا بر این اعراق

بکسر همزه مصدر باب افعال است و در معنی اسم فاعل مستعمل شده و ماخوذ است از عرق بکسر عین بی نقطه

و سکون را و بی نقطه بمعنی رگ باعتبار اینکه سبب ... [illegible] ... رعین خشک ... تا

... رعین بهر ... الثری بفتح ثاء سه نقطه و کسر راء بی نقطه و تشدید یا ... که ... در آن

و خشکی ابتدا ... شود ماخوذ است از ثری بفتح ثاء سه نقطه و فتح ... و الف مقصوره مصدر ...

باقی باب علم یعنی ... [illegible] ... علی بن ابی طالب ...

بحرم مکه و حرم مدینه ... [illegible] ...

آتش ... امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible] ...

من ... ابراهیم خلیل الله علیه السلام سیزدهم اصل عن ... قولی ابن یزید بن عمر بن هبیرة

قال سخط علی ابن هبیرة و حلف علی لیقتلنی فهربت منه و عذت بابی عبد الله علیه السلام فاعلمته

خبری فقال لی انصرف الیه واقرأه منی السلام و قل له انی قد اجرت علیک مولاک فلا

تهجه بسوء فقلت له جعلت فداک شامی خبیث الرأی فقال اذهب الیه کما اقول لک

شرح لا تهجه ... [illegible] ... باب افعالات یعنی ... [illegible] ...

سر یزید بن عمر بن هبیرة ... [illegible] ...

که ... [illegible] ... امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible] ...

خود ... [illegible] ... سلام ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اصل فاقبلت فلما کنت فی بعض البوادی

استقبلنی اعرابی فقال این تذهب انی اری وجه مقتول ثم قال لی اخرج یدک ففعلت فقال

ید مقتول ثم قال لی ابرز رجلک فابرزت رجلی فقال رجل مقتول ثم قال لی ابرز جسدک

ففعلت فقال جسد مقتول ثم قال لی اخرج لسانک ففعلت فقال لی امض فلا بأس علیک

فان فی لسانک رسالة لو اتیت بها الجبال الرواسی لانقادت لک شرح اعرابی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

دیار

در باب ... [illegible] ... کلمات ...

... [illegible] ... اظهار علم ... [illegible] ...

... [illegible] ... یعنی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

که ... [illegible] ... اصل قال فجئت حتی وقفت علی باب ابن

هبیرة فاستأذنت فلما دخلت علیه قال اتتک بخائن رجلاه یا غلام النطع والسیف ثم

امر بی فکتفت و شد رأسی و قام علی السیاف لیضرب عنقی فقلت ایها الامیر لم تظفر بی عنوة

و انما جئتک من ذات نفسی و ههنا امر اذکره لک ثم انت و شأنک فقال قل فقلت اخلنی

فامر من حضر فخرجوا شرح النطع بکسر و فتح نون و سکون طاء بی نقطه و عین بی نقطه و بفتح نون

و فتح طاء ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... یعنی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

از برای تو بعد از آن تو و کار دیگر که خواهی پس گفت بگو گفتم در خلوت کن مرا پس امر کرد هر که را حاضر بود
پس بیرون رفتند **اصل** فَقُلْتُ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَقْرَؤُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ قَدْ أَجَرْتُ
عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رَفِيقاً فَلَا تُهَيِّجْهُ بِشَيْءٍ فَقَالَ اللهِ لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرٌ هٰذِهِ الْمَقَالَةَ وَأَقْرَأَنِي
السَّلَامَ فَحَلَفْتُ فَرَدَّدَهَا عَلَيَّ ثَلَاثاً ثُمَّ حَلَّ كِتَافِي ثُمَّ قَالَ لَا تُقْنِعُنِي مِنْكَ حَتّٰى تَفْعَلَ بِي مَا فَعَلْتُ
بِكَ قُلْتُ مَا يَنْطَلِقُ يَدِي بِذٰلِكَ وَلَا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي فَقَالَ وَاللهِ مَا يُقْنِعُنِي إِلَّا ذَاكَ فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا
فَعَلَ بِي فَأَطْلَقْتُهُ فَنَاوَلَنِي خَاتَمَهُ وَقَالَ أُمُورِي فِي يَدِكَ فَدَبِّرْ فِيهَا مَا شِئْتَ **شرح** الشمسعون آن
بزنج خافض و مراد قسم است سقط و اثبات بتقیه سال الله بالله **ترجمه** پس گفتم او را جعفر بن محمد میرساند ترا
سلام و میگوید ترا که بتحقیق پناه دادم بر تو خواهی تو غلام تو را پس نکند او را بیدی بس
گفت مطلب انتقام بالله تعالی که هر آینه بتحقیق گفت برای تو جعفر این گفتگو را و رسانید مرا سلام پس
قسم خوردم بر صدق دعوی خود پس بر گردانید قسم را بر من سه بار بعد از آن گشود بند دست مرا بعد از آن
گفت قناعت نمیکنم از تو این گشودن تا آنکه بکنی با من آنچه را که کردم با تو گفتم روان نمیشود دست
با این کار و رغبت نمیکند با آن خاطر من پس گفت بخدا قسم که قناعت نمیکنم مگر آنکه گفتم پس کردم با او چنانچه
کرده بود با من رها کردم او را پس داد مرا انگشتر خود و گفت کارهای من در دست تست پس تصرف کن در آن هر
که خواهی **چهارم اصل** كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَمَفَاتِيحُهَا
وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِإِحْدٰى رِجْلَيَّ أَخْرِجِي مَا فِيكِ مِنَ الذَّهَبِ لَأَخْرَجَتْ قَالَ ثُمَّ قَالَ بِإِحْدٰى
رِجْلَيْهِ فَخَطَّهَا فِي الْأَرْضِ خَطّاً فَانْفَجَرَتِ الْأَرْضُ ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ
ثُمَّ قَالَ انْظُرُوا حَسَناً فَنَظَرْنَا فَإِذَا سَبَائِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُهَا عَلٰى بَعْضٍ يَتَلَأْلَأُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا
جُعِلْتُ فِدَاكَ أُعْطِيتُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَشِيعَتُكُمْ مُحْتَاجُونَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَيُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمَ **ترجمه** بودیم نزد امام جعفر صادق پس
گفت نزد ماست خزینهای زمین و کلیدهای آنها و اگر خواهیم که اشارت کنیم بیکی از دو پای خود که ای زمین
بیرون آور آنچه را که در تست از طلا هر آینه بیرون می آورد بعد از آن اشارت کرد بیکی از دو پای خود
پس خط کشید آن پا را در زمین کشیدنی پس شکافته شد زمین بعد از آن اشارت کرد بدست خود
پس بیرون آورد شمشه طلائی را بمقدار یک وجب بعد از آن گفت خوب نگاه کنید در شکاف پس
نگاه کردیم پس ناگاه شمشهای بسیار بود بعضی از آنها بر بعضی میدرخشید پس گفت او را بعضی ما

وتهانت شوم داد و شدیدا بخود داده شد و شیعه شما محتاج اند راوی گفت پس امام گفت بدرستی
که الله تعالی البته جمع خواهد کرد برای ما و برای شیعه ما دنیا و آخرت را و در آورد مهدی و داخل خواهد
کرد شیعه ما را در بهشتهای نعمت و داخل خواهد کرد دشمن ما را در جهنم **پنجم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
قَالَ كَانَ لِي جَارٌ يَتْبَعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالاً فَأَعَدَّ قِيَاناً وَكَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَيَشْرَبُ
الْمُسْكِرَ وَيُؤْذِينِي فَشَكَوْتُهُ إِلٰى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ يَنْتَهِ فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا هٰذَا أَنَا
رَجُلٌ مُبْتَلًى وَأَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًى فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِي اللهُ بِكَ فَوَقَعَ
ذٰلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي فَلَمَّا صِرْتُ إِلٰى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ فَقَالَ لِي إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ
سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللهِ الْجَنَّةَ
فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتَانِي فِيمَنْ أَتٰى فَاحْتَبَسْتُهُ حَتّٰى خَلَا مَنْزِلِي ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا هٰذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ
لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللهِ الْجَنَّةَ قَالَ فَبَكٰى ثُمَّ قَالَ لِي اللهِ لَقَدْ
قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللهِ هٰذَا قَالَ فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ فَقَالَ لِي حَسْبُكَ وَمَضٰى
ترجمه روایت است از ابو بصیر گفت بود مرا همسایه که ملازمت میکرد پادشاه را پس بهم رسانید مالی پس
مهیا کرد کنیزان سرود کن را و جمع میکرد جمیع آن کنیزان را بمجلس خود و می آشامید مست کننده را
و آزار میکرد مرا در همسایگی پس شکایت او کردم بسوی خود او چند بار پس ترک نکرد پس چون الحاح
بر او کردم ترک کند گفت مرا ای این مرد من مردی ام مبتلی بفسق و تو مردی معاف داشته شده ام
از فسق پس اگر وا نمودی کنی حال مرا برای امام خود امید دارم که رها کند مرا الله تعالی بوسیله تو
و اثر کرد آن سخن برای او در دل من پس چون که رسیدم در سفر حج بسوی امام جعفر صادق ذکر کردم
امام علیه السلام حال او را پس گفت مرا وقتی که برگردی بسوی کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را
میگوید ترا جعفر بن محمد واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر الله تعالی بهشت را
پس چون برگشتم بسوی کوفه آمد نزد من در جمله جمعی که آمدند پس نگاه داشتم او را تا آنکه خالی شد
خانه من بعد از آن گفتم او را که ای مرد بدرستی که من ذکر کردم حال ترا برای ابو عبد الله
جعفر بن محمد علیه السلام پس گفت مرا وقتی که برگردی بسوی کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را که میگوید
ترا جعفر بن محمد که واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر الله تعالی بهشت را ابو بصیر گفت پس

قسم خوردم برای او که بعد از آن حق گرداو تحقیق گفت مرا ابو جعفر گفتم پس گفت مرا هیچ ... تا وقت **اصل**

فلما كان بعد أيام بعث إلي فدعاني وإذا هو خلف داره عريان فقال لي يا أبا بصير لا والله ما

بقي في منزلي شيء إلا وقد أخرجته وأنا كما ترى قال فمضيت إلى إخواننا فجمعت له ما كسوته به ثم لم

تأت عليه إلا أيام يسيرة حتى بعث إلي إني عليل فأتني فجعلت أختلف إليه وأعالجه حتى نزل

به الموت فكنت عنده جالسا وهو يجود بنفسه فغشي عليه غشية ثم أفاق فقال لي يا أبا بصير قد وفى

صاحبكم لنا ثم قبض رحمة الله عليه فلما حججت أتيت أبا عبد الله عليه السلام فاستأذنت عليه فلما دخلت

قال لي ابتداء من داخل البيت وإحدى رجلي في الصحن والأخرى في دهليز داره يا أبا بصير قد وفينا

لصاحبك **شرح** پس چون شد بعد از چند روز فرستاد کسی را بسوی من و طلبید مرا و ناگاه او در پشت خانه

بود برهنه در پشت خانه خود برای حاجت که میرفت منتظر ما بود پس گفت مرا ای ابو بصیر نه بخدا قسم نماند در منزل

من چیزی مگر بیرون کردم آنرا و من چنانم که می بینی ابو بصیر گفت پس رفتم بسوی برادران دینی

جمع کردم برای او چیزی که پوشانیدم او را پس بعد از آن نگذشت بر او مگر روزی چند اندک فرستاد کسی بسوی من

که من بیمارم پس بیا نزد من پس شروع کردم آمد و رفت میکردم بسوی او و معالجه میکردم او را تا اینکه فرود آمد

بر او مرگ پس بودم نزد او نشسته و او جان میداد پس بیهوش شد بیهوشی پس بهوش آمد پس گفت مرا

ای ابو بصیر بتحقیق وفا نمود امام شما برای ما [illegible] پس مرد رحمت الله علیه پس چون حج کردم آمدم

ابو عبد الله علیه السلام را پس طلبیدم رخصت دخول کردم برای او پس چون داخل خانه او شدم گفت مرا [illegible]

[illegible] در دهلیز [illegible] ای ابو بصیر بتحقیق وفا نمودیم برای همسایه تو **اصل** عن صفوان

ابن يحيى عن جعفر بن محمد بن الأشعث قال قال لي تدري ما كان سبب دخولنا في هذا الأمر ومعرفتنا

به وما كان عندنا منه ذكر ولا معرفة شيء مما عند الناس قال قلت له ما ذاك قال إن أبا جعفر

يعني أبا الدوانيق قال لأبي محمد بن الأشعث يا محمد ابغ لي رجلا له عقل يؤدي عني فقال

له أبي قد أصبته لك هذا فلان بن مهاجر خالي قال فأتني به قال فأتيته بخالي فقال له أبو جعفر

يا ابن مهاجر خذ هذا المال وأت المدينة وأت عبد الله بن الحسن وعدة من أهل بيته فيهم

جعفر بن محمد فقل لهم إني رجل غريب من أهل خراسان وبها شيعة من شيعتكم وجهوا

إليكم بهذا المال وادفع إلى كل واحد منهم على شرط كذا وكذا فإذا قبضوا المال فقل إني

رسول وأحب أن يكون معي خطوطكم بقبضكم ما قبضتم فأخذ المال وأتى المدينة **شرح**

یعنی ابا الدوانیق عبارت صفوانست فلان [illegible] صفوان نام او [illegible] وعدة من أهل

فيهم جعفر بن محمد عبارت جعفر است برای بیان مضمون کلام منصور بر سبیل اختصار **یعنی** روایت از

صفوان بن یحیی از جعفر پسر محمد [illegible] گفت که [illegible] امیر المؤمنین

صفوان گفت که جعفر گفت مرا میدانی که چه بود باعث دخول ما در [illegible] امامت اهل البیت و

آن امامت و حال آنکه نبود نزد ما [illegible] امامت [illegible] نزد مردم دیگر

از فضایل اهل البیت صفوان گفت گفتم او را چیست آن باعث گفت بدرستیکه ابو جعفر یعنی منصور دوانیقی

را گفت پدرم محمد بن اشعث را که ای محمد طلب کن برای من مردی را که او را باشد عقلی که خوب بجا آورد

من کار [illegible] پس گفت او را پدرم بتحقیق بهمرسانیدم او را برای تو اینکه [illegible] فلان بن مهاجر خال من

است [illegible] گفت بیاور او را نزد من [illegible] محمد گفت پس

آوردم نزد او خال خود را پس گفت خال مرا منصور دوانیقی ای پسر مهاجر بگیر این مال را و برو بمدینه و برو

نزد عبد الله بن الحسن [illegible] جماعتی از اهل بیت او [illegible] و بگو

ایشان را جعفر بن محمد پس بگو ایشان را بدرستیکه من مردی غریبم از اهل خراسان و در آنجا

جمعی شیعه از جمله شیعیان شما هستند فرستاده اند بسوی شما این مال را [illegible]

شیعه تو هستند [illegible] یا ایها الرسل کلوا من الطیبات [illegible] کلام [illegible]

دارد چنانچه گفته [illegible] ایشان را بر شرط [illegible] در خلوت باشد [illegible]

[illegible] باشد پس وقتیکه گرفتند مال را پس بگو [illegible] من پیغام آورنده ام [illegible] که باشد

خطهای شما [illegible] پس گرفت خال او آن مال را و رفت بمدینه **اصل** فرجع إلى أبي الدوانيق

ومحمد بن الأشعث عنده فقال له أبو الدوانيق ما وراءك فقال أتيت القوم وهذه خطوطهم بقبضهم

المال خلا جعفر بن محمد فإني أتيته وهو يصلي في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله فجلست

خلفه وقلت ينصرف فأذكر له ما ذكرت لأصحابه فعجل وانصرف ثم التفت إلي فقال يا

هذا اتق الله ولا تغر أهل بيت محمد فإنهم قريبو العهد من دولة بني مروان وكلهم محتاج

فقلت وما ذاك أصلحك الله قال فأدنى رأسه مني وأخبرني بجميع ما جرى بيني وبينك

حتى كأنه كان ثالثنا قال فقال له أبو جعفر يا ابن مهاجر اعلم أنه ليس من أهل بيت نبوة

إلا وفيه محدث وإن جعفر بن محمد محدثنا اليوم وكانت هذه الدلالة سبب قولنا

يضيع المقالة شرح پس برگشت آمرزد بسوی منصور گفتا يعنی محمد بن اشعث نزد او برد پس گفت آن مرد را مقصود
چه چيز است در اينجا که از آنجا آمدی گفت آمدم نزد اين جماعت و بينها خطها و ابيان است بتقبض ايشان مال
سوای جعفر بن محمد چه مرد نيست که من آمدم نزد او بر نمازی که او نماز ميکرد در مسجد رسول الله صلی الله عليه وآله
پس نشستم در پشت او تا خود گفتم فارغ ميشود پس متوجه ميکنم برای او با چيزها که ميکنيد کردم برای ابلاغ
او پس شتاب کرد و فارغ شد بعد از آن روی بمن کرد پس گفت ای مرد بپرهيز کن عذاب الهی را و بازنی مرا اهل
بيت محمد را جبار ايشان از ملک وقتی است که از دولت اولاد مروان که با ايشان ظلم ميکردند خلاص شده
و جميع ايشان محتاج شده اند چنين که مضطر بسبب فقر مال و معدود شدند قصد مرو فريب خلاف نمی کنم
و حيثيت آن بازنيند تا هذا اراد من الله تعالی امر که گفت پس نزديک کرد مرا تا بين تاکيد خبر
و خبر دادم او را بجميع آنچه گفته شده بود ميان من و ميان تو تا آنکه گويا که او بود در مجلس ما و پنهانی
مرا پس اوم ابا جعفر گفت بن گفت او ناظم منصور او مرد بصائر بالکه شاه است که بيتست تا اهل بيت نبوت
مکر نيجا که دماه محدثی هست و بيد حقی که جعفر بن محمد محدث ما است امروز پس شد اين دليل امامت
باعث اعتراف ما بابن يحيی که صدق امامت اهل البيت باشد يعنی معجزی بيان شد در باب سيم هفتم اصل
قبض ابو عبد الله عليه السلام جعفر بن محمد عليهما السلام وهو ابن خمس وستين سنة في عام
ثمان واربعين ومائة وعاش بعد ابي جعفر عليه السلام اربعا وثلثين سنة شرح اين ظاهر است
از سابق هشتم اصل عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال سمعته يقول انا كفنت ابي في ثوبين
شطويين كان يحرم فيهما وفي قميص من قمصه وفي عمامة كانت لعلي بن الحسين عليه السلام
وفي برد اشتراه باربعين دينارا شرح شطوی بفتح شين با نقطه و فتح طاء بی نقطه منسوب است
بشطا بالف مقصوره يا شطاة که ولايت در مصر البرد بضم با و يکنقطه و سکون را و بی نقطه و دال
بی نقطه جامه راه راه از يمن واجب ميشود در کتاب الجنائز در باب پنجم که باب ما يستحب
من الثياب للكفن وما يكره است و در اينجا بجای اشتراه باربعين دينارا چنين است که اشتريته باربعين
دينارا لو كان اليوم لساوى اربعمائة دينار شرح روايتست از امام موسى كاظم ع راوی گفت
شنيدم از او که ميگفت من کفن کردم پدرم را در دو جامه که از شطا بود احرام ميکرد در آنها و
پيراهنی از پيراهنها و او در عمامه که بود از علی بن الحسين عليه السلام و در بردی که خريده بود او را
بچهل اشرفی طلا مجلس نهم کذا بعد هم است اصل مولد ابي الحسن موسى عليه السلام شرح اين

تاريخ

۱۲۴

تاريخ احوالی است که نسبت دارد بولادت امام موسی کاظم عليه السلام در بيست کلام مصنف است
كلام مطلق اصل ولد ابو الحسن موسى عليه السلام بالابواء سنة ثمان وعشرين ومائة وقال بعضهم تسع وعشرين
ومائة وقبض عليه السلام لست خلون من رجب من سنة ثلث وثمانين ومائة وهو ابن اربع
او خمس وخمسين سنة وقبض عليه السلام ببغداد في حبس السندي بن شاهك وكان هرون
حمله من المدينة لعشر ليال بقين من شوال سنة تسع وسبعين ومائة وقد قدم هرون
المدينة منصرفه من عمرة شهر رمضان ثم شخص هرون الى الحج وحمله معه ثم انصرف على طريق
البصرة فحبسه عند عيسى بن جعفر ثم اشخصه الى بغداد فحبسه عند السندي بن شاهك
فتوفي عليه السلام في حبسه ودفن ببغداد في مقبرة قريش وامه ام ولد يقال لها حميدة
شرح زائيده شد امام موسی کاظم ع در زمان ابراهيم بن الوليد بن عبد الملک در ابواء در سال
صد و بيست و هشت و بعضی هم گفتند صد و بيست و نه و کفته شد اند بنا وفی کرش شش
از رجب از سال صد و هشتاد و سه و او فرزند پنجاه و چهار يا پنجاه بود و از دنيا کفته شده
زندان سندی بن شاهک و هارون باخود برداشته برده بود او را از مدينه وقتی که ده شب مانده
از شوال صد و هفتاد و نه بجائی که آمده بود هرون بمدينه در وقت بازگشتن او از عمره ماه رمضان
بعد از آن بيرون رفت هارون بسوی حج پس برد او را با خود بعد از آن برگشت از مکه براه بصره
پس بند کرد او را نزد عيسی بن جعفر بعد از آن بيرون برد او را بسوی بغداد پس بند کرد او را نزد سندی
بن شاهک پس وفات يافت عليه السلام در زندان او و مدفون شد در بغداد در مقبره قريش و مادر
بود کفته ميشد او را حميده اول اصل دخل ابن عكاشة بن محصن الاسدي على ابي جعفر
عليه السلام وكان ابو عبد الله عليه السلام قائما عنده فقدم اليه عنبا فقال حبة حبة يأكله
الشيخ الكبير والصبي الصغير وثلثة واربعة يأكله من يظن انه لا يشبع وكله حبتين
حبتين فانه يستحب شرح داخل شد پسر عكاشه بن محصن اسدی بر امام محمد باقر عليه السلام و امام جعفر
صادق ع ايستاده بود نزد او پس پيش آورد امام جعفر صادق ع يا امام محمد باقر عليه السلام بسوی
عكاشه انگور پس حبه حبه عكاشه يکيک را ميخورد امام جعفر صادق يا امام محمد باقر عليهما السلام گفت
يکی يکی را ميخورد انگور را پير کهن سال يا طفل کوچک برای و سه دانه و چهار دانه را ميخورد
انگور کسی که از او خواهش کان دارد که او سير نخواهد شد بخوريد دو دانه دو دانه چه بدرستيکه

آن مخاطب برای عذر بس وطفل که مذکور شد اصل فقال لأبي جعفر عليه السلام لأيّ شيء لا تزوّج
أبا عبد الله عليه السلام فقد أدرك التزويج قال وبين يديه صرّة مختومة فقال أما إنّه سيجيء
نخّاس من أهل بربر فينزل دار ميمون فنشتري له بهذه الصرّة جارية قال فأتى لذلك
ما أتى فدخلنا يوما على أبي جعفر عليه السلام فقال ألا أخبركم عن النخّاس الذي ذكرته لكم قد قدم
فاذهبوا فاشتروا بهذه الصرّة منه جارية شرح پس حکایت کرد امام محمد باقر علیه السلام برای
عکاشه ابو عبد الله را بتحقیق رسیده بحد کدخدا کردن راوی گفت و پیش امام محمد همیانی بود
سر بمهر بود پس گفت آگاه باش بدرستی که شان این است که البته خواهد آمد برده فروشی از اهل بربر و فرود
آید در خانه میمون پس بخریم برای او برای ابو عبد الله بآن همیان آن زمان برده فروش کنیزکی
گفت راوی گفت پس آمد آن زمان که حکایت بجهت آن آمدن آن ایام پس داخل شدیم روزی بر امام محمد باقر
علیه السلام پس گفت آگاه باشید خبر میدهم شما را از برده فروشی که گفتم او را برای شما بتحقیق آمد پس
بروید بخرید بهمین همیان از او کنیزکی اصل قال فأتينا النخّاس فقال قد بعت
ما كان عندي إلا جاريتين مريضتين إحداهما أمثل من الأخرى قلنا فأخرجهما
حتى ننظر إليهما فأخرجهما فقلنا بكم تبيعنا هذه المتماثلة قال بسبعين دينارا
قلنا أحسن قال لا أنقص من سبعين دينارا قلنا له نشتريها منك بهذه الصرّة ما بلغت
ولا ندري ما فيها وكان عنده رجل أبيض الرأس واللحية قال فكّوا وزنوا فقال النخّاس
لا تفكّوا فإنّها إن نقصت حبّة من سبعين دينارا لم أبايعكم فقال الشيخ ادنوا فدنونا
وفككنا الخاتم ووزنّا الدنانير فإذا هي سبعون دينارا لا تزيد ولا تنقص فأخذنا الجارية
شرح المتماثلة بتاء سه نقطه بصیغه اسم فاعل از باب تفاعل بیماری که نزدیک بصحت شده باشد وبعضی
خوانده‌اند بجای تاء احسن بصیغه امر از باب تفعیل و منصوب بفعل مقدر است بتقدیر قل احسن یا بصیغه
امر از باب افعال است ... یعنی راوی گفت پس آمدیم نزد برده فروش
پس گفت بتحقیق فروختم آنچه نزد من بود بغیر دو کنیزک بیمار که یکی از آن دو بهتر از دیگری است گفتیم
پس بیرون آور ایشان را تا نظر کنیم بایشان پس بیرون آورد ایشان را پس گفتیم بچند میفروشی بما این
نزدیک بصحت را یا بغایت خوب پس گفت بهفتاد دینار گفتیم احسان کن یا چیزی کم کن گفت کم
از هفتاد دینار نمیکنم گفتیم او را میخریم از تو باین همیان هر قدر که رسیده باشد

ونمیدانیم

ونمیدانیم که چه قدر است در آن بعد از آن برده فروش مرد که سعید بود صره پیش او گفت اگر
جدا کنید مهر آن را ... برده فروش جدا مکنید مهر را چه بدرستی که آن اگر کم باشد یک حبه
از هفتاد دینار معامله نمیکنم با شما پس گفت آن پیر مرد نزدیک بیایید پس نزدیک رفتیم
و جدا کردیم مهر را و کشیدیم دینارها را پس ناگاه آن هفتاد دینار درست بود که زیاده نبود و کم نبود
پس گرفتیم کنیز را اصل فأدخلناها على أبي جعفر عليه السلام وجعفر قائم عنده فأخبرنا أبا جعفر بما
كان فحمد الله وأثنى عليه ثم قال لها ما اسمك فقالت حميدة فقال حميدة في الدنيا محمودة
في الآخرة أخبريني عنك أبكر أنت أم ثيّب قالت بكر قال وكيف ولا يقع في أيدي النخّاسين شيء
إلا أفسدوه فقالت قد كان يجيئني فيقعد منّي مقعد الرجل من المرأة فيسلّط الله عزّ وجلّ عليه
رجلا أبيض الرأس واللحية فلا يزال يلطمه حتى يقوم عنّي ففعل بي مرارا وفعل الشيخ به مرارا
فقال يا جعفر خذها إليك فولدت خير أهل الأرض موسى بن جعفر عليه السلام شرح حمیده ...
یعنی ستایش کرده ... یعنی پس داخل کردیم آن کنیز را
بر امام محمد باقر و امام جعفر صادق ایستاده بود نزد او پس خبر کردیم امام محمد باقر را بآنچه شد پس حمد کرد
الله تعالی و ثنا گفت برای او بعد از آن گفت کنیز را که چیست نام تو پس گفت حمیده پس گفت ستایش کرده
در دنیا ستایش کرده شده در آخرت برای ایمان و عمل صالح خبر ده مرا از خودت که آیا باکره ای یا ...
گفت باکره گفت چگونه باکره ... واقع نمیشود در دست برده فروشان چیزی مگر آنکه تباه کنند
پس گفت ... می‌آمد نزد من ... مسلط میکرد خدا عز و جل
بر او مردی که سفید بود موی سر و ریش او پس همیشه طپانچه میزد او را تا برمیخاست از من پس میکرد آن کار با من
چند بار و میکرد آن پیر مرد با او چند بار پس امام محمد باقر گفت ای جعفر بگیر او را پس زایید بهترین
روی زمین در زمان خود موسی بن جعفر علیه السلام را دوم اصل عن المعلّى بن خنيس أنّ أبا عبد الله
عليه السلام قال إنّ حميدة مصفّاة من الأدناس كسبيكة الذهب ما زالت الأملاك تحرسها
حتى أدّيت إليّ كرامة من الله لي والحجّة من بعدي شرح روایت است از معلی بن خنیس که امام جعفر
صادق گفت بدرستی که حمیده صاف کرده شده است از چرکها مانند شمش طلا ملائکه محافظت
میکردند او را تا رسانیده شد بسوی من برای کرامتی که از جانب الله تعالی مرا و حجت بعد از من سیم
اصل عن أبي خالد الزبالي قال لمّا أقدم بأبي الحسن موسى عليه السلام على المهدي القدمة

الاولى نزل زبالة فكنت احدثه فرآني مغموما فقال لي يا ابا خالد ما لي اراك
مغموما فقلت وكيف لا اغتم وانت تحمل الى هذه الطاغية ولا ادري ما يحدث
فيك فقال ليس علي بأس اذا كان شهر كذا وكذا ويوم كذا فوافني في اول الميل فما كان لي
هم الا احصاء الشهور والايام حتى كان ذلك اليوم فوافيت الميل فما زلت عنده حتى
كادت الشمس ان تغيب ووسوس الشيطان في صدري وتخوفت ان اشك فيما قال فبينا
انا كذلك اذا نظرت الى سواد قد اقبل من ناحية العراق فاستقبلتهم فاذا ابو الحسن عليه السلام
امام القطار على بغلة فقال ايهن يا ابا خالد قلت لبيك يا ابن رسول الله فقال لا
تشكن ود الشيطان انك شككت فقلت الحمد لله الذي خلصك منهم فقال ان لي اليهم
عودة لا اتخلص منهم شرح اقدم بصيغه ماضى مجهول از باب افعال است الاقدام پيش كسى بردن و
تعديه آن بعلى براى تضمين معنى وفود است يا بابى الحسن براى تعديه است القدمة بضم قاف و سكون
دال اسم از قدوم است و صفت آن بمعنى مطلق است زباله بفتح زا و بيك نقطه و تخفيف با و بيك نقطه و الف
موضعى است كه ابتداى مدينه است از طرف شام الطاغيه بطا بى نقطه و الف و غين با نقطه و يا دو نقطه در پايين و
تاء مبالغه بغايت بى باك و ظالم الميل بكسر ميم و سكون يا دو نقطه در پايين و لام
خاكى است بر سر راه منصوب كه بيان ... فرسخ است و الاحصاء شمردن ايهن بفتح همزه
و سكون يا بيك نقطه و فتح ها بمعنى خوشحالى است و منصوب است تا حال ... باشد يعنى
روايت است از ابو خالد زبالى كه گفت وقتى كه پيش برده شد امام موسى كاظم عليه السلام بر مهدى عباسى كه خليفه
شد بعد از منصور دوانيقى پيش نفعش اول فرود آمد در زباله پس با او سخن ميگفتم پس ديد مرا غمناك
پس گفت اى ابو خالد چيست مرا كه مى بينم ترا غمناك پس گفتم و چون غمناك نباشم و حال آنكه تو برده
ميشوى از مدينه بسوى اين بغايت بى باك و نميدانم كه چه حادثه ميشود در تو پس گفت نيست برمن
باكى وقتيكه شد ماه چنين و روز چنين پس استقبال كن مرا در اول ميل يعنى كه انتها ميكند
پيش از آنكه مانا يعنى ابو خالد گفت پس بود مرا فكرى مگر شمردن ماهها و روزها تا شد آن روز
پس استقبال كردم نزد ميل پس ماندم نزد ميل تا نزديك شد آفتاب كه فرو رود و اضطراب انداخت
شيطان در سينه من و ترسيدم كه شك كنم در صدق آنچه گفته بود پس در ميان اينكه من در اين
اضطراب بودم ناگاه نظر كردم بسوى سياهى بسيار كه آمد از جانب بغداد پس استقبال كردم

ايشانرا پس ناگاه امام عليه السلام در پيش قطار شتر بود بر استرى پس گفت بر خوشحالى بود اى ابو
خالد گفتم لبيك اى پسر رسول الله پس گفت شك مكن البته دوست داشت شيطان اينكه شك كردى
تو اى پس گفتم ستايش خدا ايرا كه نجات داد ترا از اين ظالمان پس گفت بدرستيكه مرا بسوى ايشان بر گشتنى
هست نجات نمى يابم از ايشان چهارم اصل عن يعقوب بن جعفر بن ابرهيم قال كنت عند ابي
الحسن موسى عليه السلام اذ اتاه رجل نصراني ونحن معه بالعريض فقال له النصراني اني اتيتك
من بلد بعيد وسفر شاق وسألت ربي منذ ثلثين سنة ان يرشدني الى خير الاديان
والى خير العباد واعلمهم واتاني آت في النوم فوصف لي رجلا بعليا دمشق فانطلقت
حتى اتيته فكلمته فقال انا اعلم اهل ديني وغيري اعلم مني فقلت ارشدني الى من هو اعلم
منك فاني لا استعظم السفر ولا تبعد علي الشقة ولقد قرأت الانجيل كلها ومزامير
داود وقرأت اربعة اسفار من التورية وقرأت ظاهر القرآن حتى استوعبته كله شرح
عريض بضم عين بى نقطه و فتح را بى نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و ضاد با نقطه نام وادى است
اطراف مدينه ... عليا دمشق بكسر دال بى نقطه و فتح ميم و شين با نقطه و قاف شهر شام است الشقه
بضم شين با نقطه و تشديد قاف ناحيه مسافت ... دور سفر دور الاسفار بفتح همزه و سكون
سين بى نقطه و فا و الف و را بى نقطه جمع سفر بكسر سين بى نقطه و سكون فا اجزاء كتاب ... ايرا كه
فرستاده شده باشد ... اجزاء توريه مستعمل ميشود ميتواند بود كه توريه چهار
جزو بوده است كه در مش ... يعنى روايت است از يعقوب بن جعفر بن ابراهيم كه گفت بودم
نزد امام موسى كاظم عليه السلام وقتيكه آمد نزد او مردى ترسا و ما با او در عريض بوديم پس گفت امام
را آن ترسا بدرستيكه من آمدم ترا نزد تو از شهرى دور و سفرى مشكل و دعا كردم صاحب كار خود
را سى سال كه مرا رهنمائى كند بسوى بهترين دينها و بسوى بهترين بندگان و داناترين بندگان و آمد بمن
آينده در خواب پس بيان كرد براى من مردى را در ناحيه بالاتر از محله قاحى دمشق پس رفتم تا آمدم
نزد او پس گفتگو كردم با او پس گفت من داناترين اهل دين خودم كه دين ترسايان باشد و غير من داناتر است
از من پس گفتم بمن بنما كه غير از اهل دين من پس گفتم راهنمائى كن مرا بسوى آنكه او داناتر است از تو
چه بدرستيكه من بزرگ نمى شمرم سفر را و دور نمى نمايد بر من ناحيه كه قصد آن كنم و هر آينه بتحقيق خواندم
انجيل را همه را و مزامير داود را و خواندم چهار جزو از توريه را و خواندم ظاهر لفظ قرآن را تا احاطه

آن ها مراد باشد یعنی که ما ظهر اول شد یا مر چنانچه می آید که ما تفسیرها فی الباطن **اصل** فقال لی الغلام
إن كنت تريد علم النصرانية فأنا أعلم العرب والعجم بها وإن كنت تريد علم اليهودية فباطي
ابن شرحبيل السامري أعلم الناس بها اليوم وإن كنت تريد علم الإسلام وعلم التوراة
وعلم الإنجيل والزبور وكتاب هود وكل ما أنزل على نبي من الأنبياء في دهرك ودهر غيره وما أنزل من
السماء من خبر فعلمه أحد أو لم يعلم به أحد فيه تبيان كل شيء وشفاء للعالمين وروح لمن استروح
إليه وبصيرة لمن أراد الله به خيرا وأنس إلى الحق فأرشدك إليه فأته ولو مشيا على رجليك فإن
لم تقدر فحبوا على ركبتيك فإن لم تقدر فزحفا على استك فإن لم تقدر فعلى وجهك فقلت
لا بل أنا أقدر على المسير في البدن والمال **شرح** مراد بعلم النصرانية علمی است که صاحبش نصرانی باشد
مصدر یا جمع اسم فاعل مستعمل شده برای مبالغه و هم چنین است علم الیهودیة و همچنین است علم الاسلام
و ضمیر بها راجع بالنصرانیة است و همچنین راجع بالیهودیة است که مصدر باب تفعلات و معنی یهودیت
و نصرانیت ... باطی بتخفیف
و نقطه ... و در بعض احکام ... شامی
و ما نزل ... عبارت است جر بحاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین ...
جر ... است ...
بود که علم ... محکمات باشد ...
احتمال ... متشابهات باشد که معلوم ... بضم جیم و ضم تاء سه نقطه و ...
و ... ناتمام ...
و سکون حاء بی نقطه ... و سکون سین بی نقطه و تاء
دو نقطه در بالا ... **شرح** ... اعلم ...
که علم نصرانی بوده باشد ... بوده ... که علم یهودی ... باشد
پس ... شرحبیل سامری ... علم اسلام باشد
علم توریة باشد و علم انجیل ... و کتاب هود ... که نازل شده بر ...
نه باشد ... و علم ... از آسمان که ...
... صدق ... واضح ...

مثل معتبر ... محکمات ... مثل ... متشابهات که ... الاختلاف
... و ... معصوم ... معلوم می شود ...
جهل ... برای ... شده باشد ...
باشد الله تعالی ... باشد ... آنکه ... عالم ...
... نفس ...
... فارغ ... برفتن ...
او ... بپرسی ... خوج ...
خود کنی **اصل** قال فانطلق من فورك حتى تأتي يثرب فقلت لا أعرف يثرب قال فانطلق حتى
تأتي مدينة النبي الذي بعث في العرب وهو النبي العربي الهاشمي فإذا دخلتها فسل عن
بني غنم بن مالك بن النجار وهو عند باب مسجدها وأظهر بزة النصرانية وحليتها فإن واليها
يتشدد عليهم والخليفة أشد ثم تسأل عن بني عمرو بن مبذول وهو ببقيع الزبير ثم
تسأل عن موسى بن جعفر وأين منزله وأين هو مسافر أم حاضر فإن كان مسافرا فالحقه فإن
سفره أقرب مما ضربت إليه ثم أعلمه أن مطران عليا الغوطة غوطة دمشق هو الذي أرشدني
إليك وهو يقرئك السلام كثيرا ويقول لك إني لأكثر مناجاة ربي أن يجعل إسلامي
على يديك **شرح** ... و هو عند ... بنی غنم ... عبارت ... قبایل ...
و هو ببقیع الزبیر بفتح باء یک نقطه ... بقعه ... جهات ...
صورت ... حلیه بکسر حاء بی نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین ...
مطران بفتح و کسر میم و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف و نون ... غوطه بضم غین با نقطه
و سکون واو و طاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف و نون ... غوطه بضم غین با نقطه و سکون
واو و طاء بی نقطه موضع ... دمشق ...
... شو ... گفت برای ...
... گفت برای ...
... هاشم ... کتب سماوی مذکور است ... داخل شدی
پس سؤال کن از منزل اولاد غنم بن المالک بن نجار ... در مسجد مدینه است و ظاهر ...

در خود لباس ترسایی و نشان ترسایان چه بدرستی که حاکم مدینه سختگیری میکند بر این طایفه که ترسایان اند
نزد ایشان نروید و نکنید و خلیفه سختگیرتر است از حاکم است بر ایشان و عبدالله پیری از آن طایفه از
عمرو بن میمون و منزل ایشان در تقبیح زنّار است که بیان شد در حدیث سی و هشتم مجلس اول عبدالله نجی
ایشان از موسی بن جعفر و اینکه کجاست اما با او هم ناورات یاد و منزل حق حاضر است چون که یا شد بیان آنکه
بر وجه بعد رستی که سفر او منزل بکند خواهد بود و ایشان که رفیق بسوی او و عبدالله اعلام کن موسی بن جعفر را
که مطلع باشد بالای شهر معروف که شهر دمشق باشد او انکار است که راهنمایی کرده مرا بسوی تو و علم بر اینکه
سلام بیان رسانم و بیکو بعیدی اینکه بدرستی که من هر آینه بیان رسانم منابات صاحب کل اختیار خود را که بی رفیق
خود کرده او را سلام مرا برسید و دست تو **اصل** فَقَصَّ هٰذِهِ الْقِصَّةَ وَهُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَى عَصَاهُ ثُمَّ
قَالَ إِنْ أَذِنْتَ لِي يَا سَيِّدِي كَفَّرْتُ لَكَ وَجَلَسْتُ فَقَالَ آذَنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَلَا آذَنُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ
فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقَى عَنْهُ بُرْنُسَهُ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ قَالَ نَعَمْ مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ فَقَالَ
النَّصْرَانِيُّ أُرْدُدْ عَلَى صَاحِبِي السَّلَامَ أَوَمَا تَرُدُّ السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِكَ أَنْ
هَدَاهُ اللّٰهُ فَأَمَّا التَّسْلِيمُ فَذَاكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا **شرح** القص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه بیان
و حکایت کردن و اول مراد است در اول و فقرهٔ دوم عکس آن میگوید که التکفیر طاعت و فضه که
صیغهٔ متکلم وحده از باب تفعیل یا باب تغیرات التکفیر و الکفر بفتح کاف و تعظیم که متعارف مجوس است با
خود را بیست بیرون دست گذاشتن یا کف دو دست بهم گذاشتن یا خم شدن و سر پیش افکنده در وقت ایستادن
و ما تبدا منها البرنس بضم با یک نقطه و سکون راء بی نقطه و ضم نون و سین بی نقطه دلق و بالاپوش که کلاه
آن متصل است به جامه لباس ترسایان است آن در آن هداه بفتح همزه و سکون نون مفتوح است چه علی صاحب
متضمن معنی قوله است پس هداه الله جمله دعائیه است و میتواند بود که آن مصدریه باشد و جمله علی صاحبک
دعائیه باشد یعنی پس بر اینکه حکایت تا بوقتی که او ایشان بکند که کرده بود بر عصای خود عبدالله و گفت اگر
رخصت دهی او را من تعظیم کنم برای تو بروش که با دشاهان خود را تعظیم میکنیم و بنشینم پس امام گفت
رخصت میدهم ترا که بنشینی و رخصت نمیدهم ترا که آن تعظیم کنی پس نشست عبدالله و انداخت از خود
خود را عبدالله گفت قربانت شوم ایا رخصت میدهی مرا در سخن گفتن آری نیامدی مگر برای آن پس گفت
بر گردان جواب سلام مرا آیا جواب سلام نمیگویی پس گفت ترسا بر گردان جواب مرا
راهنمایی بتو کرده سلام را ایا رد سلام نمیکنی پس گفت امام علیه السلام بر صاحب تو برکردن است هدایت که خدا

کناد او را الله تعالی اما سلام کرده پس این و تحیات که کرده دید بن ما که مثل مثاق العهرات اشاره
با آنچه گذشت در حدیث چهلم از باب صد و دوم و حاصل اینست که سلام بر کسی برای تذکیر و تجدید عهد الٰهی است
برای طلب جمع و شد عمل باو بین مخصوص باهل دین حق است مگر در موضع تقیه **اصل** فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
أَصْلَحَكَ اللّٰهُ قَالَ سَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ اللّٰهِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَنَطَقَ بِهِ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ
فَقَالَ حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ مَا تَفْسِيرُهَا
فِي الْبَاطِنِ فَقَالَ أَمَّا حٰمٓ فَهُوَ مُحَمَّدٌ وَهُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ وَأَمَّا الْكِتَابُ
الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ وَأَمَّا اللَّيْلَةُ فَفَاطِمَةُ وَأَمَّا قَوْلُهُ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ يَقُولُ يَخْرُجُ
مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ **شرح** الحبر بکسر و فتح حاء بی نقطه و سکون باء یک نقطه
و راء بی نقطه عالم یهودان و صالح **بیان** پس گفت او را ترسا بدرستی که من سؤال میکنم از تو خواهد او را نیک الله تعالی
امام گفت سؤال کن پس ترسا گفت خبر ده مرا از کتاب الله تعالی که فرستاده بر محمد و سخن گفت محمد با آن کتاب بعد از آن
کرد الله تعالی آن کتاب را بآنچه وصف کرد مثل قرآنا عربیا غیر ذی عوج و مثل تبیانا لکل شیء و مانند اینها
برای وصف دیگر آن کتاب در سورهٔ دخان حم قسم بکتاب ظاهر ظاهر کننده که بدرستی که ما فرود آوردیم او را
در شبی برکت داده شده بدرستی که ما بودیم اعلام کنندگان احکام خود را برای خلایق با آن شب جدا
آنها داده شده جدا کرده میشود هر کاری که مستحکم است چیست تفسیر این آیت در پنهان پس گفت امام حم کنایه
از آن تهجات با جمیع که حرف نما محذوف است بتقدیر با حم یعنی با محمد حم در کتاب هود که فرستاده
بر او هست با جمیع که داده کتاب تعبیر از محمد بحم شده و آن کم کرده شده حروفات با جمیع که محمد چهار حرف است
و دو تا از آنها کم شده برای اختصار و رمز و اما کتاب مبین پس آن امیرالمؤمنین علیه السلام است و اما لیله پس فاطمه
و اما قول او که در فاطمه جدا کرده میشود هر امارت مستحکم میگوید الله تعالی که بیرون میآید از نسل او دانا
که هر کدام امام زمانی باشد یا بروش که مردی حکیم خواهد بود که علی بن الحسین باشد و محمد بن علی
الثانی **اصل** فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْ لِيَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ مِنْ هٰؤُلَاءِ الرِّجَالِ فَقَالَ إِنَّ الصِّفَاتِ تَشْتَبِهُ
وَلٰكِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَإِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ
إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَتُحَرِّفُوا وَتُكَفِّرُوا وَقَدِيمًا مَا فَعَلْتُمْ قَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ إِنِّي لَا أَسْتُرُ عَنْكَ مَا
عَلِمْتُ وَلَا أُكَذِّبُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي صِدْقِ مَا أَقُولُ وَكَذِبِهِ وَاللّٰهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللّٰهُ مِنْ
وَقَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ وَلَا يَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ وَلَا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ

فقولوا لک فی ذلک الحق کل ما ذکرت فهو کما ذکرت شرح مراد برجال امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بن الحسین است و مراد بقوم خلفای رسول علیه السلام و امیر المؤمنین میمون بن خلفا است و مراد بثالث امام کاظم
علیه السلام است جمله ما یخرج من نسل انبیا ثالث است یعنی ظاهر است مضمون ما یخرج من نسلات یعنی
مرد تو تا بیان کنی برای من اول و آخر را ازین سه مرد پس امام گفت بعد ستایش که تا بنهای آن دو کس که
شبیه بعیسی میشود با جمعی که بر اختلاف در ذات ایشان لیکن سیم از جمله امید باکره دوم است از جمله ابن
بیان میکنم برای تو که بر وجه میرود امامت از اولاد ما بعد ستایش کرامت که امامت از نسل امام سیوم از خلفا
بنی اخر الزمان ببر وجه میرود هر آینه هست در کتابهای که فرود آمده بر شما اگر تغییر نداده باشید و
تحریف نکرده باشید در کتاب و قطع باشید در رفتن سابق بغایت سابق کردید تغییر و تحریف و کفرها انا فته
بآیت سوره شعرا و اتل الحق ندیکلا فلیس کفتا ولاتها بعد ستایش گفت نمی بینیم اذن الحمد لله دانستم و دفع
نادر حال اکنه تو میدانی آنچه باکره میکنیم در راستی آن و دفع بودن آن بجدا فتم که هر آینه غضبی بخشی
تو الله تعالی ان حمد فضل خود و غضب کرده بر قوا ان حمد بعث خود آنچه آنکه مانع بشنوانند شد مانع
و بشنوانند بوشنایی از ایمان شانند که ان ورد و دفع بشنوانند که نگه که در دفع کنی که بعض برای
در آنچه سوال کنی خواهد بود هر چه کفتی از اول تا آخر ایمان است که گفتی اصل فقال له ابو ابراهیم
علیه السلام اعجلک ایضا خبر الاخبر فهو الاقبل مما قرأ الکتب اخبرنی ما اسم ام مریم و ای یوم
نفخت فیه مریم و لکم من ساعة من النهار و ای یوم وضعت مریم فیه عیسی و لکم من ساعة
من النهار فقال النصرانی لا ادری شرح الاعجال کنایة بود بجزی رسانیدن یعنی بیک
امام موسی کاظم علیه السلام بود مرسام تو این بجزی که نشاید ان کی از جمله کی که خوانده کتاب
سماوی باخبر بوده مرا که جیست نام مادر مریم و کدام روز که در وی شده دار آنعذ مریم عیسی و در چند ساعت
از ساعات روز شده در بعیت و قلع شد با جمعی که چه معتلد روز که شته بود که شده و کدام روز بود که
زائیده در آن روز مریم عیسی را در چند ساعت از روز بود با جمعی که چند ساعت که گذشته بود از روز که
او را پس گفت تو سائل که نمیدانم اصل فقال له ابو ابراهیم علیه السلام اما ام مریم فاسمها مرثا و هی
بالعربیة و اما الیوم الذی حملت فیه مریم فهو یوم الجمعة للزوال و هو الیوم الذی هبط فیه
الروح الامین و لیس للمسلمین عید کان اولی منه عظمه الله تبارک و تعالی و عظمه محمد صلعم
فامر ان یجعله عیدا فهو یوم الجمعة و اما الیوم الذی ولدت فیه مریم فهو یوم الثلثا

لاربع ساعات و نصف من النهار و النهر الذی ولدت علیه مریم عیسی علیه السلام هل تعرفه قال
لا قال هو الفرات و علیه شجر النخل و الکرم و لیس یساوی بالفرات شیء للکروم و النخیل فاما الیوم
الذی حجبت فیه لسانها و نادی قیدوس ولده و اشیاعه فاعانوه و اخرجوا آل عمران
الی مریم فقالوا لها ما قص الله علیک و کتابه و علینا فی کتابه فهل فهمته قال نعم و قرأته الیوم
قال اذا لا تقوم من مجلسک حتی یهدیک الله شرح مرثا بفتح میم و فتح راء بی نقطه و ثاء سه نقطه و الف
و در بعض نسخ بحاء و ثاء دو نقطه در بالا است و هیبه بضم واو و فتح هاء و باء یکنقطه است صاحب
نام مادر مریم است بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون گفته و موافق این می آید در حدیث اول باب
دوازدهم النخل بفتح شین بالنقطه و فتح راء بی نقطه جمع شجره درختان قیدوس بفتح قاف و سکون یاء
در پائین و ضم دال بی نقطه و سکون واو و سین بی نقطه و در بعض نسخ بفاء و نون است اسم ظالمی
در قول حیلت لسانها دیگران الیوم است مجبر فهو متعلق بجمع بوم است الاحدث بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه
دال بی نقطه و ثاء سه نقطه ناه تر مراد بر الیوم الاحدث روز ولادت عیسی است و نسبت احدث باو
مجازی است جه صفت عیسی است باعتبار آن روز بیخ پس گفت امام علیه السلام اما مادر مریم پس نام او مرثا
و او و هیبه است در لغت عربیه و اما روز یکه حامله شده در آن روز مریم پس آن روز جمعه است وقت ظهر که
که فرود آمده در آن روز جبرئیل بر مریم و نیست مسلمانان را عیدی که بوده باشد اولی و تر بعید بودن
تعظیم کرده آن را الله تبارک و تعالی و تعظیم کرده آن را محمد صلی الله علیه و آله پس امر کرده که کردانیده
آن را عید پس آن روز عید اجتماع خلایق برای نماز است و اما روز یکه زائیده در آن روز مریم پس آن روز سه
شنبه در چهار ساعت و نیم از روز و آن جوی که زائید بر آن جو مریم عیسی را آیا می شناسی آن را پس گفت نه
فرات است و بر آن نهر درختان خرما و تاکهای انگور و برابر کرده نمیشود نزد دهقانان با فرات
آب دیگر برای تاکهای انگور و درختان خرما اشاره است بتفسیر قول الله تعالی در سوره مریم تحتک
سریا پس اما روزیکه مانع شد در آن روز زبان خود از سخن گفتن و ندا کرد قیدوس اولاد خود را
تا بیاورند و یاری دادند و بیرون آوردند نخانهای آل عمران که خویشان مریم است تا نظر کنند
بسوی مریم پس گفتند آل عمران یا قیدوس و اولاد و اتباع مریم را آنچه حکایت کرده الله تعالی بر تقدیر
کتاب حق که انجیل باشد و بر ما در کتاب حق که قرآن باشد اشارت است بقول الله تعالی در سوره
مریم قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت

أمّك بعينها گفت ای مریم هر آینه کردی کاری عجیب یا ای خواهر هارون در صلاح نبود پدر تو مرد بد
و نبود مادر تو زانیه چنانکه فهمیدی می‌زنند تا کرد کلام برون گفت ای خواهر هارون در عفاف دار انجیل
برونان تو یا یعنی کردن انجیل یا بعث ... اما نمی‌رفت امام گفت حدیث متکلم کرد که آیه تو
داشت گفتی ... تا آنکه ... کند قال الله تعالی اصل قال النصرانی
كان اسم أمي بالسريانية وبالعربية فقال كان اسم أمك بالسريانية عنقالية وعنقورة
كان اسم جدتك لأبيك وأما اسم أمك بالعربية فهو مية وأما اسم أبيك فعبد المسيح
فهو عبد الله بالعربية وليس للمسيح عبد قال صدقت وبررت فما كان اسم جدي قال
كان اسم جدك جبرئيل وهو عبد الرحمن سميته في مجلسي هذا قال أما إنه كان مسلما
قال أبو إبراهيم عليه السلام نعم وقتل شهيدا دخلت عليه أجناد فقتلوه في منزله غيلة
والأجناد من أهل الشام قال فما كان اسمي قبل كنيتي قال كان اسمك عبد الصليب قال
فما تسميني قال اسمك عبد الله شرح گفت ترسا که بود نام مادر من بلغت سریانیه که انجیل بآن
و بلغت عربیه چون امام گفت بود نام مادر تو بسریانیه عنقالیه و عنقوره بود نام جده تو از جانب پدر
و اما نام مادر تو بلغت عربیه پس آن میه است و اما نام پدر تو پس عبد المسیح است پس پدر تو عبد الله
بلغت عربیه نیست مسیح را بنده مراد این است که آن نام مناسب نیست بلکه می‌باید که نام او عبد الله باشد
یعنی بنده نادر ترسا گفت راست گفتی و نیکویی کردی پس چه بود نام جد من امام گفت بود نام جد
جبرئیل و آن یعنی عبد الرحمن است نام نهادم جد ترا در این مجلس این نام که عبد الرحمن باشد تا
با اینکه مشارکت با جبرئیل علیه السلام در نام نبود و با شد اعلام آنکه بجا آن خوب نیست ترسا گفت
باش بدرستی که جد من مسلمان بود گفت امام علیه السلام آری و کشته شد مانند شهید داخل شدند
لشکر چند پس کشتند او را در منزل او بی گناه و آن لشکرها از اهل شام بودند ترسا گفت چه بود
پس پیش از آنکه کنیت من مشهور شود امام گفت بود نام تو عبد الصلیب یعنی بنده خاج ترسا گفت
پس چه نام می‌کنی مرا امام گفت نام میکنم ترا عبد الله اصل قال فإني آمنت بالله العظيم وشهدت
أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له فردا صمدا ليس كما تصفه النصارى وليس كما تصفه
اليهود ولا جنس من أجناس الشرك وأشهد أن محمدا عبده ورسوله أرسله بالحق
فأبان به لأهله وعمي المبطلون وأنه كان رسول الله إلى الناس كافة إلى الأحمر

ولاسود

والأسود كل فيه مشترك فأبصر من أبصر واهتدى من اهتدى وعمي المبطلون وضل عنهم
ما كانوا يدعون وأشهد أن وليه نطق بحكمته وأن من كان قبله من الأولياء نطقوا
بالحكمة البالغة وتوازروا على الطاعة لله وفارقوا الباطل وأهله والرجس وأهله و
هجروا سبيل الضلالة ونصرهم الله بالطاعة وعصمهم من المعصية فهم لله أولياء وللدين
أنصار يحثون على الخير ويأمرون به آمنت بالصغير منهم والكبير ومن ذكرت منهم
ومن لم أذكر وآمنت بالله تبارك وتعالى رب العالمين شرح امر گفت پس بدرستی که من گرویدم
به پروردگار که بزرگ است و گواهی دادم که نیست مستحق عبادت مگر الله به تنهایی شریکی نیست او را
عبادت به حالتی که یکتا است مقصود اهل حاجات نیست چنانچه بیان می‌کنند او را ترسایان که یعنی
می‌گویند او مسیح ابن مریم است و بعضی می‌گویند ثالث ثلاثه است و نیست چنانچه بیان می‌کنند او را یهود که
می‌گویند عزیر پسر او است و نیست چنانچه جنسی از جنسهای که اهل شرک‌اند بیان می‌کنند مثل اینکه می‌گویند ملائکه
دختران اویند و گواهی میدهم که محمد بنده او است و رسول او است فرستاده او را بحق پس ظاهر ساخت
برای اهل حق و کوری کردند اهل باطل و اینکه بود رسول الله صلعم بسوی مردم همه بسوی سرخ و سیاه
هر یکی از ایشان خلایق در این رسالت او داخل و شریک‌اند پس دیدند و بینایی کردند پس رسالت او هر که دید
کرد و راه یافت پس رسالت او هر که راه یافت و کوری کردند اهل باطل و گم شد از اهل باطل آنچه دعوی
بآن می‌کردند دعوی غیر معلوم کردند یا این که گرد داشتند که آن باطل است و از آن برگشتند و گواهی
کدام امامی که رسول تعیین کرده بحکم الله تعالی که امام موسی کاظم علیه السلام باشد سخن گفت بحکمت رسول
که آنچه گفت بطن خود نیست بلکه قول رسول است و اینکه هر که بود پیش از او از اولیا که امیر المؤمنین و
حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد باشد سخن گفتند بحکمت رسا و مدد کردند
بر طاعت خدای تعالی و جدایی کردند از باطل و اهل باطل و از شک بر ربوبیت رب العالمین بر دین
و از اهل شک و بر دین خود و از راه ضلالت دوری جستند پس داد ایشان الله تعالی به طاعت و نگاه داشت
ایشان از معصیت چه ایشان برای خدای تعالی ایمان‌اند و برای دین اسلام مدد کاران‌اند برحالی که ترغیب
خلایق بآن می‌کنند و امر می‌کنند به نیکی ایمان آوردم به کوچک امامان و بزرگ ایشان و هر که بخاطر رسانیدم
از جمله ایشان و هر که بخاطر نرسانیدم تا روز قیامت و ایمان آوردم بر ربوبیت الله تبارک و تعالی که
صاحب کل اختیار و هر کس و هر چیز است اصل ثم قطع زناره وقطع صليبا كان في عنقه من ذهب

ثُمَّ قَالَ لَهُ فِي حَقِّي أَضَعُ صَدَقَتِي حَيْثُ تَأْمُرُ فِي فَقَالَ هٰهُنَا أَخٌ لَكَ كَانَ بِمِثْلِ دِينِكَ فَجَاءَ
رَجُلٌ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَهُوَ فِي نِعْمَةٍ كَنِعْمَتِكَ فَتَوَاسَيَا وَتَجَاوَدَا وَقَالَ ادْعُ عَنْ أَوَدِ
عَلَيْكُمَا حَكَمًا فِي الْإِسْلَامِ فَقَالَ وَاللهِ أَصْلَحَكَ اللهُ إِنِّي لَغَنِيٌّ وَلَقَدْ تَرَكْتُ ثَلٰثَمِائَةِ طِرْفٍ
بَيْنَ فَرَسٍ وَفَرَسَةٍ وَتَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ فَحَقُّكَ مِنْهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَوْلَى اللهِ وَ
رَسُولِهِ وَأَنْتَ فِي حَدِّ نَسَبِكَ عَلَى حَالِكَ فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ وَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي فِهْرٍ وَأَصْدَقَهَا
أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسِينَ دِينَارًا مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْدَمَهُ وَبَوَّأَهُ وَأَقَامَ
حَتَّى أُخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَاتَ بَعْدَ مَخْرَجِهِ بِثَمَانٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً **شرح** صدقتي بفتح صاد و فتح دال
و قاف و ياء و جمعات الصدقه دا بحق و ديست مصاحبت الطرف بكسر طاء بى نقطه و سكون راء بى نقطه
و فاء اسب نجيب و حديث طرف بفتح طاء و ضم راء و فاء و قافا ست و او مناسب **يعنى** بعد از آن
بر مى‌خاست و بر نجاشى آنكه بود در كرده او از طلا ... گفت امركن مرا فى داد درهم را متى تنها
جون طبائى كه امر مكن مرا پس گفت هاجا براد ... است از آنكه بود برما نشد دينى كه دانش و امر دو جماعت
جماعت و از قيد قيس بن ثعلبه ... بعد سلاطين ... صحبت اسلام ... دو ستى كنيد
و دو ستى كنيد ... بآيت ... و اكنا ... سا ختى ... در اسلام با نجيب كه
تمام اسپهم پس گفت بمانقسم ... و الله تعالى بدوستى كه ... آخته ... ان نفقه و
تحقيق و اكنا ... سيصد اسپ نجيب ... و اكنا ... هزار شتر پس حق تو در
بيشتر است از حق من در نفقه ... پس امام عليه السلام گفت او را تو دوست خدا تعالى و رسول او
كه تو ... در حد نسب خويشانى ... و اين است كه در شهر خود ...
و انجا ماندند ابن السبيل ... بهتر خواهى بود ... اسلام ... بنى
قبيله بنى فهر ... امام عليه السلام بجاه دينار طلا از وقف على بن ابى طالب عليه السلام و غلام
كنيز داد ... تا آنكه بيرون برده شد امام عليه السلام از مدينه بر ظلم هارون
پس مرد ... بيست و هشت شب **اصل** عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَمَعَهُ رَاهِبَةٌ فَاسْتَأْذَنَ
لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ فَقَالَ لَهُ إِذَا كَانَ غَدًا فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ قَالَ فَوَافَيْنَا مِنَ الْغَدِ
فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافَوْا فَأَمَرَ بِخَصَفَةٍ بَوَارِيَّ ثُمَّ جَلَسَ وَجَلَسُوا فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَةُ بِالْمَسَائِلِ

فقالت

فَسَأَلَتْ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ كُلُّ ذٰلِكَ يُجِيبُهَا وَسَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا
مِنْهَا شَيْءٌ ثُمَّ أَسْلَمَتْ **شرح** نجران بفتح نون و سكون جيم و راء بى نقطه و الف و نون اسم جايى موضعى
از يمن در يمن است ام خير دختر عبد الله پسر امام محمد باقر عليه السلام است الخصفه بفتح خاء با نقطه و فتح صاد
بى نقطه و فاء جامه بسيار كه ... توانى بصيغه مضارع ... جمع ... خير مستتر راجع بحضرت
يعنى روايتست از يعقوب بن جعفر گفت بودم نزد امام موسى كاظم عليه السلام و آمد نزد او مردى از اهل
نجران يمن از رياضت كشان ترسايان و با او زنى رياضت كش ترسا بود پس رخصت طلبيد براى دخول ايشان
فضل بن سوار پس امام گفت او را چون شود فردا پس بيار ايشان را نزد چاه ام الخير راوى گفت پس يافتيم فردا
پس يافتيم آن جماعت كه فضل وعده ... باشند آمده اند پس امام امر كرد بآوردن جامه ... كه فرش نمايند
بعد از آن نشست و ايشان نشستند پس شروع كرد آن زن ... پرسيد از مسائل بسيار در هر آنها جواب
مى‌داد امام او را پس پرسيد امام عليه السلام ... كه نبود نزد آن زن در آنها جوابى بعد از آن مسلمان
شد آن زن **اصل** ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ فَقَالَ الرَّاهِبُ قَدْ كُنْتُ
قَوِيًّا عَلَى دِينِي وَمَا خَلَّفْتُ أَحَدًا مِنَ النَّصَارَى فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي
الْهِنْدِ إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ
بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ بِسُبْذَانَ وَسَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي فَقَالَ هُوَ عَلِمَ الِاسْمَ الَّذِي ظَفِرَ بِهِ
آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتَى بِعَرْشِ سَبَأٍ وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ وَلَنَا مَعْشَرَ الْأَدْيَانِ
فِي كُتُبِنَا **شرح** خلفت بخاء با نقطه و فاء بصيغه ماضى متكلم وحده از باب تفعيل است التخليف كسى را
گذاشتن و اينجا كنايه از ديدن است چه هر كه را ديده بوده و او را پس گذاشته بوده ... متكلم با ...
المقدس بفتح ميم و سكون قاف و كسر دال بى نقطه و سين بى نقطه مصدر ميمى مضاف اليه بيت باء در بأى
استعانت است بمعنى اينكه ظفر مطلوب يافت ... آن اسم ... باشد بمعنى آنكه
آن اسم را كه مطلوب بود **يعنى** بعد از آن رو آورد و راهب پس پرسيد امام را پس جواب ميداد در هر چه سؤال
او را پس گفت راهب بتحقيق بودم توانا بر دين خود ... و نگذاشتم هيچيك از ترسايان را در زمين كه رسيده
رسيدم در علم بتحقيق شنيدم احوال مردى را در هندوستان كه ... مى‌كند بسوى بيت المقدس
در روز و شب بعد از آن بر ميگردد بسوى منزل خود در زمين هندوستان پس پرسيدم از احوال آن مرد كه در كدام زمين
او پس گفته شد مرا كه ... و سؤال كردم از آنكه خبر داده مرا باحوال او كه چه ...

بدان سرعت حرکت پس گفت او را فته اسمی که ظفر یافت بآن اسم آصف بن برخیا وصی سلیمان چون آورد تخت
که در شهر سبا بود و آن تحقیق است که ذکر کرده آنرا الله تعالی برای شما در قرآن در سوره نمل و برای ما کرده در
دیگر یعنی در کتابهای ما **اصل** فقال له ابراهيم عليه السلام تكلّم بشيء من اسم لا تردّ فقال الراهب هي
كثيرة فامّا المحتوم منها الذي لا يردّ سائله فسبعة فقال له ابو الحسن عليه السلام فاخبرني
عمّا تحفظ منها قال الراهب لا والله الذي انزل التورية على موسى وجعل عيسى عبرة للعالمين
وفتنة لشكر اولي الالباب وجعل محمدا بركة ورحمة وجعل عليا عبرة وبصيرة وجعل
الاوصياء من نسله ونسل محمد ما ادري ولو دريت ما احتجت فيه الى كلامك ولا جئتك
ولا سألتك **شرح** کم استفهامیست و مقصود سؤال از حتی تخصیص است که نقل احوال هندی میکند
و مقصود راهب نقل کلام آن شخص است و مراد بهفت اسم هفت امام است که علی و حسن و حسین و علی و محمد
و جعفر و موسی است چون درین زمان هفت امام بودند اسمات گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم
باب بیست و سیوم که نحن والله الاسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا
پس گفت او را امام علیه السلام پس چند است برای الله تعالی از اسم که هرکه دعا نماید میشنود یا حق که دعا
البته مستجاب میشود پس گفت راهب شنیدم از آن مرد که اسماء الهی که هرکه دعا نماید میشنود ببادات
تاکید کرده شده است از جمله اسما که البته هرکه دعا نماید میشنود دعای کسی که از او وسیله کند
پس گفت او را امام علیه السلام پس خبر ده مرا از آنچه یاد میداری از آن هفت اسم که میگویی که شنید
از آن مرد که گفت راهب خبر ندارم که وی فرستاد توریة را بر موسی و گردانید عیسی را علامات بر قدرت
صانع عالم برای مخلوقین و آزمودنی برای شکرگذاری صاحبان خردمند ساخت و گردانید محمد را
برکت تا از حق دنیا و رحمت برای مخلوقین و گردانید علی را علامات بر قدرت و دین و بینی
اوصیای محمد را از نسل او و نسل محمد که نمیدانم هیچکدام آن هفت را و اگر میدانستم محتاج نمیشدم
طلب آنها بسخن با تو و نمی آمدم نزد تو و نمی پرسیدم ترا از چیزی مراد شما است که برای مطالعه آنها آمدم
اصل فقال له ابو ابراهيم عليه السلام عد الى حديث الهندي فقال له الراهب سمعت بهذه الاسماء
ولا ادري ما هي ولا كيف هي ولا بدعائها فانطلقت حتى قدمت سبذان الهند فسألت عن الرجل
فقيل لي انه بنى ديرا في جبل فصار لا يخرج ولا يرى الا في كل سنة مرتين وزعمت الهند ان
الله فجّر له عينا في ديره وزعمت الهند انه يزرع له من غير زرع يلقيه ويحرث له من غير حرث

یعلمه **شرح** البطائن بفتح باء یک نقطه و طاء بی نقطه و الف و همزه و نون جمع بطانه بکسر باء درون چیزی
الشرائح بفتح شین با نقطه و راء بی نقطه و الف و همزه و حاء جمع شریحه طرفی که در آن چیزی
آن نقل میکند آنچه در وی است و مراد اینجا ظاهرات مراد به دعاها دعاییست که در آن اسماء او وسیله جستن
کرده شد با نیکه دعا و توسل بآنها خوبیست یا مراد کیفیت توسل بآنهاست که آنها استجابه توسل یا سبب
میتواند بود والدير بفتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه موضع عبادت ترسا
یزرع بزاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول از باب منع است یحرث بحاء بی نقطه و راء بی نقطه
و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع مجهول از باب نصر و ضرب است **شرح** پس گفت او را امام علیه السلام که برگرد بحکایت هندی
پس گفت او را راهب شنیدم این هفت اسم را و نمیدانم که چیست اندرونهای آنها و نه بیرونهای آنها
و نمیدانم که چیست آنها و نه اینکه خواندن آنها و نه اینکه علم بدعای آنها داشته باشم پس روانه شدم تا
آمدم بسبذان هند پس پرسیدم از احوال آن مرد پس گفته شد مرا که او بنا نهاده دیری در کوهی
حالا اما این شد که بیرون نمی آید و دیده نمیشود مگر در هر سالی دو بار و دعوی کرده جماعت هند که
الله تعالی روان کرده برای او چشمه در دیرش و دعوی کرده جماعت هند که روییده میشود برای او
بی آنکه پاشیده باشد از تخم و مانند آن و جمع کرده میشود برای او حاصل جمع کردنی که او میکرد
اصل فانتهيت الى بابه فاقمت ثلاثا لا ادقّ الباب ولا اعالج الباب فلمّا كان اليوم
الرابع فتح الله الباب وجاءت بقرة عليها حطب تجرّ ضرعها يكاد يخرج ما في ضرعها من
اللبن فدفعت الباب فانفتح فتبعتها فدخلت فوجدت الرجل قائما ينظر الى السماء فيبكي
وينظر الى الجبال فيبكي فقلت سبحان الله ما اقلّ ضربك في دهرنا هذا فقال لي والله ما انا
الا حسنة من حسنات رجل خلّفته وراء ظهرك **شرح** پس گفتم تا رسیدم بدر منزل او پس درنگ کردم
سه روز که نمیکوفتم در را و دوا نمیکردم در را پس چون شد روز چهارم گشود الله تعالی در را و آمد
گاوی که بر او هیزم بود میکشید پستان خود را نزدیک بود که پستان نزدیک بود که بیرون آید آنچه در
او بود از شیر از پیاپی پس پس کردم در را و گشوده شد پس دنبال او رفتم و داخل شدم پس یافتم آن مرد
ایستاده نظر میکرد با آسمان پس گریه میکرد و نظر میکرد بکوهها پس گریه میکرد پس گفتم تعجب کنان
سبحان الله چه کمست مثل تو درین زمانه گفت او را عجب از آنکه بیشتر میل میکنند به انجلیه که بیشتر
کرد اکنا شیوه ها پس بیشتر دو وقتی که متحیر آنها شده اشاره باینست که علم من بعض علوم آن

دانه مستفاد شود باینکه بین میان مدینه و هندوستان است **اصل** فقلت له اخبرت ان عندک
اسما من اسماء الله تعالی تبلغ به فی کل یوم ولیلة بیت المقدس وترجع الی بیتک فقال لی هل
تعرف بیت المقدس قلت لا اعرف الا بیت المقدس الذی بالشام قال لیس بیت المقدس ولکنه
البیت المقدس وهو بیت آل محمد **شرح** کل مستعمل شده اینجا بمعنی کل مجموعی و میتواند بود که
مراد کل افرادی باشد بتقدیر کل یوم ولیلة شب اضافه بیت بمقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال
که مصدر میمی است افاده آن میکند که هرکه داخل آن خانه است پاکیزه از هر عیب است و توصیف البیت بالمقدس
بضم میم و فتح قاف و تشدید دال مفتوحه که اسم مفعول باب تفعیل است افاده این میکند که آن خانه
از عیب صغیره پستی [illegible] راجع است به الذی بالشام ضمیر لکنه راجع است به بیت المقدس و میتواند بود که
راجع بالذی بالشام باشد و ضمیر هو راجع بالبیت المقدس است و میتواند بود که راجع به بیت المقدس باشد
یعنی پس گفتم او را خبر داده شدم که نزد تو نامی است از نامهای الله تعالی که میرسی بسبب آن در هر روز
و شب به بیت المقدس و برمیگردی بخانه خود پس گفت مرا و آیا میشناسی بیت المقدس را ولیکن بیت المقدس
خانواده پاکیزه است آن خانواده آل محمدست **اصل** فقلت له اما ما سمعت به الی یومی هذا فهو
بیت المقدس فقال تلک محاریب الانبیاء وانما کان یقال لها حظیرة المحاریب حتی جاءت
الفترة التی کانت بین محمد وعیسی صلوات الله علیهما وقرب البلاء من اهل الشرک وحلت
النقمات فی دور الشیاطین فحولوا وبدلوا ونقلوا تلک الاسماء وهو قول الله تبارک وتعالی
البطن لآل محمد والظهر مثل ان هی الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل
الله بها من سلطان **شرح** ضمیر فهو راجع بالذی بالشام است و مضمون هو بیت المقدس خبر مبتدا است
بتقدیر اما بیت المقدس و میتواند بود که ضمیر فهو راجع بما سمعت باشد و مراد به بیت المقدس اینجا لفظ
المقدس باشد [illegible] تلک الذی بالشام است و تانیث باعتبار حظیرت المحاریب و حظیره بفتح حاء و کسر
ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه موضعی که حصار [illegible] داده باشد مراد
اینجا [illegible] است [illegible] بجیم و تخفیف لام مفتوحه [illegible] غایت [illegible]
بفتح نون و کسر قاف [illegible] نقمه بفتح نون و فتح و سکون [illegible] آهسته [illegible] دال و سکون
واو [illegible] جمع دار [illegible] الشیاطین اینجا [illegible] علمای اهل ضلالت [illegible]
جزئی [illegible] بجائی دیگر مثل اینکه نام [illegible] استعمال کنند بتبدیل عوض کرده

مثل اینکه

مثل اینکه لفظ حظیرة المحاریب استعمال نکنند اصلا و عوض آن بیت المقدس استعمال کنند النقل حکایت
کردن مثل اینکه معاندان نقل میکنند که نام آنچه در شام است بیت المقدس است تلک الاسماء مفعول نقلوا
و معاندان ساختند بیت المقدس که مستعمل شده در آنچه در شام است و امثال آن مثل لات و عزی و مناة که
در سه جا باشد و القلب ... ضلالت که مشهور است ضمیر هو راجع مصدر نقلوا است جملة البطن لآل
والظهر مثل معترضه است و اشارت است بآنچه بیان شده در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب ...
اول سوره والنجم در رد بر منافقان اصحاب رسول است که صحابت علی علیه السلام دوست نداشتند لام
لآل برای انتفاع است بتقدیر لآل محمد علی اعدائهم المثل بضم میم و ضم ثاء سه نقطه جمع مثال بمعنی صورت
که از سنگ و چوب میسازند لهذا قول شیعه میشود **یعنی** پس گفتم او را اما آنچه شنیدم از ابتدا تا امروز
در شهر آنچه در شام است اینست که آن بیت المقدس است پس گفت مرا آنچه در شام است محرابهای پیغمبران
با جمعی که بعید شریعت ایشان بوده یا با جمعی که ایشان در اینجا نماز کرده اند و بعای هر کدام موضعی معین
در اینجا هست و جز این نیست که گفته میشد از احظیرة المحاریب یعنی که بیت المقدس گفته نمیشد در زمان
انبیای سابق تا انکه آمد زمانی که واسطه بود میان محمد و عیسی صلوات الله علیهما و نزدیک شد بلای
اهل شرک با جمعی که عبادت بغیر حق شده و نازل شد عذاب آهسته در خانهای شیاطین با جمعی که
پنهان ایشان بر ملا شد پس گردانیدند نامها را از جاها بجاها و عوض کردند نامها را با نامهای دیگر
جزها و حکایت کردند برای مردم این نامهای اختراعی را و آنچه حکایت نامهای اختراعی مضمون قول الله
تبارک و تعالی است در سوره والنجم باطن آن برای آل محمد است با جمعی که ضد ایشان است برای اعدای ایشان که
برای خود ساختند بتان لغتهای باطل بر صحیح قرار داده اند مثل صدیق و فاروق و ذوالنورین و
آن بیان حال بتان است که بتان نامهای لات و عزی و مناة و مانند اینها مکنون و چند چیز که
نام نهاده اید آنها شما برای خود و پدران شما برای ایشان و نفرستاده الله تعالی بصدق آنها هیچ برهان
اصل فقلت له وانی قد ضربت الیک من بلد بعید تعرضت الیک بحارا وغموما وهموما
وخوفا واصبحت وامسیت مؤیسا ان لا اکون ظفرت بحاجتی فقال لی ما اری امک حملت
بک الا وقد حضرها ملک کریم ولا اعلم ان اباک حین اراد الوقوع بامک الا وقد اغتسل
وجاءها علی طهر الا انه قد کان درس السفر الرابع من سهره ذلک فختم له
بخیر **شرح** مؤیسا بضم میم و سکون همزه و کسر یاء ... مانند قلب ... میشود و کسر ... صیغه ... در نسخه است الا بیا ...

چرا بسبب قرابت اخلاق آن در اثنا اعلام آن بکسر همزه یا بفتح همزه و تخفیف نون زایع است در بعض نسخ
معلوم باشد بعض روایت سفر رابع از انجیلات بالان [illegible] و بعض نسخ [illegible] که کتاب الکهات بناء
مختصر باشد چهار سفر و منسوب بودند که مخصوص کرد سفر رابع مناسب این باشد که در آن سفر ذکر
آخر الزمان و اوصیای او باشد بیت پس گفتم اول بعد از سفری که تحقیق سفر کردم بسوی تو از شهری
در غیر ده بیم در توجه بسوی تو در باب چند [illegible] وارد که با آنها [illegible] و گفته بودم امر [illegible]
دریا بنزد اینکه ظهور نام مطلب خود کرد اسمی باشد که آصف دانسته بود پس گفت قتیبان اینکه [illegible]
نمی بینم ما در [illegible] که حامل تو شود مگر بحالی که حاضر شوم نزد او و فرشته که او را [illegible] بعد تو قفت
اراده جماع با مادر تو داشت مگر بحالی که خود داشته باشد و آمده باشد نزد مادر تو [illegible] باکرام کن کرده
ندیدم مگر اینکه بعد از تو تحقیق خانم بوده سفر چهارم انجیل را با [illegible] شفقه [illegible]
عاقبت تو بخیر کرده اند شرح **اصل** اِتْبَعْ مَنْ جِئْتَ حَیْثُ فَانْطَلِقْ حَتَّی تَنْزِلَ مَدِینَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
یُقَالُ لَهَا طَیْبَةُ وَقَدْ کَانَ اسْمُهَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ یَثْرِبُ ثُمَّ اعْمِدْ إِلَی مَوْضِعٍ مِنْهَا یُقَالُ لَهُ الْبَقِیعُ ثُمَّ
سَلْ عَنْ دَارٍ یُقَالُ لَهَا دَارُ مَرْوَانَ فَانْزِلْهَا وَأَقِمْ ثَلَاثاً ثُمَّ سَلْ الشَّیْخَ الْأَسْوَدَ الَّذِی یَکُونُ عَلَی
بَابِهَا یَعْمَلُ الْبَوَارِیَ وَهِیَ فِی بِلَادِهِمْ اسْمُهَا الْخَصَفُ فَالْطُفْ بِالشَّیْخِ وَقُلْ لَهُ بَعَثَنِی إِلَیْکَ نَزِیلُکَ
الَّذِی کَانَ یَنْزِلُ فِی الزَّاوِیَةِ فِی الْبَیْتِ الَّذِی فِیهِ الْخُشَیْبَاتُ الْأَرْبَعُ سَلْهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِیِّ
وَسَلْهُ أَیْنَ نَادِیهِ وَسَلْهُ أَیَّ سَاعَةٍ یَمُرُّ فِیهَا فَلْیُرِیکَاهُ أَوْ یَصِفُهُ لَکَ فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ وَسَأَصِفُهُ
لَکَ قُلْتُ فَإِذَا لَقِیتُهُ فَأَصْنَعُ مَاذَا قَالَ سَلْهُ عَمَّا کَانَ وَعَمَّا هُوَ کَائِنٌ وَسَلْهُ عَنْ مَعَالِمِ دِینِ
مَنْ مَضَی وَمَنْ بَقِیَ **شرح** مراد به بقیع بقیع غرقد است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سابق الشیخ الاسود عبارت از
فضل بن سوار است که در [illegible] حدیث مذکور شد الخشیبات بصیغه تصغیر است فلان بن فلان الفلانی
عبارت از موسی بن جعفر العلوی است ترک تصریح کرده راهب برای ادب نادیه بفتح نون و الف و دال
بی نقطه مجلس و مراد اینجا مکان جمع و مانند آنست فلیریکاه بفتح لام و ضم یاء دو نقطه [illegible]
بی نقطه و فتح کاف و الف که از اشباع فتحه کاف [illegible] ضمیر راجع بفلان بن فلان است [illegible]
سأصفه لک مشتمل بر صنعت [illegible] ساصفه لک برای اشارت باینکه از او [illegible] خبر کرده
که صفت او برای تو خواهم کرد بیت پس برو بشهر خود [illegible] تا آنکه فرود آیی [illegible]
در مدینه محمد صلی الله علیه و آله که گفته میشود او را طیبه بفتح طاء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در زیر

و نقطه [illegible] و کسر آن بیت [illegible] است و تحقیق بود نام آن شهر در زمان جاهلیت که پیش از بعث رسول است
و بعد از آن متوجه شو بسوی موضعی از مدینه که گفته میشود او را بقیع بعد از آن سوال کن از سرای که برای [illegible]
منازل آنجاست یکی گفته میشود او را سرای مروان پس فرود بیا آنجا و درنگ کن سه روز تا [illegible]
که تو بچه کار آمدی بعد از آن سوال کن پیر مرد سیاه چهره که میباشد بر در آن سرای [illegible] بوریاها
آنها در شهرهای [illegible] اهل مدینه خصف است بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی نقطه و فا پس مهربانی کن با آن پیر مرد
و بگو او را فرستاده مرا بسوی تو [illegible] که فرود می آمد در کنج سرای در خانه که در آن است چهار چوب
که در آن [illegible] بعد از آن سوال کن او را از احوال موسی بن جعفر علوی و سوال کن او را که کجاست مجلس او
جواب [illegible] و سوال کن او را که در کدام ساعت رفت و آمد میکند در آن مجلس [illegible]
آید [illegible] آن پیر مرد [illegible] که گفتیم [illegible] او را بیان میکند برای تو [illegible]
او را بآن بیان [illegible] بیان کنم او را برای تو [illegible]
بیان [illegible] معلوم تو میشود که [illegible] گفت سوال کن او را [illegible]
[illegible] است و سوال کن او را از مسائل دین [illegible] گذشته و هر که باقی مانده **اصل** فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِیمَ عَلَیْهِ
السَّلَامُ قَدْ نَصَحَکَ صَاحِبُکَ الَّذِی لَقِیتَ فَقَالَ الرَّاهِبُ مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَیْرُوزَ
وَهُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ وَهُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَعَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَالْإِیقَانِ وَفَرَّ
مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُکْماً وَهَدَاهُ لِسَبِیلِ الرَّشَادِ وَجَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ وَعَرَّفَ بَیْنَهُ
وَبَیْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِینَ وَمَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَهُوَ یَزُورُ فِیهَا مَکَّةَ حَاجّاً وَیَعْتَمِرُ فِی رَأْسِ کُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً
وَیَجِیءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَی مَکَّةَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَعَوْناً وَکَذَلِکَ یَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ ثُمَّ سَأَلَهُ
الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ کَثِیرَةٍ کُلُّ ذَلِکَ یُجِیبُهُ فِیهَا وَسَأَلَ الرَّاهِبُ عَنْ أَشْیَاءَ لَمْ یَکُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ
فِیهَا شَیْءٌ فَأَخْبَرَهُ بِهَا **شرح** الابناء جمع ابن [illegible] کسانی [illegible] و هر [illegible]
الفرس بضم فا و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه عجم و پادشاهان عجم که دار الملک ایشان مداین بود
و هر [illegible] بیت پس گفت راهب با امام علیه السلام تحقیق نصیحت کرده ترا مصاحب تو که ملاقات
پس گفت راهب چیست نام او [illegible] گفت امام [illegible] متمم بن فیروز است و او از ابنای پادشاهان عجم
و او از جمله کسی است که ایمان آورده است بوحدانیت الله تعالی تنها [illegible] شریکی نیست و [illegible] عبادت کرده
تنها با خالص ساختن عبادت و کمال اطمینان خاطر و گریخته از جماعت خود بود [illegible] که ترسید از ایشان

او را متابعت کنند بعد از جمشید او را صاحب کل اختیار او و حکمت و عمود او دانند و ناسخ و کو ابتدا و انتها
بر هر جز عذاب الهی و اشتاق انداخت میان او و میان بندگان خود که خالص کرده شده اند از هر عیب
هیچ سال مکرر بطالی که او زیادت میکند در آن سال مکه را بطالی که حج کنند و بیت الله باشد و حرم مکه
سر هر ماه بکنار و می آید از جای خود از هند بسوی مکه بفضیلتی که دارد از جانب الله تعالی و صد بنی که
اهل حق اند و بعد از جزا سپید عبد الله تعالی شکر کنان دارد عبد الله بن سید امام را که از اهل سائل بسیار دارد
انتهای عجایب صحبت امام اعظم بن سید امام علیه السلم راهب را خبر چند کرد بعد از آن راهب فهمید انتهای
پس حجت کرد امام اعظم بجواب آنها **اصل** ثُمَّ اِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ اَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ اَحْرُفٍ نَزَلَتْ فَكُتِبَ
فِي الْاَرْضِ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْاَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ
وَمَنْ يُفَسِّرُهَا قَالَ ذَاكَ قَائِمُنَا يُنَزِّلُهُ اللهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ
وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ فَاَخْبِرْنِي عَنِ الْاِثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْاَرْبَعَةِ الْاَحْرُفِ الَّتِي فِي
الْاَرْضِ مَا هِيَ قَالَ اُخْبِرُكَ بِالْاَرْبَعَةِ كُلِّهَا اَمَّا اَوَّلُهُنَّ فَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بَاقِيًا
وَالثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلعم مُخْلِصًا وَالثَّالِثَةُ نَحْنُ اَهْلُ الْبَيْتِ وَالرَّابِعَةُ شِيعَتُنَا مِنَّا
وَنَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَسُولُ اللهِ صلعم مِنَ اللهِ بِسَبَبٍ **شرح** نزلت در اول
بصیغه ماضی معلوم از باب ضرب است و مراد نزول به رسول علیه السلام است و در دوم بصیغه ماضی مجهول
از باب تفعیل است و تعبیر از مستقبل بلفظ ماضی برای تحقق وقوع است التنزیل مطابق کرده مضمون الهوا
کمی نزل هر سه جا بصیغه مضارع معلوم از باب تفعیل است تذکیر ضمیر نیز از آنکه راجع است الاربعة التی
فی الهواء باعتبار اینست که در معنی چیزی حقیقی تذکیر جایز است و از ضمیر ماهی باعتبار اینست که راجع کل
واحد است اهل مرفوع و خبر مبتدات و معنی اهل البیت بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب
هفتم **بیان** عبد الله بن سید گو که راهب گفت خبر ده مرا از هشت حرف که فرود آمد از آسمان پس ظاهر شد
در زمین از آنها چهار حرف یا چهار جمع کرد مضمون آنها نشد آمد و ماند چهار از آنها در هوا چهار حرف با نه که
آنها هست [illegible] در زمین [illegible] که متعلق [illegible] باشد مطابق کرده شد اینها
گفت امام که قائم ما است مطابق میکند از الله تعالی بر او [illegible] قائم با [illegible] که قائم ظاهر [illegible] صدیق
مطابق میکند با او [illegible] مطابق نکرده [illegible] اوصیای [illegible] و رسل مومنان
دیگر عبد الله گفت راهب خبر ده مرا از دو حرف از جمله آن چهار حرف که ظاهر شد در زمین که

هر یک

هر یک از آن دو چیست امام گفت خبر دهم ترا از آن چهار همه آنها اما اول آنها پس توحید است بر طریقی که باقی
باشد در جمیع احوال در جمیع احکام الهی یا چیزی که از آن غافل نشوید اصلا تا مدامی که بر وفق ظهور کنند
رسالت رسول الله صلعم است بر طریقی که خالص شرع باشد از آنکه لا بس خود نباشد در بعض احکام الهی سیوم امامت
ما اوصیای رسول سیم و چهارم اینکه شیعه ما نسبت بما دارد بطریق عظیمه ما نسبت برسول الله صلعم بطریقی
عظیم و رسول الله صلعم با الله تعالی بطریق عظیمات **اصل** فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ حَقٌّ وَاَنَّ
اَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ وَاَنَّ شِيعَتَكُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ وَلَهُمْ عَاقِبَةُ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ فَدَعَا اَبُو اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُبَّةِ خَزٍّ وَقَمِيصٍ قُوهِيٍّ وَطَيْلَسَانٍ وَخُفٍّ وَقَلَنْسُوَةٍ فَاَعْطَا
اِيَّاهَا وَصَلَّى الظُّهْرَ وَقَالَ لَهُ اخْتَتِنْ فَقَالَ اخْتَتَنْتُ فِي سَابِعِي **شرح** المستبدلون در بعض نسخ بدال با نقطه
مفتوحه بمعنی خالی شمرده شدگان و اشارت است بقول الله تعالی در سوره قصص وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ چه دولت امیر حق دولت شیعه اثنا عشری است
و در بعض نسخ بدال بی نقطه مکسوره است بمعنی استدلال کنندگان بشواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی
بر حقایق الهی الجبه بضم جیم و تشدید باء یکنقطه قبای استین کوتاه چنین دانا الخز بفتح خاء با نقطه و
زاء با نقطه جامه بافته از پشم و ابریشم القوهی بضم قاف و سکون واو منسوب بقوهستان شهری است در
و هر چیز بی آنکه مانند بافته آنجا باشد قوهی میگویند الطیلسان بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
پائین و فتح لام و سین بی نقطه و الف و نون معرب تالشانه و تالش موضعی است در حوالی دیلم و بعض اهل
آنجا اکثر جامه ای کوتاه است **بیان** بر گفت امام را راهب کلمه مبهم که مستحق عبادت نیست مگر الله تعالی
که شریکی نیست او را و اینکه محمد رسول الله تعالی است صلی الله علیه و آله و اینکه آنچه آورده از نزد الله تعالی
حق است و اینکه شما برگزیده الله تعالی اید از خلق تعین او و اینکه شیعه شما پاکیزه کرده شدگان اند از شک
در ربوبیت رب العالمین خود شمرده شدگان اند و برای شیعه شما است عاقبت کار در کار الله تعالی و قول
و گفته که والعاقبة للمتقین و ستایش الله تعالی راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزات پس طلبید امام
موسی کاظم [illegible] جبه خز [illegible] پیراهن قوهستانی [illegible] کفش و کلاه [illegible] پس داد آنها را بکه
شد با سرش [illegible] ظهر کرد و امام گفت ختنه کن پس راهب [illegible] گفت راهب که ختنه
کرده ام خود را در روز هفتم اسلام خود چنانچه گویی که [illegible] شرع باشد **ششم اصل**

مرّ العبد الصالح بامرأة بمنى وهي تبكي وصبيانها حولها يبكون وقد ماتت لها بقرة فدنا
منها ثم قال لها ما يبكيك يا أمة الله قالت يا عبد الله إن لنا صبيانا يتامى وكانت لي بقرة
معيشتي ومعيشة صبياني كان منها وقد ماتت وبقيت منقطعا بي وبولدي لا حيلة لنا فقال
يا أمة الله هل لك أن أحييها لك فألهمت أن قالت نعم يا عبد الله فتنحى وصلى ركعتين ثم
رفع يديه هنيئة وحرك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة أو ضربها برجله فاستوت
على الأرض قائمة فلما نظرت المرأة إلى البقرة صاحت وقالت عيسى ابن مريم ورب الكعبة فخالط
الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام شرح کذشت امام موسی کاظم بزنی در منی و آن زن کریه میکرد و اطفال
او همه کریه میکردند بسبب حالی که مرده بود او را ماده کاوی پس امام نزدیک شد بآن زن بعد از آن گفت
چه چیز بکریه می آرد ترا ای بندهٔ خدا گفت ای بندهٔ خدا بدرستی که ما را اطفال یتیمان هستند و بود
کاوی که معاش من و معاش اطفال من بود از آن و بتحقیق مرده و مانده ام و معاش و اطفال من بی چاره
بسته ماند پس گفت ای بندهٔ خدا آیا ترا میل هست با آنکه زنده کنم آنرا برای تو پس در دل او افتاده
آنکه گفت آری ای بندهٔ خدا پس بکناری رفت و نماز کرد دو رکعت بعد از آن برداشت دو دست خود
کمی و جنبانید دو لب خود را بعد از آن برخاست پس آواز داد بماده کاو و زد نیزه ماده کاو را
یا زد او را بپای خود پس ایستاد راست بر زمین پس چون
نظر کرد آن زن بسوی ماده کاو فریاد زد و گفت این مانند عیسی بن مریم است قسم بپروردگار کعبه پس
امام مخلوط کرد خود را با مردم و کردید در میان ایشان
کسی نشناسد و رفت علیه السلام هفتم اصل عن سيف ابن عميرة عن إسحاق بن عمار قال سمعت العبد
الصالح ينعى إلى رجل نفسه فقلت في نفسي وإنه ليعلم متى يموت الرجل من شيعته فالتفت
إلي شبه المغضب فقال يا إسحاق قد كان رشيد الهجري يعلم علم المنايا والبلايا والإمام
أولى بعلم ذلك ثم قال يا إسحاق اصنع ما أنت صانع فإن عمرك قد فني وإنك تموت إلى سنتين
وإخوتك وأهل بيتك لا يلبثون بعدك إلا يسيرا حتى تتفرق كلمتهم ويخون بعضهم بعضا
حتى يشمت بهم عدوهم فكان هذا في نفسك فقلت فإني أستغفر الله بما عرض في صدري
شرح ضمیر نفسه راجع برجل است و استفهام و رشید هجری از
اصحاب امیر المؤمنین است و حضرت او را تعلیم میکرد علم منایا و بلایا با چیزها مذکورات در کتاب

در بعض

در بعض نسخ بجای سنتین سنین است بمعنی دو سال کان با الف و تشدید نون مکسوره و مفتوحه بصیغه امر
مضاعف از باب افعال است هذا منصوب است محلا تا مفعول آن باشد المخافة بغایت پنهان کردن چیزی
بتخفیف نون مفتوحه بصیغهٔ ماضی از افعال ناقصه است و هذا مرفوع است محلا تا اسم آن باشد
فکان مثل هذا یعنی روایت است از سیف بن عمیره از اسحق بن عمار که گفت شنیدم از امام موسی کاظم
که میرسانید بسوی مردی خبر مرگ آن مرد را پس گفتم در دل خود آیا بدرستی که او هر آینه میداند
مردی از شیعه خود را پس مانند غضبناک پس گفت ای اسحق بتحقیق رشید هجری میدانست
مرگها و مشقتها را که بر سر مردم می آید و امام سزاوارتر است بدانستن آن بعد از آن گفت ای اسحق
بکن آنچه اراده کرده آن را بدرستی که عمر تو بتحقیق آخر رسیده و بعد دو سال تو میمیری تا
و برادران تو و اهل خانه تو درنگ نمیکنند بعد از تو مگر اندکی تا آنکه مختلف میشود سخن ایشان
خیانت میکنند بعض ایشان بعضی را تا آنکه شماتت میکنند با ایشان دشمن ایشان پس چون پنهان کرده بود
این را در دل خود پس گفتم پس بدرستی که من استغفار میکنم الله تعالی را از آنچه بهم رسید در سینه من
اصل فلم يلبث إسحاق بعد هذا المجلس إلا يسيرا حتى مات ثم ما أتى عليهم إلا قليل حتى قام بنو عمار بأموال
الناس فأفلسوا شرح این کلام سیف است برای تصدیقات یعنی پس درنگ نکرد اسحق
بعد از این مجلس مگر اندکی تا آنکه مرد اسحق پس نیامد برایشان مگر اندک زمانی تا آنکه برخاست
اولاد عمار که برادران اسحق و اهل بیت او باشند با مالها مردم که مفلس
شدند هشتم اصل عن موسى بن القاسم البجلي عن علي بن جعفر قال جاءني محمد بن إسماعيل
وقد اعتمرنا عمرة رجب ونحن يومئذ بمكة فقال يا عم إني أريد بغداد وقد أحببت
أن أودع عمي أبا الحسن يعني موسى بن جعفر عليهما السلام وأحببت أن تذهب معي إليه فخرجت
معه نحو أخي وهو في داره التي بالحوبة وذلك بعد المغرب بقليل فضربت الباب فأجابني أخي
فقال من هذا فقلت العجل قال وأعجل فخرج وعليه إزار ممشق قد عقده في عنقه حتى قعد
تحت عتبة الباب فقال علي بن جعفر فانكببت عليه فقبلت رأسه وقلت قد جئتك في أمر إن
تره صوابا فالله وفق له وإن يكن غير ذلك فما أكثر ما نخطئ شرح یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام
کلام علی بن جعفر است الحوبة بضم حاء بی نقطه و فتح واو و تشدید
اما بیان بلا المشق بضم میم اول و فتح میم دوم و تشدید شین با نقطه مفتوحه

و قاف و تاء کرده شده مشتق بکسر میم و فتح میم و سکون شین کلاهی که سرخ است یا آنکه صیغه تعجب
ما ادرما نخطی مصدریه است ترجمه روایت است از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر گفت آمد نزد من محمد
بن اسمعیل بن جعفر در حالیکه عمره کرده بودیم عمره رجب و ما آن روز در مکه بودیم پس گفت ای عموی من بدرستی که
من اراده دارم بغداد را و بتحقیق دوست داشتم که وداع کنم عموی خود ابو الحسن را یعنی حضرت موسی
بن جعفر علیهما السلام را و دوست داشتم که بیایی با من بسوی او پس بیرون آمدم با او بجانب برادرم و او در خانه
خود بود که در کنار وادی مکه است و آن وقت نزدیک بعد از شام باندک وقتی بود پس زدم در را
پس جواب داد برادرم باین روش که گفت کیست اینکه در میزند پس گفتم علی است پس گفت اینک بیرون می
آیم و بود دیر وضو پس گفتم شتاب کن در وضو گفت و شتاب میکنم پس بیرون آمد و بر او بود ازار رنگ
کرده شده بگل ارمنی در حالیکه گره کرده بود در گردن خود تا آنکه نشست پایین آستانه در گفت علی بن
جعفر پس در پیش شدم باو پس بوسیدم سرش را و گفتم بتحقیق آمده ام نزد تو برای کاری که اگر بینی آنرا صواب
خوب پس الله تعالی توفیق داده برای آن و اگر باشد بجز این پس بسیار است خطای ما اصل قال وما هو قلت
هذا ابن اخيك يريد ان يودعك ويخرج الى بغداد فقال لي ادعه فدعوته وكان متنحيا
فدنا منه فقبل رأسه وقال جعلت فداك اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي فقال
مجيبا له من ارادك بسوء فعل الله به وجعل يدعو على من يريده بسوء ثم عاد فقبل رأسه
فقال يا عم اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي فقال من ارادك بسوء فعل الله به و
فعل ثم عاد فقبل رأسه ثم قال يا عم اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي فدعا على
من اراده بسوء ثم تنحى عنه ومضيت معه فقال لي اخي يا علي مكانك فقمت مكاني فدخل منزله ثم
دعاني شرح گفت [illegible] پس گفتم این برادرزاده تو میخواهد که وداع کند ترا و بیرون
رود بسوی بغداد پس گفت مرا که بخوان او را پس طلبیدم او را و بود کناره گرفته پس نزدیک شد
با امام علیه السلام پس بوسید سرش را و گفت قربانت شوم سفارش کن مرا پس گفت سفارش میکنم که بپرهیزی
عذاب الله تعالی را در خون من پس گفت بر حالی که جواب دهنده بود او را هر که بد خواهد ترا کند الله تعالی با او
شروع کرد نفرین میکرد بر کسی که میخواهد بد او را پس برگشت پس بوسید سرش را پس گفت ای عموی من سفارش
کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که از عذاب الله تعالی در خون من پس گفت هر که بد خواهد الله تعالی با او
کند با جمیع اقسام نفرینها کرد با کسی [illegible] پس برگشت پس بوسید سرش را [illegible] گفت ای عموی من

سفارش

سفارش کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که بپرهیزی از عذاب الله تعالی در خون من پس نفرین کرد بر کسی که
که بد میخواهد [illegible] و دور شد از او و رفتم با او پس گفت مرا برادرم ای علی در جای خود باش پس ماندم
در جای خود پس داخل شد منزل خود را بعد از آن طلبید مرا اصل فدخلت اليه فتناول صرة فيها مائة
دينار فاعطانيها وقال قل لابن اخيك يستعين بها على سفره قال علي فاخذتها فادرجتها
في حاشية ردائي ثم ناولني مائة اخرى وقال اعطه ايضا ثم ناولني صرة اخرى وقال اعطه
ايضا فقلت جعلت فداك اذا كنت تخاف منه مثل الذي ذكرت فلم تعينه على نفسك فقال
اذا وصلته وقطعني قطع الله اجله ثم تناول مخدة ادم فيها ثلاثة آلاف درهم وضح وقال
اعط هذه ايضا قال فخرجت اليه فاعطيته المائة الاولى ففرح بها فرحا شديدا ودعا
لعمه ثم اعطيته المائة الثانية والثالثة ففرح بها حتى ظننت انه سيرجع ولا يخرج ثم
اعطيته الثلاثة الاف درهم شرح المخدة بکسر میم و فتح خاء با نقطه و تشدید دال بی نقطه
بالشی که در زیر سر می نهند و استعاره شده برای همیان الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه
و حاء بی نقطه درهم صحیح ترجمه پس داخل شدم بسوی او پس گرفت همیانی را که در آن صد دینار بود
پس داد مرا آن را و گفت بگو برادرزاده خود که مدد جوید بآن بر سفر خود گفت علی بن جعفر پس گرفتم
آنرا پس پیچیدم آنرا در کنار ردای خود بعد از آن داد صد دیگر و گفت بده او را نیز بعد از آن داد همیان
دیگر و گفت بده او را نیز پس گفتم قربانت شوم هرگاه میترسیدی از او مثل آنچه ذکر کردی پس چرا
یاری او میکنی بر ضرر خود پس گفت هرگاه من بنیکی با او صله رحم کرده باشم و او در حق من قطع صله رحم
کند میبرد الله تعالی اجل او را [illegible]
[illegible] بعد از آن گرفت بالشی [illegible] که در آن سه هزار درهم صحیح بود و گفت
بده او را این نیز علی بن جعفر گفت پس بیرون آمدم بسوی او پس دادم او را صد دینار اول پس خوشحال
شد بآن خوشحالی سخت و دعا کرد برای عموی خود بعد از آن دادم او را صد دوم و سیم پس خوشحال شد
تا آنکه گمان کردم که او برمیگردد از اراده سفر و بیرون نمیرود بجانب بغداد بعد از آن دادم
او را آن سه هزار درهم اصل فمضى على وجهه حتى دخل على هارون فسلم عليه بالخلافة
وقال ما ظننت ان في الارض خليفتين حتى رأيت عمي موسى بن جعفر يسلم عليه بالخلافة فارسل
هارون اليه بمائة الف درهم فرماه الله بالذبحة فما نظر منها الى درهم ولا مسه شرح

الذبح بکسر و ضم ذال با نقطه و سکون و فتح باء یک نقطه و حاء با نقطه خناقی که اماء بنهند شرح برفت

بیان ناهی که اراده داشت تا داخل شد بر هارون پس سلام کرد بر هارون بخلافت رسول علیه السلم

و گفت کاه نداشتم که در زمین دو خلیفه باشد تا آنکه دیدم عموی خود موسی ابن جعفر را که سلام

کرده میشود بر او بغیر بخلافت پس فرستاد هارون بسوی ابن صدهزار درهم پس گرفتار کرد او را

الله تعالی بحلق کرفتن پس نظر کرد او را درهم با تنوی یک درهم با بخیر که از همبان بیرون بیاورد

دست نمالید یک درهم را در همیان همیان بزن اصل قبض موسى بن جعفر وهو ابن أربع

وخمسين سنة في عام ثلث وثمانين ومائة وعاش بعد جعفر عليه السلم خمسا وثلثين سنة

شرح این ظاهر است از سابق مبحث دهم که با بصدو پنج دهم است اصل مولد أبي الحسن الرضا

عليه السلم شرح این تاریخ احوالات که نسبت دارد بولادت امام رضا علیه السلم در بین مبحث کلام مصنف

و ده حدیث و نقل کلام است کلام مصنف اصل ولد أبو الحسن الرضا عليه السلم سنة ثمان وأربعين

ومائة وقبض عليه السلم في صفر من سنة ثلث ومائتين وهو ابن خمس وخمسين سنة وقد

اختلف في تاريخه إلا أن هذا التاريخ هو أقصد إن شاء الله تعالى وتوفي عليه السلم

بطوس في قرية يقال لها سناباد من نوقان على دعوة وقد دفن بها عليه السلم وكان

المأمون أشخصه من المدينة إلى مرو على طريق البصرة وفارس فلما خرج المأمون وشخص

إلى بغداد أشخصه معه فتوفي في هذه القرية وأمه أم ولد يقال لها أم البنين

شرح ولادت ابو الحسن علی رضا علیه السلم واقع شد در زمان منصور بن محمد علی بن عبد الله

عباس که یکم از عباسیان است و در قسم از خلفای عباسیه سناباد بفتح سین بی نقطه و نون و الف

و باء یک نقطه و الف و ذال با نقطه است و بی نقطه نیز من نوقان مستعملات نظرف در علی دعوة

نوقان بضم و فتح نون و سکون واو و قاف و الف و نون یکی از دو شهر قدیم طوس است و دیگر

بطاء بی نقطه و الف و فتح باء یک نقطه و لام و الف و نون که احوال خراب است و مسمی به طوس است

دعوة جزء مبتدای محذوف است بتقدیر هی علی دعوة یا صفت دیگر قریه است شرح زاده شد امام رضا

علیه السلم در سال صد و چهل هشت هجری و گرفته شد علیه السلم از دنیا در صفر از سال دویست و سه

و وفات ایشان در پنجاه و پنج سالگی بود و بتحقیق اختلاف کرده شده در تاریخ ولادت و وفات او با آنکه

که این تاریخ که مذکور شده درست تر است ان شاء الله تعالی و گرفته شد علیه السلم در طوس در دهی

بکفته

کر کفته می شود از سناباد دو ده یا ده از نوقان بر قدر یک منزل دولت و مدفون شده در آن ده

علیه السلم و مامون بیرون آورده بود او را از مدینه بجانب مرو راه بصره و فارس پس چون بیرون رفت

مامون از مرو و رفت بسوی بغداد بیرون برد او را با خود پس گرفته شد از دنیا بعد از بر گشتن از

بغداد در این ده و مادر او کنیز بود که گفته میشد او را ام البنین اول اصل عن هشام ابن أحمر

قال قال لي أبو الحسن الأول هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم أهل المدينة معه رقيق

فقلت له اعرض علينا فعرض علينا سبع جوار كل ذلك يقول أبو الحسن لا حاجة لي فيها

ثم قال اعرض علينا فقال ما عندي إلا جارية مريضة فقال له ما عليك أن تعرضها

فأبى عليه فانصرف ثم أرسلني من الغد فقال قل له كم كان غايتك فيها فإذا قال

كذا وكذا فقل قد أخذتها فأتيته فقال ما كنت أريد أن أنقصها من كذا وكذا فقلت

قد أخذتها فقال هي لك ولكن أخبرني من الرجل الذي كان معك بالأمس فقلت رجل

من بني هاشم فقال من أي بني هاشم فقلت ما عندي أكثر من هذا شرح اهل المغرب یعنی

ساکنین مغرب است و رقیق بر وزن فعیل جمع برقات با اهل المغرب یعنی متولد در بلاد مغرب

در تحقیق بعد از وفات بعض همراه شرح روایت است از هشام بن احمر که گفت امام موسی کاظم

علیه السلم آیا دانستی هیچیک از سوداگران مغرب که آمده باشد گفتم نه گفت بلی بتحقیق آمده مردی

پس روانه شو با ما پس سوار شد و سوار شدم با او تا رسیدیم با مرد پس ناگاه مردی بود از اهل

که با او برده چند بود پس گفتم او را عرض کن بر ما پس عرض کرد بر ما هفت کنیز در همه آن می گفت

امام علیه السلم حاجت نیست مرا در آن بعد از آن امام گفت عرض کن بر ما پس گفت نیست نزد من بغیر کنیز

بیمار پس امام گفت او را که چه باکی هست بر تو در اینکه عرض کنی او را پس امتناع کرد آن مرد بر امام پس بر گشت

بعد از آن فرستاد مرا در فردا پس گفت بگو او را که نهایت مطلب تو در قیمت آن کنیز چیست

پس اینکه گفت اینقدر و اینقدر پس بگو بتحقیق گرفتم او را با این قیمت پس آمدم نزد او پس بعد از سخن

گفت نمیخواستم که کم کنم قیمت او را از اینقدر و اینقدر پس گفتم بتحقیق گرفتم او را با این قیمت پس گفت او

از تست با این قیمت ولیکن خبر ده مرا که کیست آن مرد که بود با تو دیروز پس گفتم مردی است از اولاد هاشم

پس گفت از کدام شعبه اولاد هاشم است پس گفتم نیست نزد من بیشتر از اینکه گفتم اصل فقال أخبرك

عن هذه الوصيفة إني اشتريتها من أقصى المغرب فلقيتني امرأة من أهل الكتاب فقالت

ما هذه الوصيفة معك فقلت اشتريتها لنفسي فقالت ما يكون ينبغي أن تكون هذه عند
مثلك إن هذه الجارية ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض فلا تلبث إلا قليلا حتى تلد
منه غلاما ما يولد بشرق الأرض ولا غربها مثله قال فأتيته بها فلم تلبث عنده إلا قليلا
حتى ولدت الرضا عليه السلام شرح پس احمد گفت چون خریدم من آن را سؤال ابن کثیر چه دید سخن که
خریدم او را در بعضی بلاد مغرب پس ملاقات کرد مرا زنی از اهل انجیل یا اهل کتاب آمده پس گفت
این کنیز که با تست پس گفتم خریدم او را برای خودم پس گفت نخواهد بود که سزاوار باشد که با تو
چنین کنیز با چون تو کسی بدرستی که این کنیز سزاوار است که باشد نزد بهترین روی زمین پس درنگ نکند مگر کمی
زاید از وی پسری که زاده نمیشود در مشرق زمین و نه مغرب زمین مانند او در اهل زمان پس گفت هشام
پس آوردم نزد امام آن کنیز را پس درنگ نکرد نزد او مگر اندکی تا زائید امام رضا علیه السلام را اصل دوم
لما مضى أبو إبراهيم عليه السلام وتكلم أبو الحسن عليه السلام خفنا عليه من ذلك فقيل له إنك قد
أظهرت أمرا عظيما وإنا نخاف عليك هذا الطاغية قال فقال ليجهد جهده فلا سبيل له
علي شرح چون از دنیا رفت امام موسی کاظم علیه السلام و سخن در آمد امام رضا علیه السلام باظهار امامت
خود ترسیدیم بر او از آن اظهار پس گفته شد او را بدرستی که بتحقیق اظهار کردی کاری بزرگ
و بدرستی که ما می ترسیم بر تو ازین یاغی طاغی که هارون باشد راوی گفت پس امام رضا
علیه السلام گفت کوشش کند نهایت سعی خود چه نیست راه کرفت ویرا او را بر من سیوم اصل
دخلت على الرضا عليه السلام في بيت داخل في جوف بيت ليلا فرفع يده فكانت كأن في البيت
عشرة مصابيح واستأذن عليه رجل فخلى يده ثم أذن له شرح جلا بجیم بصیغه ماضی معلوم
تا بتضرات و ان معنی آمد و لازم آمد و بنا بر اول باید به معنی ظاهر آمد و بنا بر دوم به معنی
داخل شدم بر امام رضا علیه السلام در خانه که در میان خانه دیگر بود شبی پس چون چراغ نبود برداشت
دست خود را پس آن دست شد چنانچه گویا که در آن خانه ده چراغ بود و اذن دخول طلبید
مردی پس پوشش کرد خانه را بجا از جهان ان اذن داد او را چهارم اصل عن الغفاري قال
كان لرجل من آل أبي رافع مولى النبي صلى الله عليه وآله يقال له طيس علي حق فتقاضاني
وألح علي وأعانه الناس فلما رأيت ذلك صليت الصبح في مسجد الرسول صلى الله
عليه ثم توجهت نحو الرضا عليه السلام وهو يومئذ بالعريض فلما قربت من بابه إذا هو

قد طلع

قد طلع على حمار وعليه قميص ورداء فلما نظرت إليه استحييت منه فلما لحقني وقف ونظر
إلي فسلمت عليه وكان شهر رمضان فقلت جعلت فداك إن لمولاك طيس علي حقا وقد
والله شهرني وأنا أظن في نفسي أنه عليه السلام يأمره بالكف عني ووالله ما قلت له كم له
علي ولا سميت له شيئا فأمرني بالجلوس إلى رجوعه فلم أزل حتى صليت المغرب وأنا صائم
فضاق صدري وأردت أن أنصرف فإذا هو قد طلع علي وحوله الناس وقد قعد له السؤال
وهو يتصدق عليهم فمضى ودخل بيته شرح روایت است از ابو احمد بن عبد الله غفاری که گفت
مردی را از اولاد ابو رافع غلام نبی صلی الله علیه وآله که گفته میشد او را طیس بر من حقی پس تقاضا کرد
مرا و مبالغه کرد بر من و مدد کردند او را مردم در طلب حق با من پس چون که دیدم این ملامت بسیار کردند پس
دیدم آن نماز صبح کردم در مسجد رسول صلی الله علیه وآله بعد از آن متوجه شدم بجانب امام رضا
علیه السلام و او آن روز در شهر بود در عریض بود پس چون نزدیک شدم به در خانه او ناگاه او
بیرون آمد سوار در حالتی که بر وی پیراهن و ردا بود پس چون نظر کردم بسوی او شرم کردم از او
عرض حاجت خود کنم پس چون به من رسید ایستاد پس نظر کرد بسوی من پس سلام کردم بر او و بود ماه
رمضان پس گفتم قربانت شوم بدرستی که غلام زاده تو که طیس است بر من حقی است و بتحقیق
که رسوا کرده مرا و من گمان میداشتم در دل خود که امام علیه السلام امر خواهد کرد طیس را به دست باز داشتن
از من و بخدا قسم که نگفتم امام را که چند دارد بر من و نام نبردم برای امام چیزی از درهم و دینار
پس امر کرد مرا بنشستن تا برگشتن او از آنجا که بضیافت میرفت پس ماندم تا گذاردم نماز شام را و من
روزه بودم پس تنگدل شدم و خواستم که برگردم پس ناگاه او بتحقیق ظاهر شد بر من و در دور وی
بودند بتحقیق مردمان او نشسته بودند برای تصدق و اهل طلب و تصدق میکرد بر ایشان پس رفت
و داخل خانه خود شد اصل ثم خرج ودعاني فقمت إليه ودخلت معه فجلس وجلست
فجعلت أحدثه عن ابن المسيب وكان أمير المدينة وكان كثيرا ما أحدثه عنه فلما فرغت
قال لا أظنك أفطرت بعد فقلت لا فدعا لي بطعام فوضع بين يدي وأمر الغلام أن
يأكل معي فأصبت والغلام من الطعام فلما فرغنا قال لي ارفع الوسادة وخذ ما تحتها
فرفعتها وإذا دنانير فأخذتها ووضعتها في كمي وأمر أربعة من عبيده أن يكونوا
معي حتى يبلغوني منزلي فقلت جعلت فداك إن طائف ابن المسيب يدور وأكره أن يلقاني

وَمَعِي عَشِيرَتُكَ فَقَالَ لِي أَصَبْتَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذَا تَقَدَّمْتُهُمْ
فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَافَيْتُ وَقَدْ تَقَدَّمْتُهُمْ شرح بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و طلبید مرا حضرت خواستم
رفتم بجانب او و داخل شدم بالا و نشستم پس شروع کردم حکایت میکردم او را از حالهای
ابن المسیب که حاکم مدینه و تعیین او بود که حکایت میکردم او را از ابن المسیب تا آنکه مجلس تمام
فارغ شدم از حکایت گفت کاش ندانم تو کار افطار کرده باشی هنوز پس گفتم نه پس طلبید بعضی از
طعامی پس گذاشته شد پیش من و امر کرد غلامی را که طعام آورد با آنکه مجموعه باشد با من پس
خوردم با غلام از طعام پس چون فارغ شدیم گفت مرا بر خیز از این بالش و بگیر هرچه که در زیر
آنست پس برداشتم از او ناگاه دینارهای طلا بود پس گرفتم آنها را و گذاشتم در آستین خود
امر کرد که از غلامان خود کسی که با شد با من تا رسانند مرا بمنزل من در شهر پس گفتم فدایت شوم
بدرستی که عسس ابن المسیب میگردد و کراهت دارم از آنکه برخورند مرا و با من غلامان تو باشند پس
گفت مراد رسانیدی مصلحت دنیا تو را داد الله تعالی راستی پس امر کرد غلامان را که برگردند و فتنه
برگرفتم از ایشان پس چون نزدیک منزل خود شدم و خاطر جمع شدم برگشتند ایشان اصل
فَصِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَدَعَوْتُ بِالسِّرَاجِ وَنَظَرْتُ إِلَى الدَّنَانِيرِ فَإِذَا هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ
دِينَاراً وَكَانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَيَّ ثَمَانِيَةً وَعِشْرِينَ دِينَاراً وَكَانَ فِيهَا دِينَارٌ يَلُوحُ فَأَعْجَبَنِي
حُسْنُهُ فَأَخَذْتُهُ وَقَرَّبْتُهُ مِنَ السِّرَاجِ فَإِذَا عَلَيْهِ نَقْشٌ وَاضِحٌ حَقُّ الرَّجُلِ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ
دِينَاراً وَمَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ وَلَا وَاللَّهِ مَا عَرَفْتُ مَا لَهُ عَلَيَّ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي
أَعَزَّ وَلِيَّهُ شرح عرفت بتخفیف راء و تشدید میتواند بود ما استفهامیه است یعنی پس رفتم
بسوی منزل خود و طلبیدم چراغ را و نظر کردم بسوی دینارها چون ناگاه آنها چهل و هشت دینار
بود و حق آن مرد بر من بیست و هشت دینار و بود در میان دینارها دیناری که میدرخشید
کمال صفا پس خوش آمد مرا حسن آن پس برداشتم آنرا و نزدیک کردم از چراغ پس ناگاه بر آن
انگاره بود که حق آن مرد بیست و هشت دینار است و باقی مانده پس از آن از تست و نه بخدا قسم که
نداشتم بآنکه که چندانست امر او با من و سپاس الله تعالی راست که صاحب اختیار هر کس
و انکه عزیز کرده امام خود ضمن کرده پنجم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ خَرَجَ
مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونُ يُرِيدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَجَّ فَانْتَهَى إِلَى جَبَلٍ عَنْ يَسَارِ

الطريق

الطَّرِيقِ وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ فَارِعٌ فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ ثُمَّ قَالَ بَانِي فَارِعٍ
وَهَادِمُهُ يُقَطَّعُ إِرْباً إِرْباً فَلَمْ نَدْرِ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَلَمَّا وَلَّى وَافَى هَارُونُ وَنَزَلَ بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ
وَصَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى ذَلِكَ الْجَبَلَ وَأَمَرَ أَنْ يُبْنَى لَهُ ثَمَّ مَجْلِسٌ فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ
فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْعِرَاقِ قُطِّعَ إِرْباً إِرْباً شرح الفارع بفاء و الف و کسر راء و فتح عین
بی نقطه موضعی عالی بنا بخوب و اجسامی که [illegible] بلند باشد که [illegible]
بر فرع بضم فاء و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه که ذهراست نزدیک [illegible] یقطع بصیغه مجهول باب
تفعیل است الارب بکسر همزه و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه عضو یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام که
بیرون رفت از مدینه در سالی که حج کرد در آن سال هارون الرشید و ذات امام علیه السلام حج را پس رسید
بکوهی که در دست چپ هست براه کسی که از مدینه بمکه رود و گفته میشود آن کوه را فارع پس نظر کرد
امام علیه السلام بسوی آن کوه بعد از آن گفت بنا کننده فارع و خراب کننده آن پاره پاره میشود عضو عضو
پس ندانستیم که چیست معنی آن سخن پس چون امام علیه السلام رفت آمد هارون و فرود آمد در آن موضع
و بالا رفت جعفر بن یحیی برمکی آن کوه را و امر کرد که بنا نهاده شود برای او در آنجا عمارتی که مجلس باشد
گفتگو کند آیا بنا [illegible] پس چون برگشت از مکه بالا رفت بسوی آن عمارت و امر کرد که خراب کرده آن پس چون برگشت
بسوی بغداد پاره پاره کرده شد عضو عضو ششم اصل عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى قَالَ أَلْحَحْتُ عَلَى
أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَيْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ فَكَانَ يَعِدُنِي فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ وَالِيَ الْمَدِينَةِ
وَكُنْتُ مَعَهُ فَجَاءَ إِلَى قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَنَزَلْتُ أَنَا مَعَهُ وَلَيْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ
فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْعِيدُ قَدْ أَظَلَّنَا وَلَا وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ دِرْهَماً فَمَا سِوَاهُ فَحَكَّ بِسَوْطِهِ
الْأَرْضَ حَكّاً شَدِيداً ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ فَتَنَاوَلَ مِنْهَا سَبِيكَةَ ذَهَبٍ ثُمَّ قَالَ انْتَفِعْ بِهَا وَاكْتُمْ مَا
رَأَيْتَ شرح فلان مبنی [illegible] حضرت [illegible] در مدینه [illegible]
[illegible]
مانند یعنی روایتست از ابراهیم بن موسی که گفت مبالغه کردم با امام رضا علیه السلام در چیزی که میطلبیدم از او
وعده میکرد مرا که [illegible] پس بیرون رفت آن حضرت روزی باستقبال حاکم مدینه و بودم
بیرون آمد تا نزدیک قصر فلان پس فرود آمد در سایه درختی چند و فرود آمدم من با او و نبود با ما
کسی سیوم پس گفتم فدایت شوم این عید بتحقیق نزدیک بما شده و نیست بخدا قسم که مالک باشم درهمی

غرق دید پس خواستند تا زبان خود زمین را خراشید سخت پس نه دست خود را پس بر کرفت از
زمین شمشیر طلا [illegible] کفت فابرح ... کن آنچه که دیدی **هفتم اصل**

عن ياسر الخادم والريان بن الصلت جميعا قال لما انقضى أمر المخلوع واستوى الأمر
للمأمون كتب إلى الرضا عليه السلام يستقدمه إلى خراسان فاعتل عليه أبو الحسن عليه السلام بعلل
فلم يزل المأمون يكاتبه في ذلك حتى علم أنه لا محيص له وأنه لا يكف عنه فخرج عليه السلام
ولأبي جعفر عليه السلام سبع سنين فكتب إليه المأمون لا تأخذ على طريق الجبل وقم وخذ على طريق
البصرة والأهواز وفارس حتى وافى مرو فعرض عليه المأمون أن يتقلد الأمر والخلافة
فأبى أبو الحسن عليه السلام قال فولاية العهد فقال على شروط أسألكها قال المأمون سل ما شئت
فكتب الرضا عليه السلام إني داخل في ولاية العهد على أن لا آمر ولا أنهى ولا أفتي ولا أقضي
ولا أولي ولا أعزل ولا أغير شيئا مما هو قائم وتعفيني من ذلك كله فأجابه المأمون
إلى ذلك كله **شرح** ضمیر قال راجع است بیاسر و ریان حیث انه منقولات و مرویات کذا این الفاظ
انها را سعد ... ابن معصوم از ملتقطی بکر نقل کرده المخلوع بخاء با نقطه و عین بی نقطه فی عقل
و خلیفه که لشکر او بر برکرده ند و مراد امین برادر ملعون است و فی عقلها که
مشهور است و او را از خلافت خلع کرده ند و بان متمکن شده و معهذا لشکر او را بر کشته بلکه محاط
ملحق شدند تا با دیگری او را خلع کرده امان طلبید و قبول نکردند تا کشته شد در محرم سال نود و هشت
الجبل بفتح جیم و فتح با و بی نقطه بلاد دیلم که از انجمله قزوین است الاهواز بفتح همزه و سکون ها و واو و الف
و زاء با نقطه نه موضع است که میان بصره و فارس است از انجمله است رامهرمز و شوشتر **ترجمه** روایت از یاسر
خادم امام رضا علیه السلام و ریان بن الصلت هر دو که کفت یاسر چون باخر رسید خلافت امین و بعقل او
یافت خلافت برای مامون نوشت بسوی امام رضا علیه السلام که در مدینه می بود مطلبید قدوم او را
بسوی خراسان پس چند عذر خواهی کرد بر مامون امام رضا علیه السلام عذرهای چند پس همیشه مامون می نوشت
بان در آن باب تا انکه امام دانست که چاره نیست او را و انکه دست بر نمیدارد از وی پس بیرون آمد
علیه السلام از مدینه بر حالتی که امام محمد تقی علیه السلام را هفت سال بود پس نوشت باو مامون که سفر مکن از راه
دیلم و قم و سفر کن براه بصره و اهواز و فارس چه خاطر این بوده که چون در دیلم و قم شیعه بسیار
بودند در خلافت او خلل بهم رسد تا انکه برسد پس بر امام خلافت را عرضه کرد بر او مامون که بکرید خود

خود کرد

خود کرد امارت و خلافت را پس ابا کرد امام رضا علیه السلام مامون کفت پس قبول کن ولی عهد بودن را
بامعنی که خلافت بعد از من از تو باشد پس امام برای مصلحتی کفت قبول میکنم بشرطی چند که میطلبم از تو
انها را کفت مامون طلب کن آنچه را که خواستی پس نوشت امام رضا علیه السلام در عهدنامه بدرستی که من داخل
در ولی عهد بودن میشوم بشرط اینکه امر نکنم و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و کسی را حاکم نکنم و کسی را
عزل نکنم و تغییر ندهم چیزی را از انچه بر آن جه بحال خود است و معاف داری مرا از انچه مذکور شد همه آن پس قبول
کرد او را مامون بسوی انچه ملتمس شد همه آن بامعنی که همه را از او قبول کرد **اصل** قال محمد بن ياسر

قال فلما حضر العيد بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام يسأله أن يركب ويحضر العيد ويصلي
ويخطب فبعث إليه الرضا عليه السلام قد علمت ما كان بيني وبينك من الشروط في دخول هذا الأمر
فبعث إليه المأمون إنما أريد بذلك أن تطمئن قلوب الناس ويعرفوا فضلك فلم يزل
عليه السلام يراده الكلام في ذلك فألح عليه فقال يا أمير المؤمنين إن أعفيتني من ذلك فهو
أحب إلي وإن لم تعفني خرجت كما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام
فقال المأمون اخرج كيف شئت وأمر المأمون القواد والناس أن يبكروا إلى باب أبي الحسن
شرح یاسر کفت پس حکایت کرد ما را یاسر کفت پس چون رسید عید مراد عید قربان است پیغام فرستاد مامون
بسوی امام رضا علیه السلام مطلبید از او که سوار شود و حاضر شود در عیدگاه و نماز بکند و خطبه عید
کوید پس پیغام فرستاد بسوی او امام رضا علیه السلام که بتحقیق دانستی آنچه را که بود میان من و تو از
که شروط دخول من در این کار ولایت عهد است اشارت است باین که لا اغیر شیئا مما هو قائم چه دلالت دارد
باینکه هر که پیش از من در عید بوده بهمان دستور باشد پس پیغام فرستاد بسوی او مامون که جز این نیست
که میخواهم بانچه کفتم اینکه قرار دکرده بر ولایت عهد قرار دلهای مردم و بشناسند فضیلت ترا چون اولی
ملتفت بوده که آن ادب با غزای [illegible] ابن بوده که امام از عهده این کار بدر نمی اید و محل عیب
شود در خطبه و نماز آن پس مکرر کرده امام علیه السلام بر و مکرر جانب میاید سخن را در آن باب پس مبالغه
کرد مامون بر امام پس کفت ای فلان اکر معاف داری مرا از آن کار پس آن محبوبتر است بسوی من
و اکر معاف نداری بیرون میایم چنانچه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام
پس کفت مامون بیرون رو بهر نحو که خواهی و امر کرد مامون سرداران لشکر را و مردم را که سوار شوند صبح
شوند بسوی خانه امام رضا علیه السلام **اصل** قال فحدثني ياسر الخادم أنه قعد الناس لأبي الحسن

عليه السلم في الطرقات والسطوح الرجال والنساء والصبيان واجتمع القواد والجند على باب
أبي الحسن عليه السلم فلما طلعت الشمس قام عليه السلم فاغتسل وتعمم بعمامة بيضاء من قطن ألقى
طرفاً منها على صدره وطرفاً بين كتفيه وتشمر ثم قال لجميع مواليه افعلوا مثل ما فعلت ثم أخذ
بيده عكازاً ثم خرج ونحن بين يديه وهو حاف قد شمر سراويله إلى نصف الساق وعليه
ثياب مشمرة فلما مشى ومشينا بين يديه رفع رأسه إلى السماء وكبر أربع تكبيرات فخيل إلينا
أن السماء والحيطان تجاوبه والقواد والناس على الباب قد تهيؤا ولبسوا السلاح
وتزينوا بأحسن الزينة شرح راوی کفت بس چون حکایت کرده است یاسر خادم که نشسته بودیم برای تماشا
امام رضا علیه السلم در راهها و بامهای مردان و زنان و اطفال همه جمع شدند سرداران و لشکر بودند بر در خانهٔ
امام علیه السلم بس چون طلوع کرد آفتاب امام علیه السلم برخاست بس غسل کرد و عمامه بر سر بست بعمامهٔ سفید
از پنبه بود انداخت طرفی از عمامه را بر سینهٔ خود و طرفی را میان دو شانهٔ خود و دامن برمیان زد
بعد از آن کفت جمیع خادمان خود را بکنید مثل آنچه کردم بعد از آن کرفت بدست خود عصائی را
داخل شد و ما بیش او بودیم و او با برهنه بود بر حالی که بالا کرده بود زیر جامهٔ خود را تا نصف ساق و برباد بود
جامهای دامن برمیان زده بس چون که بافت و براه رفتیم بیش او برداشت سر خود را بسوی آسمان و تکبیر
کفت چهار تکبیر بس خیال کرده شد بما که آسمان و دیوارها موافقت میکردند او را در تکبیر کفتن و سرداران
و لشکر بر در خانه بودند بر حالی که هیأت خود را ساخته بودند و پوشیده بودند سلاح را و زینت
خود راست کرده بودند به بهترین زینت اصل فلما طلعنا عليهم بهذه الصورة وطلع الرضا
عليه السلم وقف على الباب وقفة ثم قال الله أكبر الله أكبر الله أكبر الله أكبر على ما
هدانا الله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام والحمد لله على ما أبلانا نرفع بها أصواتنا
قال ياسر فتزعزعت مرو بالبكاء والضجيج والصياح لما نظروا إلى أبي الحسن عليه السلم وسقط
القواد عن دوابهم ورموا بخفافهم لما رأوا أبا الحسن عليه السلم حافياً وكان يمشي ويقف
في كل عشر خطوات ويكبر ثلاث مرات قال ياسر فتخيل إلينا أن السماء والأرض
والجبال تجاوبه وصارت مرو ضجة واحدة من البكاء وبلغ المأمون ذلك فقال
له الفضل بن سهل ذو الرئاستين يا أمير المؤمنين إن بلغ الرضا المصلى على هذا السبيل
افتتن به الناس والرأي أن تسأله أن يرجع فبعث إليه المأمون فسأله الرجوع

فدعا أبو الحسن بخفه فلبسه وركب ورجع شرح علی هر سه جا متعلقات بفعل مقدر که مفهوم
از حمد سابق بتقدیر نکبر علی ما هدانا علی ما هدیه جا مصدریات ذکر بهیمة الانعام مخصوص
اضحیات البهیمه حیوان چهارپا الانعام نزد سیبویه مفردات بمعنی نعمت و لهذا ضمیر مفرد مذکر
راجع شده در سورهٔ نحل که و ان لکم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه در سورهٔ مومنون مما في
بطونها است الابلاء بیاء یکنقطه خوشحال کردن و اعلام و نعمت دادن و آزمودن و هر ضمیر بها
ضمیر بها راجع بتکبیرات مذکوره است التزعزع بمعنی زاء با نقطه و دو عین بی نقطه مصدر
تفعلل مضطرب شدن الضجیج بفتح ضاد با نقطه و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم فغان
ذو الرئاستین عبارت از ریاست لشکر یعنی سپاهی و ریاست اهل دفترات یعنی بس چون بیرون
ظاهر شدیم برایشان مردم با این صورت و بیرون آمد امام رضا علیه السلم نیز ایستاد بر در خانه
بعد از آن کفت تکبیرات عید اضحی را بر حالی که بلند میکردیم بکفتن آن تکبیرات آوازهای خود را
یاسر کفت مضطرب شد شهر مرو بکریه و فغان و فریاد چون نظر کردند مردم بسوی امام علیه السلم
آمدند سرداران لشکر از ستوران خود و انداختند کفشهای خود را چون دیدند امام علیه السلم را
پا برهنه و میرفت و می ایستاد و در هر ده کام و تکبیر میکفت سه بار و کفت یاسر بس خیال کرده شد بما
که آسمان و زمین و کوهها موافقت میکنند او را در تکبیر و کردید شهر مرو یک آواز در فغان از
بسیار کریه بسیار شدن رسید بمامون خبر آن بس کفت او را فضل بن سهل که صاحب ریاست لشکری
و ریاست دفتر بود ای فلان اکر برسد رضا بمصلی برین روش فریفته او میشوند مردم و مصلحت
که التماس کنی از او که برکردد بس بیغام فرستاد بسوی امام علیه السلم مامون بس التماس کرد از او
برکشتن بس طلبید امام علیه السلم کفش خود را بس پوشید آن را و سوار شد و برکشت متن اصل
عن ياسر قال لما خرج المأمون من خراسان يريد بغداد وخرج الفضل ذو الرئاستين
وخرجنا مع أبي الحسن عليه السلم ورد على الفضل بن سهل ذي الرئاستين كتاب من أخيه الحسن
بن سهل ونحن في بعض المنازل إني نظرت في تحويل السنة في حساب النجوم فوجدت
فيه أنك تذوق في شهر كذا وكذا يوم الأربعاء حر الحديد وحر النار وأرى أن
تدخل أنت وأمير المؤمنين والرضا الحمام في هذا اليوم وتحتجم فيه وتصب على يديك
الدم ليزول عنك نحسه فكتب ذو الرئاستين إلى المأمون بذلك وسأله أن يسأل

ابا الحسن عليه السلام ذلك فكتب المامون الى ابي الحسن عليه السلام يسأله ذلك فكتب اليه ابو الحسن عليه السلام
لست بداخل الحمام غدا ولا ارى لك ولا للفضل ان تدخلا الحمام فاني رايت رسول الله صلعم
في هذه الليلة في النوم فقال لي يا علي لا تدخل الحمام غدا ولا ارى لك ولا للفضل ان
تدخلا الحمام غدا فكتب اليه المامون صدقت يا سيدي وصدق رسول الله لست بداخل
الحمام غدا والفضل اعلم **شرح** مخفی نماند که برادر فضل بنا معقولی که بخاطر کند از بیم و حق
باعث جرأت مردم و کشته شدن او شده و تحقیق اینکه چیزیکه باعث وقوع معصیت خود شود کار
اگرچه صادق می‌نماید گذشت در شرح حدیث چهارم باب جهل و یکم **یعنی** روایت است از یاسر که گفت چون
بیرون آمد مأمون از خراسان اراده بغداد داشت و بیرون آمد فضل ذو الریاستین و بیرون آمدیم با
امام رضا علیه السلام وارد شد بر فضل کتابتی از جانب برادرش حسن بن سهل وقتی که ما در بعضی از
منزلهای میان خراسان و بغداد بودیم مضمونش که تا اینکه من نظر کردم در سال گردش ستاره در
حساب ستارگان پس یافتم در آن حساب که تو می‌چشی در ماه چنین و چنین روز چهارشنبه گرمی تیغ
و گرمی آتش را و مصلحت می‌بینم که داخل شوی تو و خلیفه و امام رضا علیه السلام در این روز که گفتم و حجامت
کنی در آن روز در حمام و روان کنی بر بدن خود خون را تا زایل شود از تو نحوست آن روز پس نوشت فضل
به مأمون از او طلب را و گفت که طلب کند از امام رضا علیه السلام آن را پس نوشت مأمون بسوی امام علیه السلام که
مستلطف باشد آن را پس نوشت بسوی او امام علیه السلام که داخل حمام نمی‌شوم فردا و مصلحت نمیدانم برای تو
و نه برای فضل که داخل حمام شوید فردا پس مکرر کرد مراسله را تا دو بار پس نوشت بسوی او امام
علیه السلام که ای فلان داخل حمام نمی‌شوم فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای فضل که داخل حمام
شوید فردا پس مکرر کرد بار دیگر رقعه را تا دو بار پس نوشت بسوی او امام علیه السلام ای فلان داخل
حمام نمی‌شوم فردا چه من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در این شب در خواب پس گفت مرا ای علی
داخل حمام مشو فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای فضل که داخل شوید حمام را فردا پس نوشت
بسوی او مأمون که راست گفتی ای آقای من و راست گفت رسول الله صلی الله علیه و آله من داخل حمام
نمی‌شوم فردا و فضل خود بهتر میداند با حقیقت کار آنچه خواهد کند **اصل** قال فقال ياسر فلما امسينا
وغابت الشمس قال لنا الرضا عليه السلام قولوا نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذه الليلة فلم
نزل نقول ذلك فلما صلى الرضا عليه السلام الصبح قال لي اصعد السطح فاستمع هل تسمع شيئا

فلما

فلما صعدت سمعت الضجة والتحمت وكثرت فاذا نحن بالمامون قد دخل من الباب الذي
كان الى داره من دار ابي الحسن وهو يقول يا سيدي يا ابا الحسن آجرك الله في الفضل فانه قد
ابى وكان دخل الحمام فدخل عليه قوم بالسيوف فقتلوه واخذ ممن دخل عليه ثلاث نفر
كان احدهم ابن خالة الفضل ابن ذي القلمين قال فاجتمع الجند والقواد ومن كان من رجال
الفضل على باب المامون فقالوا هذا اغتاله وقتله يعنون المامون ولنطلبن بدمه وجاؤا
بالنيران ليحرقوا الباب فقال المامون لابي الحسن يا سيدي ترى ان تخرج اليهم وتفرقهم قال
فقال ياسر فركب ابو الحسن وقال لي اركب فركبت فلما خرجنا من باب الدار نظر الى الناس
وقد تزاحموا فقال لهم بيده تفرقوا تفرقوا قال ياسر فاقبل الناس والله يقع بعضهم على بعض
وما اشار الى احد الا ركض ومر **شرح** تعبیر بصیغه مخاطب بتقدیر استفهام است در ارشاد مفید
بجای قال فقال یاسر چنین است قال نعم **یعنی** راوی گفت پس گفت یاسر پس چون بیرون رفت روز سیدیم
و وقت افطار گفت ما را امام رضا علیه السلام بگوئید پناه میگیریم بالله تعالی از شر آنچه نازل میشود در این
شب پس مکرر میگفتیم آن را پس چون گذارد امام رضا علیه السلام نماز صبح را مرا گفت بالای بام رو پس گوش کن
که آیا می‌شنوی امری را پس چون بالا رفتم شنیدم آواز و گریه آواز زیاد شد و بسیار شد پس ناگاه ما
مأمون شنیدیم به تحقیق داخل شد از دری که بود بسوی خانه مأمون از خانه امام رضا و مأمون میگفت
ای آقای من ای ابو الحسن مزد دهاد ترا الله تعالی در فضل چه او بود بلا بر سر آمده و داخل شده بود
حمام را پس داخل شد بر او جماعتی با شمشیرها پس کشتند او را و گرفته شد از جمعی که داخل شده
بودند بر او سه کس که بود یکی از ایشان پسرخاله فضل پسر ذو القلمین یعنی پسر اهل دفتر لشکر
یاسر گفت پس جمع شدند لشکر و سرداران و هر که بود از مردان فضل بر در خانه مأمون پس گفتند
پنهان کردند و گفت فضل را و کشته او را باشارت مأمون را
البته و آوردند آتشها تا بسوزانند در خانه مأمون را پس گفت مأمون امام رضا علیه السلام را ای آقای
من آیا درست می‌بینی که بیرون روی بسوی این جماعت و متفرق سازی ایشان را پس گفت یاسر
پس سوار شد امام رضا علیه السلام و گفت مرا سوار شو پس سوار شدم پس چون بیرون آمدیم از در خانه نظر
کرد بسوی مردم در حالیکه کثرت کرده بودند پس گفت ایشان را به اشارت بدست خود متفرق شوید
گفت یاسر پس رو بگریز آوردند مردم بخدا قسم که می‌افتاد بعضی ایشان بر روی بعضی

واشارت نکرده بسوی هیچکس مکر انکه دو بعد وفت **نهم اصل** عن مسافر قال لما اراد هارون
ابن المسيب ان يواقع محمد بن جعفر عليه السلام قال لي ابو الحسن الرضا عليه السلام اذهب اليه وقل له
لا تخرج غدا فانك ان خرجت غدا هزمت وقتل اصحابك فان سالك من اين علمت هذا
فقل رأيت في النوم قال فاتيته فقلت له جعلت فداك لا تخرج غدا فانك ان خرجت هزمت وقتل اصحابك
فقال لي من اين علمت هذا فقلت رأيت في النوم فقال نام العبد ولم يغسل استه ثم خرج
فانهزم وقتل اصحابه **شرح** روایت است از مسافر که غلام امام رضا علیه السلام بود گفت وقتیکه
اراده کرد هارون بن المسیب حاکم مدینه بود که محاربه کند با محمد برادر امام جعفر الصادق علیه السلام که خروج
کرد در مکه وادعای امر نموده بود واخر مغلوب شد ودر خراسان وفات یافت گفت مرا امام رضا علیه السلام
برو بسوی هارون وبکو او را مرو فردا چه بدرستیکه اگر بروی فردا شکست میخوری وکشته
شوند یارانت پس اگر بپرسد ترا که از کجا دانستی این را پس بکو که دیدم در خواب مسافر گفت پس
رفتم او را پس گفتم او را فدایت شوم مرو فردا چه بدرستیکه اگر بروی شکست میخوری وکشته
شوند یارانت پس گفت مرا از کجا دانستی این را پس گفتم دیدم در خواب پس گفت خوابید غلام ونشسته
نشیمن خود را یعنی که این خواب اعتباری ندارد بعد از ان بیرون رفت وپس شکست خورد وکشته
شد یارانش **اصل** قال وحدثني مسافر قال كنت مع ابي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمر يحيى بن خالد
فغطى رأسه من الغبار فقال مساكين لا يدرون ما يحل بهم في هذه السنة ثم قال واعجب
من هذا هارون وانا كهاتين وضم اصبعيه قال مسافر فوالله ما عرفت معنى حديثه
حتى دفناه معه **شرح** و روایت کرد مسافر گفت بودم با امام رضا علیه السلام در منی
پس گذشت یحیی بن خالد که پدر جعفر برمکی است پس امام علیه السلام پوشانید سر خود
را از کثرت غبار پس گفت امام بیچارگان نمیدانند که چه بر سر ایشان می آید امسال
پس گفت عجیب تر از این هارون است و من مانند این دوام و
ضم کرد دو انکشت خود را مسافر گفت والله ندانستم معنی این حدیث را تا انوقت
که امام را دفن کردیم با هارون در یک جا
دهم اصل

اخبرني بعض اصحابنا انه حمل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام مالا له خطر فلم يره سر به قال
فاغتممت لذلك وقلت في نفسي قد حملت هذا المال ولم يسر به فقال يا غلام الطست والماء
فقعد على كرسي وقال بيده وقال للغلام صب علي الماء قال فجعل يسيل من بين اصابعه في
الطست ذهب ثم التفت الي فقال لي من كان هكذا لا يبالي بالذي حملته اليه **شرح**
خبر داد مرا بعض یاران ما که او برده بود بسوی امام رضا علیه السلام مالی که او را عظمتی بود پس ندید
که خوشحال شده باشد پس گفت پس غمناک شدم برای آن وگفتم در دل خود تحقیق برداشته بودم
این مال را وخوشحال نشد با آن پس گفت ای غلام بیار طشت وآب را پس نشسته بر کرسی و
کرد بدست خود و غلام را که بریزد آب را پس شروع شد روان میشد از میان انگشتان
او در طشت طلا بعد از ان رو کرد بمن پس گفت مرا هر کسی که باشد چنین پروا ندارد بمالی که برده
بودی نزد او **نقل اصل** عن محمد بن سنان قال قبض علي بن موسى عليه السلام وهو ابن
تسع واربعين سنة واشهر في عام اثنتين ومائتين وعاش بعد موسى بن جعفر عليهما السلام
عشرين سنة الا شهرين او ثلاثة **شرح** این اشارت باختلافی است که سابقا مذکور شد
بیان روایت است از محمد بن سنان گفت گرفته شد از دنیا علی بن موسی الرضا علیه السلام و او
چهل ونه سال وچند ماه بود در سال دویست ودو وماند بعد از موسی بن جعفر علیهما السلام
بیست سال مگر دو ماه یا سه ماه **مبحث یازدهم** کتاب مصنف میتمات است **اصل** مولد
ابي جعفر محمد بن علي الثاني عليهما السلام **شرح** این تاریخ احوالات کنیت ولادت
امام محمد تقی علیه السلام که ابو جعفر محمد بن علی دوم است چه ابو جعفر محمد بن علی اول
امام محمد باقر علیه السلام است **کلام مصنف** بعد بن مبحث کلام مصنف وپاره حدیث ونقلات
ولد عليه السلام في شهر رمضان من سنة خمس وتسعين ومائة وقبض عليه السلام
في آخر ذي القعدة وهو ابن خمس وعشرين سنة وشهرين وثمانية عشر يوما ودفن
ببغداد في مقابر قريش عند قبر جده موسى عليه السلام وقد كان المعتصم اشخصه الى
بغداد في اول هذه السنة التي توفي فيها عليه السلام وامه ام ولد يقال لها سبيكة نوبية وقيل ايضا
ان اسمها كان خيزران وروي انها كانت من اهل بيت مارية ام ابراهيم بن رسول الله صلى الله
عليه وآله **شرح** زاده شد امام محمد تقی علیه السلام در زمان محمد امین بن هارون بن مهدی

منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که هشتم است از عباس و هشتم است از خلفای عباسیه
در ماه رمضان از سال صد و نود و پنج و گرفته شد از دنیا در سال دویست و بیست و در اول ذی
القعده و او عمر زندگی بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز بود و مدفون شد در بغداد در مقابر قریش
نزد جد خود موسی علیه السلام و بتحقیق معتصم خلیفه عباسی وی را آورده بود او را از مدینه به بغداد
در اوائل این سال که وفات یافت در آن سال علیه السلام و مادر او کنیز بود گفته می شد او را سبیکه از اهل نوبه
بود و گفته شده نیز که اسم او خیزران بود و منقول شده که او بود از خانواده ماریه مادر ابراهیم
پسر رسول صلی الله علیه و آله **اول اصل** عن محمد بن حسان عن علی بن خالد قال محمد وکان
زیدیا قال کنت بالعسکر فبلغنی ان هناک رجلا محبوسا اتی به من ناحیة الشام مکبولا
وقالوا انه تنبأ قال علی بن خالد فاتیت الباب وداریت البوابین والحجبة حتی وصلت
الیه فاذا رجل له فهم فقلت یا هذا ما قصتک وما امرک قال انی کنت رجلا بالشام اعبد
الله فی الموضع الذی یقال له موضع رأس الحسین علیه السلام فبینا انا فی عبادتی اذ اتانی
شخص فقال لی قم بنا فقمت معه فبینا انا معه اذا انا فی مسجد الکوفة فقال لی تعرف هذا المسجد فقلت
نعم هذا مسجد الکوفة قال فصلی وصلیت معه فبینا انا معه اذا انا فی مسجد الرسول بالمدینة
فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلمت وصلی وصلیت معه وصلی علی رسول
الله صلی الله علیه وآله فبینا انا معه اذا انا بمکة فلم ازل معه حتی قضی مناسکه وقضیت
مناسکی معه فبینا انا معه اذا انا فی الموضع الذی کنت اعبد الله فیه بالشام ومضی الرجل
شرح الکبل بفتح کاف و سکون بای یک نقطه مصدر باب ضرب بند کردن بچیزی نهادن القصه بکسر قاف
و تشدید صاد بی نقطه سرگذشت **ترجمه** روایت است از محمد بن حسان از علی بن خالد گفت محمد
حسان که بود علی بن خالد زیدی پیش از وقوع آنچه مذکور میشود و چنین گفت که
علی بن خالد بودم در سامرا پس رسید به من که در آنجا مردی است محبوس که آورده شده از جانب شام
مقید به بند گران و گفتند که ادعای نبوت کرده گفت علی بن خالد پس آمدم به در زندان و با
حقیقت چیز دیگری کردم با دربانان و ملازمان تا رسیدم با آن مرد پس ناگاه دیدم نزد او معلوم
می شد که او مردی است که او را فهمی هست پس گفتم ای این مرد چیست سرگذشت تو و چیست کار تو
گفت چنین که من بودم مردی در شام عبادت میکردم الله تعالی را در جائی که گفته میشود از آنجا سر حسین

١٤٥

پس میان اینکه من در عبادتی که میکردم بودم ناگاه آمد نزد من شخصی پس گفت مرا برخاسته با ما باش
پس برخاستم با او شدم پس میان اینکه با او بودم ناگاه من در مسجد کوفه شدم پس گفت مرا می شناسی این
مسجد را پس گفتم آری این مسجد کوفه است امر کرد پس نماز کرد و نماز کردم با او پس میان اینکه من
بودم ناگاه من در مسجد رسول در مدینه شدم پس سلام کرد بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلام کردم
نماز کرد و نماز کردم با او و صلوات فرستاد بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس میان اینکه من با او
ناگاه من در مکه شدم پس همیشه با او بودم تا بجا آورد عبادات حج یا عمره خود را و بجا آوردم عبادات
خود با او پس میان اینکه من با او بودم ناگاه من در جائی شدم که عبادت میکردم الله تعالی را در آنجا
در شام و رفت آن مرد **اصل** فلما کان العام القابل اذا انا به ففعل مثل فعلته الاولی فلما فرغنا
من مناسکنا وردنی الی الشام وهم بمفارقتی قلت سألتک بحق الذی اقدرک علی ما رأیت
الا اخبرتنی من انت فقال انا محمد بن علی بن موسی قال فتراقی الخبر حتی انتهی الی محمد بن عبد
الملک الزیات فبعث الی واخذنی وکبلنی فی الحدید وحملنی الی العراق قال فقلت له فارفع
القصة الی محمد بن عبد الملک ففعل وذکر فی قصته ما کان فوقع فی قصته قل للذی اخرجک
من الشام فی لیلة الی الکوفة ومن الکوفة الی المدینة ومن المدینة الی مکة وردک من
مکة الی الشام ان یخرجک من حبسک هذا قال علی بن خالد فغمنی ذلک من امره ورققت
له وامرته بالعزاء والصبر قال ثم بکرت علیه فاذا الجند وصاحب الحرس وصاحب السجن
وخلق الله فقلت ما هذا فقالوا المحمول من الشام الذی تنبأ افتقد البارحة فلا یدری
اخسف به الارض او اختطفه الطیر **شرح** فعلة بفتح فا و سکون عین بی نقطه مصدر است از
برای وحدت مرة است تراقی به راء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم باب تفاعلات الترقی بمعنی
بالا رفتن و مراد اینجا مشهور شدن است الف و لام الخبر برای عهد خارجی است و مراد خبر دعوی نبوت
الزیات روغن زیتون فروش صفت عبد الملک است چنانچه ظاهر میشود از حدیث اول بحث دوم
فارفع بصیغه امر حاضر از باب منع است الرفع بلند کردن و مراد اینجا اظهار چیزی نزد حاکم است القصه بکسر قاف
و تشدید صاد هر جا بمعنی مکتوبات که در آن سرگذشت کسی نوشته شده باشد وقع بصیغه ماضی
معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به محمد بن عبد الملک است البارحه بای یک نقطه و الف و کسر راء
بی نقطه و حاء بی نقطه اسم شب گذشته است و بعضی گفته اند و بعضی گفته اند که البارحه بعد از زوال مستعمل

میشود و قبل از زوال اللیلة مستعمل میشود شرح پس چون شد سال آینده ناگاه من با آن مرد دوم
پس کرد مثل کرده آن او که در اول بود پس چون فارغ شدیم از اعمال حج باز گردانید مرا بجای خود در
شام و قصد مفارقت من کرد گفتم طلب میکنم از تو بحق آنکه قادر کرد ترا بر آنچه دیدیم که بمن بگوئی که کی
اینکه خبر دهی مرا که چه کسی تو پس گفت من محمد بن علی بن موسی ام [illegible] پس مشهور شد این خبر
بنوعی ما فراهم [illegible] تا آنکه رسید بسوی محمد بن عبد الملک زیات که [illegible] واثق خلیفه عباسی بود
و بعد از وفات واثق بحکم متوکل کشته شد پس فرستاد بسوی من و گرفت مرا و محبوس کرد
در زنجیر و با خود آورد مرا بعراق [illegible] که دعوی نبوت کردیم علی بن خالد گفت پس
گفتم [illegible] پس بنویس عرضه را بسوی محمد بن عبد الملک تا بداند که دعوی تو حقیت شاید که
مطلع شود نجات دهد ترا پس کرد آنچه را که گفتم و مذکور کرد در عرضه خود حقیقت آنچه را که واقع
شده بود پس محمد بن عبد الملک نوشت در عرضه او بعنوان استهزا که بگو آنکس را که بیرون برد ترا
از شام در یک شب بسوی کوفه و از کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و برگرداند ترا از مکه بشام که بیرون
آورد ترا از این زندان تو مخفی نماند که ذکر فی لیلة ابجاد الات میکند با اینکه در اول حکایت بجای
انا فی عبادتی فی حنین باشد فبینا انا ذات لیلة فی عبادتی [illegible] وارد شده معنی موافق آیات در
مضمون اگر چه تفاوت در الفاظ دارد گفت علی بن خالد غمناک کرد مرا آن جواب که در کار او
باشد [illegible] کردم برای او و امر کردم او را بصبر و مبالغه در صبر علی بن خالد گفت بعد از
در اول صبح فردا رفتم بزندان تا خبر دهم او را بزنگاه در آنجا بودند لشکر [illegible]
و زندانبانان و جمعی بسیار از خلق خدا پس گفتم چیست این جمعیت پس گفتند مرد که آورده شده بود
از شام آنکه دعوی نبوت میکرد ناپیدا شده امشب [illegible] معلوم نیست که آیا زمین او را فرو برد
یا مرغ هوا او را ربوده با جمعی کثیر [illegible] هر طرف [illegible] و اینها [illegible]
اینکه مخالفان برای هر [illegible] مثل اینکه علمای ایشان
در قضا [illegible] در باب ضبط زنان گفته اند که مردی بکنار آب رفت و سبو پر کرد و غوطه خورد
در آب در اثنای آن غوطه خوردن سبوی او بپهلو افتاد و شروع در ریختن آب آن شد و چون بر [illegible]
آورد زن شده بود در کنار شهری دیگر و شوهر کرد و چند سال فرزندان از او زائید و باز در
غوطه خورد و چون سر بر کند در همان موضع اول بود از سبوی او که بپهلو افتاده بود

همونا [illegible] سبو را پر کرد و بخانه برد زن گفت هرگز تو باین زودی نیامدی و مع هذا
که مذکور شد از اهل بیت رسالت منقول نمیکنند دویم اصل كُنْتُ مُجَاوِراً بِالْمَدِينَةِ مَدِينَةِ الرَّسُولِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَنْزِلُ فِي
الصَّحْنِ وَيَصِيرُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَيَرْجِعُ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا
فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ وَيَقُومُ فَيُصَلِّي فَوَسْوَسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ فَقَالَ إِذَا نَزَلَ فَاذْهَبْ حَتَّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ
الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هَذَا فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ أَقْبَلَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حِمَارٍ لَهُ فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ وَجَاءَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي
عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي
كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَفَعَلَ هَذَا أَيَّاماً شرح بودم در سالها و در مدینه که مدینه رسول الله صلی الله
علیه و آله و امام محمد تقی علیه السلام می آمد هر روز در اول وقت زوال بسوی مسجد رسول علیه السلام
پس فرود می آمد در فضای پیرامون مسجد و میگردید بسوی رسول صلی الله علیه و آله و سلام بر او میکرد
و بر میگشت بسوی بیت فاطمه علیها السلام پس بیرون میکرد از پا نعلین خود را و می ایستاد پس نماز میکرد
پس انداخت [illegible] در دل من شیطان [illegible] گفت وقتی که فرود آید در صحن پس برو تا
فرا گیری از خاکی که پا میگذارد بر آن [illegible] که [illegible] شیطان
این باشد که [illegible] این باشد که [illegible] امام علیه السلام [illegible]
این باعث [illegible] خلفای ضلالت [illegible] ایشان میشود [illegible]
این موضع [illegible] از مسجد [illegible] پس نشستم
[illegible] انتظار میکشیدم [illegible] شد وقت زوال
آمد علیه السلام بر دراز گوشی که از او بود پس فرود نیامد در جائی که فرود می آمد [illegible]
تا فرود آمد بر بالای سنگی بزرگ که بر در مسجد است [illegible] داخل مسجد شد پس سلام کرد بر رسول
صلی الله علیه و آله [illegible] بر گشت بسوی جائی که نماز میکرد [illegible]
روزی چند بعد اصل فَقُلْتُ إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصَى الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ فَلَمَّا
أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَصَلَّى فِي نَعْلَيْهِ وَلَمْ يَخْلَعْهُمَا حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ

شرح پس با خود گفتم وقتیکه بیرون رود از منزل خود ناچار آیم پیش او میکنم چنین که از خاکی که پا بر
آن میگذارد بر میدارم پس چون شد روز آمد بنزد من غلام و گفت آمد برادرت هلال به مسجد بعد از آن
داخل شد پس سلام کرد بر رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن آمد بجائی که نماز میکرد در آن ...
که در منزل خود و بیرون نکرد آنها تا آنکه حاصل آید مرا میخوش باخبر شد **اصل** قُلْتُ فِي نَفْسِي
لَمْ يَتَهَيَّأْ لِي فِيهَا هٰهُنَا وَلٰكِنْ أَذْهَبُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي
يَطَأُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّامًا بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ
فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامَ وَصِرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ وَجَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أُحَدِّثُهُ وَأَنَا
أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عليه السلام فَقَالَ الطَّلْحِيُّ إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ فَقُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ
ذٰلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ قُلْتُ وَلِمَ قَالَ لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ قَالَ قُلْتُ وَمَنِ ابْنُ الرِّضَا
قَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ صَلَاحٌ وَوَرَعٌ قُلْتُ لَهُ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَّامَ غَيْرُهُ قَالَ نُخْلِي
لَهُ الْحَمَّامَ إِذَا جَاءَ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عليه السلام وَمَعَهُ غِلْمَانٌ لَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ
مَعَهُ حَصِيرٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ فَبَسَطَهُ وَوَافَى فَسَلَّمَ وَدَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلَى حِمَارِهِ وَدَخَلَ الْمَسْلَخَ
وَنَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ هٰذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَالْوَرَعِ فَقَالَ
يَا هٰذَا لَا وَاللّٰهِ مَا فَعَلَ هٰذَا قَطُّ إِلَّا فِي هٰذَا الْيَوْمِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هٰذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنَيْتُهُ
شرح پس گفتم در دل خود میسر نشد مرا اینجا و لیکن میروم بدر حمام پس وقتی که داخل حمام شود فرا گیرم
از خاکی که پا میگذارد بر آن پس سؤال کردم مردم را از حمامی که داخل آن می شود پس گفته شد که داخل
میشود حمامی که در بقیع است از مردی از اولاد طلحه پس چون گفتم روزی که داخل حمام می شود
در آن روز و رفتم بدر حمام و نشستم بسوی حمامی که از اولاد طلحه است گفتگو میکردم با او و من انتظار
آمدن امام علیه السلام میکشیدم پس گفت حمامی اگر اراده کردی دخول حمام را پس برخیز پس داخل شو
بعد ساعتی میسر نمیشود ترا دخول حمام بعد از ساعتی گفتم و چرا میسر نمیشود گفت برای اینکه پسر رضا
اراده دخول حمام دارد راوی گفت گفتم و کیست پسر رضا گفت مردی است از اولاد محمد او را است صلاح
و پرهیزگاری گفتم او را آیا رخصت نمیدهد که داخل حمام شود با او چیزی او گفت او رضا نمیدهد
ما برای رعایت ادب خالی میکنیم برای او حمام را وقتی که آید راوی گفت پس میان اینکه من هم چنان
بودم ناگاه آمد امام علیه السلام و با او بودند غلامی چند و در پیش او آمد پیش او غلامی که با او حصیر
بود تا داخل کرد حصیر را بجامه کن حمام پس گشوده انداخت آن را و رسید امام علیه السلام پس سلام کرد و داخل
خانه که دالان حمام است شد سوار بر درازگوش خود و داخل جامه کن شد و فرود آمد بر حصیر پس
گفتم حمامی را این آنکه صفت کردی او را با آنچه صفت کردی که صلاح و ورع باشد او و منکر اینجا
حمام شد پس حمامی گفت ای این مرد نه بخدا قسم که نکرده این را هرگز مگر امروز پس گفتم در دل خود این از
عمل من است من کشیدم این عمل منکر را بسوی او **اصل** ثُمَّ قُلْتُ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ فَلَعَلِّي أَنَالُ
مَا أَرَدْتُ إِذَا خَرَجَ فَلَمَّا خَرَجَ وَتَلَبَّسَ دَعَا بِالْحِمَارِ فَأُدْخِلَ الْمَسْلَخَ وَرَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ
وَخَرَجَ عليه السلام فَقُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ وَاللّٰهِ آذَيْتُهُ وَلَا أَعُودُ أَرُومُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَدًا وَصَحَّ عَزْمِي
عَلَى ذٰلِكَ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَقْبَلَ عَلَى حِمَارِهِ حَتَّى نَزَلَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي
كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصَّحْنِ وَدَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ
الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَخَلَعَ نَعْلَيْهِ وَقَامَ يُصَلِّي **شرح** پس گفتم با خود که انتظار
او میکشم تا بیرون آید پس شاید که من دریابم آنچه را که اراده کردم وقتی که بیرون آید پس چون بیرون آمد
و لباس پوشید طلبید درازگوش را پس داخل کرده شد بجامه کن و سوار شد از بالای حصیر و بیرون
رفت علیه السلام پس گفتم در دل خود بتحقیق بخدا قسم که آزار کردم او را و بر نمیگردم که قصد کنم آنچه را
که قصد کرده بودم از او هرگز و محکم شد قصد من برای آنچه گفتم پس چون شد وقت زوال از آن روز که گفتم
رفتن بود آمد سوار بر درازگوش خود تا فرود آمد در جائی که فرود می آمد در آن در صحن و داخل مسجد شد پس
سلام کرد بر رسول الله صلی الله علیه و آله و آمد بجائی که نماز میکرد در آن در بیت فاطمه علیها السلام
و بیرون کرد نعلین خود را و برخاست نماز میکرد **سیم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ خَرَجَ عَلَيَّ
فَنَظَرْتُ إِلَى رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ حَتَّى قَعَدَ
وَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ فَقَالَ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا
وَقَالَ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ صَبِيًّا وَيَجُوزُ أَنْ
يُعْطَاهَا وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً **شرح** مضمونش گذشت در حدیث هفتم باب دوم **چهارم**
اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ احْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِكُلِّ حِيلَةٍ فَلَمْ يُمْكِنْهُ فِيهِ
شَيْءٌ فَلَمَّا اعْتَلَّ وَأَرَادَ أَنْ يَبْنِيَ عَلَيْهِ ابْنَتَهُ دَفَعَ إِلَى مِائَتَيْ وَصِيفَةٍ مِنْ أَجْمَلِ مَا يَكُونُ إِلَى كُلِّ
وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جَامًا فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلْنَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا قَعَدَ فِي مَوْضِعِ الْأَخْيَارِ فَلَمْ

الذهبيّة **شرح** اختلل بعين بانقطه و تشديد لام بصيغه ماضى معلوم از باب افتعال است بمعنى منتشر و نالج

مامون است الاختلال بغايت تشنه شده و مراد اينجا غايت اشتياق بمصاحبت بيني يا بكنفيه

نمودن بصيغه مضارع معلوم از باب ضرب طبيت ان يتوجها جنه كنايات از تزويج دختر خود براى ابو جعفر عليه السلام

الى كل واحد بان الى ما فى دصيغات الخام بجيم والف تخفيف ميم ظرفى انفقره يا از شيشه بيتقبل حال

معتدات انكل واحد ههد بقاف وعين بى نقطه و دال بى نقطه بصيغه ماضى معلوم از باب نصرت و تضمير

تابع با ابوجعفر است عليه السلام و موضع متعلق بقعدات الاخبار بفتح همزه و سكون خا با نقطه و يا دو

ديابه و الف ثاء بى نقطه جمع خبر بهتران **يعنى** روايتست از محمد بن ريان كه كفت حيلت جست مامون

با امام محمد تقى كه او را داخل مجلس عشق خود كند بهر حيله جى ممكن نشد او را امام عليه السلام چيزى از آنچه

مطلوب او بود پس چون بغايت مشتاق و تشنه اختلاط او شد و اراده كرد كه داخل كند بر او دختر خود

ام الفضل را تا باعث اختلاط شود داد بصد جيب كنيز از جمله مقبول ترچيزى كه مى باشد بهر يكى

از آن كنيزان جامى كه در آن كوهرى عتيق بود براى اينكه او با جمع خود با ابوجعفر كنند بى عتيق ها آنرا بست

بلكه دكر آن از قبيل پيمانه است يا براى اينكه هر يكى طبقى از جواهر در دست داشته باشند تا كه خوش

نما باشند پس جام متعدد خواهد بود بر حاليكه روبرو شوند امام عليه السلام را وقتى كه بنشيند امام

عليه السلام در جاى بهتر آن با جمعى كه نامهوى كند در مرتبه اى معصومين از جمع و ازدحام چيزى ايشان

كرد عبد التفات نكرد بسوى ايشان **اصل** وَكَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُخَارِقٌ صَاحِبُ صَوْتٍ وَعُودٍ

وَضَرْبٍ طَوِيلُ اللِّحْيَةِ فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا

فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهَقَ مُخَارِقٌ شَهْقَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ

أَهْلُ الدَّارِ وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَيُغَنِّي فَلَمَّا فَعَلَ سَاعَةً وَإِذَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَلْتَفِتُ

إِلَيْهِ لَا يَمِيناً وَلَا شِمَالاً ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ فَقَالَ اتَّقِ اللَّهَ يَا ذَا الْعُثْنُونِ قَالَ فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ

مِنْ يَدِهِ وَالْعُودُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلَى أَنْ مَاتَ قَالَ فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ لَمَّا صَاحَ

بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَزِعْتُ فَزْعَةً لَا أُفِيقُ مِنْهَا أَبَداً **شرح** اذا مرادى مقابلات ثم بفتح ثاء و سر نقطه

المارهات بفتح حا و المات العثنون بضم عين بى نقطه و سكون ثاء سه نقطه و ضم نون و بعد از آن

درازى ريش و ريش و هر سر ابچه ما است المضراب بكسر ميم و سكون ضاد با نقطه آلتى كه با آن ريا بزنند

وآن را ناخن هم نامند **يعنى** بود در بغداد مردى كه نام او مخارق بود او صاحب آواز و رباب زننده

دباب بود با جمعى كه بغايت خوش آواز و خوش نواز بود و دراز ريش بود پس طلب داد او را مامون براى

و بغيه كردن ابوجعفر عليه السلام پس مخارق كفت اى خليفه اكر باشد ميل ابوجعفر در چيزى از كار دنيا

پس من كفايت ميكنم تو كار او را با جمعى كه فريفته او شود پس البته ميشود پس نشست پيش ابو جعفر

عليه السلام پس آواز كشيد مخارق آواز كشيدنى كه جمع شدند براى آواز اهل خانه مامون با جمعى كه از خانها

ديكر بآن خانه كه او بود آمده و شروع كرد ميزد بر رباب خود و خوانندگى ميكرد پس چون كرد يك ساعت و

ابوجعفر عليه السلام التفات نميكرد بسوى او نه بر دست راست و نه بر دست چپ با جمعى كه كويا كسى

بود در اينجا برداشت ابوجعفر بسوى مخارق سر خود را پس كفت بپرهيز كن از عذاب الله تعالى اى صاحب

ريش دراز راوى كفت پس افتاد زخمه از دست او و رباب نيز افتاد پس فايده نبرد به دو دست خود

تا مرد چون با جمعى كه دو دست او از كار افتاد راوى كفت پس سوال كرد از او مامون از حالتى كه بر او

آمد پس كفت چون آواز داد بمن ابوجعفر با اضطراب افتادم اضطرابى كه بهوش نيايم از آن هرگز

عنه **اصل** عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعِي

ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مُعَنْوَنَةٍ وَاشْتَبَهَتْ عَلَيَّ فَاغْتَمَمْتُ فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهَا وَقَالَ هَذِهِ رُقْعَةُ زِيَادِ بْنِ

شَبِيبٍ ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ فَقَالَ هَذِهِ رُقْعَةُ فُلَانٍ فَبُهِتُّ أَنَا فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ **شرح**

فبهت بضم باء و كسر هاء و تشديد تاء دو نقطه در بالا بصيغه مجهول ماضى متكلم وحده است و در بعضى نسخ

بجاى فا با است فبقيت المبهوت مبهوت **يعنى** روايتست از داود بن قاسم جعفرى كه از اولاد جعفر

طيار است و كنيت او ابو هاشم است كفت داخل شدم بر امام محمد تقى عليه السلام و با من سه مكتوب بود كه

چسپيده بود و بر عنوان آنها نوشته نشده بود كه بكه بايد داد و مشتبه شده بود بر من پس غمناك شدم

كه از سه رقعه آمده ام و مكتوب با اصحاب خود بامام رسانيده پس كرفت يكى از آنها را و كفت اين مكتوب زياد

بن شبيب است با جمعى كه او مردم خود نوشته يا بر عكس عبد الله كرفت دوم را پس كفت اين مكتوب فلان

و سيم معلوم ميشود از آنها نقش ده در صورت اشتباه پس حيران شدم من از علم او پس نظر كرد

من پس تبسم كرد **اصل** قَالَ فَأَعْطَانِي ثَلَاثَمِائَةِ دِينَارٍ وَأَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهِ

وَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ دُلَّنِي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً فَدُلَّهُ عَلَيْهِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ

بِالدَّنَانِيرِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا هَاشِمٍ دُلَّنِي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً فَقُلْتُ نَعَمْ **شرح** و داود

و داد مرا سيصد دينار طلا و امر كرد مرا كه برسانم آنها را بسوى بعض اولاد عموى او و كفت آگاه باش

او البته میکوید تا که راهنمایی کن مرا بصاحب وقوفی که خرید اری نماید برای من با آنها متاعی که
کن او را بصاحب قوت داود گفت پس بیرون رفتم و آن مرد دینارها را بمن داد پس گفت مرا ای ابو هاشم راهنمایی
کن مرا بصاحب وقوفی که خرید نماید برای من با آنها متاعی پس گفتم آری میکنم اصل قال وكلّفني
جمّالًا أن أكلّمه له يدخله في بعض أموره فدخلت عليه لأكلّمه له فوجدته يأكل ومعه
جماعة ولم يمكنّي كلامه فقال يا أبا هاشم كل ووضع بين يديّ ثم قال ابتداءً منه من غير مسألة
يا غلام انظر الجمّال الذي أتانا به أبو هاشم فضمّه إليك شرح داود گفت و گفتگو کرده با
ساربانی که گفتگو کنم با ابو جعفر علیه السلام برای او که داخل کند ساربان را در بعض کارها پس
با خود بکرد پس داخل شدم بر ابو جعفر علیه السلام تا گفتگو کنم با او برای ساربان پس یافتم
ابو جعفر را که چیزی تناول میکرد با او جمعی بودند و میسر نشد مرا سخن با او پس گفت ای ابو هاشم تناول
کن و گذاشت نزد من از طعام پس گفت ابتدا از جانب او بی التماس من ای غلام ملاحظه
کن ساربانی را که آورده نزد ما او را ابو هاشم پس با خود نگاه دار او را اصل قال ودخلت معه ذات
يوم بستانًا فقلت له جعلت فداك إني لمولع بأكل الطين فادع الله لي فسكت ثم قال
بعد أيام ابتداءً منه يا أبا هاشم قد أذهب الله عنك أكل الطين قال أبو هاشم فما
شيء أبغض إليّ منه اليوم شرح داود گفت و داخل شدم با ابو جعفر علیه السلام ساعتی روزی
بستانی پس گفتم او را قربانت شوم بدرستی که من آزمند حریصم بخوردن گل پس دعا کن الله تعالی را
من تا آن بلا از من برطرف شود پس ساکت شد پس گفت بعد از چند روز به ابتدا از
جانب او ای ابو هاشم بتحقیق برطرف کرد الله تعالی از تو خوردن گل را گفت ابو هاشم پس هیچ چیز
دشمن‌تر نزد من از خوردن گل امروز ششم اصل عن علي بن محمد بن حمزة الهاشمي عن
علي بن محمد ومحمد بن علي الهاشمي قال دخلت على أبي جعفر عليه السلام صبيحة عرسه
حيث بنى بابنة المأمون وكنت تناولت من الليل دواءً فأوّل من دخل عليه في صبيحته
أنا وقد أصابني العطش وكرهت أن أدعو بالماء فنظر أبو جعفر عليه السلام في وجهي فقال أظنّك
عطشان فقلت أجل فقال يا غلام أو جارية اسقنا ماءً فقلت في نفسي الساعة يأتونه بماء
يسمّونه به فاغتممت لذلك فأقبل الغلام ومعه الماء فتبسّم في وجهي ثم قال يا غلام ناولني
الماء فتناول الماء فشرب ثم ناولني فشربت ثم عطشت أيضًا وكرهت أن أدعو بالماء

ففعل ما فعل في الأولى فلما جاء الغلام ومعه القدح قلت في نفسي مثل ما قلت في الأولى
فتناول القدح ثم شرب فناولني وتبسّم قال محمد بن حمزة فقال لي هذا الهاشمي وأنا
أظنّه كما يقولون شرح او یعنی اشاره علی بن محمد بن حمزه است در نام و روی عنه یا جمعی با یکدیگر
هر یک از ایشان هاشمی است و در خصوصیت محمد و علی نسبت او در دوا یا جاریه کلام امام است تمام کلام که
عقب بوده باشد شنود و میتواند بود که برای شک راوی باشد یا جمعی در یا و ضمیر قد بدیم
صیغه مضارع معلوم از باب نصر است و ضمیر منصوب راجع با ابو جعفر است و ضمیر مجرور راجع بماء است یا بمعنی
زهر یعنی اشامانند او را با آن آب قال محمد بن حمزه کلام محمد بن حمزه است هذا الهاشمي اشارت برای
عنه است که نام او محمد است که اول علی بن محمد است یا محمد بن علی است یعنی روایت از علی بن محمد
بن حمزه هاشمی است که نام او علی بن محمد است یا محمد بن علی است گفت داخل شدم بر ابو جعفر
علیه السلام صبح عروسی او یعنی وقتی که زفاف کرده بود بدختر مامون ام الفضل و تناول کرده بودم در شب
دوائی پس اول کسی که داخل شد بر او در صبح عروسی او من بودم و بتحقیق رسیده بود بمن تشنگی و
نخواستم که طلب کنم آب را پس نگاه کرد ابو جعفر علیه السلام در روی من و گفت گمان دارم ترا تشنه پس
گفتم آری پس گفت ای غلام یا ای کنیز بیاشامان ما را آب پس گفتم در دل خود که درین ساعت
می آورند نزد او آب را که زهر میاشامانند او را با آن آب پس خیال برای من کرده که امام علیه السلام
گفت و گفت اسقنا پس غمناک شدم بسبب این خیال پس آمد غلام و با او بود آب پس ابو جعفر علیه السلام تبسم
در روی من کرد پس گفت ای غلام بده بمن آب را پس گرفت آب را پس آشامید و داد بمن پس
آشامیدم و تشنه ماندم که تبسم و گرفتن و آشامیدن و دادن برای اشارت ببطلان خیال او است
پس تشنه شدم نیز و نخواستم که طلب کنم آب را پس کرد آنچه کرده بود در بار اول با آنچه که آب طلبید و
اسقنا پس چون آمد غلام و با او قدح آب بود گفتم در دل خود مانند آنچه گفتم در بار اول پس گرفت
قدح را و آشامید پس داد بمن و تبسم کرد و گفت محمد بن حمزه پس گفت مرا این مرد هاشمی و من گمان دارم
ابو جعفر را چنانچه شیعه میگویند یعنی اینکه گمان دارم که او امام عالم بجمیع علوم باشد اشارت است بانکه
آن هاشمی مخالف بوده و بسبب این سه امر نیکو کرده هفتم اصل استأذن على أبي جعفر عليه السلام قوم من أهل
النواحي من الشيعة فأذن لهم فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب
عليه السلام وله عشر سنين شرح رخصت دخول طلبیدند بر امام محمد تقی علیه السلام جمعی از اهل اطراف

از جمله شیعه بود رخصت داد ایشان را پس داخل شدند پس سؤال کردند او را در یک مجلس از سی هزار مسئله پس جواب داد علیه السلام او را و ده ساله بود و اگر گوئی این مستبعدات و وقت وفا مثل این در یک مجلس نمیکند و خارق عادت در اهل اطراف معقول نیست کریم میتواند بود که اهل اطراف سؤال جزئیات در طول روزها ثبت کرده باشند و آنها در یک مجلس نوشته باشد خواه معجزه و خارق عادت و خواه موافق عادت بنا بر این بهتر این است که مراد از اهل الشام برای مجاز و ثبت باشد اگرچه برای تبعیض میتواند بود هشتم اصل عن دعبل بن علي أنه دخل على أبي الحسن الرضا عليه السلام وأمر له بشيء فأخذه ولم يحمد الله قال فقال له لم لم تحمد الله قال ثم دخلت بعد على أبي جعفر عليه السلام وأمر لي بشيء فقلت الحمد لله فقال لي تأدبت شرح روایت است از دعبل بن علی که داخل شد بر امام رضا و امر کرد برای او بمالی پس گرفت از او و حمد نکرد الله تعالی را دعبل گفت پس امام گفت چرا حمد نکردی الله تعالی را دعبل گفت بعد از آن داخل شدم بعد از امام رضا علیه السلام بر امام محمد تقی علیه السلام و امر کرد برای من بمالی پس گفتم الحمد لله پس گفت مرا ادب آموختی یعنی ادب آموختی یا این معنی که سخن پدرم بجا آوردی نهم اصل عن محمد بن سنان قال دخلت على أبي الحسن عليه السلام فقال يا محمد حدث بآل فرج حدث فقلت مات عمر فقال الحمد لله حتى أحصيت له أربعاً وعشرين مرة فقلت يا سيدي لو علمت أن هذا يسرك لجئت حافياً أعدو إليك قال يا محمد أولا تدري ما قال لعنه الله لمحمد بن علي أبي قال قلت لا قال خاطبه في شيء فقال أظنك سكران فقال أبي اللهم إن كنت تعلم أني أمسيت لك صائماً فأذقه طعم الحرب وذل الأسر فوالله إن ذهبت الأيام حتى حرب ماله وما كان له ثم أخذ أسيراً وهو ذا قد مات لا رحمه الله وقد أداله الله عز وجل منه وما زال يديل أولياءه من أعدائه شرح فرج بفتح فا و فتح را و در آخر جیم نام غلام علی بن یقطین بوده و بعد جماعات که مذکور میشود در حدیث عمر بن فرج است الحرب بفتح حا و سکون را و فتح را و در آخر بای نقطه تاراج کرده کسی را مال او حتی بماند بی چیز و ماخوذ از برهنه است و ضمیر مستتر نایب فاعل است و مال او منصوب بر مفعول دوم است روایت است از محمد بن سنان که گفت داخل شدم بر ابو الحسن ثالث امام علی النقی علیه السلام پس گفت ای محمد آیا حادثه شد با اهل بیت فرج حادثه پس گفتم مرد عمر از جمله اهل بیت فرج پس گفت الحمد لله تا آنکه شمردم از وی بیست و چهار بار پس گفتم از روی تعجب ای آقای من اگر میدانستم این خبر خوشحال میکند

ترا هر آینه می آمدم نزد تو با برهنه میدویدم بسوی تو برای این مژده گفت ای محمد آیا نمیدانی چه را که گفت عمر لعنه الله محمد بن علی پدرم را راوی گفت گفتم نه گفت پدرم گفت گفتگو کرد با او در چیزی پس گفت کامیدانم ترا که مستی یا خیر پس گفت پدرم خدایا اگر میدانسته باشی که من ما آخر روز رسیدم برای تو روزه دار پس بچشان او را مزه تاراج کردن و خواری اسیر کردن پس بخدا قسم که نگذشت تا آنکه تاراج کرده شد مال او و هر آنچه بود او را بعد از آن گرفتار شد اسیر و اینست که مرده رحمت نکناد او را الله تعالی و بتحقیق انتقام کشید الله عز و جل از او و همیشه غالب میکند دوستان خود را با انتقام خود در دشمنان خود دهم اصل عن أبي هاشم الجعفري قال صليت مع أبي جعفر عليه السلام في مسجد المسيب وصلى بنا في موضع القبلة سواء وذكر أن السدرة التي في المسجد كانت يابسة ليس عليها ورق فدعا بماء وتهيأ تحت السدرة فعاشت السدرة وأورقت وحملت من عامها شرح مسیب مسجدیست که در کوفه بود و در خانه مسیب و در رضای میان آن مسجد که بسمت کنار بود و مراد امام در بعض وقتی که از بغداد بجانب مدینه میرفته با دختر مامون که ام الفضل است و غرض با غشاب با عجاز رسیده آمده بعد از بعد وقتی که از مغرب و فضائل و تحقیق آن در مسجد متوجه مدینه شده و مراد بموضع القبله محراب السنن و بفتح سین بی نقطه و الف مصوره برای مراد اجتماع از تمام اشک کرده با عصر و در ایات و اشارت است که غالباً نخلی نکرده بیرون رفت از مسجد التهیبی بعد از باب فعیله مهیا و عان کرده بعضی ساختن ترجمه روایت است از ابو هاشم جعفری گفت نماز کردم با امام محمد تقی علیه السلام در مسجد مسیب و غالباً نماز جماعت کرد با ما در محراب غیر نامعرب و مذکور کرد ابو هاشم که آن درخت کنار که در مسجد بود خشک بود بر آن برگی چون امام علیه السلام طلب آب و وضو ساخت در زیر آن درخت کنار پس زنده شد آن درخت و برگ داد و بار داد از آن سال یازدهم اصل عن المطرفي قال مضى أبو الحسن الرضا عليه السلام ولي عليه أربعة آلاف درهم فقلت في نفسي ذهب مالي فأرسل إلي أبو جعفر عليه السلام إذا كان غداً فأتني وليكن معك ميزان وأوزان فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال لي مضى أبو الحسن ولك عليه أربعة آلاف درهم فقلت نعم فرفع المصلى الذي كان تحته فإذا تحته دنانير فدفعها إلي شرح مطرفی بضم میم و سکون طا بی نقطه و فتح را و بی نقطه و فا و الیاء نسبت است که علما داده و نسبت باعتبار قرینه شده که آمدنت ترجمه روایت است از مطرفی گفت از دنیا امام رضا علیه السلام و مرا بر او چهار هزار درهم بود پس گفتم در دل خود که رفت مال من پس فرستاد امام

محمد تقی علیه السلام نزد من که معنی که شود برنا پس بیا نزد من و باید که باشد باقی تر اینقدر و سنگهای وی
پس داخل شدم بر امام محمد تقی علیه السلام پس گفت مرا اندینار بفرست ابو الحسن و قرار بده جهار هزار درهم
پس گفتم آیا چیزی بر جاست جای غمازی را که بود در دیوار چیزگاه جای نماند بنا رها
بود پس داد انهارا بمن مسافری اصل عن محمد بن سنان قال قبض محمد بن علي
وهو ابن خمس وعشرين سنة وثلاثة أشهر واثني عشر يوما توفي يوم الثلاثاء لست
خلون من ذي الحجة سنة عشرين يوما شرح نقل است از محمد بن سنان که گفت که فوت شد از دنیا امام
محمد تقی علیه السلام و او فرزند بیست و پنج سال بود و سه ماه و دوازده روز بود وفات یافت در روز
سه شنبه که شش شب گذشته بود از ذی الحجه سال دویست و بیست و ذکر کافی کرده همانا چند شش سال
مکرر بیست و پنج روز شرح دوازده هم کتابی صد و بیست و یکم است اصل مولد أبي الحسن علي بن محمد عليهما
شرح ابن تاریخ احوالات که مشتمل است بر ولادت ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام در بین صحیح کلام
حدیث کلام مصنف است اصل ولد صلوات الله عليه وآله للنصف من ذي الحجة سنة اثنتي عشرة ومائتين
وروي أنه ولد في رجب سنة أربع عشرة ومائتين ومضى عليه السلام لأربع بقين من جمادى الآخرة
سنة أربع وخمسين ومائتين وله أحد وأربعون سنة على المولد الآخر الذي روي وكان المتوكل
أشخصه مع يحيى بن هرثمة بن أعين من المدينة إلى سر من رأى فتوفي بها عليه السلام ودفن في داره
وأمه أم ولد يقال لها سمانة شرح المتوكل على الله ابو الفضل جعفر بن معتصم بن هارون الرشید بن
مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس دهم است از عباس و دهم است از خلفای عباسیه
در ذی الحجه سال دویست و خلیفه شد و کشته شد بر دست غلامان در شوال سال دویست و
چهل و سه شرح زاده شد ابو الحسن ثالث صلوات الله علیه در زمان مأمون ابو العباس عبد الله
هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که هفتم است از عباس و
هفتم است از خلفای عباسیه در رمضان از ذی الحجه سال دویست و دوازده هجری و مقتول شده که
زاده شده در رجب سال دویست و چهارده مخفی نماند که اگر مراد اول رجب باشد تفاوت ماه
در تاریخ ولادت یک سال و شش ماه و نیم است و از دنیا رفت علیه السلام در بیست و ششم جمادی الآخره سال
دویست و پنجاه و چهار و امثال بود بنا بر تاریخ اول در ولادت چهل و یک سال و شش ماه مخفی نماند که
یازده روز بیاد زیادات و در آن ساعت کرده و امثال چهل سال بود بنا بر تاریخ ولادت دوم که

منقول

شرح مخفی نماند که اگر ولادت در اول رجب باشد چهار روز کم است از چهل سال و در این بیست
کرده و شیخ کافی در تاریخ ماه وفات مخالفت و در بعضی مذکور است و متوکل خلیفه عباسیه که نام او جعفر
بن معتصم است بر منبر آورده بود او را یحیی بن هرثمة بن اعین که غلام متوکل بوده و سرکرده جمعی از لشکر
مدینه بوده از مدینه بسوی سامرا پس وفات یافت در سامرا علیه السلام و مدفون شد در خانه خود و مادر
او کنیز بود که گفته میشد او را سمانه اصل عن خيران الأسباطي قال قدمت على أبي الحسن
المدينة فقال لي ما خبر الواثق عندك فقلت جعلت فداك خلفته في عافية أنا من أقرب الناس
عهدا به عهدي به منذ عشرة أيام قال فقال لي إن أهل المدينة يقولون إنه قد مات فلما
أن قال لي الناس علمت أنه هو ثم قال لي ما فعل جعفر قلت تركته أسوء الناس حالا في السجن
قال فقال أما إنه صاحب الأمر ما فعل ابن الزيات قلت جعلت فداك الناس معه والأمر
أمره قال فقال أما إنه شؤم عليه قال ثم سكت فقال لي لا بد أن تجري مقادير الله وأحكامه
يا خيران مات الواثق وقد قعد المتوكل جعفر وقد قتل ابن الزيات فقلت متى جعلت
فداك قال بعد خروجك بستة أيام شرح ظاهر است که خیران اسباطی عبارت است از خیران
ذاکانی که مذکور شد در حدیث دوم باب هشتاد و سیوم و اسباط جمع سبط بمعنی فرزند زاده که از رسول علیه السلام
میشوند بوده که اسباط بمعنی قبیلهای متفرق و اشارت باشد باینکه بعضی اهل تاریخ گفته اند که ذاکان قبیله
ایشان خواجه که بعضی ایشان در خراسان و بعضی ایشان در قزوین ساکنند و خواجه غیلانی است از بنی عامر
بالله ابو جعفر هارون بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله
عباس نهم است از عباس و نهم است از خلفای عباسیه و برادر او متوکل علی الله جعفر بن معتصم
که دهم است از عباس و دهم است از خلفای عباسیه الکلام الناس برای عهد خارج است و مراد اهل
ضمیر لنا راجع بقابلیه یعنی بقولیه است ضمیر هو راجع بابی الحارث المقادیر جمع مقدور بمعنی تقدیر
کرده شده مقادیر الله عبارت است از ظلمهایی است که متوکل کرده مثل نقل امام علیه السلام از مدینه و
خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام و انواع ناسزاهاست او که الله تعالی انتهای قضا و قدر کرده احکام عبارت
از بیان انتهای الحوادث حوادث تا وقت آن که تبیان کل شیء است شرح روایت است از خیران اسباطی که گفت
شدم از سامرا بسوی ابو الحسن ثالث علیه السلام در مدینه پس گفت مرا که چیست خبر واثق بن معتصم نزد تو
گفتم قربانت شوم و اگذاشتم او را در سامرا در نیکو حالی و من از نزدیکترین مردم با او عهد

او با جعفر که عبدالله بیرون آمدم من که بی تابم میبینم چه واد سیدی من با دوانیو روزنان جزائی

گفت پس گفت مرا بعد بتحقیق که مردی که سالک الله معروف اند میگویند که او بتحقیق مرده پس چه گفت مرا

آمرزیم که سالک میبینم اند ها نیم دانستم که قابل خود شناخت بعد از آن گفت مرا چه کرد جعفر متوکل که بد

و اثوات با جعفر که چه حال دارد گفتم و اکنون اشتم او را بعد بتحقیق باعتبار حال دو دختران جزائی گفت

پس امام گفت آگاه باش بعد بتحقیق که او مخالفات تمایل اجه کرد پس بعضی ربیعون و بعضی مراد محمد بن عبد الملک

که مذکور شد در حدیث اول بحث یاد هم گفتم قربانت شوم شکر یا رب است و حکم حکم است جزائی گفت

گفت آگاه باش بعد بتحقیق که آن اطاعت شکر او را شوم است بر او اشارات است با یکدیگر مرا هر گاه زیاده آید

مستقل شد نمک کشته میشود جزائی گفت بعد از آن امام علیه السلام ساکت شد پس گفت مرا ناچار است که روا

شود تدبیرهای الله تعالی و بیانهای او با جعفر که آنها مخلفان مقتضای جزو عیکندای جزائی مرد و

و بتحقیق نشست بخلافت متوکل که جعفر نام دارد و بتحقیق کشته شد پس بعضی ربیعون و بعضی پس گفتم

قربانت شوم گفت بعد از بیرون آمدن تو از نماز شش بعد **دوم اصل** عن صالح بن سعید قال دخلت

على أبي الحسن عليه السلام فقلت له جعلت فداك في كل الأمور أرادوا إطفاء نورك والتقصير بك

حتى أنزلوك هذا الخان الأشنع خان الصعاليك فقال ههنا أنت يا ابن سعيد ثم أومأ

بيده فقال انظر فنظرت فإذا أنا بروضات آنقات وروضات باسرات فيهن خيرات عطرات

وولدان كأنهن اللؤلؤ المكنون وأطيار وظباء وأنهار تفور فحار بصري وحسرت

عيني فقال حيث كنا فهذا لنا عتيد لسنا في خان الصعاليك **شرح** متوکل کنا بی با امام علیه السلام

نوشت و بجمال تعظیم او خطاب سامرا طلبید چنانچه شرح آن مذکور میشود در حدیث هفتم مع هذا چون وارد

سامرا شد سفارش کرد که روز اول او را بیاورند تا فرود آمد در سرایی که نام آن خان الصعالیک است

و یک روز آنجا بود تا برای او خانه تعیین کرد تا در بیان برای حقیر است چه تقصیر چنانچه مستعمل مشتق

مشار الیه هنا مر تیرانه ابتلا اعتقاد با ایمه علیهم السلام است یا خانه الصعالیک است الا انقات بهم همزه

و ضم نون و فتح قاف جمع آنقه الباسرات بیاء یکتقطه و الف و کسر سین بی نقطه و ثاء بی نقطه جمیل کردها

معنی جمال دیدنها العطرات بفتح عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه و ثاء بی نقطه کرامتها و تعلیع داوها

و خوشبوها و هر ایجا مناسب صیغه کا نهن راجع بجمیع خیرات و ولدان است و تا نیث مبنی بر تغلیب خیرات

بر ولدان است **پنجم** روایت است از صالح بن سعید گفت داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام در وقتی

وقتی خود در سامرا پس گفتم او را قربانت شوم در جمیع کارها اراده کردند خلفای ضلالت پوشانیدن نور ترا

و کوتاهی واگذاشتن ترا تا فرود آوردند ترا در این سرایی زشت که سرای فقرات پس گفت هنوز در این

اعتقادی بقای پسر سعید یا مراد این است که هنوز در سرای فقرایی پس با عجب از آن اشارت کرد بدست خود

و گفت با بر طرف نگاه کن پس نگاه کردم پس ناگاه مرا مطلع شدم بر مرغزارها که خوش بود و مرغزارها

که در سرور بود در آن مرغزارها حوران کرامی و جوانان بودند گویا که ایشان مروارید پنهان اند صدف

آمده بودند و مرغان و آهوان و نهرها یکه میجوشید از سر چشمها بود پس حیران شد دیده من و کند شد

از فرط بینی آن چشم من پس امام علیه السلام گفت هر جا باشیم پس این برای ما حاضر است نیستیم در سرای فقرا

اینها نمود در قوه است یا در بحیات **کرنم** و اقعی بود و نظر این است در احوال الفقر و من یکند در عالم

در اینجا گفته شود و نظیر دیگر گذشت در حدیث سیم بحث دوم **سیم اصل** عن اسحق الجلاب

قال اشتريت لأبي الحسن عليه السلام غنما كثيرة فدعاني فأدخلني من إصطبل داره إلى موضع

واسع لا أعرفه فجعلت أفرق تلك الغنم فيمن أمرني به فبعثت إلى أبي جعفر وإلى والدته

وغيرهما ممن أمرني ثم استأذنته في الانصراف إلى بغداد إلى والدي وكان ذلك يوم

التروية فكتب إلي تقيم غدا عندنا ثم تنصرف قال فأقمت فلما كان يوم عرفة أقمت

عنده وبت ليلة الأضحى في رواق له فلما كان في السحر أتاني فقال يا إسحاق قم قال فقمت

ففتحت عيني فإذا أنا على بابي ببغداد قال فدخلت على والدي وأتاني أصحابي فقلت لهم

عرفت بالعسكر وخرجت ببغداد إلى العيد **شرح** الجلاب بفتح جیم و تشدید لام و باء یک نقطه

جار واشتباه است بصیغه مجهول است ابو جعفر پسر بزرگ امام علی نقی علیه السلام است که نام او محمد است و در زمان

حیات پدر وفات یافت چنانچه مذکور شد در اول حدیث باب هفتاد و چهارم الرواق بکسر و ضم

راء مهمله و تخفیف واو خانه که مانند خیمه است و ایوان و پیشگاه خانه و هر دو اینجا مناسب است عرفت

بتشدید راء بی نقطه التعریف و توقف در عرفات در نهم ذی الحجه اینجا استعاره شده برای

امام در آن روز **پنجم** روایت است از اسحق جلاب گفت خریداری کردم برای امام علی نقی علیه السلام

بسیار پس طلبید مرا پس داخل کرد مرا از راه طویله خانه او بسوی جایی که نمی شناختم آنجا را پس شروع

کردم جدا میکردم آن گوسفندان را برای هر کس که امر کرده مرا بجا آوردن برای او مثل فقرا و غیر ایشان

پس فرستاده شدم بسوی ابو جعفر و بسوی والده او و غیر ایشان از جماعتی که امر کرده بود مرا بجا

کرده برای ما و مثل فقرا و غیر ایشان پس فرستاده شدم بسوی ابو جعفر و بسوی فلان که او و غیر ایشانرا
اینجا حق کار کرده بود را بجا آورده کوسفندی برای ایشان بعد از آن در عرض طلب رخصت کردم از وی
کشتن بسوی بغداد بجانب پدرم و مادرم و بود آن در روز هشتم ذی الحجه پس چون روز ترویه شد عرضه
میهمانی را با بزه ما و بعد از آن بر ما … اسحق گفت پس ماندم بر جویه شد روز عرفه ماندم در ملازمت او
و خوابیدم شب عید قربان در … پس چون شد سحر … من در سحر آمد نزد من پس گفت
اسحق برخیز اسحق گفت پس برخاستم پس گشودم دو چشم خود را پس ناگاه من بر در خانه خود بودم در بغداد
اسحق گفت پس داخل شدم بر پدرم و مادرم و اصحاب خود و آمدند با آنکه من … پس گفتم ایشانرا که وقوف
کردم در سامرا و پس روز عید در بغداد بسوی نماز عید **چهارم اصل** عن ابراهیم بن محمد الطاهری

قال مرض المتوكل من خراج خرج به وأشرف منه على الهلاك فلم يجسر أحد أن يمسه بحديدة
فنذرت أمه إن عوفي أن تحمل إلى أبي الحسن علي بن محمد مالاً جليلاً من مالها وقال له
الفتح بن خاقان لو بعثت إلى هذا الرجل فسألته فإنه لا يخلو أن يكون عنده صفة
يفرج بها عنك فبعث إليه ووصف له علته فرد إليه الرسول بأن يؤخذ كسب الشاة فيداف
بماء ورد فيوضع عليه فلما رجع الرسول فأخبرهم أقبلوا يهزؤون من قوله فقال له الفتح
هو والله أعلم بما قال وأحضر الكسب وعمل كما قال ووضع عليه فغلبه النوم وسكن
ثم انفتح وخرج منه ما كان فيه وبشرت أمه بعافيته فحملت إليه عشرة آلاف دينار
تحت خاتمها ثم استقل من علته فسعى إليه البطحائي العلوي بأن أموالاً تحمل إليه وسلاحاً
فقال لسعيد الحاجب اهجم عليه بالليل وخذ ما تجد عنده من الأموال والسلاح واحمله إلي **شرح**

الکسب بضم کاف و سکون سین بی نقطه و با بیک نقطه کنجاره روغن عصاری و مراد اینجا …
کوسپند در جای که … مانند کنجاره …
با … **یعنی** روایتست از ابراهیم بن محمد طاهری گفت بیمار شد متوکل از دنبل
که بیرون آمد در بدن او و مشرف شد از آن بهلاکت پس جرات نکرد هیچیک که دست کند از آن به نشتری
پس نذر کرد مادر متوکل اگر عافیت داده شود اینکه بفرستد بسوی ابوالحسن ثالث علی بن محمد
مال عظیم را از مال خود و گفت متوکل را وزیر او فتح بن خاقان کاش میفرستادی بسوی این مرد پس
می طلبیدی از او علاجی چه شک نیست که او خالی نیست از اینکه باشد نزد او علاجی که گشاده

داده

١٥٣

داده میشود بآن از تو پس متوکل پیغام فرستاد بامام علیه السلام و بیان کرد برای او مرض خود را
پس متوکل پیغام فرستاد بسوی امام علیه السلام و بیان کرد برای او مرض خود را پس امام علیه السلام برگردانید
بسوی متوکل پیغام او را باینکه گرفته شود پشکل گوسفند … پس مخلوط کرده شود بگلاب پس گذاشته
شود بر آن دمل پس چون برگشت پیغام آورنده و خبر داد ایشانرا شروع کردند اهل مجلس مانند
در مجالس اهل بطالت استهزا میکردند از سخن امام علیه السلام پس گفت متوکل را فتح که او بخدا قسم داناتر است
بانچه گفته امتحان کنید و حاضر کرده شد آن پشکل و ساخته شد بشکلی که آنجناب گفته بود و گذاشته شد
دمل پس غلبه کرد بر او خواب و ساکن شد درد دمل بعد از آن گشوده شد و بیرون آمد از آن ماده که
بود در آن و مژده داده شد مادر متوکل بعافیت او پس فرستاد مادر او بسوی امام علیه السلام
ده هزار دینار طلا سربمهر خود بعد از آن برخاست متوکل از کسالت خود پس بدگوئی کرد بسوی متوکل بطحائی
علوی باینکه مالها و سلاحها فرستاده میشود بسوی ابوالحسن پس متوکل گفت سعید را …
که آن بود … و یکی … او درآ بر او و اخذ مالها و سلاح و بیار بسوی من **اصل** قال

إبراهيم بن محمد فقال لي سعيد الحاجب صرت إلى داره بالليل ومعي سلم فصعدت السطح
فلما نزلت على بعض الدرج في الظلمة لم أدر كيف أصل إلى الدار فناداني يا سعيد مكانك
حتى يأتوك بشمعة فلم ألبث أن أتوني بشمعة فنزلت فوجدته عليه جبة صوف وقلنسوة
منها وسجادة على حصير بين يديه فلم أشك أنه كان يصلي فقال لي دونك البيوت فدخلتها
وفتشتها فلم أجد فيها شيئاً ووجدت البدرة في بيته مختومة بخاتم أم المتوكل وكيساً
مختوماً وقال لي دونك المصلى فرفعته فوجدت سيفاً في جفن غير ملبس فأخذت ذلك
وصرت إليه فلما نظر إلى خاتم أمه على البدرة بعث إليها فخرجت إليه فأخبرني بعض خدم
الخاصة أنها قالت له كنت قد نذرت في علتك لما أيست منك إن عوفيت حملت إليه من
مالي عشرة آلاف دينار فحملتها إليه وهذا خاتمي على الكيس وفتح الكيس الآخر فإذا
فيه أربعمائة دينار فضم إلى البدرة بدرة أخرى وأمرني بحمل ذلك إليه فحملته ورددت
السيف والكيسين فقلت له يا سيدي عز علي فقال لي سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون

شرح السجاده بفتح سین بی نقطه و تشدید جیم جزئی یافته شود از برای نماز کردن که بر آن سجده میکنند
… آدمیان … ام فضلات البدن بفتح با و یک نقطه و سکون دال بی نقطه

در لفظ کیسه آن چیزیست که در آن ده هزار دینار طلا باشد و بعضی هفت هزار گفته اند و اینجا مناسب است

ترجمه گفت ابراهیم بن مهزیار که پدرم گفت مرا سعید یا سیان رفتیم بسوی سرای ابو الحسن ثالث علیه السلام

شب و با من نردبانی بود پس بالای بام رفتم پس چون فرود آمدم بر بعضی از پله‌ها در تاریکی

نمیدانستم که از بام بلندتر پایین آمدم ندانستم که چگونه فرود آیم پس ندا کرد مرا با جمعی که پیدا نیافتم

که ای سعید در جای خود باش تا بیاورند نزد تو شمعی پس درنگ نکردم تا آنکه آوردند شمعی

پس فرود آمدم پس یافتم او را که بر او جبه ... و کلاهی که از ...

و مصلای که از آن تعبیه ... در موضع سجده که بر حصیری بود ... که ...

پس گفت مرا ... پس داخل خانه شدم و آنچه ... پس یافتم چیزی از مال ...

و یافتم کیسه ... مادر متوکل را در خانه او مهر کرده شده به مهر مادر متوکل و یافتم در همان خانه

مهر کرده شده و گفت مرا ... یافتم شمشیری در غلافی

محض ... پس ... هنوز ... که آنحضرت ... پس بر گرفتم

که متوکل ... متوکل پس چون نظر کرد ... مادرش ... فرستاد کسی را بسوی او

بیرون آمد ... حرم خلیفه که مادرش گفت

تحقیق نذر کرده بودم در مرض ... امید ... اگر عافیت بخشید ... بسوی

او از مال خود ده هزار دینار ... بر کیسه و گشود متوکل

دیگری را پس یافت در آن چهار صد دینار طلا بود ... مادر ... دیگری از مال

خود ... آنچه از مال او بود ... ابو الحسن ... شمشیر و

و گفتم ای آقای من ... ابن عمه ... شمیرا ...

ذات ... ترجمه **اصل** عَنْ عَلِيِّ

بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ أَجْمِعْ أَمْرَكَ وَخُذْ حِذْرَكَ

قَالَ فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ إِلَيَّ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقَيَّداً وَضَرَبَ

عَلَى كُلِّ مَا أَمْلِكُ وَكُنْتُ فِي السِّجْنِ ثَمَانِ سِنِينَ ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السِّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ يَا مُحَمَّدُ

لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ فَقُلْتُ يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَأَنَا فِي السِّجْنِ إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ

فَمَا مَكَثْتُ أَنْ خُلِّيَ عَنِّي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ **شرح** ناحیه با ... مقدمات ... بعضی ...

الجانب الغربی ... از شام است ... الف لام ... مذهب ... و

نقص و ماکث ... از قبیل ... صفات **ترجمه**

روایتست از علی بن محمد نوفلی گفت مرا محمد بن فرج که ابو الحسن ثالث علیه السلام نوشت بسوی او که ای محمد

جمع کن متفرق کار خود را و فرا گیر احتیاط خود را ... گفت پس در جمیع متفرق کار خود بودم ... که

چه نوشته بسوی من ... که ندانستم ... مرا ... از جانب خلیفه ...

مرا از مصر بند کرده ... هر چه مالک بودم و بودم در زندان هشت سال ...

من از ابو الحسن علیه السلام در زندان مکتوبی که در آن بود که ای محمد فرود میا در جانب دیگر ...

... مکتوب ... گفتم ... در زندان ... این

هر آینه عجب ... تا ... شد از من و الحمد لله **اصل** قَالَ وَكَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ

الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَمَا يَضُرُّكَ أَلَّا تُرَدَّ عَلَيْكَ فَلَمَّا

شَخَصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ كُتِبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ وَمَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ **شرح** الضیاع

ضاد با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و عین بی نقطه جمع ضیعه بفتح ضاد و سکون یاء

که ... حاصل میشود ... بصیغه مجهول است **ترجمه** گفت و نوشت بسوی ابو الحسن ثالث

محمد بن الفرج ... از احوال مستغلات خود پس نوشت بسوی او که ... از زندانی

میشود ... پس چون بیرون آمد محمد بن الفرج

شام بسوی ... احمد بن الخضیب ... مذکور میشود نوشته شد بسوی او از جانب ...

... مستغلات را غصب کرده بود ... او

متوکل ... و محمد بن الفرج مرد پیش از رسیدن مکتوب **اصل** قَالَ وَكَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَى

مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ يُشَاوِرُهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ اخْرُجْ

فَإِنَّ فِيهِ فَرَجَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ **شرح** ... گفت

احمد بن الخضیب که از ... متوکل بود بسوی محمد بن الفرج ... بیرون آید از شام

... محمد بن الفرج بسوی ابو الحسن ثالث علیه السلام مشورت میکرد با او ... کرده بود که

... شام ... بسوی او که بیرون رو ... نامه ... بیرون رفتن ...

... الله پس بیرون رفت ... درنگ نکرد ... تا مرد ... اینجا عبارت ...

چه واصل بقیم اجرت میشود یا عبادت ان ملاقات امام علیه السلم و بخشیدن جامه است چنانچه آتی
در حدیث ششم با عبارت از واپس دادن ضایع است که مذکور شد اگرچه نفع آن با لاولاد است چه
آن خروج بنا مراد شد ششم اصل عن احمد بن محمد قال اخبرنی ابو یعقوب قال رأیته یعنی محمدا قبل
موته بالعسکر فی عشیة وقد استقبل ابا الحسن فنظر الیه واعتل من غد فدخلت الیه عشیا
بعد ثلاثة ایام من علته وقد ثقل فاخبرنی انه بعث الیه بثوب فاخذه وادرجه ووضعه تحت
رأسه قال فکفن فیه شرح بالعسکر و فی عشیة متعلق برایته است وقد استقبل حال از مفعول
رایته است فا در فدخلت برای بیان رایته است یعنی روایت است از احمد بن محمد گفت خبر داد مرا ابو یعقوب
گفت دیدم پدرت محمد بن الفرج را پیش از مردن او در سامره در آخر روزی و حال آنکه استقبال کرده
بود ابو الحسن را در روز دخول ابو الحسن در سامره پس نظر التفات کرده بود ابو الحسن بسوی محمد و بیمار شد
بود محمد در فردای آن روز پس دیدم او را که داخل شدم بسوی او پس شب کرده بعد از سه
روز از بیماری در حالی که سنگین شده بود از بیماری پس خبر داد محمد مرا که ابو الحسن علیه السلم فرستاده
بسوی او جامه ای پس محمد گرفته آنرا و پیچید آنرا و گذاشت آنرا در زیر سر خود ابو یعقوب گفت پس
کفن کرده شد در آن جامه اصل قال احمد قال ابو یعقوب رأیت ابا الحسن مع ابن الخضیب
فقال له ابن الخضیب سر جعلت فداک فقال له انت المقدم فما لبثت الا اربعة ایام حتی
وضع الدهق علی ساق ابن الخضیب ثم نعی شرح سر بکسر سین بی نقطه و تخفیف را و فتح نقطه بصیغه
امر معتل العین یا ضربت احمد بن الخضیب کاتب [illegible] وزیر بوده و در وقتی که با امام علیه السلم بخانه
که خلیفه در آن روز هم است از خلفای عباسیه میرفته ابن الخضیب گفته وجهش مطلع بوده بر عداوت خلیفه
گفته و قصدش باین کلمه این بوده که در بوده گوید که پای خود برو [illegible] خانه و جعلت فداک
در این مقام از قبیل ساختگیات یا از قبیل آنست که شخصی از خراسان [illegible] دید سواره و
دانست که عاجز است گفت از کمال خوشحالی [illegible] بطلب [illegible] و زود آقربانت شوم الدهق
بی نقطه و فتح ها و قاف [illegible] که برای فشردن [illegible] میشود چنانچه [illegible] مینهادند [illegible]
[illegible] نعی بود [illegible] بی نقطه بصیغه مجهول است یعنی گفت احمد بن محمد که گفت ابو یعقوب که دیدم
ثالث علیه السلم را با احمد بن الخضیب پس گفت او را ابن الخضیب [illegible] گفت او را ابن الخضیب [illegible] قربانت شوم
پس امام علیه السلم گفت او را تو پیشتر از منی پس درنگ نکردم مگر چهار روز تا آنکه گذاشته شد

برساق

برساق پای ابن الخضیب [illegible] پنهان کرده باشد [illegible] خبر مرگ او آورده شد اصل
قال وروی عنه انه حین الح علیه ابن الخضیب فی الدار التی یطلبها منه بعث الیه لاقعدن
بک من الله عز وجل مقعدا لا یبقی لک باقیة فاخذه الله عز وجل فی تلک الایام شرح چون
خلیفه در کمال عداوت بوده با امام علیه السلم ابن الخضیب [illegible] خانه او کرده تا او را [illegible]
کند و حال آنکه جمیع [illegible] از ملک امام است و هر که از غیر شیعه امامیه متصرف [illegible]
چنانچه مذکور شد در حدیث [illegible] تطلبها [illegible] معلوم باطل الاثنی یعنی
گفت احمد بن محمد که نقل کرد ابو یعقوب [illegible] ابن الخضیب [illegible] وقتی که [illegible] کرد بر امام علیه السلم
الخضیب [illegible] امام [illegible] پیغام فرستاد بسوی ابن
الخضیب که [illegible] البته [illegible] بالله عز وجل [illegible] برای [illegible] باقی ماند با
که [illegible] تا آنکه [illegible] مذکور شد
اصل اخذت نسخة کتاب المتوکل الی ابی الحسن الثالث علیه السلم من یحیی بن هرثمة فی سنة ثلاث
واربعین ومائتین وهذه نسخته بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان امیر المؤمنین عارف
بقدرک راع لقرابتک موجب لحقک مقدر من الامور فیک وفی اهل بیتک ما اصلح الله
به حالک وحالهم وثبت به عزک وعزهم وادخل الیمن والامن علیک وعلیهم یبتغی
بذلک رضا ربه واداء ما افترض علیه فیک وفیهم وقد رأی امیر المؤمنین صرف عبد الله
بن محمد عما کان یتولاه من الحرب والصلاة بمدینة رسول الله صلی الله علیه وآله اذ کان
علی ما ذکرت من جهالته بحقک واستخفافه بقدرک وعندما قرفک به ونسبک الیه من
الامر الذی قد علم امیر المؤمنین براءتک منه وصدق نیتک فی ترک محاولته وانک لم تؤهل
نفسک له وقد ولی امیر المؤمنین ما کان یلی من ذلک محمد بن الفضل وامره باکرامک و
تبجیلک والانتهاء الی امرک ورأیک والتقرب الی الله والی امیر المؤمنین بذلک شرح
باعث خروج ابو الحسن ثالث علیه السلم از مدینه [illegible] این بوده که عبد الله بن محمد [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] امام علیه السلم کرده [illegible] متوکل [illegible]
کند [illegible] امام علیه السلم [illegible] متوکل [illegible]
عبد الله امام علیه السلم را [illegible] متوکل [illegible] مکتوب [illegible] امام علیه السلم [illegible] یحیی [illegible]

باخذت في سنة متعلق است بكتابت يا باخذت واخذت بضم خاء و بفتح ذال و بفتح واو بلاد
جمع حريز بفتح حاء و سكون راء دعوتهای جمعه تا خواست انحرير بمعنی طعنه زنند يره ورين
طعنه برا ابلیات و آثاره بنی ما خذات محراب يعنی كردنم صورت مكتوب متوكل را بسوی ابی الحسن
ثالث امام علی نقی علیه السلم ان يحيی بن هرثمه در سال دويست و بيست و سه و اين صورت است بسم الله
الرحمن الرحيم اما بعد ثنا و دعا پس بدرستيكه متوكل شناسا است بر تبه تو رعايت كننده است خويشی
ترا با رسول عليه السلم ثابت كننده است حق ترا با خود و اراده دهنده است كارها در حق تو و در حق خاندان
تو آنچه را كه اصلاح كرد با جمعی كه البته اصلاح ميكند الله تعالی بآن حال تو و حال ايشان را و ثابت كرد با
عزت تو و عزت ايشان را و داخل كرد بركت و ايمنی را بر تو و بر ايشان ميطلبد متوكل بآنچه مذكور شد
صاحب كمال اختيار خود را در نيكی آورده تا آنچه را اكرام و اجلال تو كرده الله تعالی براه در حق تو و در حق ايشان
و تحقيق مصلحت دين متوكل بركرد ابعيد و عبد الله بن محمد را از آنچه اختيار داده بود ميدانست كه
دعوتهای جمعه و نماز جمعه در مدينه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم باشد چون كه بود برحالی كه
ذكر كردی در مكتوب خود كه ناشناسی او بحق تو و سبك شمرده او بقدر تو باشد و اين مركه
نزد چيزی بود كه عيب تهمت كرده ترا بآن و نسبت داد ترا بسوی آن كه بری باشد كه بتحقيق دانسته
بری بوده ترا از آن و درستی قصد ترا در ترك اراده آن و اين را كه تو مهيا نكردی خود را برای
و تحقيق صاحب اختيار كرده متوكل در آنچه صاحب اختيار ميبود در آن عبد الله بن محمد كه بيشتر
جمعه باشد محمد بن الفضل را و امر كرد محمد بن الفضل را بگرامی داشتن تو و تعظيم تو و بقبول امر تو
و نزديكی جستن بسوی الله تعالی و بسوی متوكل با آنچه مذكور شد **اصل** وأمير المؤمنين مشتاق
إليك يحب إحداث العهد بك والنظر إليك فإن نشطت لزيارته والمقام قبله ما رأيت
شخصت ومن أحببت من أهل بيتك ومواليك وحشمك على مهلة وطمأنينة ترحل
إذا شئت وتنزل إذا شئت وتسير كيف شئت وإن أحببت أن يكون يحيى بن هرثمة
مولى أمير المؤمنين ومن معه من الجند مشيعين لك يرحلون برحيلك ويسيرون بسيرك
فالأمر في ذلك إليك حتى توافي أمير المؤمنين فما أحد من إخوته وولده وأهل بيته وخاصته
ألطف منه منزلة ولا أحمد له أثرة ولا هو لهم أنظر وعليهم أشفق وبهم أبر وإليهم
أسكن منه إليك إن شاء الله والسلام عليك ورحمة الله وبركاته وكتب إبراهيم

العباس وصلى الله على محمد وآله وسلم **شرح** ما ادرم ما احد مشابه لميت احد مرفوع واسم ما
الطف واحمد وانظر واشفق وابر واسكن هر شش بصيغه افعل التفضيل و منصوب و جزء ما است
اول متعدی بمن ميشود و دوم و سيوم متعدی بلام ميشود و چهارم متعدی بعلی ميشود و پنجم
متعدی بباء ميشود و ششم متعدی بالی ميشود و من تفضيليه و مدخول آن در پنج اول محذوف است بنابر اختصار
و اكتفا بآنچه در ششم مذكور است پس تقدير كلام اينست الطف منه منزلة منك منه ولا احمد له اثرة منك
ولا هو لهم انظر منه لك وعليهم اشفق منه عليك وبهم ابر منه بك مخفی نماند كه اين اختصار در صورت
موافقت در تقدير جايز است و در صورت اختلاف در تقدير قبيح و از اختراعات متشابهان دوما است
الالطف نزديكی احمد مشتق از اسم مفعول است بمعنی محمود تر **يعنی** و متوكل مشتاق تست دوست ميدارد
كه تازه كند ديدار ترا و التفات بسوی ترا پس اگر ميل كنی بزيارت او و ماندن نزد او اجتماع آنچه
بينی بيرون رو مرآيی نمدينه با هر كه دوست داشتی از خانه واده خود و دوستان خود و غلامان و
خود با آهستگی و آرام براه می افتی هر وقت كه خواهی و فرود می آيی هر وقت كه خواهی و حركت ميكنی چنانچه خواهی
و اگر ميل داشته باشی كه باشد يحيی بن هرثمه غلام متوكل و جمعی كه با او هستند از لشكر رفيقان تو
براه افتند براه افتادن تو و حركت كنند بحركت تو پس اختيار در آن بسوی تست تا وقتی كه برسی بمتوكل
نيست هيچيك از برادران متوكل و فرزندان او و خانه واده او و مخصوصان او نزديكتر بسوی متوكل
باعتبار مرتبه از تو نسبت با و و نه پسنديده تر است برای او باعتبار صفت كمال از تو برای او و نه
متوكل برای ايشان بيشتر ملتفت است از برای تو و نه بر ايشان مشفق تر است از برای تو و نه
نيكو كار تر است از تو و نه بسوی ايشان انس گيرنده تر است از بسوی تو ان شاء الله و سلام بر تو
باد و رحمت الله تعالى و بركات او و نوشت اين نامه متوكل ابراهيم بن العباس و صلوة كند الله
بر محمد و آل او و سلام كند **هشتم اصل** كان المتوكل يقول ويحكم قد أعياني أمر ابن
الرضا أبى أن يشرب معي أو ينادمني أو أجد منه فرصة في هذا فقالوا له فإن لم تجد منه
فهذا أخوه موسى قصاف عزاف يأكل ويشرب ويتعشق قال ابعثوا إليه فجيئوا به حتى
نموه به على الناس ونقول ابن الرضا فكتب إليه وأشخص مكرما وتلقاه جميع بني هاشم
والقواد والناس على أنه إذا وافى أقطعه قطيعة وبنى له فيها وحول الخمارين و
القيان إليه ووصله وبره وجعل له منزلا سريا حتى يزوره هو فيه **شرح** القصاف

قاف و شدید صاد و فی نقطه و الف و فا بغایت بی پروا و ما بیکرا الفراف بفتح عین بی نقطه و قاف
زاء با نقطه و الف و فاء بغایت جمعی میخورند و اشامیدند و بغایت سرود کنی و هر دو ما بجا منات
و الناس مبتدا است علی انه خبرش و الناس معطوف به جمیع است و علی انه متعلق بتلقاه است یعنی
متوکل میگفت مصاحبان خود را عجب حالی است شما را که فکری برای من میکنید بتحقیق عاجز کرده مرا
کار ابن رضا مراد امام علی النقی علیه السلم است امتناع کرد از انکه شراب بیاشامد با من یا مصاحبت کند مرا
یا با ایم انف و صحبت در تخلیف او بزم مصاحبت با من کرده بود بعد از انچه [illegible] که بخلیف تو اکرم
پس گفتند متوکل را چون اگر نمی یابی انف و صحبتی برای ابن برادر او موسی بن غایت بی پروا و اهل لهو است
بغایت بسیار بخورند و اشامیدند است میخورد هر چه باکنه باشد می آشامد شراب را و عاشق میکند متوکل
گفت بفرستید بسوی او پس بیاورید او را تا تلبیس کنیم بسبب او بر مردم و گوییم ابن الرضا این کار را میکند
و شیعه مبتلا شده باشد که ابو الحسن ثالث میکند و فی اعتقاد مایل شود پس نوشتند بسوی موسی و
بیرون آورده شد بسوی سامرا با عزاز و استقبال کردند او را جمیع بنی هاشم و سرداران و مردم برین
اعتقاد بودند که وقتی که موسی آید با قطاع قطعه ای میدهد او را متوکل زمینی چنانچه با امرای خود کرده
در وقت آبادان کردن مواضع سامره و بنا می نهند برای او در ان زمین عمارات خود و می فرستند ساقیان
و کنیزان سرود کننده بسوی او و عطا میکند او را و نیکویی میکند او را و در روز اول مروه می آورند او را
منزل بغایت خوب شایسته بمنزلت [illegible] او را متوکل در آن منزل **اصل** فلما وافى موسى تلقاه ابو الحسن عليه السلم
قنطرة وصيف وهو موضع يتلقى فيه القادمون فسلّم عليه ووفّاه حقه فقال له ان
هذا الرجل قد احضرك ليهتكك ويضع منك فلا تقرّ له انك شربت نبيذاً قط فقال له موسى
فاذا كان دعانى لهذا فما حيلتى قال فلا تضع من قدرك ولا تفعل فانما اراد هتكك
فابى عليه فكرر عليه فلما راى انه لا يجيب قال له اما ان هذا مجلس لا تجتمع انت
وهو عليه ابدا فاقام ثلث سنين يبكر كل يوم فيقال له قد تشاغل اليوم فرُح فيروح
فيقال له قد سكر فبكّر فيبكر فيقال شرب دواء فما زال على هذا ثلث سنين حتى قتل المتوكل ولم
يجتمع معه عليه **شرح** پس چون نزدیک سامرا شد موسی استقبال کرد او را علی نقی علیه السلم در پل
در پل وصیف و ان جائیست که استقبال کرده میشوند در ان آیندگان پس سلام کرد بر موسی
و تمام داد او را حق تعظیم و عهد او را گفت موسی را به درستی که این مرد بتحقیق حاضر کرده است ترا

دعا کند ترا و ثبت کند بعض قدر ترا پس اقرار مکن برای او که تو آشامیده ای نبید هرگز تا ما دام که
ترا تخلیف شرابی کند پس گفت او را موسی چون اگر طلبیده باشد مرا برای این کار پس چیست علاج من گفت
پست مکن بعض قدر خود را و مکن این کار را زیرا که اراده دارد با این که بی حیا بسازد ترا و طلب مصاحبت تو
باعث تخلیف او شود چه چیز این است کار اراده کرده بر رد در پی ترا بحقیقت پس موسی امتناع کرد
علیه پس امام علیه السلم مکرر کرد سفارش او را پس چون امام علیه السلم دید که او قبول نمیکند گفت
آگاه باش به درستی که این مجلس که طلب میکنی مجلسی است که جمع نمیشوی تو و او برای مجلس هرگز پس ماند موسی
سه سال صبح رود میرفت هر روز پس گفته میشد او را که بتحقیق مشغول شده متوکل امروز پس عصر بیا پس عصر رفت
پس گفته میشد آشامیده [illegible] پس همیشه برین روش بود سه سال تا کشته شد متوکل و جمع نشد متوکل
موسی برای مجلس که میخواست **نهم اصل** عن محمد بن على قال اخبرنى زيد بن على بن الحسين بن
زيد قال مرضت فدخل الطبيب علىّ ليلاً فوصف لى دواء بليل آخذه كذا وكذا يوماً فلم
يمكنّى فلم يخرج الطبيب من الباب حتى ورد علىّ نصر بقارورة فيها ذلك الدواء بعينه
فقال لى ابو الحسن يقرئك السلام ويقول خذ هذا الدواء كذا وكذا يوماً فاخذته فشربته
فبرئت قال محمد بن على قال لى زيد بن على يابى الطاعن اين الغلاة عن هذا الحديث **شرح** كذا
وكذا يوما کنایت است از عدد چند که یاد برده باشد و کنایه از عدد باشد یابی بفتح یاء و نقطه دو
و سکون همزه و باء یک نقطه و الغالی الطاعن بطاء بی نقطه و الف و کسر عین بی نقطه مرفوع و فاعل
یابی است و مقصود این کلام اظهار افراط و تفریط غلات است **یعنی** روایت است از محمد بن علی
گفت خبر داد مرا زید گفت بیمار شدم پس داخل شد طبیب بر من در شب پس بیان کرد برای من دوائی
در شب که عمل ما به کنم چند روز پس ممکن نشد مرا [illegible]
بیرون نرفت طبیب از در خانه من تا وارد شد بر من نصر خادم با شیشه که در ان شیشه بود همان دوا
بعینه پس گفت مرا امام علی نقی میرساند ترا سلام و میگوید عمل کن باین دوا چند روز با چیزی که معتاد
روزها میفرماید طبیب پس گرفتم از او [illegible] آشامیدم ان را پس صحیح شدم گفت محمد بن علی که گفت مرا
زید بن علی که امتناع میکند از دلالت این حکایت بر امامت اهل البیت کسی که منکر امامت ایشان است غلط
کرده کجا اند غلو کنندگان که [illegible] اهل البیت را [illegible] این حکایت با چیزی که ایشان در حق
امثال این حکایت [illegible] کرده اند انتها

معلوم اینها میشود باستنباط از قرائن نه بمکاشفه بحث برده هم که تا بر صد و بیست و دو هم
اصل مولد أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام شرح این تاریخ احوال است که نسبت داده بولادت امام
حسن عسکری علیه السلام و در بین بحث کلام مصنف و بیت و هشت حدیث کلام مصنف اصل ولد عليه السلام
في شهر ربيع الآخر سنة اثنتين وثلاثين ومائتين وقبض عليه السلام يوم الجمعة لثمان ليال
خلون من شهر ربيع الأول سنة ستين ومائتين وهو ابن ثمان وعشرين سنة ودفن
في داره في البيت الذي دفن فيه أبوه بسر من رأى وأمه أم ولد يقال لها حديث شرح
زاده شد امام حسن عسکری علیه السلام در زمان ابو اسحق معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن
منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که هشتم است از عباسیه و هشتم از خلفاء عباسیه در
ربیع الآخر سال دویست و سی و دو هجری و گذشته شد از دنیا علیه السلام در روز جمعه وقتیکه هشت
گذشته بود از ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری و او در آن وقت بیست و هشت ساله بود و
مدفون شد در خانه خود در جائی که مدفون شده بود پدرش در سامرا و مادرش کنیز بود که نامش
حدیث بود اصل كان أحمد بن عبيد الله بن خاقان على الضياع والخراج بقم فجرى
في مجلسه يوما ذكر العلوية ومذاهبهم وكان شديد النصب فقال ما رأيت ولا عرفت
بسر من رأى رجلا من العلوية مثل الحسن بن علي بن محمد بن الرضا في هديه وسكونه
وعفافه ونبله وكرمه عند أهل بيته وبني هاشم وتقديمهم إياه على ذوي السن منهم والخطر وكذلك
القواد والوزراء وعامة الناس فإني كنت يوما قائما على رأس أبي وهو يوم مجلسه للناس إذ دخل عليه
حجابه فقالوا أبو محمد بن الرضا بالباب فقال بصوت عال ائذنوا له فتعجبت مما سمعت منهم أنهم جسروا
يكنون رجلا على أبي بحضرته ولم يكن يكنى عنده إلا خليفة أو ولي عهد أو من أمر السلطان أن يكنى فدخل
رجل أسمر حسن القامة جميل الوجه جيد البدن حدث السن له جلالة وهيبة فلما نظر إليه أبي قام فمشى
إليه خطى ولا أعلمه فعل هذا بأحد من بني هاشم والقواد فلما دنا منه عانقه وقبل وجهه وصدره
وأخذ بيده وأجلسه على مصلاه الذي كان عليه وجلس إلى جنبه مقبلا عليه بوجهه وجعل يكلمه ويفديه
بنفسه وأنا متعجب مما أرى منه إذ دخل الحاجب فقال الموفق قد جاء وكان الموفق إذا
دخل على أبي تقدم حجابه وخاصة قواده فقاموا بين مجلس أبي وبين باب الدار سماطين
إلى أن يدخل ويخرج فلم يزل أبي مقبلا على أبي محمد يحدثه حتى نظر إلى غلمانه الخاصة

فقال

فقال حينئذ إذا شئت جعلني الله فداك ثم قال لحجابه خذوا به خلف السماطين حتى لا يراه هذا
يعني الموفق فقام وقام أبي فعانقه ومضى شرح المعتمد على الله ابو العباس احمد بن متوکل بن
معتصم بن هارون بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و هم است از عباسیه و پانزدهم
از خلفای عباسیه در رجب سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد و در رجب سال دویست و هفتاد و نه
بمرد و عبید الله بن خاقان وزیر معتمد بود و موفق برادر معتمد و صاحب اختیار مهمات دولت
النصب بفتح نون و سکون صاد دشمنی داشتن کسی چیزی را و در مقام این کلمه بشواهد بیت و محکمات قرآن که
نفی از اختلاف و بر بی طرفی هست دلالت بر امامت میکنند و احکام اما ننموده علامت نزاع الهدی بفتح
ها و سکون دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین روش سلوک العفاف بفتح عین بی نقطه نگهداری خود
از قبیح النبل بضم نون و سکون با یک نقطه زیرکی با نجابت الخطر بفتح خاء با نقطه و فتح طاء بی نقطه و راء
و بکسر خاء و سکون طا ارزش دنیا یفدیه بصیغه مضارع غائب از تفعیل است ضمیر مستتر راجع بابی است و ضمیر
بارز منصوب راجع بابو محمد است ظاهر این است که در اینجا از قلم کاتبان کلمه چیزی افتاده باشد و چنین باشد
که یفدیه بنفسه و ابوه السماط بفتح سین بی نقطه و میم و الف و طاء بی نقطه صف مردم یعنی بود احمد بن
عبید الله بن خاقان متصدی ایلات خالصه و باقی و مغیر مال و جهات جهانی در بلاد قم پس جاری
در مجلس او روزی یاد اولاد علی و اختلاف مذاهب ایشان که بعضی امامیه اند و بعضی کیسانیه و بعضی
زیدیه و بعضی فطحیه و بعضی اسماعیلیه و بعضی واقفیه اشارت بمذمت ایشان است کما لا یخفی از اختلاف
میکنند و خود نیز در آن کار ... غافل شده از اینکه مراد باختلاف که منطوق عبارت اختلاف است که از
طرفها شد که حکم بطلان شده در آن طرف جابجا بیان شده و در تصحیح حدیث هشتاد و سیم تا بر صد و هفتم
وا بین در عمر شیعه اما ایست و بود احمد بن عبید الله متعصب در بغض ... پس گفت ندیدم و نشناختم
در سامرا مردی از اولاد علی بن ابی طالب مثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا در روش و ...
او و عفت او و بزرگی او و کرامت بودن او نزد اهل خانه او و خود و سایر بنی هاشم و در تقدیم ایشان
او را بر صاحبان سن از خود ایشان و صاحبان شرف دنیا و هم چنانند سرداران و وزیران و جمیع مردم
با ینمعنی که ایشان نیز مانند خانواده او و سایر بنی هاشم تقدیم او میکردند بر صاحبان سن و قدر
دنیا بیان این آنکه بدرستی که من بودم روزی ایستاده بر سر پدرم و آن روز نشستن او با مردم
بود با ینمعنی که ... آن روز مجلس ... بود که ناگاه داخل شد بر پدرم ملازمان او

۱۵۸

گفتند ابو محمد بن الرضا در خانه است پس پدرم از روی اضطراب گفت باواز بلند رخصت دخول دهید اورا
پس تعجب کردم از آنچه شنیدم از ایشان اینکه جرات کردند بکنیت مذکور میکردند مردی را بر پدرم در
حضور او و بکنیت مذکور نمیشد نزد او مگر خلیفه یا ولی عهد خلیفه یا کسیکه امر کرده باشد خلیفه
مذکور شود بکنیت پس داخل شد مردی گندم گون خوش قد نیکو روی خوب اندام نوجوان اورا رفعت شان
و مهابتی بود پس چون نظر پدرم بان کرد پدرم برخاست میرفت باستقبال او چند گام و ندانستم پدرم
که کرده باشد این کار را با هیچ یک از بنی هاشم و سرداران پس چون پدرم نزدیک او شد بغل گرفت
او را و بوسه روی او را و سینه او را و دست او را گرفت و نشانید او را بر جای نماز خود که بر آن
شروع در دیوان نشسته بود برای جای نماز و نشست پدرم در پهلوی او و رو آورده بود بوی
خود و شروع کرد گفتگو میکرد با او و میگفت او را فدایت شوم و من متعجب بودم از آنچه میدیدم
بینم که ناگاه داخل شد ملازم پس گفت موفق برادر خلیفه حقیقی آمد و موفق وقتیکه داخل شدی
بر پدرم پیش از او می آمدند ملازمان او و مقربان و سرداران او و می ایستادند دو صف تا آنکه
داخل شود و بیرون رود پس ماند پدرم رو آورده بر ابو محمد گفتگو میکرد با ابو محمد تا آنکه نظر کرد
بسوی غلامان مخصوص پس گفت ابو محمد را در این هنگام اگر خواهی برو که بگرداناد الله تعالی فدای تو
بعد از آن پدرم گفت ملازمان خود را که ببرید او را در پشت دو صف تا نه بیند او را این مرد یعنی
باشارت موفق پس برخاست ابو محمد و برخاست پدرم و بغل گرفت ابو محمد را **اصل** فقلت لحجّاب
أبي وغلمانه ويحكم من هذا الذي كنّيتموه على أبي وفعل به أبي هذا الفعل فقالوا هذا علويّ
يقال له الحسن بن علي يعرف بابن الرضا فازددت تعجّباً ولم أزل يومي ذلك قلقاً
متفكّراً في أمره وأمر أبي وما رأيت فيه حتى كان الليل وكانت عادته أن يصلّي العتمة
ثم يجلس فينظر فيما يحتاج إليه من المؤامرات وما يرفعه إلى السلطان فلمّا صلّى وجلس
جئت فجلست بين يديه وليس عنده أحد فقال لي يا أحمد لك حاجة قلت نعم يا أبه فإن
أذنت لي سألتك عنها فقال قد أذنت لك يا بنيّ فقل ما أحببت قلت يا أبه من الرجل الذي
رأيتك بالغداة فعلت به ما فعلت من الإجلال والكرامة والتبجيل وفديته بنفسك
وأبويك فقال يا بنيّ ذاك إمام الرافضة ذاك الحسن بن علي المعروف بابن الرضا
فسكت ساعة ثم قال يا بنيّ لو زالت الإمامة من خلفاء بني العباس ما استحقّها أحد من

۱۵۹

بني هاشم غير هذا وإنّ هذا ليستحقّها في فضله وعفافه وهديه وصيانته وزهده وعبادته
وجميل أخلاقه وصلاحه ولو رأيت أباه رأيت رجلاً جزلاً نبيلاً فاضلاً فازددت قلقاً
وتفكّراً وغيظاً على أبي وما سمعت منه واستزدته في فعله وقوله فيه ما قال **شرح** الرافضة
جمع رافضی است یعنی کسانیکه دین را بجا گذاشته اند که ترک کرده اند مذهب اکثر اصحاب را بعد از رسول علیه السلام و آله
در مقابل یا صاحبیت الجزل بفتح جیم و سکون زاء با نقطه عاقل و خوش فکر و کریم و بخشنده و هم اعجاب
الاستزاده بزای با نقطه و الف و دال بی نقطه کسی را صاحب گناه شمردن در کاری که کرده در مطالب باد
بوده از و **یعنی** پس گفتم ملازمان پدرم و غلامان او را وای بر شما کیست اینکه کنیت مذکور کردید
او را بر پدرم و کرد با او پدرم این کار را که کرد پس گفتند این از اولاد علی بن ابی طالب است گفته میشود او را
حسن بن علی مشهور است بابن الرضا پس زیاده شد تعجب من و ماندم از روز مضطرب با فکر تا آنکه در کار
او و کار پدرم و در آنچه دیدم در حسن بن علی از صفات خوب تا شب و عادت پدرم این بود که میگذارد نماز
خفتن را بعد از آن می نشست پس فکر میکرد در آنچه محتاج میشد بآن که مصلحت بینها و آنچه عرض باید کرد
آنرا بپادشاه باشد پس چون نماز گذارد و نشست آمدم پس نشستم برابر او نبود نزد او هیچ یک پس گفت
مرا ای احمد ترا حاجتی هست گفتم آری ای پدر پس اگر رخصت دهی مرا سوال کنم ترا از آن حاجت پس بتحقیق رخصت
دادم ای پسرک من بگو آنچه را که خواهی گفتم ای پدر کیست آن مردی که دیدم ترا در صبح امروز که کردی با او
آنچه کردی از بزرگ شمردن و گرامی داشتن و مبالغه در تعظیم و فدای او کردی خود را و پدر و مادر خود را
پس گفت ای پسرک من این امام جماعت که ترک مذهب جمهور کرده اند این حسن بن علی است که مشهور بابن الرضا است
پس ساکت شد پدرم یک ساعت بعد از آن گفت ای پسرک من اگر بیرون شود امامت از خلفای بنی عباس مستحق
نیست امامت را هیچ یک از بنی هاشم غیر این و بتحقیق که این هر آینه مستحق امامت است بسبب علم او و عدل
و پرهیزگاری او و نگاهداشتن خود را از معاصی و زهد او و عبادت او و خوبهای نیک او و صلاحیت او اگر
میدیدی پدر او را دیده میبودی مردی عاقل فهیم عالم را پس زیاده شد اضطراب من و اندیشه من و خشم من بر پدرم
در آنچه شنیدم از او که اقرار کرد بصحت مذهب رافضه و صاحب تقصیر شمردم پدرم را در کار دادن تعظیم
حسن بن علی باشد و بعد گفتن او در حسن بن علی آنچه را که گفت تقصیر است که اگر خواهش غلام
سکوت و اگر طلب جرات **اصل** فلم تكن لي همّة بعد ذلك إلّا السؤال عن خبره والبحث
عن أمره فما سألت أحداً من بني هاشم والقوّاد والكتّاب والقضاة والفقهاء وسائر الناس

إلا وجدته عنده في غاية الإجلال والإعظام والمحل الرفيع والقول الجميل والتقديم له على جميع
أهل بيته ومشايخه فعظم قدره عندي إذ لم أر له وليا ولا عدوا إلا وهو يحسن القول فيه
والثناء عليه **شرح** پس بود مرا مطلب بینک جدا از آن مکرر سؤال از حال حسن بن علی و تفحص از کار او
پس نمی‌بینم هیچ یک را از بنی هاشم و سرداران و نویسندگان و قاضیان و مفتیان و طوایف مردم مگر که
حسن بن علی یافتم نزد ایشان در نهایت تعظیم و مبالغه در تعظیم و در مرتبه بلند و گفتگوی خوب و مقدم دارند
او را بر جمیع اهل خانه و دوستان او پس بزرگ شد قدر حسن بن علی نزد من چون ندیدم
دوستی و نه دشمنی مگر بجا که او خوب بجا می‌آورد گفتگو را در حسن بن علی و ثنا گفتن بر او **اصل**
فقال له بعض من حضر مجلسه من الأشعريين يا أبا بكر فما خبر أخيه جعفر فقال ومن جعفر
فتسأل عن خبره أو يقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شريب للخمور أقل من رأيته
من الرجال وأهتكهم لنفسه خفيف قليل في نفسه **شرح** اشعریین جماعت قمی که بسیاری از ایشان
ساکن قم بوده‌اند ابو بکر کنیت احمد است پسر عبید الله که ذکر شد بفتح شین با نقطه
و تشدید را و فتح نقطه مکسور و سکون یا دو نقطه در زیر و با یک نقطه بغایت شامل **یعنی**
پس گفت احمد را بعض جماعتی که حاضر مجلس بوده‌اند از جمله اشعریان ای ابو بکر چیست حال برادرش جعفر
مراد جعفر کذاب است پس احمد گفت و کیست جعفر تا سؤال کرده شود از حال او یا مقدر بری که سؤال کرده
شود در پهلوی حسن در آورده شود در سلک جعفر آشکارا کننده فسق فاجر نا کننده فی بهتان
بغایت تا مستی اقسام شرابهاست کم قدرتر کسانی است که دیدم ایشان را از جمله مردان و پرده درتر
جماعت که دیدم ایشان را برای خود سبک و عقیده کرده خود را بغایت میدرد سبک عقلات خوار
در حد ذات خود چه جای که تابع او شود **اصل** ولقد ورد على السلطان وأصحابه في وقت وفاة
الحسن بن علي ما تعجبت منه وما ظننت أنه يكون وذلك أنه لما اعتل بعث إلى أبي أن ابن
الرضا قد اعتل فركب من ساعته فبادر إلى دار الخلافة ثم رجع مستعجلا ومعه خمسة
من خدم أمير المؤمنين كلهم من ثقاته وخاصته فيهم نحرير فأمرهم بلزوم دار الحسن و
تعرف خبره وحاله وبعث إلى نفر من المتطببين فأمرهم بالاختلاف إليه وتعاهده صباحا
ومساء فلما كان بعد ذلك بيومين أو ثلاثة أخبر أنه قد ضعف فأمر المتطببين بلزوم
داره وبعث إلى قاضي القضاة فأحضره مجلسه وأمره أن يختار من أصحابه عشرة ممن يوثق

بهم في دينه وأمانته وورعه فأحضرهم فبعث بهم إلى دار الحسن وأمرهم بلزوم داره ليلا و
نهارا فلم يزالوا هناك حتى توفي فصارت سر من رأى ضجة واحدة **شرح** مادر معتمد خليفه
قبیحه نام داشت که مادر معتز بود در خدمت ... ذلک مصدر ... ضبط ... اشیا نام محرر بن علی
اعتل را پس بحث کرد علی ... بعث ... سلطان نحریر بکسر نون و سکون حا و کسر را با نقطه
و سکون یا و فتح نقطه در زیر و را بی نقطه نام خادمی از خادمان معتمد است که اعتماد بر او بوده **یعنی**
و هر آینه بتحقیق واقع شد بر پادشاه و یاران او در وقت وفات حسن بن علی واقعه که تعجب کردم از آن واقعه
نداشتم که آن واقعه بفعل می‌آید مراد جد و ... پادشاه و یاران او مطالبه بر حسن بن علی است که هر چند
بقدر کردند کمتر یافته شد ... هذا تا حال ... آن واقعه این است که شأن این است که چون بیمار شد
حسن بن علی پادشاه برای طلب کسی را فرستاد بسوی پدرم که ابن الرضا بتحقیق بیمار شد فهلات که معتمد
علیه است بزرگوار بیماری ... پدرم سوار شد همان ساعت پس شتاب کرد تا خانه خلیفه ...
برگشت بغایت شتابان و با او پنج کس از خادمان معتمد بودند همه ایشان از اعتماد داران او و مخصوصان
او بودند و از آن جمله بود نحریر خادم معتمد که اعتماد بر خادمان بزرگ او بود پس امر کرد پدرم آن پنج کس را
بماندن در خانه حسن و خبر گیری خبر حسن و حال او و برای طلب کسی را فرستاد و بسوی جمعی از طبیبان
پس امر کرد ایشان را که آمد و رفت بسوی حسن بن علی و حاضر شدن بالای سر او صبح و شام پس چون شد بعد از آن
با سه روز خبر داده شد پدرم او بتحقیق ضعیف شده از بیماری پس امر کرد آن طبیبان حاذق را بماندن
در خانه حسن بن علی و برای طلب کسی را فرستاد بسوی قاضی بزرگ قاضیان پس حاضر کرد او قاضی را در مجلس
خود و امر کرد آن قاضی را که بر گزیند از یاران خود ده کس را از جمله جمعی که مردم اعتماد داشته باشند بر ایشان
در دین ایشان و امانت ایشان و پرهیزکاری ایشان پس آن قاضی حاضر کرد ایشان را پس فرستاد پدرم ایشان را
بسوی خانه حسن و امر کرد ایشان را بماندن در آن خانه شب و روز پس همیشه بودند آنجا تا وفات یافت پس گردید
سامره یک آواز و فغان و ناله خلایق **اصل** وبعث السلطان إلى داره من فتشها وفتش حجرها
وختم على جميع ما فيها وطلبوا أثر ولده وجاءوا بنساء يعرفن الحمل فدخلن على جواريه ينظرن
إليهن فذكر بعضهن أن هناك جارية بها حمل فجعلت في حجرة ووكل بها نحرير الخادم
وأصحابه ونسوة معهم ثم أخذوا بعد ذلك في تهيئته وعطلت الأسواق وركبت بنو هاشم
والقواد وأبي وسائر الناس إلى جنازته فكانت سر من رأى يومئذ شبيها بالقيامة **شرح**

و فرستاد پادشاه که معتمد باشد بسوی سرای حسن بن علی جمعی را که گاه بگاه آن سرا را نگاه میکردند
اند و بود خانهای آن سرا را و مهر کردند بر هرچه در آن سرا بود و تحت و جو کردند در پی فرزند او و آوردند
زنانی را که میشناختند آبستنی را پس داخل شدند بر زنان تا که کنیزان حسن بن علی نظر بکردند با آن زنان پس
گفتند آن زنان که یکی از ایشان آبستن است یا نه پس حکم کرد بعض از زنان که اینجا کنیزی است که آبستن است
یا ممکن که زنان دیگر میگویند آبستنی او بوده اند پس کرده شد آن کنیز بحجره بحصر احتمال آبستنی در حجره و موکل
شد بر آن کنیز نحریر خادم و زنان او و زنان بود با ایشان موکل شدند بعد از آن شروع کردند بعد از آن
احتیاطها در باقی کردن حسن بن علی یعنی بغسل و تکفین او مشغول شد بازارها و سوار شدند آن خانها
خود بنو هاشم و سرداران و بسیار و باقی مردم بسوی تشییع او شدند شاهزاده و امرا زود مانند قیامت **اصل**
فلما فرغوا من تهيئته بعث السلطان الى ابي عيسى ابن المتوكل فامره بالصلوة عليه فلما وضعت
الجنازة للصلوة عليه دنا ابو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرضه على بني هاشم من العلوية
والعباسية والقواد والكتاب والقضاة والمعدلين وقال هذا الحسن بن علي بن محمد بن
الرضا مات حتف انفه على فراشه حضره من حضره من خدم امير المؤمنين وثقاته فلان و فلان
ومن القضاة فلان وفلان ومن المتطببين فلان وفلان ثم غطى وجهه وامر بحمله
فحمل من وسط داره ودفن في البيت الذي دفن فيه ابوه **شرح** الحتف بفتح حاء و نقطه یکی
تاء و سکون فاء [illegible] مطلق برای نوع و مراد بحتف انفه مرده با جل
خود و کشته نشدن است باعتبار اینکه علامت آن در بینی او ظاهر میشود **یعنی** پس چون فارغ شدند از تغسیل
تکفین او فرستاد پادشاه بسوی ابو عیسی پسر متوکل پس امر کرد او را بنماز بر حسن بن علی پس چون گذاشته
شد نعش در صحن خانه برای نماز بر او نزدیک شد ابو عیسی پس بر کشود پرده از روی او پس
نمود که او را بر بنی هاشم از اولاد علی و اولاد عباس و سرداران و نویسندگان و قاضیان و جمعی که
اعتقاد عدالت ایشان داشتند و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است مرد باجل خود بر جای خود
حاضر بودند نزد او در وقت مردن جمعی که حاضر بودند در خانه او از جمله خادمان معتمد و اعتماد یافته
فلان و فلان و از جمله قاضیان فلان و فلان و از جمله طبیبان حاذق فلان و فلان بعد از آن
بپوشانید و امر کرد به برداشتن او از صحن سرای او و مدفون شد در خانه که مدفون شده بود پدر
اصل فلما دفن اخذ السلطان والناس في طلبه ولده وكثر التفتيش في المنازل والدور

وتوقفوا عن قسمة ميراثه ولم يزل الذين وكلوا بحفظ الجارية التي توهموا عليها الحمل
لازمين حتى تبين بطلان الحمل فلما بطل الحمل عنهن قسم ميراثه بين امه واخيه جعفر و
ادعت امه وصيته وثبت ذلك عند القاضي والسلطان على ذلك يطلب اثر ولده **شرح**
وصيته اضافه مصدر بمفعول است یعنی وصی بودن مادر او و اولی در ضبط مال الوارث خایب است
که اضافه بفاعل باشد یعنی وصیت کرده او مادر را در ضبط مال او در حال حاضر و در کل است با معنی وصیت او برای
مادر یا که مخصوص مادر باشد و السلطان مبتدا است علی ذلک خبر و متعلق است بطلب اشاره الیه ذلک
ثبوت وصیت است بطلب خبر مبتدا است و ممکن نیز بود که علی ذلک خبر مبتدا باشد یا یعنی تر که علی برای
استعلا باشد و اشاره الیه ذلک طلب ولد و کثرت تفتیش باشد و جمله یطلب استیناف بیانی باشد **یعنی**
پس چون مدفون شد آن شروع کردند پادشاه و مردم در جستجوی پسر حسن بن علی و بسیار شد کاوش
در منزلها و کنجها و خانهای مردم و مضایقه داری کردند از قسمت میراث او و جماعتی که موکل شده
بودند بنگاهداشتن آن کنیزی که خیال کرده شده بود بر او آبستنی بجای خود تا ظاهر شد نابودن آبستنی
پس چون نابود شدن آبستنی آن کنیزان او قسمت کرده شد میراث او میان مادر او و برادر او جعفر این بر
مخالفان است که با وجود مادر برادر را میراث میدهند و از تعصب مینماید و دعوی کرد مادر حسن
بن علی وصی بودن برای حسن بن علی و ثابت شد آن وصی بودن نزد قاضی و بنا بر این است که پادشاه جستجو
میکند پسر حسن بن علی را یا مراد این است که دعوی کرد مادر حسن بن علی که وصیت کرده برای من فلان
و ثابت شد آن وصیت نزد قاضی یا معنی کرداند بنا بر آنچه پادشاه هنوز بر آن است که بود جستجو
میکند پسر حسن بن علی را یا مراد این است که دعوی کرد مادر حسن بن علی که وصیت کرده برای من فلان
و ثابت شد آن وصیت نزد قاضی یا نفقه کرداند بنا در آنچه پادشاه هنوز بر آن است که بود جستجو میکند
پسر او **اصل** فجاء جعفر بعد ذلك الى ابي فقال اجعل لي مرتبة اخي واوصل اليك في كل سنة
عشرين الف دينار فزبره ابي واسمعه وقال له يا احمق السلطان جرد سيفه في الذين زعموا
ان اباك واخاك ائمة ليردهم عن ذلك فلم يتهيأ له ذلك فان كنت عند شيعة ابيك واخيك
اماما فلا حاجة بك الى السلطان يرتبك مراتبهما ولا غير السلطان وان لم تكن عندهم بهذه
المنزلة لم تنلها بنا واستقله ابي عند ذلك واستضعفه وامر ان يحجب عنه فلم ياذن له
في الدخول عليه حتى مات ابي وخرجنا وهو على تلك الحال والسلطان يطلب اثر ولد الحسن بن علي

شرح برآمد جعفر عبد الله شد بسوی پدرم پس گفت بگردان برای من منصب برادرم را و میدهم ترا در هر سال بیست هزار دینار طلا پس منع کرد او را پدرم و دشنام داد او را و گفت او را ای کودن نادان بدرستی که شمشیرهای خود را در جمعی که دعوی کردند که پدر تو و برادر تو امام اند تیز کرد خلیفه که بیندازد آن جماعت را از گفتار برگردانید ایشان را از دعوی پس میسر نشد برای پادشاه آن مطلب پس اگر باشی نزد شیعه پدر خود و برادر خود امام پس احتیاجی نیست ترا بسوی پادشاه و غیر پادشاه تا قرار دهد ترا در منصب ایشان و اگر نباشی نزد شیعه باین مرتبه در منصب امامت نمیدهد ما را حکم فقیر کم شد حرمت او در نزد آن کفتگو و ضعیف عقل شمرد او را و امر کرد ملازمان خود را که جعفر ممنوع شود از دخول مجلس پدرم پس رخصت نداد برای او در دخول بر پدرم تا مرد پدرم و بیرون آمدیم ما از سامره و جعفر بر همان حال بود و پادشاه جستجوی میکرد فرزند حسن بن علی را دوم اصل کَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى
أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِّ بِنَحْوٍ مِنْ عِشْرِينَ يَوْماً الْزَمْ بَيْتَكَ حَتَّى يَحْدُثَ
الْحَادِثُ فَلَمَّا قُتِلَ بُرَيْحَةُ كَتَبَ إِلَيْهِ قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ فَمَا تَأْمُرُنِي فَكَتَبَ لَيْسَ هَذَا الْحَادِثُ
الْحَادِثُ الْآخَرُ فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ مَا كَانَ شرح المعتز بالله ابو عبد الله زبیر بن متوکل معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس سیزدهم است از خلفای عباسیه در هفتم سال دویست و پنجاه و دو خلیفه شد و در سال دویست و پنجاه و پنج ترکان بر معتز در آمدند و پای او را گرفتند و او را میکشیدند و او فریاد میزد که از من چه میخواهید گفتند خود را از خلافت خلع کن قبول کرد و از مال بسیار گرفتند و بعد از آن او را در خانه کردند در خانه را گل برآوردند تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شد یعنی نوشت امام حسن عسکری علیه السلام بسوی ابی القاسم اسحق بن جعفر زبیری پیش از مردن معتز به بیست روز تخمینا که از خانه خود بیرون میا تا حادثه آنچه حادث شدنی است بر وجه کشته شد بریحه نوشت ابو القاسم بسوی امام علیه السلام که بتحقیق حادث شد این حادثه پس چه میفرمائی مرا با بیرون آیم یا نه پس امام علیه السلام نوشت که آنچه نوشته بودم آن حادثه دیگر است پس شد آنکه از معتز آنچه شد سیم اصل كَتَبَ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
دَاوُدَ عَبْدُ اللَّهِ قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ شرح نوشت امام علیه السلام بسوی مرد دیگر که کشته شود پسر محمد بن داود که نام آن پسر عبد الله است پیش از کشته شدن آن پسر بده روز پس چون شد عبد الله در روز دهم کشته شد چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ

بابن الکردی

بِابْنِ الْكُرْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي امْضِ
بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةٌ فَقُلْتُ تَعْرِفُهُ
فَقَالَ مَا أَعْرِفُهُ وَلَا رَأَيْتُهُ قَطُّ قَالَ فَقَصَدْنَاهُ فَقَالَ لِي فِي طَرِيقِهِ مَا أَحْوَجَنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ
دِرْهَمٍ مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتَا دِرْهَمٍ لِلدَّقِيقِ وَمِائَةُ دِرْهَمٍ لِلنَّفَقَةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَمَرَ لِي
بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَةٍ أَشْتَرِي بِهَا حِمَاراً وَمِائَةٍ لِلنَّفَقَةِ وَمِائَةٍ لِلْكِسْوَةِ وَأَخْرُجُ إِلَى الْجَبَلِ شرح روایت است از محمد بن ابراهیم که مشهور بابن الکردی است از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر که گفت تنگ آمد ما را کار معاش پس گفت مرا پدرم روانه شو با ما تا برویم بسوی این مرد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام چه بدرستی که شان این است که بتحقیق بیان کرده شد از او کریمی پس گفتم آیا میشناسی او را گفت نمیشناسم او را و هرگز ندیده ام او را گفت محمد بن علی پس قصد کردیم او را پس پدرم گفت در راه که بسیار محتاجیم بسوی اینکه امر کند برای ما بپانصد درهم دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای خرج پس گفتم در دل خود کاش امام امر کند برای من بسیصد درهم صد بخرم با آن درازگوشی و صد برای خرج و صد برای لباس و بیرون میروم بسوی کوهستان که میان بغداد و تبریز است اصل فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامُهُ فَقَالَ يَدْخُلُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ
وَسَلَّمْنَا قَالَ لِأَبِي يَا عَلِيُّ مَا خَلَّفَكَ عَنَّا إِلَى هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ عَلَى
هَذِهِ الْحَالِ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلَامُهُ فَنَاوَلَ أَبِي صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتَانِ
لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتَانِ لِلدَّقِيقِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَأَعْطَانِي صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ ثَلَاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ اجْعَلْ مِائَةً
فِي ثَمَنِ حِمَارٍ وَمِائَةً لِلنَّفَقَةِ وَلَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَصِرْ إِلَى سُورَاءَ شرح سوراء بضم سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه و الف ممدوده موضعی است از توابع بغداد یعنی محمد بن علی گفت پس چون رسیدیم بدر خانه ابو محمد علیه السلام بیرون آمد بسوی ما غلام او پس گفت داخل شود علی بن ابراهیم و محمد که پسر اوست پس چون داخل شدیم بر او و سلام کردیم گفت بپدرم که ای علی چه باعث شد که دیر آمدی نزد ما تا این وقت پس گفت ای آقای من شرم کردم از اینکه ملاقات کنم ترا با این افلاس پس چون بیرون آمدیم از نزد او آمد نزد ما غلام او پس داد بپدرم کیسه پس گفت این پانصد درهم است دویست برای لباس و دویست برای آرد و صد برای خرج و داد مرا همیانی پس گفت این سیصد درهم است بگردان صد را در قیمت درازگوشی و صد را برای لباس و صد برای خرج و مرو بسوی کوهستان و برو بسوی سوراء اصل فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ وَتَزَوَّجَ

بامرأة فدخله اليوم ألف دينار يجمع هذا يقول بالوقف فقال محمد بن إبراهيم فقلت له وتجيء
أتريد أمراً أبين من هذا قال فقال هذا أمر قد جربنا عليه شرح پس رفت محمد بن علي بسوی
و كه نخواهی كرد برفتن پس حاصل سخنان او اين است كه دينار طلا است هر سال و با وجود اين قايل بوقف
مذهب واقفيه كه ميگويند امام موسی كاظم عليه السلام در حيات است و مهدی موعود اوست و امامت ائمه
بعد از او قبول ندارند پس گفت محمد بن ابراهيم كه پس گفتم او را عجب حالی داری با اين چنين معجزه امامت
حسن عسكری عليه السلام كه ظاهر و ثابت است پس گفت اين مذهبيست كه به تحقيق برآمده ايم بر آن و مشكل است
ترك آن نهم اصل حدثني أحمد بن الحارث القزويني قال كنت مع أبي بسر من رأى وكان أبي
يتعاطى البيطرة في مربط أبي محمد قال وكان عند المستعين بغل لم ير مثله حسناً وكبراً وكان
يمنع ظهره واللجام والسرج وقد كان جمع عليه الراضة فلم يكن لهم حيلة في ركوبه قال فقال
له بعض ندمائه يا أمير المؤمنين ألا تبعث إلى الحسن بن الرضا حتى يجيء فإما أن يركبه وإما أن
يقتله فتستريح منه قال فبعث إلى أبي محمد ومضى معه أبي فقال أبي لما دخل أبو محمد الدار
كنت معه فنظر أبو محمد إلى البغل واقفاً في صحن الدار فعدل إليه فوضع يده على كفله قال
فنظرت إلى البغل وقد عرق حتى سال العرق منه ثم صار إلى المستعين فسلم عليه فرحب به
وقرب شرح المستعين بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بن هارون الرشيد بن مهدی بن منصور
بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس دوازدهم است از بنی عباس و دوازدهم است از خلفای عباسيه خليفه شد
در ربيع الآخر سال دويست و چهل و هشت و معتز او را خلع كرد در سال دويست و پنجاه و دو و بعد از آن او را
بقتل آوردند بيان حكايت كرد راوی احمد بن حارث قزوينی گفت بودم با پدرم در سامرا و بود كار پدرم
بيطاری در طويله امام حسن عسكری عليه السلام احمد گفت بود نزد مستعين استری كه نديدم مثل او در خوبی
صورت و بزرگی و استر منع ميكرد از آنكه كسی سوار او شود و لجام كند و زين كند و به تحقيق مستعين جمع كرده
بود برای استر جمعی را كه رام ميكنند چهارپايان را پس ميسر نشده بود ايشان را تدبيری در سواری او احمد
گفت پس گفت مستعين را بعضی هم‌نشينان او ای خليفه آيا نمی‌فرستی بسوی حسن بن الرضا تا بيايد
پس يا آنكه سوار ميشود استر را و يا آنكه ميكشد استر او را پس خلاص ميشوی از او احمد گفت پس مستعين كسی
فرستاد بسوی ابو محمد عليه السلام و رفت با او پدرم پس گفت پدرم كه چون داخل شد ابو محمد عليه السلام در خانه
بودم با او پس نظر كرد بسوی استر حالی كه ايستاده بود در صحن خانه پس اراده كرد و آمد بسوی استر و نهاد

دست خود را بر كفل استر پدرم گفت پس نظر كردم بسوی استر حالی كه عرق كرده تا روان شد عرق از آن بعد از آن
امام عليه السلام رفت بسوی مستعين پس سلام كرد بر مستعين پس خوش آمدی گفت مستعين با امام و نزديك
نشانيد اصل فقال يا أبا محمد ألجم هذا البغل فقال أبو محمد لأبي ألجمه يا غلام فقال المستعين
ألجمه أنت فوضع طيلسانه ثم قام فألجمه ثم رجع إلى مجلسه وقعد فقال له يا أبا محمد أسرجه
فقال لأبي يا غلام أسرجه فقال أسرجه أنت فقام ثانية فأسرجه ورجع فقال له ترى أن تركبه
فقال نعم فركبه من غير أن يمتنع عليه ثم ركضه في الدار ثم حمله على الهملجة فمشى أحسن
مشي يكون ثم رجع فنزل فقال له المستعين يا أبا محمد كيف رأيته فقال له يا أمير المؤمنين
ما رأيت مثله حسناً وفراهة وما يصلح مثله إلا لأمير المؤمنين قال فقال يا أبا محمد فإن أمير
المؤمنين قد حملك عليه فقال أبو محمد لأبي يا غلام خذه فأخذه أبي فقاده شرح ...
... بيان پس مستعين گفت ای ابو محمد لجام كن اين استر را پس گفت ابو محمد
كه لجام كن ای پسر پس گفت مستعين كه تو لجام كن پس امام عليه السلام كذاشت جبه را كه بالای خود بود
بر زمين پس لجام كرد استر را بعد از آن بركشت بسوی جای خود و نشست پس مستعين گفت ای ابا محمد
زين كن آن را پس حضرت به پدرم گفت زين كن استر را و بر گشت پس مستعين گفت او را كه تو خود زين كن
پس امام عليه السلام گفت ... پس سوار شد استر را بی آنكه سركشی كند بر امام بعد از آن دوانيد او را در صحن خانه
بعد از آن ... استر را ... در رفتار پس رفت بهترين رفتاری كه در استر می‌باشد بعد از آن بر گشت
و فرود آمد پس گفت او را مستعين ای ابو محمد چون ديدی استر را پس گفت ای خليفه نديدم مثل او را در خوبی
صورت و خوشی رفتار و لايق نيست مثل او مگر برای خليفه پدرم گفت پس مستعين گفت ای ابو محمد
به درستی كه خليفه به تحقيق سوار كرد ترا بر آن يعنی بخشيد ترا پس ابو محمد گفت پدرم را
كه ای پسر بگير استر را پس گرفت استر را پدرم پس كشيد او را ششم اصل عن أبي هاشم الجعفري قال شكوت
إلى أبي محمد الحاجة فحك بسوطه الأرض قال وأحسبه غطاه بمنديل وأخرج خمسمائة دينار
فقال يا أبا هاشم خذ وأعذرنا شرح روايت است از ابو هاشم جعفری گفت شكايت بردم بسوی امام
حسن عسكری عليه السلام و بيچيزی پس خراشيد تازيانه خود زمين را ابو هاشم گفت و گمان دارم او را كه
پوشانيد آن موضع را به دستمالی بعد از آن آورد پانصد دينار طلا پس گفت ای ابو هاشم بگير و معذور
دار ما را اشارت باينست كه بيش از اين نداديم هفتم اصل عن أبي علي المطهر أنه كتب

إليه بالقادسية يعلمه انصراف الناس وأنه يخاف العطش فكتب عليه السلام امضوا فلا خوف عليكم
إن شاء الله فمضوا سالمين والحمد لله رب العالمين شرح روايت شده است از ابو علی مطهری که او نوشت بسوی
امام حسن عسکری علیه السلام در قادسیه اعلام میکرد او را که مردم اسلام فتح عزیمت حج کرده اند و از بیم
عزیمت که آیا راه التیسیر میشود تشنگی در بیابان نه میکرد پس امام علیه السلام نوشت بسوی جماعت که عزیمت
کرده بودند که روانه شوید بحج که تشنگی نیست بر شما ان شاء الله پس رفتند بسلامت والحمد لله رب العالمین هفتم
اصل نزل بالجعفري من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فكتب إلى أبي محمد يشكو ذلك فكتب إليه
تكفون ذلك إن شاء الله تعالى فخرج إليهم في نفر يسير والقوم يزيدون على عشرين ألف
في أقل من ألف فاستباحهم شرح من المعلقات بر وزن فعيل بکسر فا و فتح با ریک نقطات تکفون تصغیر
مضارع مخاطب مضاعف با نقطات استباحهم بیاء یک نقطه و الف و حاء و بی نقطات یعنی وزود آمد بر
هاشم جعفری که از اولاد جعفر طیار بود جماعتی که طاقت نبود جعفر را بدفع ایشان پس نوشت بسوی امام
حسن عسکری علیه السلام شکایت میکرد آن بلا را که جماعتی قلیلیم و دشمن بسیار در نوشت که کفایت کرده میشود شما
که جماعت امام علیه السلام نوشت بسوی او که بس میکرد باید آن بلا را ان شاء الله تعالی پس از حصار بیرون آمد
بسوی دشمنان با جمعی قلیل از رجال که آن دشمنان زیاده بر بیست هزار بودند و او با جمعی کمتر از هزار
پس مستاصل کرد دشمنان را هشتم اصل حبس أبو محمد عند علي بن نارمش وهو أنصب الناس
وأشده على آل أبي طالب وقيل له افعل به وافعل فما أقام عنده إلا يوما حتى وضع خديه له
وكان لا يرفع بصره إليه إجلالا وإعظاما فخرج من عنده وهو أحسن الناس بصيرة وأحسنهم
فيه قولا شرح نارمش بفتح با و دو نقطه در با بین و الف و فتح را و با نقطه و کسر میم و فتح شین با نقطه نام
یکی از ترکان است که در آن زمان تسلط داشته اند و انصب الناس یعنی بزرگترین ناصبی است و اختلاف فتح دوال
معنی بضیق آن شده در شرح حدیث گذشت یعنی محبوس شد امام حسن عسکری علیه السلام نزد علی بن نارمش و او
ناصبی ترین مردم و دشمن ترین ایشان بود آل ابو طالب بود و گفته شده بود او را از جانب خلیفه عباسی که بکن با او
چنین و چنین که اشاره بقتل بود پس درنگ نکرد امام علیه السلام نزد او مگر یک روز تا آنکه علی گذاشت دو رخسار
خود را بر زمین برای امام علیه السلام که اظهار کمال تعظیم و بی نهایت خشوع نمود بسوی امام علیه السلام
از جهت مرتبه بلند و تعظیم پس امام علیه السلام بیرون آمد از نزد علی بن نارمش که علی نیکوترین مردم بود با عتبار
دیده و بینش و نیکوترین مردم بود باعتبار گفتگو در حق امام علیه السلام دهم اصل كتبت إلى أبي محمد أسأله

عن الوليجة وهو قول الله ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة فقلت في
نفسي لا في الكتاب من ترى المؤمنين هيهنا فرجع الجواب الوليجة الذي يقام دون ولي الأمر و
حدثتك نفسك عن المؤمنين من هم في هذا الموضع فهم الأئمة الذين يؤمنون على الله فيجيز
أمانهم شرح من بمعنی غیر است و دون ظرف است بمعنی پیش یعنی که حاصل نشد میان شما و میان خدا و رسول
برخدا و رسول و ایمه در پس آن خواهند بود یا بمعنی الا یعنی که بی ولیجه اند شوند یعنی غیر خدا و رسول
ایمه انتشار الولیجه که از اعتقاد در ایشان کند و لذا اهل اعتقاد نباشد مأخوذ است از ولوج بمعنی دخول در نیت خود یعنی آن
بر فعیل بمعنی فاعلات و ثانی نقل از صفت باسمیت در سوره توبه است ام حسبتم أن
تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ولم يتخذوا خطاب با مسلمانان که تصدیق نبی
و تصدیق بولایت کرده اند و از کسانی در ایمان خیال کرده اند که ایا گمان کرده اید که واگذاشته میشوید
و عذاب نخواهید رسید تا دانسته الله تعالی جمعی را که دفع کرده اند ضرر جنود شیاطین را از جانب شما القصد
حکایت کرده و از آنجا استکشاف است و در فهم بیان است فحرز بضم یا و کسر جیم و سکون یا و فتح نا نقطه
مضارع غایب از افعالات یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام می پرسیدم او را از معنی ولیجه در
قول الله تعالی است یعنی که در معنی قول الله تعالی است در سوره توبه که ذکر شد در پیش الله تعالی و نزد
پیش رسول او و نه در پیش مومنان که بگیرند او را گفتم با خود و با نکه در مکتوب نوشته با شم که کتاب می بینی
در این آیت یعنی که ایا لفظ مومنین عبارت از کیانند باشد پس برگشت جواب که ولیجه عبارت از کسی
که وا داشته میشود برای پیشوائی و پیش صاحب کل اختیار که الله تعالی و رسول و معصوم باشد و سکنات که
از خاطر تو از مومنین که کیانند ایشان در اینجا پس آن این است که ایشان امامانند که ایمن میکنند مردم
را با الله تعالی پس امضا میکند الله تعالی ایمن کردن ایشان را از اینکه دعوی علم میکنند بهانه قرآن که ایشان
را از حجت میکنند از جانب حق الله تعالی بر دیگران پس الله تعالی تصدیق ایشان میکند چنانچه گفته در سوره
آل عمران والراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا و بیان شد در حدیث دوم باب بحث و
ضامن کسی میشوند که الله تعالی عذاب نکند او را پس الله تعالی قبول ضامنی ایشان میکند مثل انچه گذشت در
حج سجده هشتم یازدهم اصل حدثني أبو هاشم الجعفري قال شكوت إلى أبي محمد ضيق الحبس وكلب
القيد فكتب إلي أنت تصلي اليوم الظهر في منزلك فأخرجت في وقت الظهر فصليت في منزلي
كما قال عليه السلام وكنت مضيقا فأردت أن أطلب منه دنانير في الكتاب فاستحييت منه فلما

[illegible] إليّ بمائة دينار وكتب إليّ إذا كانت لك حاجة فلا تستحي ولا تحتشم واطلبها

فإنك ترى ما تحب إن شاء الله **شرح** حكايت كرده مرا ابو هاشم جعفری گفت شکایت نوشتم بسوی امام

حسن عسکری تنگی زندان و ثقل بند را پس نوشت بسوی من که تو نماز میکنی امروز ظهر را در منزل خود پس

بیرون آورده شدم از زندان در وقت نماز ظهر پس گذاردم در منزل خود چنانچه گفته امام علیه السلام و

تنگدست بودم اراده کرده بودم که طلب کنم از وی چند دینار طلا را در مکتوبی که شکایت نوشته بودم پس

شرم کردم پس چون رفتم بسوی منزل خود روانه کرد بسوی من صد دینار طلا و نوشت بسوی من که هر گاه

باشد ترا حاجتی پس شرم مکن و حجاب مکن و طلب کن آن حاجت را پس بدرستی که تو می بینی آنچه را که

میخواهی ان شاء الله تعالی **دوازدهم اصل** سمعت ابا محمد غير مرة يكلم غلمانه بلغاتهم ترك

وروم وصقالبة فتعجبت من ذلك وقلت هذا ولد بالمدينة ولم يظهر لاحد حتى مضى ابو الحسن

ولا رآه احد فكيف هذا احدث نفسي بذلك فاقبل علي فقال ان الله تبارك وتعالى بين حجته

من سائر خلقه بكل شيء ويعطيه اللغات ومعرفة الانساب والآجال والحوادث ولولا ذلك

لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق **شرح** ترك بضم تاء و سکون راء در نقطه مجرورات تا باید نفصیل

لغاتهم باشد الصقالبة بفتح صاد بی نقطه و قاف و الف و کسر لام و فتح باء یکنقطه جمع صقلاب بکسر صاد و

قاف بمعنی سرخ و سفیدات و الحاق تا بجمع برای عجمیات و مراد طایفه جرکس و مانند ایشان است که در

شمال اند کل شیء عبارتست از اوست و اشارتست بقول الله تعالی در سوره غل قیل یا ایها الناس [illegible] **ترجمه**

شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام مکرر که گفتگو میکرد با غلامان خود بزبانهای ایشان خواه طایفه ترک

و خواه طایفه روم و خواه طایفه صقالبه پس تعجب کردم از آن و گفتم این زاده شده در مدینه و بیرون نیامد

از خانه تا آنکه رفت از دنیا پدرش امام علی النقی علیه السلام و کسی او را ندید پس چون است این گفتگو ای و

گفتگو میکردم با خود با این پس رو آورد بمن پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی ممتاز کرده امام خود را

باقی مخلوقین خود بدانش هر چیز چنانچه گفته در سوره اعراف و رحمتی وسعت كل شيء و بیان شده در حدیث

هشتاد و سیوم باب صد و یازدهم و مراد این است که علامات بزرگ که دلالت کند بر امامت و هر چیز است

او را دانش زبانها و شناخت نسبهای خلایق و عمرها و هر حادثه و اگر نمی بود آن دانش فرقی نمی بود

میان امام و رعیت در علم به که امام بر رعیت میبود و احتیاج بدلالت معطی **سیزدهم اصل**

كتبت الى ابي محمد اسأله عن الامام هل يحتلم وقلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب الاحتلام شيطنة

وقد اعاذ الله تبارك وتعالى اولياءه من ذلك فورد الجواب حال الائمة في المنام حالهم في اليقظة

لا يغير النوم منهم شيئا وقد اعاذ الله اولياءه من لمة الشيطان كما حدثتك نفسك **شرح**

فصل بصیغه مجهول یا بضم بعد الکتاب عبارت از مکتوبیات که حاله این سوال و شیطنت الشیطنة کردن

کاری که مانند کار شیطان باشد و اینکه منسوب بوده است چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل و اجلب علیهم

الله **ترجمه** نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام که میپرسیدم او را از آنکه

امام که آیا محتلم میشود و گفتم در دل خود بعد از آنکه جدا کرده شد مکتوب و قاصد رفته بود که

مانند کار شیطان کرده است و بتحقیق پناه داده الله تبارک و تعالی امامان خود را از آن پس آمد جواب که حال آن

در خواب همان حال ایشانست در بیداری یا تغییر که خواب نمی بود از ایشان بعمل نمی آید تغییر بعد خواب

علم ایشان چیزی را و بتحقیق پناه داده الله تعالی امامان خود را از فعل شیطان ایشان را چنانچه گفته در دل

میداند سوال مکتوب **چهاردهم اصل** اختلج في صدري مسألتان اردت الكتاب فيهما الى ابي

محمد عليه السلام فكتبت اسأله عن القائم اذا قام بما يقضي واين مجلسه الذي يقضي فيه بين الناس

واردت ان اسأله عن شيء لحمى الربع فاغفلت خبر الحمى فجاء الجواب سألت عن القائم فاذا قام قضى

بين الناس بعلمه كقضاء داود عليه السلام لا يسأل البينة وكنت اردت ان تسأل لحمى الربع فاكتب في

ورقة وعلقه على المحموم فانه يبرأ باذن الله ان شاء الله يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم فعلقنا

عليه ما ذكر ابو محمد عليه السلام فافاق **شرح** و اراده کرده بودم که عطف است بر اختلج تا محموم و مسئله دوم

جواب مسئله دوم و بیان اشارت باینکه مجلس معین نخواهد داشت و میتواند بود که عطف بر کتبت باشد محموم

آنچه نوشته شده در حکم یک مسئلت فاغفلت بغین با نقطه و فا بصیغه معلوم متکلم و حدت اند [illegible]

فانسیت بصیغه مجهول از باب افعال است و این عبارت تابع مکتوب بعض فاکتبت **ترجمه** خلیده در خاطرم دو مسئله

اراده نوشتن کردم در آنها بسوی امام حسن عسکری علیه السلام پس پرسیدم اول از قایم آل محمد علیهم السلام که

ابتدا بکار امامت بچه سند حکم خواهد کرد و مجلس جای او که حکم میکند در آن میان مردم و اراده کردم

سوال کنم او را از علاج تب ربع پس فراموش کردم حکایت تب ربع را پس آمد جوابی که پرسیدی از قایم

بیان این است که وقتی که ایستد بکار امامت حکم میکند میان مردم بعلم خود که مستنبط است از قرآن که تبیان

کل شیء است مانند حکم داود علیه السلام و طلب نمیکند گواه چنانچه بیان شده در باب صد و هشتم و میخواستی که طلب کنی

علاج تب ربع پس فراموش کردی بیان آن این است که بنویسی در پارچه کاغذ ... و [illegible]

صاحب جمعه بحثی کرد او محبوس شود بحکم الله تعالی اگر خواسته باشد الله تعالی این قوم انس وجن ابتلا
کرد اول آنکه باثر عظمی وعلامتی بوده برابراهیم بس او بخشم برصاحب جمع آنچه واگر ذکر امام علیه السلام پس برکت بود
صحت **باز دهم اصل** تعرضتُ لأبي محمد على ظهر الطريق في ملمّة في شكوت إليه الحاجة وحلفت
له أنه ليس عندي درهم فما فوقه ولا غداء ولا عشاء قال فقال تحلف بالله كاذباً وقد دفنت
مائتي دينار وليس قولي هذا دفعاً لك عن العطية أعطه يا غلام ما معك فأعطاني غلامه مائة دينار
ثم أقبل علي فقال لي إنك تحرمها أحوج ما تكون إليها يعني الدنانير التي دفنت وصدق عليه السلام
وكان كما قال دفنت مائتي دينار وقلت تكون ظهراً وكهفاً لنا فاضطررت ضرورة شديدة
إلى شيء أنفقه وانغلقت علي أبواب الرزق فنبشت عنها فإذا ابن لي قد عرف موضعها فأخذها
وهرب فما قدرت منها على شيء **شرح** الظهر بفتح ظاء با نقطه وسکون ها ونیز در لفظ ... کرد
احوج افعل التفضیل است ...
... مصدر ... مضاف الیه جمع
بکون نسبت مجازیست ...
انتظار امام حسن عسکری علیه السلام ... **یعنی** گفتم ...
...
جز ...
... گفت ...
...
...
...
...
کرده بودم دویست دینار طلا ...
اضطراری سخت ...
اینها ...
انا ... **شانزدهم اصل** كانت ... ذكره في المجالس
على أبي محمد عليه السلام ... فقال لي ما فعل ... فقلت ...
... فقال لي ... ولو ...

وانقطع

وانقطع الكلام فقمت متفكراً ومضيت إلى منزلي فأخبرت أخي الحسن فقال ما أدري ما أقول في هذا
وتحيرت به ووقفت على الناس بجميعه وأمسينا فأتانا الناس وقد طلبنا العتمة فقال ...
تفقد زيتك فأغممت وعلمت أن ... هذا بذلك القول **شرح** العجب بضم ... وسکون ...
...
...
...
... **یعنی** ...
... امام حسن عسکری علیه السلام ...
...
...
...
...
...
پس ... **اصل** قال الحسن دخلت على
أبي محمد عليه السلام بعد أيام وأنا أقول في نفسي ليته أعطاني دابة إذ كنت أغتممت بقول فلما
جلست قال نعم تخلف عليك دابة يا غلام أعطه برذوني الكميت هذا خير من برذونك وأوطأ
وأطول عمراً **شرح** ... امام حسن عسکری علیه السلام ...
...
...
... **هفدهم اصل** كتبت إلى أبي محمد عليه السلام حين أخذ المهتدي
في قتل الموالي يا سيدي الحمد لله الذي شغله عنا فقد بلغني أنه يتهددك ويقول والله لأجلينهم
عن جديد الأرض فوقع أبو محمد عليه السلام بخطه ذاك أقصر لعمره عد من يومك هذا خمسة أيام
ويقتل في اليوم السادس بعد هوان واستخفاف يمر به فكان كما قال عليه السلام **شرح** المهتدي
بالله محمد بن واثق بن معتصم بن هارون بن مهدي بن منصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس

ان عباس و چهاردهم است از خلفاء عباسیه در شعبان سال دویست و پنجاه و پنج خلیفه شد و در رجب سال
دویست و پنجاه و شش ترکان برو خروج کردند بعد از کشتن صالح بن وصیف که صاحب مهمات او بود
سر او بمجلس مهتدی حاضر کردند سر او در بازار ها بر نیزه بر داشتند در ... مهتدی وقفه ...
کند آنچه ... کشتن او کردند و طلب ... هیچکس ... او نکرد تا گرفتار شد و خصیتین او ...
تا هلاک شد و لام لعمر برای قسم است بضم یا و سکون میم و کسر دال ... نقطه ... صیغه مضارع غائب
باب افعال است الاملاء ... طعام ... استعارات ... حکم برای ... شده مهتدی
و ضمیر مستتر راجع با ... و ضمیر بارز ... راجع بمهتدی است
میخ
و شتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام ... که شروع کرده مهتدی در کشتن شیعه امامیه که او را
خدا ... که غافل کرده مهتدی را ... تحقیق ... می کند ... بگوید ... قسم ...
المراد البته ... شیعه ... امام علیه السلام ...
چنانچه ... در حدیث ... چهاردهم ... امام علیه السلام بخط خود ...
... امروز پنج روز ... روز ششم ... سگ ... کرده
آن سگ ... شد ... تعالی ... که ... سگی ... گفت
امام علیه السلام مجدهم اصل كَتَبْتُ اِلىٰ اَبي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اَسْاَلُهُ اَنْ يَدْعُوَ اللهَ لي مِنْ وَجَعِ عَيْني
وَكانَتْ اِحْدىٰ عَيْنَيَّ ذاهِبَةً وَالْاُخْرىٰ عَلىٰ شَرَفِ ذَهابٍ فَكَتَبَ اِلَيَّ حَبَسَ اللهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ
فَاَفاقَتِ الصَّحيحَةُ وَوَقَّعَ في آخِرِ الْكِتابِ آجَرَكَ اللهُ وَاَحْسَنَ ثَوابَكَ فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَلَمْ اَعْرِفْ
في اَهْلي اَحَداً ماتَ فَلَمّا كانَ بَعْدَ اَيّامٍ جاءَتْني وَفاةُ ابْني طَيِّبٍ فَعَلِمْتُ اَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ شرح
و شتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام ... که دعا کند الله تعالی ... چشم من و
بود یکی از دو چشم من رفته ... بر خطر رفتن ... سوی من ... الله تعالی ...
بمن برکت ... آن چشم که ... دعا ... الله تعالی ...
... برای آنکه ... خود ... مرده باشد ...
چون شد ... وفات ... که ... بود
نوزدهم اصل قَدِمَ عَلَيْنا بِمِصْرَ رَجُلٌ ... فَقالَ لَهُ سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ يَتَظَلَّمُ
اِلَى الْمُهْتَدي في ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَها اِيّاهُ شَفيعٌ الْخادِمُ وَاَخْرَجَهُ مِنْها فَاَشَرْنا عَلَيْهِ اَنْ يَكْتُبَ

اِلىٰ اَبي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْاَلُهُ تَسْهيلَ اَمْرِها فَكَتَبَ اِلَيْهِ اَبُو مُحَمَّدٍ لا بَاْسَ عَلَيْكَ ضَيْعَتُكَ تُرَدُّ عَلَيْكَ فَلا
تَتَقَدَّمْ اِلَى السُّلْطانِ وَالْقَ الْوَكيلَ الَّذي في يَدِهِ الضَّيْعَةُ وَخَوِّفْهُ بِالسُّلْطانِ الْاَعْظَمِ اللهِ رَبِّ الْعالَمينَ
فَلَقِيَهُ فَقالَ لَهُ الْوَكيلُ الَّذي في يَدِهِ الضَّيْعَةُ قَدْ كَتَبَ اِلَيَّ عِنْدَ خُروجِكَ مِنْ مِصْرَ اَنْ اَطْلُبَكَ وَاَنْ اَرُدَّ
الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ فَرَدَّها عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْقاضي اِبْنِ اَبِي الشَّوارِبِ وَشَهادَةِ الشُّهودِ وَلَمْ يَحْتَجْ اَنْ يَتَقَدَّمَ
اِلَى الْمُهْتَدي فَصارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَفي يَدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَها خَبَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ شرح الحکم ... و مراد
شهادات ... بود که ... با شد ... بفتح جیم و سکون با ... نقطه ... میخ
وارد شد ... اهل مصر ... سیف بن اللیث ... مظلوم ...
بود بسوی مهتدی ... مستغل که او را بود در مصر ... آن مستغل را از شفیع خادم
... وکیل ... شفیع ...
مستغل ... امام حسن عسکری علیه السلام ... الله
تعالی ... مستغل ... امام علیه السلام ... مستغل ...
... پادشاه ... وکیل شفیع ... مستغل
... پادشاه ... صاحب ... مصر ...
... امام علیه السلام ... وکیل شفیع ... مستغل ...
... شفیع ... مستغل ...
... مستغل ... شهادت ... ابی الشوارب ...
... قاضی ...
... قاضی ... مهتدی
... مستغل ... مستغل ... اصل قالَ وَحَدَّثَني
سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هٰذا قالَ خَلَّفْتُ ابْناً لي عَليلاً بِمِصْرَ عِنْدَ خُروجي عَنْها وَابْناً لي آخَرَ اَسَنَّ مِنْهُ كانَ وَصِيّي
وَقَيِّمي عَلىٰ عِيالي وَفي ضِياعي فَكَتَبْتُ اِلىٰ اَبي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اَسْاَلُهُ الدُّعاءَ لِابْنِيَ الْعَليلِ فَكَتَبَ اِلَيَّ قَدْ عوفِيَ
ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ وَماتَ الْكَبيرُ وَصِيُّكَ وَقَيِّمُكَ فَاحْمَدِ اللهَ وَلا تَجْزَعْ فَيَحْبَطَ اَجْرُكَ فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ اَنَّ ابْني
قَدْ عوفِيَ مِنْ عِلَّتِهِ وَماتَ الْكَبيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوابُ اَبي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ شرح ... طرف ... عوفی ...
... میخ ... حکایت کرد ... سیف بن لیث ...

در مصر فرزندی بیرون آمدن من از مصر بجانب سامرا و خبر یافتم که فوت شده بود عیال او در وقت آنکه بود و مصری من که کیک
برهنه این و در مستقل من با شیخی که وکیل و خلاف خرج بود پس وقتیکه در سامرا بودم نوشتم بسوی امام
عسکری علیه السلام مطلب را از دعا برای پسر من که بیمار بود پس نوشته شد بسوی من که بتحقیق صحت داده شد
پسر تو که بیمار بود و مرد آن پسر از تو که در مصر بود و وکیل قوت پس حمد کن الله تعالی را برای صحت و اضطراب بکن
برای مرد که باطل شود فرار مصری پس وارد شد بمن مکتوبی از جانب مصر که پسر بتحقیق صحت داده شد و
او مرد پس تمکن مرده با روزی که وارد شد بر من جواب امام علیه السلام موافق بود **بیستم اصل**
كَانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَكِيلٌ قَدِ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدَّارِ حُجْرَةً يَكُونُ مَعَهُ فِيهَا خَادِمٌ أَبْيَضُ فَأَرَادَ الْوَكِيلُ
الْخَادِمَ عَلَى نَفْسِهِ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَبِيذٍ فَاحْتَالَ لَهُ بِنَبِيذٍ ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ
ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مُغْلَقَةٍ قَالَ فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ قَالَ إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذْ أَنَا بِالْأَبْوَابِ تُفْتَحُ حَتَّى جَاءَ بِنَفْسِهِ
فَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْحُجْرَةِ ثُمَّ قَالَ يَا هَؤُلَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ خَافُوا اللَّهَ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَمَرَ بِبَيْعِ الْخَادِمِ وَإِخْرَاجِي
مِنَ الدَّارِ **شرح** حجره بضم حاء و سکون جیم خانه و جمع آن حجر و وکیلات بخادم با طبع و وکیل
لمنتبه بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل یا باب افتعال است التنبه و الانتباه بیدار شدن مراد اینجا بیشتر از
معصیت است نفیر از دو کس هولاء اشارت بمعنی ملائکه تا بیان احتمالات **یعنی** بود امام حسن عسکری
علیه السلام را وکیلی خرجی که بتحقیق ساخته بود در پهلوی خانه خود در سرای حجره که میبود در پهلوی خانه
در آن حجره غلام سفیدی پس اراده کرد وکیل غلام را برخود پس غلام قبول نکرد مگر اینکه آورد
برای او نبیذ پس حیلت کرد تا نبیذ برای او آورد و میان ایشان داخل ساخت و را بر حجره غلام تا
آنکه مرتکب معصیت دیگر شود و میان او و میان امام علیه السلام سه در قفل کرده شده بود و
گفت پس حکایت کرد برای من آن وکیل گفت بدرستی که من هر آینه از خواب غفلت بیدار و ناگاه دیدم
شده بودم کناگاه من مطلع شدم درها که گشوده میشود تا آنکه آمد امام بخودی خود پس ایستاد بر در
حجره پس گفت ای این جماعت بپرهیزید از خدا بترسید از خدا پس چون صبح رسیدیم امر
کرد بفروختن غلام و بیرون کرده من از آن خانه **بیست و یکم اصل** نَاظَرْتُ رَجُلًا مِنَ الثَّنَوِيَّةِ
بِالْأَهْوَازِ ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأَى وَقَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ فَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ أَحْمَدَ بْنِ
الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ يَؤُمُّ الْمَوْكِبَ فَنَظَرَ إِلَيَّ وَأَشَارَ بِسَبَّاحَتِهِ أَحَدٌ
أَحَدٌ فَرْدٌ فَسَقَطْتُ مَغْشِيًّا عَلَيَّ **شرح** الثنویه بفتح ثاء سه نقطه و فتح نون جمعی که قائلند بوجود دو اله

مختار که فعل هر کدام در تحت قضا و قدر ان دیگر نیست و این مذهب مجوس و قدریه است چنانچه بیان شد
در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم خانه احمد بن الخضیب بجا روت از خانه ایست کمانه منتقل شده بود و احمد
در زمان امام علی النقی کشته شد چنانچه بیان شد در حدیث ششم مبحث دوازدهم و میتواند بود که احمد
باشد و این گفتگو امام علیه السلام در زمان بد خود کرده باشد الموکب بفتح میم و سکون واو و کسر کاف و باء یک نقطه
جماعت سواران شتر برای زینت و مراد اینجا جماعت الجی است بسباحته بفتح سین و تشدید ... است
البراءت بفتح با یک نقطه و تشدید سین بی نقطه طلب چیزی و مراد اینجا طلب ... است و اضافه او بضمیر متکلم
از قبیل اضافه بمفعول است بمعنی ابجد الله تعالی طلب آنچه کرده یا از قبیل اضافه بفاعل است بمعنی ابجد الله تعالی
طلب آنچه کرده یا از قبیل اضافه بفاعل است بمعنی ابجد ما طلب آن میکنیم بضم ... و تشدید یاء
یک نقطه و ضمیر غایب راجع بالله تعالی است ... انتخبر جبر ... برای تاکیدات و میتواند بود که
اول ... باشد ... از قلم ... افتاده باشد و در بعض نسخ بجای بسباحته ... حرف جر
فتح سین و تشدید باء یک نقطه ... و ضمیر راجع با ابو محمد و بسبب تقدیر ...
فعل محذوف است ... **یعنی** مباحثه کردم با مردی از
ثنویه در اهواز که ... بعد از آن آمدم بسامرا و حال آنکه چسبیده بود بدل من چیزی از
او پس ... هر آینه نشسته بودم بر در خانه احمد بن الخضیب ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام از
خلیفه ... جماعت ... پس نظر کرد بسوی من و اشارت کرده گفت ... الله تعالی است
بجا ... باشد پس افتادم بیهوش **بیست و دوم اصل** عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى
أَبِي مُحَمَّدٍ يَوْمًا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَصُوغُ بِهِ خَاتَمًا أَتَبَرَّكُ بِهِ فَجَلَسْتُ وَأُنْسِيتُ مَا جِئْتُ لَهُ فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ
وَنَهَضْتُ رَمَى إِلَيَّ بِالْخَاتَمِ فَقَالَ أَرَدْتَ فِضَّةً فَأَعْطَيْنَاكَ خَاتَمًا وَرَبِحْتَ الْفَصَّ وَالْكِرَاءَ هَنَأَكَ
اللَّهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللَّهِ وَإِمَامِيَ الَّذِي أَدِينُ اللَّهَ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ غَفَرَ اللَّهُ
لَكَ يَا أَبَا هَاشِمٍ **یعنی** روایت است از ابو هاشم جعفری گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی در حالی
که من اراده داشتم که طلب کنم از او چیزی که بسازم از آن انگشتری که طلب برکت کنم برای
پس نشستم و فراموش کردم آنکه آمده بودم برای آن پس چون وداع کردم و برخاستم انداخت
بسوی من انگشتر پس گفت خواستی نقره پس دادیم ترا انگشتری و فایده بردی نگین و مزد ساختن گوارا
گرداند ترا الله تعالی ای ابوهاشم پس گفتم ای آقای من گواهی میدهم که تو ولی ... انتخاب

و امام منع کرد پیش الله تعالی بکم بزمان برخاستی تو پس کفت امر قد کنا ... الله تعالی برای فی اولاد ام
بیست و سوم اصل كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْطَشُ وَأَنَا عِنْدَهُ فَأُجِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَيَقُولُ
يَا غُلَامُ اسْقِهِ وَرُبَّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ فَأُفَكِّرُ فِي ذَلِكَ فَيَقُولُ يَا غُلَامُ دَابَّتَهُ شرح داخل
شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام پس تشنه میشدم بحالیکه من نزد او بودم پس بزرک داشتم او را که
طلب کنم ... پس میکفت ای غلام آب بده او را و بسا که حدیث میکردم با خود برخاستن را پس
فکر میکردم در آن پس میکفت ای غلام حاضر کن چارپای او را بیست و چهارم اصل دخل العباسيون على
صالح بن وصيف ودخل صالح بن علي وغيره من المنحرفين عن هذه الناحية على صالح بن وصيف
عندما حبس أبا محمد عليه السلام فقال لهم صالح وما أصنع قد وكلت به رجلين من أشر من قدرت
عليه فقد صارا من العبادة والصلاة والصيام إلى أمر عظيم فقلت لهما ما فيه فقالا ما تقول
في رجل يصوم النهار ويقوم الليل كله لا يتكلم ولا يتشاغل وإذا نظرنا إليه ارتعدت فرائصنا
ويداخلنا ما لا نملكه من أنفسنا فلما سمعوا ذلك انصرفوا خائبين شرح ارتعدت در ... بمعنی
... فرائص ... در نقطه ... جمع فریصه بفتح فا و کسر را و سکون یا
دو نقطه در پائین کوشتی که میان پهلو و شانه است ... در میآید ترجمه داخل شدند اولاد عباس
بر صالح بن وصیف که صاحب ... و ... بن نام خلافت ... و ... صالح و غیر او
از جماعتی که از ... امام علیه السلام ... صالح بن وصیف ... امام علیه السلام ...
زندان ... صالح بن وصیف امام حسن عسکری علیه السلام را پس کفت ایشان را صالح بن وصیف ...
بتحقیق ... کرده ام با ... دو مرد را ... که ... بر ایشان قادر بودم
پس بتحقیق کردیده اند از عبادت و نماز و روزه ... بکاری عظیم پس کفتم ایشان را در باب او ...
پس کفتند ... در باب ... مردی که روزه میدارد ... و قیام بعبادت میکند در تمام شب
... و مشغول ... نمیشود و ... نظر میکنیم ... بیرون ... پهلوهای ما ...
... که ... ما ... از خود ... جماعت شنیدند ... کشتند ...
مطلب خود بیست و پنجم اصل حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصَارَى أَنَّ
أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْهِ يَوْمًا فِي وَقْتِ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَقَالَ لِي افْصِدْ هَذَا الْعِرْقَ قَالَ وَنَاوَلَنِي عِرْقًا
مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِي تُفْصَدُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مَا رَأَيْتُ أَمْرًا أَعْجَبَ مِنْ هَذَا يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي وَقْتِ

الظهر

الظُّهْرِ وَلَيْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ وَالثَّانِيَةُ عِرْقٌ لَا أَفْهَمُهُ ثُمَّ قَالَ انْتَظِرْ وَكُنْ فِي الدَّارِ فَلَمَّا أَمْسَى دَعَانِي
فَقَالَ لِي سَرِّحِ الدَّمَ فَسَرَّحْتُ ثُمَّ قَالَ لِي أَمْسِكْ فَأَمْسَكْتُ ثُمَّ قَالَ لِي كُنْ فِي الدَّارِ فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ أَرْسَلَ
إِلَيَّ وَقَالَ لِي سَرِّحِ الدَّمَ قَالَ فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِي الْأَوَّلِ وَكَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ قَالَ فَسَرَّحْتُ فَخَرَجَ دَمٌ
أَبْيَضُ كَأَنَّهُ الْمِلْحُ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي احْبِسْ قَالَ فَحَبَسْتُ ثُمَّ قَالَ كُنْ فِي الدَّارِ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَمَرَ قَهْرَمَانَهُ
أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَأَخَذْتُهَا شرح حکایت کرد برای من بعضی از یاران ما از بعضی فصدکنندکان
از ترسایان که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام کرد او را روزی در وقت نماز ظهر پس کفت او را فصد کن این رک را
فصاد کفت و داد مرا برای فصد رکی که فهمیده بودم آنرا که از رکهائیست که فصد کرده میشود پس کفتم در
خود ندیدم کاری عجیب تر از این دو کار ... فصد کنم در وقت ظهر ... وقت فصد نیست و عجیب دوم
رکیست که فهمیده ام از ... که فصد کنم او ... کفت منتظر باش و در نک کن در این خانه پس چون
روز ... طلبید مرا کفت مرا رها کن خون را ... خون ... کفت مرا ... پس کفتم ... کفت مرا
کن در این خانه پس چون شد نصف شب طلب کرد مرا و کفت مرا رها کن خون را فصاد کفت پس تعجب کردم بیشتر از تعجب اول
و ... کراهت داشتم ... پرسیدن از او ... فصاد کفت پس رها کردم خون پس بیرون آمد خونی سفید که کویا که
نمک بود ... کفت ... فصاد کفت ... کفت مرا بند کن ... فصاد کفت پس بند کردم ... کفت
درنک کن در این خانه پس چون صبح ... امر کرد ... که دهد مرا سه دینار طلا پس کرفتم سه دینار
اصل وَخَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِيشُوعَ النَّصْرَانِيَّ فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ فَقَالَ لِي وَاللَّهِ مَا أَفْهَمُ
مَا تَقُولُ وَلَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الطِّبِّ وَلَا قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ وَلَا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنَا أَعْلَمَ بِكُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ
مِنْ فُلَانٍ الْفَارِسِيِّ فَاخْرُجْ إِلَيْهِ قَالَ فَاكْتَرَيْتُ زَوْرَقًا إِلَى الْبَصْرَةِ وَأَتَيْتُ الْأَهْوَازَ ثُمَّ صِرْتُ إِلَى
فَارِسَ إِلَى صَاحِبِي فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ قَالَ فَقَالَ لِي أَنْظِرْنِي أَيَّامًا فَأَنْظَرْتُهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِيًا قَالَ فَقَالَ
إِنَّ هَذَا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً شرح ابن بختیشوع بفتح با و سکون
خا با نقطه و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پائین و ضم شین با نقطه و سکون واو
و عین بی نقطه طبیبی مشهور بوده در بغداد ... فراموش کرده ... اسم او را ترجمه و بیرون
آمدم تا آنکه آمدم در بغداد نزد ابن بختیشوع طبیب ترسا بود پس حکایت کردم برای او حکایت را فصاد کفت
پس ... نمیفهم آنچه را که میکوئی و نشناختم او را در چیزی از طب ... کتابی
... و ... در زمان ... کتابهای ...

کرد و طبیب عجز طلبت از فلان فادر بیرون رود و بیرون او فصاد گفت پس بکار بر که تنم کنی که چکر تا

بصره و آمده ام با هوا انعباد آن رسیدم بها دیر صبح بیار خود که آن طبیب گفته بود پس چون دادم

آن چه ضر فصاد گفت پس گفت مرا که مهلت ده مرا چند روز تا بکتب طلبم پس مهلت دادم او را

آمده ام نزد او تقاضا کردم جواب فصاد گفت پس گفت مرا بدرستی که اینکه بطلب [illegible] مرد عاقل

از اصبح در دوغا دخود بکیاد **حدیث بیست و ششم اصل** كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَجَرٍ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْكُو

عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ دُلَفٍ وَيَزِيدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقَدْ كُفِيتَهُ وَأَمَّا يَزِيدُ

فَإِنَّ لَكَ وَلَهُ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ فَمَاتَ عَبْدُ الْعَزِيزِ وَقَتَلَ يَزِيدُ مُحَمَّدَ بْنَ حَجَرٍ **شرح** نوشت محمد بن حجر

بسوی امام حسن عسکری علیه السلام شکایت میکرد از عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد الله پس امام

نوشت بسوی او که اما عبد العزیز پس بتحقیق کفایت کرده شد شر او و اما یزید پس بدرستی که از برای تو و برای او

نزد الله تعالی هست در قیامت برای جواب ظالم [illegible] پس مرد عبد العزیز و کشت یزید محمد بن حجر را **حدیث**

هفتم اصل سَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نِحْرِيرٍ فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَيُؤْذِيهِ قَالَ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ وَيْلَكَ

اتَّقِ اللهَ لَا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ وَعَرَّفَتْهُ صَلَاحَهُ وَقَالَتْ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَقَالَ لَأَرْمِيَنَّهُ

بَيْنَ السِّبَاعِ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَرُئِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا يُصَلِّي وَهِيَ حَوْلَهُ **شرح** [illegible]

یعنی سپرده شد امام حسن عسکری علیه السلام بسوی نحریر خادم معتمد [illegible] و او محبوس [illegible] میکرد

بر امام علیه السلام و اذیت میکرد او را پس گفت [illegible] عذاب الهی را

[illegible] اصلاح امام علیه السلام و گفت بدرستی که [illegible]

[illegible] در میان درندگان [illegible]

[illegible] با امام علیه السلام پس دیده شد امام علیه السلام ایستاده نماز میکرد و درندگان بر دور او

و اصلا متعرض او نبودند **حدیث هشتم اصل** عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ

أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلَى خَطِّهِ فَأَعْرِفَهُ إِذَا وَرَدَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ عَلَيْكَ

مَا بَيْنَ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ فَلَا تَشُكَّنَّ ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاةِ فَكَتَبَ وَجَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلَى

مَجْرَى الدَّوَاةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَهُوَ يَكْتُبُ أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ

أَقْبَلَ يُحَدِّثُنِي وَهُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمِنْدِيلِ الدَّوَاةِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ هَاكَ يَا أَحْمَدُ فَنَاوَلَنِيهِ **شرح**

الاستمداد طلب مدد [illegible] مرکب در دوات تا اگر غلیظ باشد یا کم مرکب شد روان شود

برای انتها است مجری بفتح میم و سکون جیم و فتح راء مصدر میمی است بمعنی روان شدن و نسبت مجری

بدوات نسبت مجازی است مراد روان شدن مرکب دوات است **یعنی** روایت است از احمد بن اسحق

گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام پس طلبیدم از او که بنویسد تا نظر کنم بسوی خط او پس

بشناسم آن را وقتی که مکتوب او وارد شود بر من پس گفت آری [illegible] پس گفت ای احمد بدرستی که

خط [illegible] مختلف ظاهر شده در [illegible] تا قلم باریک پس

[illegible] تا شک نکنی در وقتی که [illegible] نوشته باشم بعد از آن طلب کرد دوات را پس نوشت

و چون مرکب خوب روان نبود شروع کرد اصلاح دوات میکرد [illegible] تا مرکب روان شد

دوات پس گفتم در دل خود در حالتی که او می نوشت طلب بخشیدن از او میکنم قلمی که نوشت بآن پس چون فارغ

شد از نوشتن رو آورد بر من حکایت میکرد با من یکساعت در حالتی که او پاک میکرد نوک قلم را با دستمال

با دوات [illegible] برای پاک کردن قلم بعد از آن گفت بگیر ای احمد پس داد مرا آن قلم **اصل** فَقُلْتُ

جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي مُغْتَمٌّ لِشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ فَلَمْ يُقْضَ لِي ذَلِكَ

فَقَالَ وَمَا هُوَ يَا أَحْمَدُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَتِهِمْ

وَنَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَنَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شَمَائِلِهِمْ وَنَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ هُوَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمْكِنُنِي وَلَا يَأْخُذُنِي

النَّوْمُ عَلَيْهَا فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ يَا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ أَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ

ثِيَابِكَ فَأَدْخَلْتُهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ وَأَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى

جَانِبِيَ الْأَيْسَرِ وَبِيَدِهِ الْيُسْرَى عَلَى جَانِبِيَ الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ أَحْمَدُ فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي

مُنْذُ فَعَلَ ذَلِكَ بِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصْلًا **شرح** پس گفتم قربانت شوم بدرستی که من

[illegible] بچیزی که بر خودم می آید بتحقیق خواستم که سؤال کنم پدر ترا پس میسر نشد مرا آن پس امام گفت

و چیست آن ای احمد پس گفتم آقای من منقول شده برای ما از پدران تو که خواب پیغمبران بر قفاهای

ایشان است و خواب مؤمنان بر جانبهای راست ایشان است و خواب منافقان بر جانبهای چپ ایشان است و خواب

شیاطین بر روهای ایشان است پس گفت امام علیه السلام چنین است پس گفتم ای آقای من پس بدرستی که

سعی میکنم که خواب کنم بر جانب راست خود پس ممکن نمیشود مرا [illegible] خواب بر جانب راست پس امام

علیه السلام ساکت شد یکساعت شاید که برای فکر در استنباط علاج او [illegible]

برو شترات که دست متصل بپشت شود چون داخل کردم انرا بیرون کردم دو مرتبه شتر خود را از زیر کیسها
خود با جمعی که دوا سپس خود را با لاکره و داخل کرده محمد شتر خود را در زیر پالسهای من انداخت
من بعد البدت دست خود را بر جانب چپ انداخت که کردم انرا با امر امام علیه السلام و عسکری مراجعت
بر جانب چپ لصلا بحث چهارم کتاب صد و بیست و سیوم است اصل مولد الصاحب علیه السلام شرح
این تاریخ ولادت است که فرستاد و ولادت صاحب الزمان علیه السلام در این بحث کلام مصنف و سوی بیک بعد
کلام مصنف اصل وُلِدَ علیه السلام للنصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين شرح ولادت صاحب
الزمان علیه السلام در نصف ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج عسکری بنا بر این وقت وفات امام حسن
علیه السلام پنج ساله بوده موافق انچه گذشت در حدیث چهارم باب نوزدهم که باب الاشارة والنص علی صاحب الدار
و این منافات دارد با ظاهر انچه در ذیل حدیث اول می آید چه آن دلالت بر چهار سالگی میکند و ایضا منافات
دارد با انچه مذکور شد در حدیث پنجم حدیث ... باب هفتاد و نهم که باب فی الغیبات و ظاهر
در ذیل حدیث دوم می آید چه آن دلالت بر دو سالگی میکند و این منافات مرتفع میشود اگر گفته شود که آنچه مذکور است
کلام امام نیست اول اصل عن أحمد بن محمد قال خرج عن أبي محمد شرح حين قتل الزبيري
هذا جزاء من افترى على الله في أوليائه زعم أنه يقتلني وليس لي عقب فكيف رأى قدرة الله
فولد له ولد سماه م ح م د سنة ست وخمسين ومائتين شرح این که گذشت در حدیث هفتاد
پنجم در اینجا میگویم زبیری بضم زاء با نقطه و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
و یاء نسبت عبارت از مهتدی است چون زبیر که نام معتز است خود را خلع از خلافت کرد جزا او را بجای
خلیفه ساخت و لعین نامند معتز بجای کشته شد و مهتدی بود که الزبیری بفتح زاء با نقطه و کسر راء
منسوب بزبیر بمعنی عزیز و ... باشد و اشارت بتهدید مهتدی بر انداختن ایمه علیهم السلام باشد و مذکور شد
در حدیث هفتم بحث نوزدهم و حاصل مقرر بکوات و ... بامام مهتدی و این قبیل روایت
ثانیه که و عهد نام از کلام احمد بن محمد است و ظاهر این است که این کلام مرحوم مصنف است و اگر سنه ... باشد
باشد منافات نخواهد بود میان کلام مصنف و این کلام بعضی بر ... انها امام حسن عسکری
که کشته شد جانشین و ما نعمبر که انست ... که افزاید بعد الله تعالی در امامان او بعوض اینکه
ابقای امام عالم بجمیع احکام من الله تعالی و اجب است در جمیع زمانها و این دعوی و منافی مشاهد است
و اوست که دلالت بر نهی از اختلاف در روی ... میکند بر افزایشت من الله تعالی بیان انکار این دعوی

کرد که او را عیسی بن ... ابو خالد که پسر ... دید قدرت الله تعالی را که کشته شد بعد از ...
پیدا شد برای امام حسن عسکری علیه السلام پسری که نام نهاد او را م ح م د در سال دویست و پنجاه و شش
دوم اصل علي بن محمد قال حدثني محمد والحسن ابنا علي بن إبراهيم في سنة تسع وسبعين
ومائتين قالا حدثنا محمد بن علي بن عبد الرحمن العبدي من عبد قيس عن ضوء بن علي العجلي
عن رجل من أهل فارس سماه قال أتيت سر من رأى ولزمت باب أبي محمد عليه السلام فدعاني من غير
استاذنه فلما دخلت وسلمت قال لي يا أبا فلان كيف حالك ثم قال لي اقعد يا فلان ثم سألني
عن جماعة من رجال ونساء من أهلي ثم قال لي ما الذي أقدمك قلت رغبة في خدمتك
قال فقال فالزم الدار قال فكنت في الدار مع الخدم ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق
وكنت أدخل عليه من غير إذن إذا كان في دار الرجال فسمعت حركة في البيت فناداني مكانك
لا تبرح فلم أجسر أخرج ولا أدخل فخرجت علي جارية معها شيء مغطى ثم ناداني ادخل فدخلت
ونادى الجارية فرجعت فقال لها اكشفي عما معك فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه وكشفت
عن بطنه فإذا شعر نابت من لبته إلى سرته أخضر ليس بأسود فقال هذا صاحبكم ثم أمرها
فحملته فما رأيته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام شرح مضمون این که گذشت در حدیث ششم باب
هفتاد و نهم و فقالو ... مهملات انها ... امام گفت مرا ای ابو فلان چه حال داری یعنی که گفت مرا
گفت بعد از آن گفت مرا بنشین ای فلان با جمعی که نام بزرگ گفت مهمانان ... مرا از حال جمعی از مردان و زنان
از مردم من با جمعی که نامهای ایشان ابن گفت و احوال ایشان پرسید اصل فقال ضوء بن علي فقلت للفارسي
كم كنت تقدر له من السنين قال سنتين قال العبدي فقلت لضوء كم تقدر له أنت قال أربع عشرة سنة
قال أبو علي وأبو عبد الله ونحن نقدر له إحدى وعشرين سنة شرح ابو علی کنیت محمد و ابو عبد الله
کنیت حسن است و ظاهر این است که تقدیر این دو کس در سال دویست و هفتاد و نه شد چه دلالت میکند
در سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام صاحب الزمان علیه السلام دو ساله باشد و این موافق ظاهر حدیث پنجم
باب هفتاد و نهم است والله اعلم یعنی پس گفت ضوء بن علی گفتم از مرد فارسی چند تخمین میکردی برای صاحب
علیه السلام در ان وقت که دیدی او را از سالها گفت دو سال گفت محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی در وقت روایت که
پس گفتم ضوء را که الحال که روایت میکنی چند سال تخمین میکنی برای صاحب علیه السلام گفت چهارده سال
که ان وقت دیده فارسی تا وقت روایت من چهارده سال گذشته گفتند محمد و حسن پسران علی بن ابراهیم

تحقیق میکنیم برای صاحب علامتم در شریعت چیست و بکمال با جمعی که انعقد روایت محمد بن علی تا وقت
ما هنوز سال کذشته **سیوم اصل** عن محمد بن محمد العامري عن أبي سعيد غانم الهندي قال كنت
بمدينة الهند المعروفة بقشمير الداخلة وأصحاب لي يقعدون على كراسي عن يمين الملك أربعون
رجلا كلهم يقرأ الكتب الأربعة التورية والإنجيل والزبور وصحف إبراهيم نقضي بين
الناس ونفقههم في دينهم ونفتيهم في حلالهم وحرامهم يفزع الناس إلينا الملك فمن دونه
فتجارينا ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله فقلنا هذا النبي المذكور في الكتب قد خفي علينا
أمره ويجب علينا الفحص عنه وطلب أثره واتفق رأينا وتوافقنا على أن أخرج فأرتاد لهم
شرح قشمير بكسر قاف وسکون شین با نقطه وکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی نقطه معرب کشمیر
وقشمیر داخله عبارت است از بیت بضم تا دو نقطه در بالا و تشدید یاء بیک نقطه مفتوحه تا دو نقطه
که در وسط است از کشمیر نسبت به ... و مبتدا است با معطوف بعد کرسی است و مراد
و شاکردان ... صفت اصحاب است یقعدون خبر مبتدا با صفت کراسی بفتح کاف و تشدید یا
جمع کرسی بضم کاف و تشدید یاء ... صفت دیگر با عطف بیان اصحاب است ...
جمع جمله کتب تا آخرات ... معنی ... تجارینا بجیم و راء با نقطه و یاء دو نقطه
در پایین است تجارینا بجیم و راء با نقطه و یاء دو نقطه در باب تفاعل ... تقاضای ... ذکر
روایت است از محمد بن محمد عامری از ابو سعید غانم هندی که گفت بودیم در شهر هند که مشهور است بکشمیر
اندرونی کهم ... بودیم نشسته بر کرسیهای ... پادشاه ... که جای علما است چهل مرد بودیم
که همه ایشان میخواندند ... چهار کتاب الهی را که توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم باشد حکم میکردیم
در مسایل دین ... و فتوی میدادیم ایشانرا در مسایل حلال ایشان و حرام ایشان ...
علیهم در مشکلات ... بسوی ما پادشاه ... تقاضا کردیم
کرده رسول صلی الله علیه وآله ... که کدام ... ایشان ... در کتب الهی مذکور ... پس
کفتیم این نبی که مذکورست در کتابهای آسمانی بتحقیق پنهان شده ... واجب است بر ما
تفحص ... واتفاق کردیم ... بجای
ایشان **اصل** فخرجت ومعي مال جليل فسرت اثني عشر شهرا حتى قربت من كابل فعرض لي قوم
من الترك فقطعوا علي وأخذوا مالي وجرحت جراحات شديدة ودفعت إلى مدينة كابل فأنفذني

ملكها

ملكها لما وقف على خبري إلى مدينة بلخ وعليها إذ ذاك داود بن العباس بن أبي أسود فبلغه
خبري وأني خرجت مرتادا من الهند وتعلمت الفارسية وناظرت الفقهاء وأصحاب الكلام
فأرسل إلي داود بن العباس فأحضرني مجلسه وجمع علي الفقهاء فناظروني فأعلمتهم أني خرجت
من بلدي أطلب هذا النبي الذي وجدته في الكتب فقال لي من هو وما اسمه فقلت محمد فقال
هو نبينا الذي تطلب فسألتهم عن شرائعه فأعلموني فقلت لهم أنا أعلم أن محمدا نبي ولا أعلم
هذا الذي تصفون أم لا فأعلموني موضعه لأقصده فأسائله عن علامات عندي ودلالات
فإن كان صاحبي الذي طلبت آمنت به فقالوا قد مضى **شرح** هر دو فعل تاکید ... و نفعال
و ... بلغات ... پس بیرون آمدم از هند ... پس
عظیم ... پس سفر کردم دوازده ماه تا آنکه نزدیک شدم بکابل ... کرفتند ... گروهی از ترکان
و ... کرفتند مال مرا و مجروح شدم جراحتهای سخت و انداخته شدم بسوی شهر کابل ... فرستاد مرا
کابل چون مطلع شد بر حکایت من که از هند برای طلب پیغمبر آخر الزمان بیرون آمده ام و با علمای کابل
کرده ام ... بسوی بلخ که ... اعلم ... کابل ... ایشان ...
ببلخ و وقت ... داود بن العباس بن ابی اسود بود ... رسید ... حکایت من و آنکه بیرون آمده ام
از هند ... پیغمبر آخر الزمان ... لغت فارسی ... و مباحثه کرده ام ... با فقها و متکلمین
فرستاد بسوی من داود بن العباس ... حاضر ساخت مرا در مجلس خود و جمع کرد ...
... مباحثه کردند ... اعلام کردم ایشانرا که من بیرون آمده ام از شهر خود ... طلب ...
و ... کتب الهی ... کفت ... نام او ... کفتم محمد ...
... احکام ... اعلام کردند ... احکام
ایشان ... علامات ... اعلام کنید
او ... پیغمبر آخر الزمان
چند ... کفتند از دنیا رفته **اصل** فقلت
فمن وصيه وخليفته فقالوا أبو بكر قلت فسموه لي فإن هذه كنيته قالوا عبد الله بن عثمان
ونسبوه إلى قريش قلت فانسبوا لي محمدا نبيكم فنسبوه لي فقلت ليس هذا صاحبي الذي طلبت
خليفته أخوه في الدين وابن عمه في النسب وزوج ابنته وأبو ولده ليس لهذا النبي ذرية

علی الارض حجة ولد هذا الرجل الذی هو خلیفته قال فعجبوا بی وقالوا ایها الامیر ان هذا قد
خرج من الزنا الی الکفر هذا حلال الدم فقلت لهم یا قوم انا رجل معی دینی متمسک به لا افارقه
حتی اری ما هو اقوی منه انی وجدت صفة هذا الرجل فی الکتب التی انزلها الله علی انبیائه وانما
خرجت من بلاد الهند ومن العز الذی کنت فیه طلبا له فلما فحصت عن امر صاحبکم الذی ذکرتم
لم یکن النبی الموصوف فی الکتب فکفوا عنی **شرح** قریش لقب نضر بن کنانه است [illegible] بفتح سین [illegible]
[illegible] است [illegible] **یعنی**
پس گفتم پس کیست وصی او و خلیفه او پس گفتند ابو بکر گفتم پس نام او ابو بکر بود برای من چه چیز
که این کنیت اوست گفتند عبد الله بن عثمان و نسبت او را ذکر کردند تا قریش که عبد الله
بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
مالک بن النضر باشد گفتم پس بیان کنید برای من نسب محمد که نبی شماست پس بیان نسب آنحضرت
کردند برای من که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
که مشهور بکلاب است ابن مرة بن کعب ابن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر باشد
پس گفتم بخدا این آن یار من که طلب کردم اوست آن یار من که طلب میکنم او کسی است که خلیفه او پسر عم و
[illegible] رضاعی اوست چنانچه بیان شد در حدیث [illegible] اول با جعفری که عقد
مواخاة میان ایشان است چنانچه مشهور است و پسر عموی اوست و [illegible] شوهر دختر اوست و پدر اولاد
اوست یعنی [illegible] که باقی ماندند بعد وی نسبی غیر اولاد این مرد که خلیفه اوست
غانم گفت پس جستند بر وی من و گفتند ای غانم بدرستی که این بتحقیق بیرون آمده از شرک بسوی کفر
انکار امام خون او این مباح است پس گفتم ایشان را ای جماعت من مردی عالم که با من دینی است که
تمسک باو کرده شده است ترک نمیکنم او را تا ببینم دینی را که آن قوی تر باشد ازو بدرستی که من یافتم
نام و نشان این مرد را که طلب میکنم در کتابهائی که فرو فرستاده انها را الله تعالی بر انبیای خود جز این نیست که
آمده ام از شهرهای هندوستان [illegible] و اعتباری که بودم [illegible] برای طلب او پس چون تفحص کردم از کار
کسی که ذکر کردید [illegible] آن نبی که ستایش کرده شده است بنام و نشان [illegible] در کتابها پس دست از من بدارید
حاصل کلام غانم این است که اگر من تصدیق نبی شما میکردم و تصدیق امام شما میکردم بر مذهب شما [illegible]
نمیبودم لیکن من تصدیق نبی شما نکردم و منحرف از اهل ذمتم **اصل** وجه الی العامل الی رجل یقال له

الحسین بن اشکیب فجاء فقال له ناظر هذا الرجل الهندی فقال له الحسین اصلحک الله عندک
الفقهاء والعلماء وهم اعلم وابصر بمناظرته فقال له ناظره کما اقول لک واخل به والطف
له فقال لی الحسین بن اشکیب بعد ما فاوضته ان صاحبک الذی تطلبه هو النبی الذی وصفه
هؤلاء ولیس الامر فی خلیفته کما قالوا هذا النبی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ووصیه علی بن
ابی طالب بن عبد المطلب وهو زوج فاطمة بنت محمد وابو الحسن والحسین سبطی محمد قال غانم
ابو سعید فقلت الله اکبر هذا الذی طلبت فانصرفت الی داود بن العباس فقلت له ایها الامیر وجدت
ما طلبت وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله قال فبرنی ووصلنی وقال للحسین تفقده
قال فمضیت الیه حتی آنست به وفقهنی فیما احتجت الیه من الصلوة والصیام والفرائض **شرح** کلام
اهل رجال مختلفات در حسین بن اشکیب بعضی گفته اند بکسر همزه و سکون شین با نقطه و کسر کاف
و سکون یاء دو نقطه در پائین و باء یکنقطه از ثقات و فضلای مشایخ شیعه امامیه در خراسان بوده
اصل او از مروست و ساکن سمرقند و کش بوده و از اصحاب امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
و بعضی حسین بی نقطه گفته اند و بعضی گفته اند که دو کس اند یکی با نقطه است و او خراسانی است که مذکور شد
و دیگری بی نقطه او و قمی خادم قبر است و از اصحاب [illegible] گفته اند **یعنی** و فرستاد
حاکم بلخ بسوی مردی که گفته میشود او را حسین بن اشکیب پس طلبید او را از سمرقند پس گفت
او را مباحثه کن با این مرد هندی پس گفت او را حسین [illegible] الله تعالی [illegible] نزد تو در شهر بلخ
فقها و علما هستند و ایشان دانا ترند و بینا ترند باعتقاد خود بمباحثه با او پس حاکم گفت او را مباحثه
کن با او چنانچه با او میگویم ترا با جمعی که نزد تو [illegible] و خلوت کن با او با جمعی که فقها
بلخ انجا باشند [illegible] پس گفت مرا حسین بن
اشکیب [illegible] بعد آنکه نقل کردم [illegible] سخن خود و سخن فقهای بلخ را [illegible] که طلب میکنی
او همان نبی است که بیان کردند فقهای بلخ و نیست حقیقت کار در خلیفه او چنانچه گفته اند این نبی محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب است و وصی او علی بن ابی طالب بن عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است
و پدر حسن و حسین دو فرزند [illegible] محمد است گفت غانم ابو سعید پس گفتم [illegible] الله اکبر این است آنکه طلب
او کردم با جمعی که نام و نشان او و وصی او موافق کتابهای الهی است پس برگشتم بسوی داود بن العباس
گفتم ای امیر حاکم یافتم آنچه را که طلب کردم [illegible] که مستحق عبادت نیست مگر الله تعالی و آنکه محمد

رسول الله است غانم گفت پس رفتم بسوی حسین تا آنکه لبس کرفتم با او و تعلیم کرد مرا و آنچه محتاج شدم بسوی
آن که نماز و روزه و سایر واجبات باشد **اصل** قال فقلت له انا نقرأ في كتبنا ان محمداً خاتم النبيين
لا نبي بعده ان الامر من بعده الى وصيه ووارثه وخليفته من بعده ثم الى الوصي بعد الوصي
لا يزال امر الله جارياً في اعقابهم حتى تنقضي الدنيا فمن وصي وصي محمد قال الحسن ثم الحسين
ابنا محمد ثم ساق الامر في الوصية حتى انتهى الى صاحب الزمان عليه السلام ثم اعلمني ما حدث فلم
يكن لي همة الا طلب الناحية **شرح** ظاهر است که این کلام که در مجلس اول بعد از معرفت وصی
و پیش از معرفت صلوة و صیام و غیر آن شرع باشد و بعد از آن نقل کرده برای مناسبت بیان طلب ناحیه
و بیان مسافرت بجانب قم **یعنی** غانم گفت پس گفتم او را بدرستیکه ما میخوانیم در کتابهای خود که محمد
انبیا است نیست نبی بعد از او و بدرستیکه امامت بعد از او مفوض بسوی وصی او و وارث علم او و خلیفه او بعد
بعد از آن مفوض بسوی وصی بعد از وصی است همیشه امامت کار بجانب الله تعالی است بعد از اولاد
ایشان تا آخر شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت حسن است بعد از آن حسین است که دو پسر محمد بعد از
راند امامت را در وصی بود تا رسانید بسوی صاحب الزمان علیه السلام بعد از آن اعلام کرد مرا آنچه حادث
شد از ظلم معتمد خلیفه عباسی و غیبت صغرای صاحب الزمان و توسط سفرا میان او و میان مومنان
در عرض حاجات و مسائل پس نبود مرا طلبی مگر سوی طلب جانب که صاحب الزمان علیه السلام باشد **اصل**
فوافى قم وقعد مع اصحابنا في سنة اربع وستين وخرج معهم حتى وافى بغداد ومعه رفيق
له من اهل السند كان صحبه على المذهب قال فحدثني غانم قال وانكرت من رفيقي بعض اخلاقه
فهجرته وخرجت حتى صرت الى العباسية اتهيأ للصلوة واصلي واني لواقف متفكر
فيما قصدت لطلبه اذا انا بآت قد اتاني فقال انت فلان اسمه بالهند فقلت نعم فقال
اجب مولاك فمضيت معه فلم يزل يتخلل بي الطرق حتى اتى داراً وبستاناً فاذا انا به عليه
جالس فقال مرحباً يا فلان بكلام الهند كيف حالك وكيف خلفت فلاناً وفلاناً وفلاناً
حتى عد الاربعين كلهم فسألني عنهم واحداً واحداً ثم اخبرني بما تجارينا كل ذلك بكلام
الهند ثم قال اردت ان تحج مع اهل قم قلت نعم يا سيدي فقال لا تحج معهم وانصرف سنتك
هذه وحج في القابل ثم القى الي صرة كانت بين يديه فقال اجعلها نفقتك ولا تدخل الى بغداد
الى فلان سماه ولا تطلعه على شيء **شرح** فرافق تا اینجا کلام محمد بن شاذان است که بغداد

مرجع است بجا معنا است قال در اول کلام داوباه از محمد بن شاذان و ضمیر مستتر راجع بمحمد بن شاذان و در قم
کلام محمد بن شاذان و ضمیر مستتر راجع بغانم است و اسم الهند کلام محمد بن شاذان است الحال لفظ محمد
بوده باشد برنمینی با جمعی که در زمینهای دیگر نبارد تا در بیت برای تعبیرات الطریق منصوب بمفعول
مراد تخلل انجا بوده در راه مخصوص است که مردم دیگر در آن راه آمد و رفت نمیکنند مانند بلالی
پس نبود از دخول بغداد مطلقا است **یعنی** پس آمد غانم از زمانی که او در آن شهر رفت با یاران ما از شیعیان
در سال شصت و چهار با جمعی که بعد از دویست و شصت و چهار گذشته بود و بیرون رفت بقصد
با اهل قم که متوجه شدند تا رسید بغداد با او بود رفیقی که او بود از اهل سند که مصاحب بود
بروابط مع گفت محمد بن شاذان پس حکایت کرد برای من غانم گفت ناخوش شمردم از رفیق خود بعضی خوهای او
پس جدا شدم از رفیق و بیرون رفتم از بغداد تا رسیدم بسوی موضعی که نام آن عباسیه است و مهیا میشدم برای
نماز میکردم و بدرستیکه من بعد از نماز در اینجا ایستاده بودم اندیشه میکردم در آن مطلبی که قصد
سفر کردم برای آن که حاصل نشد تا گاه من ملاقی شدم که بتحقیق آمد نزد من پس گفت تو فلانی نام او
بزبان هند بود پس گفتم آری پس گفت در زمان برای امام خود را که مراد طلب تو است پس رفتم با او پس همیشه
خلوت میبرد مرا در راهها تا آمد بخانه و بستانی پس ناگاه من با صاحب الزمان علیه السلام شدم که نشسته بود پس
بزبان هند خوش آمدی ای فلانی چون است حال تو و چون و مگذاشتی فلانی و فلانی و فلانی را تا شمرد تا چهل
کس را که دوستان من بودند همه ایشان را پس روش کرد پس پرسش کرد مرا از احوال ایشان یکی یکی بعد از آن خبر داد
مرا با آنچه با هم تقاضا کردیم از احوال تا آخر زمان بیاید همه آنچه میگفت بزبان هند بود بعد از آن گفت اراده
کرده که حج کنی با اهل قم گفتم آری ای آقای من پس گفت حج مکن با ایشان و برگرد امسال حج کن در سال آینده
الا خرج بسوی من همیانی که بود پیش او پس گفت بگردان از آن خرج خود و داخل مشو در بغداد پس گفتن بسوی
بسوی فلان که نام برد او را غانم و محمد بن محمد فراموشی کرده یا جمعی از اهل قم بوده خواسته که ذکر
نام او کند و مطلع مکن او را بر چیزی از آن چه دیدی مراد این است که وقتی که ببغداد داخل شوی نزد آن
مرد مبادا که ذکر بچیزی مابین ما اعلام کنی **اصل** وانصرفنا الينا الى البلد ثم وافانا بعد الفتوح
فاعلمونا ان اصحابنا انصرفوا من العقبة ومضى نحو خراسان فلما كان في قابل حج وارسل
الينا بهدية من طرف خراسان فاقام بها مدة ثم مات رحمه الله **شرح** این کلام محمد بن

المراغاة بفا مصدر باب مفاعله آمده باین معنی برای مصاحبت تا العد بفتح عین بی نقطه وتشدید
دال بی نقطه ثمر دن الفتوح بضم فا وضم تاء دو نقطه در بالا و سکون واو وحاء بی نقطه جمع فتح
کشادها و کشایشها یعنی فاعل لا یلج برهم آیند در فتوحات یعنی وچون کشت ان عباسیه جوی مابین
قم با جمعی که در قم خانه گرفت و زنده آمد بعد از آن آمد نزد ما با ثمر دن کشادها که در کار ایشان بود بسیار پس
در ملاء دنیا صاحب الزمان علیه السلام با جمعی که بی فاصله نزد او ان فتوح را بما داد و پس اعلام
کردند مردم مارا که باران ما که هیچ نخشیده بود هیچ نرسیده اند در آن سال و برگشتند از نجبه کردند
راه دست ببعضی از مرد مان حال میان با ما امر دیگر و غلام رفتن ان قم بجانب خراسان پس چون شد غلام دید
ابتدا هیچ روز شد بسوی ما قم هدیه از جانب خراسان بعد از عوض پسر انرا ایستاد در خراسان مدتی
مرد رحمه الله **چهارم اصل** علي بن محمد عن سعد بن عبد الله قال ان الحسن بن النضر وابا صدام و
جماعة تكلموا بعد مضي ابي محمد عليه السلام فيما في ايدي الوكلاء وارادوا الفحص فجاء الحسن بن النضر
الى ابي صدام فقال اني اريد الحج فقال له ابو صدام اخره هذه السنة فقال له الحسن اني افزع في المنام ولا
بد من الخروج واوصى الى احمد بن يعلى بن حماد واوصى للناحية بمال وامره ان لا يخرج شيئا الا
من يده الى يده بعد ظهوره قال فقال الحسن لما وافيت بغداد اكتريت دارا فنزلتها
فجاءني بعض الوكلاء بثياب ودنانير وخلفها عندي فقلت له ما هذا قال هو ما ترى ثم جاءني
آخر بمثلها وآخر حتى كبسوا الدار ثم جاءني احمد بن اسحق بجميع ما كان معه فتعجبت و
بقيت متفكرا فوردت علي رقعة الرجل اذا مضى من النهار كذا وكذا فاحمل ما معك
وحملت ما معي وفي الطريق صعلوك يقطع الطريق في ستين رجلا فاجزت عليه وسلمني الله
منه فوافيت العسكر ونزلت **شرح** افزع بفا وزاء نقطه دار وعین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم
معلوم علم ومنع باب افعال یا تفعیلات الفزع اضطراب الافزاع والتفزیع مضطرب کردن
ابجا فکرهای باطل صدقت خوابهاست در باب حاضرین امام حسن عسکری علیه السلام که ظاهر نیست یا مراد
خوابهای پریشان است صی لناحیه یعنی با احمد بن یعلی است وجمعیت شده و طرح با احمد و
با جمع محرات الکبس بفتح کاف و سکون باء یک نقطه و سین بی نقطه مصدر باب ضرب پر کردن جای
وما ننداذن **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از سعد بن عبد الله قمی که گفت بدرستی که حسن بن النضر وابو صدام

وجماعتی

وجماعتی دیگر از اهل قم گفتگو کردند بعد از رفتن امام حسن عسکری علیه السلام در اموالی که در تصرف وکلای
صاحب الزمان در بود آمد و خواستند که تفحص کنند از وکلای آنها از آن ایشان میگرفتند یا خود بامر و حیلت تمام
میکنند آنها را پس آمد حسن بن النضر بسوی ابو صدام در قم پس گفت بدرستی که من اراده حج دارم پس گفت او ابو صدام
تاخیر کن ان امسال پس گفت او را حسن بدرستی که من مضطرب میشوم در وقت خواب و چاره نیست از بیرون رفتن
تا تفحص شود مرا حقیقت حال وکلاء قائم علیه السلام و سفارش کرد بسوی احمد بن یعلی بن حماد با جمعی که حسن
خود کرد احمد را در اهل و مالی که در قم داشت و سفارش کرد احمد برای قائم علیه السلام بمالی که تسلیم حسن کرده و امر کرد
او را که از نزد خود بیرون نکند چیزی از آن مال را مگر از دست خود بسوی دست قائم علیه السلام بعد از معلوم
شدن و معلوم یقینی که او قائم علیه السلام است مراد آن است که وکلاء نه هد که مبادا حیلت کرده باشند سعد
گفت حسن چون رسیدیم ببغداد بکرایه گرفتم خانه را پس فرود آمدم انجا پس آورد نزد من بعضی وکلاء صاحب
الزمان علیه السلام جامه ها و دینارها و طلا و گذاشت نزد من پس گفتم او را چیست این گفت آن چیزی است که
می بینی یعنی که بی طلب تکه شی خود میگیری با ما جمعی که خواهی معلوم شد که از چه باید کرد پس آورد
وکیل دیگر مثل آنها را و وکیلی دیگر نیز تا پر کردند خانه را بعد از آن آورد نزد من احمد بن اسحق قمی که وکیل
بزرگ بود جمیع اموالی که بود نزد او پس تعجب کردم و ماندم اندیشه ناک پس وارد شد بر من رقعه
صاحب قائم علیه السلام که وقتی که گذشت از روز اینقدر و اینقدر پس بار کن آنچه که با تست و بغداد
متوجه سامره شو پس راهی شدم و برداشتم با خود آنچه که مرا بود و در راه حرامی بود که راهزنی میکرد با
شصت مرد پس گذشتم بر او و سلامت داشت مرا الله تعالی از او پس رسیدیم بسامره و فرود آمدم در منزلی
اصل فوردت علي رقعة ان احمل ما معك فعبيته في صنان الحمالين فلما بلغت الدهليز اذا
فيه اسود قائم فقال انت الحسن بن النضر قلت نعم قال ادخل فدخلت الدار ودخلت بيتا
وفرغت صنان الحمالين واذا في زاوية البيت خبز كثير فاعطى كل واحد من الحمالين رغيفين
واخرجوا واذا بيت عليه ستر فنوديت منه يا حسن بن النضر احمد الله على ما من به عليك
ولا تشكن فود الشيطان انك شككت واخرج الي ثوبين وقيل خذهما فستحتاج اليهما فاخذتهما
وخرجت قال سعد فانصرف الحسن بن النضر ومات في شهر رمضان وكفن في الثوبين **شرح**
الصنان بکسر و ضم و فتح صاد بی نقطه و نون دو نقطه جمع صن بمعنی ظرف وعائیکه برای محافظت بار وغیره
ترتیب داده میباشد **یعنی** پس وارد شد بر من رقعه از جانب قائم علیه السلام که بار کن بجانب ما آنچه که با تست

پس جا دادم آنچه را که با من بود در محالی حمالان پس چون رسیدیم به عسکر ناگاه در آنجا غلامی سیاه بر پای
ایستاده پس گفت تو حسن پسر النضری گفتم آری گفت داخل شو پس داخل شدم و داخل خانه شدم و خالی کردم
حمالان را آنجا و در کنج آن خانه نان بسیار بود پس داد به هر یک از حمالان دو گرده و بیرون کرده شدند تا
خانه بود که به آن ... پس ... داده شدم ... ای حسن پسر النضر حمد کن الله تعالی را بر دوری که منت نهاد
الله تعالی بر تو که با اینجا آمدی و اضطراب به طرف شد در شک یکی در وجود حجت پس ما را این ... که دوست
شیطان ابلیس که تو شک کنی باشی در وجود حجت عالم بجمیع احکام الهی و وجود این هم شاهد و بعجت
آن که دو آنها یعنی از اختلاف مخبر ... و بیرون ... هست و بیرون ... در ... و گفته شد
مرا که بگیر آن در جای ... باشد که محتاج ... پس گرفتم آنها را و بیرون آمدم که ... عبد
عبدالله پسر ... گفت حسن پسر النضر به جانب قم و مرد در ماه رمضان در همان سال و کفن کرده شد در
جامه **پنجم اصل** عن محمد بن ابراهیم بن مهزیار قال شککت عند مضی ابی محمد علیه السلام و اجتمع
عند ابی مال جلیل فحمله و رکب السفینة و خرجت معه مشیعا فوعک وعکا شدیدا فقال یا بنی
ردنی فهو الموت قال لی اتق الله فی هذا المال و اوصی الی فمات فقلت فی نفسی لم یکن ابی یوصی
بشیء غیر صحیح احمل هذا المال الی العراق و اکتری دارا علی الشط و لا اخبر احدا بشیء و ان وضح
لی شیء کوضوحه ایام ابی محمد انفذته و الا قصفت به فقدمت العراق و اکتریت دارا علی الشط
و بقیت ایاما فاذا انا برقعة مع رسول فیها یا محمد معک کذا و کذا حتی قص علی جمیع ما معی مما
لم احط به علما فسلمته الی الرسول و بقیت ایاما لا یرفع لی رأس و اغتممت فخرج الی قد اقمناک
مقام ابیک فاحمد الله **شرح** ... فی فقط ... بصیغه مجهول ... یعنی ...
کفت ... القصوص ... قال ... در لغت ... مصدر ... و ...
ترجمه روایت است از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی که گفت شک کردم در وجود فرزند و بقای حجت نزد مضی امام
عسکری علیه السلام از دنیا ... تفتیش بسیار کرده و ... و شهرت داد ... و ...
بود نزد پدرم که ... صاحب الزمان علیه السلام و ... در کرد ... از شیعه امامیه مال عظیم بس ...
از اهواز ... کشتی با ... بیرون آمدم با او به جانب ... پس ... شد ... بسیار
گفت ای فرزند من ... آن ... گفت مرا ... در این مال ... وصیت کرد
که ... صاحب الزمان علیه السلام ... پس ... گفتم در دل خود که ... پدر من ...

که ... باطل باشد ... به سامرا و کرایه میکنم خانه بر کنار شط و خبر نمیکنم ...
بچیزی که ... دارم ... و ... وظایف ... و دلیل امامت بعد
امام حسن عسکری علیه السلام ... صاحب علیه السلام ... آن ... با ... بیرون آمدم ... و کرایه کردم
خانه بر کنار شط ... چند روز ناگاه ... رقعه ... بود ... رقعه نوشته شده بود
ای محمد با ... در ... آن ... بود ...
با من است از چیزهایی که احاطه کرده بودم به آنها علم من پس سپردم آن مال را به رسول و ماندم چند روز که سر
بلند ... با ... به جهت ... و غمناک شدم پس بیرون آمد ... دیگر ...
و از ... **ششم اصل** اوصلت اشیاء
للمرزبانی الحارثی فیها سوار ذهب فقبلت و رد علی السوار فامرت بکسره فکسرته
فاذا فی وسطه مثاقیل حدید و نحاس او صفر فاخرجته و انفذت الذهب فقبل **شرح**
رسانیدم به صاحب علیه السلام چیزی چند که از مرزبان حارثی بود ... که ... بود دو آنها
... طلای بود پس مقبول شد آنها و برگردانیده شد به من دست برنجن پس مامور شدم
آن پس شکستم ... پس ناگاه ... چند مثقال آهن یا مس یا روی بود پس بیرون آوردم ...
و فرستادم طلا را پس مقبول شد **هفتم اصل** ان قوما من اهل المدینة من الطالبیین کانوا
یقولون بالحق فکانت الوظائف ترد علیهم فی وقت معلوم فلما مضی ابو محمد علیه السلام رجع قوم
منهم عن القول بالولد فوردت الوظائف علی من ثبت منهم علی القول بالولد و قطع عن
الباقین فلا یذکرون فی الذاکرین و الحمد لله رب العالمین **شرح** عن الباقین ...
... **یعنی** ... اهل مدینه از ... ابوطالب قایل ... بودند
به مذهب حق پس وظایف ... از ... در ... پس چون رفت
از دنیا امام حسن عسکری علیه السلام برگشتند ... قایل ... با ... برگشتند
از مذهب حق ... امام معصوم ... قایل شدن به وجود فرزند
امام عسکری علیه السلام ... وظایف ... به مذهب حق ... بقا
... پس ... دیگر ... در ...
رب العالمین ... با ... بحجت ... مردم ... در ...

ایشان مذکور میشود و حمد الله راست که صاحب کل اخبار هر کس بعد حیات است هشتم اصل علی بن محمد
قال اوصل رجل من اهل السواد مالا فردّ علیه وقیل له اخرج حقّ ولد عمّک منه وهو اربعمائة
درهم فکان الرجل فی یده ضیعة لولد عمّه فیها شرکة قد حبسها علیهم فنظر فاذا الذی لولد عمّه
من ذلک المال اربعمائة درهم فاخرجها وانفذ الباقی فقبل شرح علی بن محمد گفت مردی
از اهل روستای عراق عرب مالی فرستاد برای صاحب الزمان علیه السلام پس برگردانیده شد بر او و گفته شد او را که
بیرون کن حق اولاد عموی خود را از آن مال و آن حق چهارصد درهم است پس معلوم شد که بوده در دست
آن مرد مستغلی که اولاد عموی او را در آن نصیبی بوده بر حالیکه نگاه داشته بوده برای ایشان یا جمعی که شرکت
با ایشان رسانیده بوده بنا بر حق ایشان پس آن مرد ملاحظه کرد پس ناگاه آنچه حصه اولاد عموی او شد
از آن مال چهارصد درهم یا بیرون آن ایشان و رسانید باقی را پس مقبول شد نهم اصل القاسم بن
العلاء قال ولد لی عدّة بنین فکنت اکتب واسأل الدعاء فلا یکتب الیّ لهم بشیء فماتوا
کلّهم فلمّا ولد لی الحسن ابنی کتبت اسأل الدعاء فاجبت یبقی والحمد لله شرح والحمد لله کلام
راوی است یا کلام امام علیه السلام است یعنی قاسم بن علاء گفت زاده شد برای من چند پسر پس می نوشتم
عریضه بسوی صاحب الزمان علیه السلام و میطلبیدم دعا را پس نوشته نمیشد بسوی من برای ایشان چیزی پس
مردند همه ایشان پس چون زاده شد برای من حسن پسرم نوشتم میطلبیدم دعا را پس جواب داده شدم که باقی
میماند و حمد الله راست دهم اصل علیّ بن محمد عن ابی عبد الله بن صالح قال خرجت سنة
من السنین ببغداد فاستأذنت فی الخروج فلم یؤذن لی فاقمت اثنین وعشرین یوما وقد
خرجت القافلة الی النهروان فاذن لی فی الخروج یوم الاربعاء وقیل لی اخرج فیه فخرجت
وانا آیس من القافلة ان الحقها فوافیت النهروان والقافلة مقیمة فما کان الّا ان اعلفت
جمالی شیئا حتی رحلت القافلة فرحلت وقد دعی لی بالسلامة فلم الق سوءا والحمد لله شرح
النهروان بفتح نون و سکون ها و فتح راء و ضم و کسر آن و بضم نون و ضم را دهی است که نزدیک بغداد
... خرج است باطراف ... یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عبد الله بن صالح گفت بیرون رفتم
در سالی از سالها ببغداد پس در بغداد رخصت طلبیدم از صاحب الزمان علیه السلام در بیرون رفتن
حج پس رخصت داده نشد برای من پس ماندم بیست و دو روز بر حالیکه بیرون رفته بود قافله بسوی
نهروان پس رخصت داده شد برای من در بیرون رفتن در روز چهارشنبه و گفته شد مرا که

بیرون

بیرون رو در آن روز پس بیرون رفتم و من ناامید بودم از قافله که ملحق آن شوم پس اقامت در نهروان
بر حالیکه قافله در منزل کرده بود پس نشد در آنک مگر اینکه علف دادم شتران خود را چیزی تا
بار کرد قافله پس بار کردم و تحقیق دعا کرده شده بود برای من بسلامتی پس نخوردم هیچ بدی را و
حمد خدا راست یازدهم اصل خرج لی ناصور علی مقعدی فاریته الاطباء وانفقت
علیه مالا فقالوا لا نعرف له دواء فکتبت رقعة اسأل الدعاء فوقّع علیه السلام الیّ البسک الله
العافیة وجعلک معنا فی الدنیا والآخرة قال فما اتت علیّ جمعة حتی عوفیت وصار مثل راحتی
فدعوت طبیبا من اصحابنا واریته ایاه فقال ما عرفنا لهذا دواء شرح الناصور بالنون
والف و ضم صاد و سکون واو و را در فقط پاره گوشتی چنانچه در قاموس است و جراحتی
فرو رفته که کم خوب میشود چنانچه در معرب است یعنی بیرون آمد برای من پاره گوشتی بر نشستگاه من
پس نمودم آن را با طبا و خرج کردم برای آن مالی عظیم پس جمعی گفتند که طبیب حاذقی که آن میکردیم ملتفت نشد
تا بیاید و ملاحظه کند برای دوا پس گفتند نمی شناسیم برای آن دوائی پس نوشتم رقعه بسوی صاحب الزمان
علیه السلام میطلبیدم دعا را پس نوشت علیه السلام بسوی من که بپوشاناد ترا الله تعالی لباس عافیت و گرداناد ترا
با ما در دنیا و آخرت راوی گفت پس نیامد بر من یک هفته تا آنکه عافیت داده شدم و گردید
مثل کف دست من پس طلبیدم طبیبی از یاران ما و نمودم باو جای آن را پس گفت نشناختیم برای این دوا
یا جمعی که دیدیم کتابی که نوشته بودیم و منقول است دوازدهم اصل علیّ عن علیّ بن الحسین
الیمانی قال کنت ببغداد فتهیّأت قافلة الیمانیین فاردت الخروج معها فکتبت التمس
الاذن فی ذلک فخرج لا تخرج معهم فلیس لک فی الخروج معهم خیرة واقم بالکوفة قال واقمت
وخرجت القافلة فخرجت علیهم حنظلة فاجتاحتهم شرح روایت کرد علی بن محمد از علی بن حسین
یمانی گفت بودم در بغداد پس مهیا شد قافله که یمنی بودند پس اراده کردم با ایشان رفتن را پس نوشتم
بصاحب الزمان علیه السلام و طلبیدم رخصت را در آن پس جواب بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان
نیست ترا در بیرون رفتن با ایشان خیری و اقامت کن در کوفه راوی گفت و ماندم در کوفه و بیرون
رفت قافله پس بیرون آمدند بر ایشان قبیله حنظله پس هلاک کردند ایشان را اصل وکتبت استأذن
فی رکوب الماء فلم یؤذن لی فسألت عن المراکب التی خرجت فی تلک السنة فی البحر فما سلم منها مرکب
خرج علیها قوم من الهند یقال لهم البوارج فقطعوا علیها شرح البحر دریا و مراد اینجا دجله

وامثال انها است و میتواند بود که مراد دریای عمان باشد الهبد بفتح ها و سکون با و دو نقطه زیر
و دال بی نقطه مصدر باب ضرب یضرب اجوف یائی مضطرب گردیدن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و
مراد حرامیان است البوارج بفتح با یک نقطه و را و الف و کسر را بی نقطه و جیم جمع بارجه بکسر را
دریا و وزن صالحه و قوف در کار خود یا جمع بارجه کشتیهای بزرگ که برای جنگ در دریا مهیا
بعد از تقدیر مراد دریا و دزدان است که حرامی دریائی باشند مثل وزنکیان در دریای عمان **یعنی**
فرستادم بسوی صاحب الزمان علیه السلام طلب رخصت میکردم در سوار شدن کشتی در مسافرت برای آن
داده نشد برای من پس پرسیدم احوال کشتیها را که بیرون رفت در آن سال در دریا پس بخیال
بود از نهایت کشتی بیرون آمده بود ندبرآن کشتیها طایفه از حرامیان که گفته میشود ایشان را دریانوردان
پس ظفر کرده بودند برآنها **اصل** قال وقد دفعت العشر فاثبت الذنب مع المغیب لم ارهم
احدا ولم اتعرف الی احد وانا اصلی فی المسجد بعد فراغی من الزیارة اذا بخادم قد جاءنی
فقال لی قم فقلت له اذن الی این فقال لی الی المنزل قلت ومن انا لعلک ارسلت الی غیری فقال
لا ما ارسلت الا الیک انت علی بن الحسین رسول جعفر بن ابراهیم فمر بی حتی ادخلنی فی بیت
الحسین بن احمد ثم ساره فلم ادر ما قال له حتی اتانی جمیع ما احتاج الیه وجلست عنده ثلثة
ایام واستاذنته فی الزیارة من داخل فاذن لی فزرت لیلا **شرح** المغیب بفتح میم و کسر غین
و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه مصدر میمی است بمعنی غیبت [illegible] جعفر بن ابراهیم یمانی
مذکور منسوب در حدیث سیزدهم میتواند بود که مراد اینجا او باشد و در کتب رجال جعفر بن ابراهیم
از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام شمرده شده و شاید که همان باشد و بعد از تقدیر برای جواب سایلی که
بود مشکل شده بود علی بن الحسین را با نامه او فرستاده بوده و حسین بن احمد میتواند بود که ابن [illegible]
باشد یا ابن ادریس قمی باشد اتانی بنون و یا یک نقطه [illegible] معلوم باب افعال است
و [illegible] حسین بن احمد است جمیع منصوبات بر مفعولیت و در بعض نسخ اتانی بجمیع است و بنابراین
بخادم است و یا برای تعدیه است و حاصل [illegible] یکی است **یعنی** علی بن الحسین یمنی گفت و وارد سامرا
پس آمدم نزد دو مقبره امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام [illegible]
نزد [illegible] کسی را نشناختم [illegible] و نماز میکردم در مسجد بعد از
فارغ شدن من از زیارت ناگاه با خادمی شدم که [illegible] آمد نزد من پس گفت [illegible] گفتم الی

نفتیکه برخیزم بکجا [illegible] پس گفت مرا بسوی منزل [illegible] گفتم و که من شاید که فرستاده شود
بسوی غیر من و غلط کرده باشی پس گفت نه فرستاده شده مگر بسوی تو علی بن الحسین فرستاده جعفر بن ابراهیم
پس [illegible] مرا تا وقتی که آورد در خانه حسین بن احمد [illegible] خادم سرگوشی کرد با حسین بن احمد پس ندانستم که چه گفت
تا وقتیکه بیاورد مرا حسین بن احمد هر آنچه محتاج با آن بودم با خود [illegible] گفت [illegible] فلانه وفلان [illegible] آمده
چنین و چنین است و در این وقت دانستم که سرگوشی او از صاحب الزمان علیه السلام بوده برای اعلام سایل
و بنابر نسخه دیگر [illegible] که ندانستم که چه گفت تا وقتی که آورد خادم نزد من مکتوبی که مشتمل بود بر مسائل
و جوابها و در این وقت دانستم که سرگوشی او [illegible] بوده که او برای مطلبی آمده [illegible]
و ماندم نزد حسین بن احمد سه روز و طلب رخصت کردم از حسین [illegible] در زیارت دو امام از درون
[illegible] دخول مقبره آن دو امام علیهما السلام [illegible] خلاف احتیاط [illegible]
[illegible] پس رخصت داد مرا پس زیارت کردم از درون در شب **اصل** الحسن بن الفضل
بن یزید الیمانی قال کتب ابی بخطه کتابا فورد جوابه ثم کتب بخطه رجل من فقهاء اصحابنا
فلم یرد جوابه فنظرنا فکانت العلة ان الرجل تحول قرمطیا قال الحسن بن الفضل فزرت
العراق ووردت طوس وعزمت ان لا اخرج الا عن بینة من امری ونجاح من حوائجی ولو احتجت
ان اقیم بها حتی اتصدق قال وفی خلال ذلک یضیق صدری بالمقام واخاف ان یفوتنی الحج
قال فجئت یوما الی محمد بن احمد اتقاضاه فقال لی صر الی مسجد کذا وکذا وانه یلقاک رجل
قال فصرت الیه فدخل علی رجل فلما نظر الی ضحک وقال لا تغتم فانک ستحج فی هذه السنة
وتنصرف الی اهلک وولدک سالما قال فاطمأننت وسکن قلبی واقول ذا مصداق ذلک
شرح القرمطی بفتح قاف و سکون را و فتح میم و طاء بی نقطه منسوب بقرمط مصدر باب فعلله
[illegible] استعمال شده برای طایفه که ایشان را باطنیه [illegible] میگویند و بعضی
[illegible] اسمعیلیه میگویند و ایشان [illegible] مقالات [illegible] اهل اسلام و مقالات [illegible]
[illegible] عقل و شرع [illegible]
مخالف عقل و شرع است [illegible]
بی نقطه و واو و سین بی نقطه موضعی است معروف در خراسان [illegible] و ظاهر است که
[illegible] کاف [illegible] بضم طا [illegible]

کرمونة الجلبات معنی نقصه که بهره بقیهای سامره است و بهر تقدیر مراد خانهٔ امام علیه السلام است و بی
وصلیت اصدق بصیغهٔ مجهول مضارع متکلم وحده از باب تفعل است محمد بن احمد از دلالهٔ و صاحب الفرمان
علیه السلام است مضحک بضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغهٔ معلوم از باب علم است الضحک خنده و اینجا استعاره
شده برای اظهار برهان و انجاح حوایج چنانچه در استعاره میگویند ضحک الارض بالزهر و العود
بالجوهر و الصدف باللؤلؤ و نفی کم شکوفه با جوهر از روایت نفیس ظاهر شود و میتواند بود که
از باب تفعیل باشد و کنایت از خوشحال کردن باشد و بهر تقدیر با ناظر است بتقدیر من امری و انجاح حوایج
مشار الیه ذا مصدر تفعلات مشار الیه ذلک مصدر نوردات ترجمه حسن بن الفضل بن یزید یمانی
گفت نوشتم بدیدم بخط خود مکتوبی بصاحب الزمان علیه السلام پس آمد جواب به عبداللّه و نوشته بخط خود
مردی از علمای یا مولانا صاحب ظاهر پس بیامد جواب آن پس ملاحظه کردم پس ظاهر شد که بوده باعث آنکه
امر کردید شده بود از دین حق و قدر مطلع شده بوده گفت حسن بن فضل پس وارد سامره شدم و زیارت کردم
خانهٔ امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما را خود قرار دادم که بیرون نروم از سامره مگر بعد از برهانی
که دلالت بر صحت کار من کند که جوابی که وارد شد با حقیقت واقع باشد و بعد از برآمدن حاجتی چند که دارم
با جمعی که چیزی چند که در دل گرفته ام اظهار اصریح بمن اعلام کند هر چند که محتاج شوم بماندن در سامره
اگرچه از افلاس بتصدق کرده شود بر من حسن گفت و بعد از آنی که ماندن تنگ دل شدم بماندن در سامره
و می ترسیدم که فوت شود از من آن سال حج گفت پس آمدم بعضی بسوی محمد بن احمد تقاضا کردم که
او را که در بیرون شده بود برهان و انجاح حوایج من پس گفت مرا برو بسوی مسجد چنین و چنین و بیرون آمد که ملاقات
میکند ترا در آنجا مردی پس آمد خادم صاحب الزمان علیه السلام است یا مراد خود حق علیه السلام است پس رفتم
بسوی آن مسجد پس داخل شد بر من مردی پس چون نظر بسوی من کرد اظهار برهان و انجاح حوایج من کرد
و گفت مرا بحکمت باش و بی غم و نتیجه چه بدیدی که تو میگفتی اسلام علیکم میکردی بسوی اهل
و فرزندان خود در یمن بسلامت گفت پس بجا آوردم شدم و قرار گرفت دل من برهانی که میگفتم در دل خود
از برهان و انجاح حوایج دلیل صدق آن حکایت که آمده بود وجه اللّه تعالی روایت اصل قال ثم قعدت
العسکر فخرجت الی صرة فیها دنانیر و ثوب فاغتممت و قلت فی نفسی جزائی عند القوم هذا
استعملت الجهل و رددتها و کتبت رقعة و لم یشر الذی قبضها منی علی بشیء و لم یتکلم فیها
ثم ندمت بعد ذلک ندامة شدیدة و قلت فی نفسی کفرت بردی علی مولای و کتبت رقعة اعتذر

من فعلی و ابوء بالاثم و استغفر من ذلک و انفذتها و قمت اتمسح فانا فی ذلک افکر فی
نفسی و اقول ان ردت علی الدنانیر لم احلل صرارها و لم احدث فیها حتی احملها الی ابی فانه
اعلم منی لیعمل فیها بما شاء فخرج الی الرسول الذی حمل الی الصرة اسأت اذ لم تعلم الرجل انا
ربما فعلنا ذلک بموالینا و ربما سألونا ذلک یتبرکون به و خرج الی اخطأت فی ردک برنا فاذا
استغفرت الله فالله یغفر لک فاما اذا کانت عزیمتک و عقد نیتک الا تحدث فیها حدثا
و لا تنفقها فی طریقک فقد صرفناها عنک و اما الثوب فلا بد منه لتحرم فیه شرح ابوء با
یک نقطه و واو و همزه بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است اتمسح بصیغهٔ مضارع معلوم
از باب تفعلات التمسح دست بر دست مالیدن از روی کمال تأسف الصرار بکسر صاد بی نقطه و در دو رای بی نقطه
ریسمانی که بآن سر همیان و امثال آن بسته میشود ترجمه حسن گفت بعد از آن بار دیگر وارد سامره شدم
پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام بسوی من همیانی که در آن دینارهائی طلا بود و جامه
پس غمگین شدم و گفتم در دل خود که پاداش من نزد جماعت اینست با جمعی که جماعت من خیال خواهند کرد که من برای
طمع مال آمده ام و بکار بردم جهالت را با بیرون شدن که برگردانیدم دینارها و جامه را و نوشتم رقعه که من برای
طمع مال نیامده ام و نصیحت نکرده مرا دوستی که و پس گرفت آنها را از من بحقیقی که این واپس دادن خوب
و نفی نکرد در آن باب یک کلمه بعد از آن پشیمان شدم بعد از رفتن رسول پشیمانی سخت و گفتم در دل خود
کافر شدم برگردانیدن من بر امام خود عطای او را و نوشتم رقعهٔ دیگر عذر خواهی میکردم از کار خود
و اعتراف میکردم بگناه خود و استغفار میکردم از آن و فرستادم آن رقعه را و برخاستم دست بر دست میمالیدم
از کمال تأسف پس من در آن حالت بودم و فکر میکردم در دل خود و میگفتم با خود که اگر برگردانیده شود
بر من دینارها نمیگشایم بند آنها را و کاری نمیکنم در آنها تا ببرم آنها را بسوی پدرم که در من ...
که او دانا تر است از من تا بجا آورد در آنها با آنچه خواهد مراد اینست که اگر مصلحت بیند اظهار کند
و الا پنهان کند تا مردم خیال نکنند که من برای طمع رفته بودم پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه
بسوی رسولی که آورده بود بسوی من همیان را که بد کردی وقتی که اعلام نکردی آن مرد را که ما بسا که میکنیم
آن عطا را با شیعه خود و بسا که شیعه طلب کرده اند عطا از ما برای آنکه طلب برکت میکنند برای خود
باز بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام بسوی من که خطا کردی در برگردانیدن تو عطای ما را
چون استغفار کردی از الله تعالی پس الله تعالی مغفرت میکند برای تو اما چون بوده قصد تو و عزم تو

که کاغذی نکو و درج بنا رها اصلا و خرج نکنی انها را در دله خود پس بتحقیق بر کردانیدیم انها را نقی با بعض
که انها را دا بین بعض سیم واشا جامه جی جاره بتاب ثا الوام عمره و بیع نکنی دراه باجمعنی که از دلبی
فرستادیم بکیما **اصل** قَالَ وَكُنْتُ فِي مُغِيبَيْنِ وَأَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّالِثِ وَامْتَنَعْتُ
مِنْهُ مَخَافَةَ أَنْ يَكْرَهَ ذَلِكَ فَوَرَدَ جَوَابُ الْمُغِيبَيْنِ وَالثَّالِثِ الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّراً وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
شرح حسن کفت و انچه نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلام در دو مطلب و خواستم که نویسم در مطلب
سیوم و نوشتم انرا از ترس اینکه نخواهد انرا پس وارد شد جواب ان دو مطلب و جواب مطلب سیم
بنکه نوشته بودیم بتفصیل و حمد الله تعالی راست **اصل** قَالَ وَكُنْتُ وَافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ
النَّيْسَابُورِيَّ بِنَيْسَابُورَ عَلَى أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ وَأُزَامِلَهُ فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ بَدَا لِي فَاسْتَقَلْتُهُ
وَذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِيلاً فَلَقِيَنِي ابْنُ الْوَجْنَاءِ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِيَ لِي
فَوَجَدْتُهُ كَارِهاً فَقَالَ لِي أَنَا فِي طَلَبِكَ وَقَدْ قِيلَ لِي إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ وَاطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً
وَاكْتَرِ لَهُ **شرح** وافقت بتقدیم فا و قاف موافقت التماس قرار دادن چیزی و بتقدیم فا بر قاف ...
و عاصله ... است الاستقاله طلب ... آنچه قرار داده ... استقاله راجع بجعفر است و ساله ...
عطف ... استقاله عطف بر لقینی است **یعنی** حسن کفت و التماس کرده بودم جعفر بن ابراهیم
[illegible] بود بر اینکه سوار شویم ... و شوم در ... پس چون رسیدیم ببغداد پشیمان شدم
پس التماس کردم جعفر ... و رفتم ... پس ملاقات کرد
ابو عبد الله بن الوجنا و کان از ... شیعه امامیه بعد از انکه رفته بودم بسوی او و التماس کرده
او را که کرایه بکیر برای من چیزی ... او ... آنچه من التماس کرده بودم پس کفت ... حت
... و تحقیق کفته شده ... صاحب الزمان علیه السلام که ... حسن ...
... پس ... اخلاط او و طلب کن برای ... دیکر ... و ...
چهاردهم اصل عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ شَكَكْتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ فَجَمَعْتُ شَيْئاً ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ
فَخَرَجَ إِلَيَّ لَيْسَ فِينَا شَكٌّ وَلَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا رُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ **شرح** حاجز
بی نقطه ... و نام ... بن یزید ... صاحب الزمان علیه السلام است **یعنی** روایت کرد علی بن محمد
الحسن بن عبد الحمید کفت شک کردم در کار حاجز که ایا امر ... خود ...
الزمان علیه السلام ... پس جمع کردم چیزی ... صاحب الزمان علیه السلام ...

تعلیم کنم ... بسوی من که ... ما که حجت الله تعالی ... شکی ...
تا ... ما ... که ... شرح ... ما ... کرده بودیم بر کرد ...
باشد بسوی ... و تعلیم کن تا باعث اعتبار او باشد **یازدهم اصل** عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبِي وَصَارَ الْأَمْرُ إِلَيَّ كَانَ لِأَبِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِجُ مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ
فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ فَكَتَبَ طَالِبْهُمْ وَاسْتَقْضِ عَلَيْهِمْ فَقَضَانِي النَّاسُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ كَانَتْ
عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أُطَالِبُهُ فَمَاطَلَنِي وَاسْتَخَفَّ بِي ابْنُهُ وَسَفِهَ عَلَيَّ
فَشَكَوْتُهُ إِلَى أَبِيهِ فَقَالَ وَكَانَ مَاذَا فَقَبَضْتُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَأَخَذْتُ بِرِجْلِهِ وَسَحَبْتُهُ إِلَى وَسَطِ
الدَّارِ وَرَكَلْتُهُ رَكْلاً كَثِيراً **شرح** السفاتج بفتح سین بی نقطه و فا و الف و کسر تا و دو نقطه در
بالا و جیم جمع سفتجه بضم سین و سکون فا و فتح تا ... که ... شهری ... تا ...
دیکر ... و مصدر بفتح سین ... الغریم بفتح غین
با نقطه و کسر را ... و سکون یا ... و فتح ... مراد
امام است که ... رسول علیه السلام است در ... و فقه ... جا ... باب
در احادیث باب ... و هشتم و ... امام ... اخلاق
استقض ... **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح همدانی کفت چون مرد پدرم
که وکیل صاحب الزمان علیه السلام بود در همدان ... وکالت ... پدرم ...
که در همدان ... تا در بغداد ... مردم ... صاحب الزمان علیه السلام ...
پس نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلام اعلام میکردم که چنین ... مردم است ...
کن ... ایشان ... مردم ... که بود ... سفتجه بچهار صد دینار طلا
پس آمدم بسوی او ... دادن ... کرد مرا ... و ...
... پس ... شد ... داده باشد ...
پس ... پاهای ... یکدست ... ریش ... کشیدم او را
در خانه که ... پسر او ... **اصل** فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَغِيثُ
بِأَهْلِ بَغْدَادَ وَيَقُولُ قُمِّيٌّ رَافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمُ الْخَلْقُ فَرَكِبْتُ دَابَّتِي
وَقُلْتُ أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ
همدان

من اهل السنة وهذا يجيئني الى اهل قم والرفض ليذهب بحقي ومالي قال فلاذوا عليه و[illegible]
على الخاقونية(?) حتى سكنتهم وطلب الى صاحب الشيعة(?) وحلف بالطلاق ان يوفيني مالي حتى اخرجتهم عنه
شرح پس بیرون رفت پس از طلب مرد میکرد با اهل بغداد و میگفت فی اخبر(?) بتحقیق کفت بیدم را پس جمع شدند
بر سر من اهل بغداد جمع بسیار بعد او پس سوار شدم چهاروا و خود اجتنا(?) بجنگ کسی برادر خواهم
نزد حاکم بعد و کفتم خوبکاری که بپای اهل بغداد مرد میکنید تا ظالم بر غریب مظلوم من حرم
از اهل همدان از اهل سنت و این مرا نسبت میدهد با اهل قم و رفض تا ببرد حق مرا و مال مرا
محمد کفت پس مرد کرد مرا با او و خواست که داخل دکان او شوند تا حق مرا از او بگیرند تا
من ساکن کردم ایشان را که داخل دکان او نشوند و التماس کرد پس من آن شخص که صاحب دکان بود
وقسم بزن طلاق خورد که ادا کند با تمام پس مال مرا تا بیرون کردم مردم را از خانه او شانزدهم
اصل عن بدر غلام احمد بن الحسن قال وردت الجبل وانا لا اقول بالامامة احبهم جملة الى
ان مات يزيد بن عبد الله فاوصى في علته ان يدفع الشهري السمند وسيفه ومنطقته الى مولاه
فخفت ان انا لم ادفع الشهري الى اذكوتكين نالني منه استخفاف فقومت الدابة والسيف
والمنطقة بسبعمائة دينار في نفسي ولم اطلع عليه احدا فاذا الكتاب قد ورد علي من العراق وجه
السبعمائة دينار التي لنا قبلك من ثمن الشهري والسيف والمنطقة شرح الجبل بفتح جیم و فتح با و کسر(?) لام
بلاد دیلم و بلاد کردستان که میان عراق عرب و آذربایجان است الشهری بکسر شین با نقطه و سکون ها و را بی نقطه
و یاء شدده منسوب است به [illegible] السمند بفتح سین بی نقطه و فتح میم و سکون نون و دال بی نقطه نکی است معروف
در [illegible] رفتار خوب است و اسبی به مطلق بزرگ سمند میکویند و بنا بر این الشهری السمند یعنی [illegible] شرح
روایت است از بدر غلام احمد بن الحسن کفت وارد شدم بلاد جبل و من اعتقاد امامت ایمه معصومین ع
نداشتم دوست میداشتم ایشان را فی الجمله بی اعتقاد امامت تا آنکه مرد یزید بن عبد الله با این ر[illegible]
که وصیت کرد در بیماری خود که داده شود [illegible] و شمشیر او و کمربند او بمولای او صاحب الزمان ع
پس ترسیدم که اکر من ندهم اسب را باذکوتکین که حاکم بود از جانب خلفای عباسیه در دیلم [illegible]
جانب او [illegible] کردم چهاروا و شمشیر و کمربند را بهفتصد دینار در دل خود و مراد [illegible]
[illegible] و حاکم و شمشیر و کمربند نکاه داشتم تا آنکه فرستادم [illegible] و مطلع نکردم
[illegible] تا اینکه مکتوب صاحب الزمان علیه السلام بتحقیق رسید بمن از جانب [illegible]

از هفتصد دینار که از مال نزد من است قیمت پابو و شمشیر و کمربند [illegible] مانده که از حیث [illegible]
ظاهر بیشتر که بعد این مطالبه قیمت چهاروا را با کمربند فرستاده و شمشیر را نفرستاده تا طلبی دیکر شرح
هفدهم اصل ولد لي ولد فكتبت استاذن في طهره يوم السابع فورد لا تفعل فمات يوم السابع او الثامن
ثم كتبت بموته فورد ستخلف غيره وغيره تسميه احمد ومن بعد احمد جعفرا فجاء كما
قال شرح زاده شد برای من پسری پس نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلام رخصت میطلبیدم در ختنه
کردن او در روز هفتم پس وارد شد جواب که مکن پس مرد در روز هفتم یا هشتم بعد از آن نوشتم خبر
او را پس وارد شد جواب که بزودی باشد که بجای او داده شوی دیکری و بعد دیکری نام میکذاری او را
احمد و بعد از احمد جعفر پس آمد چنانچه کفت اصل قال وتهيأت للحج وودعت الناس وكنت
على الخروج فورد نحن لذلك كارهون والامر اليك قال فضاق صدري واغتممت وكتبت انا
مقيم على السمع والطاعة غير اني مغتم بتخلفي عن الحج فوقع لا يضيقن صدرك فانك ستحج
من قابل ان شاء الله قال فلما كان من قابل كتبت استاذنه فورد الاذن فكتبت اني عادلت
محمد بن العباس وانا واثق بديانته وصيانته فورد الاسدي نعم العديل فان قدم فلا
تختر عليه قال فقدم الاسدي فعادلته شرح راوی کفت و مهیا کردیدم برای حج و وداع کردم
مردم را و عازم بر سفر پس وارد شد از جانب صاحب الزمان علیه السلام که ما از سفر تو کراهت داریم اختیار
با تست راوی کفت پس تنک دل شدم و غمناک شدم و نوشتم که من پایدارم بر سخن شنوی و فرمانبرداری
غیر اینکه من غمناکم از ماندن خود از حج پس نوشت که باید که تنک نشود دل تو پس بدرستی که تو البته
حج میکنی در سال آینده ان شاء الله راوی کفت پس چون شد در سال آینده نوشتم رخصت میطلبیدم
وارد شد رخصت پس نوشتم که من هم کجاوه محمد بن العباس شدم و من اعتماد دارم بر دین
او نکاهداشتن او [illegible] پس وارد شد که اسدی که محمد بن جعفر کوفی ساکن ری [illegible]
خوب هم کجاوه ایست پس وقتی که [illegible] برای او دیکری راوی کفت پس آمد اسدی و هم کجاوه او
شدم هجدهم اصل الحسن بن علي العلوي قال اودع المجروح مرداس بن علي مالا للناحية
وكان عند مرداس مال لتميم بن حنظلة فورد على مرداس انفذ مال تميم مع ما اودعك
الشيرازي شرح حسن بن علی علوی کفت سپرده مجروح شیرازی مرداس بن علی مالی برای صاحب الزمان
علیه السلام و بود نزد مرداس مالی از تمیم بن حنظله که بصاحب الزمان علیه السلام رساند پس وارد شد از جانب

صاحب الزمان علیه السلام برد جانس که هجرت بسوی ما مال غنیمت را با جهت برده بتو مجموع شرایط نوزدهم

اصل علي بن محمد عن الحسن بن عيسى العريضي ابي محمد قال لما مضى ابو محمد عليه السلام ورد رجل
من اهل مصر بمال الى مكة للناحية فاختلف عليه فقال بعض الناس ان ابا محمد عليه السلام
مضى من غير خلف والخلف جعفر وقال بعضهم مضى ابو محمد عن خلف فبعث رجلا يكنى
بابي طالب فورد العسكر ومعه كتاب فصار الى جعفر وسأله عن برهان فقال لا يتهيأ في
هذا الوقت فصار الى الباب وانفذ الكتاب الى اصحابنا فخرج اليه آجرك الله في صاحبك
فقد مات واوصى بالمال الذي كان معه الى ثقة ليعمل فيه بما يجب واجيب عن كتابه

شرح خلف بفتح خاء با نقطه وفتح لام در اول و سیوم بمعنی جانشین است و در دوم بمعنی جانشین مطلق
یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عیسی عریضی که کنیت او ابو محمد است که چون از دنیا رفت امام حسن
عسکری علیه السلام آمد مردی از اهل مصر با مالی بسوی مکه برای امام علیه السلام پس اختلاف کرده شد بر آن
روش که گفتند بعضی مردم که امام حسن عسکری علیه السلام رفت بی پسری که جانشین او باشد و جانشین جعفر
برادر اوست و گفتند بعضی که رفت امام حسن عسکری علیه السلام از سر پسری پس آن مرد فرستاد بسوی سامرا
مردی را که کنیت او ابو طالب بود پس وارد سامرا شد و با او مکتوبی بود پس رفت بسوی جعفر و طلب
امامت کرد پس جعفر گفت میسر نیست در این وقت پس رفت بسوی در خانه صاحب الزمان علیه السلام و رسانید
مکتوب را بسوی یاران ما یعنی وکلای که آنجا حاضر بودند پس بیرون آمد از آنجا بصاحب الزمان
ابو طالب که مزد دهاد ترا الله تعالی در مصاحبت که فرستاده بود تحقیق که مرد و سفارش کرد بآن مال
که با او بود بسوی مردی که اعتماد بر او داشت تا عمل کند در آن بآنچه واجب است و جواب داده شد آن مکتوبی
که آورده بود یعنی که تفصیل آن اموال و احوال که واقع شد و اینکه چه کند در آن مال نوشته شد
ابو طالب که مکتوب

بستم اصل علي بن محمد قال حمل رجل من اهل آبة شيئا يوصله ونسي
سيفا بآبة فانفذ ما كان معه فكتب اليه ما خبر السيف الذي نسيته شرح آبه بمد همزه و الف
و باء یکنقطه و گاهی بجای الف واوی باشد موضعی است نزدیک ساوه یعنی علی بن محمد گفت برداشت
مردی از اهل آبه مالی که رساند بصاحب الزمان علیه السلام و فراموش کرد شمشیری را در آبه پس فرستاد
آنکه با او بود در سامرا برای امام علیه السلام نوشت بسوی او که چیست حکایت آن شمشیری که فراموش کردی

بست و یکم اصل الحسن بن خفيف عن ابيه قال بعث بخدم الى مدينة الرسول عليه السلام ومعهم خادمان

وكتب

وكتب الى خفيف ان يخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا الى الكوفة شرب احد الخادمين
مسكرا فما خرجوا من الكوفة حتى ورد كتاب من العسكر برد الخادم الذي شرب المسكر وعزل
عن الخدمة شرح الخدم بفتح خاء با نقطه و فتح دال بی نقطه جمع خادم بمعنی مملوک خواه غلام و خواه
خادمان تثنیه خادم بمعنی [illegible] یعنی روایت کرد حسن بن خفیف از پدرش که گفت فرستاد صاحب الزمان
علیه السلام مملوکی چند را بسوی مدینه رسول علیه السلام و با ایشان دو خواجه بودند و نوشت بخفیف که بیرون رود
با ایشان پس بیرون رفت با ایشان پس چون رسیدند بکوفه آشامید یکی از آن دو خواجه مست کننده را پس
بیرون نرفتند از کوفه تا رسید مکتوبی از سامرا از جانب صاحب الزمان علیه السلام با خفیف که آن خواجه که آشامید مست
کننده را برگرداند و معزول شد از خدمت

بیست و دوم اصل عن احمد بن الحسن قال اوصى يزيد بن
عبد الله بدابة وسيف ومال وانفذ ثمن الدابة وغير ذلك ولم يبعث السيف فورد كان
مع ما بعثتم سيف فلم يصل او كما قال شرح و غیره بفتح معطوف بر ثمن است یعنی روایت
احمد بن الحسن گفت وصیت کرد برای صاحب الزمان علیه السلام یزید بن عبد الله بچارپایی و شمشیری و مالی
دیگر که شد ... که آن مال کرده و فرستاده شد قیمت چارپا و فرستاده شد غیر آن
و فرستاده نشد شمشیر پس نوشته آمد که بود با آنچه فرستادید شمشیری پس نرسید یا چنانچه گفت یا
بمضمون آنچه وارد شد بخاطر راوی اما لفظ آن بخاطر نیست

بیست و سیم اصل علي بن محمد عن محمد بن
علي بن شاذان النيسابوري قال اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهما فانفت
ان ابعث بخمسمائة تنقص عشرين درهما فوزنت من عندي عشرين درهما وبعثتها الى الاسدي
ولم اكتب ما لي فيها فورد وصلت خمسمائة درهم لك منها عشرون درهما شرح روایت کرد علی
بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری که گفت جمع شد نزد من از مال صاحب الزمان علیه السلام پانصد درهم
مگر بیست درهم پس ننگ داشتم بآنکه فرستم پانصد درهم مگر بیست درهم پس داخل کردم از نزد خود بیست درهم
و فرستادم آنها را بسوی محمد بن جعفر اسدی که وکیل بود و ننوشتم که چه مقدار از من است پس وارد شد
که رسید پانصد درهم ترا است از آنها بیست درهم

بیست و چهارم اصل الحسين بن محمد الاشعري قال
كان يرد كتاب ابي محمد عليه السلام في الاجراء على الجنيد قاتل فارس وابي الحسن وآخر فلما مضى
ابو محمد عليه السلام ورد استئناف من الصاحب لاجراء ابي الحسن وصاحبه ولم يرد في امر الجنيد بشيء
قال فاغتممت لذلك فورد نعي الجنيد بعد ذلك شرح الاجراء بجیم و راء بی نقطه والف ممدوده

نفقه داده بعنوان وظیفه فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی غالی بوده وملعون شد بسبب افترا
علم ایشان بعواقب آینده یا استنباط انقراض است که قبل از حال واقع است **یعنی** حسین بن محمد اشعری
وارد میشود که مکتوبی امام حسن عسکری علیه السلام بسوی من که وکیل بودم در وظیفه داده میشد که قطع شد وظیفه فارس
و ابو الحسن و برو مکتوب دیگری بسوی جنید از دنیا رفته امام حسن عسکری علیه السلام و او داخل شد اصحاب امام صاحب الزمان
علیه السلام برای وظیفه ابو الحسن بیتوانی آنچه داد در کار جنید چیزی حسین گفت پس عسکر غیر کرده بالا
مغضوب شرع با شد و بیرون سر کرد جنید حمد الله **بیست و هفتم اصل** علی بن محمد عن محمد بن صالح
قَالَ كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجَباً بِهَا فَكَتَبْتُ أَسْتَأْمِرُ فِي اسْتِيلَادِهَا فَوَرَدَ اسْتَوْلِدْهَا وَيَفْعَلُ اللَّهُ
مَا يَشَاءُ فَوَطِئْتُهَا فَحَبِلَتْ ثُمَّ أَسْقَطَتْ فَمَاتَتْ **شرح** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح که
و کلاات جاریه کنیز نوشتم در حدیث با نویسم گفت بود مرا کنیزی که بودم مایل با و پس نوشتم بصاحب الزمان
علیه السلام مصلحت میپرسیدم در خاصه کرده او پس وارد شد خاصه کن او را و میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد
مجامعت کردم او را حامله شد بعد از آن انداخت بار حمل را پس مرد **بیست و هشتم اصل** علی بن محمد
قَالَ كَانَ ابْنُ الْعَجَمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَةِ وَكَتَبَ بِذَلِكَ وَقَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثُّلُثَ دَفَعَ
مَالًا لِابْنِهِ أَبِي الْمِقْدَامِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي
الْمِقْدَامِ **شرح** علی بن محمد گفت که ابن عجمی بود ابن العجمی ثلث مال خود را برای صاحب الزمان
وقت فرستاده مال و بتحقیق داده بود بعد از آن پیش از فرستادن او ثلث مالی را بسوی پسر خود
ابو المقدام مطلع نبود بر آن هیچ یک پس صاحب الزمان علیه السلام نوشت بسوی او که پس کجاست مالی
که جدا کردی از برای ابو المقدام **بیست و هفتم اصل** عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عِيسَى بْنِ نَصْرٍ قَالَ
كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصَّيْمَرِيُّ يَسْأَلُ كَفَناً فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ فَمَاتَ
وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ **شرح** صیمری منسوبست بصیمره بفتح صاد و بنقطه و سکون
یاء دو نقطه در پائین و فتح میم و راء بی نقطه و تاء موضعی است از بصره سنه ثمانین عبارت است از
سال هشتادم بعد از دویست است یا عبارت از هشتاد سالگی عمر علی بن زیاد است **یعنی** روایت کرد
علی بن محمد از ابی عقیل عیسی بن نصر گفت نوشت علی بن زیاد صیمری بسوی صاحب الزمان علیه السلام
میطلبید کفنی را پس نوشت بسوی او به درستی که تو محتاج میشوی بسوی کفن در سال هشتادم پس
مرد در سال هشتادم و فرستاد بسوی او کفن را پیش از مردن او بچند روز **بیست و نهم اصل** علی

بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمداني قَالَ كَانَتْ لِلنَّاحِيَةِ عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ
دِينَارٍ فَضِقْتُ بِهَا ذَرْعاً ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لِي حَوَانِيتُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسِمِائَةٍ وَثَلَاثِينَ دِينَاراً
قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ وَلَمْ أَنْطِقْ بِهَا فَكَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ اقْبِضِ الْحَوَانِيتَ
مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ **شرح** ذرعا بفتح ذال بانقطه و سکون راء بی
نقطه و عین بی نقطه منصوب است بر تمیز یعنی صفت الذرع طاقت بود و صحت **یعنی** روایت کرد علی بن محمد
از محمد بن هارون بن عمران همدانی گفت بود برای صاحب الزمان علیه السلام بر من پانصد دینار طلا پس
تنگ شد بآن طاقت من بعد از آن گفتم در دل خود که مرا دکانها هست که خریدم آنها را بپانصد و
سی دینار بتحقیق کرده ایدم آنها را برای صاحب الزمان علیه السلام بپانصد دینار یعنی نگفتم باو دکانها
با جمعی که بزبان نیاوردم آنچه را که در دل بود از اراده دادم پس نوشت بسوی محمد بن جعفر اسدی که بگیر
دکانها را از محمد بن هارون باو بپانصد دیناری که ما راست برو **بیست و هفتم** علی بن محمد
قَالَ بَاعَ جَعْفَرٌ فِيمَنْ بَاعَ صَبِيَّةً جَعْفَرِيَّةً كَانَتْ فِي الدَّارِ يُرَبُّونَهَا فَبَعَثَ بَعْضُ الْعَلَوِيِّينَ وَ
أَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَبَرَهَا فَقَالَ الْمُشْتَرِي قَدْ طَابَتْ نَفْسِي بِرَدِّهَا وَأَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئاً فَخُذْهَا
فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ الْخَبَرَ فَبَعَثُوا إِلَى الْمُشْتَرِي بِأَحَدٍ وَأَرْبَعِينَ دِينَاراً
وَأَمَرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلَى صَاحِبِهَا **شرح** واو بفتح همزه و تخفیف نون عطف بر دفعها است لا ارزاء بر
بی نقطه و زاء بانقطه و همزه بصیغه مجهول با بفتح و علم منصوبست الرزء بضم را و سکون زاء کم کرد
چیزی ستن مفعول اول و نا بی غلات شیئا مفعول دوم است **یعنی** علی بن محمد گفت فروخت جعفر برادر
امام حسن عسکری علیه السلام در جمله غلام و کنیزی باو دیدش که فروخت دختر کی را از اولاد جعفر طیار که در
در خانه امام علیه السلام تربیت میکردند او را پس فرستاد بعضی از اولاد علی بن ابو طالب علیه السلام
اعلام کرد خبر با دادا خبر آن دختر که کنیز نیست گفت خریدار بتحقیق راضی شد دل من بر گردانیدن
آن دختر و اینکه کرده نشوم از قیمت او چیزی پس بگیر او را اگر دانستی که بجهت علم پس رفت
مرد علوی پس اعلام کرد وکلای صاحب الزمان را این خبر پس فرستادند بسوی خریدار چهل و یک دینار
و امر کردند آن علوی را بدادن آن دختر بسوی صاحبش یعنی ولیان اولاد جعفر طیار **سی ام اصل**
الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ كَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ رُوزَحَسَنِيٍّ وَآخَرُ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ هُوَ ذَا
يَجْبِي الْأَمْوَالَ وَلَهُ وُكَلَاءُ وَسَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ فِي النَّوَاحِي وَأُنْهِيَ ذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ

سلیمان الوزیر فهمّ الوزیر بالقبض علیهم فقال السلطان اطلبوا این هذا الرجل فان
هذا امر غلیظ فقال عبید الله بن سلیمان نقبض علی الوکلاء فقال السلطان لا ولکن دسّوا
الیهم قوما لا یعرفون بالاموال فمن قبض منهم شیئا قبض علیه قال فخرج بان یتقدم الی جمیع
الوکلاء ان لا یأخذوا من احد شیئا وان یمتنعوا من ذلک ویتجاهلوا الامر فاندسّ لمحمد بن
احمد رجل لا یعرفه وخلا به فقال معی مال ارید ان اوصله فقال له محمد غلطت انا لا
اعرف من هذا شیئا فلم یزل یتلطفه ومحمد یتجاهل علیه وبثّوا الجواسیس وامتنع الوکلاء کلهم
لما کان تقدم الیهم **شرح** کان تا ماده رست دوحه بضم دال و فی نقطه و سکون واو ونا ه با نقطات
ودر بعضی نسخ بجا ی آن بن بفتح باء بی نقطه و سکون دال بی نقطه ونا ه و نقطات و برهر تقدیر نام
شخصی از ائمه الخلفاء عباسیه است ومرفوع وصفت رجلات واخر عطف بیان رجلات معطوف اخر
بجیم وباء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب نصر و جمع آن الجابه بکسر جیم جمع خراج ومانند آن
انهی بصیغه مجهول ماضی از باب افعال است ومبتدا و جمله بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بمن
باشد هذا الرجل عبارت از صاحب الزمان علیه السلم است اشاره الیه هذا دریافت هذا مضمون یعنی
الاموال ولم وکلاء است باشارة الیه القبض علیهم است القبض بتقدیر استفهام است دسّوا بضم دال
بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر از باب نصر است الدس پنهان کرده تقدیم بصیغه مضارع
مجهول از باب تفعلات التقدم سفارش بیش از وقت تقدّم بصیغه ماضی مجهول از باب تفعلات **یعنی** 1
حسین بن حسن علوی گفت بود مردی از همسایگان ما در بغداد نام او ندا دام حسن علیه السلم بود و دیگری
بیشتر آن مرد بود پس آنزد گفت دروغ گویان که آنجه میکنیم که امام حسن عسکری علیه السلم پسری دارد که جای
او است ابنست جمع میکنند مالها را واز ما وکلا هستند وان مرد و یعنی او دروغ نام پسرند بجمیع وکلا
صاحب الزمان را که در اطراف اند وعرض کرده شد ان گفتگو بسوی عبید الله بن سلیمان که وزیر
پادشاه بود پس قصد کرد وزیر بگرفت وکیران وکلا پس گفت پادشاه که طلب کنید که کجاست این مرد
چه جمیع اموال وجود وکلا کاری عظیم است یا مراد ابنست که گرفتن وکلا کاری عظیم است سببها
باعث فساد در شهرها شود پس گفت عبید الله آیا گرفتن بگیریم بر وکلا پس گفت پادشاه نه ولیکن تعیین کنید در پنهان برای وکلا جماعتی را که معروف نباشند بمالها
پس هر کدام که گرفت ازان جماعت چیزی را باید که گرفته شود پس گفت حسین پس بیرون آمد

جمیع
جانب صاحب الزمان علیه السلم بسوی وکلاء درخانه با مضمون که سفارش بیکی کرده شود بسوی
وکلا که نگیرند از هیچ یک چیزی وانکه باز دارند خود را ازان وانکه اظهار نداشتن این کار کنند
پس تعیین کرده شد در پنهان برای محمد بن احمد که از وکلا بود مردی که نمیشناخت محمد او را وخلوت کرد
با محمد پس گفت با من مالی هست میخواهم که برسانم ازان با امام پس گفت او را محمد غلط کردی من نمیشناسم ازین
کار چیزی را پس مکرر میکرد نرمی با او ومحمد اظهار ناداری میکرد ومتفرق کردند جاسوسان را
در اطراف وخود را باز داشتند وکلا همگی از گرفتن مال بسبب آنکه سفارش کرده شده بود بیکی بسوی
ایشان مخفی نماند که این قضیه باعث شد که خطبه و غیبت کبری شد بجا آنکه در حدیث اخر اشاره رفته
میشود **متن حدیث چهارم اصل** علی بن محمد قال خرج نهی عن زیارة مقابر قریش والحیر فلما کان
بعد اشهر دعا الوزیر الباقطانی فقال له الق بنی الفرات والبرسیین وقل لهم لا تزوروا
مقابر قریش فقد امر الخلیفة ان یتفقد کل من زار فیقبض علیه **شرح** الحیر بفتح حاء بی نقطه
وسکون وفتح یاء دو نقطه در پایین ورا و بی نقطه مصدر باب علم حیران بودن در مشکلات جای
در زمان غیبت کبری است وآن مرفوع ومعطوف بر زیارات وتنکیر نهی وتعریف الحیر برای اشارت
بزیارت نهی و عدم استمرارات بصعوبت حیرت استمرار آنست وسکون یاء نام قبرهای است در سامرّه
کربلاء است وبر بنی دو تقدیر مجرور ومعطوف بر مقابر است ولاد فرات بضم فاء وراء بی نقطه والف وتاء
دو نقطه در بالا قبیله ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات است که ان وزراء خلفای عباسیه البرسیین بکسر باء
یک نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه منسوبات ببانی کوفه ومحله وظاهر ابنست که وزیر لذا
بوده **یعنی** علی بن محمد گفت بیرون آمد از جانب صاحب الزمان نهی که از استمرار آن اندکی است از
زیارات کاظمین علیه السلم که در مقابر قریش در بغداد مدفون شده بیرون آمد اینکه بعد از چند ماه
سامرات که غیبت کبری باشد حاضر انما الله تعالی میداند پس چون شد بعد از چند ماه طلب کرد وزیر
خلیفه باقطانی را پس گفت او را ملاقات کن اولاد فرات را واهل برس را وبگو ایشان را که زیارت مکنید مقابر
قریش را چه تحقیق امر کرده خلیفه که تفحص کرده شود هر که زیارت کند پس گرفت دیگر شود مراد مخفی نماند
که غیبت کبری در سال سیصد وبیست ونه شروع ودر ان سال آخر سفراء ابو الحسن علی بن محمد السمری
یافته ومصنف رحمه الله بتردد ان سال وفات یافته وبعد از دوم ربیع الاول آن سال انقراض یافته
ابو العباس احمد بن جعفر بن المقتدر بن احمد المعتضد بن الموفق بن المتوکل که بیرون شد از عباس

و نهم است از خلفای عباسیه و خلافت او شش سال و دو ماه و ده روز بود و وفات یافت و بجای او
برادر او المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن جعفر شد و خلافت او سه سال و یازده ماه بود بعد از آن خلع کرده
شد از خلافت و میل کشیده شد و بعد از آن بیست و چهار سال زنده بود در خلافت باب صد و بیست

چهاردهم اصل باب ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم عليهم السلام شرح این باب ایجاد دینی است که دلالت
کند در امامت دوازده امام و نص بر ایشان علیهم السلام است در این باب نوزده حدیث است اول اصل

عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقي عن ابي هاشم داود بن القاسم الجعفري عن ابي
جعفر الثاني عليه السلام قال اقبل امير المؤمنين عليه السلام ومعه الحسن بن علي وهو متكئ على يد
سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذ اقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على امير المؤمنين
فرد عليه السلام فجلس ثم قال يا امير المؤمنين اسألك عن ثلاث مسائل ان اخبرتني بهن علمت ان
القوم ركبوا من امرك ما قضي عليهم وان ليسوا بمأمونين في دنياهم وآخرتهم وان تكن الاخرى
علمت انك وهم شرع سواء فقال له امير المؤمنين سلني عما بدا لك قال اخبرني عن الرجل
اذا نام اين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر وينسى وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام
والاخوال فالتفت امير المؤمنين الى الحسن فقال يا ابا محمد اجبه قال فاجابه الحسن عليه السلام

شرح ما حصل و مقصود سایل آنست که تا معلوم کند که باشد و عبارت است از دعوی خلافت غصب
و فساد یا فقط ضعیف ما مضی معلوم با بر ضرب است و مضبوط سنت با سه سوالات یعنی روایت کرده شیخ ما
از احمد بن محمد برقی از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری از امام محمد تقی علیه السلام گفت امیر
المومنین علیه السلام با او حسن بن علی بود و او تکیه کرده بود بر دست سلمان پس داخل مسجد حرام شد
پس نشست ناگاه آمد مردی خوش صورت و خوش لباس پس سلام کرد بر امیر المومنین ع پس جواب
سلام او داد پس آن مرد نشست بعد از آن گفت ای امیر المومنین ع می پرسم از تو سه مسئله اگر خبر دادی
مرا بآنها دانستم که آن جمعی که دعوی خلافت پیش از تو کردند مرتکب شدند از کار تو چیزی را که حکم
کرده شد بر ایشان بشرک و نفاق یا آنچه که غصب کردند خلافت ترا و شرک و منافق شدند و اینکه
نبوده اند محل اعتماد در دنیای ایشان و در آخرت ایشان و اگر ظاهر شود صفت دیگر یعنی
تو و ایشان یک راهید و برابرید در عدم استحقاق امامت پس گفت
او را امیر المومنین علیه السلام سوال کن مرا از آنچه بخاطر تو رسید گفت خبر ده مرا از مرد وقتی که

خوابی

185

خواب کند کجا می رود روح او و از مرد که چون چیزی که میخواهد گاهی بیاد او می آید و گاهی از یاد او می رود و از مرد
که چون گاهی شبیه می شود در شکل بعمویان خود و گاهی بخالویان خود پس التفات کرد امیر المومنین علیه السلام
بسوی حسن علیه السلام و گفت ای ابو محمد جواب ده او را امام علیه السلام گفت پس جواب داد او را حسن علیه السلام فصل
ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه چنین نقل کرده فقال يا ابا محمد اجبه فقال اما ما سألت
عنه من امر الانسان اذا نام اين تذهب روحه فان روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة
بالهواء الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اذن الله عز وجل برد تلك الروح على صاحبها
جذبت تلك الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح فاسكنت في بدن صاحبها وان
لم يأذن الله تعالى برد تلك الروح الى صاحبها جذب الهواء الريح وجذبت الريح الروح
فلم ترد الى صاحبها الى وقت ما يبعث واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب
الرجل في حق وعلى الحق طبق فان صلى الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلاة تامة
انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحق فاضاء القلب وذكر الرجل ما كان نسي وان هو لم
يصل على محمد وآل محمد او انتقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحق
فاظلم القلب ونسي الرجل ما كان ذكره واما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه اعمامه
واخواله فان الرجل اذا اتى اهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة وبدن غير مضطرب
فاسكنت تلك النطفة في جوف الرحم خرج الولد يشبه اباه وامه وان هو اتاها
بقلب غير ساكن وعروق غير هادئة وبدن مضطرب اضطربت تلك النطفة فوقعت في
حال اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام اشبه الولد
اعمامه وان وقعت على عرق من عروق الاخوال اشبه الرجل اخواله اصل فقال الرجل
اشهد ان لا اله الا الله ولم ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله ولم ازل اشهد
بذلك واشهد انك وصي رسول الله صلى الله عليه وآله والقائم بحجته واشار الى امير المؤمنين
ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصيه والقائم بحجته واشار الى الحسن واشهد ان
الحسين بن علي وصي اخيه والقائم بحجته بعده واشهد على علي بن الحسين انه القائم
بامر الحسين بعده واشهد على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن الحسين واشهد
على جعفر بن محمد بانه القائم بامر محمد على رجل من ولد الحسن لا يكنى ولا يسمى

ساکن

حتى يظهر أمره فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً والسلام عليك يا أمير المؤمنين
ورحمة الله وبركاته ثم قام فمضى فقال أمير المؤمنين يا أبا محمد اتبعه فانظر أين
يقصد فخرج الحسن بن علي عليهما السلام **شرح** ظاهر بن ولد الحسن ابنست که امام حسن عسکری
فرزندان دیگر باشد یا بتوسط صاحب الزمان علیه السلام یا بتوسط دختری که منقول شده **یعنی**
پس گفت امرد گواهی میدهم که سخن صادق نیست مگر الله وحده گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم
که محمد رسول الله تعالی است وحده گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم که تو خلیفه و وصی رسول الله صلعم
و وارث کننده برهان رسول الله صلی الله علیه وآله یا یعنی که اگر توقع داند بی‌واسطه امام تو یعنی
باطل میشد برهان او بر احتیاج دهر زمان با امامی که عالم بجمیع احکام باشد خواه نبی و خواه وصی
تا مردم حجت داشته نکنند و اشارت کرد بسوی امیر المؤمنین وحده گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم
که تو خلیفه و وصی او و وارث کننده برهان او و اشارت کرد بسوی حسن و گواهی میدهم که حسین بن علی وصی برادر
خود است و وارث کننده برهان اوست بعد از تو و گواهی میدهم بر علی بن الحسین که اوست وارث کننده کار
حسین و گواهی میدهم بر محمد بن علی که اوست وارث کننده کار علی بن الحسین و گواهی میدهم بر جعفر
بن محمد با آنکه اوست وارث کننده کار محمد بن علی و گواهی میدهم بر موسی که اوست وارث کننده کار
جعفر بن محمد و گواهی میدهم بر علی بن موسی که اوست وارث کننده کار موسی بن جعفر و گواهی میدهم بر
محمد بن علی که اوست وارث کننده کار علی بن موسی و گواهی میدهم بر علی بن محمد با آنکه اوست وارث کننده کار محمد
بن علی است و گواهی میدهم بر حسن بن علی با آنکه اوست وارث کننده کار علی بن محمد و گواهی میدهم بر مردی
از اولاد حسن که کنیت او و نام او ظاهر نمیشود تا وقتی که ظاهر کند در دین کار خود را پس پر کند
زمین را از عدالت چنانچه پر شده از ستم و سلام بر تو باد ای امیر المؤمنین و رحمة الله تعالی و برکاته
بعد از آن امرد برخاست پس رفت پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام ای ابو محمد از پی او برو پس نظر کن که
بکجا میرود بیرون رفت حسن بن علی علیه السلام **اصل** فقال ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من
المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله فرجعت إلى أمير المؤمنين فأعلمته فقال يا أبا محمد
أتعرفه قلت الله ورسوله وأمير المؤمنين أعلم قال هو الخضر عليه السلام **شرح** پس گفت امام
حسن علیه السلام در نقل این حکایت در وقتی دیگر بود در نظر من مگر آن وقت که گذاشت پای او بیرون
از مسجد پس ندانستم که بکجا رفت از زمین الله تعالی پس برگشتم بسوی امیر المؤمنین علیه السلام پس اعلام

کردم

کردم او را پس گفت ای ابو محمد آیا می‌شناسی او را گفتم الله تعالی و رسول او و امیر المؤمنین داناترند گفت او
خضر است علیه السلام **اصل** وحدثني محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي
هاشم مثله سواء قال محمد بن يحيى فقلت لمحمد بن الحسن يا أبا جعفر وددت أن هذا الخبر جاء من غير
جهة أحمد بن أبي عبد الله قال فقال لقد حدثني قبل الحيرة بعشر سنين **شرح** گذشت در حدیث
[illegible] باب هفتاد و نهم که در ابتدای غیبت صغرای صاحب الزمان [illegible] حیرت [illegible]
بعضی [illegible] میمانند و بعضی [illegible] بایمان میکنند و اینکه اهل [illegible] احمد
بن ابو عبد الله برقی [illegible] احمد بن محمد بن عیسی [illegible] اخراج کرده بود
و بعد از آن [illegible] محمد بن یحیی [illegible] این روایت [illegible]
برای [illegible] باشد و محمد بن الحسن [illegible] احمد بن ابو عبد الله
[illegible] کفته که مراد غیبت صاحب الزمان علیه السلام [illegible]
اصل عن عبد الرحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أبي لجابر بن عبد الله
الأنصاري إن لي إليك حاجة فمتى يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها فقال له جابر
أي الأوقات أحببته فخلا به في بعض الأيام فقال له يا جابر أخبرني عن اللوح الذي
رأيته في يد أمي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح
مكتوب **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر از امام جعفر صادق [illegible] که گفت پدرم
بجابر بن عبد الله انصاری [illegible] که مرا بسوی تو حاجتی است پس کی آسان میشود بر تو که خلوت کنم با تو
پس سؤال کنم تو را از آن حاجت پس گفت او را جابر [illegible] از اوقات که دوست داشتی [illegible] پس خلوت
کرد با او در بعضی از روزها پس گفت [illegible] ای جابر خبر ده مرا از لوحی که دیدی [illegible] در دست مادرم فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه وآله و از آنچه خبر داد ترا مادرم که آن در آن لوح نوشته شده **اصل**
فقال جابر أشهد بالله أني دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه
وآله فهنيتها بولادة الحسين ورأيت في يديها لوحاً أخضر ظننت أنه من زمرد ورأيت
فيه كتاباً أبيض شبه لون الشمس فقلت لها بأبي وأمي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح فقالت
هذا لوح أهداه الله إلى رسوله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبي واسم بعلي واسم ابني واسم
الأوصياء من ولدي وأعطانيه أبي ليبشرني بذلك قال جابر فأعطتنيه أمك فاطمة عليها السلام

فقرأه واستنسخه فقال له أبي فهل لك يا جابر أن تعرضه علي قال نعم فمشى معه أبي إلى منزل
جابر فأخرج صحيفة من رق فقال يا جابر انظر في كتابك لأقرأ عليك فنظر جابر في نسخته
فقرأه أبي فما خالف حرف حرفا فقال جابر أشهد بالله إني هكذا رأيته في اللوح مكتوبا شرح
ماجد بالله برای مصاحبات بلا تشبیه ومراد حضرت الله تعالی ... کواهی ...
هنا ... وهمزه بصیغه ماضی معلوم متکلم ... باب تفعیل ... است
ماجد بولادة برای ... مبارکباد کفتن ... بکسر ...
وسکون ... مبارک بودن ترجمه پس کفت جابر که کواهی میدهم بالله تعالی که ... ماد دت ...
علیها السلام در نزد پیغمبر رسول الله صلی الله علیه وآله برای مبارکباد کفتم او را بولادت امام حسین علیه السلام
ودیدم در دست او لوحی ... کمان ... ودیدم در آن لوح نوشته سفید
مانند آفتاب یعنی ... پس کفتم او را ... ای دختر رسول الله ... این
لوح پس کفت این لوحیست که هدیه فرستاده است الله تعالی بسوی رسولش صلی الله علیه وآله ...
نام پدر من ونام شوهر من ونام دو پسر من ونام اوصیا از فرزندان من ... پدرم ...
کند مرا به آن ... بوده ... شهادت امام حسین چنانچه ...
در حدیث ... مولد الحسین بن علی علیهما السلام کفت جابر ... آن لوح ... فاطمه علیها السلام
پس ... کفت ... ای جابر ...
پس ... تا ... آمده ... کفت ای جابر ...
در ... خود ... جابر ... بسم الله ...
حرفی ... حرفی ... پس کفت جابر که کواهی میدهم بالله تعالی که من چنین که ... دیدم
از ... لوح ... اصل بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد
نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين شرح
این فقرات عنوان است ... وابن فقرات داخل ... ترجمه
ابتدا میکنم بنام الله ... مکتوب ...
... که ... احکام ...
... احکام ...

[illegible] اصل عظم يا محمد أسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد آلائي إني أنا الله لا إله إلا أنا
قاصم الجبارين ومديل المظلومين وديان الدين إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن رجا غير فضلي
أو خاف غير عدلي عذبته عذابا لا أعذب به أحدا من العالمين فإياي فاعبد وعلي
فتوكل إني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه وانقضت مدته إلا جعلت له وصيا وإني
فضلتك على الأنبياء وفضلت وصيك عليا على الأوصياء وأكرمتك بشبليك وسبطيك
حسن وحسين فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة أبيه وجعلت حسينا خازن
وحيي وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهد وأرفع
الشهداء درجة جعلت كلمتي التامة معه وحجتي البالغة عنده بعترته أثيب وأعاقب
شرح تعظیم اسماء ... تعظیم ... واشارت ... امام معصوم عالم
بجمیع احکام الهی باشد ... رب العالمین
... جمیع اسماء ... کتاب
... بفتح نون وسکون ... الاء بفتح همزه
ولام والف ... جمع ... بفتح ... وکسر همزه وسکون لام ...
کرا ... چنانچه کفته در سوره اعراف الم یؤخذ علیهم
میثاق الکتاب أن لا یقولوا علی الله إلا الحق الا ... دولت داده ...
... قضا ... الهی ...
باستقلال ... کتاب الله
... ظاهر میشود که ... باشد ...
تفضل ... باشد ... اعذبه ... علاوه
مفعول مطلق ... باشد ترجمه تعظیم کن ای محمد نامهای مرا وشکر کن نعمتهای مرا ومنکر مشو
عهدهای مرا ... مستحق ... ظالم ...
شکننده ظالمانم ... مظلومانم ... جزا ...
عبادتم ... مستحق ... امید ... باشد
... باشد ... امید ...

یا ترسیدن از آنکه ضد جهنم بهشت است یا جمعی که در کردن آنان لازم می‌آید دخول جهنم عذاب میکنم
اول اعقابی که عقاب میکنم از روی عدل عذاب میکنم [illegible] عبادت کنی [illegible]
و [illegible] شرع باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تفضیل کردم از جمیع انبیا و تفضیل کردم [illegible] بر جمیع اوصیا [illegible]
[illegible] حسن و حسین [illegible] علم [illegible]
[illegible] حسین [illegible] شهید شده [illegible]
[illegible] شهید شده [illegible] شهیدان است باعتبار [illegible]
کلمه [illegible] امام عالم بجمیع احکام [illegible]
[illegible] امام عالم بجمیع احکام باشد ربوبیت رب العالمین باطل [illegible]
[illegible] عقاب میکنم [illegible] امامت [illegible]
[illegible] اصل اللّٰهُمَّ عَلَى سَيِّدِ العَابِدِينَ وَزَيْنِ أَوْلِيَائِي المَاضِينَ وَابْنُهُ
شِبْهُ جَدِّهِ المَحْمُودِ مُحَمَّدٌ البَاقِرُ عِلْمِي وَالمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَيَهْلِكُ المُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ الرَّادُّ
عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقَّ القَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَلَأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ
وَأَوْلِيَائِهِ انْتُجِبَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ حِنْدِسٌ لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى
وَأَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ
آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدِ افْتَرَى عَلَيَّ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي
حَبِيبِي وَخِيَرَتِي فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَأَمْتَحِنُهُ بِالِاضْطِلَاعِ
بِهَا يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي
حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُسِرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَمَوْضِعُ
سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ
مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَ
الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَأَمِينِي عَلَى وَحْيِي أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ شرح
الماضی [illegible] عبادت [illegible] بفتح لام و صیغه مضارع متکلم وحده
باب تفعیل [illegible] بفتح لام و صیغه مضارع متکلم وحده از [illegible]

یا برای سببیات و اشارات بکنیم شیعه [illegible] علمای ایشان چنانچه در زمان [illegible] اصل
کتاب حدیث نوشته شرح با وجود اینکه تقیه در زمان او بیشتر از سابق بوده بنابر ظاهر انچه [illegible] در کتاب الفتن
در حدیث سیم باب [illegible] کتاب الفتن و التبصرة [illegible] مراد اینست که [illegible] کتاب ایشان خود مثال
خواهد شد در قیامت انتجبت بضم همزه و کسر [illegible] نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه
و تاء [illegible] بصیغه مجهول ماضی باب افتعال [illegible] تقدیر جزی من طرفنا انتجبت [illegible]
تقدیر [illegible] مقام [illegible] بعد موسی برای مصاحبت الفتنة ضلالت [illegible] اختلاف [illegible] العمیاء
بفتح عین بی نقطه و سکون میم و یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده مونث اعمی [illegible] نسبت عمیاء
نسبت مجازی است [illegible] حندس بکسر حاء بی نقطه و سکون نون
و کسر دال بی نقطه و سین بی نقطه ضعیف [illegible] در سوره نساء ان کید
الشیطان کان ضعیفا اشارات [illegible] الرشید [illegible]
امام موسی کاظم علیه السلام [illegible] ظهور بطلان ایشان
لان [illegible] بطریق قول الله تعالی در سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد
من الغی الخیط بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین رشته [illegible]
برای قرآن که مشتملست بر محکمات [illegible] الفرض بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه [illegible]
[illegible] محکمات کتاب خود و ان بفتح همزه و تشدید نون عطف [illegible] لا تخفی
برای [illegible] اعباء بفتح همزه و سکون عین بی نقطه
و باء یک نقطه ممدوده جمع [illegible] بکسر عین و سکون باء بارهای گران که [illegible]
دیگر باشد الاضطلاع [illegible] صاد با نقطه و طاء [illegible] مصدر باب افتعال
[illegible] بکسر عین و سکون باء و همزه بارهای گران که [illegible]
یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا [illegible] تغلیب [illegible] خبیث [illegible]
العبد الصالح عبارت از ذو القرنین است که [illegible] بناهای [illegible]
تفعیل [illegible] شفاعت [illegible] اول اولاد [illegible] عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

میشود شک کنند که در امامت جعفر بیان این آنکه بر کرد اند شرع سخن او ماند بر کرد اند شرع سخن اتست
ثابت لازم شرع این سخن از سخن که هر آینه تعظیم میکنم مقام جعفر را و هر آینه خوشحال میکنم اورا
شیعیان او و مدد کنندگان او و دوستان او تعظیما و توقیرا تعبیر کرده شرح بعد از جعفر با سی و سه کنی
که گویا ظاهر است ضعیف شرع استدلالی اینکه رشته محکمات قرآن است که دانند نهی از اختلاف فی
دانی چه هر و غیر ظن هست که حجت میشود و برهان عقلی که شواهد دینی پشت دارد اسمان و دیعنی که هر باب دال
بر وجوب ترک اختلاف در خود دانی و بیرون ظن است بیرهان میشود و اینکه ائمه من اثنا عشر مدعی
بجام تمام است با جمیع که هر کدام که در زمان امامت خود ظاهر باشد علم او بجمیع احکام و معجزات الاظهر
الشواهد و هر کدام که غایب باشد هرچند موجود باشد او را غیبت که غیبت صغری است علم و معجزات او دانند
منزله الظهر من الشمس خواهد بود تا در غیبت کبری باشد امامت او و وفای حجت او غایب بیان
هر که منکر شود یکی از ائمه را بر تحقیق منکر شرع و طاعت بوده مر اینجمع که انکار دین پشت دارد ترک اعتقاد
کرده و هر که تغییر بعضی آیات محکمی از آیات محکمات کتاب الهی کرده دانها نهی از اختلاف و عوض داوی
بر غیر ظن هست چنانچه جمعی بکار بر تخصیص و تاویل آنها میکنند پس بتحقیق افترا کرده بر من و آنچه
افترا کنندگان منکران نزد اهل شده عمر و عیسی و سنی و محجوب من و بر کن مر من در علی که امام من است
و مدد کار دین من است و کیل است که بکلام بر اعتبارهای که آن که هشتای مایها بی من است و اینکه
میکنم امام بعنوی بوده برای آن بار هاست با جمعی که چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم احتجاج بر مشرکان در جمع
کرده ائتیل هاکتب این احتجاج بر علمای منافقان خواهد کرد و ائمه ها خواهند کشید میکند و اینها
خبیث بغایت منکری که مانعه بانند معروف میشود در شهری که بنا نهاده او زا و او القرنین و در
بر بدترین مخلوقین من که هارون الرشید باشد ثابت لازم شرع این سخن او دنی که هر آینه خوشحال میکنم
علی را بعد از حکم منافقان با اینکه او مقیم است و چه زمانه جرالا مر یستیجه جرا و رجا و فضیلی او را بعد از
وفات علم دین محمد و معدن علم من است که بعضا و است علی بر من است که در دنیا و معدن و معان آنست
حجت من است بر مخلوقین من محکم کرده مجمعی مکرر اینکه منکر ذم ام او بهشت را مقام او و قبول میکنم شفاعت
در هفتاد کس از اهل بیت او که جمیع ایشان بتحقیق مستوجب جهنم شده اند که ان شفاعت نباشد مراد
بشفاعت طلب عفو در دنیا است چه منزلت شفاعت آمرزیده شود یا مراد شفاعت در گناهان
غیر شرک است پس مستوجب جهنم بوده برفرض عدم شفاعت است و منافات ندارد با اینکه موت

معنی میشود چه البته شفاعت خواهد شد و عاقبت بخیر میکنم بسعادت برای بهرش علی که امام من است
و مدد کار دین من است و گواه دو بیت من است در مخلوقین من و امین من است بر قرآن که وحی من است
تیره و بهر که تقدیم آنحل خوا ننده خلاف بقرا جویی را من وحی ننه دانند برای علم احکام من که حسن باشد
وَاُكْمِلُ ذلِكَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ عَلَيْهِ كَمالُ مُوسى وَبَهاءُ عِيسى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيُذَلُّ
أَوْلِيائي في زَمانِهِ وَتُتَهادى رُؤُسُهُمْ كَما تُتَهادى رُؤُسُ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ
وَيَكُونُونَ خائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّنَّةُ في
نِسائِهِمْ أُولئِكَ أَوْلِيائي حَقّاً بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلازِلَ
وَأَدْفَعُ الْآصارَ وَالْأَغْلالَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ شرح کمال موسی عبارت از عقب بدفع کید دشمنان است چنانچه عصا فرو برد سحر
ایشانرا خوشحالی بهاء عیسی عبارت از لباس طعام موافق اهل قرآنست چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام
مکرر میکرد و بیان شده در حدیث آخر باب صد و پنجم که انفحص نما بود و قیام علیه السلام موافق وجها
کرد و می آید در حدیث نهم که وَكانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلى سُنَّةِ الْمَسِيحِ در نسخه تتهادی بدال
بی نقطه بصیغه معلوم یا مجهول باب تفاعل است التهادی میل کردن ماطراف و بهدیه فرستادن جمعی است بر آن
جمعی بکدیگر و بنا بر اول معنی اینست که آن سرها بر نیزها در حرکت می آید و بنا بر دوم معنی اینست که
آن سرها را ببرند بکدیکر میفرستند از روی شادی و ظاهر اینست که باب افعال نقطه بصیغه مجهول باشد
و ماخوذ باشد از هو و بفتح ها و سکون دال بی نقطه و دال مصدر باب بضرب بالاغری مصدر باب بضرب بمعنی
رفتن بهار و بکرها بمعنی عصا الرجب بفتح را و بی نقطه و سکون عین بی نقطه و با بی نقطه با اضطراب الفتا
کسی را بتهدید و جلین بفتح واو و کسر جاء بی نقطه است ماخوذ از وجل بفتح واو و سکون و فتح جا که خوف است
در اینجا در همیان دو مراد ایجا در میان کافران است بیع و کامل میکنم آنچه را که مذکور شد بعد از حسن
ساز که در حقوق است برای مخلوقین بولایت مقت موسی و خوشحالی عیسی و صبر ایوب بس خوار میشود
من در زمان او و محبوب شده میشوند سرهای ایشان چنانچه رفته میشود سرهای غلامان ترک و دیلم
کشته میشوند بعض آن دوستان من و سوخته میشوند بعضی دیگر ها باشند تر سناکان ترسیدگی کرده
شدگان در زمان کافران بیان این آنکه رنگ کرده میشود زمین بخونهای ایشان و ظاهر میشود و اولی
و فغان در زنان ایشان ایشانند دوستان من حقا بایشان دفع میکنم هر ضلالت کور دل صفت

با جمعی که ایشان نوشتند دفع شبهات مخالفان وابطال دعوی اجماع ایشان میکنند در زمان غیبت امام
وایشان بمعرض میکنم اضطراب مومنان از که بسبب شبهات مخالفان می باشد دفع میکنم انتحال علما
که بسبب شبهات مخالفان می باشد آن دوستان من برایشان است عطاها از جانب صاحب کل اختیار
و رحمت واثبات و نیز احادیث بحقیقت که با اهل حق و باطل اصل قال عبد الرحمن
بن سالم قال ابو بصیر لو لم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک فصنه الا عن اهله
گفت عبد الرحمن بن سالم که گفت ابو بصیر که اگر نشنیده می بودی در مدت عمر خود هیچ حدیثی را که دلالت
کند بر امامت ائمه هدی در حوادث این حدیث هر آینه کافی است ترا پس نگاه دار او را از همه
مگر از اهل حدیث که مخلصان شیعه امامیه باشند سیم اصل عن سلیم بن قیس قال
سمعت عبد الله بن جعفر الطیار یقول کنا عند معاویة انا والحسن والحسین وعبد الله
ابن عباس وعمر بن ام سلمة واسامة بن زید فجری بینی وبین معاویة کلام فقلت
لمعاویة سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی
علی بن ابی طالب اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد فالحسن بن علی اولی بالمؤمنین
من انفسهم ثم ابنی الحسین من بعده اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد فابنه
علی بن الحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم وستدرکه یا علی ثم ابنه محمد بن علی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وستدرکه یا حسین ثم تکمله اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسین قال عبد الله
بن جعفر واستشهدت الحسن والحسین وعبد الله بن عباس وعمر بن ام سلمة واسامة
بن زید فشهدوا لی عند معاویة قال سلیم وقد سمعت ذلک من سلمان وابی ذر والمقداد
وذکروا انهم سمعوا ذلک من رسول الله صلعم شرح روایتست از سلیم بن قیس که گفت شنیدم از عبد الله
بن جعفر طیار که میگفت بودیم نزد معاویه من وامام حسن وامام حسین وعبد الله بن عباس وعمر پسر
ام سلمه واسامة بن زید پس گذشت میان من ومعاویه سخنی ظاهرا اینست که در تفسیر آیت سوره احزاب باشد
که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا آنکه کان ذلک فی الکتاب مسطورا وبیان شد در شرح حدیث دوم باب
شصت وچهارم واینکه این گفتگو در زمان یکی از خلفای ثلثه باشد بجهت بودن عمر بن ام سلمه در صفین کشته شده
پس گفتم معاویه را که شنیدم از رسول الله صلعم که میگفت من اولی بتصرف در مومنانم از خود شان بعد از من
برادرم علی بن ابوطالب اولی بتصرف در مومنان است از خود شان بعد از آن پسرم حسن بن علی اولی

پس وقتیکه شهید شود دوم

بتصرف در مومنان است از خود شان بعد از آن پسرم حسین بعد از حسن اولی بتصرف در مومنان است از
خود شان پس وقتیکه شهید شود پسرش علی بن الحسین اولی بتصرف در مومنان است از خود شان و
در می یابی او را ای حسین بعد از آن تتمه دوازده امام نه از ایشان از اولاد حسین است گفت عبد الله بن جعفر
و گواهی طلبیدم حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه زوجه رسول صلعم بعد عمر ابو سلمه
که عبد الله بن عبد الاسد مخزومی است واسامة بن زید را پس گواهی دادند برای راستی من نزد معاویه
گفت سلیم و بتحقیق شنیدم این را که عبد الله روایت کرد از سلمان وابو ذر و مقداد و گفتند که
که ایشان نیز شنیده اند از رسول الله صلی الله علیه وآله چهارم اصل عن ابی الطفیل قال شهدت
جنازة ابی بکر یوم مات وشهدت عمر حین بویع وعلی جالس ناحیة فاقبل غلام یهودی
جمیل الوجه بهی علیه ثیاب حسان وهو من ولد هارون حتی قام علی راس عمر فقال یا امیر
المؤمنین انت اعلم هذه الامة بکتابهم وامر نبیهم قال فطاطا عمر راسه فقال ایاک اعنی
واعاد علیه القول فقال له عمر لم ذاک قال انی جئتک مرتادا لنفسی شاکا فی دینی فقال دونک
هذا الشاب قال ومن هذا الشاب قال هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله وهذا ابو الحسن
والحسین ابنی رسول الله وهذا زوج فاطمة بنت رسول الله شرح روایتست از ابو الطفیل که گفت
حاضر شدم جنازه ابی بکر را روزی که مرد وحاضر شدم عمر را وقتی که بیعت کرده شد وعلی نشسته بود در طرفی
پس آمد پسری جهود خوش روی و بر وی جامهای خوب وان از اولاد هارون بود تا ایستاد
بر سر عمر پس گفت ای عمر تو عالمترین این امتی بکتاب ایشان و کار پیغمبر ایشان راوی گفت پس پائین انداخت
عمر سر خود را پس گفت ترا میگویم و اعاده کرد بر او همان سخن را پس گفت او را عمر برای چیست این سوال
گفت بدرستی که من آمده ام نزد تو طلب کننده دین حق از برای خودم شک کننده در دین خود پس عمر گفت
این جوان را آن پسر گفت و کیست آن جوان گفت این علی بن ابوطالب پسر عموی رسول الله است و این پدر حسن
و حسین دو پسر رسول الله است و این شوهر فاطمه دختر رسول الله است اصل فاقبل الیهودی علی علی
علیه السلام فقال اکذلک انت قال نعم قال انی ارید ان اسئلک عن ثلث وثلث وواحدة قال فتبسم
امیر المؤمنین علیه السلام من غیر تبسم وقال یا هارونی ما منعک ان تقول سبعا قال اسئلک عن
ثلث فان اجبتنی سالت عما بعدهن وان لم تعلمهن علمت انه لیس منکم عالم قال علی علیه السلام
فانی اسئلک بالاله الذی تعبده لئن انا اجبتک فی کل ما ترید لتدعن دینک ولتدخلن

فی‌ه بینی قال لما جئت الا لذلک قال فسل شرح پس روا آورد جهود بر علی علیه السلم پس گفت یا ابا الحسن
تو گفتی آری گفت پس بپرسیکه من اراده دارم که سوال کنم از تو سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله را دیگر
گفت پس جهود که امیر المومنین علیه السلم فی انکه الا جنبه گفت با جمعی که با وجود کمال اند و کی از علما
که تاز شرح بود به بیعت مردم عمر را بجنبه کرد و آن مستبعد بود یا مراد است که فی انکه ظاهر شود بسبب
خدعه او برای پیرزنا اشارت باشد بانکه پیشتر گفته بود با من یا با دیگری که چنین و چنین کسی خواهد
و چنین و چنین خواهد گفت و من چنین و چنین خواهم گفت پس بطرف من التفات کرد بطریق خطاب
اعلام اینکه این همان است که میگفتم و میتواند بود که مراد این باشد که بصورت تبسم بود اما تبسم نبود
چه بیشتر مهربانیست و شایبه تعجب بیان بود و گفت ای هارونی چرا گفتی هفت مسئله گفت من بپرسم ترا از
از سه مسئله پس که جواب گفتی میپرسم از آنچه بعد از انهاست و اگر ندانستی انها را دانستم که نیست در میان
شما دانا و این اشارت بانکه استدلال شما بحقیت دین خود و بطلان ادیان دیگر بوجود عالم بعد
احتیاج بان شود در دین شما و عدم آن در ادیان دیگر باطل میشود و میآید در حدیث هفتم که علی
علیه السلم پس بدرستی که قسم میدهم ترا باو سخن عبادتی که عبادت میکنی که هرگاه اینکه اگر من جواب گفتم
ترا هر چه اراده کنی هر اینه و اینکه ادعا البته دین خود را و هر اینه داخل میشوی البته در دین من
گفت نیامده ام مگر برای آن پس سوال کن اصل قال اخبرنی عن اول قطرة دم قطرت علی وجه
الارض ای قطرة هی و اول عین فاضت علی وجه الارض ای عین هی و اول شیء اهتز
علی وجه الارض ای شیء هو فاجابه امیر المومنین علیه السلم فقال له اخبرنی عن الثلث الاخر
اخبرنی عن محمد کم له من امام عدل و فی ای جنة یکون و من ساکنه معه فی جنته
قال یا هارونی ان لمحمد اثنی عشر امام عدل لا یضرهم خذلان من خذلهم و لا یستوحشون
بخلاف من خالفهم و انهم فی الدین ارسب من الجبال الرواسی فی الارض و مسکن محمد
فی جنته معه اولئک الاثنا عشر الامام العدول فقال صدقت و الله الذی لا اله الا هو
انی لاجدها فی کتاب ابی هارون کتبه بیده و املاه موسی عمی علیه السلم شرح ای پس گفت جهود
اما اول قطره خون که چکیده شد بر روی زمین که کدام قطره است آن و اول چشمه که روان شد بر روی
زمین که کدام چشمه است آن پس جواب داد او را امیر المومنین علیه السلم پس او پس گفت او را خبر ده مرا از سه مسئله
دیگر خبر ده مرا از محمد که چند اخر الزمان است که چند است او را از جمله امام عدالت یعنی امام بعنایت عادل

هر کلام

و هر کدام بهشتی باشد که قرار گرفته است با جمعی که پیغمبر او را برای او میکرد با او در بهشت او که
هارونی بدرستی که محمد را دوازده امام عدالت است که ضرر نمیرساند ایشان را واگذاشتن هر که واگذارد
ایشان را و بدرستی که ایشان در دین خود محکمترند از کوهها بلکه لنگرها که در زمین بیان شد شرح
خطبه مصنف که چون در زمین بکوهها برداشتن هر یک از هفت آب که دور کوهها را گرفته است مانع حرکت
بالکلیه و جای محمد در بهشت مخصوص او ست که دیگری از انبیا و اوصیای سابق در انجا با او نیست می آید در حدیث
هفتم که آن بهشت عدن است از جمله مواضع جنت عدن بالاست آن دوازده امام عدل مراد است که از ...
کسی دیگر با ایشان شریک نیست پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث هفتم که زنان ایشان نیز با ایشان
پس گفت راست گفتی قسم بخدای که نیست مستحق عبادتی مگر او که بدرستی که من هر آینه میابم آن جواب ها را
کتب ... نوشته پدرم هارون که نوشته از بدست خود و گفته از دهان عمویم موسی علیه السلم تا بوجهی اصل
فقال اخبرنی عن الواحدة اخبرنی عن وصی محمد کم یعیش من بعده و هل یموت او یقتل قال یا
هارونی یعیش بعده ثلثین سنة لا یزید یوما و لا ینقص یوما ثم یضرب ضربة ههنا یعنی
علی قرنه فتخضب هذه من هذا قال فصاح الهارونی و قطع کستیجه و هو یقول اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انک وصیه ینبغی ان
تفوق و لا تفاق و ان تعظم و لا تستضعف قال ثم مضی به علی علیه السلم الی منزله فعلمه معالم
الدین شرح مثل لا یزید و لا ینقص ایم با ثلثین سنة است یعنی علی فرقه کلام لمعات مغیره بیان ...
علیه السلم ما دام الیهود بحیاتست ... مجاس که داشته بوده و مشار الیه هذا ... است شاید که ریش ...
برای حیدره ... نشان دهد عمرو بن عبدود در یک طرف سر امیر المومنین ... شکستن او ... طرف دیگر باشد ...
باشد که او در ... ابو امامت است که مذکور است در کتابها ... الکستیج بضم کاف و سکون سین
بی نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم ... بضم کاف و سکون
سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا کمربندی که اهل ذمت میبندند بر بالای آن زنار میبندند شرح
پس آن پس گفت خبر ده مرا از آن یک مسئله که مانده خبر ده مرا از وصی محمد که چند وقت زنده کافی
بعد از محمد و آیا میمیرد یا کشته میشود گفت ای هارونی زندگانی میکند بعد از پیغمبر سی سال زیاد نمی
بکند و کم نمیشود بکروز بعد از آن زده میشود زدنی اینجا یعنی اشاره نمود باین که زده میشود بر پهلوی
سر او و مراد این است که دست خود را بر اینجا از سر خود گذاشت پس رنگین میشود این محاسن از خون ...

تلعبی گفت پس فرو آورد زد ها دینی و بریدگی خود را و میگفت گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی
مگر الله تنها که شریکی نباشد او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست و اینکه تو وصی اوئی
که تو نبا الا با نبی یکی برفقه الاولی بگردد و اینکه تعظیم کرده شوی و تضعیف کرده شوی و ادعی کنند
بر معاودا علی علیه السلام بسوی منزل خود پس تعلیم کرد او را مسایل دین اسلام **پنجم اصل** سمعت علي
بن الحسين عليه السلام يقول إن الله خلق محمدا وعليا وأحد عشر من ولده من نور عظمته
فأقامهم أشباحا في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله ويقدسونه وهم
الأئمة من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام
میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید محمد و علی و یازده از اولاد علی از نور عظمت خود بیان
شد در حدیث دوم باب نوزدهم پس وا داشت ایشان را اشخاص یعنی تنهای بی بدن در روشنی
نور خود یعنی لطف و توفیق خود عبادت میکردند او را پیش از آفرینش تسبیح میکردند الله تعالی
و تقدیس میکردند او را و ایشان اند ایمه از اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله **ششم اصل** سمعت
أبا جعفر عليه السلام يقول الاثنا عشر الإمام من آل محمد عليهم السلام كلهم محدث من ولد
رسول الله صلى الله عليه وآله ومن ولد علي ورسول الله وعلي هما الوالدان عليهما السلام فقال
علي بن راشد وكان أخا علي بن الحسين لأمه وأنكر ذلك فصرّ أبو جعفر وقال أما إن ابن أمك
كان أحدهم **شرح** من در من آل بیان بیانات آل محمد یعنی اهل بیت محمد است که بیان شد در حدیث
چهارم باب صد و هفتم که مراد وصیات پس شامل جمیع دوازده امام است من در من ولد هر دو
بعطف است رسول الله مرفوع و مبتداست هما ضمیر فصل است الوالدان خبر مبتداست چون ظاهر سابق
که دوازده کس که مذکور شد همه از اولاد علی باشند این جمله بجای استثنا است و اشعار باینست که هیچ
از اولاد نیست و افضل از ابا قی است و مرتبه او متصل است بمرتبه رسول علیه السلام پس اداست که اصل
محدث باشند و محدثیت با قی ایمه از ایشان زاده شد پس مراد والدان والده منی ...
که غیر استثنا باشد و با قی معنی بر مجاز باشد چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث هفتم و هجدهم
ترغیب مضرح این حدیث گذشت در حدیث دوم باب پنجاه و چهارم در دلالتها بجای علی بن راشد
من زید بود پس شاید که در بعضی نسخها بوده باشد و در بعض نسخ در بجای علی عبدالله است
لام رابع بعید است و انکر بصیغه متکلم وحده باب افعال مفعول فقال است و تقدیر استفهام است

بصاد بی نقطه و با بی نقطه متره و او دیگر بصیغه ماضی معلوم باب تفعلات الضرب بغایت
بدآوردن برکسی و غایت روترش کرده و غایت زیاد زدن و هر دو مناسب است **یعنی** شنیدم از امام محمد
باقر علیه السلام که میگفت آن دوازده امام که اهل بیت محمد اند جمیع ایشان محدث اند از جمله اولاد رسول الله
و از جمله اولاد علی اند رسول الله و علی ایشان را پدرند گاه تقریب براین با قی امام علیه السلام پس گفت علی
... وجوه برادر رضاعی علی بن الحسین از جانب مادر و علی که این منکر میشوم از این حدیث پس با قی
امام محمد باقر علیه و گفت آگاه باش بدرستی که پسر رضاعی مادر تو بود یکی از ایشان محدثان **هفتم اصل**
عن أبي سعيد الخدري قال كنت حاضرا لما هلك أبو بكر واستخلف عمر أقبل يهودي من عظماء
يهود يثرب وتزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه حتى رفع إلى عمر فقال له يا عمر إني
جئتك أريد الإسلام فإن أخبرتني عما أسألك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب والسنة
وجميع ما أريد أن أسأل عنه قال فقال له عمر إني لست هناك لكني أرشدك إلى من هو
أعلمنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسأل عنه وهو ذاك فأومأ إلى علي عليه السلام فقال له اليهودي
يا عمر إن كان هذا كما تقول فما لك ولبيعة الناس وإنما ذاك أعلمكم فزبره عمر **شرح** أي
عن فضايلت که مذکور شد در حدیث چهارم اگرچه بسیار طویل است **یعنی** روایت است از ابو سعید خدری
گفت بودم حاضر وقتی که هالک شد ابو بکر و خلیفه کرده شد در بیان این اکبر آمد یهودی از بزرگان
یهودان ساحل مدینه و دعوی میکردند یهودان مدینه که او دانا تر اهل زمان خود است تا او را
بسوی عمر بردند پس گفت او را ای عمر بدرستی که من آمده ام نزد تو اراده دارم اسلام را پس جز دهم
مرا آنچه سوال میکنم از او پس تو عالم تر اصحاب محمد خواهی بود بکتاب و سنت و جمیع آنچه اراده
که سوال کنم عالم این امت تا آن را نه پس گفت عمر بدرستی که من نیستم در آن مرتبه لیکن
کرده لیکن من راه نما میکنم تو را بسوی کسی که عالم تر است ما ها است بکتاب و سنت و جمیع آنچه سوال کنی
و او اینست پس اشارت کرد بسوی علی علیه السلام پس گفت او را آن یهودی که ای عمر اگر باشد این مرد چنانچه
پس چه حالت تو را با بیعت مردم و تو را بخلافت بر حالیکه جز این نباشد که این دانا تر شما باشد پس
کرد با او عمر **اصل** ثم إن اليهودي قام إلى علي عليه السلام فقال أنت كما ذكر عمر فقال وما قال عمر
فأخبره فقال إن كنت كما قال سألتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم
أنكم في دعواكم خير الأمم وأعلمها صادقون ومع ذلك أدخل في دينكم والإسلام فقال أمير

المؤمنين عليه السلام نعم أنا ذكر لك عمر سل عمّا بدا لك أخبرك به إن شاء الله قال أخبرني عن
ثلث وثلث وواحدة فقال له علي عليه السلام يا يهودي ولم لم تقل أخبرني عن سبع فقال
اليهودي إنك إن أخبرتني بالثلث سألتك عن البقية وإلا كففت فإن أنت أجبتني
في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض وأفضلهم وأولى الناس بالناس فقال له سل عمّا بدا
لك يا يهودي شرح جزم موضع وجزم مبتدای محذوف ثلث بتقدیر نحن جزم صادق جزاء است
عبارات بدرستی که آن جهود رفت بسوی علی علیه السلام پس گفت ایا تو چنانی که گفت عمر علی علیه السلام گفت
گفت عمر بلی آن جهود جزم داد او را بگفته عمر پس آن جهود گفت که با تو چنانی که گفت عمر سوال میکنم
یکی از شما پس چیزیکه شما دعوی میکنید که ما بهتر از شمائیم و دانا تر از شمائیم واستکوبا نبید و یا ظهور آن
دعوی و اظهار مفهوم در دین شما کاسلامات مراد امت که شما میگوئید در استدلال بر حقیقت اسلام
کنند در سوره آل عمران يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم و بیان شد در شرح
مصنف در شرح فنبعثهم الى معرفة تا آخر پس که دعوی وجه عالم در دین است دانست تا بع دین
مفهوم و لاغلا پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام آری من چنانم که گفت ترا عمر سوال کن انچه خواهی
رسید تا خبر دهم ترا بآن ان شاء الله گفت خبر ده مرا از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله پس گفت او را
علی علیه السلام آن جهود چرا نگفتی خبر ده از هفت مسئله پس گفت او را جهود بدرستی که تو اگر خبر دهی مرا
به سه مسئله سوال میکنم ترا از باقی و الا خود را نگاه میدارم از سوال و اند خول در دین شما پس اگر جواب
گفتی مرا در این هفت مسئله پس تو دانا ترا اهل زمین و فاضل تر ایشانی و سزاوار تر مردمی بمردم
با حجتی که امام توئی پس گفت او را سوال کن انچه خواهی بخاطرت رسید ای جهود اصل قال
فأخبرني عن أول حجر وضع على وجه الأرض وأول شجرة غرست على وجه الأرض وأول عين
نبعت على وجه الأرض فأخبره أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال له اليهودي أخبرني عن هذه
الأمة كم لها من إمام هدى وأخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة وأخبرني من
معه في الجنة فقال له أمير المؤمنين عليه السلام إن لهذه الأمة اثني عشر إمام هدى من ذرية نبيها
وهم مني وأما منزل نبينا في الجنة فهي أفضلها وأشرفها جنة عدن وأما من معه في منزله فيها
فهؤلاء الاثنا عشر من ذريته وأمهم وجدتهم وأم أمهم وذراريهم لا يشركهم فيها
شرح الغذیه بعجم و کر زاد با نقطه و تشدید دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین ...

واون

باولياء امادات در تعذیب و عدم مرادات در فنادی و هم معنی بمنزله استثناست چنانچه بیان شد
در شرح حدیث ششم بود و در منزل رسول و ائمه در جنت هر چه منافات ندارد با بودن بعض مومنان در
غرفه امامان در آن منزل شرح جهود گفت خبر ده مرا از اول سنگی که گذاشته شد بر روی زمین و اول درختی
کاشته شد بر روی زمین و اول چشمه که جوشید بر روی زمین پس خبر داد او را امیر المؤمنین علیه السلام
بدان که گفت او را آن جهود و خبر ده مرا از دین امت پیغمبر آخر الزمان که چند است از امامان راستی
رسول و خبر ده مرا از پیغمبر شما محمد که کجا است منزل او در بهشت و خبر ده مرا که کیست با او در بهشت پس
امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که این امت را دوازده امام راستی است از نسل پیغمبر ایشان و ایشان از
با نیست که فرزند منند و اما منزل امیر ما با ایشان در بهشت و اما منزل پیغمبر ما در بهشت پس در فاضل ترین
بهشتها است که جنت عدن باشد و اما انکه با او است در منزل او در جنت عدن پس این دوازده امامند از
فرزندان او و فاطمه مادر ایشان و جده جمیع ایشان که مادر مادر ایشان است و فرزندان ایشان مراد
مومنات ایشان و مومنات شریک نمیشوند ایشان را در جنت عدن هیچ یک از مردمان ضر در کتاب
ابن بابویه در جواب مسئله المجنبین است قال يا يهودي أنتم تقولون إن أول حجر وضع على
وجه الأرض الحجر الذي في بيت المقدس وكذبتم هو الحجر الذي نزل به آدم من الجنة قال صدقت
والله إنه لبخط هارون وإملاء موسى قال وأنتم تقولون إن أول عين نبعت على وجه الأرض
العين التي ببيت المقدس وكذبتم هي عين الحيوان التي غسل فيها يوشع بن نون السمكة وهي
العين التي شرب منها الخضر وليس يشرب منها أحد إلا حيي قال صدقت والله إنه لبخط
هارون وإملاء موسى قال وأنتم تقولون إن أول شجرة نبتت على وجه الأرض الزيتونة
وكذبتم هي العجوة التي نزل بها آدم عليه السلام من الجنة معه قال صدقت والله إنه لبخط هارون
وإملاء موسى مراد بالحجر الذي نزل به آدم علیه السلام حجر اسود است که در کعبه است و در بیان مسئله هفتم
جواب آنکه اینجا مذکور نیست اصلا چنین مینت ثم قال السابعة وأسلم لم يعيش وصيه بعده
قال ثلاثين سنة قال ثم مه يموت أو يقتل قال بل يقتل يضرب على قرنه فتخضب لحيته
قال صدقت والله إنه لبخط هارون وإملاء موسى هشتم اصل عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن
عبد الله الأنصاري قال دخلت على فاطمة عليها السلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من
ولدها فعددت اثني عشر آخرهم القائم وثلاثة منهم محمد وثلاثة منهم علي شرح

فا در قطعه دوت برای تعریض است ضمیر اخرهم و ضمیر منهم راجع بالاوصیاست و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام
داخل همه ضمیر نیست و لهذا گفته و ثلثة منهم علی و عدد کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الوصیة من لدن آدم
چنین است و اربعة منهم علی و بنابراین ضمیر راجع باثنی عشر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
از جابر بن عبد الله انصاری که گفت رفتم نزد فاطمه علیها السلام و پیش او لوحی بود که در آن نامهای اوصیا
از جمله فرزندان فاطمه بود پس شمردم اسامی که میان آن بود پس از دیدن لوح شمردم دوازده امام را آخر
قایم آل محمد است سه کس از ایشان مسمی بمحمد است و سه کس از ایشان مسمی بعلی است نهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال ان الله ارسل محمدا صلی الله علیه و آله الی الجن و الانس و جعل من بعده اثنی
عشر وصیا منهم من سبق و منهم من بقی و کل وصی جرت به سنة و الاوصیاء الذین
من بعد محمد علیهم السلام علی سنة اوصیاء عیسی و کانوا اثنی عشر و کان امیر المؤمنین علی سنة
المسیح شرح مراد بجری و کل وصی جنس مصیبت است میتلا بود که مراد تخصص باشد یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستی که الله تعالی فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله بسوی جن و انس و گردانید بعد از او
دوازده وصی بعضی ایشان گذشتند و بعضی ایشان مانده اند و هر وصی جاری شده است با او روشی از روشهای
الهی مثل اینکه اوصیای موسی همه حکومت داشتند و اوصیای عیسی همه مظلوم بودند خواه در جمیع عمر
و خواه در بعض عمرها و اوصیائی که بعد از محمد علیهم السلام بوده اند بر روش اوصیای عیسی اند و بودند اوصیای
عیسی بن مریم دوازده و بود امیر المؤمنین علیه السلام بر روش مسیح در اینکه بطعام موافق اهل تقیه بود در اینکه
حواریین داشت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و مانند ایشان مثل حواریین عیسی و نیز مثل
محمد ابن کثیر در اینکه بعضی اعدا او دشمن بودند و بعضی حق او انکار کردند دهم اصل عن ابی جعفر
الثانی علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لابن عباس ان لیلة القدر فی کل سنة و انه
ینزل فی تلک اللیلة امر السنة و لذلک الامر ولاة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال
ابن عباس من هم قال انا و احد عشر من صلبی ائمة محدثون شرح مضمونه این گذشت در حدیث
دوم باب جعل بکم یازدهم اصل و بهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه
آمنوا بلیلة القدر انها تکون لعلی بن ابی طالب و لولده الاحد عشر من بعدی شرح و منقولات بهذا
سند حدیث سابق است از امام محمد تقی علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب خود را ایمان آورید
تصدیق کنید باینکه آن می باشد برای علی بن ابو طالب و برای فرزندان او که یازده اند بعد از من با ضمنی که نزول

ملائکه

١٩٤

ملائکه را بامام زمان مخصوص بزمان من نیست و بعد از من خواهد بود برای دوازده کس مذکوره
دوازدهم اصل و بهذا الاسناد ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لابی بکر یوما لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و اشهد ان رسول الله صلی الله
علیه و آله مات شهیدا و الله لیأتینک فایقن اذا جاءک فان الشیطان غیر متخیل به
فاخذ علی بید ابی بکر فاراه النبی صلی الله علیه و آله فقال له یا ابا بکر آمن بعلی
و باحد عشر من ولده انهم مثلی الا النبوة و تب الی الله مما فی یدک فانه لا حق لک
فیه قال ثم ذهب فلم یر شرح متخیل بخاء با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل
باب تفعلات التخیل در آمدن کسی بصورت دیگری انهم بفتح همزه یا بکسر همزه است ضمیر ذهب راجع بابو بکر
لم یر بصیغه مجهول غایب مضموم العین معتل اللام از باب منع است ضمیر مستتر راجع بمجموع ایمان و تقریرات
فاعل تقدیر و عبارت که منقولات که چون ابوبکر باو قضا گفت جواب داد که عمر بن هاشم را تو هنوز امر
مباحثی ما از جماعت و عامی کردیم چون می قایم که بر کردیم یعنی و منقولات بهمان سند از امام محمد
تقی علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گفت ابوبکر را روزی البته گمان مکن آنان را که کشته
شدند در راه الله تعالی مرده گان بلکه زنده اند نزد صاحب ایشان روزی داده میشوند و گواهی میدهم که
رسول الله صلی الله علیه و آله رفت از دنیا کشته شده در راه الله تعالی و منقولات که از نقل
امانت داد و بگرید رضا آن عوض کرد تا آخر بیاید از دنیا رفت بخدا قسم که هر آینه می آید البته نزد تو
پس یقین بدانکه اوست وقتی که آید نزد تو چه بدرستی که شیطان بصورت او متخیل نمی شود
شنیدی چون گفت علی بسا ابو بکر را پس نمود او را نبی صلی الله علیه و آله پس گفت او ای ابو بکر ایمان
آور بعلی و بیازده امام از فرزندان او اینکه ایشان مثل منند در جمیع کمالات مگر نبوت و توبه کن
بسوی الله تعالی از خلافتی که غصب کردی دست داری چه بدرستی که شان اینست که نیست حقی ترا در آن امام محمد
تقی علیه السلام گفت پس ابو بکر رفت نزد رفیق خود برای مشورت پس صلاح دید نشد ایمان و توبه
نماند که مبنی نیست که او بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بابی بکر باشد و مبنی بود که لم
بتشدید بصیغه ماضی معلوم با بضم باشد و ضمیر از لم یعنی در دنیا متخیل شیطان کسی را باشد
دیر بفتح با و بکسر نقطه و تشدید زاء با نقطه یعنی متعصب شد بخاطر آن عمر باشد و تفصیل این در حدیث

بابی بکر گفت واشعار بر طبق آن خوانند کویت در کتاب ارشاد القلوب دیلمی سیزدهم اصل
سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول الاثنا عشر الامام من آل محمد کلهم محدث من ولد رسول الله
صلی الله علیه وآله وولد علی بن ابی طالب علیه السلم فرسول الله وعلی علیهما السلم هما الوالدان شرح
مضمونه ازین مفهوم حدیث ششم چهاردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال یکون تسعة ائمة
بعد الحسین بن علی تاسعهم قائمهم شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم که گفت می باشد
نه امام بعد از حسین بن علی نهم ایشان ایستاده بکار حکومت از جمله ایشان پانزدهم اصل سمعت
ابا جعفر علیه السلم یقول نحن اثنا عشر اماما الحسن والحسین ثم الائمة من ولد الحسین علیهم
شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت ما دوازده امامیم از جمله آن دوازده است حسین بعد از او
امامان از جمله اولاد حسین علیهم السلم شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله انی واثنی عشر من ولدی وانت یا علی زر الارض یعنی اوتادها وجبالها بنا اوتد الله
الارض ان تسیخ باهلها فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدی ساخت الارض باهلها ولم ینظروا
شرح وانت عطف بر ولدی است یا عطف بر اثنی عشر است بنابر آنکه فاطمه علیها السلم داخل اثنی عشر
باشد و موید این احتمالات فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدی و میتواند بود که بر سبیل تغلیب باشد
یا مبنی بر این باشد که داماد در حکم فرزند است یا مبنی بر این باشد که می آید در باب آینده که چیزی که
که گفته شود در وی باشد در فرزند وی باشد همچنانست که در لغت و نظر این فقره می آید
آیه الرز بفتح زاء بی نقطه و تشدید زاء با نقطه مصدر باب نصر بمعنی محکم کردن چیزی تا حرکت نکند
و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است چون اصل آن مصدر است بصیغه مفرد است با وجود آنکه بمعنی جمعست
یعنی اوتادها وجبالها کلام امام محمد باقر علیه السلم است و مراد این است که حاصل در کلام سابق بمجاز است شرح
بسین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و خاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب از باب ضرب است شرح
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلعم بدرستی که من و دوازده از جمله اولاد
من و تو ای علی ساکن کنندگان زمینیم مراد میخهای زمین است که کوههای زمین باشد بیان آنکه
ببرکت ما میخ کرده الله تعالی زمین را یعنی که منع کرده از اینکه حرکت کند با اهلش کوهها پر فرو رفته
زمین دوازده از اولاد من حرکت میکند زمین با اهلش برداشتن کوهها از زمین و مهلت داده نمیشوند
اهل زمین [illegible] یعنی که هر هلاک میشوند هفدهم اصل قال رسول الله صلعم من ولدی

اثنی عشر نقیبا نجباء محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق یملأها عدلا کما ملئت جورا
شرح من ولدی بر سبیل تغلیب است و مانند آنست که بیان شد در شرح حدیث گذشته چه یکی از ائمه علی
الاولاد نیست النقیب کلهم جماعت و مراد اینجا که بهترین العالمین است که ذکر نباشد [illegible] بیشتر
بجویر اختلاف معنی [illegible] شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله از جمله اولاد من دوازده
کاهن [illegible] کرده [illegible] ملایکه اند [illegible] الهام الهی اند آخر ایشان
بر پا دارنده حق [illegible] چنانچه پر شده از ظلم هیجدهم اصل عن کرام
قال حلفت فیما بینی وبین نفسی ان لا آکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم آل محمد فدخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم قال فقلت له رجل من شیعتکم جعل الله علیه ان لا یأکل طعاما
ابدا حتی یقوم قائم آل محمد قال فصم اذن یا کرام ولا تصم العیدین ولا ثلاثة التشریق ولا اذا کنت
مسافرا ولا مریضا فان الحسین علیه السلم لما قتل عجت السموات والارض ومن علیهما والملائکة فقالوا
یا ربنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتی نجدهم عن جدید الارض بما استحلوا حرمتک وقتلوا صفوتک
فاوحی الله الیهم یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی اسکنوا ثم کشف حجابا من الحجب فاذا خلفه محمد واثنا
عشر وصیا له علیهم السلم واخذ بید فلان القائم من بینهم فقال یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی بهذا
انتصر لهذا قالها ثلاث مرات شرح کرام بکسر کاف و تخفیف راء بی نقطه یا بفتح کاف و تشدید راء با وجود این روایت
ازو [illegible] شرح [illegible] الله علیه [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
بفتح عین بی نقطه و تشدید جیم مصدر باب ضرب [illegible] آورده [illegible]
بر سبیل استعاره تمثیلیه باشد برای مبالغه در بدی قتل حسین علیه السلم و مبالغه در قدرت الله
الله تعالی بر انتقام و مبالغه در وجوب انتقام از قاتلان و بر سبیل حقیقت [illegible] بعضی باشد
باشد و نظیر این در قرآن و حدیث بسیار است مثل ان یقول له کن فیکون و مثل یقول لجهنم هل
امتلأت الجد بفتح جیم و تشدید دال با نقطه مصدر باب نصر استیصال یا دو ما استحلوا صفت
ضمیر مستتر در قالها راجع بالله تعالی است راجع بامام علیه السلم یعنی روایت است از کرام
گفت نذر کردم میان من و خودم که نخورم طعامی در روز هرگز تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد
داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفتم او را مردی از شیعه شما واجب ساخت [illegible] که نخورد
طعامی در روز هرگز تا ایستد قائم آل محمد گفت پس روزه بگیر [illegible] و روزه مگیر در عید

وعهد فرزند او نه سر روزه ششم و هفتم که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه باشد در منی بالطلاق
نزد وقتی که ساوی باشی بنا بر اینکه نذر مقید بعض نشده و وقتی که بمانی باشی مراد امت که قائم
قائم در زمان تو نخواهد شد چه بد رستی که حسین علیه السلام چون کشته شد فریاد بر آوردند آسمانها
زمین است و ملایکه پس گفت ای صاحب کل اختیار ما رخصت ده ما را در هلاک این جمع تا بر اندازیم ایشان
از روی زمین بسبب طرف شدن ایشان حرمت ترا و کشتن ایشان خالص دوستان ترا پس وحی فرستاد
الله تعالی بسوی ایشان که ای ملایکه من وای آسمانهای من وای زمین من ساکن باشید بعد از آن برداشت
پرده از میان حجابها پس ناگاه دیدند آن پرده محمد بود و دوازده وصی که اوصیا اند علیهم السلام و گرفت دست فلان را
که قائم است از میان ایشان پس گفت ای ملایکه من وای آسمانهای من وای زمین من بسبب این انتقام میکشم
برای این عمل گفت الله تعالی این عبارت را که باین انتقام میکشم برای این سه بار **حدیث دوم اصل** کنت انا
و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی ابی جعفر علیه السلام فی منزله بمکة فقال محمد بن عمران سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول نحن اثنا عشر محدثا فقال له ابو بصیر سمعت من ابی عبد الله علیه السلام فحلفه مرة
او مرتین انه سمعه فقال ابو بصیر لکنی سمعته من ابی جعفر علیه السلام **شرح** بودم من و ابو بصیر
و محمد بن عمران خادم امام محمد باقر علیه السلام در منزل محمد بن عمران در مکه پس گفت محمد بن عمران شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت ما دوازده محدث که شنیده ملایکه در شب قدریم پس گفت او را ابو بصیر
آیا شنیدی از امام جعفر صادق علیه السلام پس قسم داد او را یکبار دو بار که او شنیده است پس گفت ابو بصیر
من شنیدم آن را از امام محمد باقر علیه السلام قسم دادن برای اینست که مردم باور کنند که حق است تا او دیگر اظهار
کند شنیدن خود را چه بسیار بعضی از مردم فریب داده غیبت و دروغ میکنند چنانچه گذشت در حدیث ششم
باب صد و بیست و چهارم اصل باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه و کان فی ولده او ولد
ولده فانه هو الذی قیل فیه **شرح** این باب است در بیان اینکه وقتی که گفته شود در حق کسی چیزی که نباشد
آن چیز در آن مرد بر سبیل حقیقت و باشد در فرزند او یا در فرزند فرزند او پس بدرستی که آنچه از آن است
که گفته شده در آن مرد بر سبیل مجاز در این باب سه حدیث است **حدیث اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا سویا مبارکا یبرئ الاکمه و الابرص و یحیی
الموتی باذن الله و جاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث عمران امرأته حنة بذلک وهی ام
مریم فلما حملت کان حملها بها عند نفسها غلاما فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها

انثی

انثی و لیس الذکر کالانثی ای لا یکون البنت رسولا یقول الله عز و جل و الله اعلم بما وضعت فلما
وهب الله لمریم عیسی کان هو الذی بشر به عمران و وعده ایاه فاذا قلنا فی الرجل منا شیئا فکان فی
ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلک **شرح** غلاما منصوب بنزع خافض است بتقدیر بغلام و کلام حمل
باشد احتیاج بتقدیر نیست ظاهرا و لا یکون البنت رسولا تفسیر است که کلام الذکر و الکلام الانثی برای تغییر جنس
و این کلام از قبیل نفی لازم برای دلالت بر نفی ملزوم باشد یا تعجب که بحسب ظاهر نفی ما شده بود از ذکر ما شنیده
خواهد بود و حال آنکه این باطل است بلکه انثی مانند ذکر است در احکام الهی و این مبنی بر اینست که
تشبیه دلالت بر نا بعیت مشبه و متبوعیت مشبه به میکند و تکالیف الهی بتوسط رسل که مردانند متوجه
میشود تا ایشان بزنان برسانند چنانچه گفته الرجال قوامون علی النساء و اگر زنان رسول شوند
بر عکس خواهد شد ذکر نمیکند الله عز و جل برای اینها عادت بانیست کما قلنا انها کلام مادر مریم
و ما بعد کلام الله تعالی است و در قرآن کلام الله تعالی در میان کلام مادر مریم در آمده و اشارت
باین میشود بیت در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب هجدهم که باب الحائض تقضی الصوم و لا تقضی
الصلوة است و صاحب مفتاح و تابعان او را اهل عربیت الغلام الذکر و لا الانثی را برای عهد خارجی گرفته
و انا بن کلام الله تعالی گرفته اند و ضعتها انثی برای تعجب و واهب لک ذکرا است و لیس الذکر کالانثی برای
تعجب و مجاعله رسولا است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی وحی
فرستاد بسوی عمران پدر مریم که من خواهم بخشید ترا پسری صحیح اعضا و برکت داده شده و بسبب
کور مادر زاد را صاحب برص و زنده میکند مرده را بحکم الله تعالی و خواهم کرد او را رسول بسوی
بنی اسرائیل یعنی که اولاد عوت ایشان میکند چنانچه رسول آخر الزمان مبعوث بجمیع بود اما اولاد
اهل مکه و حوالی آن کرد چنانچه گفته در سوره انعام لتنذر ام القری و من حولها پس حکایت کرد
زن خود حنه را یا بچه مادر مریم است که گذشت در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام
که وهی بهیبه بالعربیة پس شاید که دو نام داشته باشد پس چون آبستن شد بمریم بود آبستنی او بمریم
خود آبستنی به پسری پس چون زائید مریم را گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زائیدم او را
دختر و نیست پسر مانند دختر در تکالیف الهی بلکه بر عکس است مراد از آنست که دختر رسول نمیتوانست بود میگوید
عز و جل در سوره آل عمران و الله تعالی داناتر است بآنچه زائید یعنی که این دختر همان مرادست که موعود تو
نه باعتبار معنی ظاهر روی حقیقت بلکه باعتبار رعایت نوعی از اتحاد میان آدمی و آنکه از افتاده شده برای

بعنایت سلطنتی در این نوع تعبیر بوجه بخشید الله تعالی مریم را عیسی شنع عیسی اکه بشارت داده بآ
عمران و بتصدیق کرده او را آن پس فرمود که بنابر بعنایت مصلحت کوئیم دو بودی ان ما جزئی مثل اینکه
آل محمد است و مثل اینکه گفته شود که امیر المؤمنین علیه السلام از اولاد آنحضرت اصحابی و سوالات چون باشند فرزند
او یا فرزند فرزند او پس بحکم نمی شمریدان بالمراد اینست که غلط نمی شمریدان را **دوم اصل** عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قُلْنَا فِي رَجُلٍ قَوْلًا فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا
تُنْكِرُوا ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ **شرح** اکثر این معلوم است از سابق و معنی تتمه اینست
که الله تعالی میکند آنچه را که خواهد و ذکر ابن برای دفع دخل است که کسی گوید که این مغیر خطالات
تعالی خوب کرده چنانچه در حدیث سابق مذکور شد و بنا بر آن کرده که در بعض کلمات خود مهمل
واده است خطاط مصالح الهی میکند **سیوم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَدْ يَقُومُ
الرَّجُلُ بِعَدْلٍ أَوْ بِجَوْرٍ وَيُنْسَبُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ قَامَ بِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ ابْنَهُ أَوِ ابْنَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ
فَهُوَ هُوَ **شرح** و ینسب الیه بمعنی و تقدیر الجهت و لم یکن حالات از ضمیر مستتر در ینسب و یکون
بصیغه معلوم باب تفعلات **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که گاهی برپا
می ایستد مرد بکاری که عدالت است یا ظلم است و گاهی منسوب او میشود عدالت یا ظلم و نکرده از آن
حقیقت پس کار این میکند از این سبیل حقیقت پسرش یا پسر پسرش بعد از وی پس آنچه کرده همان است که
منسوب شده بر سبیل مجاز **باب صد و بیست و ششم** بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ
هَادُونَ إِلَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ **شرح** این باب بیان این است که ائمه جمیع ایشان استادهاند بکار الله تعالی
و راهنمایانند بسوی الله تعالی علیهم السلام در این باب یک حدیث است **اول اصل** عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ أَتَيْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ فَقُلْتُ لَهُ عَلَيَّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقِيتُكَ
أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ
يَوْمًا ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ فَقَالَ يَا حَكَمُ وَإِنَّكَ لَهَاهُنَا بَعْدُ فَقُلْتُ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ
لِلَّهِ عَلَيَّ فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهَنِي عَنْ شَيْءٍ وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ فَقَالَ بَكِّرْ عَلَيَّ غُدْوَةً الْمَنْزِلَ فَغَدَوْتُ
عَلَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ **شرح** روایتست از حکم بن ابی نعیم که گفت آمدم امام بنزد امام محمد
باقر علیه السلام و او در مدینه بود پس گفتم او را بر من واجب است نذری میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم
که در اینجا نذر کرده ام اگر من ملاقات کنم ترا اینکه بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمدی

تا ابر پس جواب نداد مرا بچیزی پس اقامت نمودم در مدینه سی روز بعد از آن برخورد مرا در راهی پس گفت ای حکم
بعد روسی که تو هم اینجا هستی در این شهر هنوز پس گفتم من خبر دادم ترا بآنچه گردانیدم از الله تعالی بر
خود نذر پس امر نکردی مرا که در این شهر باش و نهی نکردی مرا از چیزی که نبودن در این شهر و جواب
مرا بچیزی از حقیقت آنچه سوال کردم پس گفت زود بیا نزد من اول صبح در منزل پس رفتم نزد
او پس گفت علیه السلام سوال کن از آنچه حاجت تست **اصل** فَقُلْتُ إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرًا وَ
صِيَامًا وَصَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقِيتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ
أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابَطْتُكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ
الْمَعَاشَ فَقَالَ يَا حَكَمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُلُّنَا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ قُلْتُ
فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ قَالَ كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَوَارِثُ السَّيْفِ قُلْتُ فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ
وَيَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَيَظْهَرُ بِكَ دِينُ اللَّهِ فَقَالَ يَا حَكَمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَقَدْ بَلَغْتُ خَمْسًا وَ
أَرْبَعِينَ سَنَةً وَإِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّبَنِ مِنِّي وَأَخَفُّ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ **شرح**
مقصود از این جوابها آنکه مقصد سایل معلوم است از سوال اول که همان است که در سوال آخر گفته یا
اینست که اگر مطلب تو از اینجا مت پس در مرابطه نزد هر امامی هست بلکه در اینجا مطلوبی بیشتر
چنانچه بیان شد در احادیث باب هفتاد و هشتم پس جزع و اضطراب از انتظار فرج خوبست و اگر مطلب
دنیاست تو از آن مطلب بهتر است صبر جمیل و جمیع بیان انتظار فرج و ترک جزع و اضطراب بهیچ
دال بصیغه مجهول باب ضرب است یا بتشدید دال بصیغه معلوم باب افتعالات و دال اول منقلب از تاء
الی الله تعالی بمعنی الی علم الله است وفات امام زین العابدین علیه السلام در سال نود و پنج هجری بوده و ولادت
امام محمد باقر علیه السلام در سال نود و پنج هجری بوده و ولادت امام محمد باقر علیه السلام در سال پنجاه و هفت
پس سن امام محمد باقر علیه السلام در وقت حدوث امامت برای او سی و هشت سال بوده و بعد از هفت
از حدوث امامت این کلام از وی صادر شده پس مراد اینست که حدوث امامت در من بنا بر اینکه سی و هفت
که امام در تو میدانی و الحال چهل و پنج سال دارم در سال سی و هشتم شروع و حدوث امامت صاحب
الامر در کوچکی میباشد یا مراد اینست که او در کوچکی غایب میشود و بعد از آن غایب شده امام و
در احادیث مقبل ان یقوم علیه السلام بغلام شروع چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب هفتاد و نهم که انه
لیغلام عتیبة پس معنی چون صاحب الامر باشم و ایضا چون امام محمد باقر و نه بوده و حال آنکه قائم خلدی

مشکل بوده از این علامت علیحده ساخته **شرح** پس گفتم بعد ستی که من کردم نیم برای الله تعالی جز
برخود نذری و روزه و صدقه میان رکن و مقام اگر من برخودم ترا ابکه بیرون نروم از مدینه
تا دامی که قائم آل محمد بیاید ... با شمشیر ... با هم تا ... که در بعضی ... کنم
معاش ... پس گفت ای حکم همه ایشان قائم است بکار الله تعالی گفتم پس ... موده شده ... حوادث
همه ایشان ... علم ... که محتاج بآنست ... مستنبط ... است گفتم پس ...
صاحب شمشیر ... سلاح ... سؤالات گفتم پس ... دشمنان الله تعالی ... عزیز ... مر شود
بر دوستان الله تعالی ... مبشود ... دین الله تعالی پس گفت ای حکم ... مر ... من آن ...
امر ... سال ... امامت ... رسیدم ... پنج سال ... که صاحب این کار ... کار
... است باعتبار ... خواه که در وقت امامت یا در وقت ... و سکینه
از من بر جست جا ... **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القائم فقال کلنا
قائم بامر الله واحد بعد واحد حتی یجیء صاحب السیف فاذا جاء صاحب السیف جاء بامر
غیر الذی کان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شد از قائم که کدام
است پس گفت هر کدام ما ایستاده بکار الله تعالی است یکی بعد از یکی چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول تا آنکه صاحب شمشیر ... آمده صاحب شمشیر آید ... کار دیگر ... باشد
که کار الله تعالی ... **سیم اصل** قلت لابی عبد الله علیه
السلام ... علی کل اناس بامامهم قال امامهم الذی بین اظهرهم وهو قائم اهل زمانه **شرح**
گفتم امام جعفر الصادق علیه السلام ... تفسیر قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل روزی که بطلبیم همه
با امام ایشان گفت امام ایشان ... است ... در زمان ایشان امام ...
خواه ظاهر و خواه غایب ... ایستاده بکار الله ... در زمان خود خواه ظاهر و خواه غایب **باب صلة**
هفتم اصل باب صلة الامام علیه السلام **شرح** این باب بیان ... امامت ... باب
حدیث **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من زعم ان الامام یحتاج الی ما فی ایدی الناس
فهو کافر انما الناس یحتاجون ان یقبل منهم الامام قال الله عز و جل خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزکیهم بها **شرح** ظاهر این حدیث ... این باب ... صدقه
بمعنی ... است بلکه ... باشد یا مخفی ...

باشد

تا شد و مراد دلیل راستی ... یاد وستی ... **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که
عوی کند که امام محتاج است بسوی مالی که در دستهای مردم است پس او کافر است یا ... الله تعالی
محتاج ... بالامام الخلیفة ... جز این نیست که مردم محتاجند که ... از ایشان امام
این ... الله تعالی در سوره توبه ... از اموال مومنان علامت صدقه ... که
از گناهان و خالص ... **دوم اصل** سمعنا ابا عبد الله علیه السلام
یقول ما من شیء احب الی الله من اخراج الدراهم الی الامام وان الله لیجعل له الدرهم فی
الجنة مثل جبل احد ثم قال ان الله یقول فی کتابه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
فیضاعفه له اضعافا کثیرة قال هو والله فی صلة الامام خاصة **شرح** شنیدیم از امام
جعفر صادق علیه السلام که میگفت که نیست هیچ ... محبوب تر نزد الله تعالی از بیرون کردن درهمها از
مال خود بسوی امام ... که الله تعالی ... برای عزت امام ... در بهشت مثل کوه
احد ... گفت ... که الله تعالی میگوید در قرآن در سوره بقره ... الله تعالی
قرض خوب ... الله تعالی از برای او ... گفت آن ... امامت
... که ... الله تعالی ... باعتبار ... که
آن محبوب تر است نزد الله تعالی از ... **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ان الله لم یسأل خلقه ما فی ایدیهم قرضا من حاجة به الی ذلک وما کان لله من حق فانما هو
لولیه **شرح** شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تعالی در قرآن در سوره
من ذا الذی یقرض الله ... از مردم آنچه ... در دست ... برای احتیاج
... باشد ... الله تعالی ... حق ...
... امامت ... که مراد ... آیت صله امام است **چهارم اصل** عن ابی ابراهیم
علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و
له اجر کریم قال نزلت فی صلة الامام **شرح** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام ... گفت ...
... قول الله عز و جل در سوره حدید ... الله تعالی ... بر ... که الله
تعالی آن ... **پنجم اصل** ...
عن الحسن بن میاح عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا میاح درهم یوصل به الامام

اعظم و رزقنا من اخذه یعنی روایتست از حسن بن صباح از پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق ع
ای صباح درهمی که یاری کرده شود بان امام بزرگترست باعتبار ثواب از کوه احد ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال درهم یوصل به الامام افضل من الفی الف درهم فیما سواه من وجوه
البر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک درهم که یاری کرده شود بان امام فاضلتر است
باعتبار ثواب از دو هزار هزار درهم که صرف شود در غیر آن از راههای نیکویی هفتم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول انی لآخذ من احدکم الدرهم و انی لمن اکثر اهل المدینة مالا ما ارید
بذلک الا ان تطهروا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه من هر آینه میگیرم
از یکی از شما شیعه امامیه درهم را و حال آنکه بدرستیکه من از جمله مالدارترین اهل مدینه ام اراده نمیکنم
بان گرفتن مگر اینکه شما پاک شوید از گناهان باب صد و بیست و هشتم اصل باب الفیء والانفال
و تفسیر الخمس و حدوده و ما یجب فیه شرح الفیء بفتح فا و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه
مصدر فاء یفیء برگشتن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلست و بوجه اصل آن مصدرست مفرد مستعمل شده
باوجود اینکه جمع مرادست الانفال جمع نفل بفتح نون و فتح فا بخشیده شده ها و مراد اینجا خداداده ها است
یعنی این باب بیان معنی فیء در اصطلاح شرعست و بیان معنی انفال در اصطلاح شرع و بیان تفسیر
خمس از مصرف و بیان منفعت خمس و شش قسم و بیان آنچه ادای خمس واجبست در آن و در این باب کلام مصنف
و بیست و هشت حدیثست کلام مصنف اصل ان الله تبارک و تعالی جعل الدنیا باسرها لخلیفته
حیث یقول للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة فکانت الدنیا باسرها لآدم و صارت
بعده لابرار ولده و خلفائه فما غلب علیه اعداؤهم ثم رجع الیهم بحرب او غلبة سمی
فیئا و هو ان یفیء الیهم بغلبة و حرب و کان حکمه فیه ما قال الله و اعلموا انما غنمتم
من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل فهو
لله و للرسول و لقرابة الرسول فهذا هو الفیء الراجع ما کان فی ید غیرهم فاخذ منهم
بالسیف و اما ما رجع الیهم من غیر ان یوجف علیه بخیل و لا رکاب فهو الانفال هو لله و
للرسول خاصة لیس لاحد فیه شرکة و انما جعل الشرکة فی شیء قوتل علیه فجعل لمن قاتل من
الغنائم اربعة اسهم و للرسول سهم و الذی للرسول صلی الله علیه و آله یقسمه علی ستة اسهم
ثلثة له و ثلثة للیتامی و المساکین و ابن السبیل و اما الانفال فلیس هذه سبیلها کانت

للرسول

للرسول علیه السلام خاصة شرح ان الله تبارک و تعالی تا آخر برای تمهید چیزیست که مذکور میشود بعد
بتمام که فاضل نصف خمس و فاضل زکوة مال امامست چنانچه ظاهر میشود که گرفتن آن از قبیل حکومت
نه از قبیل فتوی و گرفتن بتصدیق ضمیر خلفائه راجع بآدم یا راجع بابرار است و حاصل هر دو یکیست اعداء فی
بمعنی واوواتست و عطف ثم رجع بر غلب تفسیریست چه معنی رجوع بمعنی غلبه بیک چیز راجع میشود و لهذا در ما بعد
بحکم ظاهر اینست که او مرد او غلبه از غلط کاتبان باشد و مراد با ضمیر و هو ان یفیء راجع بفیء است و اشاره
باینکه فیء در اصل مصدرست که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده فی اخص مطلق است از غنیمت چه فیء چیزی را
که بمعنی غنیمت آید از دست مشرکان بغلبه و غنیمت چیزیست که بجنگ بدست آید از دست هر کس باشد
تجارات مثلا داخل غنیمتست و داخل فیء نیست و ظاهر عبارت مصنف که میآید اینست که بعضی از انواع
در تحت آیت غنیمت داخل نیست مثل [illegible] بدلیل خارجست و اگر کسی گوید که آن داخل فیء نیست
اینکه اینجا از قبیل یا رکاب بیان [illegible] و گوییم که ما آفاء الله در سوره حشر بسبیل استعاره است
ضمیر حکمه راجع بخلیفه است و ضمیر فیه راجع بفیء است و مراد اینست که چنانچه حکم الهی در این آیت بود
غیر از بعضی مال دنیا از ملکیت الله تعالی حکم امام نیز بر طبق حکم الهی بوده غیر از بعضی مال دنیا
از ملکیت امام فان لله بفتح همزه خبر مبتدای محذوفست بتقدیر فحق ان لله یا ان اول
برای تاکید آن در و اعلموا انما القربی بضم قاف و سکون راء بی نقطه و فتح با و یای نقطه
مقصوره مونث اقربست و بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب القرابه بضم قاف
کسی که فرزند او مانند فرزند دیگری باشد و مراد اینجا بقرابة الرسول معصومست و اشارتست باینکه
در آیت خمس نزلنا طاهره لام در و الیتامی و المساکین و ابن السبیل برای اشعار باینست
که ذکر ایشان در آیت خمس برای نفقه است نه برای مالکیت ایشان چنانچه گذشت در شرح
حدیث نهم باب صد و چهاردهم که در کلام ابو مالک و هشام اشارت باین هست و میتواند
که قرابه بفتح قاف مصدر باشد و بمعنی اسم فاعل باشد و بمعنی خویشان نزدیک باشد
و افراد آن با وجود اینکه جمع مرادست باعتبار این باشد که اصل آن مصدرست موافق
احتمال دوم می آید در حدیث چهارم این باب پس قول جوهری و صاحب قاموس که گفته اند
قرابه بفتح قاف بمعنی ذو قرابه از کلام عامه است غلط است چنانچه جوهری در عصبه گفته
عصبة الرجل بنوه و قرابته لابیه [illegible] در نسخ صحاح بیا و یک نقطه و تا و دو نقطه در بالاست

باو بكنند نيست تا جمع و ضبط شد مثل غريب و غرايبة في ميان مساكين و فقرا مي آيد در حديث چهارم
در شرح ولا يضرون التي اخذت تا آخره يوضعف بصيغه مجهول از باب انفعالات و فاعل محذوف و ...
عليه السلام است لا بجاف تشد دواندن اسب در سواري واو متعدي بيك مفعول است وجوه بانقد بحيل
براي تعديه است و در اينجا متعدي بدو مفعول شده و مفعول اول محذوف است و ظرف تا بتقدير فاعلات
لم يوجفوا العسكر عليه بخيل **يعني** بدرستي كه الله تبارك و تعالى كرد آينده جميع مال زمين را براي جانشيني
خود در جايي كه ميگويد ملايكه را ميگويد در سوره بقره كه بدرستي كه من خواهم كرد آينده در زمين جانشيني
باين معني كه چنانچه من مالك جميع مال زمينم او مالك باشد بنيابت من شد جميع مال زمين براي آدم
و كرد بعد از آدم براي جانشينان او فرزندان او و جانشينان او در خلافت الهي يكي بعد از يكي چنانچه گفته
در سوره ص يا داود انا جعلناك خليفة في الارض پس آنچه غالب شدند بر آن دشمنان خلفاي
الهي و بعد از آن برگشت بسوي ايشان بجنگ و غالب شدن بر آن نامش ميشود فيء در اصطلاح شرع و فيء
در اصل بيت كه برگرديد چيزي بسوي خلفاي الهي بغالب شدن و بجنگ و بحيث حكم امام در فيء
الله تعالى حكم كرده و گفته در سوره انفال و بدانيد كه آنچه جمع بدست آورد بد هرچه باشد پس خمس
اينست كه از الله تعالى است بخمس آن و از رسول است و از صاحب خويشي نزديكي رسول است كه امام
باشد و يتيمان و مسكينان و مسافر محتاج پس خمس از الله تعالى است و از رسول است و از ... رسول است
كه وصي او باشد پس اينست فيء كه بضعي را جمع است و جزا اين نيست كه را جمع ميگويند كه بود در دست غير ايشان
پس گرفته شد از آن جماعت جبر بشمشير و اما آنچه برگشت بسوي رسول و اوصياي او آنكه دوانيده شود بر آن
اسپان و شتران سواري لشكر پس آن داخل انفالات آن از الله تعالى و رسول است و پس نيست هيچ كس را
در آن شريكي با اين معني كه چهار خمس آن لشكر داده نميشود و جزا اين نيست كه كرد اينرا شده شريك لشكر در
چيزي كه جنگ كرده شد بر آن پس برمي گردانند اينرا براي لشكري كه جنگ كرده از جمله غنيمتها است
كه خيبر بين مفتوح العنوه است چهارم حظ از براي رسول يكي حظ و آن حصه از رسول است صلى الله
عليه و آله حصه ميكند از اين بر شش حصه حصه از آن اوست با اين معني كه ميان او و معني او ... نيست و پنج حصه
از يتيمان و مسكينان و مسافران محتاج است از قبيل نفقه و اما انفال پس نيست اين دو شي را ... آن
و دانفال از رسول عليه السلام و پس مخفي نماند كه در حقيقت فرقي نيست ميان انفال و ميان خمس جز آنكه
ضعف خمس و فا بنفقه سال ايتام و مساكين و ابن السبيل نكند امام عليه السلام از انفال نفقه ميدهد اگر

از نصف

از نصف خمس چيزي زياد بر نفقه ايشان باشد از امام است چنانچه مي آيد در حديث چهارم اين باب ليكن
مصنف رحمه الله اين را گفته بر طبق آنچه در سوره انفال است چه در آيت خمس قسمت واقع شده و در آيت انفال
نه براي افاده اينكه در اكثر نصف خمس وفا بنفقه سال ايشان ميكند اگر مردم خمس را دهند و نظر به اين است
كه در باب قسمت مواريث تا هي و انثى در حصه ميبرد يكي باعتبار فرض و ديگري باعتبار رد مثل اينكه
شخصي فوت شود و مادري و دختري از او بماند دختر نصف ميبرد و مادر سدس ميبرد باعتبار فرض و باقي
بايشان حساب ... بر ايشان ميشود **اصل** وكانت فدك لرسول الله صلى الله عليه وآله خاصة
لانه عليه السلام فتحها وامير المؤمنين عليه السلام لم يكن معهما احد فزال عنها اسم الفيء ولزمها
اسم الانفال وكذلك الآجام والمعادن والبحار والمفاوز هي للامام خاصة فان عمل
فيها قوم باذن الامام فلهم اربعة اخماس وللامام خمس والذي للامام يجري مجرى الخمس
ومن عمل فيها بغير اذن الامام فالامام ياخذه كله ليس لاحد فيه شيء وكذلك من عمر
شيئا او اجرى قناة او عمل في ارض خراب بغير اذن صاحب الارض فليس له ذلك فان شاء
اخذها منه كلها وان شاء تركها في يده **شرح** تفسير اين مي آيد در شرح حديث پنجم اين باب و امير
منصوب است و واو بمعني مع است يا براي عطف بر ضمير لا بارز است يا مرفوع است و واو براي عطف بر ضمير مستتر
فتحها است و چون ضمير منصوب ظاهرا است احتياج بتاكيد بضمير منفصل نيست **يعني** و بود فدك از رسول الله
صلى الله عليه و آله بتنهائي كه مخصوص او باشد چه او عليه السلام فتح كرد فدك را با امير المؤمنين عليه السلام نبود
با ايشان هيچ يك پس زايل شد از فدك نام فيء و لازم فدك شد نام انفال باين معني كه يكي از جمله انفالات
و همچنين فدك است در اينكه داخل انفالات نيستانها و معدنها و درياها و صحراها و انفال از امام
بتنهائي كه مخصوص او باشد پس اگر عمل كنند در انفال مثل معدنها و غير آن با جمعي پس حضرت امام
از ايشان است چهار خمس و يك خمس حاصل و آن از امام است بلكه يك خمس و آنچه از امام است برود در راه يك خمس
غنيمت باين معني كه نصف آن از يتيمان و مساكين و ابن السبيل ميدهد بعنوان نفقه سال چنانچه مي آيد در
حديث چهارم اين باب و هر كه عمل كند در انفال بي رخصت امام پس امام ميگيرد حاصل آن را كه در آن بعمل
نيست هيچ يك را از جماعتي كه بي رخصت كار كرده اند در آنچه حاصل كرده اند چيزي و همچنين كسي كه آباد
كند چيزي را با اين معني كه آنرا آبادان كند يا جاري سازد كاريزي را يا كار ميكند در زمين خراب بي
رخصت صاحب زمين پس جايز نيست آن كس را اين كار كه كرده پس اگر خواهد امام و صاحب زمين ميگيرد

زمین را زرع کند یعنی باینمعنی که کار کرده زمین میکرد و اگر خواهد وا میگذارد زمین را در عوض
واجرة المثل را میگیرد باینمعنی که اجرة المثل کار کرده را نمیگیرد و ممکن است که مراد اجرة المثل زمین
بی کار کرده باشد **اول اصل** سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول نحن والله الذین عنى
بذی القربى الذین قرنهم الله بنفسه وبنبیه علیه السلام فقال ما افاء الله على رسوله من اهل
القرى فلله وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین منا خاصة ولم یجعل لنا
سهما فی الصدقة اکرم الله نبیه واکرمنا ان یطعمنا اوساخ ما فی ایدی الناس **شرح**
شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت ما اهل بیت رسول علیه السلام آن جمعیم که خواسته الله تعالى
بلفظ ذی القربى مراد اینست که بلفظ ذی القربى مراد امام است یکی بعد از یکی را خواسته چنانچه بیان
میشود در شرح حدیث پنجم این باب آن جمعیم که قرین کرده الله تعالى ایشان را با خود و نبی خود علیه السلام
بعد از یکی باین روش که گفته در سوره حشر آیه هر که فاید الله تعالى بر رسول خود از دست کفار
که اهل دهها اند مثل فدک پس آن الله تعالى است و از رسول است و از صاحب خویشی نزدیک است که
امیر المؤمنین و امامان بعد از ویاند هر یکی در زمان خود یتیمان و مسکینان باعتبار طعمه
مر ایشان ملکیت امام علیه السلام گفت مراد یتیمان و مسکینان از ما است و هیچ نکرد ما بهره الله تعالى
برای ما حصه در صدقه و منع کرده الله تعالى نبی خود را و منع کرده ما را از اینکه طعمه دهد ما را چرکهای
آنچه در دست مردم است که صدقه باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله جل وعز
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربى قال هم قرابة رسول الله
صلى الله علیه وآله والخمس لله وللرسول صلى الله علیه وآله ولنا **شرح** قرابة بضم قاف و جوه
جمع است بجای جمع مستعمل شده و بعضی قاف بفتح میخوانند بود چنانچه بیان شد در شرح کلام مصنف
ضمیر هم راجع بذی القربى است و جمع برای بیان اینست که در هر زمانی یکی میباشد و مراد یکی بعد از
یکی است **بیع** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره انفال و بدانید که
بعضی بدست آورید هر چیز باشد پس از الله تعالى است پنجیک آن و از رسول است و از خویشی نزدیکتر
رسول است گفت مدلول ذی القربى منحصر است یکی بعد از یکی هستاد رسول الله صلى الله علیه و آله
و آن پنجیک از الله تعالى و از رسول صلى الله علیه وآله و از ما و اوصیای رسول است **سیوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام الانفال ما لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب او قوم صالحوا او قوم اعطوا

بایدیهم وکل ارض خربة وبطون الاودیة فهو لرسول الله صلى الله علیه وآله وهو للامام
من بعده یضعه حیث یشاء **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت انفال که در سوره انفال
مذکور است چیزیست که دوانیده نشده بر او اسپان لشکر و نه شتران سواری لشکر مراد ملک و اموال
آنست که رسول و امیر المؤمنین بتنهائی گرفته اند یا زمینی جمعی که مصالحه کرده و بعضی املاک خود را
واگذاشته اند یا مال جمعی که داده اند بدست خود مثل جزیه و هر زمینی خراب شکم درها بدل
از رسول الله صلى الله علیه وآله است و آن از امام است بعد از وی میگذارد از هر جا که میخواهد **چهارم**
اصل عن العبد الصالح قال الخمس من خمسة اشیاء من الغنائم والغوص ومن الکنوز
ومن المعادن والملاحة یؤخذ من کل هذه الصنوف الخمس فیجعل لمن جعله الله له ویقسم
الاربعة الاخماس بین من قاتل علیه وولی ذلک ویقسم بینهم الخمس على ستة اسهم سهم
لله وسهم لرسول الله صلى الله علیه وآله وسهم لذی القربى وسهم للیتامى وسهم
للمساکین وسهم لابناء السبیل فسهم الله وسهم رسول الله صلى الله علیه وآله لاولی الامر من
بعد رسول الله صلى الله علیه وآله وراثة وله ثلاثة اسهم سهمان وراثة وسهم مقسوم
من الله وله نصف الخمس کملا ونصف الخمس الباقی بین اهل بیته فسهم لیتاماهم وسهم لمساکینهم
وسهم لابناء سبیلهم یقسم بینهم على الکتاب والسنة ما یستغنون به فی سنتهم فان
فضل عنهم شیء فهو للوالی وان عجز او نقص عن استغنائهم کان على الوالی ان ینفق
من عنده بقدر ما یستغنون به وانما صار علیه ان یمونهم لان له ما فضل عنهم **شرح**
گذشت در شرح کلام مصنف احتمال اینکه چون در آیت خمس تکرار لام در والیتامى والمساکین و ابن
السبیل نیست کل خمس مال امام است و نفقه ایشان بر امام واجبست و بنا بر این تقسیم خمس بشش قسم از
باب مصلحت خواهد بود ابن شبابخ بتوابع لفظی الکمل بفتح کاف و فتح میم کامل تقسیم بینهم على الکتاب
مجهولاتست و ضمیر مستتر در تقسیم راجع بنصف خمس است ما در ما یستغنون موصوله و عبارتست از
و محلا منصوبست تا مفعول مطلق یقسم باشد **پنجم** روایتست از امام موسى کاظم علیه السلام گفت خمس در
پنج چیز است **اول** چیزهائی که بغنیمت از دست مردم بدست آمده باشد و آن بر دو قسم است یکی غنیمت
لشکر بر از دست کفار بدست آورده دیگری چیزی که بغنیمت از دست مردم غیر مشرک بدست
باشد مثلا ... مجادلات ... تا آنجا که ... از مردم ...

که از نفقه زیاد میماند بجز و خرج حاصل زراعت از دست مردم است **دوم** مراد به وما نده آن
که بعد از رفتن دنیا حاصل شود نه از دست مردم **سیم** کنجها که بدست می آید نه از دست مردم **چهارم**
آنچه از معدن بدست آید نه از دست مردم **پنجم** آنچه از ملک زاید بدست آید نه از دست مردم که
میشود از هر یک از این اقسام خمس بیرون کرد اینچه میشود برای آنکه کرد اینچه از الله تعالی برای آن خمس
کرده میشود چهار خمس که باقی میماند بیان آنکه جنگ کرده بر سر آن و آن در غنیمتی است که فی است آنکه
بعمل آورده اند و آن در غنیمتی است که جز فی است و در چهار چیز دیگر است که جز غنیمت است که
میشود آن خمس بیان جمعی که کرد اینچه الله تعالی خمس را برای ایشان بر شش حصه از الله تعالی است بدلیل
الله تعالی ذکر خود در آیت خمس کرده و در آیت زکوة نکرده و ذکر مراد بیان محض مالکیت جمیع اموال عالم
میبود در هر دو آیت مذکور میبود و حصه از رسول الله صلی الله علیه و آله و حصه از امیر المؤمنین در نقاه
او و امام از اولاد او بعد از او و حصه از یتیمان و حصه از مسکینان و حصه از راه گذاران بر بعد از
رسول حصه الله تعالی و حصه رسول الله برای زیادتی با مارت بعد از رسول الله است و میراث آن
از رسول و او است پس حصه دو حصه با اعتبار ارث و یک حصه قسمت علیحده شرع برای او از جانب
الله تعالی در زمان رسول و از امام است نصف خمس بالتمام و نصف خمس باقی حصه میشود میان خویشان امام
با بنو عش که حصه برای یتیمان ایشان است و حصه برای مسکینان ایشان است و حصه برای راه گذاران ایشان
حصر کرده میشود میان ایشان بنا بر قرآن و سنت رسول بقدری که بی نیاز میشوند با آن در آن سال
پس اگر زیاد آید از قدر نفقه سال ایشان چیزی پس آن از امام است و اگر بهمه ایشان نرسد یا بجهت
آنکه کم باشد قابل قسمت عدد ایشان نباشد یا قابل قسمت باشد اما کمی کند از نفقه که بی نیاز
ایشان در آن واجب بر امام که نفقه دهد از مال خود بقدری که بی نیاز شوند با آن وجز این
که کرده واجب بر امام اینکه نفقه دهد ایشان را برای اینکه از دست آنچه زیاد ماند از ایشان از آن امام
که هر که در صورت زیادتی زیاد بر امیر برای خلافت الهی در صورت کمی نقصان میکند و این
وجه در زکوة نیز جاری است چنانچه می آید که فان فضل من ذلک رد الی الوالی تا آخر **اصل** وانما
جعل الله هذا الخمس خاصة لهم دون مساكين الناس وابناء سبيلهم عوضاً لهم من صدقات
الناس تنزيها من الله لهم لقرابتهم برسول الله صلى الله عليه وآله وكرامة من الله لهم
عن اوساخ الناس فجعل لهم خاصة من عنده ما يغنيهم به عن ان يصيرهم في موضع الذل

والمسكنة

والمسكنة ولا بأس بصدقات بعضهم على بعض وهؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم
قرابة النبي الذين ذكرهم الله فقال وانذر عشيرتك الاقربين وهم بنو عبد المطلب
انفسهم الذكر منهم والانثى ليس فيهم من اهل بيوتات قريش ولا من العرب احد
ولا فيهم ولا منهم في هذا الخمس من مواليهم وقد تحل صدقات الناس لمواليهم وهم والناس
سواء ومن كانت امه من بني هاشم وابوه من سائر قريش فان الصدقات تحل
له وليس له من الخمس شيء لان الله تعالى يقول ادعوهم لآبائهم **شرح** خاصه مفعول له جعل است
و کلمه عطف بر تنزیها است و هؤلاء تا آخر برای بیان آنست که باعث سیادت و استحقاق خمس نسب
و عبد المطلب نسبت ملکه باعث آن خویش نزدیک رسول بودن است قرابت بفتح قاف بمعنی خویشان
چنانچه بیان شد در شرح کلام مصنف من مواليهم مبتداست و لا فيهم خبر مبتداست که مقدم شده و لا منهم
عطف بر لا فيهم است و مقصود تصدقات با جمعی که نیستند مثل ایشان حقیقة و نه مجازا فی هذا متعلق
بنظر فت و منهم است ذکر هاشم بجای عبد المطلب مبنی بر اینست که از هاشم بجز اولاد عبد المطلب
نمانده اند عوق و الذعاملکه برای طالبی و ماننده و نام بردن و مراد اینجا بعضی اولاد است چه اگر
مراد نام بردن می بود بجای لا بابهم با بائهم میبود و اینجا خطاب امام حسن و امام حسین و باقی
ائمه علیهم السلام بعنوان یابن رسول الله بسیار است **ترجمه** و جز این نیست که کرد اینچه الله تعالی این خمس
مخصوص برای خویشان امام نه مسکینان مردم دیگر و نه راه گذاران مردم دیگر کرد اینچه این خمس
عوض برای خویشان امام از تصدقات مردم برای بیرا کرده الله تعالی ایشان را بسبب خویشی ایشان با
رسول الله صلی الله علیه و آله و برای منزه کرده الله تعالی ایشان را از چرکهای مردم که تصدقات
است تا بر این آنکه کرد اینچه برای خویشان رسول و بر آنجا بنجود با جمعی که خود را بر این داخل کرده اند
حصه ها معلوم شود که از قبیل حکومتست نه از قبیل کفالت و داده ایشان را آنچه بی نیاز میکند ایشان را
با آن از آنکه کرد ایشان را در مرتبه خواری و گدائی و باکی نیست بتصدقات بعض ایشان بر بعض
دیگر و آن جمعی که کرد اینچه الله تعالی برای ایشان خمس را ایشان خویشان نبی اند آن جماعت که
مذکور کرده ایشان را الله تعالی با بنو عش که گفته در سوره شعرا و بترسان از عذاب الهی خویشان خود
که نزدیکترند در خویشی و ایشان فرزندان عبد المطلب اند خود شان نه متعلقان ایشان خواه
باشد عبد المطلب خواه زن خواه از خانه ها و از طوایف قبیله قریش و نه از اهل عرب هیچ کس

بر سبیل حقیقت داخل در ایشانند و هم بر سبیل مجاز در حکم ایشانند در استحقاق این خمس متعلقان ایشان

و کاهو حلال نمیشود تصدقات مردم دیگر برای متعلقان ایشان و متعلقان و باقی مردم برابرند و هم

باشد مادر او از فرزندان هاشم و بعید نیست از باقی قریش پس بعید نیست که صدقات مردم دیگر حلال شود

برای او و بنت او از خمس محروم بعید نیست که الله تعالی میگوید در سوره احزاب بخوانید ایشان را

رزق بسبب پدران ایشان یا بمعنی که اگر پدران ایشان هاشمی باشند رزق ایشان از خمس است و الا از صدقات

هر چند که مادر ایشان هاشمیه باشد **اصل** وللإمام صفو المال أن يأخذ من هذه الأموال صفوها

الجارية الفارهة والدابة الفارهة والثوب والمتاع بما يحب أو يشتهي فذلك له قبل القسمة

وقبل إخراج الخمس وله أن يسد بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل إعطاء المؤلفة قلوبهم

وغير ذلك مما ينوبه فإن بقي بعد ذلك شيء أخرج الخمس منه فقسمه في أهله وقسم الباقي

على من ولي ذلك وإن لم يبق بعد سد النوائب شيء فلا شيء لهم وليس لمن قاتل شيء من

الأرضين ولا ما غلبوا عليه إلا ما احتوى عليه العسكر وليس للأعراب من القسمة شيء وإن

قاتلوا مع الوالي لأن رسول الله صلى الله عليه وآله من عدوه دهم أن يستنفرهم فيقاتل

بهم وليس لهم في الغنيمة نصيب وسنته جارية فيهم وفي غيرهم **شرح** ان یاخذ عطف بیان

صفوات الاما احتوی برای استثنای منقطع است و میتواند بود که متصل باشد دهم بدال و نقطه

صیغه ماضی معلوم باب منع و مطالب دهم بفتح دال بی نقطه و سکون ها بمعنی اسم فاعل است بمعنی جمعی که

با مصدر بمعنی و فکر هنی و نسبت مجاز باشد ان هدایه بستنفر هم زاید است برای تکرار بمعنی آنکه

و سنته عطف بر اسم ان است **یعنی** و اما امام استخلاص اموال که فی باشد اینکه بگیرد از جمله این اموال فی خالص

مثل کنیز خوب و چارپای خوب و جامه و اثاث البیت یا آنچه خواهد و هرچه میل کند پس آن برای او جایز است

حصه کرده و جایز است او را که علاج کند به آن مال جمیع آنچه که ضرور میشود او را که مالی بدهد مال بجهة

بیگانه که اهل اولاد و اختیار اند تا از اهل قبایل بیشتر میشوند از جمله چیزها که ضرور میشود او را

پس اگر باقی ماند بعد از آن از غنیمت چیزی بیرون میکند خمس آن را پس قسمت میکند خمس را در اهل

کرتش صنف باشد و قسمت میکند باقی را بعد لشکر که جمع کرده اند مال را و اگر باقی نماند بعد از علاج ضرورت

چیزی پس چیزی برای لشکر نیست و نیست برای لشکری که حرب کرده اند چیزی از زمینها و نه مالی که غلبه کرده

و اگذاشته اند از بیرون لشکر و گریخته اند لیکن حصه ایشان در چیزیست که احاطه کرده بران آن لشکر

وبنت

٢٠٣

وبنت برای بادیه نشینان عرب از قسمت فی چیزی هر چند که حرب کنند از جانب امام چه بدرستیکه

رسول الله صلی الله علیه وآله مصالحه کرده با ایشان با این روش که واگذارند ایشان را در مواضع خود

از صحراها و نیایند بطلب علم دین بر این شرط که اگر فروگیرد رسول الله صلی الله علیه وآله را از جهة دشمن

او جمعی طلب کند ایشان را که بیرون کند عدد ایشان برهانیکه باشد ایشان را مصلحة بعوض

آمده باشد یا بمعنی که فی باشد حصه و روش که روان باشد در ایشان و در غیر ایشان یا بمعنی که ایشان

مانند مسلمانان باشند و مطلب حصه از فی **اصل** والأرضون التي أخذت عنوة بخيل ورجال

فهي موقوفة متروكة في يد من يعمرها ويحييها ويقوم عليها على ما يصالحهم الوالي على قدر

طاقتهم من الحق النصف والثلث والثلثين وعلى قدر ما يكون لهم صلاحا ولا يضرهم فإذا

أخرج منها ما أخرج بدأ فأخرج منه العشر من الجميع مما سقت السماء أو سقي سيحا ونصف

العشر مما سقي بالدوالي والنواضح فأخذه الوالي فوجهه في الجهة التي وجهها الله على ثمانية

أسهم للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب والغارمين

وفي سبيل الله وابن السبيل ثمانية أسهم يقسمها بينهم في مواضعهم بقدر ما يستغنون به في سنتهم

بلا ضيق ولا تقتير فإن فضل من ذلك شيء رد إلى الوالي وإن نقص من ذلك شيء ولم يكتفوا

به كان على الوالي أن يمونهم من عنده بقدر سعتهم حتى يستغنوا ويؤخذ بعد ما بقي من

العشر فيقسم بين الوالي وبين شركائه الذين هم عمال الأرض وأكرتها فيدفع إليهم أنصباؤهم

على ما صالحهم عليه ويؤخذ الباقي فيكون بعد ذلك أرزاق أعوانه على دين الله وفي مصلحة

ما ينوبه من تقوية الإسلام وتقوية الدين في وجوه الجهاد وغير ذلك مما فيه مصلحة

العامة ليس لنفسه من ذلك قليل ولا كثير **شرح** ظاهر حدیث اول باب پنجم کتاب الایمان و الکفر

که باب المؤمن و علاماته و صفاته است آنست که فقرا و مساکین اینجا باشد که فقرا در دیه‌ها

میکنند و مساکین برای شکستگی دلها نهادند سائل و کم تردد **یعنی** و زمینها که گرفته میشود

از مشرکان به زور با سپاهیان و مشرکان و سواران پس آنها واگذاشته شده است با جمعی که داخل فی کار

میشود نیست و اگذاشته میشود در تصرف جمعی که آباد کنند آنها را و زنده دارند آنها را و بایستند

بران بر طرح که مصالحه میکند با ایشان امام بر قدر توانائی ایشان از جمله حق بر زمین که نصف حاصل

باشد و ثلث حاصل باشد و ثلث حاصل باشد و بر قدر آنچه برای ایشان مصلحت باشد و ضرر نرساند

ایشانرا مراد اینست که تعیین قدر منوط برای امام است مختلف میشود باختلاف وقتها و اهل آن

پس وقتیکه بیرون کرده شد از حاصل آن بعینها آنچه بیرون کرده شد مثل اجرت حاصلان و

وقت عمال و مصالح الاملاک یعنی آنچه از اخراجات زراعت ابتدا میکند امام پس میرود

از آنچه مانده بعد از وضع اخراجات ده یک را از مجموع باینمعنی که پس از وضع آنچه امام مصالحه

کرده از آنچه دیمی است و یا آب رودخانه و بیست و یک را از آنچه آب داده شده از چاهها بچرخها و نهرها

اکثر پس بیکره از ده یک و بیست یک را از امام پس روانه میکند از آن در دراهم که داده قرارداده

الله تعالی بر هشت حصه برای فقرا و مساکین و کارکنان بر تصدقات و جمعی از اهل قرار دینشان دین

اهل تسلیم نیستند و مستمال شده اند و بندگانی که در آزاد کردن ایشان و قرضداران و در راه الله تعالی که

جهادات باشد از جهاد و امثال آنست و در راه ابن سبیل اینها هشت حصه است که قسمت کرده میشود میان

هشت صنف در جاهای ایشان بامعنی که زکوة شهری در اهل استحقاق شهری دیگر قسمت نمیشود

بلکه در اهل استحقاق همان شهر قسمت میشود بقدریکه بی نیاز میشوند به آن در آن سال تا محتاج

دیگری بی تنگی و بی سختگیری پس اگر زیاد ماند از قدر بی نیازی ایشان چیزی بر گردانیده میشود

بسوی امام مخفی نماند که بر گردانیدن اشارت باینست که دیگر مال امام است و گرفتن امام از آن

قبل فقرا و گرفتن تصدق نیست بلکه از قبیل گرفتن مال خودست از کسی که محتاج بآن نباشد و ایضا

مخفی نماند که ظاهر این مخالف مشهور میان متاخرین است که مستحق در یکدفعه بقدر نفقه چندین سال

از زکوة میتواند گرفت و اگر کم کنند از قدر بی نیازی ایشان چیزی و اکتفا بعضی و بعض حرج

نتوانند کرد و واجبست بر امام که نفقه دهد ایشانرا از نزد خود بقدر وسعت معاش ایشان تا بی

نیاز شوند و گرفته میشود بعد از آنچه مذکور شد آنچه باقی مانده از عشر مثلا پس قسمت کرده میشود میان

امام و میان شریکان امام آن جمعی که ایشان کارکنان آن زمین اند و برزگران آن زمین اند پس داده میشود

بسوی ایشان حصه های ایشان موافق آن شرطی که مصالحه کرده امام با ایشان بر آن شرط مثل نصف و دو ثلث

و یک ثلث و گرفته میشود باقی مانده پس میباشد باقی مانده بعد از آنچه مذکور شد که مونت اهل استحقاق

باشد که صدقات شهر ایشان وفا نمیکند بمعاش ایشان و مثل مواجب لشکری که سرحد را میبندند برای الله

تعالی و در مصلحت آنچه عارض میشود امام را مثل قوت دادن اسلام و قوت دادن اهل اسلام در

جهاد و غیر آنچه مذکور شد از جمله آنچه در آن مصلحت جمیع مسلمانان است نیست برای امام از آن حاصل

زمین مفتوح العنوة کم و بیش باد مراد اینست که صرف خود میکند پس منافات ندارد با آنکه کل دنیا

زمین از امام است چنانچه بیان شد در احادیث باب صد و چهارم **اصل** وله بعد الخمس الانفال

والانفال کل ارض خربة قد باد اهلها وکل ارض لم یوجف علیها بخیل ولا رکاب ولکن

صالحوا صلحا واعطوا بایدیهم علی غیر قتال وله رؤوس الجبال وبطون الاودیة والآجام

وکل ارض میتة لا رب لها وله صوافی الملوک ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب لان الغصب

کله مردود وهو وارث من لا وارث له ویعول من لا حیلة له **شرح** بعد از خمس خاص حضرت است الانفال

جمع نفل بفتح نون و فتح فا بمعنی بخشیدنها و مراد اینجا عطاهای الهی است برسول و اوصیای او صلوات الله

علیهم السلام باد بباء یکنقطه و الف و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب ضرب البید والبواد

و بمعنی نیست شدن رؤس الجبال و مانند آن که مذکور است اینجا داخل انفال است اگرچه پیشتر قسمت دیگر گردد

شد الاودیه جمع وادی در هامون رودخانها ما کان عطف بیان صوافی است **یعنی** در جای املاک است

خاص انفال و انفال هر زمینی است که خراب است که ترک کرده اند آنرا اهل آن و هر زمینی است که در آن

برای زمین اسبان و شتران سواری لشکرها لیکن صلح کرده اند با امام اهل آن زمین صلحی و داده اند

بدست خود بجنگ و از امام است سرهای کوهها هر چند که در تصرف دیگران باشد و شکمهای وادی ها

و رودخانها و بیشهها و هر زمینی که آباد نشده باشد و صاحب نباشد آنرا و از امام است خاصهای

پادشاهان اهل شرک مراد هر چیزیست که باشد در تصرف ایشان نه از راه غصب مسلمانان یا اهل

عهد چه بدرستیکه مغصوب همه بر گردانیده میشود بسوی اهلش و امام وارث کسی است که نیست وارثی

بمعنی اینکه خویش و قرابت ندارد چنانچه می آید در حدیث مجالس و امام نفقه میدهد کسی را که وسیله برای

نفقه ندارد **اصل** وقال ان الله لم یترک شیئا من صنوف الاموال الا وقد قسمه فاعطی

کل ذی حق حقه الخاصة والعامة والفقراء والمساکین وکل صنف من صنوف الناس

فقال لو عدل فی الناس لاستغنوا ثم قال ان العدل احلی من العسل ولا یعدل الا من

یحسن العدل **شرح** و امام موسی کاظم علیه السلام گفت بعد ازین که الله تعالی و آنکه نشد چیزی از اقسام

مالها مگر بر جا که قسمت کرده آنرا پس داد پس بهر صاحب حقی حق او را خواه بنی هاشم و خواه باقی مردم

و فقرا و مساکین و هر قسمی از اقسام مردم و ابراز آن امام علیه السلام گفت اگر رعایت کرده شود

عدالتی که الله تعالی قرار داده در مردم با معنی که تمکین امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی کرده شود

هر آینه فی بیان میشن به رهم بعد از آن گفت بعد سیزده که عدالت الهی شبیه بن قرار نصاب است و عدالت الهی را بجا می آورد و مکر کسی که خوبی اند مسایل عدالت را اشارت است با بطال کرامت مخالفان که بعدل عمل می نمایند با وجود اقوال جهل او بمسایل دین و اقوال علم امیر المؤمنین علیه السلام **اصل** قَالَ وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي وَصَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ وَلَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى ثَمَانِيَةٍ حَتَّى يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثُمُنًا وَلٰكِنْ يَقْسِمُهَا عَلَى قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ عَلَى قَدْرِ مَا يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ بِقَدْرٍ لِسَنَتِهِ لَيْسَ فِي ذٰلِكَ شَيْءٌ مَوْقُوتٌ وَلَا مُسَمًّى وَلَا مُؤَلَّفٌ إِنَّمَا يَضَعُ ذٰلِكَ عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى وَمَا يَحْضُرُهُ حَتَّى يَسُدَّ فَاقَةَ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ وَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذٰلِكَ فَضْلٌ عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَةً إِلَى غَيْرِهِمْ **شرح** من در من اصناف تبعیضیه است کل اضافه اصناف بالثمانیه از قبیل اضافه موصوف بصفت باشد و بیانیه است کل اضافه لامیه باشد و از قبیل اضافه فرد بکل باشد ما در ما یقیم مصدریه است بقدیم ضمیر و تنوین است و ظرف متعلق به یقیم است لسنته صفت قدر است مشار الیه ذلک در دو جا قدر السنت است و در سیم قدر ما یری است الموقوت بقاف و تاء دو نقطه در بالا چیزی که معین باشد بحسب عقل المسمی چیزی که تصریح بآن شده باشد بحسب نقل المؤلف بضم و سکون همزه و فتح لام و فاء بصیغه اسم مفعول باب افعال چیزی که مستمر شده باشد و مألوف باشد اگر چه معین بحسب عقل یا نقل نباشد اِن بکسر همزه و تخفیف نون شرطیه نیست چه او ما ضی است بلکه بمعنی اذا است چنانچه مذهب کوفیین است عرضوا بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ما ضی مجهول باب تفعیل است و ضمیر مفعول اول و نایب فاعل است المال مفعول دوم و عبارت از فضل است اللام بغیر ضد تصریح و مراد اینجا محروم کردن کسانی است که حاضر اند آنچه را نکرد صیغه دیگری حمل بجا و بی نقطه بصیغه ما ضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع به رسول است و ضمیر بارز منصوب متصل راجع بمال است و جمله استینافیه بیانی عرضوا المال است **یعنی** امام موسی کاظم گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله قسمت میکرد صدقات اهل صحرا را در مستحقین اهل صحرا و صدقات اهل شهر را در مستحقین اهل شهر و قسمت نمیکرد میان ایشان برابر بر هشت حصه تا میداده باشد اهل هر حصه را هشت یک ولیکن قسمت میکرد صدقات را بر مقدار جمعی که حاضر میبودند نزد او از هشت صنف بر مقدار وفا داشتن هر صنفی از ایشان که حاضر بود بمقدار یکم برای سال او صنف کافی باشد نیست در این باب چیزی که معین باشد و تفاوت بر اختلاص و اوقات نکند بحسب عقل و نه بحسب نقل و بحسب استمرار

در سؤال اخبار این بیت که میگذاشت نزد هر کس فقیر سال را بر مقدار یکه مصلحت میدید و معاش جمعی که حاضر میشدند نزد او از هشت صنف ما یحتاج جمعی از مستحقین را و ترتیب کند زیادتی آمد لا بعد زیادتی محروم میشدند از آن مال زیادتی بیان آن این که ما بمیکرد آن مال زیادتی را بسوی غیر ایشان از مستحقان زکوة در موضعی دیگر **اصل** وَلَا الْأَنْفَالَ إِلَى الْوَالِي وَكُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَمَا كَانَ افْتِتَاحًا بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ صلعم فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ **شرح** و کل عطف بر الانفال است معاش دادن امام رعیت را و کلمه که جمعی خصم خود را بسوی آن خوانند و بعد اختمانات المعلوم تا آخر گذشت در حدیث اول باب صد و دوم **یعنی** و اختیار انفال مفوض بسوی امام است و همچنین هر زمینی که مفتوح شد در روزگار نبی صلی الله علیه و آله تا آخر الزمان خواه افتتاح آن افتتاح بدعوت ایمه ظلم باشد خواه بدعوت اهل عدالت باشد چه بسبب آنکه عهد رسول الله صلی الله علیه و آله در باب انفال و در باب زمین مفتوح العنوه و در باب معاش دادن امام رعیت را در پیشینیان و در پسینیان یک عهد است چه بسبب آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد خیف در منی بعد از سفارش مردم با تباع ایمه مسلمین و لزوم جماعت چنانچه گذشت در حدیث اول باب صد و دوم گفت مسلمانان برادران همدیگرند برابر است خونهای ایشان و کوشش میکنند در وفای عهدی که نزدیکترین ایشان در مرتبه ایشان کند **اصل** وَلَيْسَ فِي مَالِ الْخُمُسِ زَكَاةٌ لِأَنَّ فُقَرَاءَ النَّاسِ جُعِلَ أَرْزَاقُهُمْ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَجُعِلَ لِلْفُقَرَاءِ قَرَابَةِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِصْفُ الْخُمُسِ فَأَغْنَاهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ وَصَدَقَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَلِيِّ الْأَمْرِ فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ النَّاسِ وَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ قَرَابَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا وَقَدِ اسْتَغْنَى فَلَا فَقِيرَ وَلِذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَالِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْوَالِي زَكَاةٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ وَلٰكِنْ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءُ تَنُوبُهُمْ مِنْ وُجُوهٍ وَلَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ كَمَا عَلَيْهِمْ **شرح** قرابة در هر دو جا بفتح قاف است چنانچه بیان شد در شرح کلام مصنف و صدقات النبی مبتدا است و ولی عطف بر النبی است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر و صدقات النبی و ولی الامر مفروغ و مراد بصدقات النبی و ولی الامر انفاق در صورت عجز یا نقصان است چنانچه بیان شد در ما بعد و بعض حتی کان ان عجز ان ینقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده

نکنند و زکوة کما ان نقص من ذلك شيء ولم يكتفوا به كان على الوالي ان يمونهم **شرح**
و نیست در مال خمس که نزد امام مانع باشد تا بگذارد زکوة چه بدرستی که فقرا مردم غیر بنی هاشم
کرد آن بنحو شرع در فقرهای ایشان در مالهای مردم برهشت حصه که بیان شد در این حدیث بر فقرای
کرده فقرای خویشان رسول را بنصف خمس از نصف صدقات مردم دیگر و معاش خود داد بنهای بنی صلی الله علیه
و آله در نصف خمس و امام زمان بعد از آن زمان معلوم مقررات در صورتیکه نصف خمس با زکوة قوت
معاش مردم نکند پس چنانکه فقیر از فقرای مردم دیگر و چنانکه فقیر از فقرای خویشان رسول صلی الله
صلی الله علیه و آله مکرر چنانکه در بیان شد پس هیچ بی معاش نیست برای آنکه بنوع بر مال النبی صلی
علیه و آله قبل امام زکوة باشد یعنی که چنانچه زکوة واجب نیست خمس نیز واجب نیست چه بدرستی که
که قوت معاش باشد و لیکن بر بنی و اوصیای او چیزی چند واجب است که صرف میشود از آن
چند مراد صدقات در صورت عدم وفای نصف خمس و زکوة بمعاش مردم مانند [illegible]
الجهاد و غیر ذلک است و کاه برای بنی و امام نفع حاصل میشود از آن راه چنانچه خرج [illegible]
واقع میشود اشاره است بانکه در صورتیکه نصف خمس یا زکوة زیاد باشد از معاش فقرا
سال از آن زیادتی از بنی و اوصیا است و الجهاد مثلا عقب دهمان آورند و آنها از بنی
و اوصیا است **متن اصل** لما ورد ابو الحسن موسى عليه السلام على المهدي رآه يرد المظالم
فقال يا امير المؤمنين ما بال مظلمتنا لا ترد فقال له وما ذاك يا ابا الحسن قال ان الله
تبارك وتعالى لما فتح على نبيه صلى الله عليه وآله فدك وما والاها لم يوجف عليه بخيل
ولا ركاب فانزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله وآت ذا القربى حقه فلم يدر رسول الله صلى الله
عليه وآله من هم فراجع في ذلك جبرئيل عليه السلام وراجع جبرئيل عليه السلام ربه فاوحى الله اليه
ان ادفع فدك الى فاطمة فدعاها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها يا فاطمة ان الله
امرني ان ادفع اليك فدك فقالت قد قبلت يا رسول الله من الله ومنك فلم يزل وكلاؤها
فيها حياة رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** مهدی [illegible] است نام او محمد بن عبد الله
بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس است سیم از خلفای بنی عباس [illegible]
سال صد و پنجاه و هشت خلیفه شد و در محرم سال صد و شصت و نه وفات یافت المظالم جمع مظلمه بفتح
میم و سکون ظاء با نقطه و فتح و کسر و ضم لام آنچه بظلم گرفته شود فدک بفتح فا و فتح دال و [illegible]

نزدیک مدینه صاحب مجمع البیان گفته که دو روز آن از مدینه [illegible] و بعضی گفته اند
گفته اند در بهره [illegible] آن داخل خیبر نیست چنانچه جوهری و صاحب قاموس توهم کرده اند و بعضی گفته اند
گفته اند شهریست و قلعه [illegible] و نزدیک خیبر است و چون خیبر مفتوح شد اهل آن طلب
کردند که آن شهر را برسول دهند پس مخصوص او شد و تسمیه آن باسم فدک بن حام است چه او
اول در اینجا نزول کرد مخفی نماند که ظاهر ما والاها اینست که شهرها باشد و دهها تابع آن باشند
یعنی که مراد ما فی حکمها باشد لم یوجف صیغه معلوم از باب افعال است و ضمیر مستتر راجع برسول علیه السلام
باد و مجمل برای تعدیه مفعول مقدم است و مفعول اول محذوف است بتقدیر لم یوجف العسکر و اشاره
بقول الله تعالى در سوره حشر وما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى
واليتامى والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم بیان این مقام
[illegible] انچه گفتیم در شرح حدیث اول باب [illegible] شرح حدیث اول باب [illegible] و آت
ذا القربی حقه در مکه نازل شد چنانچه میآید در حدیث اول باب [illegible] کتاب الایمان و الکفر
فدک در مدینه شد پس مراد [illegible] اعلام وجوب عمل با آیت [illegible] حصول شرایط وجوب آن
نظیر اینکه کسیکه چندانکه مال [illegible] عمل با آیت و آتوا الزکوة واجب نیست و بعد از آن [illegible]
[illegible] واجب میشود و بعضی میگویند سوره بنی اسرائیل مکی است مگر چند آیت و از آنجمله است و آت
ذا القربى حقه چنانچه صاحب مجمع البیان نقل کرده القربی مونث اقرب است که افعل التفضیل است
و تانیث آن باعتبار اینست که موصوف آن قرابت است و قرابت نزدیکتر برسول آنست که
با وصایت و شرکت در علم جمیع احکام الهی باشد پس ذا القربی یعنی امام از جمله خویشان رسول
[illegible] مبنی بر اینست که در آن وقت هر کسی از اوصیا موجود بودند امیر المؤمنین و امام حسن و امام
حسین و اگر چه رسول علیه السلام میدانست که صاحب حق [illegible] امیر المؤمنین است چنانچه بیان شد
در حدیث دوم باب بیست و چهارم [illegible] اگر [illegible] بعد مصطفی نزدیک
[illegible] پس معنی ادفع فدک الی فاطمه اینست که نه بخود [illegible] حکم دادن بفاطمه
موافق مصلحت است **یعنی** و قتی که وارد شد امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی و دید مهدی را
که رد مظالم میکرد پس گفت [illegible] حال [illegible] بسوی ما پس گفت
او را [illegible] ای ابو الحسن گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی [illegible] فتح کرد بر پیغمبر صلی الله

فدك وتوابع آنرا ندوانيد براى اسپان لشكرها ونه شتران سوارى لشكرها پس وحى فرستاد
الله تعالى به پيغمبر صلى الله عليه وآله بموجب عمل سوره بنى اسرائيل كه در آن وآت ذا القربى حقه
حق او پس دانست رسول الله صلعم بعلم يقينى كه كيانند باين معنى كه كدام از ايشان دهد پس سوال
كرد از جبرئيل عليه السلام را سوال كرد جبرئيل عليه السلام صاحب كل اختيار خود را پس وحى فرستاد الله تعالى
بسوى رسول كه بده فدك را بفاطمه باعتبار اينكه رضاى امير المؤمنين عليه السلام وحق شفاى امام حسن
عليهم السلام در آنست پس طلب كرد فاطمه را رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت او را اى فاطمه بدرستى كه الله
تعالى امر كرده مرا كه دهم بتو فدك را يعنى فدك وتوابع آنرا پس گفت فاطمه بتحقيق قبول كردم اى رسول
الله از الله تبارك وتعالى واز تو پس هميشه وكلاى فاطمه در فدك وتوابع آن بودند در زمان حيات رسول
الله صلى الله عليه وآله **اصل** فَلَمَّا وَلِيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وُكَلَاءَهَا فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ
يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكِ بِذَلِكَ فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ فَخَرَجَتْ وَالْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا
عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ أَرِينِيهِ فَأَبَتْ
فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ وَمَحَاهُ وَخَرَقَهُ فَقَالَ لَهَا هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ
أَبُوكِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَضَعِي الْحِبَالَ فِي رِقَابِنَا فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ حُدَّهَا لِي
حَدٌّ مِنْهَا جَبَلُ أُحُدٍ وَحَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ وَحَدٌّ مِنْهَا سِيفُ الْبَحْرِ وَحَدٌّ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ
فَقَالَ لَهُ كُلُّ هَذَا قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ إِنَّ هَذَا كُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ أَهْلُهُ عَلَى رسول
اللَّهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَقَالَ كَثِيرٌ وَأَنْظُرُ فِيهِ **شرح** از جمله طعنهاى شيعه بر ابو بكر اينست كه او
از احكام الهى بيخبر بوده كه ... وكلا را ... طلبيده وحال آنكه تصرف ... دنيا ...
مدعى ... دليل ملكيت مطلق ومستند شهادت ديگران بر ملكيت مطلق متصرف در آنست
ولا هيچكس شهادت بر ملكيت كسى نميتواند داد وصاحب ... از علماى ... آورده اند كه فدك
... قَرْيَةٌ بِنَاحِيَةِ الْحِجَازِ أَفَاءَهَا اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ تَنَازَعَهَا عَلِيٌّ وَ
الْعَبَّاسُ فَسَلَّمَهَا إِلَيْهِمَا عُمَرُ مخفى نماند كه ... بظلم ابى بكر وبنا بر اين مفهوم ميشود
كه اين ظلم عمر بر فاطمه نيز بوده ... ابو بكر بوده كه اصلا نداده است ظاهرا ... اينست كه ...
كه عمر بن عبد العزيز نيز فدك را باولاد فاطمه كرد غلط باشد ... هذا اكثر ممالك محروسه كه

وقت در تصرف اهل اسلام بوده الجبال بجيم است ودر بعضى نسخ بحاء بى نقطه است واول مناسبتر است
... عريش بفتح عين بى نقطه وكسر راء بى نقطه وشين سه نقطه بوده از توابع مصر كه خرابست
بكسر سين بى نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين ... كنار دريا اكثر در كنار درياى عمان
ميشود دومة الجندل بضم دال بى نقطه وبعضى بفتح دال گفته اند ... حصاريست ميان مدينه و...
آن از مدينه پانزده روز واز كوفه ده روز راست ظاهر اينست كه در اينجا از كتاب كافى غلطى شده باشد
وبجاى اهله على خيل بايد على اهله **يعنى** پس چون خلافت كرد ابو بكر بيرون كرد از فدك وكلا
فاطمه را پس آمد فاطمه نزد او پس طلب كرد از او كه برگرداند فدك را بر فاطمه پس گفت او را بياور نزد من
سياهيرا يا سفيديرا كه گواهى دهد براى تو بآنچه گفتى كه فدك داخل ملك رسول بوده واو بتو داده آنرا
پس آورد امير المؤمنين عليه السلام را وام ايمن را كه كنيز رسول بود ... پس گواهى دادند
براى فاطمه كه ... فدك كه ملك رسول بوده وبفاطمه داده بامر الله تعالى پس
ابو بكر نوشت براى فاطمه ترك ... دخل در فدك را ...
بوده ... پس فاطمه بيرون آمد وآن نوشته با او بود چنانچه زنان ... كاغذ را
ميگيرند واو كاغذ در بيرون چادر داشت پس برخورد او را عمر پس گفت چيست اين كاغذ يا دختر محمد
... عداوت تام رسول بوده ونگفت يا بنت رسول الله صلعم ولهذا فاطمه نيز ابو بكر گفت
نوشته ايست كه نوشته از براى من پسر ابو قحافه عمر گفت بنما بمن آن كاغذ را پس ابا نمود از دادن كاغذ فاطمه
عليها السلام پس عمر ربود آن كاغذ را از دست او ونگاه كرد در آن پس آب دهن انداخت در آن كاغذ ومحو
كرد نوشته آنرا وپاره كرد آنرا پس گفت عمر فاطمه را كه مجموع آنچه در تصرف مسلمانانست يعنى اكثر
... با اسپان لشكرها ونه شتران لشكرها ... كه اگر فدك را بتو دهيم ...
... كه اكثر ممالك محروسه را بتو دهيم پس بگذار كه ريسمانها را در گردنهاى ما ...
... خلافت كنيم پس گفت امام موسى كاظم عليه السلام را مهدى كه اى ابو الحسن حدود فدك وتوابع آنرا ...
كن پس گفت حدى از آن كوه احد است وحدى از آن عريش مصر است وحدى از آن كنار دريا است وحدى ...
الجندل است پس مهدى گفت آيا فدك وتوابع آن جميع اينست كه گفتى ...
جمله چيزيست كه نرانيده بر اهل آن رسول الله صلى الله عليه وآله اسپان لشكرها ونه شتران سوارى لشكرها
مهدى گفت بسيار است ومن فكر ميكنم در آن **ششم اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَنْفَالُ وَهُوَ

و فی سورة الأنفال جدع الأنف **شرح** الانفال بکسر همزه مصدر باب افعال بخشیدن و مراد اینجا بخشیدن
الله تعالی چیزی را برسول و ذی القربی است و اشارت است بمضمون آیت سوره حشر ما افاء الله علی رسوله
که مذکور شد در شرح حدیث پنجم الجدع بفتح جیم و سکون دال بی نقطه و عین بی نقطه بریدن بینی و گوش
و مانند آنها **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بخشیدن الله تعالی در سوره حشر اموال را
برسول و بذی القربی آن است عطیه الهی برای شیعه ما که باعث میشود بطلان مذهب مخالفان و در سوره
انفال عبرت میدهد بینی مخالفان است اشارت است باینکه گرچه افاء الله علی رسوله را بذی القربی و یتامی خویشان
رسول علیه السلام دهند چنانچه در سوره حشر است دیگر نصیبی برای ائمه ضلالت نمیماند که باعث حکومت
چنانچه در حدیث سابق گذشت که عمر گفت تضعی الجبال فی رقابنا و باینکه اگر خمس غنیمت را بذی
القربی و یتامی خویشان رسول دهند چنانچه در سوره انفال است دیگر مالی برای ائمه ضلالت نمیماند
که باعث حکومت توانند کرد **هفتم اصل** عن الرضا علیه السلام قال سئل عن قول الله تعالی و اعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی فقیل له فما کان لله فلمن
هو فقال لرسول الله صلی الله علیه و آله و ما کان لرسول الله فهو للامام فقیل له أفرأیت
ان کان صنف من الاصناف اکثر و صنف اقل ما یصنع به قال ذاک الی الامام أرأیت
رسول الله کیف یصنع ألیس انما کان یعطی علی ما یری کذلک الامام **شرح** روایت است از امام
رضا علیه السلام راوی گفت پرسیده شد از قول الله تعالی در سوره انفال و بدانید که آنچه بغنیمت گرفته اید
از دشمنان پس بدرستیکه الله تعالی راست خمس آن و از رسولست و از صاحب قرابت نزدیک رسولست که امام
بعد از رسول باشد با یتیمان و مسکینان و ابن السبیل پس پرسیده شد که گفته شد او را که پس آنچه بود از الله تعالی پس برای
آن چه امام علیه السلام گفت برای رسول الله صلی الله علیه و آله است و آنچه بود از رسول الله پس برای امام است
پس گفته شد او را بخبر ده که اگر باشد صنفی از صنف که در تتمه آیت است بیشتر و صنفی کمتر چه کار کرده
میشود با خمس یعنی آن نصف خمس که از غیر امام است گفت این کار مفوض بسوی امام است خبر ده مرا
که رسول الله صلی الله علیه و آله چون میکرد آیا نه چنین بود که میداد هر صنفی را بر آن نهج که مصلحت
وقت دران میدانست باعتبار کثرت و قلت اصناف هم چنان است امام **هشتم اصل** عن ابی
جعفر علیه السلام انه سئل عن معادن الذهب و الفضة و الحدید و الرصاص و الصفر
فقال علیها الخمس **شرح** رصاص بفتح راء بی نقطه بر دو قسم است سیاه و آن سرب است و سفید و آن

قلعی

قلعیات **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که او پرسیده شد از معدنهای طلا و نقره و آهن و
رصاص و مس پس گفت بر آنها است خمس **نهم اصل** عن زرارة قال الامام یجری و ینفل و یعطی
ما شاء قبل ان تقع السهام و قد قاتل رسول الله صلعم بقوم لم یجعل لهم فی الفیء نصیبا
و ان شاء قسم ذلک بینهم **شرح** این حدیث موقوف است و مضمون آن این است که آن یکی از امیر شنیده
و تصریح با آن نکرده ضمیر بینهم راجع باهل سهام است و میتواند بود که راجع بقوم باشد یجری بر آید
بصیغه معلوم باب افعال است یا باب نصر یا باب تفعیل است **یعنی** روایت است از زراره که گفت امام اذن فی ...
میدهد و بخشش میکند و میدهد آنچه را که میخواهد پیش از آنکه قرار گیرد پنج سهم در فی تحقیق که جهاد
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله همراه جمعی که نکرد اینچنین برای ایشان در فیء حصه مثل اعراب چنانچه
مذکور شد در حدیث چهارم این باب مراد این است که اگر غنیمت قسمت نشود پس اگر بسبب مصلحتی که در وقت
بعید نیست ولشکر در بعض قت مانند اعراب بخواهند بود و اگر خواهد قسمت میکند فی را میان اهل
پس از اجرا و انفال و اعطا **دهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله تعالی و اعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی فقال ابو عبد الله علیه السلام بمرفقیه
علی رکبتیه ثم اشار بیده ثم قال هی و الله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل
لیزکوا **شرح** اکتفاء بلی بذکر آنچه مستحق امام است در بیت خمس و عدم التفات امام بباقی اصناف و
اشارت بسوی خمس و ذکر حلال کردن شیعه مو دیانت که جمیع خمس مال امام است و ذکر باقی اصناف
محجوب نفقات نفقات بمعنی موضع است الافاده بلی اذکره بمعنی آمده دخل بر خرج و نفقه را ...
آید در حدیث دهم و در عبارت از امام محمد باقر علیه السلام است و جعل بصیغه مجهولات و فاعل جعل
رسول الله است و ذکر ابی با آنکه مراد عموم است برای نفی احتمال تقیه است لیزکوا بصیغه جمع مذکر غایب معلوم
باب نصر یا مجهول باب تفعیلات **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در
سوره انفال و بدانید که آنچه بغنیمت گرفته باشید چه باشد پس بدرستیکه از الله تعالی است خمس آن و از رسول
و از صاحب قرابت نزدیک رسولست پس گذاشت امام علیه السلام دو آرنج خود را بر دو زانوی خود
بعد از آن اشارت کرد بدست خود بطرف سینه خود تا بیان کند که صاحب قربی در حدیث زمان منم و گفت
خمس از مواهب بعد از آن گفت غنیمت بجا آنچه کفایه است روز بروز غنیمت ایستند ... که پدرم
امام محمد باقر گردانیده شیعه تا پاک باشد او را در حلیت را مینگر که رسول علیه السلام روز بروز اندکی کرده .

انرا خمس جدا بیا و شکلات ضبط آن و مناط فایده سال را ساختند تا بلند نمیرسد شبهه آورده کما
شنوید **باز دهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخُمُسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ
أَوْ كَثِيرٍ **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از خمس پس گفت واجب است در هر چه سود کرده
مردم اندک یا بسیار مراد اینست که در غنیمت شرط نیست که قیمت آن بیست دینار طلا رسد چنانچه در غوص
و معدن شرط است و موید این است حدیث بیست و یکم **دوازدهم اصل** كَتَبْتُ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ
تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَمَا حَدُّهَا رَأْيَكَ أَبْقَاكَ اللَّهُ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِبَيَانِ ذَلِكَ لِكَيْ لَا أَكُونَ
مُقِيمًا عَلَى حَرَامٍ لَا صَلَاةَ لِي وَلَا صَوْمَ فَكَتَبَ الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا
وَحَرْثٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةٍ **شرح** تعلمنی بصیغه معلوم مخاطب باب افعال یا باب تفعیل
بمعنی امر است رأیک مبتداست ابقاک الله جمله معترضه است ان تمن خبر مبتداست و جمله مستانفه است
بمعنی امر است لکیلا ... درمما تبعیضیه است تفید بصیغه مخاطب باب افعال است ذکر تجارت و حرث بر سبیل
مثال است و مقصود هر چیزیست که بیع بهم رسیده باشد مثل منافع کاروکو و مانند آنها
پس عطای که دیگری با کسی بخشد داخل نیست چنانچه ظاهر حدیث بیست و دوم است بعد الغرام
بمعنی است که مفهوم شد از تفید و جایزه عطف بر الغرامات و مراد عطای اینکس بیگانه
شرح نوشتم به امام علیه السلام که تو باعث شوم اعلام کنی مرا که چیست فایده که در او خمس واجب است
تفسیر فایده قرار داد خاطر جمع شود ... تا الله تعالی این باشد که منت نهی بر من به بیان آنچه
مذکور شد تا نباشم با ایادی حرامی که با آن حرام نماز درست نباشد برای من و درست نباشد
روزه پس نوشت فایده آنچه چیزیست که کسب میکنی از آن برای خود بیع و سود از نفع او در
در زراعت بعد از خرج سرتیب خود و عیال و بعد از عطای که به بیگانه کنی یا بیمی کرده خرج
همین چنین و بعد آنچه باقی ماند معنی فایده است **سیزدهم اصل** كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُمُسُ
أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَؤُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ فَكَتَبَ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ **شرح** نوشتم بسوی امام محمد تقی
علیه السلام خمس را بیرون کنم از مال خود پیش از وضع خرج یا بعد از وضع خرج پس نوشت که بعد از وضع
خرج میتواند بود که مراد بخرج در اینجا بحارات و منافات و مانند آنها مجموع خرج تحصیل
آنها و خرج سال باشد و در غنایم و کنج و معدن و غوص و لولوه تحصیل باشد و بس
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ

فَإِنَّ لَنَا

فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا **شرح** روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر چیز که جنگ کرده شود بر سر آن بر شهادت اینکه مستحق عبادتی نیست بجز
الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است یعنی غنیمت که لشکری که مدعی اسلام باشند احاطه بآن کنند بزور
که از ما است خمس آن و حلال نمیشود برای هیچیک که چیزی بخرد از غنیمت تا آنچه خمس را داده هست چیزی تا
رسد بسوی ما حق ما که نیز مستثنی است از شیا به تفصیل آنچه می آید در حدیث شانزدهم و میتواند بود که
امامیه مستثنی باشد از احد **پانزدهم اصل** عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ قَالَ طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ فَدَخَلْتُ أَنَا وَرَجُلٌ
مَعِي فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ أُحِبُّ أَنْ تَحُلَّ بِالْمَسْأَلَةِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَبَاهُ
بَنُو أُمَيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَلَا يُحَلِّلُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي
أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ فَإِذَا ذَكَرْتُ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا
يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ وَكُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ
مِنْ وَرَائِي فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ قَالَ فَقُمْنَا وَخَرَجْنَا فَسَبَقَنَا مُعَتِّبٌ إِلَى النَّفَرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ
يَنْتَظِرُونَ إِذْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ ظَفِرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ بِشَيْءٍ مَا ظَفِرَ بِمِثْلِهِ
أَحَدٌ قَطُّ قِيلَ لَهُ وَمَا ذَاكَ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ **شرح** امر به دخول دو کس دو کس بر یعنی بوده که امام علیه السلام
میدانسته که حال دو کس که اول داخل شدند مخالف حال دیگران است با عتبار اینکه آن دو کس از عمل
بنی امیه توبه کرده بودند و دیگران در عمل برای ایشان بوده اند احب بصیغه مضارع معلوم مضاعف متکلم
وحده از باب افعال است تحل بجای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف متکلم وحده از باب افعال است
تحل بجای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف مخاطب باب نصر است احلال بفتح حا گشودن گره با د
بالمسئلة مراد الثات تقدیم قلیل بر کثیر از برای ترقی است الذی مفعول به ذکرت است و بعد
نیز بجای ذکرت الذی ذکرت رد الذی و ما بین رد بفتح دال و در نقطه و تشدید دال بی نقطه مصدر باب
نصر مفعول به ذکرت است یفسد بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است علی بمعنی بجر و ضمیر متکلم
عقلی مفعول به یفسد است ما در ما انا فیه میتواند بود که موصوله و فاعل یفسد باشد و از قبیل وضع ظاهر
در موضع مضمر باشد بنابر اینکه در یفسد ضمیر مستتر نباشد و ضمیر فیه راجع بما و انا فیه باشد و میتواند
که نافیه باشد و جمله مستانفه بیانی باشد بنابر اینکه در یفسد ضمیر مستتر باشد و ضمیر فیه راجع بالذی

باشد من درمس و ناف بیان است وواو بفتح واو و راء بی نقطه والف ممدوده یعنی امام و خلف
آمده و مراد اینجا معنی اول است مثل و کان وراءهم ملک و جبار و تا ان عبد العزیز است و منافات ندارد
بالفظ کل چه گاهی مصداق قضیه کلیه قضیه شخصیه می باشد معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و فتح
تاء دو نقطه در بالا مکسوره و باء یک نقطه یعنی غلامان امام جعفر صادق علیه السلام است و رفتن او بسوی
جماعت بیرون برای اذن دخول دو کس دیگر است ظفر یافتن عبد العزیز باینچه دیگری هرگز نیافته
باعتبار اینست که بی طلب او مطلب او حاصل شد و مطلب دیگری با طلب حاصل شد و در صورت طلب احتمال
عدم رضا می باشد چنانچه می آید در حدیث بیست و هفتم **یعنی** روایتست از عبد العزیز بن نافع که گفت
با جمعی غلام زادگان خلفای بنی امیه طلب رخصت دخول بر امام جعفر صادق علیه السلام کردیم و فرستادیم
غلام او را بسوی او برای رخصت پس فرستاد بسوی ما که داخل شوید دو کس دو کس پس داخل شدیم
و مردی با من پس گفتم آن مرد را که دوست میدارم که تو سخن واکنی بسؤال با جمعی که تقاضا ابتدا بسؤال
کنی من جواب را بشنوم پس آن مرد گفت آری چنین میکنم پس ابن مرد گفت امام علیه السلام را فرزند شوم
جد ستی که پدر من بود از جمعی که اسیر کردند ایشان را خلفای بنو امیه و عمالها که باعث تحصیل مال
میشود با ایشان فرموده اند و تحقیق دانسته ام که بنو امیه بوده جای ایشان که حرام کنند بر مردم
مالی را که دیگران حلال کرده باشند و نه اینکه حلال کنند بر مردم مالی که بود بدیگران حرام کرده با
و نه بوده ایشان از جمله آنچه در تصرف ایشان است مالی کم و نه مالی بسیار و جز این نیست که آنچه در قبض
ایشان است مال شما است مراد اینست که چون اینرا دانستم ترک عمل ایشان کرده ام پس وقتیکه بخاطر
میرسانم آنچه را که بودم در آن که عمل از جانب خلفای بنی امیه باشد داخل میشود الله بخاطر کننده
خاطری که نزدیک است که فاسد کند بر من عقل مرا از خالقی که من در آنم پس امام علیه السلام گفت اگر دانسته که
حلیتی را آنچه بود بسبب عمل بنو امیه و آنچه تغییر کردی و هر که بود در زمانه حال تو که چنین است پس آن
در حلیت است از آن عبد العزیز گفت پس برخاستیم و بیرون آمدیم ابتدا پیش از آنکه بیرون رفتن معتب
جماعت نشسته که انتظار میکشیدند رخصت امام علیه السلام را پس گفت ایشان را که بتحقیق ظفر یافت عبد
العزیز بن نافع مطلبی که ظفر نیافت بمانند آن مطلبی هیچیک هرگز گفته شد معتب که وجه بود این
پس تعبیر کرد از برای ایشان که بابتکلم او سخن گوید و استدعا کرد امام علیه السلام او را حلال کرد **اصل**
فَقَامَ الثَّانِي فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَحَدُ مَا جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ

مِنْ سَبَايَا بَنِي أُمَيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَأَنَا
أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ فَقَالَ وَذَلِكَ إِلَيْنَا ذَلِكَ إِلَيْنَا مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ وَلَا أَنْ نُحَرِّمَ
فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ وَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ
أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ لَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ يَجِيئُنِي فَيَسْتَحِلُّنِي
مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمَيَّةَ كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ ذَلِكَ لَنَا وَلَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِقَلِيلٍ وَلَا
كَثِيرٍ إِلَّا الْأَوَّلَيْنِ فَإِنَّهُمَا غَنِيَا بِحَاجَتِهِمَا **شرح** و ذلک بتقدیر استفهام انکاری است الا
تا آخر التفات از تکلم بغیبت است غنیا بکسر نون بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و فتح یاء و الف
بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است الغیانه بفتح عین جز دادن و الغیان بکسر عین جز دادن که با
مطلوب است و میتواند بود که بضم عین بی نقطه و کسر نون و یاء دو نقطه در پائین بصیغه مجهول ماضی
وادی باب ضرب باشد العنوه بفتح عین دو ستی و مهربانی و میتواند بود که بفتح غین با نقطه و کسر نون
و یاء دو نقطه در پائین بصیغه معلوم ناقص یائی باب علم باشد الغنی بکسر غین و فتح نون و الف بی
نیاز بودن **یعنی** برخاستند دو کس پس داخل شدند بر امام علیه السلام پس گفت یکی از آن دو فرزند شوم
جد ستی که پدرم بود از جمله اسیران خلفای بنی امیه و بتحقیق دانستم که بنی امیه نبوده ایشان را از آنچه در
مالکم و نه مالی بسیار و من میخواهم که گردانی مرا از مالی که بعمل از جانب ایشان بهم رسید در حلیت پس امام
علیه السلام گفت و آیا حلال کرده مفوض بسوی ما است نیست آن مفوض بسوی ما جایز نیست ما را که حلال
و نه اینکه حرام کنیم تا امر الهی نباشد پس بیرون آمدند آن دو مرد و غضبناک شد امام علیه السلام پس
داخل نشد بر او هیچیک از آن جماعت ما در آن شب مگر آنکه ابتدای کلام با او کرد امام علیه السلام با بیهوش
که گفت که آیا تعجب نمیکنید از فلان کس که می آید نزد من پس طلب حلیت میکند از من از آنچه کردند بنی
امیه با جمعی که ترک عمل ایشان نکرده بر طلب حلیت آن بجای طلب حلیت خلافت بنی امیه است گویا که او
میکند که آن حلال کرده بنی امیه بدست ما است و منتفع نشد هیچیک در آن شب بکم و نه بسیار مگر
دو کس اول چه بدرستی که ایشان جز داده شدند بآنچه مطلب ایشان بود **ثالث و ثم اصل** عن عزیز بن
الکناسی قال قال أبو عبد الله عليه السلام تدري من أين دخل على الناس الزنا قلت لا أدري
جعلت فداك قال من قبل خمسنا أهل البيت إلا شيعتنا الأطيبين فإنه محلل لهم لميلادهم
شرح المیلاد بکسر میم وقت ولادت و مراد اینجا مکان ولادت است یعنی امهات الاطیبین عبارتست از

که خمس و غنیمت حقوق ادا نمیکنند لا ام لمیلادهم یعنی فی است یعنی روایتست از ابو بصیر که گفت که
امام جعفر صادق علیه السلام بابا عبد الله گفت که چون داخل شد بر ایشان گفتم میان تو و بابت [illegible] گفت اذ
خمس ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و علیهم با جمعی که آنها [illegible] خمس [illegible] و لهذا [illegible] بوده اولاد کنیزان
مردمست مگر شیعه ما که اما [illegible] حلال کرده شده برای ایشان [illegible] ولد ایشان
که کنیزان باشد مراد اینست که کنیزی که اسیر کنند [illegible] خمس [illegible] باشد و شیعه امامیه [illegible] خمس
آن حلال است برای ایشان [illegible] و بر غیر شیعه امامیه حلال نیست اگر کسی وطی غیر شیعه وطی بشبهه
بر جز زنا باشد کریم استحقاق ذوی القربی بعض خمس را منصوص علیه است در قرآن و مذهب
ابوحنیفه و اهل عراق که میگویند سهم ذوی القربی ساقط است [illegible] و ابو بکر [illegible] منع سهم ذوی القربی
و اصحاب رسول [illegible] مخالف صریح قرآنست [illegible] و آیت خمس را شنیده
نباشد دانسته [illegible] مگر شیعه امامیه که محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف [illegible]
[illegible] دانسته اند امامت امام عالم بجمیع احکام [illegible] جز ذوی القربی عالم بجمیع احکام
احکام نیست [illegible] امام [illegible] واحد صحیح [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حلال کردن امام [illegible]
[illegible] ذکر یتامی و مساکین و ابن السبیل [illegible] آیت خمس برای نفقه است [illegible]
بودن ایشان ولا احلال کردن امام کافی نیست در حلال بودن **هفدهم اصل** قال لی
ابو عبد الله علیه السلام نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال ولنا صفو المال
شرح گفت مرا امام جعفر صادق [illegible] که ما جمعیتیم [illegible] فرض کرده الله تعالی در محکمات قرآن اطاعت ما را در آیت
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم برای ماست انفال و برای ماست خالص [illegible] که [illegible]
شده در حدیث چهارم این باب **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت لا وارث
له ولا مولی قال هو من اهل هذه الآیة یسئلونک عن الانفال **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که میمیرد [illegible] وارثی [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] گفت [illegible] از اهل این آیت که [illegible] انفال [illegible]
[illegible] داخل انفال و مال امام است [illegible] که ظاهر [illegible]
اینست که امام مقدم است [illegible] **نوزدهم اصل**

عن ابی عبد

وکذلک
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الکنز کم فیه قال الخمس وعن المعادن کم فیها قال الخمس
وکذلک الرصاص والصفر والحدید وکل ما کان من المعادن یؤخذ منها ما یؤخذ من الذهب والفضة
شرح چون اکثر اطلاق معادن بر معدن طلا و نقره میشود بنا بر کلام سائل بر آنست و در کلام امام اشعار
باینست که معادنی که خمس دارد اعم از معادن طلا و نقره است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که پرسیدم او را از گنج که چند واجبست در آن گفت پنجیک و پرسیدم او را از معادن طلا و نقره که
چند واجبست در آن گفت پنجیک [illegible] رصاص [illegible] مس [illegible] آهن [illegible] هر چیز که حاصل
شود باشد از معدنها [illegible] گرفته میشود از آنها آنچه گرفته میشود از طلا و نقره **بیستم اصل** عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلام قال ان اشد ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا رب
خمسی وقد طیبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم ولتزکو ولادتهم **شرح** روایتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت سخت تر آنچه در آن مردم در روز قیامت اینست که بر خیزد
[illegible] صاحب خمس [illegible] حلال کردیم [illegible]
[illegible]
حلال است چنانچه بیان شد در حدیث [illegible] **بیست و یکم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عما
یخرج من البحر من اللؤلؤ والیاقوت والزبرجد وعن معادن الذهب والفضة ما فیه قال اذا
بلغ ثمنه دینارا ففیه الخمس **شرح** والیاقوت [illegible] عطف [illegible]
بر اللؤلؤ [illegible]
[illegible]
یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از آنچه بیرون
می آید از دریا [illegible] و یاقوت و زبرجد [illegible] طلا و نقره که چه چیز واجبست
گفت [illegible] طلا [illegible] واجبست خمس **بیست و دوم اصل**
عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه یا سیدی رجل دفع الیه مال یحج به هل علیه فی ذلک المال حین
یصیر الیه الخمس او علی ما فضل فی یده بعد الحج فکتب علیه السلام لیس علیه الخمس **شرح** ابن
[illegible] علی بن مهزیار از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام
یعنی روایتست از علی بن مهزیار گفت نوشتم بامام علیه السلام [illegible] مردی داده شده [illegible]

که رج کند تا آن ابا واجب برای دو ده مال وقتی که میکرد بسوی او خمس یا واجب نیست بر انچه یا قیمانند
دو دو ستاو بعد از ج پس نوشت علیه السلم نیست بر او خمس اصلا اشاره است باینکه خمس در غنیمت است و داخل
داخل غنیمت نیست چه بسوی او اصل فتوح چنانچه بیان شد در اول این باب **حدیث سیم اصل** سَرَّحَ الرِّضَا
بِصِلَةٍ إِلَى أَبِي فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي هَلْ عَلَيَّ فِيمَا سَرَّحْتَ إِلَيَّ خُمُسٌ فَكَتَبَ إِلَيْهِ لَا خُمُسَ عَلَيْكَ فِيمَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ
الْخُمُسِ **شرح** التسریح بسین بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب منع روان شدن باذن
برای تقدیر است الصله هم که عطا و مانند آن سرحت بصیغه مخاطب باب تفعیل است **یعنی** روانه کرد
امام رضا علیه السلم مالی را بسوی پدرم پس نوشت بسوی او پدرم که آیا بر من در آنچه روانه کردی بسوی
من خمس هست پس نوشت بسوی او که خمس واجب نیست بر تو در آنچه روانه کرد بسوی تو صاحب خمس
پس نوشت بسوی او پدرم که آیا بر من در آنچه روانه کردی بسوی من خمس هست پس نوشت بسوی
او که خمس واجب نیست بر تو در آنچه روانه میکند از اصحاب خمس مخفی نماند که ظاهر این حدیث
که خمس مال امام باشد و ذکر اصحاب فی که مستحق نصف خمس برای تفضل باشد چنانچه مذکور شد در
شرح حدیث چهارم این باب پس دادن خمس از قبیل آنکه بعض عطاها که خواهد بود و این منافات
ندارد باینکه اگر غیر صاحب خمس نیز چیزی بکسی عطا کند خمس نداشته باشد چه ذکر وجهی برای چیزی
منافات ندارد باینکه وجهی دیگر نیز داشته باشد چنانچه گذشت در حدیث بیست و دوم
این باب **حدیث چهارم اصل** كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ كِتَابَ أَبِيكَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ نِصْفَ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ وَأَنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ
تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَؤُونَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا يَجِبُ
عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ مَؤُونَةِ الضَّيْعَةِ وَخَرَاجِهَا لَا مَؤُونَةِ الرَّجُلِ وَعِيَالِهِ فَكَتَبَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَؤُونَتِهِ وَمَؤُونَةِ عِيَالِهِ وَبَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ **شرح** مراد باصحاب الضیاع جمعی اند
که املاک مفتوح العنوه و املاک انفال در تصرف ایشان است و بیان شد در حدیث چهارم این باب
که مصالح خراج زمین مفتوح العنوه و قرار اجاره انفال باختیار امام است و تعیین نصف سدس برای
خراج مفتوح العنوه و اجاره انفال بوده و تعیین این مقدار قلیل برای رعایت مصلحتی بعد از تخفیف
ماجبا است چه در زمان خلفای بنی العباس ظلم و دست انداز بر ایشان بسیار واقع میشده و همچنین
دفع خراج و اجاره از کسیکه آباد نکند از قبیل تخفیفات است چه ممکن بود که اجرة المثل زمین را مطالبه

که فقالوا یجب تا اخر نقل یک مذهب است از جمله دو مذهب اهل اختلاف و این مذهب مبنی
بر قیاس خمس است بر خراج مفتوح العنوه و اجرت انفال و این باطل است و مذهب دیگر آنست که امام
در جواب گفته **یعنی** نوشتم بسوی امام علی النقی علیه السلم که داد بمن تا خواندم علی بن مهزیار نوشته
پدرت امام محمد تقی علیه السلام در آنچه واجب ساخته بر اهل املاکی که مفتوح العنوه است
یا از انفال است که نصف سدس حاصل باشد بعد از اخراجات زراعت و نوشته و اینکه نیست
که آباد نکرده اند زمین خود را که مفتوح العنوه است یا از انفال است بخرج که برای آن لازم
می باید نصف سدس و نه غیر آن پس اختلاف کردند جمعی که نزد ما اند از شیعه ولله
پس جمعی گفته اند که سوای نصف سدس که خراج است و بدل اجاره است واجب است
بر آن املاک خمس بعد از وضع خرج که خرج آن ملک است و خراج امام ضلالت است
نه خرج امرد و عیال او پس نوشت علیه السلم که واجب خمس بعد از خرج امرد و خرج عیال
او و بعد از خراج امام ضلالت است **حدیث پنجم اصل** كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ
مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمُسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَعَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ
لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا وَعَلَى عِيَالَاتِنَا
وَعَلَى مَوَالِينَا وَمَا نَبْذُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ
فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ
مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَتَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ وَمَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَالْمُسْلِمُ
مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ
وَالسَّلَامُ **شرح** الهم بفتح ها و تشدید میم و غصه و چیزی و مراد انجام غصه است و
رزق میان ثواب و هم است که ثواب مقارن تعظیم است چون در مقابل فعل اختیار
و هم مقارن تعظیم نیست چون در مقابل حالت غیر اختیاری است و اما عوض نیز می
نامند دینا بکسر زال اشاره است باینکه مال خمس بوده ما از حمله براهین بر امامت
ما و بطلان امامت مخالفان است چنانچه بیان شد در حدیث ششم این باب و مبتوا
که بفتح دال باشد ماده قد قدم بمعنی ما دام است صبر علیه تاجر بد تا وفا است **یعنی**

مروی است که مردی از تجار فارس بسبب بعض غلامان امام رضا علیه السلام با جمعی که کتابت
از غلامان برد میطلبید از امام رضا علیه السلام رخصت در خمس یا جمعی که خمس را در خود
صرف کند و بمصرف وجوب نرساند پس نوشت بسوی بسم الله الرحمن الرحیم بدرستی که
الله تعالی صاحب خزاین آسمانها و زمین است و کریم است ضامن شده بر عمل جزا
و بر تنگی مثل مفلسی و بیماری که بی اختیار است حصول مطلب دنیا و آخرت مراد اینست که
خمس برای مصلحت کار مکلفان است نه از قبیل مضایقه چنانچه الله تعالی محتاج نیست اکرم الاکرمین
در عمل ثواب میدهد و در تنگی عوض میدهد حلال نیست مالی برای مردم مگر از
راهی که حلال کرده الله تعالی از آن راه بدرستی که خمس مدد ماست بر استقامت دین
اسلام که ما داریم یا بر ادای قرض ما و بر نفقه عیال ما و بر نفقه شیعیان ما که
یتیم یا مسکین یا فقیر یا مسافر باشند و چیزیست که میخریم از او ما میخریم بعض عرضهای
خود را از کسی که می ترسیم از ظلم و مراد اینست که الله تعالی غنی است و ما چون خلفای اوییم
احتیاج بخمس داریم برای مصلحت کار خود چنانچه بیان شد در حدیث اول باب صد و
هفتم دیگر که ما هم برای مصلحت کار مکلفان محتاج میشویم تا حق ظاهر شود و مردم قدر ما
دریابند پس دور مکنید خمس را از ما و محروم مکنید خود را از دعای ما چندانکه توانایی
داشته باشید برادن خمس چه بدرستی که بیرون کردن شما خمس را از مال خود کلید روزی شماست
و وسیله دعای ما و بر طرف کردن گناهان شماست و چیزیست که ذخیره میکنید برای خود
برای روز حاجت شما که روز قیامت است و مسلمان کسیست که وفا کند برای الله تعالی بآنچه
پیمان کرده الله تعالی بسوی او از تکلیفات و نیست مسلمان کسی که قبول کند صاحب کل اختیار
بودن رب العالمین را بزبان و مخالفت کند بدل بترک عمل بمقتضای آن والسلام حدیث و
ششم اصل قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَسَأَلُوهُ أَنْ
يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمُسِ فَقَالَ مَا أَمْحَلَ هَذَا تَمْحَضُونَّا بِالْمَوَدَّةِ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ
تَزْوُونَ عَنَّا حَقّاً جَعَلَهُ اللهُ لَنَا وَجَعَلَنَا لَهُ وَهُوَ الْخُمُسُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ
مِنْكُمْ فِي حِلٍّ شرح ما امحل بحاء بی نقطه صیغه تعجب است و ماخوذ از محال بضم میم نیست چه
میم اینجا فاء الفعل است و در محال بضم میم زایده است بلکه ماخوذ است از محل بفتح میم

و سکون

و سکون حاء بمعنی شدت و مکر و هر دو اینجا مناسبست و بنا بر دوم نسبت مجازیست
برای مبالغه چنانچه میگویند مکر مکار تمحضونا بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و تشدید
نون بصیغه مخاطبین باب منع یا باب افعال است المحض و الامحاض خالص کردن با
در بالمودة برای تقویه است یعنی وارد شدند جمعی از خراسان بر امام رضا علیه السلام
پس طلب کردند از وی که گرداند ایشان را در حلیت از خمس پس گفت چه محالست این طلب شما
بیان این آنکه خالص میسازید برای ما دوستی را بزبانهای خود و دور میکنید از ما
حقی را که گردانیده است الله تعالی برای ما و گردانیده ما را برای آن و آن خمس است بوده ائمه
برای خمس اشارتست بآنکه اختصاص خمس غنیمت باهل بیت رسول از جمله دلیل امامت ایشان
و بطلان امامت ائمه ضلالت است چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب نمیگردانیم
نمیگردانیم نمیگردانیم هیچیک از جمله شما را در حلیت از خمس حدیث و هفتم اصل كُنْتُ عِنْدَ
أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ وَكَانَ يَتَوَلَّى
لَهُ الْوَقْفَ بِقُمَّ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اجْعَلْنِي مِنْ عَشَرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا فَقَالَ
لَهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَحَدُهُمْ يَثِبُ عَلَى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ
مُحَمَّدٍ وَأَيْتَامِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَفُقَرَائِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَجِيءُ
فَيَقُولُ اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ أَتَرَاهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ لَا أَفْعَلُ وَاللهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عَنْ ذَلِكَ سُؤَالاً حَثِيثاً شرح بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام وقتیکه داخل شد بر وی صالح
بن محمد بن سهل و تولیت میکرد صالح از جانب امام علیه السلام املاکی را که وقف شده بود در قم برای آل
محمد و ایتام ایشان و مساکین ایشان و فقرای ایشان و مسافران ایشان بشرط آنکه متوجه امام باشد
امام باشد پس گفت امام علیه السلام را ای آقای من بگردان مرا از ده هزار درهم در حلیت چه بدرستی
که من خرج کردم آنها را پس امام علیه السلام گفت او را تو در حلیتی پس چون بیرون رفت صالح گفت
امام محمد تقی علیه السلام یکی از آن جماعت بر میجهد بر اموال حق آل محمد و یتیمان
ایشان و مسکینان ایشان و فقیران ایشان و مسافران ایشان پس میگیرد آنرا با جمعی که نشانه
میکند و میگوید خرج کردم بعد از آن می آید پس میگوید که بگردان مرا در حلیت آیا گمان میبری
او را که ظن این دارد که من میتوانم گفت که نمیکنم ترا در حلیت اگر نخواهم بخدا قسم که هر آینه

سؤال خود کرد البته الله تعالی ایشانرا در روز قیامت از آنان اموال حق آل محمد و ایتام و ما اکبر
مغفرا و ابناء سبیل ایشان سؤال کرد فی نسخه جت و هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن العنبر و غوص اللؤلؤ فقال علیه السلام و علیه الخمس شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از عنبر و غوص مروارید که آیا واجب است در آن چه مقدار است پس گفت
علیه السلام واجب است در آن خمس مراد اینست که اگر قیمت آن به یک دینار
رسیده باشد چنانچه بیان شد در حدیث بیست و یکم این باب
بحمد الله تعالی تمام شد شرح کتاب حجت که کتاب سیوم است از سی
کتاب که جزو کتاب کافی کلینی است رحمه الله تعالی
و بعد از این ان شاء الله تعالی شروع در شرح
کتاب الایمان و الکفر میشود و فرغ التالف
خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله
عنه و عن والدیه و عن
عشیرته و عن
احبابه
من تحریره فی یوم الجمعه
الثالث و العشرین من جمادی
الاولی سنه سبع و ستین و الف
هجریه ببلد المؤمنین قزوین
صلی الله علی محمد و آله
المعصومین
۴۴
تم

کتابخانه

۱/۳۴۲   ۳۷